وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰہِ اِنَّ اللّٰہَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ

کتابِ مُستطاب

ازالۃ الغُین

در علم

در مطبع سُلطانی اندرون قلعہ مُبارک دہلی مطبوع شد

تنبیه عظیم

مخفی نماند که چون مجتهد الزمانی بعد از وفات شهید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین بجای آورد
که میدان مباحث کلامیه از متکلمین اهل‌سنت کثرهم الله تعالی فی البریه خالی است و کسی نماند که در
مصارعت حریف نهد و هل من مبارز بر زبان آرد از راه خدیعت که طریقه دیرینه ایشان است
استدلال بر ثبوت استفتا نمودند که بر اصول اهل‌سنت شهادت ریحان سید الثقلین
صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق نمی یابد و درین استدلال بنا بر حق پوشی و رنگ فروشی
تکیه و لفظ در تعریضات استعمال فرمودند که اشاره بدین معنی نماید که اصول اهل‌سنت
مجعول است غافل از آنکه مذهب صدر اول از حضرت اهل‌بیت و مقبولین لسانی ائمه
رضی الله عنهم اجمعین همین است و در صحابه کبار کسی را کلامی نیست و احدی نتواند
گفت که ایشان مخالف اهل‌سنت بودند پس بطلان این اظهر من الشمس و ابین من الامس
و بعنایات الهی فقیر در کتاب [illegible] ولاحقه به علی المجوس القدریه که کتابی کبیر در قلع
اساس [illegible] که والد ماجد مجتهد الزمانی اولاً نوشته بودند تالیف کرده‌ام
[illegible] عقاید ایشان به ثبوت رسانیده‌ام و مانند بهیچ اولی گردانیده‌ام که
حضرت ائمه معصومین قطعیه در معنی ارشاد ساخته‌اند که قول بامامت ائمه [illegible] شیعه
بدان قایل اند خلاف مذهب اهل‌بیت است و از هر کتاب امامیه عیانست که مذهب
اهل‌بیت عظام و اصحاب مقبولین شیعه که اشاره بدان رفت مذهب اهل‌سنت بود
پس بملاحظه تعریض مذکور دل راقم پرخون شد تا گزیر در تالیف بصارة العین
فی شهادة الحسین که جواب استفتا مسطور است بانتقام متوجه گشتم و از تعریض
[illegible] درگذشتم ولیکن در خاتمه رساله موصوف معذرت نهادم و داد تنبیه
[illegible] دادم که اگر طریق تعصب مسدود سازند و طریق مناظره بعنوان شایسته
سپرند [illegible] آن مقام خواهی دید انشاء الله تعالی
[illegible] کتاب که بعد [illegible] ابروی دو جلد عظیم بر آید انتقام در زمان سابق نوشته
دیدند بسبب آنکه رساله شنیده مشتمل بر مضمون

بعینه الوف تفضیح است عبارت آغاز رساله که حرفی از آن باید نوشت اینست که حوالی در رساله [illegible]

بثمرة الخلافة که مضامین تلخ و شیرین آن در مذاق اهل شقاق و نفاق کیفیتی عجیب بخشیده قدح

گردیده و رساله موصوفه اشتهار تمام بین الخواص والعوام یافته بنظر فضلای این دیار رسیده سواد

عنبرینش مشک سای ذهنهای کهنه پریشان گردیده و مفاد عبارات تلبیسش نشئه تلخی [illegible]

بخشیده یکی از بیرون پیادگان و کره گویان این قدح غازیه که قائم الزاد و خلیفه که نامش [illegible] سعادت

است هر توجهیکه داشته بهم یافته رساله در جواب آن قائد کور ساخته اثبات شهادت بنابر قواعد

اهل سنت پرداخته خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده بسیر معرکه انداخته تا آنکه گفتند

ظن بعضی اهل فراست و کیاست آنست که رساله مزبوره تحریر قلم عجیب الرقم مولوی سلامة الله

است و ایشان بنابر سلوک طریقه جانبین [illegible] و تقیه آنرا به رساله بلویه شهرت داده آنرا

بشخص مجهول النسب نسبت داده اند به کیفیت مجهول الکفریات و [illegible] شبهات او تا تمام

و بیان سقوطش علی طرف الثمام بود لکن خوفاً علی العوام الذین هم کالانعام اعراض از جواب

صواب نمود لهذا [illegible] از اوقات خود را ضایع کرده خار خسک [illegible] اکثر داد [illegible]

داد و به نقل صحیح و مقالات صریح [illegible] این گروه [illegible] تفضیح ساخته آنچه مختصر او [illegible] آغاز

رساله بعد از آنست که [illegible] او تبرا [illegible] خوابیش [illegible] این [illegible]

او [illegible] ساخته و این تمام عنقریب جلوه ظهور [illegible] که خطبه کتاب [illegible] از تیر زبانی ایشان هم [illegible]

اما آنچه در آخر رساله آنش نوشته اند که بزرگان سنیان [illegible] می نمودند توقع [illegible]

راه تجنب ترک نمایند بس جوابش در خاتمه کتاب خواهد آمد لیکن [illegible] این [illegible]

هویداست که بزرگان شیعه بر اصول خود شان [illegible] بخلاف [illegible]

آن نیز بران ادل دلیل است اما آنچه [illegible] نمودند که [illegible] المتکلمین [illegible]

نمودند بس [illegible] محض است [illegible]

می نوشتند و بعد از عهد در جواب رساله [illegible] چنانچه باید [illegible]

صاعقه حسامیه علی عدو امامة الاسلامیه که در ضربت حیدریه است مفصل کرده [illegible]

آخر جلد ثانی از این کتاب هم شرح و بسط [illegible]

وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

الحمد لله تعالی که طبع مجلد اول از کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین که از تصنیفات
[illegible] قاصم ظهور المتشیعین امام المتکلمین نظام المتبحرین مولانا حافظ
[illegible] علی فیض آبادی ادام الله تعالی ایام افاداته که جزئی از کتاب پرتوی از آفتاب است در
[illegible] جمادی الاخری سال یکهزار و دو صد و هفتاد [illegible] مقدسه شروع شده در ماه جمادی الاولی سال یکهزار
و دو صد و هفتاد و دو از هجرت نبویه علی صاحبها الصلوة والتحیه مختوم گردید

سلطانی اندرون قلعه مبارک دهلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ميسر المشكلات قيوم السموت والارضين ٥ خالق الكائنات
مدبر المكونات باعث الانبياء المبشرين المنذرين ٥ مزين السماء
بالكواكب معطي الالاء العجائب مخصص نبينا بجلالة الاطائب
خير البرية اجمعين ٥ المبعوث الى الجن والبشر المغرب بتشفيع
المحشر محراب قبلة النبيين ٥ الذي بهم معجزاته يبلغ اليهم رسالة
يتلو عليهم آياته وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين ٥ نجل الذبيحين
امام ائمة الثقلين سيد الخافقين مهبط الروح الامين ٥ دوحة
المجد الاثيل دعوة ابراهيم الخليل الموصوف في التوريت والانجيل
محبوب احسن الخالقين ٥ منهاج الولاية سراج الهداية صاحب
اللواء والجلالة خاتم قصر الرسالة سلوة القلب الحزين ٥ اول من
[illegible] على الارائك مختلف الملائك مولى الخلائق درة تاج المرسلين
النور الاول في الظهور قرة عين الصدور صاحب العرف والمقصود
الحجة البالغة لاحكم الحاكمين ٥ انسان عين الاكوان قد [illegible]

و الانس والجان موسس الاسلام والايمان قاطع شبهات الظنين
شارب الرحيق المختوم خازن السر المكتوم القايم بين يدي الحي القيوم
لشفاعة المذنبين ٭ من يتمسك المخلوقات باذيال رحمته من عذاب
الله و بالله مصلين عليه و آله يوم يقوم الناس لرب العالمين ٭
بدر الدجى شمس الضحى صدر العلى سيد الاولين و الاخرين ٭
وسيلة الورى صاحب قاب قوسين او ادنى على الله مراتب اتباعه
في عليين ٭ و من صلى عليه في نفسه اثنى الله تعالى ليلته رسم صفوة
الانبياء والرسل المعظمين ٭ صلى الله عليه و آله الطاهرين و اصحابه
الانصار و المهاجرين ٭ سيما افضل الصديقين ٭ الذي اسلم
ديان المبعث وسعى في تبليغ الدعوة و وضع منبرا وخطب خطبة
يشمل هجاء المشركين ٭ و دعا صناديد القريش فامنوا بدعوته و
اسلموا بارشاده فصاروا مخلصين بل أئمة الموقنين ٭ فجعله الله سبحانه
واسطة فيض هذا النبي الامي الحي الاكرم المكرمين ٭ و كثر ثواب
حسناته و اوصل الى اقصى الغايات درجاته بدلالة آيات
الكتاب المستبين ٭ ثم لما رحل النبي صلى الله عليه وسلم الى الفردوس
لتهنته [illegible] الاضطراب و المظنة و سلاهم تسلية الناصحين ٭
ورفع اختلاف الامة و كشف حجاب الغمة و هداهم الى الصراط المستقيم
و ثبتهم على الدين المتين ٭ فاقام السنة و ازال البدعة و قوم الاود
[illegible] العباد و جاهد المرتدين ٭ و الفاروق الاعظم قامع بناء الكفار
قاطع اصول [illegible] مؤسس دولة الاسلام و الايمان مشيد
اركان الاذعان [illegible] اليقين ٭ الكاسر شوكة الاكاسرة و
الهادم قصور [illegible] بما يشتريه يوم الخندق رئيس المخبرين
الصادقين ٭ و ذي النورين الذي بذل امواله في نصرة الملة و جهز

لمفتش العقد الثمان دقيق الجنات كما ورد في الحديث عند المحققين
والمرتضى عروة الاشياء دعوة الحق فانه عروة الوثقى خاتم الخلفاء
الراشدين رابع الاربعة المتناسبة المتقدمين ٥ كما دل عليه سلام
من علمه من لدنه علماً وهو المردي في اصول المخالفين ٥ فاتح باب
الخير شمس اهل البيت الاطهر كوكب يوم الاحمر دافع خلاف
الباغين ٥ كاشف غمة دافع همة وهو ابن عمة مظهر العجائب معدن
الغرائب يعسوب المتقين ٥ والسبط الاكبر المجتبى الذي ظهر على يديه
معجزة جده المصطفى يعني اصلح الله تعالى به بين الفئتين العظيمتين
من المسلمين ٥ والسبط الاصغر المظلوم كالشمس بين النجوم الذي
ارسل اليه الشيعة كتباً عجز عن احصائها وصف البالغين ٥ كما
روى صاحب البحار وهو رئيس المحدثين المحدثين ٥ فارسلوا رسلاً
وبذلوا جهدا يدعون ولاء اهل البيت المطهرين ٥ فلما راى الحاجم
واستيقن الحافهم ارسل اليهم اخاه للبيعة وترويج الشريعة جاؤا اليه
يهرعون كالذباب الطائرين ٥ ثم لما اتاهم عبيد الله رئيس المنافقين تزلزلوا
في عهودهم ونبذوها وراء ظهورهم كما هو شان الرفضة المتعادين
في اظهر بعضهم ما بطنوا من النفاق بعد ادعاء الوفاق فظنا انهم
انهم شيعوا امير المومنين ٥ حيث لم يحرك سيفه ولا لسانه حين
ضربت سيدة النساء واسقط الجنين ٥ بل جحدوا كتبهم وانكروا
رسلهم وزينوا اسيوفهم وسلوا سيوفهم على امام الشهداء اشرف
السعداء كما بين صدوق المتشيعين ٥ فاراقوا دماءهم وسبوا نساءهم
حتى لم يبق من الذرية الطاهرة الاسيد الساجدين ٥ فنسمع ما
اقول وستري دياجير تشتيه المجتهدين ٥ ثم كادوا اكيد او صادوا
صيد الماخرج اهل السعادة من الشيع الاولين ٥ مبادرين للانتباد

طالبین للثار ناصرین لاهل البیت المطهرین ه فیجعلوا یلطمون الخدود
یشقون الجیوب یلبسون السواد یظهرون الوداد للائمة الهادیین ه
یکثرون مزید البکاء علی قتلی الشهداء والقادة النجباء والسادة الائمة
المقدسین ه فنحن لا نتوقف فی شانهم وانصارهم واعوانهم بل نلعنهم
وانبیهم ابن سباء اللئیم ویزید اللعین ه ونتبرا من زرارة وهشام الیهود
والنصاری والمشامین من المبذرین ه والذی زین دکانه فی انصاف
من نادر لسانه علی الآفاق حتی شغر الکلب فی وجهه فانهم کانوا من الشیاطین
امابعد بر دانشوران عالم خصوصا حق پرستان از بنی آدم ظاهر میگردد
کمترین بندگان خالق ذو المنن حیدر علی بن شیخ محمد حسن بن شیخ محمد ذاکر بن
شیخ عبد القادر دهلوی قدس الله تعالی اسرارهم واتم لهم یوم القیمة انوارهم
که در عهد نصیر الدین حیدر پادشاه این شهر که مجددات امور باقصی الغایات
رسیده و مزید سفاهت غشاوه شقاوت را به بصیرت یکی از تشیعین تنیده
بود سجدیکه امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار که کتاب اکمال الدین
واتمام النعمة از مبتدعات صدوق الکواذب بران گواه است بر بسیاری از
مخدرات تتق عفت وطهارت سنبل وریحان چمنستان عصمت ونضارت
مه جبینان لطافت اساس نازنینان زنگین لباس گلرویان نازک اندام سیمین
بویان خوش خرام که چشم احدی نظیر ایشان در حسن و جمال ندیده و گوش کسی
در [illegible] اعتدال مانند ایشان نشنیده حتی که اگر احیانا بر بعضی از خادمات این
[illegible] قادسات حضرت امام کائنات بر اصول اهل خرابات نظری از رهگذر
[illegible] این بیت [illegible] **بیت** آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام
[illegible] خوبان دیده ام لیکن تو [illegible] دیگری + ولقد افاد واجاد من قال فی امثالهن
نظم ز بالا سمن سینه و سیم ساق + بهر کار با وی کنند اتفاق +
همه نازنینان و بالا چو تیر + ز پستان هر یک شکر خورده شیر + کجی قامتی با حریر است نرم

بگرد جهان نام ایشان کشیده رقم * فرشته در ایشان نبیند دلیر * وگر بیند آید زبالا بزیر
درخشنده هر یک در ایوان باغ * چو در روز خورشید و در شب چراغ * نظر طاقت آن ندارد زنور
که بیند در ایشان نزدیک و دور * بگوش کسی کآید آواز شان * سر خود کند در سر ناز شان
زلعل و گهر بند گردن و گوش * لب از لعل کانی و دندان ز در * بچهره چو آتش بعارض چو آب
فروزان تر از ماه و از آفتاب * همه تنگ چشمان مردم فریب * فرشته ز دیدار شان ناشکیب
نزول اجلال میفرمود و نتایج و ثمرات آن رفته رفته بترقی معکوس در هر موسم
بهار از بطن این پادشاه جم جاه روی می‌نمود یعنی حضرت صاحب الامر را ساکنین
جزیرة الخضرا و ساکنین دیار جابلقا و جابلسا بعد از آنکه خاک بیابان در طلب امام
مفقود بسر ریختند و گرد محنت حرمان از هر گوشه می انگیختند شبستان ظل الهی
بلکه آغوش پادشاهی می یافتند لیکن گاهی بمصداق مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا
و زمانی فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا مثل مجلسی و دیگر محدثین بجی الحیان آنحضرت
را مولود می پنداشتند و این بدان ماند که بروایات بحار و حق الیقین حجة معظم
امام قبل از ظهور در حیات حضرت حسن عسکری علیه السلام بصورت مرد تمام
دیده و شناختند و شیعه عراق بعد از وفاتش بشکل اطفال ملاحظه کردند
و بتعداد علامات پرداختند پس درین زمان که انواع اهتمامات و زیب و زینت
آن بدعات بر صفحه گیتی نمایان شد و الوف تاویلات ماولین و صنوف
اجتهادات مجتهدین کما اشرنا بتعظیم این روز و روز عید بابا شجاع الدین قوم
ستمند معتقد زرتشت و زند مرتب میگردید روزی برادرم حاجی سید میر علی
اوصله الله تعالی الی ما یتمناه و وفقه لما یحب و یرضاه که هم تعلق ظاهر و هم
قرابت یعنی نسبت برادر زنی با بنده دارند و تحقیق کتب کلامیه همت میگما
دفتری متضمن اثبات امامت بدترین کائنات یعنی یزید شقی و ابطال تنها
بهترین ذریات طاهرات اعنی ریحان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
بمن دادند چون بآن مضمون بگفته برادر معلوم وا رسیدم قبل از آنکه مطالعه آن

شروع کنم پرسیدم که این مفوات و هذیانات از کیست و باعث این تصنیف و عداوت اهلبیت چیست جواب دادند که از خشک سربهای مجتهد الزمانی است و از شرنهای متبعین خطوات الشیطانی و اصل این قصه آنکه مجتهد الزمانی شبی بر طبق معمول بدیوانخانه حکیم الهی بخش آمدند و از هر دری سخن راندند و پرسیدند که مدتی است که شاه سلامت الله را ندیده ام مگر اکنون نزد شما می آیند حکیم صاحب گفتند که اختلاف اوقات باعث عدم ملاقات است مثلا ایشان قبل از جناب آمدند و چون رفتند جناب تشریف ارزانی داشتند و بنعکس بالعکس و یکی از حضار که از جمله اهل سنت بود گفت که مولویصاحب قرین صحت و اعتدال و مشغول بمواعظ و اشتغال اند در ماه گذشته که عاشورا روز جمعه اتفاق افتاد مولویصاحب مذکور بعد از وعظ قرآن مجید واقعه کربلا مفصلا بیان کردند و بسیاری از اهل مجلس آنقدر زار زار گریستند که گریه در گلو گره شد مجتهد الزمانی گفتند که مرا از گریه عوام و بیقراری انام بشنیدن مصایب اهل بیت عظام عجب نمی آید تعجب اینست که شاه صاحب واقعه کربلا را بیان میکنند و این فرع شهادت امام حسین است و هرگاه شهادت انجناب برکت سنیان منطبق نیست و علمای ایشان از ذکر این واقعه منع هم کرده اند شاه صاحب را چه افتاد که با وصف علم و دانش از اصول خود غفلت ورزیدند آن سنی گفت که از شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه کسی انکار نتواند کرد و معاذ الله که علمای سنیان از ذکر واقعه کربلا منع کرده باشند علما که آیات و احادیث را بیان میکنند معمول شان از قدیم ایام چنین است که درین روزها ذکر اهلبیت می نمایند و واقعه کربلا مطابق احادیث بن بابویه عرض نمایند و هزاران کس در وعظ جمع میشوند و میگریند حکیم صاحب مزبور بتائید این قول نمودند و گفتند که عزاداران اهلبیت هر دو فرقه استند و مجالس بکجا هر دو فرقه می آرایند و صدقات و صلات

و قرائت فاتحه و درود نیز هر دو فریق بعمل می آرند و علمای هر دو قوم قیام
باین امور دارند تا که عبارات کتب معتمده اهل سنت بنظر نرسید آنچه مناسب
ارشاد کردند اعتقاد نتوان کرد که ع تا رم نمی آید باورم نمی آید مجتهد الزمانی گفتند
کلام درین نیست که از کتب سنیان ثابت شود و من عنقریب ان شاء الله تعالی
مدعای خود را از کتب معتبره ایشان مدلل کرده نزد شما می آرم بعد چندی مجتهد
شیعه این دفتر نزد حکیم صاحب آوردند و رسانیدند نقش نزد [illegible] لودیانه [illegible]
تاکید بلیغ کردند و درباره تحصیل جواب حکیم صاحب را برگماشتند این همه
تقریر برادر سطور بود که از متواترات است و هزاران کس از اهل شهر سنیان و شیعه
را بالخصوص تصدیق این مقدمات از آغاز تا غرة الحال هم توانند شد و هذه عبارتها
اما بعد درین حین و زمان که اعلام غوایت مرفوع و اعلام هدایت موضوع است
بعضی از اجله اصحاب سنت و جماعت و اعزه ارباب فطنت و براعت که بحدت
ذهن و سلامت طبع معروف و بوصف جمیل عرفان و حسن اخلاق موصوف
اند بسبب الفت و استیناس بحضرات رفقه این دیار اخلاص زاید [illegible] با قد
سلف در ولای عترت اطهار بهم رسانیده در عشره محرم الحرام بروایت مقتل
سبط حضرت سید الانام در مجالس وعظ قیام و اقدام میفرمودند هرگاه این
حدیث غریب قارع صماخ اهل حرمین گردید بنظر مزید خیراندیشی و فرط
محبت کیشی ملتمس شد که چون بنا بر قواعد سنیه و اصول سنیه شهادت سبط
حضرت خیر البریه ثابت و محقق نمیشود لهذا جسارت بر ذکر چنین روایات فرمودن
مخالفت با ضوابط اسلاف و شهادت انصاف خود نمودنست و بساکه چنین
روایات بسبب اتصال سلسله عمل معتقده تهییج بغض خلفای راشدین و مصدق
مزعومات حضرات متشیعین میگردد و درین هنگام بعضی علمای مجلس ازین کلام
[illegible] ضعفت الانام استعجاب فرموده اصرار ان صدیق جلیل برآمد [illegible] شهادت
آن خیر سبیل من سلالة ابراهیم الخلیل [illegible] الحرم و فی الاثر [illegible]

[illegible] استعجاب شاہد انتقال را بلباس استغفار آراستہ بخدمت با عظمت
فرستادہ تحریر فتوی بران خواستہ انتہت بعینہا باز با برادر مسطور گفتم
این دفتر شما کہ دادہ اند گفتند مولوی شاہ سلامت اللہ گفتم مقصود شان ازین دادن دفتر
چیست گفتند استدعای جواب باصواب کہ شغل کتب دینیہ شغلی دیگر است و شغل
کتب کلامیہ و دینیہ امری آخر و کتب مخالفین کجا میسر و در استعارہ و جمع آن
اندیشہ صد گونہ ضرر گفتم بعنایت الہی جوابش نزد من بغایت سہل است و
آرزوی دل دوستان جہل و لیکن بعد الاظہار اقامت درین بلدہ کہ کتب چنین
خصوصا بے رفضہ و آمادگی اسباب تالیف بغایۃ السعی و صرف مبلغ کثیر از
دراہم و دنانیر ہم میرسد و با تنہا از فرصت بگوشہ تنہائی چیزی در رد اباطیل و
خرافات مجتہد الزمانی و فانی و دیگران از متبعین عز از ذیل نویسم سخت مشکل خواہد
شد **القصہ** ہم نظری بدفتر مزبور می انداختم و ہم با برادر موصوف قیل
و قال میکردم چون مطالعہ باین نوع تمام شد برادر ممدوح آغاز اصرار کردند و
گفتند کہ بالضرورت متوجہ جواب باید شد کہ حضرت مولوی صاحب درین
امر ہیچ عذر نخواہند شنید و ہرگز دامن ساعی از دست نخواہند گذاشت کہ
مجتہد برایشان در بارہ جواب سخت تقاضا میکند و مہلت روا نمی دارد
الغرض این صحبت یکدو ساعت منقضی شد و بعد چند روز ملاقات دست
داد ہمینکہ مراد بدید سلسلہ سخن را بلا واسطہ بحرکت آوردند و گفتند کہ سید امیر علی
ہر چند عذر شما نزد من تقریر کردند لیکن زنہار این اعتذار را بگوش اصغا نخواہم
آورد و بہر حال جواب این دفتر کہ دیدنش مراد ریب و تاب آوردہ بلکہ سیلے خوردہ
[illegible] دہ و بسرزنش [illegible] ست [illegible] تا کیدات زبانی احباب دقیقہ نامرعی
[illegible] ہم [illegible] نیدید [illegible] را شما را از مدتے شغل مطالعہ کتب دینی و
[illegible] مقالات حضرت مجیب [illegible]
[illegible] است و [illegible] ہر دو کتاب نزد من ماندہ

و خاطر بمطالعه آن خورسند گشته و این امر را هنوز بطور راز سربسته در خاطر نگاه
میدارم و گاهی نزد کسی بقید عبارت نمی آرم و در کتب درسیه بدستور قدیم
منهمک ام مبادا چیزی نویسم و موجب رنجش شود پس مقتضای مصلحت
شناسی همین است که التماس را قبول کنید این راز و نیاز با من گفتند و آرزو
دست بتضرع تمام بستند و مرتبه الحاح را دو بالا ساختند و آنقدر تکرار و اصرار
میکردند که بیانش کما ینبغی صورت نمی بندد گفتم مگر شما ندیده و نشنیده اید
که مجتهد الزمانی و فانی در پی آن علما شدند که از کربلا معلی و دیگر مشاهد ائمه
هدی درین بلاد رسیدند و از دودمان اساتذه ایشان بودند پس مجرد اینکه
اهالی این شهر تعظیم و توقیر آنها زاید الوصف بجا آوردند و راه حسن عقیدت
نسبت بایشان سپردند دیگ حسد در جوش آمد تا بالآخر بعد از مکالمه لسانی
و تقریرات زبانی آبروریزی را قصد کردند بلکه در هلاک آنها افتادند و در انجام
آن بیچارگان با پاهای لنگ و عرصات تنگ بجانب فیض آباد فیض بنیاد تشریف
[illegible] سکونت [illegible] اکابر دولت سرکار جناب عالیه [illegible]
[illegible] باکثیر [illegible] میگرفتند و امروز اگر کسی از اصولیه استعداد کمی
پیدا میکند و در تکمیل خود میکوشد عرصه بر ایشان سخت میشود چه بلا
صوفی صافی این همه را شنیدند لیکن هرگز بسمع قبول جا ندادند و بنابر
این ابیات مترنم شدند نظم برو بکار خود ای واعظ این چه فریاد است *
مرا فتاد دل از کف ترا چه افتاد است * بکام من نرساند مرا لبش چون نی
نصیحت همه عالم بگوش من باد است * لاجرم نظر بر اتفاقی و امر سربسته منوی
مضطر گردیدم و گفتم که طوعاً و کرهاً برگزیدم اگر چه مصلحت ندیدم ولیکن شرط
استماع احقاق [illegible] گفتند آن چیست گفتم نقل دفتر مذکور برسید ام
بستر خیانچه باید آن صحیح و نگاه داشتم باید اصل دفتر را پیش ما باز نا سپرده
فرستادن و این مضمون در رقعه نوشتن باز یابی پیام دادن را استدعا

بارے چون میر ... ع من زخواندن عاجزم پس در تفهیمش چیزی بد گفتند
شیخ تفهیم کردم گفتم مشتمل است بر مصلحتها یکی آنکه نفس او فربه خواهد شد عجب
خولیشتن بینی او از یکے بهزار خواهد رسید و خواهد فهمید که سنیان در جواب
عاجز آمدند و حسن بدهان گرفتند و من در انزوا جوابش بے ذکر تمام سر انجام
میدهم و بعضے بعد از رعایت مصالح ظاهر میکنم پس حیرت و ذلت او زیاده
تر و لاف زنی و بالاخوانی او که رو برو مقلدین خواهد کرد اظهر خواهد بود
دوم آنکه برین تقدیر مجتهد در سبے ما و شما نتواند شد سوم آنکه عاجزی باعث ظفر
و سرور و موجب غلبه است بر حریف مغرور چهارم آنکه بسیار باشد که آدمی قصد
انتظام امری می نماید و با وصف آسان بودنش از تمکن قوت بفعل در نمی آید
و اینجا گفته اند ع ای بسا آرزو که خاک شده القصه باین قسم مصلحتها تصریح
کردم و گفتم که شروطی دیگر بعد ازین اندک اندک خواهم گفت باید بر همه کار تست
که از همین قسم مصالح خواهد بود این گفتم و به بنده خانه آمدم و بزودی نقل دفتر
مسطور بر داشته و تصحیح و مقابله آن پرداخته مطابق وعده خود نزد صوفی صاحب
فرستادم و ایشان این شرط را چنانکه گفته بودم بجا آوردند مجتهد از غایت شادی
با وصف مشاکلت عمرو عیار در پیرهن نمیگنجید و غرصه وسیع خاطر را از هر زیاده
و ابتهاج بر خود تنگ می یافت و یقین میدانست که درین باب بر سنیان
چیره دست شده و مانند شیر غرین بر گور و گوزن غالب گشت چون مجتهد ازین
طرف نا امید گردید و خواست که تحریر او مخفی نماند و بر هر خاص و عام بایه فخار
بطور اتم ... لاجرم این استفتاء بجای دیگر فرستاد چنانچه این معانی هم از
... ثمرة الخلافت مصدق میگردد و عبارتش با تقدال لفظ آخر از کلمات
مقوله سابقه اینست لکن صدیق موصوف ذکره بقضا اشا قضاف و
اندیشه انجر انتقال با همسایت و پاس حفظ ... عنایه کبار و حکایت
های سلاطین بزرگوار شیخ را سطوتی و عنان را از ینها او نمی ملوکی داشتند

چون از ان عارف واصل از تحریر جواب یاس کلی حاصل شد استفتای مذکور
را بخدمت دیگر حضرات مرسل داشته خواهان جواب با صواب گردیدم آخر
الامر نوبت آن استفتا بملاحظه مرکز دائره عدالت و محور کره نبالت قطب
رحای قضا جوهر سمای افتا مفتی اعظم و مدرس افخم رسید و از قلم دقت رقم
ایشان سطری چند در مقام جواب تراوید چون آن جواب مخالف اصول مسلمه
و مناقض قواعد مقرره بود بنا بر آن تنبیها للناظرین و تشحیذا لاذهان المناظرین
بتحریر جواب الجواب او تمیزا للخطاء عن الصواب پرداختیم و الله یحق الحق و هو یهدی
السبیل انتهی کلام العلیل بالجمله هرگاه جواب استفتا را قریب خاتمه رسانیدم
روزی بحضرت صوفی گفتم که اکنون مصلحتی دیگر مرعی شود و شرطی دیگر وفا کرده آید
تفصیلش آنکه روزی روبروی سید بنده علی و تصدق حسین و غیرهما که برای
تحصیل کتب [illegible] نزد شما می آیند و مذهب تشیع دارند و پیش مجتهد الزمانی و
برادر الشیخ میروند باید گفت که ما بیدای ترغیب گوش رس گردیده که آن استفتا
رفته رفته تا بدیار مغرب رسیده و کسی از مقیمین یا مسافرین قلم بجواب الشیخ برداشته
[illegible] گفتیم که [illegible] بسیار بدین صورت منظوری است یکی ازان اینست که
[illegible] رسیدن جواب نزد مجتهد الزمانی یقینا ذهن او بسوی ما منتبادر نخواهد شد حالیا
شرطی دیگر میگوییم که هرگاه عنقریب از تحریر خاتمه فارغ شوم و آن رساله از شما
[illegible] بدر [illegible] نباید گردد و از دست خود مجتهد یا بواسطه وصول استفتا [illegible]
[illegible] بخشش وفقه الله تعالی نباید داد بلکه مصلحت نزد من آنست که بوساطت
[illegible] متعلقان سرکار انگریز که متقی و مستقی باشد باید سپرد تا او بنام [illegible] مجتهد
شهرت داده نزد مجتهد بفرستد [illegible] درین باب هم [illegible] موثق بود [illegible] گفته
علی الرأس و العین [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible]
مجتهد الزمانی و برادر الشیخ [illegible] نقل کردند [illegible] نشان [illegible]

مکاتیب و اہم [illegible] ملاحظه [illegible] املا [illegible] از حد درگذشت المختصر ہر روز [illegible]
صاحب با اہم میر [illegible] که آن رسیده را باید طلبید و بران ثقات که این خبر نوشته
اند تاکید شدید [illegible] فرستادن باید دلیس صوفی صافی ہر روز تاکید
و الحاح نزد برادر مذکور می نمودند و ایشان روبروی من نقل میکردند تا آنکه
بعد و دیگر با وصف وقوع رزایای کبری و دواہی عظمی یعنی وفات بعضی
از احباب و قید و بند بعضی از ساکنین فیض آباد که با من اخلاص و نسبت
و نسبت تلمذ داشتند و در تخلیص او بسیار آسیمه سر بودم فارغ الذمه گشتم
و روز سه شنبه اجزای این رساله نزد ایشان بردم چون دیدند که ختم شد و بر یکدیگر
ورق نظر انداختند از غایت فرحت و ابتهاج پا بر زمین نمی گذاشتند و عجب
حالی بود که بدین تعلق دارد نه بگفتن و شنیدن و لیکن بسبب زبونی اعدای
دین یعنی اتباع ابن سبا لعین اینهمه خوشوقت شدند گفتم ہرچند این رساله را
ہرچند در عین مصائب و مکروہات چنانکه سید ایشان نوشته ام لیکن در ضمن
قیود و شش کارہای عجیب مخفی است که در ہر قید غایة السعی علمای امامیه
را بباد فنا داده ام و بیک یک حرف بسیاری از اوراق کتب ایشان را
زیر و زبر کرده ام ممکن نیست که جواب این دو سه جزو را در یکدو ماه هم
سازند و مقدرتی ندارند که تمام آن را در تمام عمر رد نمایند لیکن جسته جسته
و خود را بوادی تغافل و تجاہل سپرده و ظهور ابهم با وصف تعاون
و تشارک رفضه و اجتماع ہرگونه سامان بدون یکدو سال متعذر است
و چون بظاہر ابتدای مناظره ازین رساله است برای قید و بند مجتہد الزمان
و اولیای او دامی گسترده و دامہا انداخته ام و بیشتر ترکیب عبارات
[illegible] در کتاب تحریر کشیده ام که در بادی [illegible] اغلاط نماید اگر نسبت
الی غوریه [illegible] و بعد از [illegible] عادات [illegible] بر کلام عرب [illegible]
[illegible] آمده است [illegible] جناب صوفی این امور را شنیده متحیر شدند

پس شروع نمودند در خواندن و در آغاز عبارتش طلبوا نصدور الامر
بقتل الامام واستیصاله قرین حیرت گشتند بارى به بیان شان مطلبین کردم
تا حیرتى که در لفظ استیصال بود زوال پذیرفت و هم عبارت مع ان الامامة
الخ که حالش عنقریب مى آید دعوى خود را که بر تقدیر تغلیط آن اعتراض
بر قرآن مجید متوجه خواهد شد مانند اجلاى بدیهیات روشن ساختیم و در آن
روز مطالب چندى از اوراق رساله بقلب شان را نسخ کردم روز دیگر
نیز خلوتى بهم رسید پس مشکلات آنرا بذهن شان قرار دادم از غایت
دقت در اشکال بار بار تقریرات سابق را اعاده مى خواستند آخر در چند
روز این مراحل نوردیدم و طرار مطالب و معانى رساله را به لوح ذهن
شان بر بستم آن وقت جاگزین صدر که جناب شان شد که اگر اولین و آخرین
شیعه بهم کر مظاهرت نمایند و یکى مر دیگرى را دستگیر دابو الجارود
قائد ابو البصیر گردد و غیبت به حضیت مبدل شود نتوانند که حرفى را از رساله
را کم کنند و بهر طرف که در عرصات تاویلات خواهند شتافت جز
خیبت و خسران چیزى نخواهند یافت و بر اصول موضوعه شان زنهار
شهادت حضرت امام حسین رضى الله عنه ثابت نتواند شد و اگر بعد
از علاج قوى ناسورے التیام گیرد یا ناسورے بهم رسد که هرگز زوال نپذیرد
کما قال قائلهم بیت یک دل و خیل آرزو دل بچه مدعا دهم * تن همه
داغ داغ شد پنبه کجا کجا نهم * از اتفاقات قضا و قدر در آن زمان که این
امور مذکوره بظهور رسید و مصائب واقع شد و باى ... در کمال اشتداد
و هر کس بحال خود گرفتار بود و قیمت زمین قبر بجائى رسید که حضرت سید
الاولین والآخرین صلى الله علیه وآله وسلم بخطاب ابو ذر غفارى رضى الله
عنه مصائب خویش بیان کرده کیف بک یا ابا ذر اذا کان بالمدینة
موت یبلغ البیت العبد حتى انه یباع القبر بالعبد تجد یا ... شیخ ...

یعنی که رساله از دیار مغرب فرا رسیده دست از تقاضا کشیده بسبب
آنکه بعضی از فرزندانش سفر آخرت گزیده وشاه صاحب بجای خود بخوبی
آرمیده بودند همینکه نائره این بلا فرونشست باز تقاضا شروع شد و صوفی
صافی قصد کردند که نزد حکیم الهی بخش که واسطه وصول استفتا است رسند
چنانکه دانستی بعجلت تمام رفتند و از دست خود رساله را حواله کنند
بشنیدن این خبر سراسیمه گشتم و تحذیری بیش از پیش هم بواسطه برادر
موصوف و هم بلا واسطه بعمل آوردم و سخن بران قرار گرفت که یکی از اعیان
اهلسنت که با سرکار انگریز متعلق و در ثقافت و متانت ضرب المثل باشد
این رساله را باید سپرد تا او تدبیر فرستادنش علی رؤس الاشهاد نزد
مجتهد کند هر صغیر و کبیر از خواص شیعه و سنی بداند که نزد مجتهد رسید

الحاصل درهمین اثنا روزی برادر محمد صحیح آمدند و سر خود میکوفتند
گفتم که از آنچه من تحذیر میکردم واقع شد گفتند بلی دی روز وقت شام
حضرت صوفی نماز مغرب گذارده نزد حکیم صاحب تشریف بردند ایشان
پرسیدند که این اوراق چیست گفتند رساله مغربیست پس شمع را نزدیک
کردند و کسانی را که گرد و پیش حاضر بودند و لیاقت فهم و ادراک داشتند صلا
دادند که بیایید و رساله مغربیه بشنوید پس مولویصاحب رساله را آغاز نمودند
جناب حکیم صاحب و دیگر مردم چون شرح مجتهد الزمانی در ابتدای رساله این
الفاظ شنیدند که جناب اجتهاد مآب عالی قباب نبیل اوحد مولوی سید
محمد دام الله فیضه و افضاله و جعل الی الخیر مآله منبسط شدند و گفتند که حقیقت
اینست که محرر این رساله فاضل ادیب می نماید و غالب که خوب نوشته
باشد بالجمله مولویصاحب رساله را میخواندند تا رسیدند بجاییکه
مجتهد الزمان از ثقابت و ثقافت و نادانی خلافت یزید پلید را بر خلافت
خلفای رسول ربانی ترجیح داده وبنده مناسب مقام این شعر نوشته

بودم **بیت** از کرامات مجتهد چه عجب * گربه تا شنید گفت باران ا
حکیم صاحب با وصف مزید حلم و وقار بهم بر آمدند و بیک ناگاه مغلوب
غیظ و غضب گردیدند و دیگر حکما و اطبا عهد صحبت شکستند و دست بر چیق
قانون زده بطرف داری مجتهد کمر بستند و طریق عناد و مکابره پیش گرفتند
چنانکه شیخ در بوستان میفرماید **ابیات** فقیهان طریق جدل ساختند
لم و لا نسلم در انداختند * گشادند باهم در فتنه باز * بلا و نعم کرده گردن فراز
تو گفتی خروسان شاطر بجنگ * فتادند در هم بمنقار و چنگ * یکی بیخود از خشمناکی چو مست
یکی بر زمین میزند هر دو دست * و عوام کالانعام کاین شور و غوغا بر بام شنیدند
آواز غیظ و غضب جناب حکیم صاحب و همنشینان شان گوش کردند از هر
طرف گرد آمدند و حقیقت حال را نمی دانستند مگر آنها نیز آوازهای تند را از
زمین بعرش برین میرسانیدند که کیست که حکیم صاحب را بخشم آورده
و ... حلیم و کریم را رنجانیده بزنید و برانید چون ملوی بر بام رو داده و دران
وقت کسی کسی را نمی شناخت مولوی صاحب دست از تقریر برداشته آخر برای
رساله که نوشته بیاوری عصای خود گام زدند تا کام سر خویش گرفتند
بصحت و سلامت تا بجا نرسیدند حالا که امید سلامت جز بنام نداشتند
گفتم افسوس که حضرت صوفی عهد موثق را شکستند و بر اندرز من کاری
نبستند و من سوار میشوم و نزد ایشان میروم تا در امور دیگر عهد شکنی و خود
فروشی دوستان نفرمایند و راز سربسته را فاش نکنند بازی بزودی
رسیدم و حال پرسیدم مطابق اظهار برادر مرقوم الصدر بیان کردند و از
غیظ و غضب حکیم صاحب که شنیدن شعر مذکور از جا رفته و قصه کوتاه را
دراز نموده ... میفرمودند گفتم هیچ عجبی نیست که اعوذ بالله من غضب
الحلیم در روایات آمده و رفتن بر مکان حکیم صاحب و بخلاف عهد موثق
رساله مطبوعه از دست خود دادن خلاف مصلحت واقع شده من بعد

سب نداشتیم بتملک پریشش درویشش باشیدن و دل مسکین را بکر لک بلا
بداشیدن بازگفتم که حالیا شروط دیگر را از دست نباید داد و وفای آن بتعیب
العین باید نهاد والا کار از دست و دست از کار میرود و سعی من در قید و بند گرگ
کهن رایگان میشود پس باید دانست که متن این رساله هنوز کسی را نیاموختم و مطلع
آن آگاهی پیش کسی نگفتم الا نزد شما که در چند صحبت از اول تا آخر بقلب شما راسخ
نمودم گفتند امر واقعی است گفتم اکنون که رساله از دست شما بمتقدین و مقلدین
بمجتهد رسیده لامحاله شما را به بیان معانی آن عبارتیکه اشاره بدان کردیم و در حقیقت
بکمین نشسته ام و مرغ دانا را بدام و دانه گرفته ام تکلیف خواهند داد هرگز باین
وادی قدم نه نهید و همین قدر بتاکید بگوئید که من محرر این رساله نیستم اگر شما را در باب
مطلب این رساله ضرور است و بدون آن در جواب حیرانید بار بار خطوط بشهر و دیار
مثل دهلی و اکبر آباد بفرستید شاید نشانی از محرر پیدا شود و مدعای شما بر آید که قصه
زمین بر سر زمین **الغرض** مقید ماندن مجتهد دران عبارت بهتر از آنست که
نجات یابد و برهنمائی از ان خلا بهابدر آید و درعناد یکشاید تا اهل علم و فضل
گویند که مجتهد بدون فهم فلان رساله را رد کرده و معنی سخن از آسمان و جواب
از ریسمان متحقق گشته بالجمله صوفی صاحب را بار بار می فهمانیدم و میگفتم که خدا
را خلاف عهد مکنید و رموز را برملا مگوئید و بدعای خاطر نگاه دارید قسمهای شرعی
میخوردند که اکنون هرگز خلاف گفته شما نخواهم نمود و امریکه پیش آمد بشامت
اعمال رفت **بیت** گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ ✦ تو در طریق ادب باش و
گو گناه من است ✦ پس از انجا برگردیده بخانه خود رسیدم همینکه دو سه روز
گذشت رقعه مجتهد اسمی صوفی صاحب رسید **سوال** از مولوی صاحب
جم المناقب مولوی سلامت الله صاحب سلمه الله در رساله که بزعم بعض اصحاب
از شاهجهان آباد آمده چنین مرقوم است مع ان الامامة بیعة الواحد والاثنین
موقوف حقیقة کیف لا ولیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه وسلم معصوما الخ ✦

ترجمهٔ این عبارت موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه نوشته
عنایت فرمایند فقط انتهت بعینها و آنچه ایشان در جواب نوشتند همان مضمون
بود که بتحریر و تقریرش عهد موثق از ایشان گرفته بودم لیکن بزیادت چیزی
بتفاظش اینست بجناب افادت مآب خدام ذوالاحترام مولوی صاحب
عالی مناقب والا مناصب دام مجدهم بعد عرض نیاز گذارش است که در خصوص
تحریر ترجمه عبارت مع ان الامامة الخ موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق
قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مباهات فرمود جوابش اینست که برین قدر
موقوف است فقیر در اکثری از مقامات رسالهٔ معلومه متوقف و متردد هستم
از حقیقت حال محرر رساله آگاه باشد یا جناب والا بنده بلد این کوچه نیستم والسلام
خیر ختام بعد از این مجتهد عذر ایشان قبول نکرده رقعهٔ دوم نوشت که مولوی صاحب
جمیل المناقب رفیع المناصب زاد مجده رقیمهٔ کریمه ورود فرموده مقوم خاطر بهجت
شمامه گشته بود که در خصوص تحریر ترجمه عبارت مع ان الامامة الخ موافق
لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مباهات
فرمود حضرت سلامت محرر جواب رسالهٔ معلومه از خدمت سامی سوال ترجمه و
حل ترکیب عبارت مذکوره نموده بود فقیر محض بواسطه ارسال آن بخدمت
بوده‌ام که خود هم مشتاق ترجمه و حل ترکیب آن هستم آنچه بخیال شریف در ترجمه
و حل ترکیب آن بگذرد بی تکلف و بلا تقیه رقم فرمایند که مقام تکلف و توقف
نیست و آنچه قلمی شده که برین قدر عبارت چه موقوف فقیر در اکثری
از مقامات رسالهٔ معلومه متوقف و متردد هستم حضرت سلامت اگر مقامات
حضرت سامی را در آن توقف و تردد پیش آمده رقم فرمایند که فقیر هم [illegible]
هستم و خالی از [illegible] و استفاده نیست و عبارت سابقه که استفسار از
ترکیب و ترجمهٔ آن شده مقام توقف و تردد نیست اگر نزد سامی [illegible]
صحیح باشد تکلم البحث آن فرمایند والا حکم بسقم آن نمایند خدا آخر است [illegible]

چرا مسفر مایند و اینکه رسم شده که بیدهم بلد این کوچه هستم مشار الیه این کوچه
چیست کوچه علم لغت یا نحو یا کلام و بزعم من آن تشقیق از سلاک و شوارع
این فنون بلدیتی حاصل است پس محملی برای این کلام غیر از هضم نفس
یا محملی که محرر رساله برای منع خلع قرار داده بخاطر نمیرسد متفصلا قلمی فرمایند
والسلام ۞ بازشاه صاحب بهمان سوال رفتند الا شذوذا و ندرة
که قدوه ارباب تحقیق زبده اصحاب تدقیق جناب اجتهاد مآب مولوی
صاحب مکرم دام مجدهم نامه نامی متانت انتما متضمن طراوت کوچه
گریبان ورود گردیده هیچ بخاطر نمیرسد که باعث بر نقد و بحث و تفتیش
چیست اگر عبارت معلومه در نظر محرر جواب رساله معهوده از روی قوانین
عربیت و تراکیب نحویه خللی و سقمی داشته باشد زبان تعرض باعتراضش
در تحریر جواب بگشاید برای صحت و سقمش استشهاد از فقیر چه ضرور یا این
طریقه حل معنی عبارت منظور است پس موجب مثل مشهور میشود دلی دور
عجب آنکه محرر مسطور با وجود ساحی جناب که بجهة زبانی رستند دوران
اند حل عبارت از من بی بضاعت مطلبید و استشهاد در این باب از علمای
جناب میکند از تکرار احتراز نسیم عنایت چنان گل میکند که رفته رفته شاید
این مدعا همچو سابق لباس استغنا پوشیده متناول و متداول خواهد
گردید شهر پر از علما و فضلاست فقیر را از امثال اینچنین تکالیف معاف
دارند من قبل پای زردالو هستم دم دود گفتگو با حدی نمیدارم و ازین وادی
صد مرحله راه دور میروم و این صراحت اشاره سابق است بیت
آنکس است اهل بشارت که اشارت داند ۞ نکتها هست ولی محرم اسرار
کجاست ۞ وانچه از اشتیاق ذات خجسته صفات برای دریافت
دیگر صفات و بودن خود بدولت و اسطار رسال از تنگ ظرافت
سلاک جلیه دگرم تر از سوال سایل است اگر [illegible] و سقم عبارت

معلومه نشان یا بهم دیگر برا بعالی خدمت عرضه دهم مترصدانم که هرچه درین باب
پیش تلامذه جناب صورت گرفته باشد حواله القلم وقت رقم گردد تا راقم
آثم از ان مستفید شوم و حرف افاده و استفاده که بزبان خامه بلاغت شمامه
رفته افاده میکند که جناب را افاده انتقام منظور است و الا خود کسانیکه
مفید عالمی بوده باشند محتاج استفاده از دیگرے نمیشوند و معلوم نیست که مراد
از واسطه واسطه فی العروض است یا فی الثبوت یا فی الاثبات ایهم افاده
فرمایند والسلام **باز مجتهد باین عبارت جبارت نمود** مولوی
صاحب جم المناقب جسیم المناصب سلمه الله رقیمه تودد ضمیمه بورود مسعود تعجب
بر تعجب افزود آنچه محرر جواب رساله معلومه از ایرادات و نقوض خواهد نوشت
اول بخدمت گرامی خواهد فرستاد اعتبار دانسته رو حیله و حواله ندارد و غرض
از استفسار معنی عبارت سابقه و حل ترکیب آن استکشاف مبلغ انصاف
سامی و اخلاق گرامی که زبان زد خلق است بوده و تردیدیکه درباره سبب
استفسارش ذکر فرموده اند حاصر نیست لعدم کونه دائرا بین النفی و الاثبات
و افاده تازه دیگر درباره عدم استشهاد محرر جواب از فقیر قلمی شده افاده
تعجبها فرموده آن شفیق را چگونه معلوم گشته که محرر جواب از من استفسار
و استشهاد نکرده و من بجواب الشان هیچ نگفته ام غالبا که طور این افاده ورای
طور عقل و مستند بکشف و شهود بوده باشد و آنچه نو کرنیز خامه گردیده که اگر
از صحت و سقم عبارت معلومه نشان یا بهم دیگر برا بعالی خدمت عرضه دهم
فقط این قضیه اتفاقیه است یا لزومیه و علی الثانی وجه ملازمت و علاقه
لزوم چیست مفصلا بیان فرمایند عجب که خود بدون استفسار احدی توقف
و تردد خود را در اکثر مقامات آن رساله بیان ساخته و اکنون نشانے
از ان مقامات نمیدهند و استفسار یکه از تعیین واسطه فی العروض یا فی
الثبوت یا فی الاثبات فرموده اند غریب است خود پهلو تهی کردن و از دیگران

استقرار دوان امری نگرفت است وکیفیا کان اول معنی وسابقه ملتمسه تمم
فرمایید تا اینهمالیکه خود نوشته اند اعنی قولکم یا باین طریق حل معنی عبارت
منظور است پس بموجب مثل مشهور هنوز دهلی دور درباره استفسار ساهمی
متطرق نشود اطلاعا نوشته شد والسلام باز مولوی صاحب جواب
باین عنوان نوشتند که لوح مثل تحقیق جوز هر سال تدقیق جناب
اجتهاد مآب دام لطفهم صحیفه عنایت وثیقه بوصول خود دلش موجب سرور
گردید و اشتیاقم را که برای ملاحظه جواب رسالة معلومه مکنون خاطر بود
مبدل با فسردگیها گردانید تحویل جواب را بمجرد جواب که حال استعدادش
بشوز ظاهر نیست و مبلغ معلوماتش تا حال با برلی اکراعتبا و بیزار و حیله و
حواله قرار دهم باسپاس ادب رخصت نمیدهد و عرض استفسار معنی عبارت
سابقه را الزبعید از الفعات دانم حفظ مراتب دامنم میکشد و تیغ غیرت بر آید
تردید که بزبان قلم وقت رقم گذشته این ناملبدی از محاوره قرس که وتردید
استفهامی بکار رفته بجز قلم تاسخ بدیگری نسبت کردن میتوانم بلکه این
را هم خالی از سوء ادب نمیدانم ازینجا متفرع میشود که در جواب رساله
که خالی از دو قبحا نیست البته ایرادات و نقوض زیب صفحه قرطاس
گردد و مانند این عنایت نامجات سرمایه مباهات من هیچکاره شود
و خود ایچنین کمر برانصاف بستن و از دیگری استکشاف مبلغ انصاف
نمودن درین باب دم بتو ماندنم سزاست ولب بجواب نگشادن زیبا
وانچه در جواب تقدم استشهاد محرر جواب از ساحی جناب افاده شد
ازان هم پیداست که محرر جواب استشهاد از جناب کافی ندانسته و
شهادت ملازمان درین باب وافی نشمرده و استشهاد والا را طوری
وداعی طوز منقول و مستند با شد گشت و مشهود و ماثور از امثال مجالس
المؤمنین و دیگر کتب معتبره انگاشته در مقام عقول متوسطه قابل اعتماد

نداند چه والا طلب شهادت از فقیر بے بضاعت میکرد و این قدر باز
نخواست از ذات معدن حسنات بظهور می آمد و استفسار یکه از
بودن قضیه معلومه اتفاقیه یا لزومیه بر روی کار آمده و اختیار احد الشقین
منجر به فوت تذکار جناب و اگذاشتم زیرا که شق اول مفید مدعای
من است و شق ثانی هم ضرری نمیرساند و اظهار نزد و توقف خودم
در اکثر مقامات رساله در جواب سائلی که سوالش بواسطه ملازمان رسیده
و مسمی بتفصیص اللبیب و ایقاضا للسائل المجیب کرده ام و علاوه بران
در نظر اعراض ازین کلکل داشتم معلوم شد که بسبب کثرت مشاغل هنگام
تحریر جواب توجه کامل الطرف مصروف فقیر نفرمایند ولی تکلف بمقتضای
عنایت قلبی هرچه بخاطر شریف خطور میکند حواله بقلم می نمایند و عجب
از عجب است چه فقیر سابق عرضداده ام که اگر از صحت و سقم عبارت
معلومه ارشاد فرمایند دیگر پیرا گذارش کنم از حکم بصحت و سقم امر مطلوب
اغماض فرمودن و طلب دیگر متردد فیه نمودن بصدای آهنگ خارج در چنین
مقام لب گشودن و بمنوای قانون مخالفت چنگ در زدن است و از راه
راست دور افتادن و از جاده بنهاد و ندرفتن است و هرچه در جواب طلب
تعیین یکے از وسایط ثلثه حواله خامه غرابت شمامه شده امریست بس غریب
و غیریست نهایت عجیب مستفید را از مفید استفسار نرسید یا بالعکس
بیفزا توجه و اعجب تر آنکه افاده شد که معنی وسایط ثلثه بتحریر در آید
ازین افاده صاف تراوش میکند که کار از مناظره بجا دله و مکابره
کشیده و الا احتمال مفهوم مخالفت منافی شان اجتهاد است والله الهادی
الی سبیل السداد و ازینجا حال آداب دانی بوجه احسن هویدا است
چنانچه بعلی کشیخ از تعیین مطلوب کیفیت معرفت صناعت میزانی هم است
گویا نقلاب مثل مشهور که خاطر اقدس را خورسند فرمودند مستفید را مستفید

نشود ند ع هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد * فقیر طلب تعیین یکی از
وسایط ثلثه کرده ام نه طلب معنی آنها و میها بون لا یحفی و ملا زمان باز نطلب
معنی لب وا میفرمایند و فحوای مثل مشهور را خود برای خود اختیار می نمایند

والسلام **در جواب این مکتوب** المجتهد الزمانی بدفتری طویل
نوشته مطاعن خلفای رسول الثقلین است که تعلق دارد بواقعه احد و
خیبر و حنین لیس مجتهد بزعم خود از کتب اهلسنت درین مطاعن گوی سبقت
ربوده و گمان برده که میدان بدست او بوده حضرت صوفی محمد آخوند
مصلحت آن دیدند که شروع باشعار عشقیه فرمایند و مجتهد الزمانی را
معشوق بیوفا و خود را عاشق شیدا قرار دهند و با لاخر در خاتمه آن
بآیت کریمه ولقد عفا الله عنهم که در تحفه بجواب طعن اول مذکور است اشاره
نمایند چنانچه آغاز آن مکتوب اینست **مکتوب غرائب اسلوب**
ورود عنایت فرموده ابواب مسرت و ابتهاج بر روی دل و دیده
مشتاق گشود ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی * طرفه
تماشای عجیب ماجرائی است که طبع چالاک ملا زمان بکجا بکجا رسیده
و هیچیک مقامی دگوشه نگذاشته که آنجا نخزیده **بیت** یار ما هر ساعتی
آید بیاز ار دگر * کسوت دیگر بپوشد بهر اظهار دگر * فقیر هم سرکن و بنا
بهر جا که رسیده دویدم و هر جا که خزیدند رسیدم **بیت** چه قدر بدشت
وحشت بهبیت دویده ام من * چه قدر رمیده تو چه قدر رسیده ام من
الی قوله **بیت** گل شدی بلبل و سرو شدی فاخته ام * من بهر رنگی که
انداز تو ساخته ام * باز مجتهد راه تطویل سپرد و در تقریر آیت
مذکور گفتگو کرد و این عبارت نوشت که چون تنها از عفو مشایخ کبار
اصرار بر فرار روز خیبر و وادی الرمل کرد ند پس وجود عفو و عدم آن
یکسان باشد چه این غزوات از احد متاخر بود نه متقدم بران پس این

عذر بد تر از گناه است یک خطا دو خطا آخر تا کجا خطا و در آخر مکتوب این عبارت
ملحق بود که تو به مشایخ کبار در مجلس منع خصوصا نظر با صدارت شان قائم
فروا فوقة غضب فرقة ومرة بعد مرة پیشتر معلوم شد که حضرت صوفی
الکنون زیاده تر از اجازت من قدم می نهند و در معارضه با [illegible] نظر [illegible]
که در عبارت العین از جناب عرش قباب سیدة النسا خطاب [illegible]
از کتب رفضه نوشته بودم که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مشتمل
[illegible] خانه گریخته این عبارت رقم کرده اند فانه فرقة غضب فرقة ومرة
بعد مرة فی عهود ثلثة پس بر اشتمول موضوع حضرات لازم آمد یک خطا دو
خطا بلکه سه خطا آخر خطا تا کجا لاجرم برادر معلوم را فرستادم و بزودی
پیام دادم که زینهار این عبارت نباید نوشت و مضمونش بعبارت دیگر
ادا باید کرد که یقین مفسده عظیم است و بعد اشتعال نوائر فتن فرونشانیدن
تاب تدبیر ممکن نیست القصه برین قدر قناعت نکرده خود رفتم و در
[illegible] طلب که سید [illegible] مذکور از انجمل بودند قلم از دست شان ربودم
و الحاح و زاری پیش کردم و در خلوت هم گفتم که چون الزام مد نظر است
در تحریر پیش تر د عقلا اندیشه نیست لیکن از آنجا که در زبان هیچ حاکم [illegible]
در دولت اسلام و در تشیع از موحد اولش درگذشته و در ترقه و تفتیش
از هیچ [illegible] سبقت گرفته اگر اهل حسد که تمامی ریاست بدست
شان و اولاد شانست و مجتهدین بدون مشورت شان هیچ نه نوشته
از پیش او استغاثه برند و تظلم کنند و این الفاظ بر زبان آرند که
آنوقت دستگیر شما شده [illegible] را اسیر شما [illegible] ساخت و [illegible]
حکام شما [illegible] است الغرض این همه که گفتم حرف از آن شما [illegible]
بود لیکن هیچ قبول نرسید تو گفتنی که بادی تند وزید و بگوش [illegible] افکنده شد
[illegible] این مکتوب از طرف [illegible] صاحب

روانه شد مجتهد بر مضمونش از مبتدا تا منتهی اطلاع یافتند یا برادران
و فرزندان بیشتر نشئه ادبار اقبال یعنی سبحان علیخان و فرزندانش زبان
تا لبها بعمل آورده و اتفاق بران کردند که تعزیری و تشهیری نسبت بسوی
صاحب ابنواسنی کرده آید که باعث عبرت خلایق گردد و لیکن دریخ باب
بمشوره خان معزی الیه استفتا درباره تعزیر و تشهیر نوشتند بلکه بادله
آنرا مدلل نمودند عبارتش اینست چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
حضرات اهلسنت و جماعت درینصورت که مثلا زید مذهب اثناعشریه
دارد و موافق مسلک خود زبان تعریض بعدم عدالت و عدم طیب
ولادت جمعی از صحابه کبار که بنا بر مزعوم امامیه اعدای اهلبیت اطهار بوده
اند میکشاید چنانچه در مقامی بعد ذکر فرار شایع کبار در جنگ احد و خیبر و
حنین میگوید فانهم فروا فرة غب فرة و مرة بعد مرة و هم بنا بر تعریض بمثل
مشهور مستهجن می نویسد که یک خطا و دو خطا آخر تا کجا خطا و عمرو که بظاهر اظهار
تسنن میکند در مقام جواب نسبت بجناب ولایتماب نظر بکناره کشی آنحضرت
از بیعت خلفا در عهود ثلثه آنرا فرار قرار داده میگوید که انه فر فرة غب
فرة و مرة بعد مرة فی عهود ثلثه پس بر اصول موضوعه حضرات لازم آمد
یک خطا و دو خطا بلکه سه خطا آخر تا کجا خطا انتهی موضع الحاجة من کلام
عمرو که در سبب تعریض و تشنیع مزبور که در پرده الزام ما لا یلزم نموده
و نسبت بزید با براد و ازدیاد لفظ سه خطا تصریح کنایه مثل مزبور ساخته
از دائره تسنن خارج میشود یا اینکه با وصف چنین تشنیع و سوء ادب
بحق خلیفه چارمین مجاوز از محیط دائره تسنن می باشد و بر تقدیر اول چنین
معترض معترض قابل کدام حد و تعزیر است آنچه موافق مذهب فرقه
سنیه حنفیه بوده باشد بلا عصبیت مذهب مرقوم قلم افادت رقم
شود بینوا توجروا و اینهمه سه سطر یعنی محررین استفتا

چندکس را نزد فقیه افہم مفتی اعظم یعنی جناب مولوی ظہور اللہ صاحب سلمہم اللہ
تعالی که جواب استفتای اول مجتهد را بعبارت مختصر ادا ساختند چنانچه در کلام
مجتهد دانستی گذاشتند تا هر وقت موکد باشند که بزودی جوابش باید نوشت
و بر حد و تعزیر یکه برای صدور الفاظ مذکور از کتب فقهیه ثابت باشد تصریح
بیان باید نمود لاجرم افتان و خیزان نزد شان رفتم و گفتم که در جواب این
استفتا چندی تعلل باید نمود تا من آن بزرگ را اینجا نه خود پنهان کنم و قابو
یافته سوی کانپور روانه سازم قصه بس طویل است مختصر میگویم که مجرد رسیدن
بخانه رقعه در غایت ایجاز نوشتم که اِنَّ الْمَلَاَ یَاْتَمِرُوْنَ بِکَ لِیَقْتُلُوْکَ
فَاخْرُجْ اِنِّیْ لَکَ مِنَ النّٰصِحِیْنَ لاجرم صوفی صاحب بی محنت انتظار
شنیده آمدند خیلی مضطرب گشتند و بعد از مقالات بران قرار گرفت
که سمت کانپور باید رفت تمام روز و اکثر شب ایشان را نزد خود نگاه داشتم
و از چشم اغیار پوشانیدم و چون شب آخر شد بعد مهیا کردن حوایج ضروری
که در اثنای راه بکار آید جناب شان را روانه نمودم و دعای تودیع خواندم
تا بزودی بی تعب و مشقت بکانپور رسیدند و ازین مهلکه نجات یافته
باستراحت تمام آرمیدند و مخالفین را معلوم شد که صوفی از شهر هجرت
کردند و جناب مولویصاحب یعنی مفتی اعظم که بنا بر تعلل چند روز
سپری کرده بودند در فتوی بمشوره حقیر قیدی افزودند و این مضمون رقم
فرمودند که اگر کسی از طرف خود در باره جناب مرتضوی کرم الله وجهه چنین
کلمات یاوه نویسد البته قابل تعزیر خواهد بود مخالفین چون قدرت بر مدعا
خود نیافتند هر یکی کفهای دست را بهم میسایند و بمقتضای یوم یعض
الظالم علی یدیه انگشت خویش را بدندان تاسف میگزیدند چون آتش فتنه
یعنی ذکر حضرت صوفی اندک فرو شد بتحریر رساله دیگر یعنی کاشفة اللثام
عن تلمیع المجتهد القمقام قلم بر داشتم یعنی این استفتا را که درباره حد و

تعزیر نوشته در کوچه و بازار شهر گردانیده بودند نیز رد نمودم و بادلائل

و تحقیقی باثبات رسانیدم که صوفی بر اصول فریقین از حد و تعزیر صاف

و پاک بوده اند و بمقتضای کتب دینیه فریقین حد و تعزیر مجتهد مع سید

دیگر از اصحاب کبار مجتهد ابرار که رفته در دیده دهن رواج داده اند

و بنیاد مذهب محدث خود را بر آن نهاده اند خلاف قرآن مجید و احادیث

شریعت و تصریحات محدثین و مجتهدین شیعه است غرض که در تحریر

این رساله هم خیلی جانبازی و جان نثاری بعمل آمد و در آغاز و انجام

آن چنان تقریرات بر صفحه کاغذ ریختیم و شکایات را بتعریضات آمیختیم

تا مجتهد و اولیائے او را که بعد از سفر صوفی موصوف ذهولی و فتوری در

جواب رساله قدمیه درگرفته بود دهن بآتش شوق میسوختیم که چگونه مجتهد شیعه

از گیرودار انجاتش آن رساله نجاتے یابد غیرت و حمیت مذهبی درگیرد

از جمله آن شکایات یکی اینست که تا این زمان که هشت ماه کامل گذشته

در انتظار وصول جواب الجواب انواع آلام و اتعاب کشیدم **بیت**

تیغ هندی و خنجر رومی + نکند آنچه انتظار کند ~~ما~~ وصف مهیا شدن

سواد تالیف و تصنیف بحسن مساعی سلف شان که انجمله آنها علی ابراهیم

خان باشد و اجتماع علمای دار السلطنت مذکور و صرف همت ایشان

در تالیف جواب رساله مسطور جوابی بر نمیگردد لاجرم ایمعنی مورث صد گونه

استعجاب و استغراب میشود که هرگاه نوبت بفرستادن مجلدات ضخیمه

از جانب احقر الناس خواهد رسید بالیقین سواد لکهنو با کمال وسعت و

فسحت که نمونه عرصات کوفه توان گفت مصداق ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ

الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ و سکنه عمارات مرتفعه و بقاع حصینه آنجا مورد

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ

خواهند شد و روز تغابن با آن طول و عرض کما اخبر عنه الله تعالی

نشان مقداره الف سنة طی کفایت نخواهد کرد القصد این مضامین
بعود شهرت رساله مذکور بعد از طبع آن درین شهر عماید ریاست و ارکان
دولت را بران آورد که بهر حال دفع عار و ننگ از خود باید کرد و اوراق
سابقه را که مجتهد قدری بجواب نوشته بودند باید دیدن و احسن شقوق بر معهود
مستقیم و مرسوم قدیم آنکه علما و طلبه را باید گرد آوردن و اجزاء رساله را
برایشان تقسیم باید نمودن تا هرچه بذهن هر کسی جوابی خطور کند آنرا قلم بند
نماید و این همه نزد مجتهد رسیده باشد آنچه را پسندد باقی دارد و ما سوای
آن محو نماید و گرد آوردن تقریرات و رسانیدنش عند المجتهد نزد بعضی رواست
بدست مولوی محمد باقر بود که علی المشهور ولد اکبر مجتهد الزمانی است و حال
او کمتر ازان نیست که بعضی از مطالب سهله آنرا تواند فهمید چنانچه شاه صاحب
در آغاز جواب رقعه سوم بقلم آورده اند تا بجواب الشرح چه رسد و بعضی گویند
که نوبت التجا بران مقام کشیده بود که منشی الملوک یعنی کنور رتن سنگه را هم
بمقتضای وحدت ملت شریک ساخته بالجمله غایة السعی مجتهد متواتر شنیده
و پیچ و تاب میخورد و من متحیر بودم که چگونه آنچه جناب مجتهد بعد الظا متوالیه باقی
میگذارند و ترتیب میدهند بدست من افتد و درین امر از نزدیک
و دور میکوشیدم که ناگاه بمقتضای بیت چه خوش گفت دهقان شاه گوینده کان
که باینده را جوینده گان یکی از احباب نزد من آمد و گفت که مجتهد این جواب
رساله می نویسند و اولین و آخرین قوم ایشان مشوره شریک میشوند و اجزای
جواب بعد اصلاح مجتهد که بقلم حلبی می آید در بیاض میرود گفتم خدا را فکری
باید اندیشید گفت حاجت الحاح نیست و اشکالی و کلفتی ندارد زیرا که
کاتب آن بر مجتهدی است اصل را که مزین بخط مجتهد است از وی میتوان گرفت
بشرطیکه در نقل برداشتن عجلت نمائی گفتم آنقدر بزودی خواهم نوشت
که شما را بیرامون خیال کاتب نخواهد گردید که نقلش نوشتی بلکه بعد رسانیدن

امانت یعنی هر جزو اسئله تحریر خواهد شد که چگونه از مطالعهٔ سرسری فارغ گشتی
بار دیگر دست مجدد از آغازش که مجموع اصلاح مجتهد هم قرین بود دیدم و چون
خط مجتهد را نیک می‌شناختم بر خود بالیدم و شکر نعمت غیر مترقب بقدر طاقت
بشری بجا آوردم و آنقدر من در نقل و مقابله عجلت کردم که این دوست
که واسطهٔ وصول بود هم متحیر شد مجملا بعد ازین بخیال آمد که مبادا نحو اثبات
دیگر بعمل آمده باشد پس بخدمت منبع کمالات خلقی و خلقی جناب مولوی مرزا
فتح علی صاحب که از روسای فیض آباد اند و در چندی از مختصرات کتب
درسیه نسبت تلمذ بایشان دارم و رهائی ایشان را کلیهٔ تحلیه کوشش
خود از عنایت ایزدی امیدوارم عرض نمودم که اینچنین کتابی تصنیف شده
اگر ممکن باشد اصل یا نقلش گرفته شود از حسن سعی ایشان بواسطهٔ بعضی
از امیران هم اصل بار دیگر بهم رسید و هم نقلی بدست آمد که بزرگی از فضلای
فیض آباد بکمال احتیاط نوشته بودند تا در تصحیح و مقابله بجمعیت خاطر اقدام
و این هر دو را باز فارغ کردم و مطمئن گشتم بعد ازین نقول دیگر بدست افتاد
چون در صحت یقین تام و اطمینان مالا کلام حاصل شده داشتم که باب محو و
اثبات مسدود و طور اصلاح بسبب تکمیل موقوف شد این وقت نظر باصرار
بعضی از دوستان که از استبداد باز نمی آیند و اعذار معقوله تلقیق را بمزید
اشتیاق و حرارت ایمانی سمیع اصغا نمی شنوند و در حفظ اسرار میکوشند
و بملاحظهٔ حال کثیر الاختلال و بی سامانی فقیر در قلوب دارند و نمی خروشند
در تحریر جواب شروع کردم و آنقدر بعجلت تمام مباحث جدیده کلام
با وصف انزوا در کلبهٔ احزان و تربیت طفلان می نوشتم که اگر تفصیل
آن اذکر بکنم بر ترکیب نقش مجهول شود و ذهن هر کس از رهگذر مولف
کتاب خامه فرسائی در جناب خود ستائی می کند باری با وصف
کثرت مکروهات و انواع امراض مردم خانه که از سالها امتداد انجامیده

و بعد از دو سال مسوده تمام شد و در نسخه صحیحی که مشتمل بر یک مجلد به حجم دو جزو است
فراهم آمد در این وقت برادر معظم گفتم که نقل آن شروع باید کرد مبادا
بکاتبی دهیم و راز فاش گردد و نوائر فتن ملتهب شود پس هر دو کس موافق
فرصت در خانه می نشستیم و در بروی مردم می بستیم و هر روز قدری می نوشتیم
تا آنکه برادر معظم بعد مردن نصیرالدین حیدر و قرار گرفتن سلطنت بر نصیرالدوله
محمد علی بادشاه تعلق ظاهریکه بمن داشتند کما مرت الیه الاشاره تکسیر
گذاشتند و بحکم ضرورت بعمارت مکانات پرداختند و هر چند فیما بینهما
کردم و رسم قدیم را افزودم لیکن بجهت آنکه ناظم خانه جز ایشان کسی نیست
دل بیان نمی نهند الحاصل قطع نظر از کثرت مصائب و مکروهات کسی نماند
که او را نشود خود برای تصحیح و مقابله حرفی بحرفی دیگر باره هم داد و بالله المستعان
و علیه التکلان اینست آنچه باعث تحریر رساله قدیمه و این کتاب
جدید که نامش ازالة الغین عن بصارة العین نهادم و وجه تسمیه بعد از
ادراک معنی لفظ غین که با بر و غبار تعبیر توان کرد و شنیدن قصه رد و
قدح رساله بصارت العین که مجتهد الزمانی نموده اند و آفتاب را بگل
اندوده اند [illegible] نیز ظاهر است و هر چند مجتهد مذکور کتاب
خود را نامی نگذاشته مگر زبانی بعضی از اعیان نمایان و معتقدان انتشار لفظ
تشیید المبانی شنیده ام اکنون وقت آن رسید که بعضی از مقدمات
گفته شود که موجب تشحیذ اذهان و مزید اطمینان و عذر مولف نزد سامعان
و ناظران باشد و سبب آن گردد که بیدار دلان دقیقه رس و نظارگیان
روشن نفس محنت و مشقت کمترین را در تلفیق این کتاب نصب العین
دارند و برحال این راقم رحم آرند یعنی از دعای حسن خاتمه و ترقیات نشأتین
محروم نگذارند یکی آنکه من در ایام جوانی وقتی که وقت تحصیل علوم رسمیه که
آغاز از فضلای امامیه بود چنانچه اشاره کردم خوشامد و چاپلوسی آن طائفه

بزاد

نداده‌ام لاجرم هزاران کس در فیض آباد و این شهر نیک میدانند که چون سخن
شیعه در مطاعن اهلبیت عظام و اصحاب کرام و عقاید اصولیه از الهیات
و نبوات و معاد و غیر آن مخالف اعتقادات سلف صالحین رفته بالضرورت
بابطال باطل و احقاق حق و توضیح ادله و تبیین و تنقیح آن پرداخته‌ام و گاهی
مصداق انکم اذاً مثلهم نگشته‌ام بلکه اگر کسی از اهل ایران و غیرهم درین شهر
از اهل فضل و کمال آمده یا از سابق مقیم بوده مثل ملا مهدی و آقا محمد علی و
غیره بدیدنش رفته‌ام و در مباحث مذهب معرکه‌ها آراسته‌ام پس از مناظره
بسانی باقی نمانده است مگر مجتهد عدیم المثال و مسکی ادیک اقبال و نسبتش است
که مجتهد الزمانی بخیال اینمعنی که مبادا کسی از اهل سنت بر سر محفل درین امور از
هر طرف بتازد و روز بازار اجتهاد را بشب تار مبدل بسازد از گفتگو احتراز
شدید دارند و من چند بار نزد مجتهد و برادرش رفته‌ام و روزی مرزا اعلام
علی بیک فیض آبادی از حال من عند المجالست خبر دادند لیکن مجتهدین قدرت
بر سخن نیافته‌اند بلکه مجتهد الزمانی مولوی محمد باقر فرزند خود را که او شوکت فارسی
در دست داشت و از سابق در همین شغل بود بعد از اخبار مرزای مذکور از ذکر
و بحث باز داشتند چنانچه این حکایت بمقامی مناسب خواهی شنید انشاء
الله تعالی اما مسکی پس هر چند او شغفی بر تقریر هم دارد لیکن روزیکه من بتوسط
معلم فرزندانش با او ملاقات کردم تا حال بعضی از اقارب خود را که بگناه
بیگناهی بحکم منتظم الدوله بزندان رفته بودند از پاداش بشنوم و صورت
رهائی بدست آرم نتوانست سخنی در مذهب گفتن بسبب آنکه واسطهٔ ملاقات
نکوهش مسکی دمیدند که فلانی باهتمی در شاهجهان آباد مقیم بوده و من هر چند
خواستم که او را بوادی مناظره کشم چنانچه سبب تصنیف فلق الصباح برسیدم
لیکن شتر الیه بوادی بحث مذهب قدمی ننهاده و پر ظاهر است که چون
شخصی کلام نکند متکلم با وی چگونه هم‌زبانی تواند بود و بر اهل دانش و بینش

مخفی نیست که چون همه مجتهدین باوجود شرکت مسکی بلکه جمیع شرکای اہل نخلت جود
مثل کنور رتن از عابدین رام ولچهمن در جواب بصارة العین باعجز وزبونی
هم آغوشش و با کمال حیرانی همدوشش اند چنانچه مفصلا درین کتاب بعنایت ایزدی
خواهی دانست پس حال مناظره لسانی ایشان ازینجا بخوبی ظاهر گشت و هرکه
در موافقات فقیر اندک غور فرماید تواند دانست که در بهم رسانیدن کتب رفقه که
بلا تناهی اعداد رسیده آنقدر کوشش بلیغ بعمل آمده که مجتهدین و متکلمین ایشان
در چار موجه حیرت افتاده اند و بعنایت ایزدی مطالعه اینهمه کتابهای مراعات
خوش آمده و تقیه و بدون توسط احدی از اہل سنت والامیه چنانچه دانستی بوده
دوم آنکه هرچند جناب مجتهد الزمانی در سلطنت نصیر الدین حیدر و وزارت
منتظم الدوله گاه گاه مشتاق لقا ربودند بسبب آنکه زبانی میرزا اظهر علی
متکفل تقسیم تصدقات سلطانی و میرزا فرخ شاه بین قصه‌های جلاطین
کیانی چیزی از تقریرات فقیر می‌شنیدند ولیکن اکنون در قلب ایشان از تعنتی
هم اختلاجی احیانا بهم میرسد که شاید محرر بصارة العین و کاشفة اللثام او
باشد تا در کمین من چه بار قصد کردند و در التباس افتادند از آنجمله آنکه
در قرب این زمان چه کسی از اہل سنت او برانگیخته کرد فلان مسجد
باید رفت و باید دریافت که آنجا هیچ رسیده است پایگاه علوم چون سوء شان
برسیده حاضرین گفتند او جمعه میآید و امامت میکند و وعظ بتقدیم میرساند
پس کمین کاه نشستند قضا را آن روز در مسجد دیگر نماز جمعه گذاردم چون
جاسوسان بر هم خویش نماز باختن کردند و هم مواعظ مرا شنیدند خبر بمجتهد بردند
که فلانی فی حقیقة بر ترجمه هندی هم قدرت ندارد تا بعلم تفسیر و حدیث و فقه
و اصول و [illegible] چه [illegible] التباس [illegible] که درین مسجد و مضافات
آن یاد و کسی باشد نام شیعه امام و مسلمانان [illegible] بلکه فرستاد که آن مجتهد هم
دروغ گفتند و مشتبه [illegible] ولکن مشتبه ایم تحقیق بذیرفت یعنی [illegible]

رسیده بود بلای دل اینجا گذشت * پا بجمله از روز طبع کاشفة اللثام مجتهدین
آنقدر پیچ و تاب دارند اگر بر ایشان ابتغیان شود که این تالیفات از کسی است
که اهتمام طبع و نشر و گردانیدن رسایل از وی می باشد امروز نوائر فتن و شعلهای
حوادث و محن بحیز طبیعی سرکشد بلکه اگر احدی را بصحبت فقیر بینند انواع عقوبات
برای او بر گزینند لاجرم داد انصاف از تو میطلبم که درین تنهایی و بیکسی تصنیف
این کتب بسیار که تتبع هزاران کتابها در است و هر کسی از فریقین بدیدنش
حیران است و اولین و آخرین رفضه بملاحظه مباحث آن بیاد افواه میرسند
و بضلالت شان همه خاص و عام بلی می برند چه مجتهدان دیده ام و چه مشقتها کشیده
ام و با این همه همین میگویم که بمقابله امام الرفضه و عقل کل شیعه فقط بتوسل
ارواح مقدسه حضرت سید انبیاء و ائمه رشد و هدی صلوات الله تعالی
که تائید الهی عبارت از آن است غالب گردیده ام و آنچه نظامی علیه الرحمه
بسلک نظم کشیده همانا این و قصه پیشوایان روافض پر مکر و فن است *

نظم
چو نیرو نرستی بتقدیر پاک * زموری بماری بر آری هلاک
چو سرداری آید ز بگذر دو درا * هزد لشه مغز مغرور را * چو در لشکر دشمن
آری رحیل * بمرغان کشی فیل و اصحاب فیل سوم آنکه بعضی از کتابها
که مجتهد از کتب اهل حق شمرده و در تشدید وقت احتجاج نام آن برده
بسبب عجلتی که در تبیض این کتاب قرار رسیده و بعضی از امور که سنگ
راه گردیده نخواستم که تتبع آن رسم بیپا ناظرین و سامعین غره نشوند
که چون فلانی درین کتاب رسالت یا اشعار تطبیق نقل با اصل حرفی نمیگوید لاجرم
ضرور است که بطابق نفس الامر باشد بالجمله اکنون قریب یقین است که
روزی فاش میشود در تمامی شهر که چنانچه فلانی در مناظره کسانی و شهرت
دادن رسایل مذکوره میکوشید در استیصال مذهب شیعه کتابهای نفیسه
بمقابله تصنیف ریخته و گرد مصیبت و بلا از هر طرف بروی اما سیده انگیخته

ازینجهت در تبییض این کتاب بسیر بتعجیل میکنیم و هر چند بنظر می‌آید البته ظاهرا
قوی دل باشم و شبهای دیجور بطلب کتب تنها نزد کتب‌فروش دو در سیر و م و گزندی
از قتل و اسیر بمن نرسد لیکن بحکم بشریت هر روز و شب اندیشه دارم و هر
صبحی که درین شغل بشام میدل میگردد و هر شام که باخر میرسد غنیمت
می شمارم و بنظر باسباب ظاهر چنان میدانم که زودی کربت غربت
رو میدهد یا ان حمیم و اقربای قدیم از کلمه حق خاموش مانند و آیت
هل جزاء الاحسان الا الاحسان هم از قرآن مجید نخوانند و نگاه داشتن من در
خانه خود هم بار دوش مصلحت دانند و نوبت ورود مصایب بدانجا کشد
که علامه تفتازانی در شرح تلخیص و قدوة المحدثین عسقلانی در لسان المیزان
از ابوالطیب نقل مینمایند رمانی الدهر بالارزاء حتی فؤادی فی غشاء
من نبال فصرت اذا اصابتنی سهام تکسرت النصال علی النصال چهارم
آنکه بسیاری را از اهل فضول می‌بینیم که کتب شیعه خصوص آنچه مجتهد الزمانی
نوشته و تکیه بر اقبال نگار براعت بزعم خود بسته با ایراد جواب دزد
دارند و می‌خوانند که خود را بجولان در آرند یکی از ایشان روزی از من پرسید
که آنچه در صحاح آمده که لما خلع اهل المدینة یزید جمع ابن عمر ولده و حشمه این حشمه
مگر غلام او بود و نیز در فصلی دیگر ازین جماعت برای ملاقات یکی از سادات
که نزد من آمده بود مقیم بود قدم رنجه نمود و گفتیم درین حدیث میرزات که خلافت
راشده تا سی سال باشد بعد ازان ملک گزنده پدید آید بوالفضول گفت الفاظ
حدیث یاد دارم که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا گفتم شنو
تمامی با بلیس قاه قاه می‌خندید یعنی خلافت تا سی سال است
تمکین و بعد از [illegible] و نبوی چون بزرگ و هر کاو لفظ خلافت مونث
است رعایت تانیث در لفظ تجوزه هم ملحوظ است [illegible] هرکه
[illegible] فرد مقیم از کثرت خنده بر روی می‌غلطید و او بر ما می‌خندید و از خنده او

قریب بود که از پا درآیم با هم برید اشتم مقصود ازین حرف تحریر بیت قلندری
نیست چه آنچه اختلاف و کدورات به الهوسان بخشیم دیدم و بیشتر شنیدم
مثل مغالطه پیش بارفانی که امام اعظم شیعه است و عنقریب بیان آن می‌آید
نهایتی ندارد بلکه در تذکیر این امور ادا نصیحت می‌دهم که تا در مذهب مخالف
اصولاً و فروعاً استعداد تمام بدست نیاری در میدان تألیف قدم منهادن
ورنه حال تو مثل صاحب تشیید خواهد بود که هر جا که مقصود ابواب کرده
پای تحریرش لغزیده درین نزدیکی روزی یکی از احباب عبارت قاضی
شوشتری جایی که حدیث کشتی را در بارهٔ دوستان اصحاب عبا ذاتاً بسر کمال
تخصیصات فرود آورده بملاحظهٔ جمعی از علمای فریقین گذرانید چه گویم که
چه هفوات صد و ربا فهمید بالجمله تا آنکه بمجرد دیدن تألیفات فقیر دست بدان
تألیف آویزند و جمع و تلفیق مطالب کلامیه شروع نمایند و پایهٔ فهم و ادراک
اصول و فروع مخالفین بدست ندارند جز پشیمانی نتیجه‌ای نیارند لکن چه کنم که بعضی
خیال بسته‌اند که این مطالب عالیه بنام ایشان آمل شود و گنج شایگان بی
کلفت حاصل گردد چنانچه در مکاتیب مخترعین می‌بینم و زبانی معاصرین هم
می‌شنوم که ایشان ازین حرف بعد دعوی نتایج افکار و خود ستایی اسباب
چنان دماغ بیهوده می‌پزند که جای نام کمترین نبرند و مقاصد محمودهٔ این تذکیر
نام برآیند و ملاحظه نفرمایند که خواجه نظامی چه خوش گفته و در نثار ادوار
اندرز سفته **بیت** گر بسیار نایب الفتی همی زر صد آید نه صد هم سکه
بسا تنها که عریان بود چو [illegible] زرد و بر بوالهوس بود **پنجم** آنکه
کمتر دیده باشی که مردم کتابی [illegible] گرفته باشند حتی کلام کثیر مثل
حجة الاسلام غزالی و امام [illegible] فخر الدین رازی رحمة الله علیهما
و از کتب ناقلین [illegible] بر بعضی از تصانیف
شیخ رئیس حسین بن [illegible] اخر افادات نوشته‌اند

بیست [illegible] فراهم آوردند و رسولان که بشبه تجار رسانده داشتند اوراق را
زیر انبار یافتند پس عجلت کنان نزد شیخ بردند و در طلب جواب بعد عذر
فراموشی تعجیل کردند فرمود سحرگاه بیایید ایشان چون گاه سحر جواب بمعاد
یافتند متحیر گردیدند و از ملازمین پرسیدند که مگر شیخ در بقیه روز و تمام
شب بتحریر مصروف بود گفتند عادت او تا دو پاس است شاید ساعتی
افزوده باشند غرض گفتیم که کلام مرا باقی گذارند و هرچند در مطاوی ابحاث
دینی بجهت الزام و تحقیق یقینی سخن را بدان درجه رسانیدم که ع فلک گفت
احسن ملک گفت زه ولیکن جمعی بجهت مزید جهل و حسد و برخی بسبب
غیظ و غضب ضرور است که مثل مار سیاه بر خود پیچیده و مانند یاجوج و ماجوج
مفسدین فی الارض از هر طرف ریزند اما بمقتضای ذات الله المؤمن [illegible]
بی غبار یا تو [illegible] که از هر جانب منکوب و مخذول خواهند گردید و گاهی مظفر و
منصور نخواهند شد یعنی در مناظره مخالفین طوری اختیار کرده ام که رخنها
از هر طرف چنان مسدود شده که اگر اولین و آخرین ایشان جمع شوند قدرت
نیابند که چند جزو را از کتابی بالاتصال بعد ذکر کلام فقیر رد کنند و با آنست
همه تقریرات لاطائل و تحریرات بی فایده ایشان بیش از عوعو سگان
و نقیق غربان و نعیق غراب و طنین ذباب نخواهد بود که صاحب علم و نظر
بادنی توجه بدون جمع کتب کثیره [illegible] یاران هم و تیره و جواب این کلام
مطوره و طرد این خنازیر [illegible] تواند نمود بحول الله و قوته سبحانه ما اعظم
شانه ششم آنکه چون شیعه مناظره اهل حق بدلایل الزامیه نمیتوانند
تدبیری نمی یابند میگویند که نام فلان کتاب و نسخ کردند چنانچه دلدار علی در
در صوارم و غیر آن خیال دارد و در کتاب مطبوع و نامطبوع [illegible] شمرده می آید
و حال آنکه بعضی ازین قسم کتب بدولت سرای حکیم الملوک ادام الله تعالی
[illegible] نیز هم موجود است چنانچه بعضی از فرزندانش اقرار کردند و میان [illegible]

وقس علی ذا در باره بعضی از شروح کافی انکار نمایند و راه عنادی پیمایند
هرگاه در کلام فقیر استدلال بعبارات ایشان می بینند حالانکه بنده این کتاب را تا
مدتی ندیدم و بیشتری از مطالب آن برای الزام رفضه برچیدم اکنون جمعی از حمقا
گویند که رساله پرداخته فلانیست و بر جمله بعضی از رسایل سابقه دیگر نیز که تا
مشتمل بر نام این کتاب باید در راه این تهمت را مطالعه فقیر رسیده و دانند
بیقین باید که مؤلف کتاب یعنی محمد صادق شیعی متوفی جاهلیا لتفصیل این کتاب
که بنام شافی شهرت یافته چنانچه از تصنیفات بعضی از اکابر هم همت مشهور
دار دشیعه که نام این کتاب البیان الشافی فی حل احادیث کتاب الکافی
است وتشیع مولف مذکور خود از دیباچه کتاب واضح است قطع نظر از
خصوصیات دیگر یعنی بکمال توجه شیخ علی اکبر که بصفت تبحر علوم و تشیع معروف
و ممتاز بود [illegible] از اهل تبریز پایه وزارت داشت و بخدمت کافی کلینی و اراده
شرح آن همت میگماشت و بودن این کتاب در حقیقت از عطیات یکی از
ملائکه مقربین و مطابق گردیدنش بمذاق متقدمین از حکما و علماء راسخین و بنده
العبارة المودة الحمد لله الذی جعل اهل بیت النبوة مصابیح الهدی و مفاتیح الخ
من اقتدی بهم اهتدی و من اعرض عنهم واقتفی فقد ضل وغوی فسبحان من
خصصهم بخصائص لا تعد ولا تحصی واعلم عباده بهم باعلام الرضی والرجی فقال
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بعد از نعت شریف در چند
سطر میگوید فیقول العبد الذلیل الراجی الی رحمة ربه الواثق محمد الصادق
ان کتاب الکافی لما کان کافیا فی اصول الدین بازا اوصاف جمیله این
کتاب باطناب و اسهاب ذکر کرده و نامهای متبرکه ائمه هدی از آغاز تا انجام
برده و فرزند حضرت امام عسکری را امام مهدی شمرده از آنجا که نسخه
مسطور بسیار کهنه و در بعضی عبارت موصول و محذوف بسیار است درین مقام
برین مقدار اسقاط کرد در امتیاز کتاب کافی است و به ثبوت تشیع شخص معلوم

باقی اکتفا نموده میشد بالجمله تقیه و تهذیب مرسوم رفضه است نه عادت
اهل سنت پس تستر کسب شیعه بتمرد کسنیان و برای فریب طبایع نگارنگ
در آمدن و مانند این طاوس در ملبوس ذمیمت جلوه نمودن چنانکه یدل
علیه الکتاب المسمی بالطرایف و مثل دیگران در روم و شام وجاهت
پیدا کردن و گاهی متن کتابی نوشتن و زمانی تشریح متن دیگری
با مور دینی در پیوند کردن و بنقصان و زیادت کتب مذهب پرداختن کار
رافضیانست و لهذا در احقاق و مجالس المؤمنین آنچه جناب قاضی رطب
بوقت تقریر کرده اند بر همه کس آشکار است و اینکه شنیدی
تعلق داشت بیکدو کتاب از کتب رفضه اما آنچه متعلق است بکتب اهل
حق پس حرفی از آن اینست که یکی از متعصبین ملای مازندرانی چون در عبارت
فقیر نام جواب احقاق الحق دیده بود نزد من آمد و گفت تو میگوئی که اهل سنت
جواب احقاق الحق نوشته اند گفتم بلی گفت ایشان چه مجال دارند گفتم مگر
مدعای تو اینست که برد آن هیچ امری از آن قادر نیستند گفت آری لاجرم
جزوی ازین کتاب متعلق بمقوله شیخ حلی و قاضی که یزید در زمان سعید حضرت
نبوی صلعم موجود و مقصود معویه و از اقران جناب امام حسین بود الی غیر ذلک
من الامور برکشادم و از رد و قدح کلامش نشان دادم تا مبهوت شد
بعد از آن گفتم اکنون چرا نمی گوئی که مدعای من اینست که کسی از اهل سنت
بر رد کتابش قدرتی ندارد باز بهوشش آمد و گفت بار کاسه سخنی منقح
فرمودی درین وقت کتابی از افادات رفضه و ترجمه فضایح الروافض از
کتب اهل سنت در کنارش گذاشتم و گفتم ببین خود علمای من نیز میگویند
که فضلای اهل سنت جواب احقاق مکرر نوشته اند چنانکه تبیین الحق نامش
گذاشته و دیگری بعبرد بهیمی ساخته و نیز ورقی ازین هر دو کتاب
نیست یکی از جواب ثالث نیست جزو نزد من بود از سیادی کلامیه مثل [illegible]

۳۹

حلم و ادراک لیکن بجهت بعضی از سوانح که وقت اقامت من بر تکیه شاه فصیح مرحوم گذشته غیر از چند جزو باقی نمانده و حاشا که انچه من در تالیفات خود می‌نویسم چیزی از افهامات این و آن باشد کما قال الشیخ

بیت آنکه نان از عمل خویش خورد ✻ منت حاتم طائی نبرد **الغرض**

درین کتاب هم خواهی یافت که ادلهٔ شرعیه خصوصا کلام قرآن مجید و حدیث شریف را نصب العین دارم و تمامی سخن مخالف را پیش نظر میگذارم و وقت فکر خود را از ستن خالی میسازم و بتوجیهات او می‌پردازم و احتمالات کلامش را استیعاب می‌نمایم چون بر هیچ پهلو راست نمی‌نشیند و هیچ توجیهی نمی گزینید انوقت تحقیقا و الزاما مرد و دمیگردانم و جائیکه سخن او دروغ است بعد از تتبع بالغ بتکذیب او و الا بنذرة کما اعتذرت مشغول میشوم و از مخالفین این توقع کجا دارم چه اگر ایشان قرآن مجید را که محک و معیار است بصدق اعتقاد برگشایند خواهند یافت پاره را از ان در توحید و یگانگی و پاره در معاد و پاره در نبوت حضرات انبیا و فضایل ایشان و پاره در ذمایم کافرین و مدح مؤمنین خصوصا مهاجرین و انصار بدان معنی که شامل است باهل بیت اطهار و درین امت مرحومه جز نام حضرت زید نام کسی را نخواهند دید و مثل خصوصیت افضل الصدیقین برای احدی از قرآن مجید نخواهند شنید که خود بالاجماع از نص قرآنی باعتراف طبرسی و کاشانی و غیرهما پیدا است که نبود کسی غمگسار یا سید ابرار مگر ابو بکر ثانی اثنین اذ هما فی الغار باز باید اطول احادیث کلینی را کما استیعبی فی المجلد الثانی بچشم عبرت دیدن و اکثر آیات مدح را بحکم آن در مدح خلفای راشدین فهمیدن پس برین تقدیر از مذهب مفض نشانی نماند و با این همه اگر حضرات زراره و شیطان بره مجرد و متبعین ایشان هم مرا دیگر بیگانگان بدهن شان تماشیدند کما ستعرفه فی المجلد المذکور نمی گذاری باید استیعاب کلمات من نمودن

توهم احتمالات را قطع کردن و در تکذیب تعجیل
فرومایگان قلیل البضاعت و هرزه درایان کثیر البلاهت بکوشش که بجز
ایراد اعتراضات با ابهام و استفسار بیجا زبان آرند و بر که استدلال طاقتی ندارند
چنانچه مجتهد بادی این وادی شد باز دیگر بر اسائل و خود را واسطه قرار داد
و مقصد از این تسویل گردید مقصود از پرسیدن عبارت و حل ترکیب آن بود
که مبلغ انصاف و استغراق معلوم شود کما عرفت باز مجتهد وقت تصنیف
تشیید هم دلیلی تا ثبت که بر تغلیط عبارت رساله قایم کند حالانکه مدعی
فن انشا نیستم اگر جهت اتفاق فتد محض فضل ایزدیست آیا عرب و عجم
کسی طاقت بران دارند که در محاورات هندی مثل ما تقریر کنند معهذا اگر
صدور غلط در عبارت متیقن باشد و نشر کنند آیا وقت بیان نشود که چه
آفت بر سر ایشان می آید و چه ناموسهای علم و اجتهاد زمانی و فالی بر باد
میرود زیرا که بسیاری از اغلاط در تحریر مجتهدین استعمال یافته چنانچه بر
ناظرین صوارم ذو الفقار و طعن الرماح و غیره مخفی نیست بعضهم آنکه
رفقه در دادن کتب مجتهدی تنگدلی میکنند و بخل می نمایند که درین روزها بعضی
از کتب مطلوب بود بنابر آن به یکی از احباب فرمایش نمودم پس حکایتی
بیان کرد که فلانی با من اخلاص شدید دارد روزی نزد او رفتم و رساله
چند ورق که قیمتش به پنج دام نمی رسید خواستم آن بزرگ اندرون خانه رفت و
نسخه صحیح بخاری بیرون آورده که در حسن خط و تحشی نظیری نداشت و اقل
قیمتش دو صد روپیه بود گفت ای بابا ازین کتاب دریغ ندارم اگر خواهی
ببر و لیکن کتاب مذهب خود هرگز نخواهم داد زیرا که مجتهد ثانی صاحب
صاحب الزمانی بخدا این وصیت فرموده که اگر مخالف کتاب مذهب
خود طلبد دریغ نباید کرد ولیکن کتاب مذهب خود به بهار نباید داد که شاید
در کلمینی باشد و قصد الزام نماید چون کتاب باستعانه دیگر هم نرسد لاجرم

بهزار جستجو و مشقت و تنخواه بقیمت بدست می آرم و هر چند مال در پی نباشد
بهمین نمانے خرید میکنیم تا آنکه سرمایه توکل از دست رفت و حال مجتهد اینست که
چون فرمایش کتابے میکنند احباب فقیر باشاره این حقیر چند کتاب دیگر ضمیمه
میکردانند ولیکن چون کتابے از برای نقض میطلبند و مجتهد را راهی بلطایف
الحیل نمی ماند نسخه ازان بدر نمی فرستد و تقاضا بزودی می فرماید بالجمله
از روز شهرت کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه در دادن کتابهای خود بخل می ورزد
و از وقت ظهور تحریرات فقیر بعنوانیکه دانسته آید پیروان مذهب خود مانند
بید می لرزند هشتم آنکه در خاتمه رساله تصافه العین که رساله قدیمه
عبارت ازانست گفته بودم که کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش
بجهت ادنی ضرر شیوه تقیه را اختیار میداشتند مشتمل بر تعریضات و ایهامات
بود درین اوراق صفحات بآن واقع شده و اگر در جواب این مجادله کلمات
ملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول
انجامید یا بحث بهمان عنوان بلکه زیاده ازان خواهد رسید بیت
کین سخن را خود تو مبدا بوده * گر فزون گردد تو اش افزوده * و اگر
بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند ازین طرف هم مراعات
آداب و القاب باقصی غایات بظهور خواهد پیوست که گفته اند فرد
ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم * و گر با چو او صد برآئی بجنگ * انتهی
و مجتهد الزمانی نه تنها از کلمات مستهجن دست بر نداشت بلکه از تعریضات
تجاوز کرده قدم بتصریحات گذاشت چنانچه مفصل خواهی دانست معهذا
در خطبه کتاب بر اصطلاح رفضه مذهب داد سب و تبرا داد کما
ستعرفها ایضا ان شاء الله تعالی و شاید که ارواح شیاطین بید و تحریک گوش
او جهان دمید و در قلبش ملحوظ جنان وسوسه کرد که هیچکسی از اهلسنت این
اصطلاح را نخواهد فهمید بنا برانکه امور فقیر درین کتاب از تیز زبانے

درباره مجتهد و بزرگان اولین و آخرینش پیا ملزم ام
بنابه سرکه بر دو بالیدن و نزد مردم بالیدن اکنون عبارت خطبه نخست
از آغاز تا انجام بشنو که هر یکی از فقره بعد از دیدن و شنیدنش بر بلاغت
مجتهد دریده دهن و هم بر براعت نثر آورنده‌اش معروف بیران می نازند و دل و
جان خود را بران فدا می سازند و حوالتش در خطبه این کتاب بچشم دیده
و بگوش هوش بشنیدی تو هذه عبارته سبحانه ما اجل شانه و اجلی برهانه
اوضح الحق و [illegible] بیانه و اعز من اعانه جنانه و ردی الباطل و
اخمد نیرانه و [illegible] قرآنه و بعث من الامیین رسولا یتلوا علیهم
آیاته و یزکیهم و یعلمهم قرآنه فانار به الشرع القویم و رص بنیانه و رفع ذکره
و اعلی امره و عظم سلطانه و اتخذ من ذریته و لحمته اولیائه و خلفائه و جعلهم
[illegible] العالم و سداته و اعلام الحق و اعیانه فمنهم الوصی الولی الذی اکمل
دینه و اتم نعمته و احسانه و هو الذی قتل صنادید الکفر و جدل شجعانه و کسر
اوثانه و لم یزل یقاسی شدائد الزمان و یکابد احزانه و اشجانه و منهم الوحید
الشهید الذی جاهد فی هذا السبیل حتی قتلوا انصاره و اعوانه و صرعوا
فتیانه و شبانه و ذبحوا اخوانه و صبیانه و اراقوا دمه و احرقوا خیمه و [illegible]
حرمه [illegible] فقتل [illegible] وضیع ایمانه و لعن فرعون
هذا الدین و هامانه [illegible] و شیطانه فضیع الحق و اهانه و [illegible]
خذلانه و امر علی الدین الذین کان [illegible] ان [illegible] الشجاره و کسروا
اغصانه و اضاعوا ثمرة فؤاد الرسول و ریحانه الذی کان النبی صلی الله
علیه و سلم یرشف شفتیه و [illegible] علی امتانه هولاء الصابرین
فی بلائه و [illegible] علیهم [illegible] ارتعشت القلوب [illegible] العندلیب و
الحانه و حرکت [illegible] تا الیف این کتاب
اجمالا و تفصیلا و ایجازا و [illegible] نمودم [illegible] تطور اخیر فهم

شدم چه آنانکه دست بدامن این همه تفاصیل را می بینند و هنوز
از غایت شوق لفظ هل من مزید بر زبان دارند و هرگاه عوز کنی طالبین اجماع
هم ازین کتاب بهره ور توانند شد زیراکه اختیار دارند که آنچه متعلق
بالمرام و متصل به هفوات مجتهد مقام است ملاحظه نمایند و تضاعیف
کلام را که از مجتهد با وجود سلاست عبارات و شرح و بسط بیانات بسیاری
را از اهل استعداد می بینم که در فهم مقاصد قاصر اند فلبعت که از تصدید بدون
تفصیل و استیعاب احتمالات و جمیع ابحاث و اختیار ... سر فرو نمی آرند و
واگر با این همه رهنمونیها کسی ملال گیرد گو ملول باش مطلوب اهل التعطش
و اصحاب اشتیاق بخراش این بیچاره زینهار نشیب و فراز میدان
نوردیده و کون و فساد روزگار ندیده علاوه تنبیه السفیه بقدر سی جزو
است و در دست بود از صوارم و قس علی هذا رجوم الشیاطین رد
نزهه کشمیری لی دین حالانکه محرر تنبیه معذرت نهاده که لی مراجعت بکتب
کثیره و استعانت از یاران هم و نیز حاشیه نوشته یعنی اگر مراجعت
کثیره سامان تصنیف زیاده می بود بتمادت مسک شد و بتضعیف نوبت
میرسید اگر این حساب را ملحوظ داری در تحریر این صد و پنجاه جزو بر کتاب
نشستید که با نود جزو تواند بود با وصف رد و قدح بر اولین و آخرین
رفضه و استیعاب ابحاث و تتبع هزاران کتب و روایات هر معدود
بیشماری و دلدار سبیل مروت که جز خود ستائی و دل ربائی پیشه نداشت
و در فقه و اصول زیر مشق مشغول بود به حیدری ابراهیم صوارم نوشته
و صدرای شیرازی که شرح هدایه ابهری حمله را از متن در یک جزو
شرح کرده و بعضی از محشیانش چه اطناب بکار برده اند و کاسه
لیسان فلاسفه اشقیا بالاسله بهم نمی رسانند پس طالبین علوم حضرات
انبیا و اولیا را باید که بر دیدن ... مباحث دینی ملول نشوند که درین طور عجایب

سهو نهم

صنایع بکار می بریم و بعنوان وصیت می‌گوییم که زنهار قصد
و کلام کمترین انام را بحالش بگذارند بلی اصلاح اغلاط معنوی از ما
مامول است و تدارک نسیان مرجو و مسئول بالجمله اگر طور دیگری گزیدیم
رفضه چنین بروز تباه بچشم روشن خود دیدند که بمجرد ملاحظه جندی از
اجزای این کتاب و رسایل قدیمه و جدیده و بعضی دیگر از رسایل نوبت ایشان
رسیده که هرگاه نام حافظ ابو اسمعیل بگوش ایشان میرسد کانهم حمر
مستنفره فرت من قسوره و هم آنکه متعصبین رفضه که تقریر فقیر را
بالتباس و اشتباه بنا بر غفلت و جهل در کاشف اللثام و دیگر مباحث کلام
می بینند میگویند که محرر این رسایل و اجزا هر چند تبحر و جامعیت تمام دارد
لیکن ترک ادب را نسبت بحضرات ائمه بدین بجا نمی آرد و ناکه مطاعن
ایشان درست میکند و بنیان ولای ایشان میکند و چه ولایت آنکه مکر رفضه
خانقین صواقع مولانا سید نصیر الملة والدین و نوافض سید مخدوم
و کتب دیگر از متقدمین و متاخرین را تصلیه للکلینی بقصد نظر دیدند تا بنید
پیشوایان خود که از تمامی دنیا ایشان را برگزیدند مثل ابوبصیر مرادی و احمد
[illegible] کسکان به بهای ایشان شناسند کما ینبغی انشاء الله تعالی آنکه کردیده
ای عزیز دفاتر این مطالب از کتب سابقین و لاحقین بکرامت حضرات
ائمه ع درین کتاب خواهی دید و لکن لن تستطیع تذکیر المنافقین و لا تسمع
الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین الغرض اگر مراد متعصبین این است
که چون منتها عصمت [illegible] نگی باشند زنهار کسی را درست نیست زمانیم او
ذکر کردن پس قطع نظر از احتمالات سخیفه که محققین در آن گفته اند
[illegible] الا الا احتمالات سخیفات الحکایة لازم آید این متعصبین بلادت کیش
و متقشفین نفاق اندیش گوش و جبین [illegible] فلاحش شیخ جلی امام اعظم
امام اعظم خویش بر دیده باشند و پرده [illegible] از مذهب خود [illegible] دیده و هم

ابن

ریشه این ایشان کار آن شیعه زیرا که اگرچه پیر مجوسیان بی دین فضله خوار نجس نیا
ربیع الحق و مانند این مطاعن حضرت خواجه کونین سید الثقلین صلی الله علیه وسلم
ذکر میکند پس جای میگوید که عائشه را رضی الله عنها تا تماشای حبشیه نمودند و در مقامی
می نویسد که لعب بنات برای او تجویز فرموده اند و در بابی این یاوگی میکند که آنجناب با
وصف جنابت قصد امامت کرده بودند و در فصلی قصه سوال ذوالیدین می آرد که آنحضرت
الصلوة ام نسبت با رسول الله و در همه این ابواب و فصول داد تیز زبانی و فضول
سید هد و نیز لازم آید که شیعه را در مذهب مهدی غاری سکنا گزیدند زیرا که اهل سنت انکار
از وجود دختر می نمایند پس کجا حضرت امام مهدی فرزند عبدالله و حضرت آمنه
و کجا پسر بی بی نرگس نصرانیه که هنوز چشمش نگرانست که دلش باد گرفته است اگر
گویند که حاشا که مراد علمای شیعه مطاعن حضرت پیغمبر باشد بلکه مقصود شیخ حلبی
دانند او طعن بر روایات سنیان است و بهایت گمراهان گوییم پس حلی نداند که ای
نیست مگر تشنیع بر گاه آن لیا هم و خران بی دم تا بدانی که پیشوایان رافضه استیصال دین
و ایمان خویش می سازند مثلا در اعظم مطاعن خلفای راشدین یعنی قصه فدک وغیره که بر آن
می نازند بر اساسی منهدم است اهل بیت طاهرین بستند که شاه اولیا صفیه مطهره
حضرت خاتم انبیا را بمقابل مرتدین فرستادند و خود مثل جنین در پرده ظلمانی
نشستند و مانند خانه نشین تجانه نورانی گرفتند و چون حضرت فاطمه زهرا جوابی
میسر نشد دو آیت قرآنی آموخته باز برای مجادله روانه کردند باز اجازت
دادند تا همراه نساء بنی هاشم در مجامع اصحاب تشریف بردند و سیف زبان
برکشادند و معرکه عظیم آراستند یعنی خطبه طویل الذیل انشا کردند که اگر کسی
بعنوان قرأت جناب سیده بروایت مجلسی در بحار و حق الیقین می خواند بدون
یکد و روز ختم آن ممکن نشود باز تجویز نمودند تا جناب زهرا عم با رسیل المرتدین
معاذ الله تشاکتی کرده گریبانش گرفته بسوی خود کشیدند لعنة الله علی المفترین
که اینهمه بعد از آن بود که اهل بیت طاهرین بر کتاب الوصیت که وقت وفات

سید المرسلین از حضرت رب العالمین ... جبرئیل امین در ...

که هر چه در وقت خلفا روی داده تمام ... کردند و احکم الحاکمین را با تمام

مقربین گواه گرفتند که هر چه باد اباد ما صبر و سکوت گزینیم و چون ... فاعتبروا

یا اولی الالباب که هرگاه این بزرگان را مجرد دعوی فدک درست تا شد از ...

اینهمه کشاکشی و معرکه ها آراستن و بیجا دلها پرداختن اعظم ... مردود وحی

الهی خواهد بود **و اگر گویند** که حاشا جناب امیر حضرت فاطمی را اجازت

داده باشند باید گفت که اکنون اشکال بر فقند و چند شد یعنی هم تکذیب

امام صادق ... و بهم ... رد وحی و نقض توثیق کالتی نقضت غزلها من بعد

قوة انکاثا و هم عصیان زوج مقدس فرد کامل امامت بلا فصل لازم آید

چه بحکم امام صادق به ثبوت میرسد که جناب مرتضوی حضرت زهرا را ...

فرستادند و اگر با اینهمه اجازت ثابت کرده شود البته خواهد بود اینهمه مطاعن

... حقیقة بجناب سیده میرسد فکیف که تم وفات شریعت فراموش ساخته

بطلب ... معاش افتادند و دست بر نامحرمی ... که ترس المرتدین ...

نحو ... باز انداختند و اگر نزد دشمنان دین اینهمه حرکات قبیح و ارادی یا سر

عین دلسوزی و غمخواری ملت اسلام بود بانتهای دفع اختلاف از امت و

استفهام مهمات و قتال مرتدین و تادیب متمردین و حفظ ملک اسلام از استیلای کفار

امام ابو صدیق بعمل آورد چگونه خیرخواهی دینی و دنیوی باشد فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا

کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون **اما اختفای** جناب مرتضوی ... [illegible]

... [illegible] ان الله علیهم اجمعین ... سیدة نساء العالمین

ثابت بعین الیقین نما هو حق الیقین ... و ... حضرت زهرا

... [illegible] ... استدلال ... [illegible] ... خصوص

... [illegible] ... مجلسی ... ابن سنان عن

ابی عبد الله علیه السلام قال لما قبض ... ابو بکر ... بعث الی

دلیل

سل فا… فاخرجه من فد… …اطمة ع فقالت یا ابا بکر ادعیت انک خلیفة
ابیه جلست مجلسه وانت بعثت الی وکیلی فاخرجته من فدک و قد تعلم ان رسول
الله ص صدق بها و ان لی بذلک شهودا فقال ان النبی ص لا یورث فرجعت الی علی فاخبرته
فقال ارجعی الیه فقولی له زعمت ان النبی ص لا یورث ورث سلیمان داؤد و ورث یحیی
بن زکریا وکیف لا ارث انا ابی فقال عمر انت معلمة قالت معلمة فما علمنی ابن عمی و
بعلی الی آخرها یعنی ابن سنان میگوید که حضرت صادق فرمود که چون حضرت صلی الله
علیه آله وسلم ازینجهان تشریف برد و ابو بکر بجای شریف آنحضرت نشست کسی را نامزد و بیرون
کردانید از فدک وکیل حضرت فاطمه را پس آمد حضرت فاطمه نزد ابو بکر و فرمود که دعوی
خلافت پدرم کردی و بجای او نشستی و بیرون نمودی وکیل مرا از فدک و میدانی که از من
است و گواهان همراه دارم ابو بکر گفت پیغمبر ص میراث نمی گزارد و در ترکه آنجناب
این امور راه نمی یابد حضرت فاطمه بشنیدن این جواب چیزی نیارست فرمودن پس
نا گزیر باز گردید و خبر داد از آنچه واقع شد حضرت علی فرمود همین وقت باز گرد
و بگو که تو گمان داری بعدم میراث حالانکه وارث شد سلیمان از داود و یحیی از زکریا
پس من چگونه وارث نشوم از پدر خود عمر گفت اول سکوت کردی اکنون بعد از
تعلیم آمده و این تقریر میکنی حضرت فاطمه فرمود بلی مرا تعلیم کرد فرزند عم من
شوهر من اما کشاکشی یعنی فاروق را بسوی خود کشیدن پس کافی کلینی
که کان من الکافرین در شان اوست بشهادت علمای رفضه دریده دهن و
منهم المجلسی فی مجلد الفتن شهادت بران میدهد و هذه عبارته کا محمد بن یحیی عن
محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد الجعفی
عن ابی جعفر و ابی عبد الله ع قالا ان فاطمة ع لما کان من امرهم ما کان اخذت
بتلابیب عمر فجذبته الیها الی آخر الحدیث یعنی امام باقر و هم امام صادق رضی
الله عنهما بروایت سفیر یان فرمودند که چون خلافت از دست رفت و فدک غصب
شد حضرت فاطمه گریبان فاروق گرفت و او را بسوی خود کشید انا اگر این همه

سهو بعد از مهر و گواهی بر کتاب الجنت بود تفصیلش در جلد اول ازین کتاب

خواهی دید ان شاء الله تعالی پس در اصول کلینی و بحار و حیات القلوب شرح آن

بسبب طول اعاده آن فضول دانستم اکنون کجا ماند تهمت متعصبین که محب

حضرات ائمه دین خلوصی ندارد انصاف باید کرد که او مطاعن ائمه می آرد یا تفضیح اهل

رفض که مورد مطاعن اهلبیت قادحین اند تهمت می گمارد بخلاف طعن معلم آتشکده

مجوسیین کوچک ابدال کفره لعین در نهج الحق وغیره که موجب ریشخند نیست زیرا که

نسیان از لوازم بشریت و انبیا علیهم السلام فقط در تبلیغ احکام از نسیان منزه

اند ایک متن لا یحضره و عیون اخبار حاضر است اهلبیت اطهر منکرین صدور سهو را

از حضرت پیغمبر لعنت فرموده اند و عدم سهو را ناصح خدا اقرار داده اند و شیخ ابن بابویه

هم انکار سهو آنجناب را مذهب غلاة و مفوضه اعتقاد کرده پس حلی معلم آتش

پرستان در زبان درازی خود مطاعن حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم

باعتراف شیخ صدوق بطول و غلو خواهد بود لا امر [illegible] و اثبات

[illegible] کر صدیقه در آن وقت بحافظه و بعد آیت بجاب و آن نا [illegible]

[illegible] حالی آنکه جناب صدیقه در [illegible] بالکلیه شریعت منسلک گردیده

با اتفاق [illegible] فی المطولات [illegible] آنچه [illegible] مجوس از کتب

اهلسنت آورده [illegible] فرقی است [illegible] بیانش بسیار

[illegible] در کتاب امامت وغیرا و دیگران تصریح کرده اند که

[illegible] علی [illegible]

[illegible] نوشته اند هم شنیده

آیا کتاب [illegible] امام عسکری

[illegible] روایت [illegible]

[illegible] بخانه

[illegible] رسالت

[illegible] اولاد پیغمبران [illegible] امام باشند

یک ماه ... مان مانند یک از دیگران نسبت در تکلم با در سخن هیچگو نیند و قرآن
خوانند تا آنکه خاتون حکیمه چند روز قبل از وفات امام او را بصورت
مرد کامل یافتم گفتم این مرد کیست که مرا امر فرمائی که نزد او بنشینم
انتهی مختصرا بالجمله هر گاه که هر کس این علوم و مناقب حاصل
باشد برای حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین بطریق اولی
خواهد بود پس صفوت دادن و در عین سجده که افضل ارکان
نماز است بر دوش مبارک سوار شدن و از این جماعت تخلف
ورزیدن و معامله راکب با مرکوب بعمل آوردن در چه مرتبه از تکلیف
تکلیف که در روایات منصوص باشد که خود حضرت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام تماشای اسب و شتر بحسنین رضی الله عنهما
نمودند و خود را مرکب ایشان قرار دادند معلوم نیست که شیخ چلی
رفته جز بخرافات خود چگونه از عهده جواب بدر آید و چه سان
اب معذرت کشاید نعوذ بالله من ذلک واگر گویند
که در ان اوقات امین بعمل روز رسیده بودند چنانچه لضمیمه حدیث
خاتون حکیمه معلوم تواند شد پس ای عزیز درین وقت ذهنهای
کلاب ممطوره یعنی مقلدین این مطهر را المقمه فضله بخس العین باید دوخت
و کتب دینیه ایشانرا همه باید سوخت زیرا که مثل بحار و تراجم آن هم
دلالت بران دارد که در قرب وفات شریعت هم از حسن مجتبی و
هم از شهید کربلا این امور بوقوع آمده اکنون جز شنیدن دیگر نشنود
که از تقریر جناب مرتضوی در بابه معذرت روبروی شیخین —
وقتی که امام حسن فرمود انزل عن منبر ابی کما سیجیء فی المجلد الاول
من هذا الکتاب بروایت صدوق در علل صاف عیان شد و همین
که گفتم و از شیخین این عذر را قبول نمی کردند و می گفتند یا آنکه

تعجب است که حرکات ایشان امر ... طفلی محل مبقر مای این
حرکات تا وقت عقیقه یا تا اربعین ... الکنون کا الیقان
از مردان کامل در گذشتند این عذر چه معنی داشته باشد و مخفی نماند
که عمر فرزند نرگس وقتی که خواهر معظمه امام بصورت مرد کامل دیدند
آنقدر نبود که حسنین رضی الله عنهما را حاصل بود در آخر حیات سرور
کائنات خصوصا وقت معذرت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه
ازینجا خرافی چند که تعلق دارد به طاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که اهل صحابه تیشه بر پای خود زدند ادا را حرفی چند دیگر در
باره انبیای متقدمین از زبان علمای ذوی الاذناب گوش کن
کرده اند از بی مروت شوخ چشم گرچه یا منافق بیحیا لواطه و زنا
و انهم با مهات و آبا عیاذا بالله بحضرات مقدسه پنج کبریا یعنی
زمره مطهره انبیا علیهم السلام نسبت میکند چنانچه عبارتش در این
کتاب خواهی دید انشاء الله تعالی و فرزندان و مقلدانش غیر از این
چیزی نخواهند گفت که این همه برای الزام مخالفین است لو تسلیم
قطع نظر از آنکه بر اثبات این جزئیات قدرت ندارند آیا این
کتاب زیاده ... که چیا بنده روافض از اصول مقرره خود تقدم
... انبیا با امامت ائمه هدی خصوصا حضرت شیر خدا اثبات
کرده اند و ابن شهرآشوب ... سبزواری مجلسی و کاشانی
... مناقب ... تفسیر یزدانی تصریح نموده اند که انبیا عموما خصوصا حضرت
... انواع ... تکلم ماهی ... عدم ایمان بکو
... جمله ... احادیث ... کلینی ... که علی مرتضی
بنص قطعی حضرت رب العالمین ... سید المرسلین بود لما ... الله تعالی
... علمای ... فضیلت ائمه از انبیا که از اصول ... نقصان مسلوب

الایمان بودند آراسته خویشتن را ... ت مهبط هلاکت ساخته اند خصوصا بر طور علی که
هنوز بید جناب مرتضوی را سه بشر ... افضلیت از شیخین از همین باب پنداشته و العجب
که دلداری مروت را ابهم یاد نماند که بسیاری از انبیا جسمیت و مکانیت و دیگر لوازم بشریت
از بادی ... ذلیل بر روایات کشی وغیره بسبب طلب دیت خواسته اند وحسد شدید از حضرت
آدم و حوا درباره ائمه و حضرت فاطمه زهرا صدور یافته با وصف آنکه حق تعالی ایشانرا عقوبت
ناصبین و ظالمین یکسان گمان نموده چنانچه امثال این مباحث بنهایت تندی درین کتاب
باید هرگاه اصول قائم در ذوات انبیا موجود ایمان و اذعان از منابع مسلوب باشد زنا
و لواطه در چه حساب است که دلداری مروت زیر مشق غول نحو دم مشغول نوشته اکنون بنا بر
حیثیت الزام در ایراد مطاعن انبیا علیهم السلام حالیا حدیث کلینی مطابق معتاد باید شنید
که اکابر این طایفه شیعه در اثبات افضلیت ائمه آورده اند از علی بن حمزه قال سال ابو بصیر
اباعبدالله ع و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله ص فقال مرتین فاوقفه جبرئیل موقفا
فقال له مکانک یا محمد فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط ولا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبرئیل کیف
یصلی قال یقول سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتی غضبی فقال اللهم عفوک
عفوک فقال تبارک وتعالی یا محمد قال لبیک یا رب قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم قال
علی بن ابیطالب امیر المومنین و سید المرسلین و قائد الغر المحجلین قال ثم قال ابوعبدالله ع لابی
بصیر یا ابا محمد والله ما جائت ولایة علی من الارض ولکن جائت من السماء مشافهة یعنی ابو بصیر
که بنفاق اشارتی کردم و خود سیاق حدیث بران دلیل است پرسید از امام صادق ع که چند بار پیغمبر
عروج فرمود گفت دو بار پس جبرئیل فرمود پیغمبر مکان خود باش این مقامی است که هیچ ملکی بدان نرسیده
و نه هیچ پیغمبری فایز گردیده البته پروردگار تو صلوة میکند پس حضرت فرمود چگونه جبرئیل جواب داد که این
کلام میفرماید سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتی غضبی حضرت عفو و کرم خواست و حق
تعالی فرمود ای محمد کیست امام امت تو بعد از تو حضرت لبیک گویان عرض کرد که خدا خوب میداند فرمود که
علی بن ابیطالب حاکم جمله مومنین است و سردار جمله مرسلین و دستگیر جمله اتقیا که چهرهای شان
می درخشد ای ابوبصیر نیامد امامت علی ع از زمین لیکن فرا رسید از آسمان انتهی محصلا —

اینها که شنیدی یعنی عدم ایمان بعض انبیا علیهم السلام قطره [illegible] زد دریا زیرا که
جمهور این بزرگان حاسدین اهل بیت معصومین بوده‌اند بهمین جهت در مصائب گرفتار [illegible]
برای خدا حرفی از الهیات هم بشنو که پیر مغان در نهج الحق جائی می نویسد که لازم می آید
که او تعالی ملزم و محجوج شود و گاهی سفاهت را ذکر میکنید و زمانی دشنام میدهید که ضرر
شیطان کمتر از ضرر خدا خواهد بود الی غیر ذلک و هر گاه نزد ایشان پرستان اینهمه بر
موقع خویش است کمترین انام اگر حال انبیا و ائمه هدی و اصحاب مقبولین [illegible] بر اصول
رفضه بیان کند برای هدایت [illegible] گم گشتگان در معرض عیان آرم چه بدی کرده باشم لاجرم
هر چه از علما بعض این بزرگان [illegible] بنا بر تغیر گردیدن [illegible] اصول اهل نفاق
نوشته ام [illegible] الزامهای رفضه نزد مسلمانم و اقوال ایشان را مظهر ساخته‌ام
و مدعای من از قیاسات شرطیه غیر از این نیست که اگر مذهب شیعه حق باشد در نبوت و
امامت و غیرها این امور قبیحه لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و چگونه تصور
توان کرد که علمای رفضه این امر را نفهمند مگر چون عداوت پرده کلام حقیر الانام [illegible]
می بردارند یازدهم آنکه در خاتمه بعبارة العین خواسته بودم که مجتهد این شرط را قبول فرماید که هر چه
طرفین نویسند تصریح نام کتاب باشد تا محنت فریقین کمتر گردد لیکن قبول نکرد زیرا که دانستند که بحواشی
این کتاب نوشتم [illegible] یا نام کتاب ذکر نمود حالانکه کتابش زیاده از [illegible] خواهد داد اگر در
کتاب فقیر [illegible] نکرد [illegible] نام آن [illegible] صرف شکایت بر زبان بیارد [illegible]
[illegible] مقصود است [illegible]
[illegible]
[illegible] فرد [illegible]
[illegible] بالجمله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد بعد
التسمیة والتحمید والصلوة علی رسول رب العباد والائمة
الامجاد وضم الضمائم الذمیمة من الضغائن والاحقاد

اما بعد چون درین ایام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان جناب تقدس مآب
مجتهد العصر والزمان ادام الله الرحمن استفتائی درخصوص اینکه شهادت حضرت
سید الشهداء خامس آل عبا وگلگون قبائی لاله زار کربلا علیه التحیة والثنا بنابر
اصول اهل سنت وارکان مذهب ایشان ثابت نمیشود از انظار رفعت شعار
علمای اولی المناعة این جماعت در آورده بودند وآن استفتا با افادات فتوای
زیب ترازوی عدالت وزینت نمارق قضا وافادت شیخ اعظم ومفتی افخم وجواب آن
در رساله مسمی به ثمرة الخلافة که مضامین تلخ وشیرین آن در مذاق اهل شقاق و
نفاق کیفیتی عجیب بخشیده مندرج گردیده ورساله موصوفه اشتهار تمام بین الخواص
والعوام یافته وبنظر فضلای این طایفه رسیده سواد سطور عنبر بیزش مشک سای
زخمهای کهنه شان گردیده ومفاد عبارات نمکین سرشت نمکی بر ناسور هر یکی پاشیده
یکی از هرزه دریایان وکره گویان این فرقه غاویه که قایم الزاویه وخلیفه گمنام یزیده
سواد [illegible] خلفا [illegible] الهاویه است هر چند که گشته بهم بافته رساله در جواب
استفتای مذکور مشتملست بر اثبات شهادت بنا بر قواعد اهل سنت پرداخته
خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده سپر در معرکه انداخته رساله را بوساطت
کره سیر [illegible] لاهوت وفلک [illegible] الدور ملکوت شعله جوالة حدت وذکاوت کارساز
اعتلا مولوی سلامة الله شاه سلامة الله بخش حقیر فرستاده وجناب ایشانرا که در
پنجه این بمبه ار وهم در شکنجه آن استفتا واستفسار گرفتار بوده انداز گیرودار
رهائی داده ودر پرده ایشان راستی بر سر وچشم نهاده خانه آتش آبادان [illegible]
دو دست آن باشد که گیرد دست [illegible] اما ظن بعضی از اهل فراست وکیاست است
که رساله مزبوره نوک ریز قلم عجیب الرقم شاه صاحب مصدر الاسم والعلم است

ذوات ان بنا بر سلوک طریقه سلامتیه نوریه و تیقنشان را بر رسالهٔ دهلویه شهرت داده
نسبت آنرا بشخص مجهول النسب انتسب دیده اند و الله اعلم بحقیقة الحال بهر کیف
بمضمون الکفر ملة واحده هر چند شبهات او تا تمام و بنای هفوات علی طرف الثمام
بود لکن خوفا علی العوام الذین هم کالانعام اعراض از جواب با صواب نا صواب
نمود لهذا اینقدری از اوقات خود را ضایع کرده خار و خس تره اتش اگر باد اشتهت
به الریح خود را بنقل صحیح و مقالات صریح اسلاف اخلاف این گروه بی انصاف
تفضیح ساخته لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة

بیت صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی ❊ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

سبحان الله ازین پشمینه پوشان گوشه نشین و از جاپایان عزلت گزین که از فقره و لا
دم میزنند و طرف کلاه را می شکنند و در پرده عیب پوش صوفیت لباس تقوی را از بر
میکنند و هر چه میخواهند می کنند خرابه دل شان معموره خدام معلم الملکوت است و
بنای عقاید پر مکاید شان اوهن من بیت العنکبوت با آنکه اسب چوبین پیش نه ارند
خود را در عرصه یکه تازان بجلوه می آیند ملای جامی با وصف آنکه در خامی و ناکو بیده
فرخامی نامی و جامی این گروه عامی است بشگفته و حقی سبز بالش رفته **مثنوی**

میزند شیخ ما ز شور و شغب ❊ صبح صبحگاه و بی گاه شب ❊ سر برو از کبر دل پرانداعجاب
روی در خلق و پشت بر محراب ❊ صعف زده گردش از خزان کنایه ❊ در شکسته پنهر و لوانه
خشکی چند کرده خود را گرم ❊ نه ز خالق نه از خلایق شرم ❊ هیچ یک را به دل قبولی نه
پای کوبان ولی اصولی نه ❊ نه ز انوار ذکر شان شر بی ❊ نه ز حال سماع شان خبری
حاصل ذکر درد گردن و سر ❊ اثر رقص ضعف پشت و کمر ❊ هر چه دادی بدست شان خورده
هر چه آید بدست شان کرده ❊ کار شان غیر خواب کردن نه ❊ هیچ شان فکر روز مردن نه
ذکر شان صرف بهر سفره و آش ❊ فکر شان صرف در وجوه معاش ❊ بهر آش است آشنائی شان
زآتش دیگ روشنائی شان ❊ داد ازین گمرهان الله داد ❊ منحرف از طریق عقل و سداد
هر چند خنگ کمیت قلم درین میدان جولان داشته اما عنان کبری خوست و ملاق و ابرام

وسه اجنبیت مقام نگذاشته بذا و بالله التوفیق و هو نعم الوثیق اصنه الهدایة الی سواء
الطریق و افاضة رحیق التحقیق اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد این تمهید بچند وجه محل بحث و نظر است اول آنکه مدح و ستایش
این زمان با خرد خرده بین و عقل رزین نمی سازد مگر بجهت اینکه انجام مکنونات قلوب
شیعه که بعین مزید ولای اهل بیت طاهرین رضی الله عنهم اجمعین شد اند تمامی اقاصی
و ادانی جلوه ظهور گرفته که شهادت خامس اصحاب کسا بر اصول ایشان هرگز منطبق نمی
تواند شد بلکه این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراری در ایام محرم بملاحظه بقای نسل حضرت
سید النبیین است صلی الله علیه و آله وسلم که از قدمای خویش یاد گرفته اند و در همین معنی
روایات بیش از حد و شمار مرویست که مجلد عاشر از بحار و کتاب مواعظ حسنیه مجتهد جاسی
هم ازان خبر میدهد که چون گذر اسیران اهلبیت بکوفه افتاد اهل کوفه بهای های میگریستند
و آواز ناله های ایشان بکیند گردون میرسید اهلبیت فرمودند که هرگاه خود اهل کوفه
عزادار شوند و ماتم کنند دیگری کیست که ما را کشته باشد انتهی محصله و تفصیل این امر
یعنی خود امام را کشتن و خود بگریستن و تقیه عزادار شدن از کیفیت شهادت امام
رضا که مامون امام المتکلمین شیعه باعث آن بود در مبحث سیزدهم از منهج نخستین
واضح میشود انشاء الله تعالی کما یدل علیه عیون اخبار الرضا دوم آنکه افتخار
مخاطب درباب تالیف رساله ثمرة الخلافة مشعر است باینکه هنوز جزوی از شرح
آن رساله که در لباس جرح نوشته ام بملاحظه حضرت مدعی اجتهاد فایز نشده که بکمال
جمعیت خاطر این قدر لاف میزنند لیکن دانشوران دقیقه رس اگر بر عادت مالوف
مجتهد وقوف کلی دارند اذعان این معنی است که آنکتاب را در رنگ رساله جدیده اعنی
کاشفة اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام در خلوت مطالعه میفرمایند و بر اغیار اظهار
نمی نمایند تا مقلدین و معتقدین مدعی اجتهاد و تکلم را بتقاضای تحریر جواب در ضیق
عیش و مزید طیش نیندازند و بسبب تعجیل تار و پود کارگه اجتهاد در ایشان هم نزنند و برملا
نگویند که کتاب فلان از فلان سال رسیده هنوز جوابش از مجتهد الزمان سرانجام نشود

پیداست که هرگاه جواب رسالهٔ قدیمه مذکوره که در سه جزو بیش نسبت بعد از مدت بعید باتمام رسیده باشد جواب نقض رسالهٔ ممدوح ایشان مسمی باثبات الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة که زاید بر اضعاف مضاعف آن خواهد بود چگونه جناب مجتهد را بوادی رجعت که قیامت صغری عبارت از است نخواهد کشید پس مقتضای وقت همین است که همه الکمن اجزای آن کتاب را در صنادیق تقیه بتقلید قدمای خویش نگاه دارند بلکه مانند رسالهٔ جدیده که دو بار بخدمت مجتهد الشیعه بنزدیک دو دور یعنی اکبراباد و لکهنو فرستادم کان لم یکن شمارند طرفه آنکه جناب مجتهد را و لاد ایشان را از مقدمه وصول رسالهٔ مزبور بر وفق اظهار بعضی از معتمدین رو بروی فریقین انکار شدید بوده لیکن هرگاه بعضی از احباب که تعلق بانتظام عدالت دارند مستدعی حصول جواب از ان مخدوم الفحول گردیدند بمقتضای مثل مشهور ارشاد فرمود که مرا این شیعیان در کمال حیرانی افکنده اند هرچند این رسالهٔ جدید از مدتهای بعید پیش من رسیده مگر من مصلحتی در تحریر جوابش نمی بینم معهذا تا کی نقض اعتراضات سنیان کنم بالجمله امید از نا عاقبت اندیشی ایشان آنست که در بعضی از اوقات بعد از یا رسیدن نقض ثمرة الخلافة نزد خود شان بر طبق مضمون صدق مشحون حدیث علوی رضی الله عنه ما اضمر احد شیئا الا و قد ظهر فی فلتات لسانه اقرار کنند و بر تقدیر صدق کلام شان بعدم ملاحظه کتاب سطور هنوز نسخ از دست نرفته فقل کتاب مذکور را بهم رسانند و ببینند که در استیصال ثمرة الخلافة یزید و مروان که نشو و نمای شجرهٔ آن از کوشش مجتهد شیعیانست آیا دقیقه از دقایق و تحقیقی از حقایق باقی مانده کاشکی بخاتمهٔ رسالهٔ جدیده که اکنون در وصول آن مرة بعد اخری کلامی نیست التفاتی نموده در خصوص جواب آن دو امر که بکمال عجلت ازین بزرگ طلب داشته بودم چیزی می نوشتند من بعد بر خود می بالیدند که اینهم صورتی میداشت بالجمله مردمیدان و سرآمد مبارزان آنکس است که در جواب رسالهٔ جدیده و رسالهٔ اثبات الخرافة و این کتاب شیعه انصاف را از دست نداده در معرکهٔ مناظره قدم فشارد و دیگران کالبی

و ثبات حواس در تهمیدن دست و پائی زند و تحریر رشیق و تقریر انیق بجواب هر سه کتاب
بعمل آرد باقی ماند نسبت خلافت یزید بمجیب و جوابش آنکه خلیفه یزید کسی خواهد بود که حقیقت
خلافت او را ثابت کند و آنرا بر خلافت خلفاء راشدین ترجیح دهد فان ثبوت شئ لشئ فرع
المثبت له و کسیکه انکار ازان نماید و ادلهٔ قاطعه بران اقامت کند او را خلیفه یزید دانستن
و او اعتساف دانست **سوم** آنکه اگر از تشبیه ثعلب دعوی سپر در معرکه
انداختن و در سوراخ کتمان خزیدن و شتافتن مقصود است که مجیب بعصبیت در
جواب استفتا عاجز آمده پس در بطلانش نزد علمای اهل حق بلکه پیش اهل تشیع نیز
کم بهره از فهم و ذکا دارند و در تسمیه شان مصلحتی بهیچ حرفی نیست و مطالعهٔ بالدقت
این هیچ میرز خصوصا این کتاب در ابطال مرادش کافی و وافیست همه کس اتفاق
دارند که مجتهد الزمان و اولیای ایشان در نقض رسالهٔ بصارت العین در کمال عجز و زبونی گرفتار
شده باختلال حواس و چاره ازینجاست که تا مدتی در شکنجهٔ آن رساله کرده سه جزو بنیست
سوره آیت کریمه لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیٰی بودند و آنچه بعد از خرابیها نوشته اند بنیاد اکثر
مقاماتش بر جهل یا تجاهل افتاده و با این همه هر گاه از جواب آن که پاره حالش دانستی نزد
عوام فارغ شدند چه مبارک باد با که بر السنه ایشان نگذشته حتی که عید با با شجاع ایشان
هم از یاد مردم رفته **و اگر مقصود** ازین زبان درازی آنست که نام خود را خصوص
این رساله از خواص و عوام مخفی داشته و این اخفا و استتار دلالت بر عجز و زبونی او میکند
پس اول این اعتراض بر حضرت مجتهد [illegible] که در جواب باب اخیر تحفهٔ اثنا
عشریه ذو الفقار شیر خدا را اسپ ناجیست [illegible] سپر در معرکه انداخته خود
چون روباه در سوراخ کتمان خزیده و قس علی هذا این ننگ و عار در بسیاری از اکابر
این مجتهد سرایت خواهد کرد که گاهی جامه زنان در بر کرده و زمانی طیلسان
یهود و مجوس بر سر و رو کشیده جلوه افروز انجمن مباحثه و مناظره و تصنیف کتب
کلامیه گردیده اند و این مطلب بر ناظران جواب ذو الفقار مصنوع و ضربت حیدریه نا
مطبوع یعنی صول حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه

محتاج بشرح و بیان نیست هیچ ذلک چون بسبب تعصب در افضل جوابات اکمل اضحیا
خبر رسانیدند که مجتهد متشیعین بجهت اختلال حواس در تعیین و تفتیش نام المتعطشی زاید الوصف
دارند و باطراف عالم و مساکن بنی آدم در ارسال قاصدان همت میگمارند بنا بر آن در خاتمه رساله
جدیده که نزد وی تالیف کرده از نام خود و اسامی متبرکه بعضی از بزرگان خود بمقتضای مصلحت
اطلاع بخشیده تا مبادا متعطشی مجتهد ثانی مجهول الاسم بودن را سبب عدم جواب کردانند
الکنون تمامی ناظرین رساله از نزدیک و دور و خویش و بیگانه میدانند که محرر رساله قدیم
و جدید فلان شخص است هنوز از نام و نشانش غفلت ورزیدن مستلزم کمال ذکاوت
و قوت قدسیه مجتهد انامی است بالجمله بعد از ادراک حال طعن و تشنیع کردن از عجب
افادات خواهد بود و اگر دیباجه قبل از شروع در مطالب است باری محو و اثبات جبرالعجل
شاید از نسبت بدتر رسیدند و از انتساب با عاقبت اندیشی بیابت خود دل دزدیدند مگر
از انتساب آن جناب اقدس الهی بر خود نه لرزیدند وای بر حال اکابر علمای ایشان که
داد بی اندامی و بی ادبیها سبب هستند و در کتب دین و ایمان خود بکمال انبساط و طیب خاطر
بجناب ائمه معصومین میرسانند و روایت مینمایند که بدا لله فی ابی محمد بعد ابی جعفر ما لم
یکن یعرف له کما بدا فی موسی بعد مضی اسمعیل هکذا انقل عن الکلینی و هو امام ائمتهم و
سلطان المتکلمین برهان المحققین شیعه در نقد المحصل صاف تر از این گفته و از پیشوایان
خود نقل کرده که حضرت امام صادق اسمعیل پسر خود را قایم مقام خویش فرموده بر امامتش
نص نمودند چون او مرد ناشایسته از وصیت و یافت امامت را بامام موسی کاظم قرار دادند
و بجواب اصحاب خود عذر بدا آغاز نهادند الی غیر ذلک من الاصول التی تظهر من شروح
الکلینی و غیرها من الکتب المعتبرة عندهم بر متتبع بصیر پیدا است که اکابر ایشان هر چند
رقص البجایها در امثال این مقامات کنند و لیکن خلاف اصول و ترانه های ایشان بر عکس
آهنگ قانون خواهد باشد اگر اصحاب در کتب دین و ایمان شان کتب خواهی یافت که هنوز
تطبیق احادیث در باره اسمعیل مذکور که موضوع فصل بد است از ممکن بودن بغفلت
نماید و مصنفات صدوق که او ذب معلم این معلم که او را معلم ملکوت می توان گفت نیز

دلالت برین معنی میکند تا حیثیت باطنی قوم را از اولاد امجاد و ممادحی حسنه کرده اند چه
اسمعیل با وجودیکه بزرگ و محبوب ترین فرزندان صادق است و انتخاب در احتضار او
جمیع شده بود کرده اند در تدبیر رسش اهتمام تمام بکار بردند بر زبان اکابر شان فاسق بود بعضی
ازان روایات که بکار این نواصب آید و اهل اسلام را حیرت افزاید از کتاب الکمال
الدین صدوق می نگارم ازانجمله حدیثی است از حسین بن راشد که سوال کردم از حال اسمعیل
صادق علیه السلام فرمود عاص عاص لا یشبهنی و لا یشبه احدا من آبائی یعنی عاصی
و نافرمان است و هرگز با من و بزرگان من شباهتی ندارد و معاذ الله من ذلک و روایت
و ازانجمله زراره است که بدلالت کتاب کشی وظیفه امام صادق لعن او بود و حقیقت مذهب
اش نزد بعضی مزیدی لا از شیطان الطاق هم در گذشته چنانچه از کتاب نجاشی و مانند او
ملقب مذکور هم عیانست و مضمون روایت زراره بعینه مضمون حدیث اول است و ازانجمله
حدیث ولید است که پدرش صبیح نام داشت و بر صباحت ملاحت علمای قوم نقد جان را
فدا می سازند زیرا که او همراه کسانی بود که از طرف مامون امام المتکلمین شیعه که شیخ صدوق
بر تکلمش در عیون اخبار می نازد بمناظره شیعه بر حضرت امام رضا بودند چنانچه در بعضی
از مباحث مبحث اول خواهی دانست ان شاء الله و خلاصه معنی روایت ولید آنست که مردی
آمد و گفت که حال اسمعیل باید دید رفتیم و دیدیم که با [illegible] کاران نشسته خمر میخورد
[illegible] بسوی حجر آمدم می بینم که اسمعیل دست باستار کعبه [illegible] زار زار میگرید و استار
[illegible] او تر میشود باز آمدم و صحبت شراب مثل اول معاینه کردم باز او را متعلق باستار
یافتم و این قصه نزد امام صادق عرض نمودم فرمود که شیطانی بشکل او متمثل میشود خطاب
رفعه [illegible] ازین حدیث اثبات میکند که او لایق امامت نبود زیرا که شیطان بصورت
نبی و امام درنمی آید و درین مقام شیخ المشایخ طائفه احسانی بحق اهلبیت کردند و الا
مناسب آن بود که منتظر با حادثه که در مجلد چهاردهم از بحار ثبت میفرمودند که اسمعیل از دائره
تشیع هم خارج بود زیرا که آن روایات حاکم است که چنانچه تمثل شیطان بصورت
نبی و امام ممتنع است بصورت احدی از شیعیان امام هم ممکن نیست کما لا یخفی و از

جمله روایاتیکه دلالت بر عظمت و جلالت اسمعیل دارد در کتاب مذکور اینست که سعید
بن عبد الله اعرج از جناب امام صادق آورده که بعد از موتش ذقن و پیشانی نورانی او را
بوسیده اند و از روایت محمد بن عبد الله کوفی بظهور می انجامد که حضرت صادق جزع شدید
کردند و اصحاب ایشان را یقین (یعنی بود که) از زندگانی باب انتفاع مسدود خواهد شد چون بحال صبا
آمدند بعد استفسار فرمودند که معمول اهلبیت اینست که تا وقتیکه مصیبت واقع نشده
جزع و فزع میکنند و هرگاه مصیبت نزول آمد صبر فرمایند و الفاظ آن اینست حدثنا محمد بن الحسن
قال حدثنا الحسن بن متیل الدقاق قال حدثنا یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی بن فضال
عن محمد بن عبد الله الکوفی قال لما حضرت اسمعیل بن ابی عبد الله الوفات جزع ابو عبد الله
جزعا شدیدا قال فلما ان غمضه دعا بقمیص غسیل او جدید فلبسه ثم تسرح و خرج یامر و ینهی
قال فقال له بعض اصحابه جعلت فداک لقد ظننا ان لا ننتفع بک زمانا لما رأینا من
جزعک فقال انا اهل بیت نجزع ما لم تنزل المصیبة فاذا نزلت صبرنا و ازین حدیث
ظاهر شد که جناب امیر و حسنین بعد از وفات رسول الثقلین صلی الله علیه و علیهم جزع کرده
اند پس روایاتیکه دلالت بر جزع دارد و بیش از بیش در کتب شان وارد است. و مقصود
اصلی ازین تمام شان طعن بر شیخین است موضوع خواهد بود و العجب که محدثین مذهبین را انجام
یاد نماند که اگر از شیخین جزعی منقول نیست عین اتباع اهلبیت بلکه حضرت سید الانبیاست
کما لا یخفی و در باره جناب سیدة النساء دو جواب بر اصول مدعین مزید و لا مرتب سوال
کرد نخست اینکه معاذ الله آنجناب حقیقة در اهلبیت بحکم احادیث معتبره ایشان [illegible]
از اصح الکتب ایشان یعنی کلینی خواهی دانست ان شاء الله تعالی داخل نبوده اند پس
جزعیکه تا دم باز پسین از جناب شان منقول است منافی حدیث جعفری نیست دوم آنکه
جزع و فزع بنا بر غصب فدک بود که وجه معاش آنجناب و دیگر ائمه بود چنانچه از جوابهای
مرتضوی بمخاطبه فاطمی که در رفتن بجا رو حق الیقین است معلوم تواند کرد الغرض حق معامله
امام صادق هم در حیات و هم بعد ممات دلالت بر مزید محبت با اسمعیل دارد و در روایت
او را بحوالی عصیان و ذم و طعن شان دل میکنند و بر تقدیر حق و ثبوت نسل امام و ادنی محبت

ممکن نبود چه جای آنکه او را از تمامی اولاد گرامی دارند و مزید الفت با و نمایند و برین قدر
چه موقوف که خود امام الائمه این فرقه یعنی باقر مجلسی در تذکرة الائمه اقرار بدان دارد
که قدر و منزلت اسمعیل بیش از بیش بود و در فرزندان هم بزرگتر و محبوب‌تر بود و کسی را
آن قدر دوست نمیداشتند که اسمعیل را تا آنکه گروهی از شیعه از همین جهت او را امام
میدانستند اکنون حاجتی نیست که روایات دیگر را در مدح او بر شمارم که لمعان امامت
از جبین مبارکش میدرخشید و مرة بعد اخری نص بر امامتش واقع شد که مذهب و معتقد
اسماعیلیه است بالجمله بر وتیره بدگویان ائمه و اولاد ایشان قصه حضرت امام صادق و
اسمعیل از قصه آن بزرگ درگذشت که سه تا پسر داشت یکی صاحب تقوی و درایت گو دوم
کذاب و عربده جو سوم راست را با دروغ می آمود و ظاهر او با باطن موافق نبود
پرسیدند که ازین جمله کرا دوست‌تر میداری گفت اول را ولیکن دومین نزد من آنقدر بد
نیست که سومین زیرا که او مرا فریب میدهد و دومین که عادت او مقصور بر کذب
و نفاق پیشه نیست در گول او گرفتار نمی شوم قول و فعل این بزرگ مطابق آیات قرآنی است
که مذمت منافقین در آن نسبت بکفار زیاده‌تر وارد است بخلاف امام صادق که اسمعیل را که
با این همه حالش دانسته و نفاقش در کتب رفضه بیش از بیش است از تمامی اولاد گرامی‌تر میداشتند
نعوذ بالله من ذلک تناقضات این مذهب بسبب افترا و احداث یوما فیوما در ترقی است و مقام
تعطل است پس ناگزیر عنان شبدیز قلم را که در اثنای تحریر توسنی کرد کشان کشان باصل
مدعای این فصل منعطف میگردانم و میگویم که معلوم نیست که مخاطب چرا نام خود را آشکارا
نکرده و در سوراخ کتمان خزیده نسبت آن را بشخص مجهول النسب چنانکه از فحوای مکتوبات او
معلوم خواهد شد درین مجلد انشاء الله تعالی انسب دیده سپر در معرکه انداخته خود را با جمیع لحقه
و تبعه و مقلدین و متشیعین نزد جهان و جهانیان ذلیل ساخته بار خدایا مگر لحوق این ننگ
و عار بر تقدیری می بود که علمای شیعه از سابقین و لاحقین مثل حیوانات در سوراخها نمی خزیدند
و ازینجاست که مرگ انبوه را جشن گفته اند چهارم آنکه مصداق لفظ حقیر و مجتهد
مجتهد الزمان البته بزعم شیعه نمی تواند شد زیرا که قبل ازین بفاصله یسیر او را بکمال تعظیم و توقیر

یاد کرده حیث قال بندگان جناب [illegible] مجتهد العصر و الزمان ادام الله الرحمن آه
و بعد ازین در خاتمه این کتاب نیز مانند این الفاظ خواهد گفت که مجتهد عالیجناب
مقدس و معلی القاب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی الخ و غیر مجتهد از فرزندان
و تلامذه الشان نیز نمی توانند زیرا که منظور این هیچمدان و مقصود جناب مولوی سلامة الله
صاحب کشف و عنوان تخاطب و تحویل رسالة العبارة العین مجتهد الزمان محرر استفتا کرد
مذکور بود نه یکی از فرزندان و تلامذه و گرفتاری این صوفی صافی اگر بود بقا بوسی
مجتهد بود نه بقابوسی دیگری چنانچه این همه امور بر سکنه بلده لکهنؤ مثل صاحب علوم [illegible]
[illegible] زاده علی و تصدق حسین و غیرهما از طائفه [illegible] که خدمت شان [illegible]
استفتا [illegible] داشته مخفی نیست پس اطلاق این الفاظ یعنی احقر و [illegible] معه تعظیم و توقیر
الزمان [illegible] فی غایت [illegible] است [illegible] تهذیب و تزییف [illegible]
پنجم آنکه نسبت استفتا [illegible] مجتهد [illegible] الزمانی [illegible] اراده شد
و الا در [illegible] کتاب کاشف تلبیسات [illegible] ایشان است چنانچه خواهی دانست
که اصل این تقریر که مجتهد از التباس استفتا پوشانید [illegible] نیست و مخفی نماند که
اهل حق [illegible] اهل باطل کشان کشان جیراو قسرا [illegible] تقریرات [illegible] و الا ایشان
بامثال این امور توجهی نبود و آنچه گفته [illegible] الکلام [illegible] الی الکلام [illegible]
[illegible] رساله مولوی صاحب موصوف [illegible] است [illegible]
[illegible] زیرا که اگر تقیه و توریه [illegible] نظر [illegible] باشند [illegible]
و [illegible] کتاب [illegible] نقل بعضها [illegible] و احسان [illegible]
صاحب [illegible] مکاتب [illegible] و [illegible] بدرجه علیا [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] در میان [illegible] اهل بصیرت و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] موجب [illegible] ارشاد [illegible]
[illegible] ششم آنکه [illegible]
[illegible] که صاحب [illegible] و غیر او [illegible] تحقیق [illegible] الاراده [illegible] فلا صبر [illegible]

و اگر کنایه از معنی دیگر است پس نسبت جهالت نسب بمؤلف رساله با وجود علم باسم او و
و اسامی آبائی او جز از جهالت نسب متکلم این کلام میدهد و بقول مجتهد اصفهانی در مقامع
حسدید دیده را آئینه حق نمای فاضل جالسی صدور امثال این امور معاذ الله از تأثیرات وراثت جعفر
کذابست و ازینجا در حق تو بر مومن جالسی توان گفت بیت زاده ظالم ستمگر می شود
تیغ چون بشکست خنجر می شود هشتم آنکه ورقی را که در مذمت صوفیه مورد ظلمات بعضها
فوق بعض گردانیده اگر در تقبیح و تشنیع جمیع قائلین بوحدت وجود و ارباب کشف و شهود است
پس البته باعتراف و اظهار این خاتون عالمی نصیر طوسی که خواجه خواجگان متشیعین بلکه استاد
علمای امام اعظم امامیین است بطریق اولی شامل خواهد بود زیرا که او در شرح اربعین برای تائید
بعضی از افادات خود [illegible] الیها از خواجه نقل میکند و میگوید که سلطان المحققین
استاد نصیر الدین طوسی در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مراتب
معرفت آتش باید کرد چه ادنی مراتب آن آنست که شنیده شود که موجودیست که هرچه باو
[illegible] آنچه محاذات آن در می آمد در گشتی میکرد و هرچند از آن برمیدارند کم نمیشود
و هم [illegible] از آن باش میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت
حق شناسائی جمعی است که در حضیض تقلید گرفتار اند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه
دلیلی [illegible] ارند و بهمین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان خود اینچنین شنیده ام
و ایشان [illegible] نمیکنند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعی است که از دور دودی
مشاهده نمایند و تعیین کنند که موجودی هست که این اثر آنست و از آن برخاسته و نظیر این مرتبه
در معرفت واجب تعالی معرفت جمعی است که بدلیلی و برهانی اثبات واجب کرده باشند
و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانند و ازین بهتر در شناسائی
آتش مرتبه جمعی است که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنائی آن غبار ظلمت را از
پیش نظر برداشته مشاهده بعضی از محسوسات کرده که تراکم ظلمات از آن مانع بوده باشند
و نظیر این مرتبه از مراتب شناسائی مرتبه [illegible] از مؤمنین خالص که اطمینان خاطر در شناخت حق ایشان را
بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانند که اوست خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سموات چنانچه

خود در توصیف خود میفرماید که اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و ازین بلندتر مرتبه کسی است که بکلی
وجود خود را بآتش داده تمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت واجب نزد
ارباب شهود و فنا است که بجبین الیقین مشاهده معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ از آن
وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چه می نگرند عین او می پندارند و نعم ما جری علی لسان
الکامل ـ آنانکه ز جام معرفت سرشارند ٭ در خلوت دیده غیر را نگذارند ٭ چون در نظر ایشان بجز
شان غیری نیست در هرچه نظر کنند حق پندارند ٭ و ازین مرتبه مرتبه بلندتر نیست و ازین پایه پایه رفیع تر
نه آنچه بلفظ باقی مانده دعوی آنچنی کرد اکابر شیعه کاسه لیس منجم سیدین را که فضایح او را ملاحظه
چنگیزیه بود امام اعظم لقب داده بر خود می بالند و از لقب ابوحنیفه می نالند اثبات آن از کتب کثیره
می توانم کرد اینک عبارت ارشاد القلوب دیلمی را نظر کن که مولفش در صدد فضایل جناب امیر
المومنین خاتم الخلفاء الراشدین میگوید ان علماء الشیعة قد الفوا فی فضائله والادلة علی امامته کتبا
کثیرة لا تحصی من جملتها کتاب واحد من جملة تصانیف الشیخ الامام الاعظم جمال الاسلام والمسلمین
الحسن بن المطهر سماه بکتاب الالفین انتهی مختصرا و آنچه خواجه خواجگان امامیه در رساله اوصاف
الاشراف درباره صوفیه کلام خود را بر معارج تحقیق رسانیده در مدت العمر دیده باشی یا شنیده باشی
خلاصه آن درینجا ثبت میشود که قائلان سبحانی ما اعظم شانی و نعره زنان وحدت مطلق مثل انا
المعبود و انا الحق دعوی خدائی نکرده اند بلکه نفی هستی و استهلاک وجود ایشان باعث بر بروز این کلام شده
چون در مشاهده جمال جهان آرای محبوب حقیقی فیافی فنا را بپای خلوص نوردیده و در بقای مطلق
فانی گردیده اند زبان بی زبانی ایشان در طلاقت لسانی افتاده و از صمت و خاموشی رو بافشای راز
معرفت نهاده اند طاعنین و لائمین این گروه حق پژوه مقصود نظر ملامت و لوم آنها
خلاف اهل بصر و تنها سلطان المحققین رفضه از کاسه لیسان صوفیه صافیه نیست که
[illegible] بلکه جم غفیر از اکابر و اعلام طایفه اثنا عشریه مانند بندگان سعادت کیش و غلامان
اخلاص اندیش حلقه عبودیت در گوش انداخته و غاشیه اطاعت بر دوش کشیده اند
چنانچه تفاصیل اسامی آنها در بعضی از رسایل که برای تایید اهل تصوف از کتب شیعه انتخاب
نموده ام قلمی شده و تایید این زمره علیه بکمال الزام و شرح و بسط در رد مطاعن محمد تقی

بجواب ذو الفقار زینت ترقیم پذیرفته من بشارة فلیرجع الیها بالجمله اگر طعن بر جمیع اهل التصوف
من حیث المعرفة هست پس جواب ازان مذکور شد واگر مذمت و منقصت از راه شیخیت و عشق
و عاشقی و پیری و مریدی و رقص و وجد است پس اهل انصاف را افادات ملا محمد تقی مجلسی در رسالهٔ
فارسیه و تقریرهای بهاء الدین عاملی که در ان مندرج است و در رساله تائید تصوف وارد
کرده ام مقبول و مسموع است و نظم و نثر دیگر بزرگان شیعه بالخصوص اشعار نان و حلوای
شیخ مذکور هم سمن و هم معنی از جمیع عبارات رسالهٔ ملا تقی مذکور که تعلق به پیری و مریدی که جناب
مجتهد زیاده تر ازان توحش و اجتناب دارند درین مقام ثبت میشود ملا طاهر قمی بکفر صوفیه
جائی نوشته که ما در اربعین نشستیم و چیزی مفتوح نشد ملا تقی مجلسی میگوید که ظاهرا بواسطه عدم پیر بوده
است و در موضع دیگر مجلسی مذکور از شیخ بهاء الدین عاملی روایت میکند که روزی یکی از فضلای
این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که من دی شب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت
وجود را یافتم من در جواب گفتم که آخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال است که
ریاضت کشیده اید گفت هیچ گفتم پس این معنی که شما یافته اید غیر المعنی است که صوفیه میگویند
زیرا که متفق اند که اگر کسی پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت کشد ممکن
است که بر وی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید البته آنچه یافته اید
غیر آن چیزی است که صوفیان میگویند انتهی ملخصا عجب است که بعضی از متعصبین چنانکه
نگارنده متفننین روزگار نظم اشعار نان و حلوا را که تفصیلش عنقریب می آید از قبیل جو آن حسی
نفسانی و هوای نفس عنفوان جوانی میدانند و ادنی غور و تامل بکار نمی برند که شیخ مذکور مضامین
و اسرار طریقت و حقیقت را در کدام وقت و کدام مقام در سلک نظم کشیده و نامش
چه گذاشته یا اظهار شیخ بهائی در کشکول که جمع و تلفیق آن در آخر عمرش باتفاق افتاده
کما یلوح من عباراته و باعتراف ابن خاتون عاملی در شرح اربعین برسالهٔ مسطوره مسمی بسوانح
سفر حجاز است چیزا هم که درین سفر متبرک که شیخ اما سبب بعد از آنکه فتوی و درس و تدریس
ترک نموده عازم زیارت بیت الحرام و تقبیل عتبات عالیات ائمه علیهم السلام گردیده بود
تمامی نوش و جوشش جدائی و ولولهٔ شوق معانی و ترانهٔ جانی و طبیعت از نامی بکار راه داشته

باشد میخواهم که بعضی از اشعار شیخ را که در آخر عمر از فیض تائب گشته در سلک بیان نهم و تا اوراق خزان را مانند اوراق بهار از کلام او که نزد اهل فقر و فنا آب بقا تواند بود نضارت

دهم و الاشعار هذه علم رسمی سر بسر قیل است و قال | نه ازان کیفیتی حاصل نه حال

طبع را افسرده میبخشد مدام	مولوی باور ندارد این کلام	علم نبود غیر علم عاشقی
ما بقی تلبیس ابلیس شقی	گر دلت خالی بود از عشق یار	سنگ استنجای شیطانش شمار
این علوم این خیالات و صور	فضله شیطان بود بر آن جگر	تو چه خوانی از علم عشق ای دنی
سنگ استنجای شیطان میدهی	لوح دل از فضله شیطان بشو	ای مدرس [illegible] عشقی هم بگو
چند و چند از حکمت یونانیان	حکمت ایمانیان را هم بدان	دل منور کن بانوار جلی
چند باشی کاسه لیس بو علی	گر ترا گویند کز حکمت مپیچ	صحبت [illegible]
تو درین کهنه شغول اندم	علم نحوی بود ای مرد تمام	فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم
هندسه یا رمل یا اعداد شوم	یاد فن دلی دوش آمد خوب	وه چه خوش میگفت از روی نظر
ایها القوم الذی فی المدرسه	کلما حصلتموه وسوسه	فکرکم ان کان فی غیر الحبیب
ما لکم فی النشاة الاخری نصیب	ساقیا یک جرعه از روی کرم	[illegible] ریز از جام قدم

تا کند شق پرده پندار را | هم بچشم یار بینه یار را

اکنون عاملین انصاف و تارکین اعتساف را لازم است که ادنی غور و تامل درین اشعار خصوصا بیت اخر این مثنوی که پرده را از روی کار بر انداخته بکار برند غلط گفتم اصلا حاجت تامل و غور نیست که شیخ عاملی مرتبه چهارم را از مراتب چهارگانه معارف الهی که سلطان المحققین الاسیه تقریر آن کرده بود از بارگاه عنایت ازلی استدعا میکند لیکن او را در بند وساوس شیطانی و غلب نفس و ریعان جوانی مبتلا گشتن با عقل دور مینماید اعاذنا الله عن الوساوس و الخیالات و نجانا من ظلمات الهواجس و کدورة الخرافات و دلیل عقلی هم تایید میکند که این مواعظ بعد از پیری و انابت بظهور انجامیده و الا لازم آید که شیخ عاملی مصداق آیت کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ باشد و اکر تشنیع و تفضیح بعضی از نکات

هذا

نداردو عما بازان اشرار مطمح نظر داشته چنانکه مولانای جامی قدس سره السامی درین
نظم دلکش از حال بد مآل آنها اطلاع بخشیده پس بقول عارف شیراز مطابق واقع
است که هر جا که گل است خار است و با خمر خمار و آنجا که دُر شاهوار است نهنگ مردم
خوار هیچ کسی را از عقلا درین معنی کلامی نیست که جمعی از بدعیان در لباس اهل تصوف
و توکل معلم ابلیس و ملقن دجال می باشند و خود را در زی مریدان نزد اهل دل میرسانند
و بسبب خبث باطنی مورد غضب الهی میشوند و دین را بدنیای فرو گذشته اند و در تحصیل
زخارف نا پایدار میکوشند و خلایق را نیز از ضلالت بچاه غوایت میکشند و بعد
از گرمی بازاری ذائقه حلاوت بهامی چشند لیکن انصاف اینست که هرگاه حال مجتهدین
امامیه قدیما و حدیثا عموما و خصوصا با وجود تحصیل علوم در تخریب دین چنان باشد
که خاتمة المحدثین و المتکلمین شیعه یعنی باقر مجلسی در مجلد اول و چهاردهم از بحار
مجمل و مفصل فرماید و از آن معلوم شود که مجتهدین امامیه تخریب شریعت منظور دارند
و هر چند نظر بدعاوی خویش از قیاسات شیطانی دور و دور میروند لیکن حقیقةً نطاق
امثال اهل قیاس بر میان جان بسته اند شرذمه صوفیه مذکور را که پابند خود و خواب
و نوازنده طنبور و رباب اند کی می پرسد و ملا حیدر علی از فرزندان ملای مجلسی اصفهانی
با وصف اصولی بودنش چنانچه از کتاب اجازه او ظاهر است بنص قطعی در
درباره علمای خویش مثل صاحب مدارک شرح شرایع میفرماید که رد احادیث ائمه معصومین
اکثر میکرد کما یدل علیه الکتاب المذکور و مولوی حسین علیخان ممدوح مخاطب در حضرت
حیدریه بدیباچه ذم الاجتهاد دمغ جزر جماعة اهل العناد این قسم مطالب را
بتفصیل هر چه تمامتر بر کرسی می نشاند و اگر راست پرسی وازین امور پا فراتر نهی و
دقت نظر را کار فرمائی مجتهدان امامیه با وصف این همه مخالفتهای ائمه هدی هم معذوراند بلکه
در تحصیل دنیا و ترک مثوبات عقبی باصول خویش ماجوراند زیرا که حال ارکان صدر اول
یعنی حضرت سلمان رض و ابوذر و غیرهما درباره کاسه لیسی خلفا و سر پرستی ایشان برای اخذ
بلاد وسیعه زیاده از ینها بود چنانچه بر ناظرین این کتاب عیان خواهد شد انشاء الله

تعالی بعد از ثبوت ربا و جمع مستقیم این مسائل الامیه که منتخب و برگزیده چهار صد تن
از اصحاب حضرت خیر الابرار صلی الله علیه وآله وسلم بودند کما فی تذکرة الائمه وغیرها
مجتهدین امامیه که راه عوام زدند و انواع ضلالت بر روی کار آوردند سزاوار سرزنش
نخواهند بود و از اینجا ایشان هم بمرتبه رسید که عیب جوئی مجتهدین اہل سنت که از ایشان
صدور می یابد مثل ترکیبی است که شیخ شیراز نظم نموده نظم یکی بر سر شاخ بن می برید
خداوند بستان نگه کرد و دید بگفتا که این مرد بد میکند نه با من که با نفس خود میکند
القصه بحث تصوف را اینجا بر و اجمال ادا ساخته متعرض مقولات مجتهد که متعلق با مر امامت
متوجه می شوم منهج اول در جواب از طعن که از نزد یزید پلید و ہم از
متوطنین در حق آن شقی عنید مشتمل بر سی و دو بحث و بالتفتیش
بدین عنوانست قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل
الرشاد قال السید العلامه المؤید ما قول علماء السنة والجماعة در تکلیف شہادت امام
حسین علیه السلام بنا بر اصول مذہب ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی وجه ثبوت
آن بیان شود وجه بنا بر اصول موضوعه ایشان خلافت یزید بن معاویه قابلیت انکار ندارد
زیرا که طریق ثبوت خلافت بنا بر تصریح علمای ایشان یا بیعت اہل حل و عقد است
ولو کان واحدا یا استخلاف خلیفه سابق است لاحق را یا قهر و استیلا است قال فی شرح
المقاصد وتنعقد الامامة بطرق احدها بیعة اہل الحل والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه
الناس الذین یتیسر حضورهم من غیر اشتراط عدد ولا اتفاق من فی سائر البلاد بل لو
تعلق الحل والعقد بواحد مطاع کفت بیعته والثانی استخلاف الامام وعهده وجعله الامر
شوری بمنزلة الاستخلاف الی ان قال والثالث القهر والاستیلاء فاذا مات الامام
وتصدی للامامة من یستجمع شرائطها من غیر بیعة واستخلاف وقهر الناس بشوکته انعقدت
الخلافة وکذا اذا کان فاسقا او جاهلا علی الاظهر و صاحب مواقف و شارح آن در
تفصیل هر اول از وجوه ثلثه مذکورین آورده اند اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار والبیعة
فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اہل الحل والعقد اذ لم یقم علیه

علی ہذا الاقتصار دلیل من العقل و السمع بل الواحد و الاثنان من اہل الحل و العقد کافٍ
فی ثبوت الامامۃ و وجوب اتباع الامام علی اہل الاسلام و ذلک لعلمنا ان الصحابۃ مع
صلابتہم فی الدین و شدۃ محافظتہم علی امور الشرع کما ہو حقہا اکتفوا فی عقد الامامۃ بذلک
المذکور من الواحد او الاثنین کعقد عمر لابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا
فی عقدہا اجتماع من فی المدینۃ من اہل الحل و العقد فضلا عن اجتماع الامۃ من علماء امصار
الاسلام و مجتہدی جمیع اقطارہا ہذا کما مضی ولم ینکر علیہم احد و علیہ ای علی الاکتفاء بالواحد
او الاثنین فی عقد الامامۃ انطوت الاعصار بعدہم الی وقتنا ہذا قال المجیب اللبیب
المصیب حقیت خلافت یزید علیہ ما یستحقہ نزد اہل حق بہر حال معدوم و منتفی و شہادت جناب امام
حسین رضی اللہ عنہ بہر صورت ثابت و متحقق است اما حقیت خلافتش عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام و امثالہ و ہم الاکثرون کما اعترف بہ المخالفون و ہم بیش کسانیکہ
در کفر و لعن یزید بنا بر احتیاط متوقف اند و دلیلی بر اسلام او بلا معارض بنظر ایشان موجود
نشدہ پس بدیہی البطلان است و شہادت آنجناب برین ہر دو مسلک محتاج بہ تبیین نیست..
فضلا عن اقامۃ البرہان چہ احدی از کفار و کسیکہ در اسلام او تردد باشد لایق ریاست
اہل اسلام نیست وَلَن يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰفِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و جناب سید الشہدا
وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر را تسلطی بر اہل اسلام
حاصل نشود کہ در تسلط او فتنہ عظیم منطوی بود فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللّٰهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِينَ اقول این جواب
بعید از صواب ناشی از اجمال و اضطراب است زیرا کہ قول مجیب عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام و امثالہ دلالت دارد بر کفر یزید از وقت امر بالقتل و قول او
جناب سید الشہداء وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر
را تسلطی بر اہل اسلام حاصل نشود کہ در تسلط او فتنہ ہای عظیم منطوی بود الی آخرہ دلالت
بر سبق کفر دارد لیس از چنین مقال اجمالی حل اعضال و دفع اشکال نمی تواند شد مفصلا
تحریر نمایند کہ کفر یزید بن معاویہ او خلاصہ فی الباویہ عند القائلین از کدام وقت مراد است

از وقت استخلاف معاویه یا از بدو تمکن او بر سریر حکومت بعد فوت پدرش یا از وقت
حکم او بقتل امام و ما بعده من السوانح بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم فسق یا کفر
معاویه است و بطلانه علی مذهبهم اظهر من الشمس و ابین من الامس اما وجه ملازمت پس اینست
که معاویه در حیات خود یزید را ولیعهد و قایم مقام خود نموده بود چنانچه ابن عبد البر در
استیعاب میفرماید قالوا انه اول من جعل ابنه ولی العهد خلیفة بعده فی صحته و جلال الدین
سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و فی سنة خمسین فتحت قوهستان عنوة و فیها دعا معاویة
اهل الشام الی البیعة بولایة العهد من بعده لابنه یزید فبایعوه و هو اول من عهد بالخلافة لابنه
و اول من عهد بها فی صحته ثم انه کتب الی مروان بالمدینة ان یاخذ البیعة فخطب و قال
فقال ان امیر المؤمنین رای ان یستخلف علیکم الی ان قال ثم حج معاویة سنة احدی و
خمسین و اخذ البیعة لابنه و مثل این در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید در آن
زمان کافر می بود و معاویه با وجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود می ساخت فسق معاویه
بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کفر یزید ثابت میتواند شد حالانکه جلال الدین سیوطی در
تاریخ الخلفا نوشته و قال عطیة بن قیس خطب معاویة فقال اللهم ان کنت انما عهدت لیزید
لما رایت من فضله فبلغه ما املت و اعنه و ان کنت انما حملنی حب الوالد لولده و انه لیس
لما صنعت به اهلا فاقبضه قبل ان یبلغ ذلک انتهی و ازین عبارت صراحة مستفاد میشود
که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست میدانست چنانچه مفاد قول او لما رایت من فضله
است و چگونه می تواند شد که کفر یزید بر معاویه مخفی ماند و بر دیگر حضرات که ربطا بر علاقه اتحاد
و ثبوت باو ندارند معلوم و ثابت باشد اما بطلان لازم اعنی بطلان کفر یا فسق معاویه
عن انتحال العین پس ازانکه علمای اهل سنت قایل بعدالت و امامت معاویه شده اند اما
الاول فلکونه من اجلة الصحابة و الصحابة کلهم عدول قال ابن حجر فی الصواعق اعلم ان الذی
اجمع علیه اهل السنة و الجماعة انه یجب علی کل مسلم تزکیة الصحابة باثبات العدالة لهم و الکف
عن الطعن فیهم و الثناء علیهم فقد اثنی الله سبحانه علیهم فی آیات من کتابه منها قوله تعالی
کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنَّاسِ فاثبت الله سبحانه لهم الخیریة علی سایر

و امامت او پس از اکثر عبارات علمای سنت ثابت است چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید
و بویع له بالشام خاصة بالخلافة سنة ثمان او تسع وثلاثین واجتمع علیه الناس حتی بایع له
الحسن بن علی رضی الله عنهما و جماعة ممن معه وذلک فی ربیع او جمادی سنة احدی و اربعین
والاول اصح قال ابن عباس کان امیرا عشرین سنة وخلیفة عشرین سنة وقال غیره کانت
خلافته تسع عشر سنة وتسع اشهر وثمانیة وعشرین یوما بلکه از کلام نافع مستفاد میشود که اجتماع
اهل حل و عقد بر خلافت معاویه زیاده از اجتماع آنها بر خلافت جناب امیر المومنین بود و
از ینجاست که عبد الله بن عمر خلیفه زاده سنیان بسبب کمال ورع و احتیاط بیعت جناب
ولایت مآب ننموده و بیعت معاویه بجا آورده فی الاستیعاب وقیل لنافع ما بال
ابن عمر بایع معاویة ولم یبایع علیا کرم الله وجهه فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة
ولا یمنعها من جماعة ولم یبایع معاویة حتی اجتمع علیه الی آخره و جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفا میفرماید ثم خرج علی الحسن فنزل له الحسن عن الخلافة فاستقر فیها من ربیع الآخر
او جمادی الاولی سنة احدی واربعین فسمی هذا العام عام الجماعة لاجتماع الامة فیه
علی خلیفة واحد انتهی کلامه و ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه میفرماید فیه دلالة علی صحة
ما فعله الحسن وعلی انه مختار فیه وعلی ان ذلک القواعد الشرعیة وهی صحة خلافة معاویة و
قیامه بامور المسلمین وتصرفه فیها بسائر ما یقتضیه الخلافة مترتبة علی ذلک الصلح فالحق
ثبوت الخلافة لمعاویة من یومئذ وانه بعد ذلک خلیفة حق و امام صدق کیف وقد اخرج
الترمذی وحسنه عن عبد الرحمن بن ابی عمیرة الصحابی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
لمعاویة اللهم اجعله هادیا ومهدیا الی ان قال قال معاویة ما زلت اطمع فی الخلافة منذ
قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا معاویة اذا ملکت فاحسن الی آخر ما قال ثم قال
بعد کلام تامل انه صلی الله علیه وسلم اخبر معاویة بانه یملک وامره بالاحسان تجد فی الحدیث
اشارة الی صحة خلافته وانها حق بعد تمامها له بنزول الحسن له عنها فان امره بالاحسان
المترتب علی الملک یدل علی حقیة ملکه وخلافته وصحة تصرفه ونفوذ افعاله من حیث صحة
من حیث التغلب الی آخر ما قال بازمیفرماید فمن اطلق علی ولایته انها ملک

اراد من حيث ما وقع فى خلافته من تلك الاجتهادات التى ذكرناها ومن اطلق انها
خلافة فقد اراد انه بعد نزول الحسن واجتماع اهل الحل والعقد عليه صار خليفة حق مطاعا
يجب له من الطاعة والانقياد ما يجب للخلفاء الراشدين قبله ولا اين نظير ذلك فيمن
بعده لان اولئك ليسوا من اهل الاجتهاد فهم فسقة انتهى موضع الحاجة من كلامه و
ازين عبارت چنانچه مى بينى ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن ميشود كه معويه خليفه و امام
حق بوده و اطاعت او مثل اطاعت خلفاى راشدين واجب و لازم بود بلكه از كلام ابن
حجر مستفاد ميشود كه امامت و خلافت معاويه در كتب سماويه منصوص بوده و اين شرفيست
است كه براى خلفاى ثلثه هم حاصل نبوده چنانچه فاضل مذكور در صواعق محرقه مى فرمايد
قال كعب الاحبار لن يملك احد هذه الامة ما ملك معاوية قال الذهبى توفى كعب الاحبار
قبل ان يستخلف معاوية وصدق كعب فيما نقله فان معاوية بقى خليفة عشرين سنة
لا ينازعه احد من الامة فى الارض بخلاف غيره ممن بعده فانه كان لهم مخالف وخرج عن
امرهم بعض الممالك انتهى وفى اخبار كعب بذلك قبل استخلاف معوية دليل ان ملكه
منصوص عليها فى بعض كتب الله المنزلة فان كعبا كان خبيرا بها فله من الاطلاع عليها فى انه
باحكامها ما فاق سائر احبار اهل الكتاب وفى هذا ايضا تقوية لشرف معوية وحقية خلافته
بعد نزول الحسن له ما لا يخفى پس هرگاه علو شان و سمو مكان معاويه بن ابى سفيان باين مرتبه
باشد كه صحابه كبار با وى بيعت نموده باشند و علماى اهل سنت اطاعت او را مثل اطاعت خلفاى
راشدين واجب دانند و خلافت او در كتب سماويه منصوص باشد چگونه كفر يزيد بن معاويه
كه قايم مقام او بود ثابت خواهد شد و بر تقدير ثانى لازم مى آيد تفسيق بلكه
تكفير اهل شام و اهل مدينه من الصحابة والتابعين لهم والتالى باطل فالمقدم
مثله اما بطلان تالى پس حاجت بيان ندارد زيرا كه هيچ كس از علماى شان تفسيق
و تكفير جميع اهل شام و مدينه يا بعض ايشان در عصر يزيد ننموده و اما بيان ملازمت
پس بنابر آنست كه بخلافت يزيد اهل شام و اهل مدينه با وى بيعت نموده بودند چنانچه
جلال الدين سيوطى در تاريخ الخلفاء مى فرمايد لما مات معوية بايعه اهل الشام ثم بعث

الی اہل المدینۃ من یاخذ لہ البیعۃ فابی الحسین وابن الزبیر ان یبایعا وخرجا من لیلتہما الی
مکۃ فاما ابن الزبیر فلم یبایع ولا دعا الی نفسہ واما الحسین رضی اللہ عنہ فکان اہل الکوفۃ یکتبون
الیہ یدعونہ الی الخروج الیہم زمن معویۃ وہو یابی فلما بویع یزید اقام علی ما ہو مہموما الخ
بلکہ از کلام سیوطی اجماع مسلمین بر بیعت یزید مثل اجماع آنہا بر بیعت معاویہ ظاہر میشود حیث
قال ثم اجتمع الناس علی معاویۃ عند صلح الحسن رضی اللہ عنہ ثم اجتمعوا علی ولدہ یزید ولم
ینتظم للحسین رضی اللہ امر بل قتل قبل ذلک واین عبارت صریح است در خلافت یزید وعدم ثبوت
خلافت امام حسین وبیعت نمودن عبد اللہ ابن عمر از یزید بنا بر تصریح قول نافع دلیل بر اجماع
مسلمین است بر خلافت یزید ونیز دلالت دارد بر صحت اسلام یزید بیعت ابن عمر با او علی
بیع اللہ ورسولہ کما فی جامع الاصول زیرا کہ بیعت کافر علی بیعۃ اللہ ورسولہ معنی ندارد وہمچنین
خلع اہل مدینہ ہم دلیل صحت بیعت سابقہ است فان الخلع فرع عقد البیعۃ والبیعۃ فرع الاسلام
وبر تقدیر ثالث قول بکفر یزید مفید برای مجیب ومضر برای مستفتی نیست زیرا کہ خروج
جناب سید الشہدا وخامس اہل کسا علیہ افضل التحیۃ والثنا قبل صدور حکم یزید بقتل آنحضرت
وقبل قتال اہل مدینہ ودر ایام انعقاد اجماع اہل حل وعقد وصحابہ وتابعین بر بیعت
یزید بود وظاہر است کہ بنا بر مذاق اہل سنت خروج در انوقت مخالف شرع ومصداق
خروج علی الامام خواہد بود وشہادت آنجناب ثابت نخواہد شد محمد بن عبد الکریم شہرستانی
در ملل ونحل میفرماید کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعۃ علیہ یسمی خارجیا
سواء کان الخروج فی ایام الصحابۃ علی الائمۃ الراشدین او کان بعدہم علی التابعین لہم
باحسان وعلی الائمۃ فی کل زمان واز احادیث معتبرہ سنیان نیز ہمین امر مستفاد
میشود چنانچہ ابن اثیر در جامع الاصول از عرفجہ روایت کردہ قال سمعت رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم یقول ستکون ہنات فمن اراد ان یفرق امر ہذہ الامۃ وہی جمیع فاضربوہ
کائنا من کان وفی روایۃ فاقتلوہ اخرجہ مسلم وفی روایۃ ابی داؤد وہنات مرۃ اخرجہ
واخرجہ النسائی ولہ فی اخری قال رایت النبی صلے اللہ علیہ وسلم علی المنبر یخطب الناس
فقال انہا ستکون بعدی ہنات وہنات فمن رایتموہ فارق الجماعۃ واراد ان یفرق

امة محمد كائنا من كان فاقتلوه فان يد الله على الجماعة وان الشيطان مع من فارق الجماعة
يركض وعن اسامة بن شريك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما رجل خرج يفرق بين
امتي فاضربوا عنقه اخرجه النسائي واين روايت صحاح بنداي بلند حكم تجويز قتل حضرت
امام حسين بنا بر مذهب ايشان ميكند بلكه گويا لفظ كائنا من كان را واضع براي همين غرض
موضوع [..] نموده وفي جامع الاصول عن ابي سعيد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بويع
الخليفتان فاقتلوا الآخر منهما اين روايت را بنظر انصاف ملاحظه بايد فرمود كه صراحة
دلالت بر حقيت يزيد وجواز قتل آخر خليفتين دارد و چه ظاهر است كه بيعت اهل كوفه با حضرت
امام حسين عليه السلام متاخر بود از بيعت اهل شام و حرمين با يزيد پس قتل آنحضرت العياذ
بالله مامور به بوده باشد وعن عرفجة بن شريح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من اتاكم وامركم جميع على رجل واحد يريد ان يشق عصاكم او يفرق جماعتكم فاقتلوه اخرجه
مسلم وعن ابن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من بايع اماما فاعطاه
صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع فان جاء آخر ينازعه فاضربوا رقبة الآخر قلت
سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعه اذناي ووعاه قلبي الحديث ودلالت
اين روايت هم بر ما نحن فيه حاجت بيان ندارد و روايات ديگر هم مشتمل اينها بسيار است
بخوف تطويل از ذكر آنها طي كشح نموده شد و جميع اين احاديث چنانچه مي بيني دلالت بر
عدم جواز خروج بر خليفه و جواز قتل من خرج على الامير دارد و اذا عرفت هذا فالان الشرع
في نفسه بجهة فواته [..] كل من فقراته قوله العمدة والامر بقتل الامام الى آخره والامر
از امام بيان فرمايند كه بيعت و بنا بر اصول سنيان حضرت امام حسين عليه السلام كدام معني
امام موجود [..] معلوم شود كه قتل امام كدام كفر است يا فسق و ثانيا امر يزيد بقتل حضرت
ثابت نمايند [..] و بدون شرط [..] قال ابن حجر في الصواعق ثم رأيت ابن الصلاح من اكابر
ائمة الفقهاء والمحدثين قال في فتاواه لما سئل عمن يلعنه لكونه امر بقتل الحسين لم يثبت
عندنا انه امر بقتله والمحفوظ ان الآمر بقتاله المفضي الى قتله رضي الله عنه انما هو
عبيد الله بن زياد والي العراق اذ ذاك واما سب يزيد ولعنته فليس ذلك من شأن

وان صح انہ قتلہ او امر بقتلہ وقد ورد فی الحدیث المحفوظ ان لعن المسلم کقتلہ وقاتل الحسین رضی اللہ عنہ لا یکفر بذلک وانما ارتکب عظیما وانما یکفر بالقتل قاتل نبی من الانبیاء و غزالی در احیاء العلوم میفرماید فان قلت ہل یجوز لعنۃ یزید لکونہ قاتل الحسین رضی اللہ عنہ او آمرا بہ قلت ہذا لم یثبت فلا یجوز ان یقول انہ قتلہ او امر بقتلہ ما لم یثبت فضلا عن اللعنۃ فانہ لا یجوز نسبۃ مسلم الی کبیرۃ من غیر تحقیق نعم یجوز ان یقال قتل ابن ملجم علیا رضی اللہ عنہ وقتل ابو لولوۃ عمر رضی اللہ عنہ فان ذلک ثبت متواترا فلا یجوز ان یرمی مسلم بکفر او فسق من غیر تحقیق الی آخرہ وہرگاہ این امر ثابت نشود پس بمقتضائے استصحاب اصل اسلام یزید کہ از عہد پدرش ثابت بودہ باقی بودہ باشد ابن حجر در صواعق آوردہ وانت خبیر بانہ لم یثبت موجب واحدۃ من المقالتین والاصل انہ مسلم فناخذ بذلک الاصل حتی یثبت عندنا ما یوجب الاخراج عنہ ومن ثم قال جماعۃ من المحققین ان الطریقۃ الثانیۃ القویۃ فی شانہ التوقف فیہ وہو تفویض امرہ الی اللہ سبحانہ لانہ العالم بالخفیات وہو المطلع علی مکنونات السرائر وہو احسن الضمائر فلا نتعرض لتکفیرہ اصلا لان ہذا ہو الاحری والاسلم وثانیا بیان فرمایند کہ اکثر اہل سنت را کہ قائل باین قول قرار دادہ اند کیستند ودر کدام کتاب از کتب کلامیہ یا فقہیہ نوشتہ اند کہ اگر احدی سیدے را از اولاد رسول صلے اللہ علیہ وآلہ قتل کند کافر میشود وحکم کفر بر وجاری میشود بلکہ از عبارات سابقہ وآتیہ صراحۃ مستفاد میشود کہ قتل امام حسین علیہ السلام موجب کفر قاتل نیست چنانچہ ابن حجر در صواعق محرقہ نوشتہ واذا علمت انہم صرحوا بذلک علمت انہم مصرحون بانہ لا یجوز لعن یزید وان کان فاسقا خبیثا ولو سلمنا انہ امر بقتل الحسین وسربہ لان ذلک حیث لم یکن عن استحلال او کان عنہ لکن بتاویل ولو باطلا فسق لا کفر الی آخرہ وغزالی در احیاء العلوم نوشتہ فان قیل ہل یجوز ان یقال قاتل الحسین لعنہ اللہ او الآمر بقتلہ لعنہ اللہ قلنا الصواب قاتل الحسین ان مات قبل التوبۃ لعنہ اللہ لانہ یحتمل ان یموت بعد التوبۃ فان وحشیا قاتل حمزۃ عم النبی صلی اللہ علیہ قتلہ وہو کافر ثم تاب عن الکفر والقتل جمیعا فلا یجوز ان یلعن والقتل کبیرۃ ولا تنتہی

رتبة الکفر فان لم یعتقد بالتوبة واطلاق کان فیه خطر ولم یبق فی السکوت خطر فهو اولی [illegible]

سبحان الله قتل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید شباب اهل الجنة که گوشت و پوست

و خون جناب رسالت مآب بود موجب کفر قاتل نباشد ازینجا حال دینداری و اسلام حضرات اهل سنت

تماشا کردنی است وکم له نظائر فی کلامهم **قوله** جناب سید الشهدا در وقت [illegible] مجاهد فی

سبیل الله خواسته بودند **اقول** ظاهر این کلام از کمال عداوت اهل البیت علیهم السلام

[illegible] تقیدست که بجناب سید الشهدا اورده تحریر نموده اند و الا خلیفه زاده سنیان [illegible] تاریخ الخلفا

[illegible] خروج آنجناب را محمول بر طلب دنیا نموده چنانچه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا

نوشته [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیره الله بین الدنیا والآخرة واختار

[illegible] ولا [illegible] الدنیا فاعتقده [illegible] الی آخره [illegible] تحریر نماید که [illegible]

باب تصدیق کلام [illegible] خلیفه زاده [illegible] تصدیق [illegible] الا [illegible]

ان قال ذلک تقیة لما منع ابن المطیع عن الخروج علی یزید **قال المجیب** لعمرا لحبیب

وجیت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما علی کتاب الله و سنت [illegible] و منع مردم از خلع بیعتش بعد از وقوع

شهادت کربلا و [illegible] جور و جفای او و [illegible] خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجهت مصالح

[illegible] ماموس بود [illegible] وحوادث

کبری بسبب خلع بیعتش اهل مدینه پیش آمد و فقهای بزرگ [illegible] از لشکران خبیث

[illegible] بر زبان [illegible] جگر [illegible] از تحریر [illegible] از آن [illegible] از تقریر مجلس لال

[illegible] سرگروه [illegible] خلع [illegible] مدینه [illegible] یافت

لشکر عظیم [illegible] برای استیصال سکنه مدینه رسول [illegible] علی افضل ساکنها الاف التحیة والسلام

فرستاد جماعت کثیر از صحابه کرام و قراء قرآن [illegible] شهید شدند و [illegible] سیف

[illegible] کتاب خدا و سنت [illegible] و [illegible] زبان [illegible]

[illegible] مسجد نبوی [illegible] مسجد شریف که

[illegible] فیها [illegible] بود در آن

[illegible] بصره [illegible]

بعضے از ضرورات بوده کما صرح به القرطبی وغیره من المورخین المعتبرین انتهی کلامه **قوله**
وبیعت عبد الله بن عمر الی آخره **اقول** دست و بازدن اهل سنت را درین معرکه مردانه
بچشم انصاف تماشا باید فرمود چه هرگاه احدی از شیعیان نظر بحدیث بخاری و دیگر صحاح
وکتب معتمده سنیان ادعای تقیه جناب ولایتمآب در باب صفقه اول متقمصین بخلافت می نماید
واستدلال بران به تقاعد آنجناب تا عرصه شش ماه و روایت کان لعلی وجه حیوة فاطمه
فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر ومبایعته که دلالت صریح بر عدم رضا
وبیعت نمودن آنحضرت بعد از استنکار وجوه ناس وارد میکند و روایت بارک الله فیما بدا لی
ولکم کما فی شرح المقاصد و حدیث راتیماه کاذبا غادرا خائنا کما فی صحیح المسلم در تائید
خود مذکور میسازد در مادهٔ جواز تقیه بجا شنا و کلا صدا بلند میکنند و هرگاه مجال تاویل در مادهٔ بیعت
اکابر خود از یزید و امثال او که در نظر خواص و عوام دال بر حرارت دینی و قوت اسلام اکابر
شان است نمی یابند دست بدامن تقیه میزنند و میخواهند که باین وسیله خود را از دار و گیر ایراد
فرقه حقه برهانند ولات حین مناص و نمی فهمند که هرگاه اعتراف تقیه نمودن اکابر خود
خواهند نمود کار بر حضرات اهل سنت تنگ و برای اخلاف و اسلاف شان این مورث عار و ننگ
خواهد شد و از همین بابست بیعت عبد الله بن عمر از یزید پلید که فاضل مجیب بعلیه فاضل رشید
بتقیه ابن عمر معترف گردیده و چون فاضل جلیل و عالم نبیل مربع نشین چار بالش جاه و جلال
متکی اریکه فضل و کمال مرکز دائره مجد و افضال محور اکرجاههم باحسن الجدال لازال مرقیا
علی معاریج الاقبال طی مرحله جواب کلام رشاد تمآب علی نهج الصواب فرموده و کلام وافی
وشافی که برای منصف لبیب کافی و از شوائب اعتساف صافی است تحریر نموده اند
بر نقل آن اقتصار نموده میشود قال ولنعم ما قال النجید فاضل مزبور فرموده اند که اخواجا
کر تعلیل بیعت مستلزم سفک دماست الی آخره محو حیرتم ساخته چه این تاویل غیر سدیده
سزاوار آن بود که زبان خامه را بآن توان آلود و اگر چنین تاویلات که از مفاد عبارت
بعد ما بین السماء و الارض دارد صحیح باشد مجال کلام کراست بلکه اصحاب مذاهب
باطله از باطنیه وغیره مژده فتح و ظفر دادن رواست و چه قدر مناسبت بحال

این تاویل فاضل جلیل وارد کلام شیخ رئیس در مفتتح طبیعیات شفا به بیان مذاهب
سست عقیده بر ماینس و مالیسوس در مبادی طبیعیات حیث قال بعد توجیه کلامهما الذی
ینبئ عن وحدة المبدا فان لم یذهبا الی هذا وکابرا فلیس یمکننی ان اناقضهما وذلک لان
القیاس الذی یناقض به مذهبهما یکون لامحالة مؤلفة من مقدمات ویجب ان تکون تلک
المقدمات اما فی نفسها اظهر من النتیجة ولا اجد شیئا یکون اظهر من هذه النتیجة او یکون مسلمة
عند الخصم ولیس یمکننی ان اعرف ان تلک المقدمات یسلمانها بذان فانهما ان جوزا ارتکاب
هذا المحال فمن یومننی اقدامهما علی انکارهما کل مقدمة من المقدمات انتهی حیث لفظ حدیث کما فی جامع
الاصول وغیره این است عن نافع لما خلعوا یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال عبد الله بن
مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر لم آتک لاجلس اتیتک لاحدثک
حدیثا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیامة
ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة لیس بخرابیکه سر را است باید زد
وسینه را بدشنه باید سپرد واداین بی انصافیها از کوران خواست اما آنچه فاضل
مدعی الانصاف تاویل کرده که خلع بیعت موجب سفک دما می باشد باین مصلحت ابن عمر
منع ابن مطیع کرده بهیچ نهج مطابقة والتزاما از عبارات حدیث مستفاد نمیگردد یا صراحة
امام مفترض الطاعه بودن یزید و خلع بیعتش موجب سوء خاتمه بلکه سبب موت بر کفر
مستفاد الحدیث الرسول الهاشمی صلی الله علیه وآله وسلم بر می آید و آنچه فاضل مزبور
بهر اصلاح حال ابن عمر تاویل میفرمایند اگر منظور جنابشان می بود چرا با ابن مطیع نمی فرمود
که آن متغلب قوت و شوکت و کثرت عساکر بسیار دارد شما از عهده مقابله اش
بر نمی آیید در ظاهر خلع بیعت کرده خود را بکشتن ندهید اینکه از غایت خیرخواهی یزید
آن قدر ناشمیر از طیب بپرسد که جا هم لزم لزنا یند و پند و وعظ اتباع یزید باین
دل ایمرونا فرمایند و آین شعف دو لا این عمر بیعت شعایر فعوبیت به یزید و پدرش
نداشت یا ... شان شجره ملعونه فی القرآن همین حال بود چنانچه با عبد الملک بن
مروان کرد تا یزید پیش تر اینها گفته و بعضی از کجا لا اقل دو ذکر حدیث خلفا ...

مذکور خواهد شد ببیعت طوع و رغبت بیعت کردند فی الموطا مالک عن عبد الله بن دینار عن
عبد الله بن عمر قال کنا اذا بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع و الطاعة یقول لنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما استطعتم مالک عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کتب
الی عبد الملک بن مروان یبایعه فکتب بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد لعبد الله عبد الملک بن مروان
سلام علیکم فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو و اقر لک بالسمع و الطاعة علی سنة الله
و سنة رسوله فیما استطعت و افضل المحدثین حضرت شاه ولی الله در مسوی لشرح این
مقام میفرماید اتفق السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فیما استطاعوا ما لم یرد
بالمعصیة و لا یجوز عندهم الخروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم و این حدیث چنانچه
می بینی دال است بر طوع و رغبت و عدم اجبار و اکراه در بیعت حتی که از فحوای حدیث
پیداست که تقدیم در بیعت بر خواهش طرف ثانی واقع شده و هر گاه اینهمه باقی دلیلی
برای احتیاط و تدین جناب عبد الله بن عمر زیاده ازین که به بیعت مثل علی بن ابیطالب
علیه السلام بجهت شبهه تن در ندادند و باین جباره باین رضا و رغبت دست به بیعت داده
نمی باشد و کاش حضرات تصریح فرمایند که آن شبهه چه بود آیا اتهام قتل حضرت عثمان و یا
تقاعد پنج شش کس مثل خودشان از بیعت امیر مومنان کو تقاعد مثل بنی هاشم و ابوذر
و سلمان و غیرهم من اجلة الاصحاب مبطل اجماع سقیفه نباشد و بیعت واحد من اهل الحل
و العقد کما سبجی کافی در صحت خلافت باشد **قوله** سبب این دواهی عظمی و رزایای
کبری که بر اهل مدینه واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع که خلیفه زاده سفیان اورع
صحابه از ان نهی بلیغ فرموده بود و مواعظ و نصایح را درین باده از حد گذرانیده و بحدیث
نبوی که در باب عدم جواز خلع از امام بحق وارد شده تمسک کرده کما اومانا الیه سابقا
و نزیده بیانا ما رواه البخاری فی صحیحه فی کتاب الفتن حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا
حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه
و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة
و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل

[illegible] ۳۵

علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال فانی لا اعلم احدا منکم خلعه و لا تابع فی هذا الامر
الا کانت الفیصل بینی و بینه انتهی عبارت الحدیث. الحاصل انصاف باید دید که شواهد
صریحه و قرائن صحیحه دلالت بر عدم جواز خلع دارد. اول آنکه ازین روایت چنانچه می بینی
ظاهر میشود که ابن عمر از خدم و حشم و اولاد خود این کلام فرموده و ظاهر است که از اولاد
و خدم که تابعین او بودند حمل تقیه نیست و اگر منع از خلع بخوف فتنه و فساد منظور می بود
تعلیل آن باظهار شوکت و غلبه یزید و وجوب تقیه بسبب عدم امکان مقابله و مقاومت
او و مانند آن لازم بود. دوم تمسک بحدیث نبوی که در باره خلیفه و امام حق واقع شده
سوم خلع بیعت یزید را از اعظم غدر شمردن که دلالت صریح بر صحت بیعت سابقه و
حرمت خلع دارد. چهارم قول او انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله زیرا که بیعة الله
والرسول نمیتواند شد الا از کسیکه خلیفه و امام حق باشد. [illegible] الخلع غدر ما البتة [illegible]
و عدم بر قطعیت و فصیل کردن از کسیکه خلع بیعت یزید نماید الی غیر ذلک من الشواهد
والامارات. بالجمله این حدیث دلیل ساطع و برهان قاطع است برانکه ابن عمر تابعین خود و خدام
خلع بیعت یزید را از جمله کبایر میدانست و حمل آن بر تقیه درین مقام بعید از ذوق اهل اسلام است
و علی التنزل حاشا ثم حاشا میگوییم که بنا بر زعم شما این دواهی عظمی و حوادث کبری بسبب ترک
تقیه که بنا بر قول خلیفه زاده حرام بود واقع شده و علی کل التقدیر قصور اهل مدینه و از نوع
ترک واجب ظاهر و بار حرمت این ابتلا بخود رسیدند لهذا بشان بر گردن یزید نیست بعضی
دوم آنکه این فعل شنیع که از یزید سر زده بر طبق وصیت خلیفه پنجم معاویه بن ابی سفیان
و از باب انفاذ وصیت او بود. شیخ عبدالحق دهلوی در جذب القلوب آورده و این ترجمه
بسند صحیح رسانیده میگوید که اشیاخ مدینه حدیث میکردند که معاویه در حالت احتضار
[illegible] یزید را [illegible] وصیت کرد [illegible] که ترا از اهل مدینه روزی پیش خواهد آمد
باید که [illegible] آن واقعه مسلم بن عقبه [illegible] انا صحیح ترا [illegible]
بعد از [illegible] امارت گشت بعد از وقوع واقعه [illegible]
[illegible] اهل مدینه [illegible] واقع [illegible]

خواهد بود قادح عدالت معاویه نیز خواهد بود سوم آنکه اهل مدینه شریک خون ناحق
ریخته جامع قرآن بودند ولو بالمداهنة والاعراض عن انقاذه و حراسته پس انتقام آن گرفتن
نیز از ایشان واجب و لازم بود پس یزید را چندین وجوه موجهه و اسباب مقبوله داعی برین امر خیر
شده بود و در جذب القلوب از واقدی آورده که یزید بر مسرف آمد و دید که او بعلت فالج گرفتار
است و بر بستر هلاکت افتاده گفت اگر این ضعف و مرض بتو نمی بود حاکم و والی این امر
ترا می ساختم که مخلص و ناصح تر از تو کسی دیگر درین امر نمی بینم امیر المؤمنین یعنی والد بزرگوار
معاویه ابی سفیان مرا در مرض موت خود وصیت نموده است که اگر ترا از جهت اهل حجاز
واقعه پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقبه جوی مسرف برخاست و گفت سوگند خدا
برتو باد یا امیر المؤمنین اگر دیگری را غیر از من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه درین کار
بجز با پس غیر از من نتواند بود و من درین باب خوابی دیده ام که درختی را از درختان غرقد می بینم
که با شاخهای خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد است پیشتر رفتم می شنوم که آن درخت
میگوید که برآمد این کار بر دست مسلم بن عقبه باشد از آن روز ما بفال قتال اهل مدینه زده
ام و دل خود را به برآوردن الم انتقام از قاتلان عثمان تسلی داده یزید چون عزیمت او را
در امضای این مهم مصمم یافت گفت پس برو و باش وعلی برکة الله بجانب اهل مدینه متوجه شو که
تو حریف ایشانی اگر ایشان از در امد(?) مدینه و قبول بیعت و اطاعت من سد راه تو شوند تیغ
بیدریغ قهر و سیاست برگیر و از صغار و کبار ایشان اثری باقی مدار و تا سه روز داد نهب و غارت
بده و اگر راه خلافت و جدل نه نوروند(?) تو نیز متعرض بحال ایشان مشو و بامضای مهم عبدالله
بن زبیر متوجه شو آورده اند که چون این مسرف با عاقبت از لشکر [illegible]
میگفت که اگر با وجود کشتن ایشان بدوزخ روم دیگر از من بدبخت تر در عالم کسی نخواهد بود
و از ذکوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت که مسلم بن عقبه بعلت مرضی که داشت
دوایی بکار برده بود متصل آن طعامی طلبید تا بخورد طبیب گفت اگر در خوردن طعام بعد از
استعمال دوا صبر کنی بهتر باشد تا دوائیکه خورده بکار افتد گفت اکنون مرا تمنای حیات
برای طلب حیات را برای آن دوست میداشتم که تا شورش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان

تاب شمشیر فنا ندارم الغوثا این مرا حاصل وقت من شد هیچ چیز محبوب تر از موت نزد
من نیست بیقین دانم که حق سبحانه و تعالی مرا بسبب قتل این ناپاکان از جمیع ذنوب
و معاصی مطهر ساخت و هم از قرطبی آورده که مسلم بن عقبه در وقت مردن میگفت
خداوندا از من بعد از شهادت لا اله الا الله عملی که محبوبتر بود از اعمال پیش من باشد و
شایان قبول درگاه تو بود بوجود نیامده الا قتال اهل مدینه اگر مرا با وجود این عمل
در آتش اندازی دیگری بدبخت تر از من کسی نخواهد بود انتهی و شکی نیست در آنکه اگر
اجتهاد یزید و مسلم بن عقبه مقرون بصواب و مستلزم حصول دو اجر و ثواب باشد
لا اقل که خطای اجتهادی باعث بر حصول یک اجر و ثواب خواهد بود انتهی کلام
المعترض بعینه **اقول وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰہِ اِنَّ اللّٰہَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ**
دلیلیکه برای اثبات ایمان و اضطراب [illegible] مشتمل است [illegible] دلالت اول
مقبول [illegible] و دلالت ثانیه ممنوع است [illegible] فاسد و وهم کاسد محال
از روایات موثقین اهل حق و یقین است که مشتمل باشد بر سعد و حکم یزید عنید
درباره قتل جناب سید الشهدا قبل از خروج آن مقتدای آفاق بسوی شیعیان عراق
و عنقریب بحول و قوت الهی برای تایید مذهب مکفرین یزید پلید از کتب فریقین
باثبات میرسانم که آن شقی در دین قبل از خروج امام حسین حکم بقتل آنجناب کرده
پس باینچنین تمال اجمالی حل اعضال و دفع اشکال نمی تواند شد مفصلا تحریر نماید
[illegible] معاویه [illegible] اسد فی البادیه و اذا [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] چگونه ثابت میتوان کرد و از کدام لفظ محبت میتوان برآورد **قوله** مفصلا تحریر
نماید الی آخره **اقول** چون مطلب مخدوم القول [illegible] نزد کی اعتراف کرده
القول نجیب عند القائلین بالافراغ دلالت بر افراغ یزید از وقت امر بقتل دارد
[illegible] اول و تطویل کلام [illegible] آن بود [illegible] است و
[illegible] در [illegible] و ابطال [illegible] الفقیر [illegible]
الامر [illegible] در تقریر مذهب مکفرین یزید [illegible] علت [illegible]

یزید را بر سریر سلطنت و سیرطا برا ست که اگر یزید بر بندگان خدائی ذوالجلال سیما اہلبیت و اصحاب رسول متعال صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عدل و داد میکرد و ظلم و ستم نمی نمود تمکن او بر سریر حکومت مانند عمر عبد العزیز رحمہ اللہ موجب صلاح و فلاح او میشد نه باعث کفر و فجور او و موید این معنی احادیث بسیار است که در کتب معتبرہ جانبین از جناب سید الابرار بطرق متنوعہ مرویست از انجملہ حدیث آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم که ملا رفیع واعظ با قتدای محدثین خود در ابواب الجنان نقل فرموده که عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة انتہی الحدیث الشریف بلفظہ پس باقی نماند مگر امر ثالث یعنی انضمام سوانح دیگر مانند واقعہ حرہ و بی ادبیہا درباره مسجد الحرام چنانچہ علامہ ثانی سعد الملة والدین التفتازانی تغمده اللہ بالغفرانه در شرح عقاید نسفی میفرماید و از کتب اہل حق نقل می نماید فانہ کفر حین امر بقتل الحسین رضی اللہ عنہ الی قولہ فنحن لا نتوقف فی شانہ لعنة اللہ علیہ وعلی انصاره واعوانہ وایضا در شرح مقاصد در باب آن قسم القول انچہ تحقیق میباید بعد ازین عنقریب می آید ان شاء اللہ تعالی و ازینجا بر ہر صغیر و کبیر ہویدا شد که علت صدور و ظہور کفر از یزید پلید حکم بقتل ریحان مقدمہ النبوة و جانان و نزد مکفرین بعد صدور حکم بقتل آنجناب در کفر یزید حالت منتظره باقی نماند پس ثبوت کفر یزید بلا اجمال و اضطراب در کلام احقر الانام متعین است و ہر گاه در کلام مجیب مصیب شق ثالث بالمعنی المذکور مانند آفتاب رابعة النہار روشن و آشکار است معلوم شد که بعد ازین انچہ در چند ورق برای ابطال شق اول و ثانی حضرت مجتہد الزمانی تطویل و تسویل بکار برده و کاغذ بیگناه را در ظلمت گرفته ہمہ اش مضحکہ اولو الالباب است و ملعبہ اطفال و از قبیل خطاب بشخص مفروض لیکن بنابر مزید توضیح و افاده عوام جابجا بر بعضی از خطایا اعلام خواہم نمود ان شاء اللہ تعالی **قولہ** و چگونہ کفر او **اقول** ازین دلیل و مانند آن اسلام یزید وقت استخلاف معاویہ ثابت میشود و ازان لازم نمی آید که در وقت امر بقتل امام حسین رضی اللہ عنہ و تذلیل و اہانت اہلبیت سید الثقلین بر حالت سابقہ بوده باشد فان العبد الصحیح

مومنا و یسمی کافرا و لیس بکافر او یسمی مومنا کہ حدیثین فریقین یا [illegible]

اند غالبا بر سامع این مدعی اجتهاد و تکلم عبور نکرده باشد که از امام صادق رضی الله عنه

در باب صد و هشتاد و دوم یعنی باب المعارین از کافی کلینی مرویست و در صحیح بخاری هم

موجود است **قوله** اما بطلان لازم او **اقول** بر طریق این صاحب از [illegible] میتوان گفت

که این کلام هنوز مجملست و از اجمال و ابهام دفع اشکال نمیتواند شد تفصیلا تقریر باید

که ثبت خلافت معاویه بن ابی سفیان نزد یک کفر یزید قاطبه هم باثبات رسیده

و هو فی نهایة المنع چه از کتب اهل سنت [illegible] گردد باب ثبت خلافت او در میان

اهل حق اختلاف است از کجا دانسته که تکفیر یزید بتثبیت خلافت معاویه [illegible]

اند دیده باشی و خواهی دید که جمعی از متقدمین آن طیبه را نسبی بخلافت معاویه بود داند

چه جای تکفیر بن النحوان ثابت کند که تکفیر یزید از معتقدین تثبیت خلافت [illegible]

[illegible] القتاد و چون در حقیقت استحلال یزید [illegible] [illegible] کتب

معتمده تواریخ و معتبر است رجال بوده میشود و صاحب حیات الحیوان و غیرن در بیان خلافت

یزید آنچه گفته از آن معلوم میگردد که او وقت وفات معاویه در حمص بود و چون [illegible]

بر قبر [illegible] بیشتر در دمشق که دار السلطنت بود داخل شد انتهی [illegible]

[illegible] اثبات [illegible] نزد تکفیر هم جوز بر دم ایشه عین است **و اگر** کسی [illegible]

خلافت امیر [illegible] اهل حق منظور باشد عبارت رسالة عزة الراشدین [illegible]

[illegible] و القدر [illegible] المتکلمین و مرتبة السلطنین [illegible]

[illegible] که صاحب هدایه فرموده ثم یجوز التقلید من السلطان [illegible]

ان الصحابة رضی الله عنهم تقلدوا من معاویة و الحق کان بید علی رضی الله عنه [illegible]

خلافه حد الدین [illegible] تفتازانی فرموده فمعاویة و من بعده [illegible]

[illegible] الکلام [illegible] آل الله الی [illegible]

[illegible] الامر [illegible] الامامة بعد [illegible]

و [illegible] در ابطال این قول فرموده [illegible]

لنا اصلا بالذب عنه فانه لم یکن من الخلفاء الراشدین حتی یکون الذب عنه موجبا لاقامة
الخلفاء و ذب الطعن عن حریمهم لیقتدی بهم الناس ولا یشکوا فی کونهم الائمة لان معظم الاسلام
منوط بانهم فانهم کانوا خلفاء النبوة و وارثی العلم والولایة اما معویة فانه کان من ملوک
الاسلام و ملوک الاسلام فی اعمالهم لا یخلون عن انفاعهم الی آخره قال و نیز فرماید اول
من یرضی بمتابعة معاویة و یجعله اماما حتی یشنع علیه ابن المطهر و قد ذکرنا انه من الملوک
ولیس علینا ان نذب عنه انتهی [illegible] شرح جامع صغیر میفرماید الخلافة [illegible]
قال الحافظ فی الفتح خلافة النبوة واما معویة ومن بعده فعلی طریقة الملوک ولو سموا خلفاء
الی آخره و مولانا علی قاری در شرح فقه اکبر میفرماید اول الملوک معویة و نیز میفرماید
فتبین ان معویة ومن بعده لا یکونون خلفاء بل ملوکا و امراء انتهی بلکه علمای ما از معویه
روایت کرده اند که او خود را اول ملوک میگفت روی ابن عبد البر فی الاستیعاب
فی احواله انه کان یقول انا اول الملوک و جناب والد ماجد مصنف در کتاب حجة الله البالغة
میفرماید الی ان استقرت الخلافة و فی امارة علی اقذاء و هدنة علی دخن و هو الذی اخبر
امره و بیانه انه کان علی سیرة الملوک لا علی سیرة الخلفاء قبله و در ازالة الخفاء عن
خلافة الخلفاء میفرماید اخرج البخاری عن الحسن البصری قال لقد سمعت ابا بکرة رضی الله
عنه قال بینا النبی صلی الله علیه وسلم یخطب جاء الحسن فقال ابنی هذا سید ولعل الله ان
یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین بعد ازان حقیقت این هدنه که امارة علی اقذاء
و هدنة علی دخن است باز استقلال معاویه بپادشاهی بیان فرموده اند انتهی و ابو عمر در
استیعاب اخراج کرده که چون ابو هریره و ابو درداء از نزد یک امیر المومنین علی رضی
برگشتند و ایشان میانجی بودند در میان معاویه و علی مرتضی و معاویه طلب میکرد که
خلافت بگذارد و شوری گرداند درمیان مسلمین و کان مما قالها عبد الرحمن بن غنم
الاشعری فعجبت الشام عجبا منکما کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان علیا کرم الله وجهه
ان یجعلها شوری وقد علمتما انه قد بایعه المهاجرون والانصار و اهل الحجاز و العراق و
ان من رضیه خیر ممن کرهه و من بایعه خیر ممن لم یبایعه و ای مدخل لمعویة فی الشوری و هو

من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة وهو والد يزيد رأس الاحزاب فرداً وتاباً على
سيرتها وتابا بن هند انتهى وقد نقله والد المصدقه في كتاب انه اتخذ خلافة عن
خلافة اخلفا و بعضى از احاديث سيد الورى وكلمات بعض صحابه واقوال علما كه دال
بر سلطنت معاويه و ديگر خلفاى امويه وغيرهم بود قدرى سابق ذكر نمودم گذشت فلا يتكرر
ذكرها اينجا او را از خلفا گفته اند مراد از آن خلافت بمعنى اعم است نه خلافت راشده انتهى
كلام [illegible] تمام قوله وابن حجر عسقلانى در صواعق محرقه بابت [illegible] بحق [illegible]
حدى [illegible] الا آنكه ادراك [illegible] امام احمد حنبل تمام [illegible]
باب حضرت صاحب الزمان ما حضر فى الامصار بحث الا بعد [illegible] معلوم
شد لا يعرف و اتفق [illegible] است كه ابن حجر عسقلانى [illegible] البارى
و ليكن كسانيكه نظر از اجتهاد در علم تاريخ يد طولى دارد [illegible]
امام حسين وانداز وقت شكايت نتوان كرد چنانچه تفصيل [illegible] انشاء الله
تعالى قوله و ازين الى آخره اقول اين تكرار بى نمك است [illegible]
است فقط تعليه يعنى از تصريح بذكر اين تعريض خاطر خود را از غم [illegible]
و احقر البريه بر جاى خود جوابش بخدمت مخاطب رسانيده چنانچه تفصيل آن [illegible]
مستحيح دو قم [illegible] انشاء الله تعالى قوله و اين عبارت چنانچه [illegible] اقول
آنچه [illegible] از عبارات مسطوره در صحيح مسلم است لكن اين از كجا كه نزد ما ذرين تحقيق
[illegible] عبارت كه توده باب حقيقت خلافت و مناقب امير شام نقل كرده
از كلام [illegible] صواعق است و مذهب او تشيع يزيد پليد هست [illegible]
صاحب صواعق بر آن دليل است قوله و اين مزيتى است [illegible]
بوده الخ اقول در [illegible] تكذيب [illegible] اجتهاد [illegible] انشاء الله تعالى
بدلايت [illegible] باثبات [illegible]
[illegible]

ثابت باشد و حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب مجید خود از آن خبر داده و حضرات ائمه
هدی واحداً بعد واحد با عترافِ ثقة المحدثین و صدوق امامیه القدر در مدح و منقبت
ایشان کوشیده اند که مزیدی بران متصور نباشد این مطالب در مجلد ثانی چنانچه باید
پیرایهٔ تالیف در بر خواهد کشید انشاء الله تعالی پس قول مخاطب که اثمر بینی است که برای خلفای
ثلثه حاصل نموده جسارتی و خرافتی بیش نخواهد بود و عجب نیست که دعوی مزیت نماید
بدکیش نظر بر اصول موضوعهٔ خویش باشد که قرآن مجید را در تحریف و تبدیل زیاده تر
از توریة و انجیل قرار دهند بلکه تغییر از آن بمقتضای آن اصول به بیاض عثمانی میکنند
پس نظر با صول و اعتقاد خودش خصوصاً کسانیکه بالحاق زیادات هم در قرآن مجید
کوشش بلیغ نموده اند که مستعرفه انشاء الله سبحانه میتوان گفت که در آیت وَعَدَ
اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و مانند آن بعضی از الفاظ که برای معتقدین خلفای راشدین
بکار آید الحاقی است بخلاف اخبار خلافت معویه در بعضی از کتب قدیمه اسمانی که تحریف
آن بقدر تحریف قرآن مجید به ثبوت نه پیوسته زیرا که بروایت کلینی و غیر او از معتمدین
طائفه آیات قرآنی تقریباً بقدر یک ثلث باقی است و آنهم بجهت تبدیل کلمات بعضها
ببعض در حقیقت قابل اعتبار نمانده و انتساب این احتمال بجانب اهل این اعتقاد یعنی
معتقدین تنقیص و تبدیل آیات قرانی به بداهت عقلی هم اند بود فکیف که در کلام بعضی
متانتی و با قرار اماد شیعه ملا محسن صاحب وافی بدلالت مطابقی موجود بود چه
جای آنکه روایات الحاق جعل هم در کتب معتبره اینها پیرایه ورود در بر کرده باشد
و این دعاوی که در کلام احقر الانام بهم رسیده بحول الله و قوته دلایل و شواهد
آن مع زیاده تحقیقات در مقامیکه مجتهد شیعه در بارهٔ تحریف قرآن مجید قیل
و قال نموده سمت گذار خواهد یافت و اگر مراد مخاطب اینست که مزیت مزبوره نیز از
عبارت صواعق مستفاد میگردد چنانچه منصوص بودن خلافت معاویه در کتب
سماویه پس بیان آن بر ذمه اوست معلوم نیست که کدام لفظ از عبارت منقوله
[illegible] استلزام میشاید بلکه از لفظ ممن تعدد که در عبارت صواعق از کلام ذهبی حمه الله

بعلیه منقولست خلاف آن در یافت نشود یعنی خلفای بنی امیه که بعد از معاویه بر سریر
سلطنت قرار گرفتند خلافت احدی از ایشان مانند خلافت ابن ابی سفیان بیست
نگردید پس میتوان گفت که این امتداد مزیتی است که برای خلفای دیگر از بنی امیه [illegible] را
نبوده الا که این مزیتی است که خلفای ثلثه را حاصل نبوده و از نیجا گفته اند **مصرع**
هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد ❊ چون مجتهد طائفه تقریر استفتا امثال این
تعریضات را از اتباع این سباکسب کرده و منقول این عبارت [illegible] بعضی از [illegible]
عادت گرفته و هیچ هم عادت قدمش [illegible] شده **مصرع** [illegible]
در قفاست **قوله** پس هرگاه علوشان [illegible] **اقول** اگر مراد [illegible]
است خلافت معاویه که [illegible] امکان [illegible] تحقیق [illegible]
خود نمی تواند پس جوابش سابق [illegible] گذشت [illegible]
شده و اگر مقصودش نفی امکان [illegible] بعد خلافت معاویه [illegible]
سید الشهدا است [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
هرگاه حال اول از انبیای اولوالعزم [illegible]
دهند [illegible] بعد وفات [illegible] **قوله** [illegible] **اقول** [illegible]
[illegible] بوجود [illegible] **اما قوله** پس [illegible]
ابطال تالی [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] است تعیین این امام [illegible]
آخر [illegible] کربلا [illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

الشهداء در باب انکار از بیعت یزید افحام می‌نمودند و الزام میدادند پس میگوئیم که
هر دو امر مقدوح است اما اول فلکذا و کذا اما امر ثانی پس بطلانش بس ظاهر است
زیرا که اولاً دعوی مذکور تحکم بحت است و شهادت علی النفی غیر مقبول انتهی و نیز در
کتاب ضربت حیدریه افاده کرده حیث قال اول آنکه مفاد این افاده سلب کلیت
و آن موقوف برین است که حضرت مولوی را اطلاع بر جمیع فتاوی و کتب مالکی و مالکیه
حاصل شده باشد و من اولها الی آخرها از نظر شان گذشته باشد و هو مستحیل عادة
پس این کلام از درجهٔ قبول ساقط باشد خصوصاً نظر باینکه شهادت علی النفی غیر مقبول
است الخ حالیا فقیر برای الزام مجتهد نحریر همین طریق را مسلوک مینمایم و او را
تا بجانشانش میرسانم و میگویم که دعوی مذکور با وجودیکه عبارتش بسبب تقیید ظرفیت
یعنی لفظ در عصر یزید احتمالی دیگر پیدا کرده بهر حال تحکم بحت است و این شهادت که شهادت
علی النفی است قطعاً غیر مقبول چه بر قرار داد او چنانچه دانستی و هم بتصریح بعضی از ممدوحین
او در ایام حیات تا عمری از سالها مستلزم آنمعنی است که مخاطب تمامی تصانیف
علمای اهلسنت قدیماً و حدیثاً را در فراخ مطالعهٔ خودش در آورده یا بر اقوال جمیع
علمای ایشان که وقت سلطنت یزید و دیگران در مشارق و مغارب منتشر بودند اطلاع
بهم رسانیده و کل منهما محال عادة بل ممتنع من هذا المجتهد عقلاً و نقلاً و ان شئت ازید علی
ذلک فسیأتیک ما ذکرته فی احکام قلب الاستقرار هنالک اما ثانیاً پس آنچه
در بیان ملازمت مقدم و تالی ذکر کرده ناتمام است چه از تقریرش همین قدر باثبات
میرسد که مردم شام بر حکومت یزید گرد آمده بودند و بیعت وی نموده و این مقدمه
هنوز بدلیلی و برهانی ثابت نشده که بیعت کافر بر چه رنگ باشد موجب کفر مبایع است
فالمقصود غیر ثابت و الثابت غیر مقصود و اما ثالثاً پس اگر صحت خلافت یزید
ماب[illegible] از انجهت که شروط خلافت در ذات او یافته میشد و بجهت اجتماع مردم
اما تشبث بفعلیت رسید فهو ممنوع و من ادعی فعلیه دعواه غیر مسموع و سند منع
عبارتیست که مخاطب تسعیج العقل همدرین کتاب از صواعق نقل کرده و آن اینست

ولایق النظیر ذلک فیمن بعده الی آخرها چه این عبارت نقل است [illegible]
معاویه بعد خلع امام حسن رضی الله عنه هرگز بیعت خلافت یزید [illegible] اعتقاد
ندارند بلکه ایشان را فاسق و ظالم میشمارند پس تکفیر یزید که کلام بر حسب شأن [illegible]
است یزید لئیم را چون خلیفه برحق دانسته باشند لکن چه توان کرد [illegible]
علاجی نیست و سند آخر کلام سید مرتضی است دال بر آنکه احدی از علما [illegible]
ایام یزید را قابل خلافت نمی دانستند و سبحان الله تعالی و اگر مراد [illegible]
جلوس آن منحوس بر تخت خلافت و حکمرانی است اگرچه در ضمن وقتی با کفایت [illegible]
فهو لا ننکره بل نقول ان عبارة الکتاب [illegible] لا یجدی المعترض نفعا
[illegible] علمای طایفه درین باب با علمای [illegible] اتفاق دارند [illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] العیون [illegible] است [illegible] اجماع اهل حل و عقد [illegible]
[illegible] شخص برای خلافت و امامت امری است و اجماع ناس بر [illegible]
[illegible] شروط خلافت اتصاف داشته باشد امری دیگر است [illegible]
[illegible] متحقق [illegible] خلافت متعلق [illegible]
[illegible] درمیان این هر دو امر تفرقه کنند عبارات کتب کلامیه سنت مثل [illegible]
و شرح [illegible] و شرح [illegible] و شرح مواقف و شرح مقاصد الی غیر ذلک [illegible]
[illegible]
[illegible] شهید حضرت [illegible] کربلا [illegible] آخر باب حکومت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اہل تفضیل ؛ حاجت مشاطه نیست روی دلارام را ؛ و اگر مراد نفی صلوح خلافت و عدم اجتماع شروط امامت در ذات مقدس امام حسین است رضی الله عنه فحاشا و کلا که احدی از محبان و فدائیان واقعی اراده آن کرده باشد و اگر کسی را تفصیل سلب و اثبات امامت از ائمه اهلبیت نبوی بر اصول محبان تخلیلی منظور افتد باید که بکتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه که در دیباجه این کتاب حالش بر زبان قلم رفته و بعنایت لم یزلی و تائید علوی اتمامش بر مسمی منطبق گشته رجوع نماید و سیجئی مجملا ان شاء الله تعالی فی المبحث التاسع اما را بعا پس باعتقاد ناقص حال عبد الله بن عمر این بود که در فرقت و انتشار جماعت بیعت نکردی و در وقت اجتماع مردم خود را از بیعت معذور نداشتی مجتهد نحریر فاقد النظیر از ینجا بتقلید اول من قاس قیاس نمود که اگر اجماع بر خلافت یزید صورت نمیگرفت عبد الله بن عمر بر عادت معهود خود بیعت نمیکرد چون او بیعت نموده است معلوم شد که اجماع بر خلافت یزید واقع شده و این قیاس غیر صحیح است زیرا که کلام در بیعت کسیست که وقت اجتماع مردم و خلع امام حسن رضی الله عنه نزد معتقدین صلاحیت خلافت داشته و بوصف اجتهاد اتصاف یافته و نزد غیر ایشان از بغی و مخالفت توبه ورزیده و مصدر امر که موجب تکفیر او باشد نگردیده پس بعد از خلع امام حسن و بیعت مردم مستحسن شد که ببیعت معاویه اقدام فرماید و مخالفت حضرت حسن مجتبی که به تفویض خلافت بنا بر ملاحظه حدیث نبوی تن در داده نه نماید و مانند امام حسین بر اصول مدعین هر بدو لا کلمه هاکه لو جز النفی لکان احسن مما فعله اخی الحسن علی ما اورده صاحب کشف الغمه و غیره فی غیره در باب صلح معاویه بر زبان خود نیارد بلکه این صلح را نظر بحدیث شریف که در کتب فریقین مثل صحاح ما و کتب امامیه مرویست در مناقب حسن مجتبی شمارد و اعتقاد بایمان معاویه دارد فی الفصل السادس من الصواعق و روی ابو بکره قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخطب اذ جاء الحسن رضی الله عنه ... فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان ابنی هذا سید و ان الله سیصلح

بین فئتین عظیمتین من المسلمین انتهی ملخصه و در فصل دیگر که عنقریب شنیده خواهی شد

الفصل التاسع فی ذکر احادیث تتضمن شیئا من ابواب الفقه ذکر بعض الاصحاب

فی بعض کتبه مرویه بطریق اهل السنه که کتاب مذکور [illegible] الی [illegible] [illegible] قال

علیه السلام [illegible] حدیث [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] کرده [illegible] مقامات [illegible]

تقویت بعضی از روایات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اوصاف [illegible] بنابر مذهب فریقین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و از اینجاست که [illegible] بن [illegible] و [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کرده و [illegible] راضی بدان نشده [illegible] [illegible] و [illegible] تعلیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بجانب مکه معظمه [illegible] [illegible] شرفا و کرمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و بر حال جناب سید الشهدا اطلاع یافته بر تقدیر تسلیم و فرض محال [illegible] [illegible] [illegible]

آورده و بر وفق روایت بعضی از اهل حق و با قرار مجلسی در مجلد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در کتاب الامامه و غیر ایشان در غیر آن بعد از واقعه کربلا که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یزید بحکم [illegible] و از مدینه تا شام برای لعن و طعن [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

را که خوف و طمع در اطاعت او داخل شده بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از اوقات عمر عزیز خود را [illegible] [illegible] [illegible] لا بل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علیه و علیهم صرف گردانیده [illegible] یا او یا [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چو مغلوب الغضب [illegible] [illegible] برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اساطین سلطنت و ارکان خلافت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] توقیعات [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نوشته بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

والبهتان فریفته نشدم بهرچه ترا ممکن باشد در استیصال خاندانش بکوش وسخن کسی در
باب ایشان منیوش عبدالله بملاحظه توقیعات پدر خود سراسیمه شد و دست ازین واق
برداشت انتهی **وصد** چون این همه نصرت و جانفشانیها در باره اهلبیت و تشنیع و تذلیل
یزید از عبدالله بن عمر زینهار مقام استبعاد و استغراب نیست که حال جلالت و صداقت
او با اهلبیت مصطفوی صلی الله علیه و آله و ثبت مناقب ایشان از کتب اهل حق مستفیض
و مشهور است در تحفه اثنا عشریه نیز اشعاری باین امر رفته بلکه اگر اندک استقرا نمائی
بر روایات اهل خلاف هم بعید نمی نماید زیراکه او بدلالت اسفار معتمده ایشان علی ما اعترف
به صاحب اثبات الحق وقتی که معاویه بن ابی سفیان از جناب مرتضوی باغی شد و بجنگ
و قتال پیش آمد برای منع و سرزنش او رفت و ادله امامت و فضائل آنجناب را باحسن
وجوه تقریر کرد ولیکن واضعین و جاعلین درینجا هم بضم مخترعات پرداخته اند و بتقلید
صاحب رقعات مزوره و توقیعات موضوعه که از سرداب بیرون می آورد افترا و بهتان را
بهم بافته اند و بر ظاهر است که اگر عبدالله بن عمر آن مهملات را که ما نامهملات سابق بود اعتقاد
میکرد بر یزید دمشقی چرا خروج می نمود و تنها بی اعوان و انصار برای لعن و طعن آن سیه کار
تا بشام چرا میرفت فثبت افتراء المفترین وظهر کذب المختلقین والحمد لله رب العالمین مع
ذلک عبدالله بن عمر باظهار مجلسی در خاتمه مجلد فتن و افتراء بعضی از مفترین بر سلیم
بن قیس در القای مواعظ و نصایح بحضور والد ماجد خود یعنی خلیفه ثانی هم خود را سعید
نوشته و بکمال جد و جهد خواسته که حق بحقدار یعنی حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین
لیکن مفید و اجابت نرسید پس خروج چنین محب اهلبیت بر یزید دمشقی برجای خویش است
اگر استبعادی هست درینست که برای تفهیم پدر بزرگوار خود از اظهار حق مرتضوی باز
نمانند بلکه نطاق همت و سعی بر میان جان بندند و بعد از واقعه کربلا که هیچ سانحه و داهیه
بیشتر از آن نمی رسد خاموش نشینند **و متوهم مباد** که برا اکثری ازین حرف و حکایات
که از کتب اهلسنت برادا افتاد دست زدن اثبات حرمت نماز از جمله لا تقربوا الصلوة
قصد کرده است زیراکه اکنون بعد از تشیید ارکان رد شنیع جهالات اهل هذر و هذیانی

این وهم [illegible] [illegible]
با آموخته‌اند یعنی [illegible] صحابه کرام و خلافت بلافصل مرتضوی [illegible]
این امور [illegible] میگویند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

اختلاف در مسایل الهیات و نبوات و امامت بشیعه و متقدمان ایشان مزعومی شیعه چه معنی داشته
باشد هرگاه این همه بزرگان اکابر قوم جابر نیست دیگر بخرافات ایشان که ظاهرا بلیت در
اصول عقاید با باطن ایشان مخالف بود گوش ظاهر هم میتوان نهاد تا بگوش دل چه رسد
انتهى لا يخفى بالجمله حال بیعت عبدالله بن عمر به معاویه در وقت خلع امام حسن چنانکه دانستی
امری دنیا است و حال بیعت او به یزید پلید که شداید ظلمش انگشت نمای جهانیان و جهانبانان
است مبنی بر محافظت نفوس و صیانت ناموس بر تقدیر تسلیم و فرض محال امری دیگر است
نه بیعتی دیگر در باب عبدالله بن عمر این همه تشنیعات و تعریضات بر زبان می آرند و آنچه
از مخالفت و بیوفائی و خلاف قرابت و ناشناسی از حضرت عبدالله بن عباس بلکه از
محمد بن حنفیه برادر امام حسین خلف خلیفه اول امامیه صدور یافته و در رساله قدیمه
اشارتی بدان نموده ام ملحوظ و منظور ندارند و سیجیئ تفصیلها ان شاء الله تعالى اینکه
شنیدی در صورتیست که دلالت جواب نافع را از سوال مذکور بر عدم بیعت
عبدالله بن عمر از جناب امیر آخر زمان خلافتش مسلم داریم و کلمه لم و لا نسلم بر زبان
نیاریم و الا بحول و قوت الهی ما را میرسد که بگوییم که مراد از عدم بیعت ایشان نه آنست
که ایشان ابا از بیعت خلافت نکرده قادح امامت مرتضوی بوده اند بخلاف معاویه
که او را امام دانسته در انقیاد و امتثال او حقوق جان نثاری بجا آورده اند بلکه
مراد اینست که بیعت امیر المؤمنین و رفاقت یعسوب المتقین در حروب [illegible] صفین و نهروان
نکردند و بیعت بقتال ننمودند و با معاویه وقت خلع امام حسن بعد از اتفاق مردم دست
بیعت دراز کردند دلیل بر این مطالعه کتب اخبار و کلام اهل سنت است که صریح
از آن بیعت عبدالله بن عمر و اطاعت و انقیاد و محبت و وداد ایشان بجناب امیر
معلوم میشود و بمناقب و فضایل آن مقتدی و رهنما لتقیا از نتایج و ثمرات آن بود حاشا
که عبدالله بن عمر در بیعت خلافت باشد و آنجناب تردد داشته و دست بیعت بر
دست حق پرست امیر المؤمنین نگذاشته باشد چنانچه حسین بن اسمعیل در رساله
خود مسفر با القصه بعد از قتل عثمان طلحه و زبیر با علی بیعت کردند بعده سعد و حمید

و عبد الله بن عمر با ابا ... بیعت ... [illegible]

و اعراب نواحی ... بیعت ... [illegible]

منبر آمده ... خوانده بود ... [illegible]

خمس و ثلثین بود انتهی و مشاجرت ... در میان ... [illegible]

اہل حل و عقد و احادیث ... ثابت ... گویند ... [illegible]

من خالفه کذا ابو عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص ... [illegible]

استعفوا عن القتال مع اہل القبلہ ... [illegible]

با کتب معتبره اہل سنت ... و بعض معاصرین از فرقہ شیعه ... [illegible]

... ابن تیمیہ ... [illegible]

میکرد ذکر عبد الله بن عمر ... [illegible]

کرده ... ابو الزبیر و سعد ... [illegible]

جمیعا ... گردان ... بیعت ... [illegible]

پس معلوم شد که عبد الله بن عمر بیعت کرده ... [illegible]

بود چنانچه ابن قتیبه در ... [illegible]

اجازت خواست که ... عبد الله بن عمر ... [illegible]

... خلافت ... بیعت ... [illegible]

[illegible]

وکلام فاضل متبحر امامیه یعنی کمال الدین ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه هم دلالت
بران دارد که عبد الله بن عمر در این مبایعین داخل بود کما لا یخفی علی من تصفحه بلکه خود جناب
مخاطب که آبا و اجداد ایشان حقیقة در طعن الرماح انچه میفرمایند موید همین ست که عبد الله
بن عمر در مبایعین داخل بود حیث قال جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی
مهاجرین و انصار بر بیعت از آنحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ما کسی را احق
و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم ندیدیم تا اینکه در انوقت حضرت ناچار قبول
خلافت کرد انتهی چه بر ظاهر است که عبد الله بن عمر در تمامی مهاجرین و انصار و همگی
اصحاب رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم محسوب و معدود است قطعا و یقینا و کلام
کنتوری در ابرام مکائد که تقلیب الکلام ناشی گذاشته و داد گریزی نیز دلالت بران
میکند که عبد الله عمر باین سعادت مشرف گشته و تمامی اصحاب غیر از ابو هریره بیعت
کردند و هرگاه توقف پسر در بیعت خلیفه و امیر باعتقاد صحت خلافت نزد اهل
سنت جمع نمیتواند شد چنانچه علمای امامیه درباب خلافت افضل الصدیقین تقریر
کرده اند کما سیجیئ ان شاء الله تعالی عدم بیعت عبد الله بن عمر تا آخر خلافت حضرت
امیر با اعتقاد صحت خلافت آنجناب که علمای اعلام ما میفرمایند و از قطعیات
و یقینیات است و هزاران دلایل و براهین بران موجود و کتب معتمده شیعه مثل
اثبات الحق هم بآن ناطق است کما عرفت چگونه جمع تواند شد و قرینه هم در این
روایت که از نافع منقول است بر صحت مقوله ما موجود است زیرا که او گفته که
معمول عبد الله بن عمر آن بود که وقت فرقت مردم بیعت نمیکرد و این فرقت اشاره
به فرقت بعضی از اجله اصحاب پیغمبر از حضرت امیر است مانند اسامه بن زید و
سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه که درباب امامت و خلافت بیعت با امیر المومنین
نکردند کما مر و هرگاه آنجناب بحروب بغات متوجه شد نظر به بعضی از احادیث
و نیز بدان قسم شرفیاب روبروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اکنون با هیچ مسلمانی قتال

نخواهم کرد رفاقت کردند وجناب امیر هم [illegible] الا امام [illegible]
ابتدا از زمان خلافت آنجناب باشد و حال آنکه می [illegible] واقعه [illegible]
وجوه دانستی بر بیعت امیر اتفاق کرده بودند [illegible] وقت [illegible]
بقتال بغات که بعضی رفیق شدند و بعضی تخلف [illegible] بعضی از [illegible]
[illegible] اکرده [illegible] که از این تقریر تطبیق روایات مختلفه [illegible]
[illegible] انجا میدهد و آنچه بر عبد الله بن عمر [illegible] ظاهر [illegible]
اسامه بن زید در تفسیر علی بن ابراهیم شیخ کلینی [illegible]
که وقت امام از حضرت امیر بنا بر عداوت و خصومت بود [illegible]
[illegible] صاحب ثمرة الخلافة ثم الحمد لله [illegible]
بن عمر و امثال [illegible] بزبان معذرت گشوده و انها را [illegible]
خود مصرح آن بوده اند و یاد می آید که این [illegible] بجز [illegible]
مرتضوی آورده [illegible] دلالت بران دارد که نزد جناب امیر [illegible] گشته و قایم
مقام [illegible] شده [illegible] بعض از روایات بر تصریح [illegible] بر عدم بیعت
عبد الله بن عمر [illegible] مطالقا [illegible] و مناقب [illegible] رفاقت
[illegible] باحادیث [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] استحقاق [illegible]
[illegible]
[illegible] بقتل امام حسین [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هم متصور است بخلاف بیعت بیعت یزید پلید بحکم ضرورت که مجرد تجویز شر علیت و دیگر هیچ ازین
جهت بیع اسد و رسوله گفته اند و محتمل است که معنی الفاظ مذکوره آن باشد که در امور شرعیه
موافقت تو خواهیم کرد نه امور یکه مخالف شرع باشد لیس تاکید و تصریح این الفاظ را به
زبان آورده اند و عبدالله بن مطیع و مانند او از اهل مدینه این را هم گوارا نکرده از بیعت
یزید پلید خلع نمودند الی غیر ذلک من المحتملات القریبة او البعیدة و بر متبصر خبیر مخفی نیست
که اکتساب بیعت بعبدالله بن عمر نظر به تنزل و تسلیم و فرض محال است زیرا که بعد ازین تقریر
هویدا میشود که دلیل مجتهد و متمسک ارباب اقبال بر بیعت عبدالله بن عمر قابل قبول نیست انتهی
الله تعالى **قوله** و بر تقدیر ثالث قول بکفر او **اقول** چه خوش گفته است والد مخاطب
که یکی از آداب فرمایان قلیل البضاعت آنست که کلام را بکمال اجمال ادا میکنند
تا در وقت دار و گیر ابحاث محققین جای فرار باقی ماند لیکن هر قدر که خواهند اجمال و اهمال
بکار برند و از میدان مناظره راه فرار جویند آخر بموجب قول او تعالى فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ
در شکنجه ابحاث فقیر و سر پنجه انظار این حقیر بعنوانی گرفتار خواهند شد و از هر طرف
تا نفیس محافظ خواهند گشت که زمین از آسمان و عنصل از زعفران نخواهند شناخت
بالجمله اگر مراد از خروج امام حسین رضی الله عنه خروج از مدینه طیبه است پس این خروج
هم بنظر اکثر روایات فریقین بعد صدور امر بالقتل بوده چنانچه از عبارت تاریخ طبری
که بعض از اکابر امامیه این کتاب را از کتب معتبره اهل سنت شمرده راه اطراد بمدح آن
سپرده اند واضح میشود عبارتش اینست لما استخلف معوية ولده یزید و ذلک
فی سنة ست و خمسین ثم مات معوية فی سنة ستین لم یکن لیزید همة الا ان کتب
للولید بن عتبة بن ابی سفیان عامله علی المدینة یخبر بموت معاویة و یامره بان یاخذ له البیعة
علی الحسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر اخذا لیس فیه رخصة اقتل الناس
قبل ظهور الامر الی فنائه و یشدد علیهم فی ذلک فلما قرأ الولید الکتاب فاسترجع
مروان و سنح علیه موت معوية فقال له الولید ما الرای کیف نصنع فی هولاء الثلثة
النفر الذین امرنی باخذ البیعة قال فان فعلوا قبلت منهم و کففت عنهم و ان ابوا ضربت

اعناقهم قبل ان یعلم احد بموت معاویة لانهم ان علموا بموته [illegible]

واظهر الخلاف ودعی الی نفسه [illegible] ان ابن عمر [illegible]

[illegible] بالقتال [illegible] الیه [illegible]

[illegible] آورده‌اند بعد امتناع از بیعت یزید [illegible]

فرمود مروان [illegible] حکم یزید [illegible] گفت [illegible] وقت [illegible]

و [illegible] از دوش مبارک برداشت [illegible] اتباع و مسترد [illegible]

این خبر [illegible] چون یزید بشنید [illegible]

کشند [illegible] ولید بن عتبة بن ابی سفیان [illegible]

[illegible] چون [illegible] یزید به ولید بن عتبه رسید [illegible]

گفت معاویه مرا وصیت کرده است که این چهار تن [illegible]

بیعت یزید دست باز دارد و این چهار تن را خواند [illegible]

میان [illegible] باشد [illegible]

که هرگاه خبر مسلم بن عقیل به یزید رسید [illegible]

کس را به بصره خلیفه کن و خود بکوفه رو و مسلم بن عقیل [illegible]

[illegible] بیعت [illegible]

و [illegible]

این فصل [illegible]

[illegible]

صدر الدین اصفهانی هم آنرا ندیده چنانچه قاضی نور الله در احقاق الحق تصریح بجمیع این امور
کرده و بر همه کس عیانست که چون ترجمه مذکور در یک دو جلد محصور است پس احتمال این معنی که
ترجمه اصل طبریست کجا راه داشته باشد پس ثابت شد که این ترجمه ترجمه تاریخیست که بحرف
سماطی رافضی است چنانچه نجاشی هم از علمای رافضه تصریح بدان کرده که سماطی که از اکابر
شیعه است تاریخ کبیر ستیا (؟) را بر حالش باقی نگذاشته هذا هو التحقیق عند المحققین
کما لا یخفی علی المتتبعین **و عبارت** تاریخ حبیب السیر که باظهار مخاطب تحریر در رد
مکتوب اخیر شاه صاحب مرقوم الصدر درکتب با محدود است و هم عبارات روضة الصفا
که باعتراف مخاطب اسوة الاذکیا از زمرهٔ اهل صدق و صفاست بهمین عنوان و قریب
این مضامین یاد می آید کما لا یخفی و در تاریخ روضة الاحباب که مجتهد الزمانی دعوی شرح
این کتاب بانی علامه دهلوی قدوه علمای اعلام قدس سره العزیز هم درین رساله جابجا
خواهد کرد باین الفاظ و عبارات مسرود و مذکور است نقل است که چون یزید بر سریر حکومت
نشست فرمان داد تا ابواب خزاین بکشادند و امرا و اعیان و طبقات حشم را علی اختلاف
مراتبهم مالهای وافر داد و چون همت او مقصور بران بود که آن چهار بزرگوار که اسامی شان
مرادا مسطور گشت بیعت کنند بولید بن عتبه بن ابی سفیان که دران آوان والی مدینه بود نامه
نوشت مضمون آنکه معاویه که خلیفه روی زمین بود عالم فانی را وداع کرد و بسرای باقی خرامید
و مرا در حال حیات خود خلیفه گردانیده و وصیت فرموده که از اولاد ابو تراب و جرات
ایشان بر سفک دما بر حذر باش و تو دانسته که جبار منتقم کینه آن شهید مظلوم اعنی
عثمان بن عفان را از آل ابیطالب طلب خواهد داشت و دوان باب واسطه اولاد
ابی سفیان خواهند بود که انصار حق و طالبان عدل اند و باید که چون بر فحوای این
مکتوب واقف شوی از اهل مدینه بیعت بستانی والسلام علیک و رحمة الله و در رقعه
دیگر در تتمه مهمات ایجاز نوشت مشعر بآنکه از حسین بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن
بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر بیعت مرا بستان و درین باب اهمال منما و اگر بیعت نکنند
سر ایشان نزد من بفرست **و ملای نامی** مولانا عبد الرحمن جامی در بعض رسایل

خود این حکایت دلگداز سوهان روح را بهمین نوع بیان میفرماید که [illegible]
امر یزید بقتل جناب امام حسین دارد و صاحب منهاج الدین و معراج [illegible] بعد ذکر
در سبب خروج آن امام همام اجمالی نویسد که یزید بعامل مدینه منوره نوشت که بیعت [illegible]
بن علی رضی الله عنهما طوعا یا کرها بگیرد و از کتب مورخین تفصیل آن بدینسان [illegible]
ولید بن عتبة بن ابی سفیان والیا علی المدینة فکتب الیه یزید [illegible]
کتابه هذا اما بعد اذا قرأت کتابی هذا فخذ لی البیعة علی من اقبلک [illegible]
الاربعة خاصة و هم عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله [illegible]
والحسین بن علی رضی الله عنهم اجمعین فان امتنع احد منهم [illegible]
فلما قصدوا الحسین بعد ما کلفوه بالبیعة و بعد ما الی [illegible]
الکعبة انتهی بلفظه چون ذکر عبارات کتب دیگر تطویل کلام [illegible]
برین چند کلمه اختصار کرده بروایات معتبره شیعیان مجلات [illegible]
مجلسی و جلاء العیون رساندن آن شاهد عدل برای دعوی فقیر است و در [illegible] کامل [illegible]
است که چون معاویه وفات یافت یزید بعد روز تعزیت [illegible]
و خلق را بتجدید دعوت کرد به بیعت و از منبر بزیر آمد و امرا را تشریف [illegible]
امام حسین و عبد الله زبیر و عبد الله عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر را [illegible]
که نامه بحاکم مدینه باید فرستاد تا برای تو از ایشان بیعت ستاند و اگر بیعت [illegible]
ایشان بتو فرستد یزید نامه نوشت بولید بن عتبه که والی مدینه بود [illegible]
آخر القصه لطولها و از ینجا وجه تعجیل مروان در قتل این [illegible]
خصوصا حضرت امام حسین روزی که نزد حاکم مدینه طیبه تشریف برد معلوم [illegible]
اطاعت و انقیاد یزید شقی بود و اگر مقصود از خروج سفر امام حسین از [illegible]
بسوی عراق است پس بعد ثبوت خروج از حکم یزید قتل آنجناب [illegible]
بود زیرا که بالاتفاق این سفر بعد از سفر مدینه است جناب مکه [illegible]
چند ماه است در مکه معظمه و کلام فقیر در رساله قدیمه متعلق بخروج اخیر است که [illegible]

صدور یزید است و ازینجاست که در عبارتش چنانکه دانستی لفظ جهاد و حرب آورده
ام جاییکه گفته ام و جناب سید الشهدا وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله بود الی آخره
بمراد بجولی حاصل شده و التباسی و ابهامی باقی نمانده بازمطلب عبارة سلیس را
نفهمیدن یا تجاهل و تغافل از آن ورزیدن غیر از فقدان بصارت و حرمان از بصیرت
برچه حمل توان کرد و هرگاه ثابت شد که خروج ثانی باراده جهاد بعد کفر یزید بود پس
رفع نمودن کفر یزید برای مصیب که بر مذهب کفر بن در ابطال خلافت یزید است
ماجرای عجیب و غریب است و واقعه حره و امثال آنرا که بعد سانحه کربلا وقوع
یافته در موجبات کفر یزید شمردن دلالتی بران ندارد که او بعد از حکم بقتل امام حسین
رضی الله عنه متصف با یمان و اسلام بود و بسبب سوانح ما بعد کافر شده و هذا ظاهر
جدا کما او مانا الیه سابقا مثلا شخصی انکار توحید نموده و از اعتقاد نبوت و معاد جسمانی
هم ابا و استنکاف ورزیده و کسی در موجبات کفر او گوید فلان منکر توحید و رسالت و معاد
است لازم نمی آید که یکی ازین هرسه با نضمام دیگر من حیث المجموع علت کفر باشد
لا من حیث الوحدة پس شمردن امور دیگر در اسباب کفر آن لئیم مستلزم علیت
مجموعی نیست و اگر برین قدر اکتفا نکنی و تصریح این امر را خلاف مود ای النظر
الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی اینک برساله سعادة
الکونین فی بیان فضائل الحسنین رجوع کن تا دریابی که مولوی محمد اکرام الدین بن محمد نظام
الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبائح یزید پلید اینست که
نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط از قتل نمودن امام یزید کافر شده
قطع نظر از معاصی بالجمله وی مبغوض ترین مردم و مقبوح ترین خلایق نزد علمای
سنت و جماعت است و این کار ناشایسته که وی ملعون کرده هیچکس درین امت
نکرده لعنت خدا باد بروی و بر پیروان وی و یاران وی و مدد کاران وی و لشکر او
از خدا و فرشته ها و سائر مردمان هر زمان و هر لحظه و آنچه که از علمای ما ذکر لعن و طعن
بران ملعون و مطعون در کتب خود کرده اند اگر درینجا مذکور نماید این مختصر بطول

انجامد علاوه این اعتراض بر متشیعین که در وجوه کفر او صدور امر بالقتل و تذلیل [illegible]
حسین و بعد ایشان مثلاً ذکر کرده اند هم وارد است زیرا که بر تقدیر علیت مجموع امور مذکوره
بر یزید پلید لازم می آید که حکم کشتن امام حسین نزد شیعیان باعث کفر نباشد فما هو جوابکم
المتشیعین فهو جوابنا عن التکفیر و آنچه مخاطب از محمد بن عبد الکریم شارح [illegible] نقل کرده
محض اعاده است نه افاده جوابش در رساله قدیمه موجود است و آنچه در جواب آن ترتیب داده
مخدوش و مردود است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی **قوله** و از احادیث سنیان الی آخره
اقول این احادیث که مجتهد الزمانی از کتاب فاضل اخباری یعنی معتمد الشیعه نقل کرده
و گویا گوی بدگرآن از میدان مناظره برده مانند عبارت ملل و نحل در محل نزاع و ترویج [illegible]
در رساله ثمرة الخلافه جاییکه این اخبار را وارد فرموده جوابش در اثبات الخلافه بتفصیل تمام
سمت ذکر یافته درینجا بعنوانی که فی الجمله تجددی و مزیتی دارد ادا میشود که مجتهد [illegible]
فاضل مذکور زینهار کتب اهل حق را ندیده و معانی احادیث مذکوره را بمیزان عقل سنجیده
تفصیل مقام آنکه خود فاضل اخباری در کتاب مسطور دهم برادر خورش کرده امارت و حکومت
کوفه بزرگی تمام دارند و هم این مجتهد در تالیفات خود جابجا در احادیثیکه بعد احمد او در کتابها
مرویست اینمقدمه را دخل میدهند که الحدیث یفسر بعضه بعضا فکیف که روایات در یک
کتاب و یک باب وارد باشد که بطریق اولی مقدمه مذکوره در آن جاری خواهد شد الغرض محدثین
چنانچه این احادیث را در بابی نقل میکنند احادیث دیگر را که برای تقیید و تفسیر این احادیث
بکار آید نیز قریب آن وارد میفرمایند یعنی که قدوة المحدثین یعنی مسلم رحمه الله تعالی در [illegible]
که از ماخذ جامع الاصول است احادیثیکه مدلولش حکم تکبیر بر خلفا و امراست روایت نموده
و در پی همین احادیث که مخاطب از غایت تعصب آنرا مستلزم حرمت [illegible]
می بیند و تفصیل این قسم احادیث از کتب دیگر که جامع احادیث [illegible]
تواند شد صاحب **کنز العمال** بعد ذکر احادیث مذکوره [illegible]
و مسکوید الفرع الثالث فی جواز خلاف الامیر و عدم اطاعته و بعد [illegible]
کتب محدثین آورده بعضها ان [illegible] لا طاعة لاحد فی معصیة الله [illegible]

لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق حم ک عن عمران والحکم بن عمرو الغفاری سیکون علیکم امراء من بعدی یعظون بالحکمة علی منابر فاذا نزلوا اختلست منهم وقلوبهم انتن من الجیف طب عن ابی امامة سیکون امراء بعدی من صدقهم بکذبهم واعانهم علی ظلمهم فلیس منی ولست منه ولیس بوارد علی الحوض ومن لم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم فهو منی وانا منه وهو وارد علی الحوض ت صحیح غریب ن حب عن کعب بن عجرة

ان اللہ لم یبعث نبیا الا وله حواریون فیمکث بین اظهرهم ماشاء اللہ یعمل فیهم بکتاب اللہ و سنته فاذا انقرضوا کان من بعدهم امراء یرکبون روس المنابر یقولون ما تعرفون ویعملون ما تنکرون فاذا رایتم ذلک فحق علی کل مومن یجاهدهم بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه لیس وراء ذلک اسلام عن علی رض قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم سریة واستعمل علیهم رجلا من الانصار فامرهم ان یسمعوا له ویطیعوا فلما خرجوا وجد علیهم فی شیء فقال الیس قد امرکم رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان تطیعونی قالوا بلی قال اجمعوا حطبا ثم دعا بنار فاضرمها فیه ثم قال عزمت علیکم لتدخلنها فهم القوم ان یدخلوها فقال لهم شاب منهم انما فررتم الی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من النار فلا تعجلوا حتی تلقی النبی صلی اللہ علیه وسلم فان امرکم ان تدخلوها فادخلوا فرجعوا الی النبی صلی اللہ علیه وسلم فاخبروه فقال لو دخلتموها ما خرجتم منها ابدا و فی لفظ لو دخلوها لم یزالوا فیها الی یوم القیمة لا طاعة فی معصیة اللہ انما الطاعة فی المعروف ط حم ش خ م د ن ع تحصیل معانی این روایات آنست که سمع و طاعت تا وقتی است که حکام و امرا امر معروف نمایند و هرگاه فسق و فجور ورزند و خلاف شریعت بعمل آرند انقیاد و امتثال نیست و قریب است که حکام جور فراهم آیند و طالب خوشامد باشند و در زیادهٔ قبح و در فرع خود طمع تصدیق و تحسین دارند کلمه حق رو برو شان بگویند تا که راضی باشند و هرگاه تجاوز نمایند و نوبت بقتل و قتال انجامد هر کسیکه تعب اظهار

حق کشته شود او شهید خواهد شد و به رضوان و همسایگی حق خواهد پیوست و کسیکه بعمل
کند حاکم را بچیزی که خدا ایشان خشم فرماید از دین خارج شد و کسیکه داخل شود نزد حکام
جور و دروغ آنهارا تصدیق کند و بر ظلم شان اعانت نماید مرا با وی کاری نیست و او را
با من و هرگز وارد نشود بر حوض کوثر و هرکه برخلاف مذکور عمل نماید من از و یم و او از من
و بر حوض کوثر وارد خواهد شد و بدرستیکه خدای عز و جل مبعوث نکرد هیچ نبی را مگر
بودند خواص اصحاب او که شریعت را بر پا دارند هرگاه از میان نبی منقرض شدند امرا
بهم رسند و منکرات بعمل آرند درینوقت بر هر مومن حسب طاقت جهاد می باید بدست
خود و اگر نتواند جهاد لسانی کند و اگر برین هم قدرت نیابد اعمال آنها را بد داند و این
کمترین مرتبه اسلام است و در صحیح بخاری هم مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
لشکری فرستاد و مردی را از جمله انصار رئیس گردانید و امر فرمود که اطاعت او کنند
چون روانه شدند قضا را آن رئیس در امری متغیر شد و گفت که آیا آنحضرت نفرموده بود که
اطاعت بکنید گفتند چنین است که تو میگوئی فرمود تا هیزم جمع کردند و آتش افروختند
باز امتحانا یا بوجه دیگر گفت که داخل شوید اهل لشکر قصد کردند که در آتش درآیند و
خاکستر شوند جوانی از میان گفت که پناه بکنف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودیم که
از آتش نجات یابیم بعد از اسلام دخول در آتش چه معنی داشته باشد تعجیل نکنید
و نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروید اگر حکم فرماید بطیب خاطر در آتش در آئید چون [illegible]
فرمود اگر داخل میشدند باز هرگز از آتش بیرون تا قیامت نمی آمدند طاعت حکام تا آن
وقت است که بمعروف حکم کنند نه بمعصیت الی غیر ذلک من الاحادیث و در [illegible]
نکته های دقیق است که باندک امعان در معانی این احادیث [illegible]
جمله آنکه ازین روایات علی الاطلاق ثابت شد که [illegible] [illegible]
[illegible] روا است بلکه ماموربه است اگرچه بعد از بیعت [illegible]
که از ابتدا بیعت [illegible] [illegible]
نباشد که مخالف عهد و منافی بیعت هم [illegible] و نهایة الامر [illegible]

ایراد اول با ثبات امامت یزید و ابطال شهادت امام حسین علیه السلام اینست که برین
تمسک عبد الله بن مطیع که عبد الله بن عمر بعمل آورد و خواست که او را از خلع بیعت
بحکم حدیث نبوی باز دارد وارد میشود و جوابش پر ظاهر است که فهم ابن عمر
رضی الله عنهما بر حضرت امام حسین علیه السلام که مرتبه اجتهاد دون مرتبه اوست حجت نیست بلکه
بر دیگران هم و ازینجاست که عبد الله بن مطیع که البتی بمنزلت امام حسین علیه السلام نمیداشت از منع
ابن عمر ممتنع نشد و خلع بیعت نمود و بر تکثیر این خاطرشان دل نهاد و بمقاومت لشکر یزید
بجنگ برخاست فکیف که حدیث عبد الله بن عمر درباره خلع کردن و غدر نمودن باشد
که دامن حضرت امام حسین ازان پاک و پاکیزه است که هرگز بیعت آن شقی نه نمودند و
غالباً که عبد الله بن مطیع حدیث مذکور را که در نکث بیعت است نظر به بعضی از قراین و الفاظ
چنانکه در شروح احادیث مبسوطست درباره تجمع شرار الکید الفتنه باشند کما هو مذهب بعضی
اجله من العلماء الغرض ضرور نیست که مجتهد مر مجتهد دیگر را تقلید کند پس هر کسی ازین بزرگان
بر طبق فهم خود که تعلق بکتاب و سنت داشت عمل کرده مع ذلک عبد الله بن عمر نظر
بسفک دما منع فرموده و حدیث نبوی بیاد آورده تا شاید که او هم با اتباع و اشیاع خود
از جور ظالمان و ستمکاران محفوظ ماند و الا نفوس و ناموس اهل مدینه از دست اشقیا
مصئون باشد و درین وقت که اصلاح ذات البین است ارتکاب کذب درست میشود
چنانچه محدثین ابواب و فصول درین امر خاص منعقد کرده اند کما لا یخفی فکیف وقتی که
یزید پلید لشکری بس عظیم خونخوار برای استیصال سکنه مدینه فرستاده باشد و همچو
مسرف بدکیش که حالش عنقریب می آید رئیس آن باشد منع کردن نظر بامثال این احادیث
که در اتفاق [illegible] برای حقن دماء مسلمین بود چنانچه خلاف آن بوقوع آمد که صفحات تواریخ
ازان مملو و مشحون و قلوب اهل اسلام از دیدنش پرخون و از انجمله آنکه از مساق
احادیثیکه ذکر کردم بنظر باطلاق و عموم ایشان بجای خود ثابت میشود که بعد بیعت اهل حل
و عقد و اتفاق مردم هم قتل و قتال با حکام و امرا و انکار بر سیر انها که در پی جور و ظلم
شوند در شریعت وارد است پس خروج و نکیر حضرت شهید کربلا که قبل از بیعت اهل مدینه آنست

و هنوز مردم دیگر هم دست به بیعتش نداده بودند کما سیجیء تحقیقه ان شاء الله تعالی بطریق او
مطابق احادیث نبویه خواهد بود و مسلما که بیعت یزید متقدم و بیعت اهل کوفه با امام حسین
است مگر چون اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستنکف بودند و جلوس او را تجویز
نمیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع علیه بود حقیقة بیعت یزید کان لم یکن شد
والحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر لب بسته و دلیل بر نیامده زیرا که اکابر محدثین مثل
ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل میکنند و آن
بزرگان تا بصحابه میرسانند که خلافت حقیقة در شهر پیغمبر خدا است صلی الله علیه و آله و سلم
و اهل حل و عقد همین بلاد در کار اند و ملک و سلطنت در شام است و انعقاد آن بطور
تسلط و غلبه است که برای نظام عامه قرار داده اند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتبار
نیست انتهی و از اینجا که درین مقام قیل و قال امامت اختیاریست که فعلیت آن به بیعت
اهل حل و عقد حاصل میشود نه اضطراری پس بیعت اهل شام فی حد ذاته [illegible]
تکلیف که این بیعت بر خلاف اهل حل و عقد یعنی اربعه متناسبه [illegible]
عرفت مرارا **و این احادیث** که برای تفسیق و تعضید [illegible]
مثل آنرا در بحار و شروح کلینی وارد میکنند فرق اینست که این احادیث با اصول [illegible]
طباق و موافقت بلا تکلف می نشیند و اصول امامیه که همین تقیه [illegible] است [illegible]
احادیث را نمی گزینند بالجمله زیادت رواة همان وقت [illegible] است که [illegible]
وثوق رسد یا اصول و قواعد و درایت عقلی آنرا تجویز کند نه آنکه خلاف [illegible]
و بداهت اولی از پیش خود تراشند پس روایات [illegible] شد [illegible]
گذاشتنی و آنچه رفضه درباره ابن عمر وضع کردند کامر [illegible]
شهادت امام حسین ذبیح [illegible] خواطر اهل اخلاص [illegible] و لیکن [illegible]
که بحث اینست که شاید بعض النواصب که تشبث [illegible] برای امامت یزید کرده اند بگویند
که بیعت یزید و ارتکاب او خلاف شریعت را اثبات باید [illegible] امام حسین
و خروج آنجناب صحیح کرد جوابش قطع نظر از آنکه [illegible]

نوردید • الی اینچنین یافه درائی نتوانستد کرد و سیجی ان شاء الله تعالی میگویم که انعقاد
بجای خود ار … شیعه وسنی ثابت شده وبروایات مقبوله طرفین بطهور پیوسته چنانچه
در رساله قدیمه هم اندراج یافته که معاویه بحضرت امام حضرت امام حسین را افتخار کرده و
وقت رحلت وصیت نموده که یزید تعرضی بآنجناب نرساند و او خلاف این وصیت
بجا آورده و بمجرد جلوس بر سریر حکومت سر مبارکش را طلبیده و اهتمام زاید الوصف
بجا آورده و ولید و مروان راهم مامور کرده و حال این حکم بر همه کس عیان است که نزد جمعی
موجب کفر است و نزد قومی باعث فسق شدید و هرگاه یزید شقی از ینمرد هم ارتکاب کفر و فسق
و قتل این نفوس قدسیه درخواسته باشد حالت منتظره در جواز خروج بلکه ماموریه بودنش
باقی نخواهد ماند فکیف که در احادیث نبویه اینهم ورود یابد که یزید سنت سنیه را تبدیل
خواهد کرد و بندگان خدا را ذلیل خواهد گردانید الغرض استفاده منع خروج بر یزید
ازان احادیث که مجتهد الزمانی بتقلید ذکر نمودند مسلم نیست زیراکه در هر وقت او کافر یا
فاسق شده بود و در وقت کفر بواح که نزد محدثین نظر نشواهد بود دلایل صدد و معاصی ازان
مراد است کما لایخفی علی من طالع شرح مسلم للامام النووی بحکم احادیث منازعت و خروج
بالاتفاق درست است حیث قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاذا رایتم ذلک فانکروه
علیهم و قولوا بالحق حیث ما کنتم و لا تنازعوا ولاة الامور فی ولایتهم و لا تعترضوا علیهم
الا ان تروا منهم منکرا محققا الخ مع ذلک در وثیقه امام حسن و بروی صحیفه کبیر
چنانچه در منهج ثانی بر مقام خویش معلوم خواهد شد نوشته بودند که خلافت بعد از معاویه
شوری در مسلمانان باشد و در روایات دیگر آمده که بعد از معاویه خلافت بخاندان اهل بیت
باز گردد پس چون امام حسین را قبل از کفر یزید خروج مباح باشد بعد از کفر چرا حرام
خواهد بود آری در وقتی که امام حسین خروج فرمودند خروج بر کسی ممنوع بود که مستجمع
شرایط امامت بوده خلافت او نه خلاف مواثیق و عهود اهل حل و عقد منسلک گردیده
آمدند و با مامتش قائل شدند چون اثبات این امور درباره یزید حسابی شمرده
… دیگران احادیث افراشتن و خروج امام حسین بر یزید حرام پنداشتن نزد محصلان

اهلبیت نبوی و فدائیان نفس الامری حقیقتا [illegible]
که از اولیای یزید سر میزند **وار شرح** [illegible]
منعقد نگشته بود که بر جابرین و ظالمین نظر بسفاک [illegible]
پس کسیکه مدعی اجماع باشد و در خروج امام حسین چون [illegible]
کما لا یخفی **اینها که** گفته شد بطور تحقیق بود آمدیم بر الزام [illegible]
که سر در گریبان تفکر افکنده و نقد جان در کف تسلیم نهند زیرا که در کتب معتمده او [illegible]
کافی کلینی و دیگر اصول موضوعه او این مضمون در روایات ائمه بار بار وارد و [illegible]
که حضرت حق تبارک و تعالی بواسطه هزاران ملائک و حضرت روح القدس [illegible]
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اهتمام تمام عهد و ثوق از امیر المؤمنین و حسنین و جناب
سیده فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین گرفته بود [illegible]
حقوق اهلبیت بلکه غصب ام کلثوم و هتک حرمت و تحریف آیات قرآن [illegible]
دم نزنند و حضرت امیر با وصف ملاحظه این همه امور از غایت [illegible] دم بسکوت و
خاموشی اختیار نمایند و طریق رفق و مدارا پیش گیرند و با این همه امور ملاحظه [illegible]
فدائی امامیه ملقب بشیخ المشایخ صدوق طاب ثراه چنانکه معلوم میشود که از حضرت امیر [illegible]
و سکوت میکرد [illegible] خلفا [illegible] اعتقاد این [illegible] توحید باری [illegible]
[illegible] کلمه توحید و نماز و روزه هم [illegible] و بدین اسلامی [illegible]
[illegible] و دیدند چنانچه روزی حضرت خاتون جنت در باره خلفا و اعوان و انصار [illegible]
[illegible] بیچاره [illegible] [illegible] حضرت
[illegible] شود که [illegible] فاطمه [illegible] رسالت [illegible] گردد
[illegible] الفاظ روایات شیخ صدوق در کتاب [illegible] عن ابی جعفر علیه السلام
ان علیا لم یمنعه من ان یدعو الناس الی نفسه الا انهم ان یکونوا [illegible] علیهم السلام
[illegible] فیرجعون کفارا کلهم و از افادات امام صادق
[illegible] بعضی [illegible] قال قلت لابی عبد الله لم کف علی

بعض القوم فان مخافة ان یرجعوا کفارا انتهی بلفظه و محصول این احادیث نیز همین است که
اگر جناب امیر مردم را بسوی امامت خود دعوت میکرد و حجت و دلیل بر ایشان تمام میگردانید
و آنها راه انکار پیش میگرفتند همه هالک میشدند پس اصلح در حق آنها رعایت نمود تا بر
اسلام باقی باشند بالجمله نزد کاسه لیسان عبد الله بن سبا رئیس اهل نفاق و مقلدان
هفوات شیطان الطاق ترددی درین معنی نیست که جناب سید الانبیا از خلافت خلفای
ثلثه بارها خبر داده و مهر صبر و سکوت بر لب مرتضوی نهاده بودند و ظاهر است الحال
بالاخوانی و سرمایه هواجس نفسانی بزعم طائفه مقصود همین است که حضرت مرتضوی
بر وصیت مصطفوی عمل فرمود و در رساله حدیث اثره و هم رسایل دیگر که موضوع
آن غصب خلافت و مطاعن اصحاب کرامست و مسکی ازیکه جمع و تلفیق آن پرداخته
و مجتهد و برادر الشر در اصلاحش بطرز همت برگماشته ثابت شده که سین در بعدیت
متصله استعمال می یابد و در بعدیت منفصله که سوف برای ان قرار یافته و انهم درین
رسایل بطمطراق تمام گشته منقح که لفظ بعد در اتصال حقیقت است و در انفصال مجاز
است اکنون بر اصول شیعه و بعدیت متصله میگوییم که از وقت این اخبار که مجتهد
در حرمت خروج امام حسین اخراج کرده و لا محاله در حیات خواجه کائنات صلی الله
علیه و آله وسلم صدور یافته تا سفر امام حسین بجانب عراق زیاده از پنجاه سال گذشته
باشد استعمال سین و ایراد لفظ بعد مخالف این استدلال است پس لابد که مراد
وقوع خلافت ابوبکر صدیق باشد که بر طبق بشارات جناب خاتم النبیین کما فی الکافی
والوافی و بحار المجلسی وقوع یافت حالیا بیان کنند که جناب امیر با وصف مامور بودن
بصبر و شکیبائی و عدم تفریق جماعت چرا برای شق عصای مسلمین در ابتدای
خلافت افضل الصدیقین بر اصول امامیه میکوشیدند و سعی بالغ در ان مینمودند
حتی که بمقتضای روایت سلیم بن قیس هلالی و امثالش جناب فاطمه را چند بار
بر درازگوشی سوار کرده و دست حسنین را بدست گرفته بدین هیات مجموعی معاذ الله
در بدر میگردیدند و مساعی شریف نیز رسیده و آبی بر روی کار نمی آوردند و در بعضی از

از اوقات خلافت صدیق نوبت بقتل وقتال هم انجامید تا آنکه وبل
را که از طرف خلیفه اول منصوب گشته بود از دوش بر داشتند بشکر
او یا لجاج وزاری پیش نمی آمدند مارا از روزگار خلفا بر می آورد تا تهذیب بحثی
از مباحث وتحقیقات از منهج ثانی خواهی دانست انشاء الله تعالی حالا اگر با ورق مجلسی
در جلد اول از بحار الانوار هم از انجناب این حدیث طولانی روایت می نماید که بعضی
از فقراتش اینست قال امیر المؤمنین علیه السلام کانت الحکماء فیما مضی من الدهر
تقول ینبغی ان یکون الاختلاف الی الابواب لعشرة اوجه اولها بیت الله عز وجل
لقضاء نسکه والقیام بحقه واداء فرضه والثانی ابواب الملوک الذین طاعتهم متصلة
بطاعة الله عز وجل وحقهم واجب ونفعهم عظیم وضررهم شدید والثالث ابواب العلماء
الذین یستفاد منهم علم الدین والدنیا والرابع اهل الجود والبذل الذین ینفقون اموالهم
التماس الحمد ورجاء الآخرة والخامس ابواب السفهاء الذین یحتاج الیهم فی الحوادث
ویفزع الیهم فی الحوائج الی آخر الحدیث بطوله یعنی مرجع بنی آدم اول بیت الله است تا
[illegible] مناسک گردان میگردند دوم در ان پادشاهان که طاعت ایشان
متصل بطاعت ایزدی ونفع ایشان عظیم وضرر ایشان شدید است سوم دروازه
[illegible] تحصیل علم دین ودنیا بایشان تعلق دارد چهارم اهل سخاوت که مردم را از دست
ایشان میرسانند برای ثواب ونیکنامی دنیا وآخرت پنجم ابواب حمقا وسفها که مردم
که در حوادث دنیا احتیاج بایشان می افتد ودر حق ایشان آمده لولا الحمقاء لخربت
الدنیا انتهی محصول القدر الضروری وبعد از سرد این حدیث مجلسی [illegible] الاخبار چون
دیده که این فقرات واوصاف بطبق دیگر روایات [illegible] است که پادشاهان
این اند خوب [illegible] گفته است که [illegible] امراء تمام [illegible] . [illegible] دین ودنیاست که ناچار
[illegible] برتقیه واجب [illegible] [illegible] کرده
عاقل [illegible] تواند کرد که این همه نوشته [illegible] خلافت خلیفه اول برای [illegible]
جیست [illegible] امامت [illegible] امتحان [illegible] و [illegible] سابقین بود

زیرا که ت خود بمنصوص امام باقر و صادق در همین ورق عیان گشت که خلافت
منصوصه [illegible] ملزم مفاسد و مناقض بقای دین و اسلام بود و هرگاه حال خلفا
و اتیان [illegible] ع شان بر شیعیان فرعونی هم عیان بود فما ظنک باهل البیت الطاهره
سیما [illegible] از انکه طشت از بام افتاد و برزعم رفضه ماجرای سقیفه روداد جهتی که
جنازه مبارکه الی کفن و دفن گذاشتند چنانچه علمای شیعه بسیاری از طوامیر را در
باب سیاه کردند مثلا و ه اگر فقط اتمام حجت ملحوظ بود باری بعنوان شایسته
این مضمون را بر خلفا حالی میکردند نه از جور و جفا که باظهار مجلسی در مجلد فتن و هم بر طبق
روایات امامیه بعد از این امور یعنی سواری دراز گوش وغیره اتفاق افتاد نحیاتی
بهم میرسید و معنی التقیة جنة المومن واضح میشد گرفتیم که این همه حرکات
اتمام حجت بود باری برای جناب سیده بعد از ان عهود و مواثیق که بگوشت خورده و از
کافی وغیره معلوم شده در ملامت مرتضوی بسبب ترک هجرت و اعانت اهلبیت
یعنی مانند جنین رحم پرده نشین شده و در خانه مثل خائنان گریخته و از جای خود حرکت
نمیکنی معلوم نیست که اهل سنت چه تقریر خواهند کرد و عجب نیست که چون علمای
امامیه از هر شش جهت راه عذر را مسدود یابند بتصریح تمام افتاده نمایند و از تمکن
قلوب بر السنه جاری فرمایند که انچه بر جناب عصمت مآب سیده نساء عظمی از سقط
محسن و ضرب اسواط الی غیر ذلک از دست صحابه معاذ الله بوقوع آمده بجهت اذاعت
و اظهار و ترک تقیه و استتار و نقض عهود بعد توکید خصوصا صنعت مصاهرت
با همچو فاروق سمت ظهور یافته که خود امام المحدثین شیعه یعنی ابو جعفر کلینی روایت
مینماید نعوذ بالله از مذهبیکه ناکش باین رسوائی کشد و حال جناب سیده سلالۀ عترت
طاهره بر اصول این مذهب محدث چنین باشد و قس علی هذا سلسله کلام در باب
مقبولین رسالت ایشان مثل ارکان اربعه یا ثلثه متحرک خواهد شد که بر ملا بعضی از
خلفا از عموم شیعه بگفتند و سر مخلص اصحاب شان شکستند و احادیث
[illegible] های جناب خاتم المرسلین را که در اطاعت خلفا مشهور و متواتر است پس پشت

اند اعقت و بران هم ترقی کردند که در تفضیح خلفا و اعوان و انصار ایشان بر خلاف اوامر
کوشیدند و بسبب اذاعت و اظهار تعصب الهی گرفتار شدند چنانچه در منتهی الکلام از
کتب معتمده امامیه گذارش رفته و قد قال الله تعالی وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ
فَاِنَّ لَهٗ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا القصه در احادیث اهل‌بیت که
مجتهد بتقلید اخباری نقل کرده و بنا بر خواهش فهمی حکم حرمت خروج امام حسین نموده باید
قرائن و شواهد مقبول امامیه از نقل و قتال کسی است که در سبب خروج بر خلیفه اول و
برهم کردن امامتش که مورد فیوض الهی و نعم غیر متناهی است و باعث نقصان آبروی
اسلام و مسلمین و موجب فنای کفر و کافرین است [illegible] در رجوع نماید و در استیصال
آن بکوشد بخلاف روایات و احادیث ائمه که [illegible] وارد است که
بیعت خلیفه خواه از ائمه هدی و خواه ائمه ضلال گشته اند با اهل حق نماید و از نقیب
دست بر دارد و ستان بینهما باقی ماند لفظ هنات [illegible] از این انقلا
برانچه در کتب فریقین از انصار روایت منطبق است که در سقیفه بنی [illegible] اول
وارد شدند و فضایل خود بر شمردند و خواستند که سعد بن عباده را رئیس گردانند
کما لا یخفی علی من طالع روایات الجلیلة من من الاخبار و شروح الصحیح البخاری
و مخفی نماند که لفظ هنات جمع هنة است و هنة بمعنی حادثه و انصار بعد از بیعت
خلیفه اول مخالفتی نکرده اند و شق عصای مسلمین قصد نموده حقیقة امن آنها
ازین امور پاک است و بخیر از مغلظ ذلت ازیشان چیزی صدور نیافته و انهم آنی
پیش نموده کما اشرنا الحمد لله که ازین احادیث که ناصب عداوت اهل‌بیت
عظام و اصحاب کرام در کتاب خود آورده بود بمقدمات الزامیه امامت صدیق
بثبوت رسید و خلافت فاروق و ذی النورین بر آن مترتب گردید فلیعلم که در
[illegible] فاضل کاشی که در [illegible] مجلد با تمام تمام آنرا جمع کرده و در بحار مجلسی
احادیث متعلق الغزوات و مشاهد مشرفه وارد شده [illegible] باشد تا و بلاد
قوم را [illegible] بر هم زند و از احادیث سابقه که قیل و قال جناب فاطمه

زهرا با امیرالمومنین دران مرویست و هم از حدیث امام باقر و صادق که از علل شیخ
نحلی عیاشی بدیهة ثابت میشود که زنهار نص بر امامت مرتضوی واقع نشده و اکابر
شیعه مینه در وضع و اختلاق اهتمام تمام بکار برده اند بیانش بر نهج اجمال آنکه رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم میل قلبی اصحاب بسوی صدیق میدانست یا نه بر تقدیر ثانی که هم مخالف
روایات کلینی در کافی و دیلمی در ارشاد و مجلسی در بحار و هم حق الیقین وجلاء العیون
وحیات القلوب است لازم می آید که علم مجتهدین امامیه زیاده بر علم سرور انبیا باشد که شب و
روز حال اصحاب خود را میسنجند فتعین الاول الکون اندک بیدار باید شد و نقاب غفلت
را از بصر بصیرت باید کشید که چون جناب امیر با وصف تحریص فاطمی بلکه تشنیعات آنجناب چنانکه
دانی رعایت بقای اسلام فرماید و دعوت بسوی امامت خود بعمل نیارد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که برامت خود شفقت وعطوفت زاید الوصف داشت چگونه ایشان را
در خرابی بگذارد و تخریب اسلام و تفضیح مسلمین از دست اهل رده تجویز نماید که یکی از انها
مسیلمه کذاب باشد که لشکر عظیم همراه داشت و در معارضه قران مجید نزول کتابی را مدعی
بود و قصد او با دیگر مدعیان نبوت مقصور بران بود که بمجرد وفات سرور کائنات استخوانهای
اولین وآخرین اهل اسلام از قبور برکنند و بسوزند و با جنازه شریف حضرت بشیر و
نذیر ان کنند که کسی از کفار بخیال نیاورده باشد و لزوم این امر اظهر من الشمس است
زیرا که از ذاتیات امامت بلکه عمده آن حمایت اهل اسلام و جهاد با کفار و انتظام
سیاست مدن است چنانچه عنقریب تفصیلش و تعیینش بنحو بهترین وجوه بعد ازین می آید
انشاء الله تعالی و سرانجام این امور بدون آنمعنی که اهل اسلام بجان و دل مطیع و منقاد
خلیفه باشند و میل قلبی با و دارند از محالات است پس معلوم شد که نص بر خلافت
مرتضوی نفرموده اند و بر اصول امامیه هم آنجناب را خلیفه نموده الا تخریب دین
و اسلام لازم آید و ازینجا مثل بدیهی اولی هویدا شد که کار و بار خلافت و انتظام امت
را بر ضوابط بکسی گذاشته اند که مهاجرین اولین و انصار سابقین و دیگر طبقات
اصحاب اطاعت و انقیاد او را سرمایه بهبود خود میدانستند و بجان و دل دران میکوشیدند

فتعین الخلافة للصدیق و هو بها حقیق والحمد لله که ذاتیات امامت جنابش [illegible]
یافت و تمامی کفره و مرتدین بیاد افراه گرفتار آمدند و زبان بیهوده سر [illegible]
قوله اولاً مراد از امام بیان فرمایند الی آخره **اقول** باید دانست
لفظ امام درین مقام بر چند کس میشود از آنجمله شخصی است که اجتهاد و عدالت
و باقی شروط که در رساله قدیمه تعرض بدان واقع است در ذاتش فراهم آیند و علما
و رؤسا یعنی اهل حل و عقد بشرف بیعتش مشرف شوند و او را از میان مردم اختیار
نمایند و از آنجمله کسی که امام سابق او را بر جای خود نشانده و با وجود شرایط مذکوره
او را خلیفه گردانده و از آنجمله بزرگی که پیشوای دین باشد و مردم در علوم دینیه باو اقتدا
نمایند و افعال و اقوال او را لایق تقلید و استناد دانند چنانچه فقهای اربعه و نافع و
عاصم در قرائت و جنید و شبلی در تصفیه باطن و سلوک طریقت و هرگاه ائمه
اطهار درین امور پیشوایانند و مساعی ایشان همه مشکور و حقوق تعلیم و ارشاد
ایشان بر هر کسی غیر مستور اهل سنت ایشان را امام میگویند بلکه امام الائمه اعتقاد
می نمایند چه اکابر فقها را هم رجوع باین حضرات بوده چنانچه در جواب [illegible]
از کتب فریقین تفصیل این امر نموده ام چه جای امام حسین ع که با وصف پیشوائی
دین و اجتهاد و تقوی و استحقاق خلافت که غلامان انجناب را حاصل بود گوشواره
عرش عظیم و جگر بند رسول کریم الله صلی الله علیه و آله و سلم که شهادت انجناب
گویا شهادت آنحضرت است در امامت ایشان کیست که حرف تواند زد غیر
از کسی که لاف محبت و ولای ایشان زند و در باطن تار و پود نا صبیت بر خویش
تند آنچه درینجا یاد کردم اکابر محققین از متکلمین و محدثین مثل شارحین صحاح
و جامعین قواعد کلام تصریح بدان کرده اند از جمله ایشان صاحب مقامات
رفیعه استاد البریه علامه دهلوی قدس سره العزیز [illegible] و بلا [illegible]
[illegible] از هند و ستان تا ایران [illegible] تحفه اثنا عشریه
که در امامت نوشته تصریح بدان فرموده [illegible] پیشوائی در دین

نیز اطلاق کنند و بهمین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی
و امام رازی را که در عقاید و کلام و نافع و عاصم را که در قرائت امام بودند امام میگویند
و ائمه اطهار نزد ما در جمیع این فنون پیشوا بوده اند خصوصا در هدایت باطن و ارشاد و طریقت
که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان نزد اهل سنت علی الاطلاق امام دانند نه آن امامت
که مرادف خلافت است و در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین با وصف استحقاق
و غلبه و شوکت و نفاذ حکم ضرور است و لهذا خلافت را منحصر در پنج شخص مذکور داشته
اند الی ان قال و این اطلاق ایشان ماخوذ از استعمال قرآن مجید است که پیشوایان
دین را که هرگز تصرف نداشتند ائمه فرموده اند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا و هر کس را از متقین ایضا امام فرموده وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و در خلافت
هر جا قید فی الارض ذکر نموده لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ
الْأَرْضِ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ الی غیر ذلک من الآیات
انتهی کلامه اعلی الله مقامه اکنون فقیر فاقد الادراک بر اصول موضوعه متشبثین
بیباک کلام اجمالی را ذکر میکنم و میگویم که صاحب تفسیر منهج الصادقین از علمای امامیه
اثنا عشری و اکابر علمای خود در تعریف امام ارشاد میفرماید که امام بمعنی شخصی است که
مردم در اقوال و افعال با و اقتدا و پیروی نمایند و درین صورت امام از معصوم و غیر معصوم
تواند بود و هم بمعنی کسی است که بتدبیر امت و سیاست آنها قیام نماید و بامور آنها
و تادیب ارباب جنایات قیام کند و ولاة و حکام بر آنها قرار دهد و حدود را
بر ارباب استحقاق آنها جاری سازد و با کسیکه با اهل ملت کید و فریب نماید و راه
خصومت و عناد و عداوت سپرد با او بباید جنگ کند و هر مسئله مشکل که از وی پرسند
مطابق واقع و نفس الامر حل آن فرماید و اطاعت او در هر باب واجب باشد
و درینحال نظر بانکه ثبوت نبوت منوط باین معنی نیست که نبی باید هر نبی بتادیب
ارباب جنایت و محاربه اصحاب عداوت و دفاع از حوزه دین و مجاهده کافرین
مامور باشد در میان نبی و امام نسبت عام و خاص من وجه خواهد بود زیرا که هرگاه احدی

بعد فوز بدرجه نبوت بمرتبه امامت فایز شود او لو العزم شان خوانند

جالسی والد مجتهد الحی این دعا را در حسام الاسلام خود باین عبارت

لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای ناس باشد در باب افعال

با سوراست باشد و سیاست و تادیب آنها نماید و تحصیل وجوه واجبه الاطاعت آنها

باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعادی از انها کند و با کفار مجاهدات

و حفاظت دین فرماید و هر نبی را ضرور نیست که جمیع این مناصب موصوف باشد

بالاتفاق الی آخره بلفظه و ازین عبارات معلوم شد که فعلیت این امور در هر نبی ضرور

نیست و در هر امام ضرور و تطبیق این اوصاف بر ائمه اثنا عشر نمایند

زمان بلکه تا خروج امام مهدی نزد ارباب بصیرت و لغت صورت

پس احدی ازین بزرگان بر اصول متعین و لائی اهلبیت الا بر امام

شد پس اطلاق لفظ امامت بر ایشان مجاز بمعنی مآل مانند

و ازینجا است که بر بیعت ائمه واحد بعد واحد قائل شده اند

کوه معنی امامت را چنانکه از تفسیر مذکور و مانند آن گذشت بر آن حضرات

کنند و ازینجا خوبی مذهب امامیه زیاده تر دریافت میرسد که با وصف این

زنی و لن ترانی در باب امامت حضرات ائمه هدی در انقصاف

هنوز حالت منتظره داشته باشند خوشا بحال شیخ ابو جعفر طوسی

آنها هم انتظار بر مذهب شیعیان روزگار باقی نباشد و ازینجا است که

اعظم تعبیر مینمایند چنانچه بر ناظرین آغاز منتهی المطلب و انجام

دیلمی پوشیده نیست و تقدیم عبارة هذا الکتاب فی الدنیا

للاعادة و اگر گویند که ائمه هدی را باعتبار معنی اول که امام

انتظاری نیست و بهمین معنی بر یکی را از ایشان امام مینامند

تعالی حیث قال یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم

من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم

[illegible] صحیح خواهند بود الخ **اقول**

در فصل سابق اثبات آن از کتب اهل سنت گذشته و اگر غرضی بر آن
بعنایت باری قریب الحصول است **قوله** قال ابن حجر فی الصواعق
الا از لفظ عندنا فهمیده اند که جمیع اهل حق مراد اند و این در حیز منع
است ازین عبارت همین قدر ثابت میشود که نزد محققین امر یزید پلید بقتل امام حسین
صحیح شده و ازان لازم نمی آید که نزد یک یک فریق هم بدرجه صحت نرسیده باشد
و این عدم لزوم به متتبعین کلام علمای فریقین حاجت بشواهد و قراین هم ندارد
مگر برای اطمینان خاطر عوام گفته میشود اما کلام علمای ما پس از انجمله
شیخ ابن همام است و نحوالیش آنکه ضرور نیست که هر روایت از روایات ملتزم الصحة
صحت واجب القبول باشد زیرا که در جرح و تعدیل بعضی از رواة اختلاف واقع
شده احتمال دارد که نزد امام ابو حنیفه مجروح باشد و نزد محدثین مذکور موثق و معدل
و همچنین خبریکه آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست
اما افادات **شیعین** پس بدانکه در کتب ایشان حدیثی نزد جمعی بدرجه صحت
رسیده و همان حدیث بعینه نزد گروهی ازین وصف معرا بوده آیا بر یک نشنیده
که از این [illegible] دیده مستفیض تر بود که روایت عبدالله بن عباس [illegible]
نزد ابو عمرو کشی صحیح نیست بخلاف شیخ حلی امامیه که در خلاصه حکم بصحت آن نموده
کاشانی و بحرانی هم درین باب داد انصاف داده زبان بتفسیر الامر کشاده اند اکثر
اتفاق افتاده که دو کس از علما که در تنقید رجال بصیرتی داشته باشند بر توثیق یک
راوی متفق [illegible] نبوده باشند و حق آنکه کلام این بزرگان [illegible] است بکمال رزانت
و متانت [illegible] متتبع کتب رجالهم نزد شیخ الطائفه منشأ اختلاف
فقها در احکام همین است که در تصحیح و تضعیف اخبار ایشان مختلف بودند الی غیر ذلک
من التصریح و التصحیح **بالجمله** از لفظ عندنا معنی اجماع برآوردن خلاف رای رزین است
و این اثباتی جدلی و الزامی روشن میکنیم که شیخ ابن بابویه صدوق امام اعظم شیعه بلکه فرد کامل
امامیه علی الاطلاق در کتاب الاعتقادات میگوید اعتقادنا فی القرآن انه کلام الله تعالی و وحیه

وتنزيله وقوله وكتابه وانه لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه وانه قد صدق الحق وانه
لقول فصل وما هو بالهزل وان الله تبارك وتعالى محدثه ومنزله وربه وحافظه
واعتقادنا في القرآن الذي انزله الله تعالى على نبيه محمد صلى الله عليه وآله وسلم هو ما بين الدفتين
وهو ما في ايدي الناس ليس باكثر من ذلك ومبلغ سوره عند الناس مائة واربعة عشر سورة وعندنا
ان الضحى والم نشرح سورة واحدة ولايلاف والم تر كيف سورة واحدة ومن نسب الينا
انا نقول اكثر من ذلك فهو كاذب انتهى بلفظه يعنى كلام الله نزد ما زياده از اين قرآن نيست
كه در دست مردم موجود است وهر كه تحريف را بما نسبت ميدهد افترا ميكند ودرين كتاب مجيد
هرگز باطل را راهى نيست وخداى تعالى حافظ ونگهبان اوست آرى فرق همين است كه عدد سور قرآن
مجيد بمذهب مردم يك صد وچهارده است ونزد ما يكصد ودوازده زيرا كه الم نشرح ولايلاف
سوره جداگانه نيست بلكه در والضحى والم تر كيف داخل است انتهى بحصه ليس بايد كه اجماع
اماميه بر عدم تحريف وزيادة ونقصان قرآن مجيد انعقاد يافته باشد مذهب [illegible] آنچه
بود كه ما بين الدفتين كلام الله است فقط وحالانكه مصحح كتب اماميه [illegible] على بن ابراهيم
استاد كلينى روايات متواتر المعنى در تفسير خويش براى ثبوت نقصان وتبديل وتحريف [illegible]
مجيد مى آرد ودرين باب باعتراف اكابر اماميه سخت غلو دارد وتلميذ او امام [illegible]
اعنى محمد بن يعقوب كلينى نيز باعتراف علماى اماميه ومنهم الفاضل المعاصر [illegible] السداد
لطالب الرشاد اعتقاد تحريف دارد بلكه بعد ازين بجاى خود انشاء الله تعالى [illegible]
رسانيده كه استادش روايات الحاق وزيادت جمل را نيز در تفسير خود [illegible]
بمعصومين ميرساند وديگر قدماى اماميه نيز درين باب عرق فشانيها كرده [illegible]
در دست اين معدوم الاستعداد موجود دلالت بر آن [illegible]
قرآن مجيد بنقصان فرقوا دبهم اتفاق نكرده اند از عبارات [illegible]
كه نقصان كتاب مجيد بلا ريب اختلافى است با اين همه كه دانستى صدوق [illegible]
لفظ مزبور اطلاق كرده حال لفظ عندنا در عبارات [illegible]
[illegible] بنقل آن پرداخته است تخمين قياس بايد كرد [illegible]

این قدر هم باید دانست که عبارت صواعق از افادات معتقدین یزید است و گفتگو بهیب کفریه
نیز و علامه سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفی از خلاصه برای تائید تکفیر و لاعنین یزید بخصوص
ایشان نقل میفرماید و بعضهم اطلق اللعن علیه لما انه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه واتفقوا علی
جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه او رضی به والحق ان رضا یزید بقتل الحسین رضی الله عنه
واستبشاره بذلک واهانة اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم مما تواتر معناه وان کان
تفاصیله احادا الخ و در کتاب شرح مقاصد افاده میفرماید واما ما جری بعدهم من الظلم علی
اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث
لا اشتباه علی الاراء اذ یکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له الارض والسماء وتنهد منه
الجبال وتنشق الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی
او سعی ولعذاب الاخرة اشد وابقی **فان قیل** من علماء المذهب من لم یجوز اللعن
علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک ویزید **قلنا** تحامیا عن ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو
شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم ویجری فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام
بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا تزل الاقدام عن السواء ولا تضل الافهام
بالاهواء والا فمن یخفی علیه الجواز والاستحقاق فکیف لا یقع علیهما الاتفاق وهذا هو
السر فیما نقل عن السلف من المبالغة فی مجانبة اهل الضلال وسد طریق لا یؤمن ان یجر
الی الغوایة فی المآل مع علمهم بحقیقة الحال وجلیة المقال وقد انکشف لنا ذلک حین اضطربت
الاحوال واسرت الاقوال وحیث لا معین ولا مجال والمشتکی الی عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال انتهی کلامه بلفظه **قوله** وغزالی اسلم آخره **اقول** درینجا نیز همان
جواب است که عدم ثبوت امری نزد امام غزالی مستلزم عدم ثبوتش نزد مکفرین نیست
واین را نیز بمثالی واضح میگردانم که از مجموعه مسایل فقهیه که از بد امامیه اعنی میرزا
کاظم علی که دست از لذاید دنیوی کشیده اند و بتذکار اشعار مثنوی مولوی معنوی
و ذکر خیر علامه دهلوی نور الله مضجعها غالب اوقات مشغول گشته اند و درینولا بشدت
بیماری مبتلا گردیده بحدیکه همه کس را یاس از حیات شان بهم رسیده بعد از تنقیح فروع تالیف

نموده اند چنان هویدا میشود که ابتدائی الصلوة خیر من النوم که بیاد ابا عنایت و
مخترعات فاروقی است کما نطقت به الستهم و الکتب الکلامیة الشیعة بس جمعی از
محققین امامیه در استحباب داخل است و بعضی بجمع قایل از بعض اگر بلو ملی بر العمل
را نیز بدان ضم کند و برخی بعدم انضمام رفته اند وان شاء الله تعالی اوراز بعضی ازین اقوال از
کتب معتبره امامیه ازین مفصل خواهد آمد و حال لاف زنی مجتهدین دریافت خواهد شد
هرگاه مطارحه این مسایل در میان آمد غایة السعی فقها نوا ... آن بود که تقلید اثبوت
بدعت برای مذکور نزد ما تعیین لازم نمی آید که نزد آمرین هم احداث آن ثابت شده باشد
و حاشا که مجتهدین ما بعد از علم با احداث فقهای ایران ... باشند فقیر هم در برابر کلام این
قسم مقولات را اعاده میکند و میگوید که اگر نزد بعضی از اهل سنت ... یزید بقتل
امام حسین رضی الله عنه ثابت شده موجب انکار یزید ... نزد ... ثابت شده
و یزید به مرتبه کفر رسید چه یک حادثه شده ... بعد از تنزل ... اهل
سنت عنقریب گذشت و به ازین با عتراف اکابر امامیه ... از ...
یزید بخصوص ... متادی آید ان شاء الله تعالی ... الامم ...
شیعه نمیشود و رغبت با تمثال که تعلق بمسایل تمام داد ... آن ...
شیعه ... مثال ... ناصر که ... [illegible] ... ثابت است مردود
مثالی دیگر تفصیل ... تمام در ... تمام میگویم و از تطویل نمی اندیشیم باید
دانست که با وجود کثرت روایات و آنها بر اینکه شهادت امام رضا علیه السلام
بعداوت ... و زهر دادن اتفاق افتاد و آن شوم بخت درباره قتل آن
تدابیر که کرده ... جاها که ... بلاغت ... بازهم رسیده و بس
چنان ... حولت مغرور گشته که ... بای خود ... نمی ارد و ...
... بازمین ... رساند و با عتراف صاحب تحفة الغمه و غیر او درین امر استبعاد
میکنند و میگویند که ... نمی آید ... با وصف کمال تعظیم و توقیر ... اید الوصف
و ولایت عهد بزهر دادن امام رضا راضی شده باشد و این محدث ...

مصدر بودن حجیت
اتفاقی نه
... جیها

هرگز با صول موضوعه و روایات مجهوله مذهب خودش رجوعی نکرد
هرگز او را یاد نماند که خود این استبعاد نظر بروایات امامیه لیس ببعید
باور نتواند کرد که اصحاب و رفقاء جناب سید النبیین صلی الله علیه و
آله وسلم سیما خواص و حوارین خصوصا ابو بکر صدیق که بنص قرآنی یار غار اوست
و در راه خدا جان و مال خود را فدا کرده و دختر نیک اخترش که بمنصوص کتاب مجید بهشت
پا بر دنیا و ما فیها زده و خدا و رسول و دار آخرت را باعتراف مفسرین شیعه و منهم
صاحب مجمع البیان و غیره من القدما برگزیده زهرا لاهل در طعام سید امام بکار برند
چگونه بسر طریق ارتداد و کفر شوند چنانکه مسعود عیاشی با ظهار مجلسی در بحار از ائمه اطهار
روایت میکند پس استبعاد در باره مامون که نه قران مجید ... او دلالت دارد نه حدیثی
از احادیث درین باب وارد شده بلکه از کتب تواریخ و حکایات چنان بوضوح میگراید که
او در زمره علما و عباد و زهاد افتاده چه مصرفی دارد لیستر خود علمای امامیه را الحق بکار
تحریر ابن طاوس چندان فریفته که جز تحسین او هرگز امری دیگر بخیال نیاوردند و بخشی بای
تقریر او را هرگز ندیدند و در ترجمه او انواع مناقب و محامد را دخل دادند و لیکن متوجه نیلها
او نشدند بالجمله اگر حجة الاسلام غزالی چنان میگوید امام احمد بن حنبل و ابن جوزی
و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیث اند صریح بتکفیر یزید میکنند و هر کس ازین بزرگان
بر دعوی مختار خویش ادله شرعیه قایم کرده گفته اند که چون امام حسین از گوشت و
پوست آنحضرت صلعم پرورده شده و ریحان آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بوده قتل او
ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال قاتلش با قاتل حاد است برابر نیست پس
یزید پلید ... ان و انصارش که در قتل جناب سید الشهدا شریک گردیدند و
و در تذلیل اهل بیت العیاذ بالله کوشیدند در لعن و طعن حکم کفار دارند و انشاء الله
تعالی جواب امام غزالی و غیر او بعد ازین بشرح و بسط زبانی مکفرین خواهد آمد و معلوم
خواهد شد که مکفرین الشقی هم بر دعوی خود براهین نقلیه قایم کرده اند و هرگز بلا دلیل
نگفته چون این قدر دانستی الکنون بران چند روایت که دلالت بر شقاوت مامون دارد

و از اجلّه بلکه امام الائمه طائفه مستفیض است و ابن طاوس بنابر مصلحتی که انشاء الله

تعالی دل از آن دزدیده و چشم پوشی و اغماض از آن شده اعلام مینمایم باید دانست

که این روایات در کتب شیعه پایانی ندارد و اگر دعوی تواتر لفظی هم بر زبان رود غالباً

خلاف نفس الامر نباشد در تصانیف ابن بابویه و شیخ الطائفه و شیخ و سید او اعنی ابن

معلم و مرتضی و مانند ایشان لاتعد و لاتحصی مرویست و در این مقام بعضی از این احادیث

که در جلاء العیون بعبارت فارسی منقول است بکمال اختصار ذکر میکنیم تا حاجت ترجمه

هم باقی نماند و هر کس از عوام هم بهره از آن بردارد و از آن جمله روایتی است که بسند

معتبر از امام رضا منقول است که فرمود بخدا سوگند که نیست هیچیک از ما الا آنکه

کشته میشود و شهید میگردد گفتند یا ابن رسول الله که ترا شهید خواهد کرد فرمود که بدترین

خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید خواهد کرد و در دیار دور و در زمین غربت مدفون

خواهد ساخت پس هر که مرا در آن غربت زیارت کند حق تعالی مزد هزار شهید و صد هزار

صدیق و صد هزار حج کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره ما محشور شود و در

درجات عالیه بهشت رفیق ما باشد و ایضاً بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است

که چون مامون لعین علمای امصار و فقهای اقطار را جمع کرد که با آن امام احتجاج و مباحثه

کنند و آنحضرت بر همه غالب آمد و همه اقرار بر فضیلت آنحضرت کردند و از مجلس مامون برخاست

و بخانه خود معاودت نمود من در خدمت آنحضرت رفتم و گفتم حمد میکنم خدا را که مامون را

مطیع شما گردانید در اکرام مبالغه مینماید و غایت سعی میکند [illegible] حضرت فرمود ای پسر

جهم ترا فریب ندهد آنچه از او می بینی که مرا اکرام مینماید و سخن مرا میشنود قبول [illegible] اوست که

در این زودی مرا بزهر شهید خواهد کرد از روی ظلم و ستم و این خبریست که از پدران بزرگوار

بمن رسیده است تا من زنده ام این سخن را اظهار مکن و ایضاً بسند معتبر روایت

کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از پسرم موسی پسری بهم خواهد رسید

که نامش موافق نام امیر المؤمنین علیه السلام باشد و او را [illegible] خراسان [illegible] بزهر شهید کنند

و در غربت او را مدفون سازند الخ باقی [illegible] نقل امثال این روایات

از شیخ صدوق میگوید که از روایات چنان معلوم میشود که مامون ملعون از خلفای شقاوت
اساس بود و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید ایالت عراق را بحسن بن سهل تفویض
کرد و خود در مرو اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب
ارتفاع یافت که بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشتند چون این
خبر در مرو بسمع مامون رسید با فضل بن سهل که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود و بعد
از تدبیر و اندیشه بسیار رای آن دو ملعون بران قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه السلام
را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود نماید تا آنکه سایر سادات بطمع خلافت نپردازند
پس رجاء بن ضحاک و بعضی از مخصوصان دیگر را بخدمت آنحضرت فرستادند در
اول حال امتناع بسیار نمود و چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آنحضرت
بحسب اضطرار اختیار نمود و بسند دیگر از معتبرین مرویست که چون آن امام عزیمت
خواست که از مدینه بیرون رود داخل مسجد شد و نزد ضریح مقدس سید انام علیه السلام
آمد و جد بزرگوار خود را وداع نمود و قطرات اشک خونین از مفارقت آن روضه مقدس
ببارید و باز معاودت فرمود و دیگر وداع تجدید نمود باز چند قدم رفت و باز گردید و هر
مرتبه ناله و فریاد میفرمود راوی بعد ازین بخدمت گفت فرمود مقام تعزیت است که
از مقبره شریفه جدا میشوم و در غربت بشهادت خواهم رسید و در پهلوی شوم ترین
خلایق یعنی هارون الرشید مدفون خواهم شد انتهی مختصرا و از روایت
صاحب کشف الغمه و مانند او بوضوح می انجامد که حضرت اول در طوس داخل شد باز
بمرو تشریف برد و مامون مطرود تعظیم و تکریم زیاده از حد بجا آورد و گفت ای فرزند
پیغمبر ص علم و فضل و عبادت و زهد ترا نیک میدانم و اراده آن دارم که خود را از خلافت
معزول کنم و ترا امامت بتو گذارم و بیعت تو مشرف شوم حضرت فرمود که اگر خلافت را
خدا بتو قرار داده است جایز نیست که بدیگری حواله کنی و اگر از آن تو نیست بدیگری که
بخشیدن آن یعنی چه مامون گفت یا ابن رسول الله بالضرورت خلافت را قبول کن فرمود
برضای خود هرگز قبول نمی توانم کرد بالجمله تا دو ماه این مکالمه در میان بود و حضرت قبول

غرض او را سیدانست قبول نمی فرمود چون مایوس شد گفت او را [illegible] بسیار
که خلافت بعد از من [illegible] حضرت فرمود که پدران بزرگوارم را خبر داده اند از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت و [illegible]
و برمن ملائکه آسمان و ملائکه زمین خواهند گریست و در زمین غربت در پهلوی هارون الرشید
مدفون خواهم شد مامون از استماع این سخن گریان شد و گفت یا ابن رسول الله کیست که ترا
تواند بقتل رسانیدن تا من زنده ام حضرت فرمود اگر خواهم میتوانم گفت که [illegible] خواهد
کرد مامون گفت غرض تو ازین سخنان آنست که ولایت عهد را قبول نکنی تا مردم گویند که او
ترک دنیا کرده فرمود از روزیکه خدا مرا خلق کرده است تا حال دروغ نگفته ام و ترک دنیا
برای [illegible] نکرده ام و غرض ترا میدانم گفت غرض من چیست حضرت فرمود که غرض تو آنست که مردم بگویند
علی بن موسی ترک دنیا نکرده بود بلکه دنیا ترک او کرده بود نبینی که دنیا او را امید شد برای طمع
خلافت ولایت عهد را قبول کرد مامون در غضب شد و گفت پیوسته سخنان ناگوار
در برابر من میگوئی و از سطوت من ایمن شده بخدا سوگند که اگر ولایت عهد را قبول نکنی
ترا [illegible] الی آخر الروایه مخفته و ابن بابویه از احمد بن علی [illegible] روایت
کرده است که گفت از ابو الصلت هروی پرسیدم که چگونه مامون راضی شد بقتل حضرت امام رضا علیه السلام با آن اکرام
و محبتی که نسبت باو اظهار میکرد و او را ولیعهد خود گردانیده بود ابو الصلت گفت مامون از برای
آن حضرت را اکرام میداشت که فضیلت و بزرگواری او را میدانست و ولایت عهد
را [illegible] و تفویض نمود برای آنکه مردم آنحضرت را چنان [illegible] که راغب بدنیاست تا
او از دلهای مردم کم شود چون دید که این باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد
مسلمانان را جمع کرد که با آنحضرت [illegible] و مناظره کنند شاید بر او غالب شوند [illegible]
نسبت بآنحضرت قصوری بهمرسد این تدبیر خلاف مقصود او نتیجه داد و بعضی علما اقرار
بفضلش نمودند حضرت با ایشان [illegible] فرمود که امامت را جز اهل بیت [illegible] لایق نیست
[illegible] این کلمات را بگوشش میرسانیدند و عرق [illegible] بروز [illegible] مینمود
حضرت با او کلمات [illegible] میفرمود [illegible] اختیار میکرد بدین جهت بقتل او راضی شد

ایضاً مجلسی روایت ابن بابویه بسند معتبر از هرثمة بن اعین روایت کرده است که روزی بقصد
ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام بدر خانه مامون رفتم چون بدر سرای او رسیدم صبیح
دیلمی را که از مقربان و موالیان آنحضرت بود دیدم چون نظرش بر من افتاد گفت
ای هرثمه تو میدانی که من امین مامونم و محل اعتماد آن ملعونم گفتم بلی گفت دی شب آن ملعون مرا
با سی نفر از غلامان خاص خود که محرم اسرار او بودند بعد از آنکه ثلثی از شب گذشته بود طلب نمود
چون بنزد او داخل شدیم دیدیم که آن سیاه دل از کثرت شموع و مشاعل مجلس خود را مانند
روز روشن ساخته و تیغهای برهنه زهرآلود در پیش خود گذاشته پس هر یکی از ما را بنزد خود
طلبید و عهد و پیمان گرفت که آنچه فرماید عمل کنیم و راز او را پنهان داریم هر یک را تیغ زهرآلود
داد و گفت بروید بسوی حجره امام رضا در حالتی که او را بیابید و سخن گوئید خواه نشسته خواه
ایستاده و خواه در خواب این شمشیرها را بر بدن او فرود آرید و گوشت و استخوان او را ریزه
ریزه کنید و اجزای او بیکدیگر بیامیزید و این شمشیرها را بر بساط او بمالید و از آلایش خون پاک
نکرده بنزد من آئید و اگر آنچه گفتم عمل نمائید و این راز را افشا نکنید هر یک را ده بدره زر
بدهم با ضیاع و عقار نیکو و تا زنده باشید از مقربان من باشید صبیح گفت شمشیرها را از آن
ملعون گرفته بحجره در آمدیم و دیدیم که آنجناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و دستهای خود را
حرکت میداد و سخنی تکلم میکرد که نفهمیدیم من بیک طرف حجره ایستادم و سر شمشیر خود را بر زمین
نهادم و ترسان بر آسمان نظر میکردم آن غلامان بیحیا بجانب امام مظلوم شتافتند و شمشیرهای
خود را که نوبت بر جسد مطهر آن سرور فرود آوردند و آنحضرت زرهی و جامه پوشیده بود که مانع
پس آن امام مظلوم را بر بساط خود پیچیده بسوی مامون برگشتند پرسید چه کردید
گفتند بعمل آوردیم چون صبح طالع شد مامون سر خود را برهنه کرد و بندهای جامه
را گشود و بهیئات ارباب مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس شوم خود نشست
تا بشرایط تعزیت آنحضرت اشتغال نماید صبیح گفت چون بنزدیک حجره رسید آواز همهمه از
حجره استماع نمود و بترسید و گفت ای صبیح بحجره داخل شو و مرا از حقیقت این صدا خبر ده
صبیح گفت چون بحجره رفتم آنحضرت را دیدم در محراب نشسته و بعبادت رب الارباب مشغول

است چون مامون ملعون را از این حال خبر دادم مضطرب گردید و اعضای شومش بلرزید و گفت
لعنت خدا بر شما که مرا فریب دادید پس گفت ای صبیح چون آن سرور را می شناسی نزدیک
محراب رو و حقیقت حال نیکو معلوم کن و مرا اعلام نما چون به نزدیک عتبه رسیدم آن امام
مظلوم آواز داد که ای صبیح گفتم لبیک یا مولای من و بر زمین افتادم و رو بر خاک نهادم
و گریستم فرمود که برخیز خدا رحمت کند و این آیت را تلاوت نمود یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا
نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صبیح گفت چون نزد
مامون آمدم از بسیاری غضب صورتش مانند شب تار تیره گردیده بود گفتم که امام در حجره
خویش نشسته مشغول عبادتست و اثر زخمی بر بدن مبارکش ظاهر نیست فرمود که [illegible]
را که بجهت تعزیت حضرت آمده بودند بگویید که آنحضرت را غشی عارض شده بود [illegible] که
زایل گشت و بصحت مبدل گردید راقم الحروف میگوید که صبیح [illegible]
که او را نزد امامیه حاصل است شریک غلامان مامون بود که بر قتل آنحضرت کمر بسته بودند [illegible]
پیوسته که صبیح باظهار خود دست شمشیر بر جسم شریفش زده باشد و لیکن [illegible]
و کمال [illegible] تماشا کرد و این بر فرض محال است و الا کسی باور تواند کرد که صبیح [illegible] امام
رضا همراه غلامان بدست گیرد و تقیه نماید و از زدن تیغ خود را منع [illegible]
همین بس است که او سیدی است که لباس صفوی [illegible] اثر شمشیر اگر صد بار شمشیر زنند کارگر نبود
رسید [illegible] علی انفسهم [illegible] لعنت بر
تقیه [illegible] امامیه [illegible] مخالفت امام [illegible]
درشت با مامون میگفت و [illegible]
و مولف کتاب مذکور کیفیت شهادت را بروایت ابوالصلت [illegible]
گفت روزی در خدمت امام رضا ایستاده بودم فرمود که [illegible]
هر جا بجانب [illegible] خاک [illegible]
انداخت [illegible] که مامون خواهد خواست که قبر [illegible] کند سنگی پیدا شود که
اگر جمیع [illegible] از خراسان جمع شوند و خواهند که آن را حرکت دهند [illegible]

کنند سوا شند انگاه خاک بالای قبر و پایین پا را استشمام نمود و چنین فرمود چون خاک
طرف قبله را بوئید فرمود که زود باشد که قبر مطهر مرا درین موضع حفر نمایند پس امر کن ایشان را
که هفت درجه زیر زمین فرو برند ولی از آن دو کز شبری کردانند که حق تعالی چندانکه خواهد آنرا
کشاده سازد و باغی از باغهای بهشت سازد انگاه از جانب قبر رطوبتی ظاهر شود پس آن
دعا که ترا تعلیم می نمایم تکلم کن تا بقدرت خدا آن آب جاری گردد و قبر از آن آب پر
شود و ماهی چند ریزه در آن آب ظاهر شوند چون آن ماهیان پدید آید این نان را که بتو میدهم
در آن ریزه ریزه کن که آن ماهیان بخورند انگاه ماهی بزرگ ظاهر شود و آن ماهیان را برچیند
و در آن حال دست بر آب گذار و دعائی که ترا تعلیم مینمایم بخوان تا آن آب بزیر زمین فرو رود
و قبر خشک شود و این اعمال را نکنی مگر در حضور مامون و فرمود که فردا بمجلس این کافر فاجر
داخل خواهم شد اگر از خانه آن شقی سر برهنه بیرون آیم با من تکلم نما و اگر چیزی بر سر پوشیده
باشم با من سخن مگو ابو الصلت گفت که چون روز دیگر شد حضرت امام رضا علیه السلام نماز بامداد
ادا نمود و جامه های خویش را پوشید و در محراب نشست و منتظر بود تا غلامان مامون بطلب وی
آمدند کفش پوشیده ردای مبارک خود را بر دوش افکنده بمجلس آن ملعون در آمد و من
در خدمت آنحضرت بودم و در آنوقت چند رنگ میوه با گردی نهاده بود و آن ملعون خوشه
انگوری که [illegible] برشته و بعضی از دانهای آن دوا زهر آمیخته بودند در دست داشت
و بعضی از آنها که زهر آلوده بودند از برای رفع تهمت زهر [illegible] چون نظرش
بر آنحضرت افتاد با اشتیاق تمام از جای خود برجست و دست در گردن مبارکش کرد و میان
دو دیده آن قرة العین مصطفی صلی الله علیه و آله بوسید و آنچه از لوازم اکرام و احترام
ظاهری بود دقیقه فرو نگذاشت و آنحضرت را بر بساط خود نشانید و آن خوشه انگور را
بدست وی داد و گفت یا ابن رسول الله ازین نیکوتر انگوری ندیدم حضرت فرمود شاید انگور
بهشت ازین نیکوتر باشد مامون گفت ازین انگور تناول نما حضرت فرمود مرا از
خوردن انگور معاف دار آن ملعون مبالغه بسیار کرد و گفت البته میباید تناول نمود مگر
مرا متهم میداری و با این همه اخلاص که از من مشاهده مینمائی این چه گمانست از من

میرزا وآن خوشه انگور را گرفته دانه چند از آن خورد و باز بدست حضرت داد و تکلیف
خوردن نمود آن امام مظلوم چون سه دانه انگور زهرآلود تناول نمود حالش دگرگون
گردید باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از آن مجلس برخاست مامون
گفت بایم عم کجا میروی فرمود بآنجا که مرا فرستادی و آنحضرت حزین و غمگین و
نالان سر مبارک پوشیده از خانه مامون بیرون آمد ابوالصلت گفت که بمقتضای فرموده
آنحضرت با وی سخن نگفتم تا بسرای خود داخل گردید و فرمود که در سرا را به بند و رنجور و
نالان بفراش خود تکیه فرمود چون امام معصوم بر بستر قرار گرفت در سرا را بسته
در میان خاک حزین و غمگین ایستاده بودم ناگاه جوان خوشبو مشکین مو را در میان
سرای او دیدم که سیمای ولایت از جبین فائض الانوارش ظاهر بود سوال کردم از کدام
در داخل شدی که در سرا را محکم بسته بودم فرمود آن قادری که از مدینه بیک لحظه آورد
مرا داخل گردانید و من محمد بن علی ام آمده ام تا پدر معصوم مسموم را وداع نمایم پس
در حجره رفت. امام رضا از جا برجست و یعقوب وار یوسف گم گشته خود را در آغوش
گرفت بعد بوسه ها بر روی وی سید او داسرار ملک و ملکوت و خزاین علم لاهوت را
بعنوانی گفت که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و ودایع حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم آنجناب تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک کفی دیدم از برف سفید
تر حضرت امام تقی علیه السلام آنرا لیسید و دست در میان سینه پدر بزرگوار کرد
[illegible] بیرون آورد و آن طایر قدسی بال تهادت ارتحال نمود و حضرت
امام تقی [illegible] تا به ملایکه مقربین از غسل و کفن و حنوط بطرفة العین فارغ
شد [illegible] مامون آمد و جستجو اهل دنیا گریه و زاری [illegible] ریاکاری
[illegible] آن عجایب که امام رضا وقت کندن قبر مبارک [illegible] فرموده بود
[illegible] یکی از وزرای نیک محضر گفت که مقصود حضرت امام [illegible]
[illegible] که خلافت بنی عباس مثل این ماهیان که عنقریب متفرق شود
و دولت و حشمت بسر آید و حق تعالی شخصی را بر شما مسلط کند که مثل ماهی بزرگ که

ماهیان خرد را بر چند شمار را از روی زمین بر انداز د انتهی مختصرا من بعد باقر مجلسی
ره روایات دیگر از شیخ مفید و مانند او ذکر کرده محصل یکی آنکه چون امام رضا علیه السلام
بجانب عراق آمد و با مامون در خورد آنجناب را تپی عارض شد اراده فصد نمود مامون غلام
را امر کرد تا ناخنهای انگشت را بزهر قاتل آلوده کند القصه چون از فصد فارغ شدند غلام
بر طبق اشاره او چند انار از باغ چید و دانهای آنرا بیرون آورد آن شقی بتکلیف بخوردنش
داد حضرت در همان ساعت بعد از خوردنش بقضای حاجت بیرون رفت آخر تا نماز عصر
احشاء و امعای مبارک از هم ریخت چون خبر آن بدبخت رسید پیام فرستاد که دفع این
سم [illegible] نافع است زنهار [illegible] را بیرامون خاطر راه ندهند وقت صبح امام مظلوم بریاض
رضوان انتقال نمود و حاصل روایت معتبره ابن بابویه آنست که چون آنجناب مدهوش
گردیده [illegible] تا آنکه مردم از طوس بفلک آبنوس رسید مامون نالان و گریان بیرون آمد
دست بر سر میزد و موی ریش خویش میکند و آب حسرت می بارید چون امام دیده مبارک
بگشود مامون گفت ندانم که کدام مصیبت بر من عظیم تر است جدائی از چون تو رهنمائی و
[illegible] یا آنکه مردم گمان میبرند که من ترا بقتل آوردم حضرت سبحان الله
[illegible] بگردید [illegible] پاسی از شب گذشته بود که آنجناب بعالم قدس
انتقال [illegible] مردم شورش برآوردند که این ملعون فرزند رسول خدا صلی الله علیه
وسلم را بناحق شهید کرده و شوری عظیم پدید آمد ترسید که اگر جنازه را در آن روز بیرون
آید فتنه [illegible] پس محمد بن جعفر عم آنجناب را طلبید و گفت بیرون رو و فتنه را فرو نشان
مردم را متفرق گردان و بگو که امروز آنجناب را بیرون نمی آریم پس پراکنده شدند و در
[illegible] ن کردند و محصول روایت دیگر از ابن بابویه آنکه حضرت بهر ثمه
خبر داد و فرز [illegible] عمر تمام شد و مامون عزم کرده که مرا از زهر خوراند در انگور و انار ریا قر
[illegible] بعد از آنکه چند ورق دیگر روایات مختلفه نوشته میگوید که این روایات بهم گر
جمع نمی توانند شد با اینکه آنجناب را در انگور و انار هر دو زهر خورانیده باشند انتهی مختصرا
لا [illegible] از اخبار یکه در جلاء العیون بتقریب ذکر شهادت امام رضا و حکایت قدوه

علما و متکلمین امامیه یعنی مامون کما سیجی انشاء الله تعالی فی آخر الکتاب در بارهٔ قتل
آنجناب مروی است ازینجا قیاس باید کرد که در باب حکایات اخر نسبت با اهل حق و سکت
دادن مدعیان ایشان چه کوششها نموده باشند بالجمله بعد از عبور برین قسم اخبار به حقیقت
همچنانکه از ذرهٔ بیابان است و با ختصار تمام وارد کرده اند احدی را توهم
تواند گرفت که حقیقت قاتل امام رضا جز مامون کسی دیگر بوده باشد اکثر ابن طاوس
دانشان جز ناصبیت بر چه چیز محمول تواند شد و اگر تصانیف دیگر او ...
... در مسایل متفرقه بعضی دیگر درین باب که تعلق ...
وارد و مشتمل بر تصریح نام آن شقی است استقرا نماید کتابی ...
و در بعضی میتوان نوشت اعطف ازینها مری دیگر است که ابن ... یقینی
عقیده اکثر ... از معظم ... در کد ... احادیث ...
... در اصل شهادت امام ... است ... اسناد ...
خویش میگوید که در باره ... صلی الله علیه و آله که ... شهادت نوشته ...
حکم تو اکرد همچنین در باره ائمه دیگر ... امیر المومنین و حسین ...
... بالیقین می توان گفت که موت خود نموده اند ...
دقیق و آن اینکه میانه ابن طاوس و امام غزالی بود ...
اکثر اخبار ائمه معصومین که ... اسناد آن حضرت ... شیعه ... متناقض
... تواتر نزد امامیه رسید و کما عرفت ... تمام ... و ...
حکایت قتل امام رضا ... شنیده ... در باره ...
که در صحت او مسلم است چنانکه طبرانی و ابن عساکر و ابن ابی شیبه و ابو ... و ...
محمد بن اسحق ... از حضرت ... و ...
حدیثی ... که آمدن ... امام حسین ... بصیرت ...
چنین ... جلیل القدر ... تمام ... که ...
ذمی قرار ... خود ... گرده ... خود ...

ازین

آوازین در کام جهان و جهانیان انداخته چنانچه بر ذمیت او کتاب طرایف و سبل است
روشن و تصریح علما در ترجمه او به تبحر و غزارت علوم او امری است مبرهن انکار از امری ابدکه از
اجلای بدیهیات است و صدها حدیث بران دلالت میکند و بحمد الله که فقیر حیران بعد ازین
حیرتها بوجهی وجیه ملهم شده و آن اینکه این طاوس که در فن یکدیگر یگانه روزگار است چون
دیده که بنیاد اکثر عقاید امامیه بر تحقیق و تدقیق ناموس واقع است و او در متکلمین این طایفه
معدوم النظیر است کما سیجیء اگر او را بلعن و طعن تناول کنند معظمات امور مذهب برهم
میخورد و در ابتدا عبد الله بن سبا تشیع را بنیاد نهاد و قدمای امامیه تقلید او بجای اقوال اختیار
کردند و در آخر بجهت شهرت قول او بالوهیت جناب مرتضوی علمای متاخرین مصلحت
در آن دیدند که او را بصد تکلف از زمره خویش اخراج نمایند و کفران نعمتش ورزند اگر ناموس
امام العلما نظام الحکما را نیز ازین دایره بیرون کنند دیگر مثل او کیست که گاو راند و تخم
افشاند غله دره ما ادق نظره باقیماند دعوی امامت او در متکلمین امامیه و آنکه او نه
مذهب ایشان ماخوذ از تحقیقات اوست و جهابذه محدثین و متکلمین این مذهب فن مذکور را
از تقریرات او آموخته در کتب دینیه ایمان خویش انتقد را مانند علوق نفیسه و حسنات
و این مدعا که طول و عرض میخواهد در خاتمه این رساله بعنوان شایسته پیرایه تالیف خواهد
کشید ان شاء الله تعالی قوله و شما ثابت فرمایند الی آخره اقول این دعوی را شاید
علوی نجفی توفیق مساوی از کتب فریقین باثبات میرسانم اما امر اول پس بدانکه از جمله
لاعنین و مکفرین یزید است بقیة المجتهدین طاهر بن احمد بن عبد الرشید بخاری چنانچه
کتاب خلاصة الفقه از افادات و تصانیف او برین دعوی دلیل است و از انجمله
امام همام قوام الدین صفاریست که در لعن یزید باکی نمیکرد و از انجمله افضل
متاخرین حافظ الدین محمد کردی است که در کتاب وجیز لعن یزید را تجویز کرده و
از انجمله جوزحیست که در جواب استفتای خود از حال یزید بجواز لعنش رفته و از انجمله
محمود بن سلیمان کفوی که در کتاب خود اعنی کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب
النعمان المختار رحمه الله تذکار این ابرار میفرماید والحق ان لعن یزید بنا علی اشتهار

کفره و تواتره وظاهر سره علی ما عرف تفاصیله والا فاللعن علی الشخص وان کان فاسقا
لا یجوز بخلاف اللعن علی الجنس کقوله تعالی لعنة الله علی الظالمین وازانجمله قدوة
المتقین احمد بن سلیمان است وازانجمله دمیری صاحب حیوة الحیوان وازانجمله امام الفقهاء
والمحدثین احمد بن حنبل وازانجمله سند المحدثین والمتقدمین ابو الفرج بن جوزی است وازانجمله
عبدالله بن یوسف [illegible] علی ما بر انچه گفته اند وازانجمله است قاضی ابو یعلی موصلی وازانجمله
است حماد بن [illegible] وازانجمله است مولانا جلال الدین بخاری وازانجمله است مولف کتاب
دستور چنانچه از وی منقول است قال المعتمدون انه کان راضیا بحرب الحسین رضی الله عنه وامر
بقتله واهانه [illegible] واهل بیته بانواع الاهانة وهو المشهور بتفاصیل مختلفة فلا یمنع اللعن
علیه ومن اعانه لانه کفر بالله حین امر بقتل الحسین وحربه واهانة اهل البیت والائمة [illegible]
والائمة اتفقت علی کفره واللعن علی آمره وقاتلیه لان الآمر والراضی بالکفر یکفر قبل ان
یفعل المامور انتهی وازانجمله است ملک العلماء شهاب الدین عمر دولت آبادی وازانجمله است
سعد الملة والدین التفتازانی وازانجمله است ابو الحسن علی بن محمد بن علی الطبری ملقب
بعماد الدین از فقهای شافعیه مدرس مدرسه نظامیه که فتوی [illegible] بلعن آن [illegible]
مبرهن نوشته چنانچه قاضی القضاة شمس الدین بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان
تغمده الله برحمته در کتاب وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان نقل کرده وازانجمله بعضی
از شراح فقه اکبر اند علی ما نقل عنه وازانجمله است شیخ جلال الدین سیوطی حیث قال لعن
الله قاتله وابن زیاد معه ویزید ایضا وکان قتله بکربلا وفی قتله قصة فیها تطویل لا یحتمل
القلب ذکرها فانا لله وانا الیه راجعون وازانجمله است میرزا محمد بدخشی وازانجمله است
خواجه نصیر الملة والدین مشهور بخواجه نصیر [illegible] و [illegible] صاحب صواعق
محرقه و [illegible] [illegible] [illegible] السلامة [illegible] [illegible] فرزند [illegible] شرح [illegible]
شرح [illegible] الصواعق المحرقة وازانجمله است صاحب [illegible] [illegible] علی الدین
و تواریخ [illegible] وازانجمله است شیخ عبد الحق دهلوی وازانجمله است فرزند
ارجمند او نور الحق دهلوی وازانجمله است [illegible] وازانجمله است

المحدثین المتبحرین قدوة العرفا راس السالکین شاه ولی اسد دہلوی و از انجملہ است
اسد علی البریہ صاحب تحفہ اثنا عشریہ کہ در زمان متاخر بنیاد مناظرہ شیعہ و سنی بعنوانیکہ
قلوب مخالفین بکہنش میرسد نہادہ اوست و از انجملہ است ارشد تلامذہ او رشید المحققین
مولانا محمد رشید الدین قدس اسد اسرارہم و زاد اسد انوارہم و از انجملہ مولانا بحر العلوم
العقلیہ و الاصولیہ مولوی عبد العلی ادام اسد فیض تصنیفاتہ و احسان تعلیمہ و ایاتہ الصالحین
علی روس الطالبین چنانچہ کتاب صواعق محرقہ و شرح قصیدہ ہمزیہ و مفتاح النجا و کتاب
مناقب السادات و شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفا و کتاب تکمیل الایمان
و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادة الکونین فی فضایل الحسنین و کتاب
حجة اسد البالغہ و کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا حیث قال فیہ مصنفہ کما نقل عنہ ایضا
ولسد ودہ فرقہ ثالثہ خوارج نہروان و نواصب بنی امیہ مثل یزید و مروان و اتباع ایشان کہ نزار
وخبث باطنی آنہا اظہر من الشمس و ابین من الامس است و نصوص صحیحہ دربارہ سوء حال و خزی
و نکال اینہا بہ ثبوت پیوستہ اینہا پیش مجروح و مطعون اند بلکہ از دایرہ ایمان بیرون و بمنابقیت
محشور در تقرران و تالیفات و رسایل علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز و کتاب غرة الراشدین
و ذلة الضالین و دیگر کتب معتبرہ در دعوی فقیر از شواہد مزکی توانستم دو در خصوص این نسبتہ
مولانا عبد العلی رحمة اسد علیہ مطالعہ حسام مومن جالسی بے توان نمود حیث قال فی مطاعن
صاحب الفتوحات و مولانا المذکور محلی از اقوال و عقاید شیخ اکبر الکفراین مرید بدگوہر
اکتفا می نماید پس از جملہ الہامات شیطانیہ او کہ با وجود ادعای آنکہ از حق تعالی بدون توسط ملک
علوم حقہ فرا میگیرد این است کہ در باب ثالث و ستین از کتاب فتوحات میگوید کہ از جملہ کسانیکہ
ہم قطب بودہ اند و ہم غوث و مقربان درگاہ صمدیت و سید الجماعت ابوبکر است و عمر
و عثمان و علی و حسنین و معاویہ و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر
کجا ست کہ با وجود آنکہ خود نفس در شرح مسلم حکم نمودہ باینکہ یزید از اسلام بہرہ نداشت
وحی منزل پیر خود را بہ بیند سبحان اسد کسیکہ احسان تدریس و تعلیم او و بزرگان او بر
ذمہ ہمہ کس از سکنہ این دیار ثابت باشد او را اسد گوہری در دیگر دشنامہای غلاظ یاد کردن

بجا ببعنی عمل بر آیت کریمه هَلْ جَزَآءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ نمودست چون
این همه دریده دهنی و زنخ زنی از عادات مومن جالسی است علمای این دیار بلکه تلامذه
او نیز کمتر او را به نیکی یاد میکنند بلکه تصانیف او را که در مقابله حضرت علامه دهلوی تالیف
کرده و از دست تامهای برنموده بطیب خاطر نمی بینند شیخ شیراز علیه الرحمه چه نیکو فرموده
بیت نام نیکو رفتگان ضایع مکن * تا بماند نام نیکت پایدار * ان شاء الله تعالی عنقریب
جائیکه مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را در منهج ثانی نقل خواهد کرد بتکذیب مومن جالسی
می پردازم و بهیام اثبات کذب و افترا بر نقل او لا او بلکه بنقل خودش در دیگر تصنیفاتش
سرین او را مجروح میسازم این است سطری از اسامی متقدمین و متاخرین اهل سنت از زمره
مجوزین لعن یزید بخصوص اسم و اگر همت باستیعاب آن تعلق گیرد در خصوص اسمیه رساله
ضخیم جداگانه تالیف توان کرد اما امر ثانی پس بدانکه یا ابا رشید عبد الجلیل رازی که از ائمه
الائمه متشیعین است از لاعنین یزید است ابو منصور که رئیس و مقتدای اهل سنت بود و همچنین شرف
الاسلام صدر الدین خجندی و برادرش جمال الدین خجندی و قس علی هذا علی غزنوی و مجد الدین
ابو المعالی بن ابی القاسم نیشاپوری و مجد الدین همدانی و شیخ ابو الفتوح نصیر ابادی و خواجه
محمود حنفی حدادی و خواجه امام شرف الائمه سمنانی و امام منصور [illegible] که در اصحاب شافعیه
مقدم و معتبر اند و قاضی ساوی حنفی و خواجه تاج الدین حنفی نیشاپوری و اسامی دیگر تا در کتاب
و اتباع و اشیاع شان بر تصریح متکلم مذکور در کتاب نقض الفضائح [illegible]
[illegible] لما لا یخفی علی من طالع کتابه و ملا محمد [illegible] قصیده [illegible]
شرح قصیده مذکوره [illegible] بتفصیل خود نوشته و در [illegible] علمای امامیه
در گذشته جابجا مطاعن امام ابو حنیفه [illegible] در آورده [illegible]
باین معنی مینماید که اکثری از علمای سنیان لعن یزید را تجویز میکنند [illegible]
و [illegible] اثبات [illegible]
در مسالک [illegible] است [illegible]
دراز کرده و از [illegible] اصولیه و اختلافات [illegible] قول مولوی

مطلقا تغافل و تعامی اختیار نموده عبارتش آنکه بلکه اکثری از علمای ایشان طعن و لعن بر یزید علیه اللعنه بدان جهت کرده اند و میکنند که هرگاه همه فرزندان رسول خدا را کشته بود حضرت امام زین العابدین را چرا زنده گذاشت که خلل انداز دین چهار یار شد و نامی و نشانی از بنی فاطمه در عالم نمی ماند الی آخر هذیانه این عبارت چنانکه می بینی نص است در ثبوت دعوی بنده عنین یزید از جمله اهل حق باعتراف علمای شیعه حیث قلت فی الرسالة القدیمة اما سعیت خلافته عند القائلین بالکفر لصدور الامر بقتل الامام و امثاله و هم الاکثرون کما اعترف به المخالفون الخ باقی ماند اینکه اکثر علمای اهل سنت که تکفیر و لعن یزید میکنند از آنجهت است که او امام زین العابدین را چرا القتل نکرده و سائر بنی هاشم را چرا زنده گذاشت پس با وجودیکه ادعای بلا دلیل بلکه مخالف و مناقض او له قطعیه است و عین افترا و بهتان بلکه مصداق سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ دعوی علم غیوب و ادراک ما فی الصدور و القلوب است و بنده در نسبت امثال این امر بشیعین و مدعین ولای اهلبیت طاهرین شواهد قاطعه عرفیه بلکه دلایل ساطعه الزامیه بدست دارم چنانچه در رساله قدیمه مجملا دیده باشی و در آخر این کتاب مفصلا خواهی دید انشاء الله تعالی و جناب میرزا کاظم علی سرآمد فقهای و متکلمین امامیه در حاشیه دیباچه رساله خود که در رد و جزو متوسط تصنیف فرموده اند بر رد استدلال صاحب تحفه اثنا عشریه از آیت کریمه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا الآیة بر خلافت خلفای راشدین ارشاد میکنند قوله بالنصرة بالحج اشاره است بدفع شبهه که بعضی از معاندین نموده اند آن اینست که قتال کردن جناب سید الشهدا با قاتلان خود برحق نبود زیرا که حق تعالی وعده نصرت رسول و مؤمنین کرده پس اگر قتال آنحضرت برحق بودی حق تعالی نصرت آنحضرت کردی و آنحضرت شهید نشدی جواب اینست که مراد با نصرت نصرت بالحجج البینات است و آن حجج وقوع معجزاتست که بعد شهادت آنحضرت بوقوع آمد و بسبب آن حقیت آنحضرت بر همه کس ظاهر و هویدا شد تا حدیکه اکثر اهل سنت بر قاتلان آنحضرت لعن کردند و لعن کردن را جایز میدانند مثل تفتازانی بلکه گفته که همه

لعن کردن برانہا جائز میدانند لیکن بنابر مصلحت منع میکنند الی ان قال انشد ہذا البیت

بیت قیامت ہوتی تھی قایم تیری شہادت پر ؛ قدم جو حضرت زین العبا کی تھام لیا

انتہی بلفظہ مختصراً ستایشش و توصیف این رسالہ حواشی مہتدیان که قریب یکدو جزو

خواہد بود از امامیہ بپرسید که اعتقاد بدان دارند که [illegible] بخاطر مقدس [illegible] بلفظش عبارات

و معانی را آمیختہ و ترتیب و تہذیب بعض بخوارق و کرامات [illegible] گشتہ ہنوز این رسالہ

دو جزو را بثمن غالی میفروشند و میخرند و حق اینست که آنانکه یوسف را فروختند

تا چہ خریدند و یکی از علمای طائفہ که در اضلال و تلبیس بعضے از ملوک کمر ہمت بر میان جان

بستہ بود و مکاید او در ارواج قوم در رسالہ گرد آوردہ اند و مناظرہ شیخ حلی با علمای

اہلسنت حکایت عجیب و روایتی غریب که [illegible] عنقریب در آخران نوشتہ میشود از کتاب

تشییع نقل میکنند که بعضے از علمای بخارا بلعن یزید فتوی دادند و برخی از لعن او منع کردند

لکن نہ ازینجہت که او نزد ایشان مستحق لعن نیست بلکہ [illegible] نیست که این لعن [illegible]

نکنند و مولف رسالہ مذکور مطابق رای مستمر خود در آخر این فصل بعد ذکر امثال این امور

گفتہ والامامیہ ایضا علی ذلک یعنی اعتقاد و مذہب امامیہ نیز ہمین است و ازین عبارت

معلوم شد که مذہب معظم علمای اہل سنت لعن و تکفیر یزید است بلکہ از [illegible] جہان

در حقیقت [illegible] که در استحقاق یزید پلید تا آن زمان کسی را خلافی نبود [illegible] حکایات

[illegible] فروغ مکاید حلی و باعث رواج متاع کاسد او نزد پادشاہ [illegible] خالی

از غرابت و ظرافت نیست که سلطان چون از تاثیر صحبت شاگردش در مذہب خود متردد

نشست فرمود تا علمای ہر چہار مذہب فراہم آیند و در بحث و تحقیق مذہب حق بپردازند

بعد از مطارحات و مباحثات ایشان که ہیچ یک [illegible] بجانب خویش میکشیدند

سلطان متنفر شد و [illegible] که از قبیل [illegible] علما در ثبوت [illegible] و اسلام

تردد [illegible] اکنون چہ باید کرد [illegible] عرض رسانید که [illegible] را از [illegible]

[illegible] مطلع القدیم [illegible] قریب مجلس رسید [illegible] که مجلس [illegible] علامات و

[illegible] در مجلس داخل شد و کفش را از زیر [illegible] نہاد

نهاد و خود بر مسند متصل بادشاه نشست ارکین سلطنت و اساطین ازین حرکت رنجیدند
و اهل مجلس ازین حرکت بغایت خشمگین شدند و گفتند که این شیخ جلی نگر بمنقه وقت خود
است چون هنوز داب مجلس نمیداند مناظره چه تواند بادشاه از سبب این حرکت سوال کرد
شیخ جلی جواب داد که روزی امام ابوحنیفه از خدمت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم
برخاست و کفش گم کرد فرمودند که ای ابوحنیفه هرگاه داخل مسجد شوی حفاظت نعلین خود
بکن تمامی شمار از صغار و کبار باستماع این سخن محو قهقهه شدند و جلی را گفتند که ایها
الشیخ ابوحنیفه شاگرد امام صادق است در وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا بود گفت
ایها الحضار لنسیان بر من غلبه کرد و بجای امام شافعی نام ابوحنیفه بر زبانم رفت باز
همه کس را خنده در گرفت شیخ جلی گفت این حکایت احمد بن حنبل است که بی ساخته
بر زبانم آمد انگاه آواز قاه قاه زیاده تر بلند شد سیوم گفت غلط کردم حکایت
مالک بن انس بود حاضرین گفتند که چنین مجنونها در جهان موجود باشند باز شیخ جلی
بسوی بادشاه توجه کرد و گفت ای ملک انصاف بکن که هرگاه این همه ائمه سنیان
در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله شرف حضور نداشتند پس احتجاج و استدلال
باقوال آنها چه معنی دارد آنوقت سلطان باستماع تقریر شیخ جلی همه تن گوش گردید
و پرسید که احتجاج تو باقوال کیست گفت باحادیث و روایات جناب امیرالمومنین
و بعد از ان بجناب حسن مجتبی باز بشهید کربلا هم چنین تا امام آخر زمان پس بادشاه از
مذهب سنیان توبه فرمود و مذهب شیعه را اختیار نمود انتهی ملخصا و مختصرا ماسیه
در رد اعتراضات یوسفی این قصه را باجمال نقل کرده آن بعض السلاطین لما اراد
اختیار مذهب من مذاهب المسلمین و اظهار حقیته بقواطع البراهین جمع بین اهل السنة
و بین علماء الشیعة الامامیه للمباحثة فلما حضر العالم الشیعی مجلس السلطان لف
مداسه فی مندیله و حمله تحت ابطه و جلس فاعترضه السنی فی ذلک فقال روی انه
کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله وسلم مذهب یقال له مذهب ابی حنیفه و کانت
اهله یسرقون المداس مخافتان یکون منهم احد حاضرا و یسرق مداسی فقالوا ابوحنیفه

انما ظهر بعد النبی صلی الله علیه و آله باربع و مایة سنة فاین کان مذهبه فی زمن النبی صلی الله
و سلم قال بل کان مذهب الشافعی قالوا الشافعی متاخر عن ابی حنیفة و لم یکن مذهبه فی زمن
النبی صلی الله علیه و آله قال کان مذهب مالک قالوا مالک معاصر الشافعی قال فعلی مذهب
احمد بن حنبل قالوا تلمیذه و متاخر عنه فقال اذا لم یکن هذه المذاهب الاربعة من النبی
صلی الله علیه و آله و ظهرت بعد اربع و مائة باعترافکم فکیف تحکمون بحقیة هذه المذاهب
ببطلان ما سواها مع ان النبی و اصحابه و التابعین لهم مدة اربع و مائة سنة ما کانوا
المذاهب الاربعة بل الحق مذهب النبی المنقول بالتواتر بطریق اهل العصمة فبهتوا فی ذلک بین
العام و حصل للسلطان الیقین علی ما هو المرام انتهی ملخصا حال این دلیل که دلالت بر
قدم مذهب شیعه و حدوث مذهب اهل سنت می‌نمود برا طفال دبستان و صبیان
ابجد خوان هم روشن است که حقیقته زیاده بر خرافات شیخ جلی است و چگونه نباشد
که تجهیل خطی هم در خصوص این مقام با ضم فضائح و اقتران قرائن اتحاد [illegible]
سبحان الله مذهب امامیه مخالف [illegible] اسلام [illegible] شاهد بر شرف و
مجاهدین کفره فجره مصاحبین خاتم المرسلین و مروجین شریعت و کتاب [illegible] ستوده
چندی از اشقیای یهود است قدیم باشد کما ستعرف اعتراف ائمتهم بذلک و مذهب
اهل سنت که سید المرسلین و خلفای این بزرگان دین است و خود اکابر امامیه و منهم الفاضل
الطبری صاحب الکتاب المسمی بالکامل اقرار بآن دارند حادث و جدید باشد امام اعظم
امامیه و شیعه او خیال کرد که همه اصحاب که یاره او [illegible] شان شنیدی بقلت صدیق
فراهم آمده خود از [illegible] شیعه متزلزل کردید و سلمان و ابوذر هم شیعه و منقاد
بودند [illegible] بخلافت فاروق و ذوالنورین
و آثار [illegible] آنها [illegible] که قوم شیعه ملحد
[illegible] آنکه
روایات متعدده [illegible] و متاخرین این قوم اصل این [illegible] در مطاوی
ابحاث خواهی دانست ان شاء الله تعالی و اگر امامیه سلمان و ابوذر را مانند ایشان [illegible] خود

ذکر کنند و آسیای تشیع را بر بنا رکان و اوتاد دین که حال شان بعد استقرار کتب شیعه از
اجلای بدیهیات است کما ادما الیه گردش دهند و دعوی علم بخطرات صدور و مضمرات
قلوب نمایند و سخن سازی گویند که بعضی از کلمات این بزرگان دال بر تشیع است فنقول
حبذا الاتفاق و نعم الوفاق بهتر آنست که برای اثبات قدم تشیع همه اصحاب را مثل خلفای
عباسیه که حال بعضی از انها مذکور شد بطرف خویش کشند که حسبة حسبة این قسم کلماتی که
دلالت بر تحسین تشیع دارد از انها هم علمای امامیه نقل میکنند حتی که فاروق اعظم را
تا این تفضیل مرتضوی اقرار سید بهما چنانچه نزهة اثنا عشریه بران گواهست و متوهم
نشود که از ائمه اهل بیت جز تشیع و عداوت و دشمنی اصحاب رسالت مآب چیزی منقول
نیست حاشا و کلا هزاران حدیث از ذریه طاهره مرتضوی در مناقب خلفای راشدین
و اعوان شان در کتب اهل حق امامیه مرویست چنانچه نمونه آن در کتاب منتهی ایراد کرده ام
که علمای طائفه از جهت انصاف و دشمنی آنهمه را نیز بر کذب و در وضع آن طیبین و طاهرین
حمل کرده اند و مخفی نماند که میانه اصحاب جمل و قتالیکه وقوع یافت مبنی بر امور خلافت
و ریاست بود و منشای آن اختلاف اصول عقاید نیست چنانچه اکابر شیعه اعتراف بدان
کرده اند و تحفه بعبارتهم ان شاء الله تعالی فتدبر **قوله** و در کدام کتاب اه **اقول** در
باب سوم تحفه چنانکه دانستی اشارتی رفته که نزد مکفرین یزید قتل امام حسین در حکم قتل جناب
سید الکونین است اهل غیرت را باید که اندک انصاف نمایند که مجتهد الزمانی از قتل
جناب سید الشهدا بلفظ سید یکه مشعر به تنکیر و تحقیر است تعبیر میکنند و نمیدانند که نزد
مکفرین یزید که سخن بر مذهب شان میرود در قتل سیدی از سادات و جناب امام حسین
سید کائنات فرق ارض و سموات است و اگر مخاطب از طول کلام ملول نشود ایک رساله
مذکور که قصه شیخ علی مخصوص نام دران مزبور است موجود بغور و امعان به بینند که مولفش
از کتاب تشریح نقل مینماید که من قال یکذب هذا السید و قال سید کذاب یکفر و ملک العلما
شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر کسی علوی را بتحقیر علویک
گوید کافر گردد چنانچه مصنف رساله غرة الراشدین هم نقل نموده و اینهم ارشاد ساخته

که دیگر فقها در دیگر کتب فقهیه متعارفه مثل هدایه و شرح وقایه و غیرها این قسم کلما
موجب تعزیر میدانند **این است** حکم علمای اهل حق در اطلاق الفاظیکه بر اهانت این
خاندان عالیشان دلالت دارند تا بقتل جناب سید الشهداء افلذه کبد اشرف الانبیاء چه رسد و خود
علمای آنچه معترض در بیمقام ذکر کرده در تصانیف خویش تعرض بدان مینمایند و بر دو آن
می پردازند صاحب رساله مناقب السادات می نویسد **سوال** چون قتل مومن نزدیک
اهلسنت و جماعت فسق است قتل حسین رضی الله عنه چون کفر خواهد بود جواب
از آنکه ایذا و اهانت حسین بمصطفی صلی الله علیه و آله سرایت میکند کما بیناه من قبل [illegible]
و اهانت مصطفی علیه السلام بالاتفاق کفر است و این را چنانچه نقلا و دینا و حسا و عقلا
ثابت کردیم انتهی کلامه **حسن** لیعد خدام مخاطب اجتهاد مآب باربار باعاده عبارات صحایف
صواعق و امام غزالی متوجه میشوند و نمیدانند که تکفیر یزید از جهت امور جوابهای شافی داده اند
چنانچه ان شاء الله تعالی بر مقام مناسب ذکر کرده خواهد شد صاحب صواعق محرقه و مانند او بسیار
از مستقصین یزید اجماع اهل حق بر کفر آمر و راضی بقتل امام نقل کرده اند کما عرفته [illegible] ان شاء
الله تعالی **قوله** سبحان الله الخ **اقول** واویلا و اسفا این حجة الاسلام غزالی که از ملل طایفه
اثنا عشری بود قتل ریحانتین رسول الثقلین را که جگر بند حضرت خیر البشر و سلاله اولاد امجاد
او باشد از موجبات کفر نمی شمارد و در اطفاء انوار ائمه اطهار خصوصا ریحانتین سید ابرار زیاده
بر علمای دیگر تعصب میورزد و از نجا حال مزید ولای اهلبیت علیهم السلام که متشیعین دعوی آن
میکنند هویدا میگردد که محض لسانیست و حاشا که از محبت واقعی یک ذره بدست خود داشته
باشند و کم در نظر رفیق کتب ایشانهم بحیث لا ارتیاب فیه ناقل و اگر خدای عزوجل خواسته
تشیع حجة الاسلام غزالی برای الزام اکثر متعصبین شیعه در مقام لایق باثبات خواهم
رسانید فَانْتَظِرُوا اِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ **و تحقیق حق** نزد فقیر که خود را
جوی نمی سنجد آنست که انحراف امام غزالی از جناب اهلبیت بکلمات مذکوره لازم نمی آید
زیرا که او چنانچه قاتل امام حسین را فاسق میداند همچنین قاتل ذی النورین را نیز اگر عداوت
او بجناب امام حسین ثابت شود لازم آید که او از دشمنان ذی النورین هم باشد و این را

ناقلی از شیعه و سنی باور نتوان کرد پس وهم عدم تدین و انحراف درباره معتقین
از هم پاشید چه جای آنکه بنقل معتمدین از اکابر شیعه و سنی چنانچه اشارتی در اوراق
سابق نمودم مشهور و معروف است که معتقین از لعنت یزید از آنجهت احتراز و منع
کرده اند که امر او در قتل امام حسین به ثبوت نپیوسته و اگر بثبوت میرسید از نفی
و منع نمیکردند و این بزرگان به کفر قاتل امام حسین اتفاق دارند بلکه در مستحق بودن
یزید ملعون نزد ایشان تردد نیست و مقصود از منع اینست که عوام در باب لعن ترقی نکنند
. . . . تونند فلیتدبر **قوله فهذا این کلام الخ اقول** باید دانست که دنیا بر چند
قسم است چنانچه اهل تحقیق بدان رفته اند و فاضل علی متقی در رساله خویش تصریحات
بآن نموده چون کشف این تلمیعات کما ینبغی بر ایراد آن اقسام موقوفست از تطویل نیندیشیده
بذکر محصول آن می پردازم یکی از آن اقسام محمود است و دوم مذموم و سوم محمود باعتباری
و مذموم باعتبار دیگر حالاتیکه انسان را قبل از موت عروض می یابد و مدار زیستش بر آن
قرار یافته از اکل و شرب و نوم و یقظه و آنچه بدان محتاج است از قسم اول باید شمرد زیراکه
سایر عبادات و اکتساب حسنات منوط باین امور است اما قسم دوم پس مصداق آن
مورد آیت کریمه خواهد بود لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ پس اگر فرض کنی فقیری را که طعام روزی ندارد و بر لباس
هم قادر نیست لیکن چون او را دوستی لهو و لعب در خاطر جا گرفته چنانکه درین مقامات
می استد و باین امور التذاذ بر میدارد او را از اهل دنیا شمار باید کرد و صاحب اموال و
دولت اگر بر خلاف شخص مذکور باشد زنهار جائز نیست که او را طالب دنیا نام نهاده
شود همچنین اگر آن محتاج با وصف فقدان قوت خویش زینت را دوست میدارد
و در رقعه ها دوختن هم آمیختی را ایشان نهاد میسازد لایق آنست که درین قسم شمارند
و صاحب دولت و جاه که زینت دوست نباشد از اهل دنیا نخواهد بود قس علی ذلک
اگر آن محتاج تفاخر را می خواهد و نصب العین او اینست که فقرا گرد او نشینند و او را
مشار الیه سازند یا رغبت بآن دارد که مالی کثیر یابد و اولاد بسیار بهم رساند چون مناط

همین بر محبت دنیا است از طالبین شمرده خواهد شد و نحو صاحب اموال که او از
بسیار دارد و غلامان بسیار رجند متشر قیام دارند لیکن چون او را باین امور تفاخری
نیست نزد حق جل مجده ازین زمره خارج است. اما قسم ثالث پس بیانش درین آیت است
که زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ
پس آنچه فرض کنی که شخصی را زنی بهم رسیده که حوائج بیت را مهیا میدارد و او بفراغ
خاطر بعبادت مشغول میشود پس او را استمتاع از متعه دنیائی محمود دانسته شده و اگر
آن شخص بسبب محبت حقوق او در اکتساب حرام متوجه میشود مثلا وجه معاشش را بسرقه
و [illegible] فراهم می آرد پس البته این زن نسبت باو مذموم واقع شده
باین نسبت [illegible] اعتبار و حال اولاد را نیز بر همین قیاس باید کرد که اگر معاونت و [illegible]
میکنند و در اشغال [illegible] اوست مدد مینمایند و بعد از مردن [illegible] صدقات و اعمال مثوبات
مصروف میسازند البته این اولاد در حق او محمود [illegible] و اگر این اولاد بعنوانی است
که این شخص بسبب شان در امور غیر مشروعه می افتد و در اوقات امراض و فقر و فاقه شان
مثلا در بدعات میگردد پس بلاریب در مذمت اینها حرفی نیست و همچنین اموال و انعام
و زراعات و بساتین که اگر این همه را بوجوه نیک صرف میکند و طالب مرضیات الهی
است پس بالیقین محمود است و الا در مذموم بودنش حرفی نیست چون اعتبارات و حیثیات
این باب را اجمالا فهمیده دانستی حالیا در احادیث مذمت و محمدت دنیا اشکالی
باقی نماند برخی ازین احادیث اینجا نقل میکنم در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
آمده الدنیا ملعونة وما فیها الا ما کان منها لله عز و جل ولو کانت
الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة حب الدنیا
راس کل خطیئة و ذنب عظیم والدنیا جیفة وطلابها کلاب
این احادیث باعتبار مذموم رایج است و حدیث نعمت الدار الدنیا
لمن تزود منها للآخرة حتی یرضی ربه لا تسبوا الدنیا فنعم المطیة للمؤمن

علیها یبلغ الجنة و بها ینجو من النار الی غیر ذلک بر حیثیت محمود واقع است هرگاه
معنی دنیا را افاضل شیعه و تطبیق احادیث بوجه مستوفی در مدرکه اهل فطانت و ذکا دریافت
اکنون بر اصل مدعا میرویم و تلبیسات جناب مخاطب را که از کلک تقدیر تحریر نموده می زدائیم و میگوییم که
لا نسلم که ضمیر مؤنث کلمه لا تنالها بدنیا من حیث هی راجع باشد تا آنکه جناب رئیس
المجتهدین را گمان بدنسبت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هم رسد بلکه بحکم تاسی نور الله شهید
ثالث الامه در تالیفات خود بعد نقل این حدیث تواند بود که ضمیر مذکور بخلافت حقه رجوع
کند و محل کلام ابن عمر بر تصریح شهید مذکور آن باشد که خلافت حقه که از جمله ذاتیات آن
جهاد با دشمنان خدا و اعلای شریعت غرا و حفظ خلایق از شر اعدا و سرزنش مفسدان
دنیا و تسلط و حکمرانی بر طبق آیات قرآنی و احادیث رسول ربانی باشد با هیچ حزبی
نخواهد رسید و آنچه موجب آن نیست که امام حسین معاذ الله طالب دنیا باشند بلکه
از حدیث ثابت میشود که آنجناب طالب خلافت حقه که حقیقتش دانستی بوده اند و ادای
این طلب بمقتضای صفای نیت و خلوص طویت هم یافته اند که بتقدیر الهی قطعیتش
بوجود نیامده باشد من بعید مخفی نماند که جناب مجتهد صاحب البصر و البصیرت
خود بسیرتش نیک سریرت فهمیده اند که جهاد در راه خدا با خروج امام حسین نزد عبدالله
بن عمر ممتنع الاجتماع است و هو ممنوع چه دانستی که دنیا را اعتبارات است بعضی مذموم
و بعضی محمود و طلب دنیا باعتبار محمود منافاتی با جهاد فی سبیل الله ندارد حیرانم که از
کجا دانسته اند که عبدالله بن عمر آنجناب را طالب دنیای مذموم که ذمایم آن در کتاب ارشاد
القلوب دیلمی هم مفصل است قرار داده بلکه اگر ادنی امعانی در کلام عبدالله بن عمر میکردند
و به بصیرت قلبی نگاه مینمودند معلوم میشد که در کلماتش اشعاری بنقض مدعای خدام
مجتهد موجود زیرا که دنیا را که حق تعالی بر اختیار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حواله
فرموده بود و بعضی از ذاتیات آن دانستی لا محاله محمود خواهد بود نه مذموم و ملعون
چنانچه لفظ فاختار الآخرة مشعر بهمین است که آن دنیا مذموم نبود چه معنی اختیار ترجیح
دادن و برگزیدنست کما فی قوله تعالی وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا

لمیقاتنا و در کافیه شیخ ابن حاجب رحمه الله علیه در باب تنازع فعلین خوانده باشی
اختار الکوفیون الاول پس امام حسین طلب کرده اند تا کر نمودن را و لا تناقض بین ذا و الجهاد فی
سبیل الله پس تکفیر یزید را بقول عبد الله بن عمر تخویف و ترهیب نمودن از کمال ذکا و فطانت
جناب اجتهاد مآب است و ازینجا معلوم شد که تصدیق هر دو کلام می باید کرد یعنی هم عبد الله بن
عمر سخنی مطابق نفس الامر فرموده و هم کلام کمترین امام مورد تحسین گشته که خروج و محاربه
جناب امام حسین جهاد فی سبیل الله بود و بنا بر اعلاء کلمة الله و تخلیص مظلومین طلب خلافت
کرده اند و نقد جان عزیز را در راه خدا حقیر دانسته آمدیم بر اینکه چون طلب امر محمود بود
پس منع از خروج چه معنی دارد گوییم نزد عقلا مرسوم است که چون بزرگی قصد امری نیک
فرماید و جد و جهد بکار برد و احتمال وصول بکرده دنیوی بذات والا صفاتش بخواطر
شان تطرق یابد دامن او می گشته و تا مقدور او را از ان اراده باز میدارند مقصود عبد الله
بن عمر اینست که خلافت و حکومت که بمقتضای احادیث نبوی فقط برای خاتم الاولیا
و الخلفا یعنی امام مهدی آخر زمانه است تنها که بضعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هستند و شان
جزئیت خاص دارند نخواهد رسید و آنجناب آخرت را برگزیده اند و مرتبه قصوی را اختیار
نموده یعنی دنیا را با وجود محمود بودنش مجموعا ترک فرموده پس خروج نفرمایند و بر حرف
و حکایات اهل کوفه مغرور نشوند و خود را در معرض هلاکت نه اندازند چنانچه بعد از جمع
روایات این باب آشکارا میشود بلکه اسناد دنیای محمود با امام حسین بر تسلیم است ورنه
مقصود ابن عمر اگر تو طالب آخرت هستی و ثواب یافتنی نیست بکوفه مرو کما یدل علیه لفظ
بضعه و این همه بنا بر محبت و صداقت و حفظ جان و ناموس اهل بیت رسالت اتفاق
افتاد چنانچه معمول و مرسوم اصدقا و احباب است و نزد امام حسین نیز راجح افتاد که بجانب
عراق عزیمت نهضت سازند که اتفاق باعث کثیر ایشان شد که بوقت تشریف آورند
داد مظلومان را از ظالم بگیرند و آن مردود شقی سالانه تخت بود ... که بر حق اهلبیت بی اجازت
ایشان غالب گشته بود و در پی قتل ایشان گردیده و بجبر ... بیعت از ایشان طلب
ساخته و چه می تواند گفت مبنی تشییع و رد منع محمد بن حنفیه و ابن عباس و مانند

ایشان بلکہ البتہ اگر بمذاق شیعہ مطمح نظر داریم این منع از امحال از محرمات شرعیہ بلکہ از
معاصی کبیرہ بودہ باشد چہ بر طبق روایات ایشان کما یدل علیہ المجلد العاشر من
البحار جناب امام حسین در آیات قرآنی بجہاد یزید مامور و آنہمہ بزرگان محکوم باتباع و
جان فشانی بر آنحضرت بودہ اند قیامت اینست کہ قطع نظر از تخلف بلم و لا نسلم و چون
چرا پیش آمدند و ہر چند آنجناب ایشانرا عموما و خصوصا دعوت فرمود سر از متابعت او
پیچیدند بلکہ بر آنہم ترقی کردند چنانچہ تفصیل این ہمہ امور بعد ازین باشباع تمام و بسط
ملا کلام خواہی دانست انشاء اللہ تعالی بالجملہ اگر از طلب دنیا منع کردہ اند پس ہمان آش
در کاسہ یعنی اکنون حضرت مجتہد و مقلدین او را می باید کہ لفظ شہادت و جہاد در باب
امام حسین استعمال نکنند کہ اکابر مزعومی ایشان امام حسین رضی اللہ عنہ را طالب دنیا
قرار دادہ بودند اکنون اہل سنت تصدیق شیعہ کنند یا تصدیق مقتدایان مزعومی شیعہ
? اگر منع از امر واجب دینی میکردند پس برین امر عجیب و غریب قلب کسی قرار نمیگیرد خصوصا
وقتیکہ صحیفہ وصیت در باب تحتم این خروج از ملک علام در رسد و کلینی امام معصوم را
بعد چند صد سال علم آن باشد و پردہ از روی کار برافتد بار خدایا مگر محمد بن حنفیہ و
ابن عباس را رضی اللہ عنہم شاید تعلیم و تلقین دیگران درین لباس منظور باشد چنانچہ
جناب سیدہ از کلمات طیبات اعنی مانند جنین رحم پردہ نشین شدہ الخ در مخاطبہ
جناب شیر خدا بزعم مجلسی و غیر او کما سیجیئ انشاء اللہ تعالی مقصود داشتند لیکن ہمین
تاویل در باب عبد اللہ بن عمر کہ رفتن ایشان تا سہ منزل برای لقای ثواب ہمراہی امام
حسین و بکا و زاری ایشان وقت تودیع در کتب فریقین ثابت است و البتہ خلوص
مودت و صداقت را می خواہد جاری خواہد شد کہ شیعہ را بنا بر عداوت اہل حق از استماع
آن دل در خروش آید و خون در جوشش باشد بلکہ اگر دست از شیمۂ انصاف بر ندارند
بالخصوص این تاویل در بارہ عبد اللہ بن عمر قائل خواہند شد زیرا کہ او بعد از وقعہ
کربلا بر یزید پر سر آمد اشقیا بکمال غیظ و غضب خروج کردہ و تنہائی یار و یاور برای
سرزنش آن بدکار لعنت تا دمشق رفت چنانچہ در ما سبق از کتب معتمدہ علمای شیعہ

مذکور شد بخلاف محمد بن حنفیه و مانند او که آنچه از ایشان بعد از واقعه طف سرزده
عین طرفداری و خوشامد یزید است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی فانتظر **وایضا**
میگوییم که عمده متکلمات امامیه یعنی حلیمه را بجهت ورود روایات معتبره در اصول
امامیه از جناب امیر المومنین کما لایخفی علی المتبحرین اعتقاد اینچنین بود که جناب سلیمان
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طالب دنیا بودند چنانچه از کتاب مناقب مرتضویه مولفه
علمای رفضه و مانند آن عیان میشود و آنچه در باره طلاب دنیا در کتب فریقین مروی و
ماثور است حرفی از آن الآن گذشته و عنقریب از اصول معتمده موضوعه در رد مقاله خامسه
از منهج ثانی خواهی دانست بروایت صاحب فقیه مزبوره یعنی صدوق امامیه پیشوای امام اعظم
اول و دوم ایشان که چون حضرت امیر بمعراج تشریف بردند و بر سواری ابر بسیر عالم لاهوت و
ملکوت مامور شدند و یاران صحبت خود را مثل محمد بن ابی بکر و محمد بن حنفیه که مصداق من کان
فی المهد صبیا بودند و مقداد و ابوذر و سلمان و دیگر بزرگان هم درین صحبت شریک بودند
جنازه حضرت سلیمان را همقرین مار و کژدم بلکه اژدهای خونخوار یافتند و طلاب دنیای
دنی آخر باعث این همه شر و رسوائی گشته این طلب و استدعا فی الواقع از حضرت سلیمان
صدور یافت و آثار دنیوی و اخروی بران مترتب شد یا که الا ایمان و عدالت جمیع
متواند شد پس با ثبوت چگونه جمع شود الکنون تصدیق حلیمه و تصدیق جناب مرتضوی کنیم
یا تصدیق قول سید مرتضی نمائیم که حضرت سلیمان مجاهد فی سبیل الله بودند و طلاب دنیای
محمودی نمودند مگاه در حقیقت جناب مرتضوی حضرت سلیمان را طالب دنیا و تارک عقبی
قرار داده باشند دیگر مجتهدین روافض را اگر عقل داشته باشند طعن بعبد الله بن عمر
نمی زیبد فکیف که لوازم و عوارض طلب دنیا که خدمیش مثل افعی زهر از لب و باطنش
سراسر زهر هلاهل است نیز بر جناره شریف حضرت سلیمان مترتب باشد **وایضا در**
علل شیخ المشایخ از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بتصدیق و تصحیح امیر المومنین
علیه السلام مرویست که خدا رحم کند سلیمان را در مرا چه بخیل بوده مغلس است عن علی
بن یقطین قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام و یجوز ان یکون نبی الله

بخیلا فقال لا فقلت له فقول سلیمان علیه السلام رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ما وجهه و ما معناه فقال الملک ملکان ملک ماخوذ
بالغلبة و الجور و ملک ماخوذ من قبل الله کملک ابراهیم قال فقلت له فقول رسول الله
رحم الله اخی سلیمان ما کان ابخله فقال لقوله علیه السلام وجهان احدهما ما کان ابخله
لعرضه و سوء القول فیه و الوجه الآخر یقول ما کان ابخله ان کان اراد ما یذهب الیه
الجهال ثم قال علیه السلام و الله قد اوتینا ما اوتی سلیمان و ما لم یوت سلیمان و ما لم
یوت احد من الانبیاء انتهی مختصرا یعنی علی بن یقطین از کاظم پرسید که نبوت با بخل
جمع تواند شد فرمود نه عرض کرد پس قول سلیمان که در قرآن مجید است که پروردگارا
بیامرز مرا و ببخش مرا پادشاهی که نسزد کسی را پس از من چه معنی دارد فرمود سلطنت
دو گونه می باشد سلطنتی بجور و غلبه و سلطنتی از جانب خدا مانند مملکت حضرت ابراهیم
سلطنت ثانیه را او خواسته راوی عرض کرد اکنون معنی حدیث نبوی که خدا رحم کند
سلیمان برادر مرا چه بخیل بود چیست فرمود دو معنی دارد یکی آنکه سبب عرض بکو بد
و سوء قول بخیل بود دوم آنکه چنانچه بخیل بود اگر اراده کرده باشد از دعای خود آنچه
جهال اراده کرده‌اند باز فرمود حق تعالی آنچه با عنایت فرموده سلیمان بلکه احدی از
انبیا نداده بود در احادیث ائمه چنانچه از بحار هم دریافت میشود بخیل را
حضرت حق تبارک و تعالی در آیت کریمه الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُهِينًا ۞ بلفظ کافر تعبیر فرموده حالیا ارشاد شود که آنچه شریعت
مرتضی در تنزیه الانبیاء و الائمه برای حضرت سلیمان تاویلها بکار برده و خلاصه آن جمع
کردن مرتبه نبوت و دیگر فضایل انجناب بدعای مذکور یعنی وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي است کما اشرت الیها آیا همین را از حضرات بدعیان
[illegible] تصدیق کنیم یا آنچه از جناب سرور کائنات در اصول شیعه بوساطت ائمه هدی
رسیده کما هو موجه آنها نصب العین داریم و اگر این قسم تاویلات مد نظر بود و دیگر

مقامات پیش رود بارے شیخ حلی آنا سید را چه افتاد که بر بعضے از احادیث اہل حق لب اعتراض
کشود و یا قرار ایمعنی که ایشان بحضرات انبیا و رسل اعتقاد نیک ندارند راه الحاد و زندقه
پیمود و از عاقبت اندیشی دست برداشت و بتوجیهات اہل سنت که موید بدلایل و براہین
عقلی و نقلی بود گوش ننهاد بالجمله چون ان کجروی و عناد را و از لا دید همت خود
میسازد یاوه گو بهمان نصیب او میگردد و از سعادت اخروی محروم میماند سخن همان آنست
که برالسنه عرب یاد ار و سایر بلکه در احادیث سید الانبیا صلے اللہ علیہ و آلہ
است که اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت **قوله** دست و پازدن اہل سنت را
درین سو که مرد آنرا بچشم انصاف تماشا باید کرد الی آخره **اقول** این مقولات و
هفوات ہم مخدوش و مردود است **اما اولا** پس دست و پازدن و در مناظره اہل
حق مشوش و مختل الحواس گردیده به بن دندان چسپیدن از خصایص طایفه امامیه
این را بعلمای اہل سنت دادن کمال وقاحت و عین افتراست چه هکذا که علمای اهل
ولای اہلبیت طاہرین برای اثبات تقیه مزعومی امامیه با من القاعده کو دست خواهند
علمای اعلام ازان الد الخصام استفسار خواهند کرد که ای انصاف دشمن بجلال و کبریای
الہی ترا سوگند میدهیم که آیا جناب احدیت جل انعامه و حضرت خاتم نبوت صلوات اللہ
علیه و سلامه تقیه را برای حفظ ناموس و صیانت نفوس مقرر فرموده اند و ائمه دین را
بزعم تو بآن وصایا نموده یا بجهت ہلاکت و تلف آن لا محاله درینمقام شق اول را
اختیار خواهد نمود زیرا که شق ثانی مخالف بداهت عقل و نقل و مناقض حدیث
التقیة جنة المومن و مضاد احادیث دیگر که در کتب معتمده اہل التشیع مثل وافی و کافی
مشهور و متواتر است که در باب شروط و صحت و آمامت وارد اخبار شدہ اید و تعیّن و آثار
ملاحم و فتن خطابات انکبیت وارد شده و در کتب فقهیه که نزد طائفه اثنا عشریه اعتبار و اشتهار
تام دارد مثل قواعد و غیره ثابت گشته که در صورت ظن ضرر واجب میشود که اخیفوا فیہا
مستتر شوند آن کنند و در سب ائمه علیهم السلام ہم دریغ نمایند والا موردو عید لا دین
لمن لا تقیة له خواهند گردید کما سیجیی تحقیقه فی آخر الکتاب انشاء اللہ تعالی فما ظنک بعد حصول

الیقین پس البته آنجناب امیر که بعد از تخلف مزعومی در قصه خلیفه ثانی را بدشنام غلیظ
ذلیل کرده و سر قنفذ را بر زمین زده و مثل خالد ولید را بر افترای اهل خلافت میانه دو انگشت
چندان فشرده که جامه اش نجس گردیده کما فی البحار و حق الیقین حق تلفی دو معصوم شهید
یعنی جناب سیده النساء و حضرت محسن و نقض مواثیق بعد توکیدها و مخالفت حدیث
التقیه جنة المومن و غیره من الاحادیث التی لا تتناهی واقع شده پس اگر کسی از متشیعین
برای تقیه مزعومی خود باین قواعد استدلال کند و راه خلاص و نجات از مشکلات و افترا و فضیحات
جویا اول باید که دست از امامت بلکه از عدالت حضرت امیر نیز بشوید چون مدعای بدین
مزید و لاجرم تنقیص و تفضیح اهلبیت سید انبیا معاذ الله چیزی دیگر نیست عجب نباشد که
از استدلال خویش باز نیاید و آن همه فضایح و قبایح را التزام نماید پر ظاهر است
که اگر آنجناب بدون این ذلت و رسوائی و غرور بر وفای محبان رهایی بیعت مخالفین
خود بر مقر عموم شیعه اختیار می نمود مشاهده شداید ظلم و قتل دو معصوم و مانند آن نمی
فرمود چنانچه از مجلد هشتم بحار صریح مینماید بر اصول مخترعه امامیه معلوم نیست که با اهل بیت خود
جناب امیر چه عداوت داشتند که بعد از تلف جان و ناموس منتسبین سیما جناب سیده
و محسن بیعت و تقیه را برای حفظ جان خویش در خیال آورد و برای سرپرستی و رفاه شیعیان
خود که بر وقت اراده جهاد شرف حضور نیافتند چنانچه در منهج المقال است ابواب
معجزات و خوارق عادات برای ایشان گشاده اند اینک ابن شهر آشوب مازندرانی و مجلسی
صاحب حیات القلوب از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که روزی حضرت
امیر المومنین در مدینه نماز صبح را با ما ادا نمود پس روی مبارک بجانب ما گردانید و گفت ای
گروه مردمان خدا اجر شما را عظیم گرداند در مصیبت برادر شما سلمان و مردم درین باب
سخن بسیار گفتند پس حضرت عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بست و پیراهن
حضرت را پوشید و عصای آنحضرت را در دست گرفت و شمشیر آنحضرت را حمایل نمود
و بر شتر غضبای آنحضرت سوار شد و قنبر را گفت که ده گام را بشمار پس آنکه از یک تا ده
بشمار د قنبر گفت که چون از شمردن فارغ شدم بدر خانه سلمان رسیده بودیم پس اول

روایت کرده است که چون وقت وفات سلمان شد از او پرسیدم که ترا غسل میدهد گفت
آنکه رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم غسل داد من گفتم که تو در مداینی و او در مدینه است سلمان
گفت ای زاذان چون من بمیرم و ببندی مرا به بندی صدای خواهی شنید پس چون وفات یافت
او را بستیم صدائی شنیدیم و از پی صدا بدر خانه آمدم حضرت امیر المؤمنین را مشاهده نمودم
پس گفت ای زاذان برحمت حق واصل شد ابو عبد الله سلمان گفتم بلی ای سید من
پس داخل شد و ردا از روی سلمان برداشت و سلمان تبسم نمود بروی آنحضرت
پس حضرت باو گفت مرحبا ای ابا عبد الله هرگاه دریابی رسول خدا را صلی الله علیه و آله پس
خبر ده او را آنچه گذشت برادر تو از قوم او پس حضرت شروع کرد در تجهیز او و چون نماز بر
سلمان کرد از حضرت تکبیرهای بلندی شنیدم و دو کس را با آنحضرت دیدم که همراه بودند
چون پرسیدم که اینها کیستند فرمود که یکی برادرم جعفر است و دیگری حضرت خضر علیه السلام
و با هر یکی از ایشان هفتاد صف از ملائکه آمده بودند که در هر صفی هزار هزار ملک بود الخ
و از کتاب مشارق الانوار ... قطب راوندی ... این قصه روایت
کرده اند ... که سلمان در سفر بود و در اثنای راه ... بچشم زدن
او را از بیشه شیر نجات داد و نداز ... جنس اسود در باب سلمان کرد در ابتدا ... جزایری
متکلمین و محدثین امامیه کما فی البحار و حیات القلوب از زمره مجوس بود و بعد از اسلام
... وفات شریفه سید انام بر وقت معهود نزد حضرت امیر علیهما السلام ...
الغا و قد اوردت فی ... الکلام مفصلا لیکن در لباس اهل ایمان بود ظاهرا باعث بر
عبودیت ... که در باره ... آن که بظاهر هم لباس مجوسیت ... پوشیده بودند
این نوع سر پرستها بعمل آمده کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم مثل رسایل الفضل وغیره
... جناب خاتون قیامت با وصف ... کما یتها ... این امور ...
والاسیر الی تشنیعات جناب فاطمه ... حضرت امیر حق ... یا
مگر گویند لا اقتدا باقبال الهی یعنی تربیت عداوت ... صدق ... بقدر ...
مانع شد جناب از کسب ... احتیاط ... اگر ...

تمامی اصول و فروع شریعت را باعتراف مخالفین برای خلفای راشدین هم مقصور است پس
تمامی مطاعن بدو حرف متلاشی میشود فلیتدبر حالا جز آنکه چاک گریبان تا دامن رسد و شیشهٔ
صبر و شکیبائی بر سنگ افتد داد این جور و جفا از که توان خواست بالجمله واجب همین بود که تمام
این قسم مخالفت و تقاعد بر زبان جناب امیر نمی آمد تا بر وصیت و کتاب مختوم عمل واقع میشد
و هم سعی در حفظ جان و ناموس آن معصوم سمت ظهور می یافت پس اگر مخالفین و معاندین
در پی عداوت و تذلیل میشدند اتمام حجت بر ایشان و ظلم و جور بد اندیشان در دنیا زیاده تر
به ثبوت میرسید و قد قال الله تعالی وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
پیدا ان ایدک الله تعالی که برخی از اکابر معاصرین شناسی بعضی از متقدمین خود افاده
نموده که اگر در وهلهٔ اول بیعت خلفا میکردند و نوبت باین امور نمیرسید مردم را در حقیقت
جناب امیر تردد راه می یافت و این از جملهٔ لطائف افادات و عجایب خرافات
ندانی که اکابر او مقبولین سابق باشند مانند سلمان و ابوذر و عمار پس اصرار بر تردد ازینها
بطریق طلاقت زبانی است بلکه محال است اذ لا یتصور الضلال بعد الهدی و الکمال و ازینجاست
که جناب رسول بعد از خبر ارتداد عامه باهمین دلیل تکذیب فرمود کما فی تفاسیر الفریقین
و بر طبق حدیث جعفری که در کافی کلینی و مجالس شوشتری در وقوع تردد فی الجمله در شرات آثار
آن جمله اهل انصاف را تردد نیست و اگر مراد اعوان و انصار خلفا باشند که غش
و کدورت و دغا و دغل و نفاق و کفر آنها بزعم رفضه مظنون یا متیقن است پس تردد
نشدن آنها چه معنی دارد چنانچه از تصریحات ابوجعفر بن قبه که در عداد اکابر اسلام فاضل هاشمی
اشارات بدان کرده خود عیانست بلکه از افادات شریف تمامیشان که مجلسی در فرق بحار آورده
منکران و رعایا آن در ... بود که بیشتر مردم بعض حقیقت خلفا داشتند و امامت و خلافت
را و دلی مرتبهٔ ابوبکر صدیق میدانستند با فضیلت او معتقد گشتند و در روبروی آنها حضرت
امیر المومنین را وقعی نماند و ایضاً اگر معنی کلام اینست که کسی از حضار و غائبین
از تردد در حقیقت امیر المومنین نجات نمی یافت فهو بدیهی البطلان زیرا که آخر چندی از
اهل بیت و مقداد که بر وفق فحوای احادیث امامیه کما فی البحار و غیره من المعتبرات دل او

مانند سینهٔ آهن بود از خاشاک تردد و ریب صاف و پاک بود و بر زبان امامیه هم مصرح
است بودن گروهی ملازم حق تا قیامت کما فی الاحقاق وغیره کو درباره اصحاب
مقبولین امامیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را یقین ایمان بحصول نه پیوندد و احتمال
ارتداد باقی باشد غیر از جناب امیر چنانچه از رسائل اسماعیلیات که متعلق بمناقب جناب
مرتضوی است وضوح تمام دارد از جمله آن یکی اینست قال النبی صلی الله علیه وآله
اعطیت یا علی تسع خصال ثلث فی الدنیا وثلث فی الآخرة وثنتان لک وواحدة
اخاف علیک فاما الثلث التی فی الدنیا فانک وصیی وخلیفتی فی اهلی وقاضی دینی
واما الثلث التی فی الآخرة فانی اعطی لواء الحمد فاجعله فی یدک وآدم وذریته
یمشون تحت لوائی وتعینی علی مفاتیح الجنة واحکمک فی شفاعتی لمن احببت واما
الاثنتان فانک لن ترجع من بعدی کافرا [illegible] وهذا الا واما التی اخاف علیک منها غدرة
قریش بک من بعدی یا علی انتهی بلفظه وبر تقدیر اینکه اکثری از حضار و
متاخرین را استحقاق خلفای ثلثه ثابت میشد و امامت بلا فصل امیر [illegible] انکار نمودند
مفتوح میگشت قرار بر چیزی است که قرار [illegible] نموده اند [illegible] الا بشعرون [illegible] زیرا که
حال سواد اعظم امت محمدی صلی الله علیه وسلم [illegible] است که از [illegible] در حق امامیه
در حق جناب امیر انکار میدارند و خلفای ثلثه را از ائمه راشدین [illegible] میگفتند
بار خدایا مقصود مخاطب از ذکر [illegible] امیر المومنین [illegible] است و مادر دل
بعلمای اهل سنت آنست که چون بر اصول ایشان نظر تعاند کو [illegible]
شد و با اینهمه علمای ایشان حاشی از آن میکنند و [illegible] فضایل و کمالات وصایا
خلیفه اول بامامت بلا فصل قایل اند در باب [illegible] [illegible] [illegible]
که پیشتر از زید نظر با استحقاق خلافتش بود پس [illegible] نظر از مدایح و مناقب جناب
افضل الصدیقین کما سمعی نموده اما من کتب الامامیه [illegible] فی المنهج الثانی [illegible]
و بعض بعبارت [illegible] [illegible] [illegible] دین [illegible] [illegible] [illegible] صورت [illegible]
وازین است یکی عهد حضرت صدیق که در خلافت اعنی سعد بن عباده و اسامه بن

رشید را کما نقل الکنتوری فی جواب رد المطاعن تومی بالاتفاق نرسانیدند و کجا
عهد یزید لئیم که بمجرد جلوس بر سریر سلطنت حکم بقتل عبد الله بن عمر که ملازم مسجد و
محراب بود و هرگز آرزوی خلافت نکرده بر تقدیر انکار از بیعت خودش رقم کرد
و به نابیان تقیید بیشمار نمود چنانچه قبل ازین تفصیلش گذشت و بر سلاله اهل بیت
طیبین چندان جور و جفا بکار برد که در هیچ وقتی بر هیچ کسی بعمل نیامده باشد چنانکه
فاضل اخباری در جواب ایضاح بدان اعتراف دارد مع ذلک بعد ازین ان شاء الله
تعالی بر جای خویش خواهد آمد که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر اصول و روایات
اهل سنت و مقتضای قواعد امامیه بیعت خلافت افضل مهاجرین و انصار بی
اکراه و اجبار نموده اند و تخلف و تقاعد ایشان هم بسبب عدم لیاقت آنجناب که کلام
درانست نکرده تا بلشش باه چه رسد اما ثانیا پس تحقیق روایت کان لعلی وجه
فی حیوة فاطمة با نیکه این حدیث را در آخر این کتاب اندک تفصیل داده و هم تحقیق و
الزام الفاظ کاذبانه درا اه که مخاطب مارة بعد اخری این اخبار و آثار را بشر سکته
دماسند بلکه کلام جا بیجا بر زبانش جاری میشود و نیز جواب کلما ترک الله فیما سار علی
و سرکم در مواضع مناسبه بتفصیل تمام سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی
اما ثالثا پس اگر انصاف را منظور دارند و اعتساف را از هیچ بهر دیانت بر آیند
خواهند دانست که بیعت عبد الله بن عمر بعد از تسلیم بملاحظه حفظ جان چنانکه از سابحه
قوع یافت هرگز هیچ هیچ مورث عار و ننگ اسلاف و اخلاف او نخواهد
بود لیکن بیعت خلیفه اول امامیه بعد از بربادی جان و مال بلکه بلا اذیت سید
النسوان بر اصول مخترعه امامیه لامحاله باعث ندامت و انفعال خواهد بود لو کانوا
یعقلون شیئا و یهتدون و در مقام بیعت جمهور بر روایات کاسده و خرافات فاسده
امامیه با جناب چه قدر مناسبت پیدا کرد نعوذ بالله من ذکره و عروض ندامت
و پشیمانی او از امور اصول موضوعه امامیه و اعتراف مقبولین ایشان برای حضرت
مرتضوی بر تبی آنها مرتب جدید یست چنانچه بر جای خویش در مبادی احجاث منیح

تالی مسرود خواهد شد انشاء الله تعالی اینهمه خاشاک و خاک با فواه مفتریان فتاک و بیباک
برسد و اذیال آن نفوس قدسیه ازین آلودگیها صاف و پاک است **امّا ایضا**
پس کاه انکار عبد الله بن عمر از بیعت یزید پلید بعد هجرت امام حسین هم باتفاق روایات
فریقین ثابت باشد پس بمقتضای استصحاب که حجیت آن نزد مخاطب عموما ثابت گشته
می باید که آن انکار بر حال خود مانده و امتداد اسیکه رافع یقینی آن بروایات جانبین بوضوح
نیاید اکنون بر ذمه مجتهد الزمانی واجب و لازم که بدلیل مقبول الطرفین بیعت عبد الله بن
عمر بطوع و رغبت ثابت نماید و انی له ذلک و این تقریر ماخوذ از [illegible] اوائل از فوائد
رساله ضمیمه مخاطب است که با عانت والد خود در تحلیل متعه الف [illegible] ایراد فرموده
و خود کرده را درمانی نیست و درین رساله هم بایمان یزید [illegible] باید کرد
چه جای آنکه عبد الله بن عمر بعد از ساخته کربلا خروج برای لعنت [illegible]
باشد و علما در ابواب و فصول کتب خویش انکار بیعت نموده باشند باقی [illegible]
شان که اساس آن بر لفظ یا لیتنا در کلام عبد الله بن عمر است چنانچه از صحیح بخاری [illegible]
نقل خواهد کرد و هو علی اصلهم المقرر الموضوع لا یسمنهم و لا یغنیهم من جوع [illegible]
انشاء الله تعالی **قوله** و چون فاضل جلیل [illegible] **اقول** جلالت و نبالت این بزرگ
بعنوانیکه افتخار بران نمایند و مفاخر ایشان را یاد فرمایند و قصص و داستان
را انتظار آرند چنان نیست که احدی را از اهل خلاف و وفاق در ثبوت آن چون و چرا
باشد زیرا که بالفعل مرجعیت خلایق و کارپردازی مهمات علایق [illegible]
نهاده اند هر چند این اوصاف را برای این بزرگوار در تصانیف خود [illegible] فضائل
ذاتی و اضافی او در توصیف او از حد افزایند محل انکار و مقام خرده گیری نخواهد بود [illegible]
خودش در بعضی از رسایل بمقتضای قول ظریفی **بیت** در سخن چون بظرافت آمیخت
از زبانش گهر تحیه ریخت ؛ چه نیکو گفته بلکه در شاهوار ظرافت سفته در حق خلفای
راشدین که شرافت نسب و حسب شان یقینی است و ثبوت وجاهت و اعتبار و
وصلت آنها با جناب پیغمبر سیادبرار و بالعکس برا هین دینی است و در [illegible] کتب اهل

و نفاق و هم اقرار اهل شقاق چنانچه از روایات ارشاد القلوب حسن بن ابی الحسن
بن محمد دیلمی هم به ثبوت می‌رسد این بزرگان در مهمات امور دینی همیشه در جناب
سید کائنات شریک و دخیل بلکه مشهورترین خواص و حواریین آنجناب بودند عبارت
مشار الیه که به پیروی تقلید منجم طوسی فضله‌خوار سلاطین چنگیزی از دهانش برآمده است
سرهرگاه شخصی از خصیص کس مپرسی و بیقدری باوج ریاست و زعامت می‌رسد فراخور
رتبه حکومت و بسطت مملکت او فضلای دوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب
جاه و تمنای تقرب بایجاد مدایح نسبی و مناقب حسبی برای آنکس می‌پردازند و آسلی
صدای دلکش اِنَّکُم لَمِنَ المُقَرَّبِین را زیب آذان عجز واعیه خود می‌سازند و متوهم نشود
که اینها اتش به جهت شاعرانه دارد بلکه انتساب بطرز اثبات مناقب و مدایح آنکس
و اسلافش را نقل و روایت میکنند و هرچند در اوایل حال بر ناقدان سخن حال آنکس
و حال کذب و اختلاق نسب مستور نمیماند لیکن عوام از ابتدا بیشتر مخدوع می‌باشند و بعد طول
مدت سلطنت و حکومت و اعقاب چنین شخص بنزد خواص و عوام یکسان صحت آن
روایات رسوخ میگیرد مقدم سلاطین ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم
برهمنی منجم گنگو بود بموجب وعده با آقای خود حسب حکایت مشهوره وقت یافتن
سلطنت اسمش از اجل القاب خودساخته سلطان علاء الدین حسن کانگوی
بهمنی بهمنش قرار داد و بعد مرتبه من الزمان مستعدان عصر لفظ کانگو را محو و نسبی
[illegible] بهمنی ساخته نسبتش را به بهمن اسفندیار اتصال بخشیده
[illegible] از مدایح شعرا که در باره این مسکین ادیکه نالت قصاید پرداخته‌اند
ملاحظه فرمایند که بشوق جاه و ثروت و امید شنیدن صدای دلکش
انکم لمن المقربین منشیان بالاعث نشان غلط کهتم فقهای امامیه و مجتهدان
ایشان چه تصرفها که بر روی کار نیاوردند و چه تصحیحها که نپرداخته از کجا بکجا اتصال
بخشیدند و روایات و اخبار که واقع شک و عار است بر اسامی ثقات معنعن
تراشیدند یا بعلت محبت کارپردازی مهمات مالی و ملکی بر قدر که برای او وقعی نهند

کمتر است لیکن در حمل وصف اخوان منشو قد تحریر انمی نمود اگر چه اهم با حسن [illegible]

بمطالعه کتاب بحار الانوار و دیگر کتب معتبره امامیه نوعی اشکال و اعضال است زیرا که

از اخبار حضرات ائمه اطهار چنان هویدا میشود که جدال وقتی سمت جواز دارد که مجادل را تفرقه

در حق و باطل منظور افتد و قطع اعذار باطله خصام و ازاله شبهات ملحوظ کردد و مقدمات

دلیلش نزد اهل خلاف مسلم باشد که سرتابی از آن نتوانند و هرگاه او بر تمیز بین الحق

و الباطل مقدرت ندارد و نتواند که طرق نقض و معارضه و منع را بر آنها مسدود کند

و تاویلات و تسویلات ایشان را از بیخ و بنیاد برکند پس او را جدال بحکم سایر احادیث

منقوله این باب از حضرات ائمه کرام منهی عنه و حرام است و حال بر اختلال

کلام این مسکی اریکه جهالت بر همه عیان است که معاصرت و مهاجرت [illegible]

مهان قصد جدل و جدال با علمای اعلام مثل رشید المتکلمین [illegible] اعلی

علیین در سرش افتاده بود و تنک طاقتی و کم حوصلگی او را باین وادی کشید بلکه

انتظام امر معاش و امتثال امر ولی نعمتش یعنی معتمد الدوله او را [illegible] باین خرافات

متوجه کرده چنانچه تفصیلش در خاتمه این کتاب زبانی او خواهی دانست ان شاء الله تعالی

و بعد از وفات برادران همین و مهان خواسته که [illegible] ما ندعی انها کسی

در الحاد و زندقه ناشکور [illegible] اند و بر ناظرین و سامعین کتاب [illegible] الکلام ملقب بشبهات

اهل الخوض لاعتراضهم علی حدیث الخوض مانند صبح صادق واضح و آشکار [illegible]

آفتاب [illegible] النهار است که محتاج الیه کاری ندارد غیر از [illegible]

فرسائی و افترا و بهتان بر علمای زمان کردن و طعن [illegible] ایشان [illegible]

بشنوانیکه خصم او بعد از ادنی التفات باخرش وجوه [illegible] ملعون [illegible]

او منقلب تواند کرد از حضرت باری بصد تضرع و زاری طبع این کتاب [illegible] مسئول و

تداول و شهرتش بغایت [illegible] است تا هر کس بمطالعه خرافات و غرایب مقولات

این [illegible] اهل [illegible] و هم برادران صوری و معنوی او و هم مجتهدین که در اصلاح

آن رسایل شریک بوده اند خصوصا رساله حدیث الخوض [illegible] تکمیل آن [illegible]

سعی کرده‌اند و غایت کوشش بجا آوردند مشاهده نماید و دیده‌اند که جز ترویج اکاذیب
و اباطیل و اتباع صور خیالیه و تماثیل سخوته عزازیل امری دیگر در اینان او نیست و
انشاء الله تعالی در ضمن بعضی از امثله و در تقریر سوم که جناب مجتهد تحریر نقل آن جسارت
کرده بحث انتظار در ارتفع میکنیم و در همین مقام ثابت میکردانیم که وصف مذکور یعنی
حسن جدال بلا ارتیاب از ومنتفی و مسلوب است چنانچه مجلسی طایفه در مجلد اول از بحار
الانوار بعد نقل احادیثی که ملخص آن ایراد افاده میکوید بتظافر الاخبار ان المذموم
منه هو ما کان الغرض فیه الغلبة و اظهار الکمال و الفخر و العصبیة و ترویج الباطل و اما
ما کان لاظهار الحق و رفع الباطل و دفع الشبه عن الدین و ارشاد المضلین فهو من اعظم
ارکان الدین لکن التمیز بینهما فی غایة الصعوبة و الاشکال و کثیرا ما یشتبه احدهما بالآخر فی
بادی النظر و للنفس فیه تسویلات خفیة لا یمکن التخلص منها الا بفضله تعالی و از نیجاست
که حضرات ائمه اطهار در بسیاری از احادیث صحیحه بر جدال از جدال الهی شدید فرموده
اصحاب خلص خود را مثل شیطان الطاق کما روی هذا اللقب الشریف فی روضة المتقین
که خطالبا تر دامامیه با این همه القاب مقدسه از تسویلات نفس و شیطان منزه و مبرا
بودند زجر و توبیخ نموده‌اند کما سیجیء انشاء الله تعالی تا باین مسکین اریکه کوچک ابدال الکلام
کوفه که یاره و صفش بقلم آمده سرش باستان آنها نمیرسد و لیکن بعقبه بوسی شان لیاقت
ندارد چه ... و هر گاه مجتهد اصفهانی در مقامع حیدریه و میرزا محمد اخباری در مساوی
المستورین فی ... الاصول ویرا در چنین این معتقد ملحد جهان در مذمت الاجتهاد
مع ... جماعة اهل العناد و الدیزرگ مخاطب راکنده بابر سرش و سفله ناحق شناس
مخرب دین و محرف مذهب ائمه طاهرین گفته باشند تا بفرزند لبندش که انگشت نما و عاش
داشت از ایام است چه رسد من بعد جمعی از محققین امامیه که بزعم امامیه خود جزاع
تطبیق روایات مذکوره برافروخته‌اند اگر بغور و امعان نظر کنی با دشت نمود اهت
سرود اکونه اند زیرا که منتهای تاویلات شان اینست که زجر و توبیخ ائمه هدی علیهم السلام
برکسانی صدور یافته که در فن جدال ید طولی و مرتبه علیا نداشته‌اند و ماهرین و کاملین

فن را که بلند و پست این میدان نورد دیده بودند از جناب اهلبیت نبوی صلی الله علیه
و آله ترغیب و تحریض میدیدم میرسید و قیل و قال و جدل و جدال آنها مورد تحسین آن فرین
میگردید چنانچه طبرسی در دیباچه کتاب احتجاج مدعی آن شده لیکن بر ناظرین تصانیف ابن
بابویه قمی و من یقوم مقامه مانند کتاب توحید و غیر آن مستتر نخواهد بود که ائمه معصومین خود
از استماع این خرافات یعنی تطبیق مذکور بر آشفته گفته اند که هر دو فرقه اعنی کاملین
و ناقصین درین باب مساوی اند و احدی را پروانگی نداده ایم و ائمه سابقین هم اجازت
نداده بودند چه حال جدال مانند شراب است که گناه از منافع آن بیشتر و زیاده تر است
و حال بسیاری از بانیان مبانی این مذهب مستحدث که امامیه آنها را ائمه متکلمین
خویش میدانند و صدور اجازت برای آنها گمان می برند از کتاب سید ابن طاوس یعنی
کشف المحجة باید شنید و کلان ترین آنها را که مؤمن الطاق است و چرا نباشد که
بشهادت کتب قدما و متاخرین کما اشرنا سابقا لقب شیطان و مقدم را و شیطان الطاق است
نظر بجلوه طاوسی بمیزان عقل باید سنجید رویت من کتاب ابی محمد [illegible] حماد [illegible]
و نقلته من اصل قری علی الشیخ [illegible] التلعکبری [illegible]
قال اردت الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی مؤمن الطاق استاذن لی
علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له نعم فدخلت علیه فاعلمته مکانه فقال لا تاذن له
علی فقلت جعلت فداک انقطاعه الیکم و ولائه لکم و جداله فیکم لا یقدر احد من خلق
الله ان یخصمه صبی من صبیان المکتب فقلت جعلت فداک هو اجدل من ذلک وقد ناظر
جمیع اهل الادیان فخصمهم فکیف یخصمه غلام من الغلمان و صبی من الصبیان فقال یقول له
الصبی اخبرنی عن امامک امرک ان تخاصم الناس فلا یقدر ان یکذب علی فیقول لا فیقول له
تخاصم الناس من غیر ان یامرک امامک فانت عاص له فیخصمه یا ابن سنان لا تاذن له
علی فان الکلام و الخصومات یفسد الیقین و یمحق الدین انتهی بلفظه مضمون حدیث
آنکه ابن سنان میگوید که خواستم که نزد امام صادق حاضر شوم مؤمن الطاق بمن
گفت که برای من اجازتی حاصل کن گفتم بلی پس بعد از حضور از مرتبه او اعلام نمودم

که چنین و چنانست فرمود هرگز برای او اذن ملاقات درخواست مکن گفتم قربانت
شوم او بسوی شما انقطاع کلی دارد و خود را از موالیان اهل بیت میشمارد و در سر
پرستی شما با اهل خلاف جدال میکند و کسی از خلق خدا برو غالب نمیتواند شد فرمود غلط
است بلکه طفلی هم او را مفحم تواند ساخت ابن سنان گوید که بار دیگر ستایش او پرداختم
و گفتم که با جمیع اهل ادیان مخاصمت کرده و مجادله ها نموده و غالب آمده پس چگونه طفلی او را
ملزم تواند ساخت فرمود آن طفل خواهد پرسید که اول مرا خبر ده که آیا امام زمان ترا بابت
مخاصمت امر نموده پس خواهد گفت که نه و طفل خواهد گفت که چون ترا امام زمان اجازتی
نداده پس چرا مخاصمت میکنی و بعصیان امام مبتلا میشوی درین وقت او ساکت
خواهد شد و جوابی نتواند داد ای ابن سنان برای مومن الطاق پروانگی طلب مکن
که کلام و جدل نیت را فاسد میکند و دین را محو می نماید ازین روایت چند فائده حاصل
شد که استیصال مذهب و بیخ کنی تطبیقات ایشان درین باب میکند یکی آنکه
در متکلمین اصحاب ائمه که حکومتی نداشتند و فرمان روائی نمیکردند شیطان الطاق
معدوم النظیر و یگانه آفاق بود چنانکه از کتب رجال و حق الیقین و مجالس المومنین
پیدا و هویداست و حاجتی بذکر آن درین مقام هم نیست زیرا که خود ابن سنان این
مرحله را در تقریر سفارش او طی نموده چنانکه دانستی و در تدین و امتیاز کردن او
میانه حق و باطل بعد ازین مناظرات و مجادلات که با هر فرقه او را دست داده و نمود
نقلیه و براهین ایشان گردیده نظر بقدردانی امامیه هم خلجانی نیست پس هرگاه این امام المتکلمین
شیعه را اجازتی درباره جدل و جدال نداده باشند برای بی حسنیه صاحب
جمال و رشاقت و اعتدال بیت ازین سه پاره عاید فریبی * ملایک صورتی طاوس رقصی
که بعد از دیدنش صورت نه بندد * وجود پارسا یا ناشکیبی * کی اجازت آمیختنی بوده باشد
که بمباحثه علمای فحول در مجالس بعضی از خلفای عباسیه بلا ضرورت ملجیه چنانچه از روایت
شیخ ابو الفتوح نیز هویداست رونق افزاید و آن نازنین جان بخش شرح برور
چون آن حجابت از ظلمات بدر آید پس معلوم شد که آنچه سید مرتضی و اخوانش نک

فروشی و خامه فرسائیها کرده اند سخت پوچ و مهمل است این کاوش در بهر زبان مجتهدین
و متکلمین شیعه کثیران چون هشام و یا مثل یونس را ابد از سید متکلم [illegible]
الجیش قولیش می نمودند که در بصورت مثل ابراهیم و غیراو [illegible] حسن الملعون و تقریر
فریب خورده باشند چنانچه اهل ظرافت گفته اند سایر علمای ما از تسنن فار [illegible] میدانند
و لعنهم ما جری علی لسان قلم الراقم فی غزلیاته نظم در بحر دل ما گشت پدید زخمها ؛

زکهای گل دلالها بجور سنها × تا روی تو دیدم بدر باغ نرفتم × هر چند که بشکفت [illegible]
یارب بچه ساز که آنجا [illegible] اندام × آید سوی مشتاق و لیکن تن تنها × شاید [illegible] جگر آتش [illegible]
کز شوق بخنجند در آغوش گلها × در عشق بتان نام کسی نتوان [illegible] × از نام [illegible]

دوم آنکه چون حضرت امام صادق علیه السلام که مامور به [illegible] و اظهار حق بودند
کما یدل علیه الکتاب المختوم و رواه ابو جعفر الکلینی فی الکافی و سیورد [illegible]
بعض عبارات برای ابلیس الشیاطین پروائی نباشد بلکه او را رو بروی اجله اصحاب خود
ذلیل فرمایند و لیف دنیتش تصریح کنند این جدل و جدال در مذهب امامیه که مبتنی بر اخفا
و تقیه است چگونه از اعظم ارکان ملت و دین خواهد بود چنانچه باقر [illegible] در بحار گفته
و قد عرفت سابقا فکیف که در خاتمه روایت ابن طاوس از جناب امام [illegible] مروی [illegible]
که کلام نیست را فاسد میسازد و دین را برهم میکند این زجر و توبیخ که شنیدی از حضرت
امام صادق است و خلفای عباسیه که باظهار قاضی در مجالس و محافل [illegible] الائمه
مذهب تشیع داشتند دران وقت حکمرانی میکردند این متکلمین را بکمال [illegible]
می نواختند و بعد از ربودن گوی سبق از میدان مناظره جوایز و انعام ایشان را
من بعد امرء دیگر که بجهت [illegible] صحف آسمانی درباره تقیه [illegible]
منقول از تمامی ذاتیات امامت مجبور ماندند چگونه اصحاب خویش [illegible] فرمایند چه جای آنکه
[illegible] را برای خصومت و جدال کردن از [illegible] معذور نمایند [illegible] یعنی صاحب
احتجاج و امثالش را بخلاف درایت عقلی هم فریب [illegible] کلام [illegible] افتاده [illegible]
که ائمه چند در مذهب شیعه چنان [illegible] داشتند که اصحاب خود را ازین الزام [illegible]

[illegible]

برگماشتند حاشا ثم حاشا و زینهار کلا چه جبر کرمن از راه تعصب امام الائمه قوم را بلفظ
ابلیس الشیاطین تعبیر کردم بلکه آنچه قاضی رطل بوق و مجلسی بو الفضول در مجالس المؤمنین
و حق الیقین با وصف دعوی تبحر اعتقاد به آن دارند که سنیان از راه دشمنی لقب
شیطان باو بخشیده اند زیراکه نجاشی امام المتقدمین شیعه هم بدین لقب تنصیص کرده
جائیکه تالیفات هشام را برشمرده و هذه عبارته کتاب الحکمین کتاب الرد علی المعتزله و
طلحه و الزبیر کتاب القدر کتاب الالفاظ کتاب الاستطاعة کتاب المعرفة کتاب الثمانیه
ابواب کتاب علی شیطان الطاق انتهی بلفظه **سوم آنکه** حال جناب ائمه نسبت
بکاملین و بانیان مذهب رفض با وصف آنها اخلاق عمیم که از جد امجد خویش مورد ق
أَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ بوراثت یافتند این بود که از مجالس خود آنها را بیرون اندند
باز سفارشهای اجلا اصحاب را در باره آنها بذروه قبول نمیرسانیدند لیکن این ملاحده
و زنادقه برای تلبیس و فریب دادن عوام این توسل را از دست نمیدادند زیراکه ائمه هم حکام
دینی و هم دنیوی بودند و آنچه حضرت سلیمان در دار دنیا اقتدار داشتند ائمه را حاصل بود
و آنچه ائمه را زیاده بران دست قدرت بود هیچکسی از انبیا و رسل قدرت بران نداشت
کما عرفت من حدیث علل الشرائع و زینهار این قدما روافض از مرادات خود درا
عقده رشتها ساختند تا عوام آنها را از اصحاب کبار ائمه اطهار که حال شان دانستی
کم مرتبه ندیدند و دینار یابین صرافان بازار کیدت رجوع نمایند و نعم ما قال الشیخ
بیت گر براند نرود ور برود باز آید × ناگزیر است مگس دکه حلوای را
مخفی نیست که استطاعت ائمه باعتراف اکابر رفضه در مقاله رابعه معلوم خواهی کرد
که در وقتی بعضی از ائمه که در خانه منزوی بودند و تعلق نداشتند صد صد هزار دینار
خرج کردند **و ازین مقامات** ایهم بدریافت میرسد که لقب شیطان الطاق
و مانند آن برای امام الائمه رفضه از احول و اعمی نهاده حضرات ائمه دین است که
تنقیص آنها با وصف مزید امتنان در باره خلایق دقیقه نامرعی نگذاشته اند فالحمد لله
علی ذلک **چون این چند حرف** و قوف تمام یافتی اکنون بذکر مثالی از کلام این سنکی

اریکه اقبال می پردازم تا بعین الیقین متیقن شود که این بزرگوار مانند جناب مخاطب از صنوف
حسن جدال معرا و عاطل است و اگر تقریر اتشرا که بکمال زینت و زیب ادا میفرماید و دم
افتخار و استقلال بران میزند و در مناظره اکابر علمای ابرار ستم ظریفی میکند پوچ و لاطائل تو
گوایی در خواجه حافظ شمس الدین شیرازی علیه الرحمه بگوش او رسیده بیت تکیه بر جای
بزرگان نتوان زد بگزاف × مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی × از بندی بسا لاین مشکل
پیش نظر کمترین خلائق است که زد کنجشک حو صلگان تو توجه تغلیط و تخطیه امام المحدثین
محمد بن اسمعیل بخاری است رحمة الله علیه که دستگیری بزرگان و اسد وای ایمانی خویش کما اقتر
ترتیب داده مایه الافتخار ساخته و پیش علیند فطنانان ذی البصیرت عوارض ذاتی آن و لیه و
رسوائی ذات مقدس اوست با دیگر اکابر محدثین و متکلمین طائفه امامیه و کمترو ر ابراز
نموده باشند که این بزرگ بر عادت معهود در هر کلام پیش پا افتاده و سیما در مقامها که تعلق دارد
با ابطال مناقب خلفا و بیان آخر سنی بخاری رحمة الله علیهم اجمعین [illegible]
چون بعضی از احباب این بلاد در رد و تخطیه صاحب تحفه قدس سره العزیز [illegible]
اشتیاق زاید الوصف دارند لهذا احقر [illegible] زبان قلم [illegible] و به تحریر
اجمالی مرهم تسکین بر خاطر ریش متعطشین مینهم بگوش هوش باید شنید میفرماید که
از انچه معروض شد هم ماده عمده تاویلات این طائفه میشود چه ابن حیله درین فرقه
تا الیوم باقی است که در نسبت رفض با کابر علما و ر واة خود تجدید مبالغه می کنند
و اصلا از مصادره بالمطلوب حذر نا کرده به تشیع راوی بجان روایتش که اینها را الزام
داده آید متمسک میشوند چنانچه شاه عبد العزیز صاحب تحفه و رشید التلامذه الرفیع الشان در
کتاب ایضاح لطافة المقال مثل ابن قتیبه را که علمای رجال توثیق او کرده اند کما فی تاریخ
ابن خلکان و نزد نهار کسی نسبت تشیع باو نکرده بل الامر بالعکس در جواب اعتراضات بروایت
معارضه نبیت رسول الثقلین با شیخین از رسالات رافضی نوشته و همین روایت را
دلیل آورده و حال آنکه ذهبی از علمای رجال و منتقدان اهل السنه و دیگری نیز سند در
میزان الاعتدال فی احوال الرجال میفرماید عبد الله بن مسلم بن قتیبه بن محمد صاحب التصانیف

صدوق قلیل الروایة روی عن اسحق بن راهویه وجماعة قال الخطیب کان ثقة دینا فاضلا
وقال الحاکم اجمعت الامة ان القتبی کذاب قلت هذه مجازفة قبیحة وکلام من لم یخف الله
ورسوله ورایت فی مرآة الزمان ان الدارقطنی قال کان ابن قتیبة یمیل الی التشبیه منحرف
عن العترة وکلامه یدل علیه وقال البیهقی کان یری رای الکرامیة قال ابن المنادی مات فی
رجب سنة ست وسبعین ومائتین من هریسة اکلها واستجبه فاهلکته تم کلامه اقول قطع نظر
ازینکه قول حاکم را در تکذیب قتیبی ذهبی باین شدت وغلظت رد کرده حتی که او را در زمره
غیر خائفین من احکم الحاکمین بجهت تفوه باین قول داخل کرده وحاکم خود متهم بتشیع است
کما سیاتی پس از جهت انحرافش از عترت طاهره کذاب گفته باشد لا بالعکس کلام حاکم
خود فی حد ذاته محکوم است بصراحت بطلان چه اجماع امت با جهها بر خلافت حضرت ابی
بکر کی اتفاق افتاده که بر کذب ابن قتیبه اجماع امت منعقد خواهد شد واگر از امت
مثل اهل حل وعقد علمای امت مراد گیرند تاهم اجماع امت من جمیع العلماء المنتشرة
فی اقطار الارضین علی تکذیب رجل من المحالات العادیة فکیف که حسن ظن علماء
بمعزی الیه از عبارات مزبوره ظاهر است واتهام شاهصاحب وتلمیذ شان برای بقیه
برفض از قول حاکم در غرابت ونظر کم نیست مثل دارقطنی او را از عترت منحرف میگوید
وبیهقی مایل بکرامیه می نویسد وایشان برخلاف تصریح ائمه تلقا ... او را رافضی
میفرمایند در روایتی را که مصادره بالمطلوب کما نقلت سندی آن نیست او را
سند الرفض من ان یکون سند النصب چه او نقل کرده که درین مشاجره کدام کس
بر حق بوده وکدام بر صواب بلکه فقط روایت ناچار کرده پس اگر معتقدش مثل بحر
العلوم هکذا البحر المالح مولانا عبد العلی درین مخاطبت ذنب وخطئت حضرت معصومه باشد
همین روایت دلیل النصب خواهد بود کما نص علیه الدارقطنی الحاصل حکم شاهصاحب بر رفض
ابن قتیبه از دو شق خالی نیست یا این همه گرد و غرو طمطراق متبحر در فن حدیث ...
شهره بی اصلی بیش نیست که از حال رجال اطلاعی ندارند و تا میزان الاعتدال هم بنظر
نگذشته ویا باین مرتبه بید یانتی است که باعتماد اینکه معتقدان ما که غرض از تالیف تحفه

رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد قول ما را بمجرد اصغا باور میکنند

و از مخالفین کدام کس تفحص کتب رجال میکند و از میزان وغیره صدق و کذب ما را

می سنجد پس تلبیس و تدلیس ما پیش رفتنی است بلا مضائقه بکذب و بهتان مبادرت

نموده اند و ثانی هو الاقوی **اقول وبالله التوفیق** واویلاه وافضیحتاه که [illegible]

از ابناء روزگار لایق این کار نمی بینم که از جانب این هیچمدان شکسته بال [illegible]

این مسکین اریکه اقبال باتمینی که احدی را بآن اطلاع نباشد بقول حافظ شیراز ع

لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود ✱ عرضه میدهد که حضرت در تحفه اثنا عشریه دیده اند که

عبدالله بن مسلم بن قتیبه را که ذهبی صاحب میزان الاعتدال حالش بیان [illegible]

علامه دهلوی قدس سره العزیز از روافض شمرده تا فقیر برین تقدیر طوق استفاده

و تلمذ آن مخدوم الانام در گردن اندازم و خفایای آن عالیمقام را توانم [illegible]

آیا جناب این مدعا باستمداد استخاره طاق و غیبت مشاهده فرموده اند [illegible]

حضرات ائمه بروایت زراره و شیطان الطاق برای شیعه خود مثل وحی منزل من السماء

قرار داده اند چنانچه از رسایل استخاره معلوم میشود یا مدعای مذکور را از کشف

و شهود و اشراق باطن که بر طبق تصریح فاضل انباری مادر بعض جناب و برادر

جهان آن عالی جناب در جواب ایضاح لطافة المقال [illegible] آن باعث [illegible]

گردیده و بر وفق افاده صاحب جامع الاسرار [illegible] از احیاء [illegible] و

الترا ما از خواص امامیه است بحیث لا یوجد فی غیرهم و علی ای تقدیر [illegible] کتاب مستطاب

تحفه اثنا عشریه از نظر احقر البریه گذشته است مخالف نقل [illegible] است یعنی

علامه دهلوی قدس سره العزیز هرگز نام رفض عبدالله بن مسلم بر زبان نیاورده

بلکه او را از جمله معدودین زمره اهل سنت شمرده آری ابراهیم بن قتیبه را رافضی

نوشته و انهم من ثقاة [illegible] گفته کما لا یخفی علی [illegible] احوال [illegible]

راجع الی کتب رجال الفریقین کلسان المیزان [illegible]

الطوسی ومنهج المقال وتحقیق الرجال للاسترآبادی [illegible]

عبارات این کتب در جواب ذوالفقار در مقامیکه مجتهد جالسی مطاعن جناب ام المومنین
عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بروایت ابن قتیبه بیان کرده واقع شده من رام الاطلاع
علیه فلیرجع الیه برای تصدیق این کذب بن ادنی محتی بر نفس اماره خود گوارا فرمایند و تحفه
در تحفه اثنا عشریه رجوع نمایند تا خواهند دانست که تعرض بر رفض ابراهیم بن قتیبه و معدود
بودن عبد الله بن مسلم بن قتیبه در زمره اهلسنت در کید نوزدهم وقوع یافته و عبارته هکذا ادر
اسما و القاب رجال معتبرین اهلسنت نظر کنند و هر کرا از رجال شریک نام و لقب او
یابند حدیث اورا و روایت اورا بان سنی نسبت دهند و بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز
درمیان هردو حاصل نشود پس سیاق نا واقف اورا امامی از ائمه خود اعتقاد کنند
و روایت اورا محل اعتبار شمارند مثل سدی که دو کس اند سدی کبیر و سدی صغیر کبیر
از معتبرین و ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذابین است و رافضی غالی
و مثل ابن قتیبه که نیز دو کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبد الله بن مسلم بن قتیبه
که در اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است
اما این رافضی نیز کتاب خود را معارف نام گفته تا اشتباه تام حاصل شود انتهی کلامه
اعلی الله مقامه دلالت این عبارت بر مطلب فقیر نه آنچنانست که محتاج بیان باشد بعد
اینهمه بشنو که دلیلیکه بر رفض ابن قتیبه جناب رئیس المتکلمین از جانب استاد [illegible]
تحفه اثنا عشریه قرار میدهند و در پایه اظهار می نهند یعنی روایت معارضه جناب سیده
فاطمه زهرا با حضرت افضل الصدیقین رضی الله عنهما حاشا که در تحفه اثنا عشریه عینی و اثر
ازین استدلال [illegible] باشد تلبیس این نقل با اصل نیز بر ذمه خدام حضور بر ضرور است
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۞ **الحاصل** حکم این رئیس المتکلمین باینمعنی که علامه
دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه بر رفض عبد الله بن قتیبه که بعضی از علمای اهلسنت
توثیق او نموده اند تصریح فرموده و دلیلی بر این مدعا ذکر کرده مستلزم مصادره
یا مغلوبیت از دو شق خالی نیست یا بقول خود [illegible] کرد فی اطراق و تبحر در علم کلام

خصوصا دعوی الزام علمای اعلام شهره بی اصلی بیش نیست که بر تحریر و تقریر صاحب
تحفه هنوز اطلاعی ندارند و تا تحفه اثنا عشریه که در مشارق و مغارب شهرت تمام
یافته و در زمره خاص و عام متداول است بنظر مقدس نگذشته و نه بهفوات گستری
در ابرام مطاعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین ملاحظه او در آمده که میگوید
کر نزد صاحب تحفه اثنا عشریه عبدالله بن مسلم بن قتیبه از معتبرین اهل السنت است و یا بافتریه
بی دیانتی است که باعتماد اینکه معتقدان و مداحان اغرض از تسوید رساله مذکوره
رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد و توقع حصول خدمات از
سرکار سلطانی قول او را بمجرد اصغا باور میکنند و از مخالفین کیست که تصفح از کتاب
تحفه میکند و نظر و تحقیقات او می برد لیس تدلیس و تلبیس او پیش رفتنی است تا
[illegible] بکذب و بهتان مبادرت نمودند والثانی فی الوقوع والظهور کالنور علی
قلل الطور وقد قال الله تعالی ومن یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا
فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا [illegible] که [illegible] این کتاب
زبانی این [illegible] اولی الالباب [illegible] و دیانت
دعوی بر سبیل [illegible] خلو [illegible] خیر و اکبر
خدام و الاهتمام [illegible] مذکور [illegible] صاحب تحفه اثنا عشریه [illegible]
[illegible] در مطاعن [illegible] از اذون [illegible]
[illegible] و حضرت عثمان ذی النورین [illegible] و بعض [illegible] از زمره [illegible]
[illegible] هر چند از گستاخی [illegible] کلام [illegible] بمقام [illegible]
اهل سنت توانند گفت که [illegible] عبدالله بن مسلم بن قتیبه که [illegible]
[illegible] لازم آید [illegible] ثابت [illegible] اند کتاب
کتاب الامامت و السیاست عبدالله بن مسلم است [illegible] عبارت قاضی ابن خلکان نموده اند
انتهم [illegible] در ترجمه عبدالله بن مسلم بن قتیبه
است [illegible] کتاب الامامت و السیاست [illegible] عبارت مذکوره [illegible]

بجناب حضرت دارد نیز اگر قاضی ابن خلکان توثیق کسی نموده که صاحب تحفه معتقد به بود و
در اهل سنت حکایت فرموده که بسیاری از تصانیف وی را نام برده لیکن کتاب امامت
وسیاست که بزعم امامیه از مصنفات اوست هرگز بر زبان نیاورده ملاحظه فرمایند که کلام فقیر
مطابق نفس الامر است یا نه وعبارة القاضی هذه عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری وقیل
المروزی النحوی اللغوی صاحب کتاب المعارف وادب الکاتب کان فاضلاً ثقة سکن بغداد
وحدث بها عن اسحق بن راهویه وابی حاتم السجستانی وتلک الطائفة وروی عنه ابنه احمد وابن
درستویه الفارسی وتصانیفه کلها مفیدة منها ما تقدم ذکره ومنها غریب القرآن وغریب الحدیث
وعیون الاخبار ومشکل القرآن وطبقات الشعراء والاشربة واصلاح الغلط وکتاب التقفیة و
کتاب الجمیل وکتاب اعراب القراءات وکتاب الانوار وکتاب المسائل والجوابات وکتاب المیسر
والقداح وغیر ذلک انتهی من بعد بر دانشوران عالم بلکه تمامی بنی آدم روشن است
که از کلام شمس الدین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال بعد از تسلیم همین قدر ثابت شده که
عبد الله مذکور با وجود فضیلت ودینداری صاحب تصانیف بوده مدعای این عزیز الوجود به تقدیر
مسطور است که کتاب امامت وسیاست از تصانیف عبد الله بن مسلم است فاین الدلیل من المدعا
واین الارض من السماء مگر مختصرات کتب تحصیلیه نیز بخدمت استادی نخوانده و بگوش او
اینهم نخورده که العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث اکنون
منتهای جدل وجدال وغایت قیل وقال از طرف این مسکین اینکه فضل وافضال
آنست که دعوی امامیه بستن او در مقام مناظره از قدیم الایام وانکار صاحب تحفه
از همیشه بلکه او را در زمره شیعیان معدود نمودن هنوز متنازع فیه است وترجیح احد الجانبین
علی الآخر بوضوح نه انجامید پس بعد از غض بصر از لاف زنی ایشان در باب تشیع جناب
علامه دهلوی با وجودیکه هنوز در ان مقدمه به بصیرت وتحقیق رسوخی ندارند وبر تفحص
وکسر شان آنجناب بمجرد توهم امر مسطور اصرار می نمایند میگوییم که در خصوص بحث ناگزیر
بحکم جناب امیر کما ادعی بعض علمائهم النحریر اعنی انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال رجوع
بمطالب کتاب امامت وسیاست باید کرد وباقوال مولفش نظر باید نمود تا معلوم شود که

مولف آن سنی پاک عقیده است یا مانند بسیاری از حریفان خود کش دهن دریده و
در لباس تلبیس ابلیس روح عبد الله بن سبا و اولاد معنوی او را شاد میکند و در پرده
مذکور اساس اسلام را می کند بحمد الله که بسیاری از قرائن رفض او در کتاب مذکور که بعد از
تسمیه دیباچه اش بدین الفاظ واقع است قال ابن قتیبة نفتتح کلامنا بحمد الله الی آخره
یافته میشود **از انجمله آنکه** درابای جناب امیر از بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما فصلی
قرار داده است و درین فصل و ما بعد آن مقصود بالذات و غایت مساعی او اظهار [illegible]
تشییع خود است یعنی بمردم اشکار شود که خلفای راشدین از [illegible] بوده اند
و خلاصه آن روایات بی سر و پا آنست که چون حضرت امیر را خبر رسید که صحابه
بر خلافت ابوبکر گرد آمده اند و او را بیعتی نموده در مجامع و مقامات ایشان [illegible] در
[illegible] دعوی امامت خود گفت و تکذیب ایشان [illegible] امامت او را
دران روز قبول نکردند و گفتند که اگر قبل ازین دعوی امامت [illegible]
ابوبکر [illegible] نمیکردیم [illegible] علیه السلام
[illegible] در مجالس انصار [illegible]
[illegible] همین بود که علی [illegible]
و جمعیت شما را پریشان کرده اند [illegible] بود گذشته اگر از
سابق برای [illegible] اعلام میکردی حضرت علی کرم الله وجهه [illegible] جواب
سداد که علی [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]
میگذاشت **و ملخص فصل ثانی** او اینست که هرگاه خلفا و اعوان انصار
دریافتند که علی مرتضی با جمعی از اصحاب از بیعت ابوبکر تخلف ورزیده [illegible]
بغیظ و غضب تمام بر در خانه امیر علیه السلام هجوم کردند و هیمه برای سوختن خانه
آنجناب طلبیدند و آواز [illegible] بیعت نکرد [illegible]
نیل مقصود رجوع کردند ابوبکر [illegible] را برسم رسالت فرستاد [illegible]
[illegible] حضرت امیر علیه السلام او را [illegible] کرد و همه کس را [illegible] قرار داد

وچندیابد قصد آمد ورفت گردید دروی خلیفه اول صورت تمثیلیت اتباع واشیاع بازدگر گردید
دولت ریختند پس گوش علمای اعلی وحلقه ماتم اهلبیت خاتم الانبیا یکی شد سیما جناب سیده
که فریاد وزاری وشور وبیقراری او بغایت قصوی رسید وبدان مرتبه انجامید که مردم
تاب ساختن نیاورده بدار الخلافت مراجعت نمودند وقریب بود که زهرها آب وخانهای
هستی آنها خراب گردد مگر عمر بن الخطاب وجمعی از احباب او که بجهت قسوت قلوب متاثر
نگردیدند بلکه بزور وتعدی بخانه هدایت کاشانه رسیدند وحضرت امیر را بیرون کشیدند
وکشان وکشان بردند وگفتند که قسم بجلال وکبریای الهی اگر بیعت نکنی گردنت بزنیم
وسرت را از دوشت جدا کنیم در اثنای راه بقبر مبارک پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید
ودر نهایت گریه وزاری بندا بلند این آیت را تلاوت کرد یابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی وامثال این افترات وهذیانات در
مقام مذکور بسیار است الخ یادکردم مشتی نمونه از خروار است **سوم** آنکه
در خاتمه کتاب مذکور با این همه تفصیل خرافات که بی سند ذکر میکند ومذهب اهل حق
را بیان آن شکست میدهد دعوی صحت مافی الکتاب ونقل روایات علی الاطلاق
از معتمدین وموثقین نموده اسامی شان می نماید پس شخص مذکور با این همه که شنیدی
اگر از اعاظم علمای اهلسنت باشد چنانچه مجلسی در بحار دعوی آن نموده و دیگران
در غیر آن مجالات او لب گشوده اند وای بر حال اهل سنت که گوی سبق از اساتذه روافض
میربایند وروح ابن سبا ودجال بیچاره از این مکاید شاد می نماید بقول مولوی
معنوی **بیت** کار شیطان میکند نامش ولی * گر ولی اینست لعنت بر ولی
آمدیم بر اینکه تعدد معارف در کلام علامه دهلوی قدس سره العزیز مذکور است
از کجا باثبات میرسد بعنوانیکه اگر امامیه شیعه انصاف را نصب العین فرمایند سر بگریبان
خجلت فرو برند ودیدها از شیت پای است برندارند تصورش آنکه مجتهد قدیم در صوارم
هیچ بمن ندانم بروایت ابو هریره رضی الله عنه بواسطه بعضی از محدثین خویش اعنی
ابن ابی الحدید نقل از معارف ابن قتیبه بیش از بیش نقل کرده اند وحال آنکه فاضل

استرابادی در افادات خود به تشیع او اشاره نموده و از اشارات ملا باقر مجلسی در
بحار هم پی به تشیع او توان برد و بنده فاقد الادراک بعد از صرف همت بالغ و جهد
بلیغ دو نسخه معارف ابن قتیبه بکرر بهم رسانیده و تمامش حرف بحرف دیده هرگز آن
مثالب و مذامیم درین نسخ بر نیامد پس معلوم شد که آن معارف کتاب دیگر بود که
اهل مکیدت تالیف نموده اند و هذا هو الاصل فی الباب اکنون تمام عبارت مذکوره
که ترجمه قول ابن ابی الحدید است و فقیر در بسط شرح او که بر نهج البلاغت رضی
نوشته دیده است قلمی میشود که از جمله شیوخ بخاریست ابو هریره و مغیره بن شعبه ابن
ابی الحدید از شیخ خود روایت نموده که هرگاه ابو هریره همراه معاویه در سال جماعت
بکوفه آمد داخل مسجد گردید پس هرگاه دید که مردمان بتقریب استقبال آمدند و بسیاری
مجتمع گردیدند بر هر دو زانوی خود نشست و بر سر خود چند بار طپانچه زد و گفت ای
اهل عراق شما را زعم آنست که بر خدا و رسول او دروغ می بندم و خود را مستوجب آتش
جهنم میکنم والله که شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که برای هر پیغمبر
حرمی بوده و بدرستیکه حرم من مدینه است ما بین عیر تا ثور پس هرکه دران امر نو احداث
کند فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و من گواهی میدهم که علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه دران احداث نموده پس هرگاه این خبر بمعاویه رسید او را جائزه
داد و گرامی داشت و والی مدینه گردانید ابن ابی الحدید گفته که ظاهرا راوی غلط کرده
که گفت ما بین عیر تا ثور بلکه بجای ثور احد می باید باشد چه جائی در سواد مدینه مسمی بثور
نیست ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر نقل میکند که او گفت ابو هریره نزد شیوخ ما
مدخول و غیر مرضی است در باب روایت و عمر او را بدره زده و جزم بکذب او نموده
فرموده قد اکثرت الروایة و احر بک ان تکون کاذبا علی رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و از سفیان ثوری مرویست که او از منصور بن ابراهیم التیمی روایت نموده
که گفت ما کانوا یاخذون عن ابی هریرة الا ما کان من ذکر جنة او نار و ابو اسامه از
اعمش روایت نموده که گفت که بود ابراهیم صحیح الحدیث و هرگاه من از کسی حدیثی

می‌شنیدم او را عرض میکردم پس یکروز آوردم پیشش او احادیث ابی صالح را که او از ابی هریره روایت نموده ابراهیم گفت احادیث ابی هریره را بگذار انهم کانوا یترکون کثیرا من احادیثه و مرویست که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود الا ان اکذب الناس او قال اکذب الاحیاء علی رسول الله صلی الله علیه و آله ابو هریره الدوسی و ابو یوسف روایت نموده که عرض نمودم بخدمت ابی حنیفه که چه میفرمائی هرگاه حدیثی بیاید که مخالف قیاس ما باشد ابو حنیفه گفت که هرگاه روایت بواسطه ثقات مخالف قیاس ما بیاری ما در اتوقف قیاس را ترک نموده عمل بروایت میکنیم ابو یوسف گفت که چه میفرمائی در روایت ابی بکر و عمر گفت کافیست این روایت ها را پس گفتم که روایت علی و عثمان گفت همچنین است پس هرگاه دید که من میخواهم که هر یک صحابی را جدا جدا برشمارم گفت صحابه کلهم عدول اند سوای چند کس از انجمله ابو هریره و انس بن مالک اشمار نمود و سفیان ثوری از عبد الرحمن بن القاسم از عمر بن عبد الغفار روایت نموده که ابو هریره بکوفه آمد در وقت شام می‌نشست بدر دروازه کنده که در مسجد است و مردمان می آمدند و نزد او می نشستند پس یکروز جوانی آمد و نزد او نشست و گفت یا ابا هریره ترا قسم میدهم بخدا که تو شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق علی بن ابیطالب فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفت اللهم نعم آن جوان گفت که پس گواهی میدهم بخدا که تو موالات و دوستی نمودی با دشمن علی بن ابیطالب ع و عداوت ورزیدی با دوستان آنحضرت و روایت کنند کان روایت کرده اند که ابو هریره در کوچها با اطفال اکل طعام مینمود و با اطفال بازی میکرد و در حالتی که او امیر مدینه بود خطبه ... میگفت الحمد لله الذی جعل الدین قیاما و ابا هریره اماما و مردمان را باین کلمه بخنده می آورد و در حالیکه او امیر مدینه بود در بازارها پیاده میرفت پس وقتی که کسی پیش او میرفت هر دو پاهای خود را بزمین میزد و میگفت الطریق الطریق امیر شما آمد ابن ابی الحدید بعد نقل این روایات گفته که ابن قتیبه تمام آنچه من ذکر کردم در کتاب معارف در ترجمه ابی هریره مذکور ساخته و قول ابن قتیبه در باب ابو هریره

حجت است لانه غیر متهم علیه انتهی بر کسیکه میگوید که معارف از تصانیف کتا
دینوری یعنی عبداللّه بن مسلم سنی است فقط ضرورست که این امور را از آن کتاب بر آرد
و هو ممتنع و محال کما عرفت قبل ذلک و مخفی نماند که مقصود اصلی این کس را
مپرس همین قدر است که این مسکین از یک بنالت و اعتلا از وصف حسن جدال بالاتفاق
معر است و با این همه دنبال قیل و قال نمیگذارد و ان بعنایت الهی بخوبی سمت ظهور گرفته
چه بر همه کس واضح شد که او عیوب خانگی طایفه خود را بدیگران می بندد و قصد افترا و بهتان
بر علامه دهلوی می نماید که هرگز بر دامن تحقیقش غباری ننشسته لاجرم حاجت آن باقی
نمانده که بجواب تفصیلی کلامش مشغول شوم و بهر حرف او تعرض رسانم ایستم طریق مفصل مجمل
عقلا کردانم چه این امور را بانتهاز فرصت موقوف داشته ام اگر زمانه موافقت میکند
و اجل موعود در قضای معهود فرصت میدهد بجمیع مقدمات و اعتراضات رساله اش
از بیخ و بنیاد در کتابی ضخیم بر میکنم چنانچه در کتاب منتهی الکلام در افادات او در رساله
اولی بکمال بسط و تفصیل در هشتاد جزو بعمل آوردم حالیا مناسب مینماید
که در تقریر منقول این متوقد خیر نظر تمام برد و قدح مقدماتش که مبرای بنیش ثبت
کرده ایم و پرده از روی مقصود بر دارم و در نقض کلامش تحویلیت و ترتیب او که از
نقل عبارت شفای بوعلی حسین بن عبداللّه بن سینا مسطور داشته بخاطر میارم +
بالجمله اول تماشا شان کامی چند میروم و میگویم که آنچه فرموده اند که حبر هم ساخته
و دماغ را از جواهر پرداخته چه این تقریر سزاوار آن بود که زبان خامه را بآن نیالاید
آلوده و نه لیاقت آن داشت که بذکرش اهل فهم و فراست را از اما و لو فرضنا
انبساطی تواند افزود و اگر چنین مزخرفات بیهوده قابلیت ذکر داشته باشد
مجال کلام کرا است بلکه اصحاب مذاهب باطله را از باطله و غیرهم بوجوه عدیده
منقوض سدیده فرد و فتح و ظفر روا است اما اولا بسبب آنکه در نقل عبارت
شفا غیر از آنکه اظهار تعقل و تبحر خود در علوم فلسفه و تدقیقات فلسفیه فرمایند
حاصلی ندارد و آن اگر واقعی و نفس الامری هم باشد باعث افتخار و اظهار عقل

دلالی حضرات ائمه هدی علیهم السلام که از اصول و فروع دین چراغ نور ایمان بهر ای هدایت
گم گشتگان بادیه ضلالت افروخته اند درین مباحث نتواند شد ولنعم ما قیل فی تمهید
الکتاب من حکایة شیخهم عن واردات و تجلیاته فی سفر الحرمین الشریفین درین مقام
بعضی از رباعیات ملا طاهر که رنگی دیگر دارد بسماع قبول بشنو رباعی
تا کی ز شفای بوعلی می نازی * خود را تو هلاک دام او میسازی * خوانی تو شفا و لیک آخر
خود را در دام عنکبوت اندازی * رباعی ای آنکه ز بوعلی تراهست امام * از جهل کنی فلسفه را حکمت نام
حکمت ز در مدینه علم طلب * کز حکمت او مذهب دین است تمام * رباعی جاهل مشغول حکمت یونانست
غافل ز خدا و پیرو شیطانست * ما را بشفای بوعلی حاجت نیست * زیرا که شفای مومنان قرآنست
رباعی بی شیشه دل زنده تو خواهد مرد * گر زهر شفای بوعلی خواهد خورد *
خوانی تو شفای ابن سینا لیکن * مرغ دل تو درین قفس خواهد مرد * رباعی باطل ز شفای
بوعلی گشت تمام * در خواندن آن شیشه شکست یافت نظام * زهر است شفای بوعلی در باطن
هر چند بظاهر او شفا دارد نام * این چند رباعی از کتاب ملای مذکور که تحفة الاخیار نام دارد
قلمی شد در قلیلی از کثیر اکتفا رفت. و اگر مقصود او از عبارت شیخ همین است
که الزام رشید المتکلمین مثل بر باید بس و ما لیس [illegible] هیچ وجهی متصور نیست زیرا که او
مقدمات [illegible] را انکار می نماید در حدیث عبد الله بن عمر مثل [illegible] کسیکه از بیعت
یزید خلع و کناره کشی اختیار کند موت جاهلیت برای شخصیکه یزید را امام برحق
نداند پس عنقریب خواهد دانست که باتفاق علمای شیعه این ملازمت در احادیث
دیگر که با وجود این وعید وعیدهای شدید دیگر در آن وارد شده باطل است پس
[illegible] و عبارت شفا به زعم او و علمای شیعه باشند نه علمای اهل حق و این همه را عقیده
بر جناب مخدوم الامامی القاسمیکیم انتظار بسیار در میان نیست اما ثانیا
پس ورود این نوع احادیث مختص بفرق اهل سنت نیست اکابر امامیه انچه در باب
ملوک دنیا و ائمه دین رضی الله عنهم اجمعین آورده اند و افواج روایات معصومین
نموده زیاده تر از مضمون حدیث عبد الله عمر خواهد بود از آنجمله اگر حضرت [illegible]

وجه بعد از بیت الحرام که مرجع خلایق و اتباع مردم انامست ابواب ملوک را وارد
اند و طاعت ایشان را بطاعت خدای عز و جل متصل ساخته و باقر مجلسی در مجلد اول از
بحار بعد نقل این حدیث ملوک را از ملوک دنیا و دین عام دانسته چنانچه قبل ازین گذشت
و حدیثی دیگر باین الفاظ تخریج کرده من نکث بیعة فقد بریء من الاسلام یعنی هر که بیعت
کسی را شکست از اسلام بیزار شد خواه آنکس از غاصبین و متغلبین باشد خواه از اهل
استحقاق امامت و خلافت و از روایت که امامیه میکنند که حضرت امیر با وجود طول
مدت [illegible] العمر در زمان خلافت خلفای ثلثه با وجود [illegible] بیعت
و هتک ناموس بیعت را شکسته و ازین حدیث در بیان امامت خلفای [illegible]
بر اصول شیعه ثابت میشود زیرا که هر گاه نکث بیعت ایشان [illegible] اعاده
جایز نباشد بلکه ناکث بیعت ایشان از ربقه اسلام بیرون [illegible]
از یکی دلالت دنیا [illegible] حقیقت ایشان [illegible] لازم آید [illegible]
میکردند لا یشعرون و ایضا [illegible] مذکور برین دو حدیث اکتفا کرده حدیثی
دیگر بیاورده و آن اینست و ان فی الارض مدینة یقال لها الحصینة [illegible] فیها
فقیل [illegible] یا امیر المؤمنین فقال ابدی الناکثین یعنی جناب امیر با اصحاب خود فرمود
که در تاریخ شهری است بنام حصینه موسوم میکنند آیا سوال نمی نمایند [illegible] از آن شهر
چه چیز معذب میشود پس اصحاب باشتیاق تمام از جناب پرسیدند جواب داد که در آن
شهر دستهای کسانی میسوزند که بیعت خلیفه را شکسته و از عهد خود برگشته اند و این
حدیث را نیز مجلسی مذکور از حضرات ائمه آورده است که من نکث صفقة الامام
جاء الی الله اجذم یعنی کسیکه بیعت امام را بشکند [illegible] دست بریده
قاضی روز جزا حاضر خواهد شد و امام [illegible] علیه السلام [illegible] امام را از مقتدای
اهل اسلام و پیشوای کافه [illegible] انام عام دانسته چنانچه در احقاق الحق [illegible] آن
تصریح بران واقع است و ازین قسم احادیث صحیحه معتمده امامیه بسیار است که
استیعاب آن دشوار و بر اهل خرد است [illegible] کرد [illegible]

بن عمر موت ناکث را بیک نوع موت جاهلیت تشبیه داده اند و برجای خود مقرر است
که مساوات مشبه با مشبه به ضروری نیست کما قال الله تعالی اَحْسِنْ کَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ
اِلَیْکَ پس منتهای فحوای حدیث عبدالله بن عمر بر تقدیر تسلیم آن قدوه اهل هنر ثبوت گناه
برای ناکث خواهد بود بخلاف احادیث امامیه که در کفر ناکث نص صریح واقع شده زیراکه
ائمه فرموده اند و قد مر آنفا که هر که بیعت را بشکند مثل کسیکه بیزار شد از دین اسلام و
پر ظاهر است که بیزاری از اسلام بر هیچ مسلمانی صادق نتواند آمد هرگاه اسلام از دست
رفت پس در ثبوت کفر حالت منتظره باقی نماند زیرا که بر تقدیر نفی ایمان بعضی از
امامیه میتوانند گفت و بزعم خویش تقریر میتوانند کرد که کفر هرگز لازم نمی آید محتمل است
که آن شخص نه مومن باشند نه کافر بلکه مسلم باشند و هذا ظاهر علی آرائهم بالجمله اگر مفترض
الطاعت بودن یزید و استحقاق امامتش از حدیث عبدالله بن عمر لازم آید اصول
موضوعه مسلکی ار یک نیالت که استدلال باین حدیث بر کفر ناکثین بیعت او و استحقاق
امامتش میکنند بطریق اولی بهم میگردد تعلقا و در بیان حسب مرقوم گردیده ام
انک اکابر مذهب این صدر نشین محفل جاه و جلال مثل فاضل کابلی در ابرام مطاعن
مجادل کشوری در احکام مکاید خویش مدعی این معنی شده اند که عبدالله بن عمر بنا بر خوف
وخشیت و حفظ جان و ناموس به بیعت یزید در ساخته بود اکنون تصدیق این معنی
ار یکه مجدد شریف نمائیم و عبدالله بن عمر را معتقد حقیت خلافت یزید پلید ندانیم
یا تصدیق عمائد مذهبش که عبدالله بن عمر بحسب سیرت و استحقاق او اعتقادی نداشت
و بیعت او فقط برای حفظ و صیانت خویش نمود اما ثالثا پس در کتب شیعه مانند
مقتل ابو مخنف و غیر آن ثابت است و پیچی فی کلام المعترض که هرگاه جناب امام حسن
بخلد برین تشریف بردند شیعیان عراق اتفاق کردند که بجناب امام حسین اخلاص نامه
نوشتند که اکنون بر معاویه خروج فرما تا همرکاب سعادت انتساب تو شویم و دمار از
بنی امیه بر آریم امام حسین در جواب نوشت که میان من و او عهدی رفته است ان العهد انتو الم
شکست و ازین جواب ثمره اولی الالباب التفته باشند که حضرت امام حسن رضی الله

منتظر بهمان احادیث که در نقض عهد و نکث بیعت و مواثیق وارد شده اند الحال
شیعیان از قرین اجابت نگردانیدند لا غیر زیرا که اگر در شروط جهاد نقصانی
متطرق می بود این نمی فرمودند که فیما بین من و او عهدی قرار یافته است و عقل سلیم
و ذهن مستقیم مشکل چگونه خلاف روایات و احادیث مذهب خود اجازت تقریر داده
باشد که معاویه با حسنین رضی الله عنهما گاهی نقض عهدش نماید و بر وثیقه امام حسن
ثابت قدم و راسخ دم مانده و آخر آیت قرآنی منتظر حضرت امام حسین باشد که
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ چنانچه شهادت آن در کتب مجالس
المؤمنین جناب امیر روز جمل یا صفین این آیت با آواز بلند میخواندند اگر مطلب شهید کربلا
این است که معاویه سلطان مفترض الطاعة و امام بر حق است خروج بروی نخواهم کرد
زیرا که نقض عهد و نکث بیعت چیزی و خیانت لیس طعن مشترک الورود است حضرات
متشیعین را باید که اول فکر جواب فرمایند من بعد بر عبدالله بن عمر طعن کنند اگر موجب
ناکثی خود منظور داشته از مطاعن این بزرگان دست بردارند و اگر مراد آنست
که این وقت وقت تقیه است بنابران اطاعت معاویه فرصت [illegible] نقض عهد
حرام بلکه موجب کفر است و علتش حقن دماء مسلمین و حفظ مال ایشان مامور است پس
در حدیث عبدالله بن عمر کدام مانع است که حضرت ابن امیر المؤمنین [illegible] حال آنکه
دلیلش همین قدر است که این نکث بیعت موجب گناه است مگر بحث جواز تقیه در وقت
شدت ضرورت و یقین قتل در کتب اهل سنت دیده اند که این بحث مستبعد است
موهومه بخاطر مقدس راه می یابد کاش بجا [illegible] قول اول از فصل سوم از باب [illegible]
از تحفه اثنا عشریه رجوع میفرمودند و میدانستند که علامه دهلوی چنین فرموده که فایده
عظیمه باید دانست که چون کلام اینجا منجر بمسئله تقیه شد و در این مسئله افراط و تفریط
اعظم فرق اهل اسلام را در پیش آمده افراط ایشان در کتب شیعه باید دید که بادنی
خوفی و طمعی اظهار کفر را جایز نمی شمارند بلکه واجب میدانند و تفریط خوارج و زیدیه
را اصلا در مقابله دین پاس ناموس و جان را معتبر نمیدانند بالجمله خوارج در این باب تشدد است

تقیه بیان مسئلت اند از انجمله آنکه اگر شخصی نماز میخواند و غاصبی و دزدی بیاید که مال خطیر او را ببرد او را نماز خود شکستن حرام است چنانچه بریده اسلمی که صحابی رسول بود و جلو اسب خود را در نماز نگاه میداشت تا رم نکند و نگریزد سب و طعن نموده اند لازم آمد آنچه حاده اعتدال و مذهب اهل سنت است و درین باب بتحریر آید که در اکثر کتب اهلسنت تنقیح این مسئله مذکور نکرده اند اول باید دانست که تقیه در اصل مشروع است بدلیل آیات قرآن قوله تعالی لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وقوله تعالى إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ الی غیر ذلک من الآیات و تعریف تقیه آنست که محافظت نفس یا عرض یا مال از شر اعدا نماید و عدو دو قسمست اول آنکه عداوت او مبنی بر اختلاف دین و ملت باشد چنانچه کافر و مسلم دوم آنکه عداوت او مبنی بر اغراض دنیوی باشد مانند ملک و مال و زن و متاع لهذا تقیه نیز دو قسم شد اما قسم اول پس تقیه طریق در شرع آنست که هرگاه مومن در جائی واقع شود که اظهار دین و مذهب خود نمی تواند کرد بسبب تعرض مخالفان بروی هجرت واجب میگردد و آنکه نکاه(؟) در اکراه گرده بجائی برود که قدرت بر اظهار دین و مذهب خود در آنجا پیدا کند و او را هرگز نیست که طریقه خود را مخفی داشته متمسک بعذر استضعاف شود بدلیل نصوص قطعیه قرآن قوله تعالى يَا عِبَادِيَ إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ وقوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۞ آری اگر عذر واقعی دارد در ترک هجرت مثل زنان و صبیان و عمیان و اعرجان و مقعدان و محبوسان و اسیران و امثال ذلک و مخالفان او را بقتل خودش یا قتل اولاد خودش یا والدین خودش تخویف کنند و ظن غالب بایقاع آن تخویف پیدا کند خواه این قتل بکسر قوت یا اخراج یا بنوع

دیگر باشد او را بقدر ضرورت موافقت با ایشان درست است و سعی در حیله خروج
واجب و اگر فوات منفعتی یا لحوق مشقتی که تحمل آن میتواند کرد مثل حبس و ضرب قلیل غیر
مهلک او را مضطر نسازد موافقت با ایشان جائز نیست و درین صورت جواز هم موافقت رخصت است
و اظهار مذهب خود عزیمت گو تلف جان هم بشود و درینجا مسائل شیعه را در افراط ایشان باید نظر
باید کرد که یا دلی طمع در مال و منصب بلکه توقع اعزاز و اکرام در مجلس و گفتن صاحب و قبله
در کلام دین و ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخواستند الی ان قال و اما قسم ثانی پس علما
را اختلاف است در وجوب هجرت و عدم آن درین صورت طائفه گویند که واجب است
بدلیل وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ و بدلیل نهی از اضاعت مال و جمعی
گویند که واجب نیست زیرا که هجرت از انقسام مصلحتی است از [illegible] دنیوی و در
ترک هجرت بسبب اتحاد ملت نقصانی بدین ضعیف عاید نمی شود الی آخر الکلام مع
ذلک اگر جواز تقیه در آوان مذکور نزد اکابر اهل حق به ثبوت نه پیوسته بود [illegible]
باقر مجلسی در بحار و مازندرانی در شرح کلینی و مجتهد فانی در عماد الاسلام و مجتهد الزمانی در [illegible]
[illegible] چرا انتساب آن بقدماء متاخرین اهل سنت مبادرت کردند کما لا یخفی علی الماهرین بالجمله
عبد الله بن عمر چون دید که یزید در وقت الکاریت با سلالهٔ خاندان نبوت و رسالت انگره
که کسی با کسی در بیع وقتی نکرده پس برای خالعین بیعت زیاده بمقام خوف و هراس
است کیفیت کشت پی گران بیداد کی مسرف شقی سرغنه شورشتان برای استیصال
روانه شده باشد بمقتضای خیر خواهی و حدیث صحیح الدین النصیحة عبد الله بن مطیع را
منع کرد و ازین منع که حاشش داشتی مفترض الطاعة بودن یزید و حقیقت امامتش لازم
نمی آید چنانکه از منع امام حسین رضی الله عنه کوفیه را از خروج بر معاویه و نقض عهد
حقیقتش لازم نیاید و اگر بنظر انصاف بینند از زمان یزید عنید تا معاویه فرق بسیار
خواهند یافت چنانچه محب ایضاح هم از ابیان کرده لهذا عبد الله بن عمر گفت
آنچه گفت بلکه حرکت عبد الله بن عمر مطابق عقل و نقل افتاد فلا فا
[illegible]

البقیة کما سیجیء فی آخر الکتاب ان شاء الله تعالی غایة المسعی علمای ایشان کما
یتموج من البحار و ما یاتیه انکه برحق بودن امام عبارت از انست که حافظ شریعت و عالم
ما کان و ما یکون و مجتنب از معاصی بلکه معصوم باشد نه کسیکه اکابر وقت نظر بملاحظه
حفظ جان و ناموس بیعت او کنند و او را بلفظ خلیفه و امام و امیر المومنین و حاکم المسلمین
تعبیر نمایند لیکن اگر نزد ایشان امور مسطوره از شروط امامت است آخر مرتبه امامت نزد
علمای ما معاشر سنت و جماعت نیز در مرتبه لابشرط شیء نیست بلکه مانند اجتهاد و عدالت
و شجاعت الی غیر ذلک از شروط آنست پس عجب از فاضل مدعی انصاف که جا بجا
زبان درازی میفرماید و نمیگوید که آنچه علمای امامیه درین احادیث میگویند که نقض
عهد و خلع بیعت موجب سفک دماء مومنین میباشد و وجوب حفظ جان زیاده تر
از جمیع واجباتست کما فی کتاب آقا احمد بن اسباط الاصبهانی باین مصلحت جناب
امیر بعضی از یاران خود را بجهت عدم بیعت خلیفه اول سرزنش کرده بودند کما فی الوافی
و غیره و امام حسن فقط بملاحظه حفظ جان و ناموس دست از خلافت برداشتند و
امام حسین شیعیان عراق را که عرق حمیت آنها در جوش آمده بود از خروج باز داشتند
و همچنین ائمه هدی وقت خروج زید شهید و امثالش بهیچ نهج مطابقة و التزاما از عبارات
احادیث مستفاد میگردد یا صراحة امام مفترض الطاعة بودن خلیفه اول یا افضل
الصدیقین و معاویه و مانند او از ملوک بنی امیه و انکه خلع بیعت و نقض عهد موجب
سوء خاتمه بلکه سبب کفر واقعی مشعر ابالا حادیث المذکوره ازان برمی آید +
تنبیه از عجایب افادات مومن جالسی انکه در کتاب ثالث که بالاتفاق غیر
مطبوع است جاییکه علامه دهلوی قدس سره العزیز روایتی از ابو مخنف ذکر کرده ایراد نموده
و گفته که ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی که از عمده اخباریین امامیه است از امام حسین
روایت کرده انه کان یبدی الکراهة لما فعله اخوه الحسن من صلح معویة و یقول الی
آخره انکار از تشیع او نموده و بعبارت ابن ابی الحدید که باعتراف همدران منعا - اعتراف
نزاده [illegible] گرفته حیث قال ابن ابی الحدید معتزلی بعد ذکر بعضی ازا حر که در جنگ جمل بعضی

ازمبی بدین خوانده اند این عبارت گفته ذکرنا ابومخنف لوط بن یحیی فی کتاب وقعة
الجمل وابو مخنف من المحدثین وممن یری صحة الامامة بالاختیار ولیس من الشیعة ولا
معدودا فی رجالها انتهی کلامه اینقدر هم بخیال مومن جالسی بعد استعظام تار و پود کارگه
اجتهاد باقی نماند که در کتاب خلاصة الاقوال شیخ حلی و مصنفات امام اعظم اول
امامیه و کشی دعوی صاحب تحفه قدس سره العزیز بدلالت مطابقی بجای خویش ثابت
است پس انکار از تشیع او بقول ابن ابی الحدید معتزلی سوال از آسمان و جواب
از ریسمان هست یا نه فاعتبروا یا اولی الابصار وان کنتم طالبین فوائد جمة زائدة
علی هذا الاجمال فارجعوا الی ذلک الکتاب **وازین مقام** با ذکر امعان
تشیع ابن ابی الحدید زبانی مجتهد فانی بثبوت میرسد زیرا که صاحب تحفه قدس سره
العزیز برای الزام شیعه روایت ابومخنف آورده پس حال او از غیر شیعه نقل
کردن و عدم اعتبار روایتش از ان بر آوردن چگونه درین مقام مناسب و مربوط
خواهد بود و تعیین تشیعه باعتراف الفانی کما لایخفی علی الاقاصی والادانی طرفه آنکه
همین مجتهد فانی بمقتضای مثل مشهور در مواعظ حسینیه ابن ابی الحدید را از جمله علمای
اهل سنت میداند الغرض از معمولات علمای شیعه یکی آنست که بعضی را از طرف خویش
سنی قرار میدهند چنانچه ابن ابی الحدید را باقر مجلسی در حق الیقین از اعاظم اهل سنت
می نویسد و از تشیع بعضی انکار دارند تا نظر اولی الکمال فراخ حوصلگی در روایات دینیه از انظار
الزام پیش کنند و نظر بنای الطرق فراخ مفتوح باشد و از داروگیر اهل حق نجات رود و هم
اما رابعا پس لزوم موت علی الکفر برای خاطر بیعت یزید ازین حدیث بفهمید تمامی
علمای خود را بسفاهت و بلاهت و اعذار ساختن و خود را از بیانات اکابر طائفه
خویش از گروه شقاوت پژوه کفار نگونسار پنداشتن تفصیل این اجمال آنکه صاحب
جامع الاخبار که از مشاهیر امامیه است و خاتم المحدثین شیعین یعنی باقر مجلسی در بحار الانوار
وغیر آن و دیگر کتب اعتبار بر احادیث مرویه ایشان اعتماد میکنند از جناب سید المرسلین
در باب تاکید گذاردن نماز بجماعت روایت می نماید قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

من كان جار بيت الله ولم يحضر الجماعة ثلثة ايام متوالية فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين فان تزوج فلا تزوجوه وان مرض فلا تعودوه وان وقع فلا تعيدوه الا فلا صلوة له الا فلا صوم له الا فلا زكوة له الا فلا حج له الا فلا جهاد له فان مات مات ميتة جاهلية يعني هر كس سه روز متواتر با وجود اتصال مسجد كما قال الشارح المازندراني جماعت را ترك كند لعنت خدا و تمامی ملائكه و بنی آدم بحال او متوجه میشود و هیچ عبادتی از عبادات بدنی و مالی و مركب ازین هردو از وی قبول نمی گردد چون مریض شود عیادتش زنهار نباید كرد و موت او موت جاهلیت است و روایت دیگر در كتاب مذكور این است قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتانی جبرئیل و میكائیل و اسرافیل و عزرائیل مع كل واحد ثمانون الف ملك فقالوا یا محمد الجبار یقرئك السلام ویقول بلغ امتك انه من مات مفارق الجماعة لا یجد رائحة الجنة عندی ملعون وعند الملائكة ملعون وقد لعنتهم فی التورية والانجیل والزبور والفرقان وتارك الجماعة یصبح ویمسی فی لعنة الله یا محمد تارك الجماعة لا استجیب له دعوة ولا انزل علیه الرحمة وهم یهود امتك ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوا جنائزهم الخ بلفظه محصول این روایت آنكه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود كه چهار فرشته مقرب نزد من نازل شدند با هر یكی هشتاد هزار فرشته بود و همگی متفق الكلمه شدند و باین اهتمام بمن گفتند كه ایزد تعالی و تقدس ترا اسلام میرساند و میفرماید كه بامت خود این وحی را برسان كه تارك جماعت اگرچه عمل او از همه عباد زاید باشد لیكن بعد از موت بوی جنت نخواهد شمید و فرض و نفل و هرچه در راه خدا كند از وی مقبول نیست و نزد من ملعون و نزد تمامی ملائكه ملعونست و در هر چهار كتاب بروی لعنت نموده ام و در هر صبح و شام بلعنت همقرین است و دعای او را اجابت نكنیم و رحمت را بروی نازل نكنیم و اینها یهود این امت اند اگر بیمار شوند عیادت شان نكنید و اگر بمیرند بر جنازه های اینها حاضر نشوید و كتاب منتهی المطلب مؤلف امام اعظم امامیه موجود است كه خود بر تالیف آن نازش میكرد و یكی از معتمدین شیعه با بعضی از معتقدین او كه برین كتاب می بالید گفت كه شیخ حلی لیاقت جمع و تالیف آن نداشت كتاب اصحی را كه

شهم

که از علمای سنت و جماعت است بزیادت مذهب امامیه و او لا ایشان بسوی خود کشیدند
و بعد از ضم ضمیمه آن کتاب را بزور و زر برنام خود قرار داده و همچنین کتب متقدمین از
فقهای امامیه اینک حاضر ملاحظه رود کسی به سنت بودنش بمزید تاکید نیز قایل
نیست و احدی فتوی بر وجوب نداده مگر در جمعه و عیدین و غایتش استحباب است
لا غیر بلی بعضی از متاخرین که رسایل در تاکید جماعت برای رواج محدثات خود و
حضور امرا و سلاطین نزد خویش نوشته اند دغدغه بوجوب آن داشته اند چنانچه
از مواعظ حسنیه که موضوع آن همانست که گفتیم می توان یافت **اکنون**
بعضی دیگر از احادیث درباره ترک جماعت از اصول اربعه باید شنید
حدیث صحیح عبدالله بن ابی یعفور از صادق علیه السلام موجود است قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لا صلوة لمن لا یصلی فی المسجد مع المسلمین الا من علة
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا غیبة لمن صلی فی بیته و رغب عن جماعتنا و من رغب
عن جماعة المسلمین وجب علی المسلمین غیبته و سقطت بینهم عدالته و وجب هجرانه
و اذا رفع الی امام المسلمین انذره و حذره فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علیه
بیته و عن عبدالله بن ابی یعفور ایضا قال هم رسول الله صلی الله علیه و آله باحراق قوم
یصلون فی منازلهم و لا یصلون الجماعة فاتاه رجل اعمی فقال یا رسول الله انی ضریر البصر
و ربما اسمع النداء و لم اجد من یقودنی الی الجماعة و الصلوة معک فقال له النبی صلی
الله علیه و آله شد من منزلک الی المسجد حبلا و احضر الجماعة و عن عبدالله بن سنان قال
سمعته یقول ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ابطاوا عن الصلوة
فی المسجد فقال رسول الله لیوشک قوم یدعون الصلوة فی المسجد ان نامر بحطب
فیوضع علی ابوابهم فیوقد علیهم نار فیحرق بیوتهم انتهی ما نقل من صحاحهم الغرض باین
اخبار رشیدی حال تفرق نعمة بمقتضای فرقوا دینهم و کانوا شیعا و تنفر ایشان
از جماعت کالشمس فی رابعة النهار است بلکه از بنای ایشان را آیت کریمه ان علینا
جمعه و قرآنه را ان علینا جمعه و [illegible] علی جمع کردن قرآن

مجید را چنانچه باید قرارت کرده آیت کریمه إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ
الْمُنْكَرِ را بر تنها نماز گذاردن دلیل می آرند و کلام عربی مبین را فارسی میسازند چنانچه
در رد هفوات خادم مشهدی مذکور است قال الله تبارک و تعالی وَلَوْ جَعَلْنٰهُ قُرْاٰنًا
اَعْجَمِيًّا لَّقَالُوْا لَوْلَا فُصِّلَتْ اٰيٰتُهٗ ءَاَعْجَمِيٌّ وَّعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا هُدًى وَّشِفَآءٌ وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ فِيْٓ اٰذَانِهِمْ وَقْرٌ وَّهُوَ عَلَيْهِمْ
عَمًى اُولٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ واگرین قدر قناعت نکنی
و حدیثی دیگر از کتب معتمدین امامیه در خصوص میتة جاهلیة مستدعی شوی هنوز کیش خالی
نیست اینک الفین شیخ علامه امامیه امام اعظم رفضه موجود است حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم درباره کسی که بلا وصیت از جهان بگذرد مات میتة جاهلیة فرموده اند و
حال وصیت هم از قرآن و حدیث و فقه سیر ظاهر است و ازینجا خطای قاضی رطل بوق
شوشتری کاسه لیس شیخ حلی و منجم طوسی در احقاق الحق عیان شد جایکه این قسم حدیث
را نقض علیه گردانیده و گفته که حدیث فلان مات میتة جاهلیة در عرف عرب دلالتی
جز بر کفر ندارد و الحمد لله که معنی حدیث که از عبد الله بن عمر نقل کردند و سخن در ان میرود
انچه بذهن قاصر در امد موید بحدیث جعفر نیست چنانچه صاحب تفسیر نور الثقلین بذیل تفسیر
آیت کریمه يَوْمَ نَدْعُوْا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ الآیه نقل کرده عن [illegible] الساباطی
عن ابی عبد الله علیه السلام لا یترک الارض بغیر امام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و هو
قول الله تعالی يوم ندعوا كل اناس بامامهم ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة فمدوا اعناقهم و فتحوا اعینهم فقال ابو عبد الله
علیه السلام لیست الجاهلیة الجهلاء فلما خرجنا من عنده قال لنا سلمان هو والله الجاهلیة
الجهلاء و لکن لما رایکم مددتم اعناقکم و فتحتم اعینکم قال لکم کذلک انتهی ملتقطا +
محصل حدیث انکه روزی امام صادق علیه السلام فرمود که زمین گذاشته نمیشود بدون
امام که حلال کند محللات را و حرام کند محرمات را و معنی قول او تعالی يوم ندعوا الخ همین
باز فرمود که رسول خدا فرموده است هر که بمیرد بدون امام موت او بموت جاهلیت است

مخاطبین گردنهای خود کشیدند و چشمهای خویش را کشادند و قصد سوال نمودند امام
فرمود از این جاهلیت جاهلیت کفار مراد نیست راوی گوید بعد از آن رخصت شدیم و
بیرون آمدیم سلیمان با کفت واللہ که جاهلیت جهلا مراد بود و لیکن امام از شما تقیه کرد و بد
اعناق و تشیع اعین را بچشم دیده انکار از معنی مراد نمود آمدیم بر آنچه از سلیمان منقول است
و محصولش آنکه امام ترسید و خلاف حق گفت فوبال علی المدعی و هو اقرار علیه رضی الله
عنه بلا امتراء **مع ذلک** این امر مخالف روایت کلینی و دیگران از جامعین اصول است
که امام صادق در کتاب آسمانی مامور باظهار حق بود و منهی از خوف مردم پس خرافات
این شخص و مانند او کی کسی از عقلا گوش تواند کرد که جز کذب و نفاق چیزی دیگر نیست
و اگر این همه کیدیت و دغل را دخل ندهند چگونه از جهله کسی باور کند که این مفتریات
بحضرات ائمه اهلبیت توسل داشتند **این همه** اکاذیب و خرافات این دشمن اهلبیت افشای
راز امام کرده و ائمه هدی علیهم السلام قتل انبیا را که در قرآن مجید به یهود نسبت نموده اند
به اذاعت راز و افشای اسرار تفسیر کرده اند و کتاب اصول کلینی جابجا [illegible]
بران دارد که اذاعه و اظهار در حقیقت کشتن ائمه اطهار است قول چنین دشمن [illegible] چگونه
می توان شنید بلکه خرافات این اشقیا برای اولاد معنوی عبدالله بن سبا بکار می آید
کما لایخفی **علاوه** در این حدیث باعتراف شیعه ما دل است زیرا که [illegible] امام را
کافر می گویند مادامیکه از توحید یا نبوت یا معاد مثلا انکار کند چنانچه از [illegible]
مومن جاهلی و هم کتب دیگر که فاضل اخباری نوشته عیانست پس سخن اهل حق را
چرا گوش نمیکنند و در حاشیه کلینی که از ملا صالح است قریب معنی اهل سنت [illegible] را
یافته چنانچه بر ناظرین مخفی نیست **عجب است** که سران [illegible]
مقام بر سنگ حیرت نمی شکنند و خنجر استبعاد بر گردن نمی رود و سنان زهر آلود [illegible]
و سینه اش نمی خلد و گریبان انصاف او تا بدامن چاک نشد [illegible] امام [illegible]
لسانی قسم باید کرد این جاهل ناسیه که فتوی بر موت علی الکفر بر آن تارک جماعت و
کسیکه بلا وصیت بمیرد میدهد نویسند و صراحة خلاف سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم

میکنند بلکه ترک جماعت را تا سه روز متوالیا گناه کبیره هم نداشند تا بکفر چه رسد پس هرگاه
ازین امور بدیهیه و نتایج ظاهره منکر شدند پس از کدام حجت و برهان که آخر مرکب
از مقدمات خواهد بود اما سید را الزام داده شود چه قدر مناسبت بحال اقاویل
و اباطیل علمای شیعه وارد کلام شیخ رئیس در مفتتح طبیعیات شفا به بیان مذاهب
مستفیده ببرمانیدس و مالیسوس در مبادی طبیعیات حیث قال بعد توجیه کلامهما
الذی الی آخره پس بجز اینکه سر را بسنگ باید زد و سینه را بدشنه باید سپرد
و دوای این بی انصافیها از که توان خواست یقین است که حضرت ایشان اگر بحالت
که از مدتی بعلل عضال مبتلا می باشند باین اشارات و تلویحات و تنبیهات پی برده
دست از شفا و نجات برداشته بقانون نوازی علاج خود را منحصر داشته باشند بل
از خلو بطن بفریاد و فغان آیند یا از ضیق عطن بسکوت و خاموشی گرایند نعوذ بالله
من الخرافات والمزخرفات اما خامساً پس محتمل است که عبد الله بن عمر
مخاطب خود را از کثرت لشکر یزید و قوت و شوکتش و مردن و کشته شدن بجهت
شکستن بیعت از ان ترسانیده باشد که شاید از استماع این امور زیاده تر شورش نماید
و عرق غیرت و غضبش زیاده از ان بحرکت آید و برای الزام عبد الله بن عمر بگوید که مرا از کثرت
فوج یزید پلید و قهر و غلبه او می ترسانی و آیت قرآنی كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت
فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ را نمی خوانی و هنوز کلام
جناب مرتضوی در وقتی که فاروق اعظم بنصرت خویش بجهاد اهل فارس استشاره کرد
یادنی ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة الی آخره علاوه آن کدام وقت
بود که تنها بی یار و مددگار بدین مردود سیه کار خروج کرده بودی و تا دمشق دو سه منزلی
منزلش آن شقی رفتی چنانچه تفصیلش از کتب معتبره شیعه در سابق گذشت و ایضاً
بساست که هرگاه شخصی با مقتضای ثوران حقانی سلطان قوی مغلوب میباز دحاه
گری او با نجه صریح مخالف مقتضای طبع و صور علمیه او در ان میباشد نمی کنند بلکه طریق
تفهیم شر لینت و نرمی در کلام می باشد و ازینجاست که حضرت هارون در مخاطبه حضرت

موسی کلیم الله که در شدت غضب و اندوه بود دست بر سر و ریش مبارکش انداخت
بسوی خود کشید و عتاب کرد که چرا قوم را نگذاشتی و بمن ملحق نشدی کما فی علل شیخ
المشایخ و قد اخبر عنه الله تعالی بقوله فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا
فرمود یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا برأسی مقتضای عطوفت برادری که
زیاده بر عطوفت و رافت پدری است بیاد آید و موجب انطفای غیظ و غضب گردد
و از ین جنس است که روبروی صاحب غضب کلام کسی که متکلم و مخاطب هر دو او را
مقتدای خود میدانند و طاعت و انقیاد وی را باعث سرخروی دنیا و دارین اعتقاد
میکنند میخوانند و ممکن که در قتال عبدالله بن عمر همین معنی منظور شده باشد که اگر من [illegible]
و بسبب عبدالله بن مطیع خواهم پرداخت موجب زیادت شورش و تطویل [illegible] وقوع
هرج و مرج خواهد شد پس بهتر که از ظاهر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی تعرض مقدمات
اخری مدخل استنباط خود است او اعلام نمایم که او از ین اراده باز آید و خود را از [illegible]
حفظ و تبعه از دست لشکریان آن شقی که در ظلم و جور انگشت نمای آفاق اند [illegible]
و هیچکه نه به که عبدالله بن عمر اینهم دانسته باشد که منع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در امثال این مقامات از خلع بیعت بجهت سفک دماء است نه بسبب حقیت و اهلیت این
حکام و امرا و بر طالب علوم مثل آفتاب روشن است که منصب این مسکین ارتکاب
منصب اهل استدلال است و منزلت این فقیر شکسته بال منزلت توجیه و ایجاد احتمال
و خود این فاضل در مناظره مولانا رشید المتکلمین جابجا افاده فرموده که الموجه کالمانع
یکفیه الاحتمال الصحیح کما وقع من اهل المناظرة به التصریح پس بدون رفع این احتمال
[illegible] گویا از اجلای بدیهیات است اعتقاد عبدالله بن عمر حقیت امامت یزید
[illegible] استبعاد بلکه محال است اما سادسا پس آنچه گفت کما انجر شیعه در
توجیهات احادیث [illegible] بیعت و منع امام حسین علیه السلام شیعیان را از خروج بر
معاویه [illegible] و منع امام [illegible] زید بن علی را از خروج بر بعضی از خلفا بعد اصلاح حال
این [illegible] فرمایند از منظور عبارت [illegible] شیعیان عراق و زید شهید

صریح تصریح نمودند که این متغلبین قوت و شوکت و عساکر بسیار دارند شما از عهده مقابله
ایشان بر نمی آیید در ظاهر بسبب خلع بیعت یا خروج خود را بکشتن ندهید آنکه از غایت
خیرخواهی معاویه و امثال او انقدر ها اشمئزاز طبع بهم رسد و پند و وعظ باین دل کرمها
فرمایند و شیعیان عراق و اقارب خود را باز دارند اما سابقاً این است که اگر
شغف دل به بیعت متغلبه میداشتند میبایست که بیعت یزید را قبول میکردند در وقت
معاویه بن ابی سفیان که در پی اخذ بیعت از عبد الله بن عمر و امثال او بود و هیچ دقیقه
در اصرار و الحاح و حیلها که درین باب مبذول نداشت کما فی التواریخ فی مذهب
الامامیه مثل تاریخ اعثم الکوفی و کتاب الامامة و السیاسة لابن قتیبة و الاصفهانی بازوقتی
که یزید در صورت انکار از بیعت خود کشش بقتل عبد الله بن عمر و اقران او نامه نوشت و کارکنان
و ماتحتان او در پی اخذ بیعت شدند بالیتیکه عبد الله بن عمر هجرت اختیار میکرد و در مکه میکشت
نمی نمود و خود را از بیعت باز نمیداشت بلکه دست بیعت بر دست او میگذاشت و این امور
بر اهل سنت قراوا تصفح کتب سنی و شیعه پوشیده نیست ابو مخنف مذکور که از علمای محققین
امامیه است کما عرفت انفار روایت میکند فکتب یزید الی الولید بن عتبة کتابا یقول فیه
اما بعد فاذا قرأت کتابی هذا فخذ لی البیعة علی من قبلک عامة و علی هولاء النفر الاربعة
خاصة فمن لم یبایعک منهم فانفذ الی براسه مع جواب الکتاب و السلام ازینجا بطلان افاده
تازه کرسی و متعد او مقتدی او در جواب عبارت ایضاح لطافة المقال فرموده پیدا
و هویدا شد و آن عبارت اینست پس جای شیون و گریبان چاک کردنست بر مصایب
اهل بیت رسول الثقلین که ابن عمر را در خلافت امیر المومنین علیه السلام چنانکه بعد ازین
عنقریب می آید تردد دامنگیر شود حتی که از روی توریه و خوف هم بیعت نکند و در خلافت
یزید بمقتضای مزید موانست و موالفت خار شبهه در دامن دل نخلد و با او بیعت بر
بیعت خدا و رسول کند انتهی بلفظه زیرا که از عبارت ابو مخنف صریح معلوم شد که یزید در باب
اخذ بیعت از عبد الله بن عمر تشدد بسیار نمود و بقتل او حکم کرد اما هجرت و انزوای
او در مکه پس ابو مخنف در مقام دیگر افاده نموده و گفته کتب یزید کتابا الی عبد الله

بن عباس اما بعد فان ابن عمک حسینا و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر لوا [illegible]
ولحقوا بمکة مرادین للفتنة ومعرضین انفسهم للتهلکة بالجملة انچه این بزرگ نوشته
وتشنیعات بر عبد الله بن عمر کرده از قبیل قصه حضرت حمزه و عمر و عیار است که [illegible]
از مطابقت نفس الامر ندارد و جز بر خرافت و سفاهت بر چیزی محمول نیست و هرگز
با پیشه اهل استدلال [illegible] [illegible] [illegible] مسکی بسبب انشای فارسی دارد و از علم کلام
بهره [illegible] نیست بیچاره بجز این عبارت آرائی و خامه فرسائی دیگر [illegible] [illegible]
مسوبل النفس [illegible] بها چون این همه تقاعد و تخلف و بیعت عبد الله بن عمر [illegible] [illegible] مردم
از بیعت یزید پلید [illegible] و در تقصیر [illegible] باید معلوم نیست که برای امام [illegible]
که با وجود قدرت بر قتال معاویه چنانچه بدلیل کراهت و تخطیه امام حسین [illegible] [illegible]
سابقا [illegible] [illegible] [illegible] خروش [illegible] عراق بعد از وفات [illegible] [illegible]
[illegible] بعوض ثبوت [illegible] خلافت راضی شدند [illegible] [illegible] [illegible]
و اگر [illegible] برای امام [illegible] درباره سرپرستی بنی امیه فرض کرده شود [illegible]
[illegible] دارد و تخطیه امام حسین علیه السلام معاذ الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عقلا صحیح [illegible] دریافت که اگر یزید در وقت امام [illegible] [illegible] سلطنت [illegible]
میکرد خدا [illegible] از بیعتش هم دریغ نمی نمودند بلکه تقدیم [illegible] [illegible]
وا ویلاه [illegible] که [illegible] بنی امیه قدر [illegible] ایشان نکرده [illegible] دانسته [illegible]
در بیعت خلفاء این گروه کمال شغف و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
طریقه مرضیه شان بروی التفات نمی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] شغف و [illegible] [illegible] [illegible] و لنفس الامر [illegible] [illegible]
جناب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرق [illegible]
بیعت عبد الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بنی امیه [illegible] اهل بیت و [illegible] [illegible] [illegible] خود اگر [illegible] [illegible] [illegible]

شمشیر زور نتوانند داشت که خلعت ولیعهدی و منصب خلافت معاویه بخشیدن بدست
خود از ذبح شدن جگر خراشش کلوی حق جوی جناب سید الشهدا یزید را است ای کاش
حسن مجتبی خون امام حسین را با این مرتبه رایگان نمیدانستند و ایشان را در حقن دماء
مانند اماء مسلمین قرار میدادند نعوذ بالله من تلک المقالات الفاسدة علی اصولهم الموهونة
الکاسدة و سبحی حال بعض اخوته الآخر مثل محمد بن الحنفیة و عمر و یظهر انهم مثل اخوة یوسف
علیه السلام فیما فعلوه من ترک الصداقة والحب والقائه فی غیابت الجب اما
امثال پس ثانویت یزید برای عبد الملک بن مروان در وقت بیعت عبد الله بن عمر
ممنوع است و سند صحیح مطالعه تواریخ و کتب اخبار است و از آن دریافت میشود
که در ابتدا حالش که پیشتر بود قبل از خلافت او را کمال عبادت و خوف و خشیت
نیست بود و ذکر جمیلش در مجالس و محافل میشوند در علم و فضل بر امثال و اقران
خویش برتری تمام داشت و در ضبط احادیث و استنباط مسایل فرعیه از ادله
شرعیه اصولیه بمرتبه کمال و حظ وافر رسیده بود و این علوم و تبحر او را از خدمت
ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها و صحبت ذی النورین و ابی سعید و ابو هریره و ابن عمر
وغیرهم حاصل گشته شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی در تاریخ الخلفا میفرماید
وقال ابن سعد کان عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة وقال ابو الزناد فقهاء المدینة
سعید بن المسیب و عبد الملک بن مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذؤیب و
قال ابن عمر ولد الناس ابناء وولد مروان ابا وقال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم
معاشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسأل بعدکم فقال ان لمروان ابنا
فقیها فسلوه وقال عبیدة بن رباح الغسانی قالت ام الدرداء لعبد الملک ما زلت
اتخیل هذا الامر فیک منذ رأیتک قال وکیف ذاک قالت ما رأیت احسن منک محدثا
ولا اعلم منک مستمعا وقال الشعبی ما جالست احدا الا وجدت لی علیه الفضل الا عبد
الملک بن مروان فانی ما ذاکرته حدیثا الا زادنی فیه ولا شعرا الا زادنی فیه انتهی مختصرا
و از ... علم و فضل و تحلی او بصفت جمیله و تخلی از اخلاق رذیله و تحلی بعبادات

وتقوی که از عبد الملک بن مروان میکردند اگر عبد الله بن عمر فریب خورده وبیعتش در ان
ایام کرده باشد استبعادی ندارد چه او بر اصول سنیه سنیه معصوم نبود نه بعلوم
لدنیه اتصاف داشت مستبعد اینست که حضرت امام زین العابدین قبل از انکه نامه
سفارشش ایشان به نایب او رسد مدح او نمودند با وجود علم ما کان وما یکون او را
ستودند کما فی الوافی وغیره من الکتب المعتبرة فی مذهب الامامیه آیا جناب
امام سجاد زین العابدین را اشتباهی مثل عبد الله بن عمر رو داد بجهت انکه او دندان
وقت بسیار کاری متوجه نبود یا انکه حال این برگزیده های ایزدی بر زعم امام حسین در
درباره خوشامد وتملق با جمیع اوراق شجرة موصوفه فی القرآن کما نطقت به اخبار
[illegible] هیچ بود اگر کسی بکتب مذکوره رجوع نماید وشروح صحیفه سجادیه را تتبع فرماید خواهد
دانست که بکمال طوع ورغبت وعدم اجبار واکراه در مداهنه وخوشامد تحقیق [illegible]
امام ممدوح کوشیده اند حتی که از فحوای آن پیدا خواهد شد که تقدیم در این امور بر امر
طرف ثانی واقع شده **بالجمله** اگر امامیه گویند که عبد الملک بن مروان در آغاز
خلافت خود بعنوان شایسته بود وبسیرت نیک قلوب ناظرین می ربود چنانچه روایات
ایشان نیز نظر با تمتعی دارد وجناب امام زین العابدین باعتبار ظاهر وآغاز
حالش نوشت انچه نوشت وفرمود انچه فرمود هیچ تشنیعی درین باب بر عبد الله بن عمر
متوجه نمی شود الا مقتضای علم ما کان وما یکون کجا باقی میماند وفراوان حیرت رو
میدهد که با چنین خلیفه وفسقه مبدلین طریقه نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که حالش در
زندگی بهشت از ایام باشد وبعد از مردن جثه آنها بصورت اخس حیوانات ——
بلکه اخس اجناس واخس انجاس مسخ شود یعنی بهیکل وزغ می آید بدون خواهش
[illegible] خوشامد این قصه هوش ربا وحیرت افزا در مجلد چهاردهم
از بحار الانوار [illegible] العالم [illegible] حدیث طویل بهمین عنوان
[illegible] الامام عن عبد الله
[illegible]

فسئلته فاغتسل فقال ان ابی کان قاعدا فی الحجرة ومعه رجل یحدثه فاذا هو بوزغ یولول بلسانه
فقال ابی للرجل اتدری مایقول الوزغ فقال لا علم لی بما یقول قال فانه یقول واللّٰه لئن ذکرتم
عثمان لشتیمة لاشتمن علیا حتی تقوم من ههنا قال وقال ابی لیس یموت من بنی امیة میت الا مسخ
وزغا قال وقال ان عبد الملک بن مروان لما نزل به الموت مسخ وزغا فذهب من بین یدی
من کان عنده وکان عنده ولده فلما ان فقدوه عظم ذلک علیهم فلم یدروا کیف یصنعون ثم
اجتمع امرهم علی ان یاخذوا جذعا فیصنعوه کهیئة الرجل قال ففعلوا ذلک والبسوا الجذع درع
حدید ثم القوه فی الاکفان فلم یطلع علیه احد من الناس الا انا وولده انتهی بلفظه یعنی عبد اللّٰه
بن طلحه میگوید که روزی از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدم که حال وزغ چیست فرمود
که نجس العین است وتمام او ممسوخ است هرگاه او را بکشی باید که غسل کنی باز قصه او بیان
فرمود که روزی پدر بزرگوار من در حجره نشسته بود وشخصی دیگر با آنجناب مکالمه می نمود که ناگاه
وزغ واویلا کرد وآواز داد پدر بزرگوار من از مخاطب خویش پرسید که میدانی که این جانور چه
میگوید جواب داد که مرا علمی نیست فرمود این جانور میگوید که بخدا سوگند است که اگر عثمان را
به بدی یاد خواهید کرد ودر حق او سب وشتم خواهید نمود من علی را شتم خواهم کرد تا آنکه
مجلس منقضی شود باز پدر بزرگوار من فرمود که از بنی امیه کسی نمی میرد مگر مسخ میشود وبصورت
این جانور وفرمود که عبد الملک بن مروان هرگاه از جهان سفر کرد وبصورت این جانور
مسخ شده روبروی فرزندان خودش رفت وگذشت فراوان حیرت همه کس را روداد
بخیال شان نمی گذشت که اکنون چه می باید کرد باز رای شان برین اتفاق کرد که شاخ وچوب
را بصورت انسانی ساختند وزره آهن بران پوشانیدند باز در کفن پیچیدند بر هیچ کسی غیر
از من وفرزندانش اطلاع نداشت ووجه پوشانیدن زره از بیان مجلسی در کتاب مذکور
چنین معلوم میشود که ثقل حاصل گردد واگر کسی دست بکفن او رساند شاخ وچوب را نداند
چیده برا از امثال این قصص حاشا که حیرتی باشد زیرا که این حکایات را که امامیه
در باب وزغ وبوم شوم ودیگر جانوران معلوم در کتب دینیه خود از ائمه اطهار نقل میکنند
وسر افتخار بران دارند نسبت بمجموع این نوع قصص که در بحار وکتب اصول امامیه یاد

معتبره و طرق متکثره مروی است نسبت اجداد بهتهای اعداد هم نیست مگر حیرانی که دارم
از ذریت فرزندان عبد الملک بانها را امام معتقد هم دارم که چون معمول و مرسوم همین بود
که بنی امیه وقت تسلیم جان بجان آفرین با حساد و نزع در آیند و مقصود انجز کردند پس تحیر و تفکر
درین امر با وصف وقوع این سوانح مرة بعد اولی وکرة بعد اخری و آنکه حالیا چه باید کرد
چه معنی داشته باشد کما لا یخفی علی من له عقل سلیم و ذهن مستقیم و **حیرت دیگر**
آنکه علمای امامیه قاطبة در تواریخ می نویسند که جسد حضرت عثمان تا چند روز در فلان مقام
افتاده بود و متکلمین ایشان دست از عاقبت اندیشی برداشته لب باین از او روانی را مثل
نامه های اعمال سیاه کردند و در مطاعن ذی النورین تقریر نمودند که کسی از صحابه التفاتی
بدفن ایشان نکرد و بتجهیز شان نپرداخت و اهل حق به بعضی از وجوه نظیر مثل مشهور نفیست
دروغگو را تا بخانه اش باید رسانید که طعن اولین و آخرین امامیه درینباب غفلت بحالست یا ذهول
و یا در سهو است زیرا که غسل و کفن و آنچه بدان تعلق دارد وقتی متصور میشود که از جسد نامی
و ثانی اثری باشد لیکن صحابه معذور خواهند بود انما اخر مبهوت شدن جهالی از امامیه
درباره ذی النورین صدور نخواهد یافت [illegible] شکر باره محدثات عبد الله بن سبا و اولاد
معنوی او جز باب شمشیر امام مهدی نخواهد نشست خدای عزوجل درباره خلافت آن
امام انام دعای اهل حق را زود مستجاب گرداند تا مکاید امامیه و محدثات و حیله
از صفحه هستی محو و منسی گردد و هر یکی از مفتریان حیاکت پیشه علی التقیه اصول الاثنا
بجزای اعمال خود رسد **اما تاسعاً** پس وجه دلالت حدیث ثانی بر دلالت کاتب
بر این معنی که اقرار بیعت از عبد الله بن عمر قبل از خواهش عبد الملک بن مروان بود بیان
فرماید محتمل است که بنوعی خواهش طرف ثانی دریافته عبارت بتحریر مکتوب کرده
باشند عجب است که فهم این مدعی القلافت در توجیه حدیث عبد الله بن عمر که در برده
[illegible] مطلع [illegible] آنکه دلالت [illegible] دلالت مطابقی یا التزامی باشد و درین دعوی
و [illegible] از دلالات ثلث ثابت نکنند که این تقدیم کدام نوع متحقق تواند شد اما
تاسعاً پس تعریفیکه در حق عبد الله بن عمر نموده و بر طبق دلش عذر از غفلت

و تعامی و عدم تتبع روایات مذهبش درباره مقبولین علمای امامیه بود در این مقام بر بیان
اجمالی می‌آییم و تعامی و تغافلین را ایقاظ می‌نماییم که محمد بن حنفیه و اصل اصول خلفای عباسیه
از مقتدایان فرقه‌ی امامیه با وجودیکه در آیات قرآنی مامور باطاعت امام حسین علیه السلام
و مقاومت یزید بودند تخلف تام از امام نمودند و محمد بن حنفیه در ادای مراسم اخوت برین
قدر هم قانع نشده بلکه بزیارت یزید پلید بدمشق رفته و دو صد هزار درهم نقد و امتعه فاخره
و اقمشه نفیسه صد هزار دیگر علاوه بران از یزید گرفته و غیر از شرب خمر بعد از شهادت و قتل
امام حسین [illegible] دائمی برای آن شقی تجویز کرد و برغم ریحان رسول الثقلین او را امیر المومنین
می‌گفت و حسد و رشک او با حسین آنچنان نیست که از تواریخ و کتب سیر و حدیث امامیه
تا آن [illegible] مخفی باشد و لهذا امیر المومنین و امام حسن وقت وفات بالخصوص او را
وصیت [illegible] امام حسن و امام حسین مخاطب کرده اند بتاکید تمام پرداخته چون مستند
کردند [illegible] که در مقام [illegible] اخلاص نیست و با این همه آنچه با امام سجاد حسن
سلوک بجا آورد [illegible] نتوانند پوشید جز امامیه کار کسی نیست که آن نزاع و جدال
را [illegible] اخلاص [illegible] حمل نماید چنانچه از کتاب خرائج الجرائح بعبارت فارسی [illegible]
[illegible] شنو که محمد بن حنفیه [illegible] امام حسین علیه السلام با امام زین العابدین
علیه السلام [illegible] کرد و وصایت [illegible] است که عم تو ام و [illegible] از تو بزرگترم [illegible]
السلام در جواب او فرمود که ای عم [illegible] کرد [illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
نزاع میان ایشان ممتد شد آخر الامر امام در جواب او فرمود که ای عم بیا تا برویم نزد
حکمی محمد بن حنفیه گفت کدام حکم است امام گفت برویم پیش حجر الاسود باتفاق نزد
حجر الاسود آمدند امام زین العابدین محمد بن حنفیه را گفت که اول تو سوال کن که خلافت
حق کیست او سوال نمود هیچ جواب نشنید امام زین العابدین بعد از آن دست بدعا بر داشت
و خدا را باسمای عظام بخواند و طلب آن کرد که حجر اسود را بسخن آورد پس روی بحجر کرد و
گفت که بحق آن خدائیکه مواثیق بندگان خود را بر تو مراد ساخته ما را خبر کن که امامت و
وصایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق کیست حجر اسود بر خود جنبید چنانکه نزدیک بود

که از جای خود بیفتد و بزبان فصیح عربی گفت ای محمد مسلم دار که امامت و وصایت بعد از
حسین بن علی حق علی بن الحسین است آنگاه محمد بن حنفیه تسلیم نموده و پای مبارک
حضرت امام را بوسیده بعد ازین منازعات و آنچه از اوصاف محمد مذکور شد نیز
صاحب کتاب خرایج و دیگر اتباع و اشیاع او را اعتقاد همین است که محمد بن حنفیه جهت
ازاله شکوک و اوهام مستضعفان آن ایام در مقام اظهار آن نقص و ابرام شده بوده نه
آنکه فی الحقیقه در امامت آنحضرت منازعت می نمود انتهی اکنون دو سه حرف
در ترجمه او که قاضی در مجالس المؤمنین ذکر کرده گوشزد کن و در باب که این قاضی او را
در صدر مجلس چهارم یاد نموده لفظ سید التابعین در حقش گفته و در کتب ملای مجلسی نیز
مدایح او مسطور و مذکور است اما احوال عبد الله بن عباس که تخلف صریح از امام حسین
نموده چنانچه تفصیل آن بعین الفاظ از کتب معتبره شیعیان خواهی دریافت جائیکه
در ماتم امر [illegible] قبیح کلام در [illegible] در رساله [illegible] العین ازان رفته از مجالس
المؤمنین شوشتری بشنو که مدایح و مناقبش را در اوراق بسیار ضبط کرده صدر ان
اوصاف جلیله اینست عبد الله بن عباس از اعاظم صحابه پیغمبر صلوات الله علیه و آله و افضل
اولاد عباس و مرید و تلمیذ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در رکاب آنحضرت
[illegible] بجا [illegible] نموده علو [illegible] او در علم تفسیر و فقه و حدیث مشهور و مستغنی از
ایراد است [illegible] هرگاه [illegible] اطلاع یافتی دلیلی بر اصول تشیعم برای تدین و
جلالت این بزرگان زیاده ازین نمی باشد که بیعت قتل امام حسین [illegible] پیش
[illegible] استقلال بجهت شهادت ندادند و با آنهمه تاکیدات که خطبه بسر منبر ادا
نموده و گفته که فردا بسوی عراق میروم هرکس را آرزوی شهادت داشته باشد همراه
من شود [illegible] راه [illegible] این بزرگان نوشته که [illegible] انها کند
[illegible] مخالفت ورزیدند و هم کتاب [illegible]
و حضرت محمد بن حنفیه جهت اذیت [illegible] ترقی نمود چنانچه اشا

نموده‌ام و تفصیل حکایات این بر مقام خود بتصریح اسامی کتب معتبره امامیه بعد ازین خواهم گفت
ان شاء الله تعالی کاش حضرات امامیه تصریح فرمایند که آن شبهه و تردد چه بود غالبا بر اصول
شیعیان وجه تردد آنست که خواب امام حسین را مانند منامات فاطمه زهرا رضی الله عنها
از قبیل اضغاث احلام دانسته کما سیجیء بیانه ایضا ان شاء الله تعالی و ازینجا
باطل میشود آنچه امام اعظم حلی نزد امامیه در جواب سید مهنا بن سنان بن عبد
الوهاب نوشته و این مقدمه از رساله سید مذکور منقول میشود صورت سوال ما یقول
سیدنا الامام العلامة فی محمد بن الحنفیة هل کان یقول بامامة اخویه و امامة زین العابدین
ام لا و هل ذکر اصحابنا له عذرا من تخلفه عن الحسین علیه السلام و عدم نصرته له ام لا و تحقق
شأن ذلک جعلک الله من اهل السعادة و کیف یکون الحال ان کان تخلف عنه بغیر عذر و کذلک
عبد الله بن جعفر و امثاله یعنی محمد بن حنفیه امام حسن و امام حسین و زین العابدین رضی الله
عنهم اجمعین را امام میدانست یا نه و علمای ما در باره تخلف و خذلان امام حسین که
او و عبد الله جعفر و امثالش ارتکاب نمودند چه عذر بیان کرده اند و صورت جواب آنست
قد ثبت فی اصول الامامیة ان ارکان الایمان التوحید و العدل و النبوة و الامامة
و السید محمد بن الحنفیة و عبد الله بن جعفر و امثالهما اجل و اعظم من اعتقادهم خلاف
الحق و خروجهم عن الایمان الذی یحصل بارتکابه الثواب الدائم و الخلاص من العقاب
الدائم و اما تخلفه عن نصرة الحسین علیه السلام فقد نقل انه کان مریضا و یحتمل فی غیرهما
عدم العلم بما وقع لمولانا الحسین من القتل و غیره و بنوا علی ما وصل من کتب الغدر
الیه و توهموا نصرتهم له علیه السلام یعنی در مذهب ما ثابت شده که امامت از اصول
ایمان است و ثواب دایم و خلاص از عذاب جهنم بران مترتب است پس چگونه در
باره این بزرگان اعتقاد باید کرد که از دائره ایمان بیرون رفتند و از امامت
هر سه کس منکر شدند و وجه تخلف محمد آنکه او مریض بود و محتمل است که علم باین واقعه
نداشت و بنیاد تخلف شان اینست که اهل کوفه نصرت خواهند کرد ما را ضرور نیست
من بعد مخفی نماند که سید مهنای مذکور چنانچه علمای امامیه تصریح کرده اند عالم متبحر است

در فتوی سید بود اجتهاد میکند چنانچه از رساله مذکور این امر بهیات [illegible] بر تحقیق داریم
از شیخ حلی یعنی امام اعظم ثانی رفضه که اصول کلینی هم از نظرش نگذشته که از احادیث
چشم پوشیده که بطرق مختلفه در اصول مرویست بوضوح می انجامد که ائمه سابقین سید الساجدین
[illegible] چه نام دارند و محمد بن حنفیه در خلوت زجر و توبیخ با امام زین العابدین بعمل
آورده و [illegible] اطاعت [illegible] قرار داده و دعوی امامت آغاز نهاد و زید شهید که برادر
[illegible] با [illegible] دلالت بر آن میکند که او قطعی یقینی است و مرتبه شهادتش مثل
[illegible] امامت امام باقر [illegible] نمود و گفت که کسیکه جامه زنان [illegible] شد [illegible] اثبات
امامت [illegible] امام [illegible] شد و کتاب نقد المحصل که استاد حلی بتحقیق [illegible] مطالعه
او رسیده [illegible] که امام صادق [illegible] است که امام الاحق اسمعیل [illegible]
یا موسی یا این [illegible] شیخ حلی [illegible] وقت [illegible] بود [illegible] اعاره کرد که امامت از اصول
است و [illegible] شروع نمود که چگونه تجویز کنیم که این بزرگان اهل بیت ازان معرا باشند [illegible]
شبهات مگر این تیر [illegible] بود که [illegible] تا مکالمتش رسید و هنوز او را [illegible] شده [illegible]
الغرض تفصیل این مباحث [illegible] پیشوایان رفضه مثل شیطان و هشام بن [illegible] و زراره هم خبری
نداشتند که بعد فلان امام امامت کیست در چند جزو کلان [illegible] المجلس القدیم
مندرج گشته که مزیدی بر آن بخیال کسے نگذشته و هر کسیکه مطالعه آن پرداخته بالیقین دانسته
که مضمون امامت ائمه اثنا عشر بطور امامیه از [illegible] ثابت کردن [illegible] با تحیر [illegible]
از ان [illegible] کرده [illegible] شیخ حلی با [illegible] کرده
[illegible] محمد بن حنفیه [illegible] ریزی کرد حقیقةً بامامت کیسانی و ناعاقبت اندیشی
[illegible] زیرا که اهلسنت اینچنین مقالات را در باره ابن عمر سرانجام توانند داد بلکه بطریق
[illegible] امامت [illegible] از فروع است و در ان ثواب و عقابیکه در [illegible]
شیعه [illegible] بدان مترتب است بمذهبشان نیست لاجرم ضرور افتاد که
[illegible] سعد بن عمر [illegible] و تخلف او را [illegible] شهادت [illegible] روسیاه
را بچشم روشن [illegible] شیخ حلی [illegible] ثواب

نزد ایشان است بلی آنچه بر اصول رفضه که سخن سازی و کاوتازی است می نشینند و انطباق
کلی می گزینند تقریرش آنکه تخلف محمد بن حنفیه و عبد الله جعفر و عبد الله عباس رضی الله عنهم
ازحسین برای آن بود که عقیده مستضعفین آن زمان که فاقد بصر و بصیرت بودند بوقوع معجزه
خاتم نبوت درباب اخبار واقعه کربلا و کرامت سید الشهدا قوت گیرد و توانائی پذیرد
پس ناگزیر شد که این بزرگان که اطبه روحانی بودند از امام حسین علیه السلام تخلف
شده دبراه خذلان روند تا اهلبیت باتعاب و آلام گرفتار آیند و با بتلای انواع ظلم
و ستم جان دهند و این واقعه بظهور معجزه نبوی و حضرت امام حسین سر سدیده مستضعفین
شود و ثواب اخروی برای متخلفین افزاید و بالاخر بحصول فواید دنیوی بکار آید و خونها
بهای سید الشهدا ابواب لیسر بروی ایشان کشاید چون دانسته شد که بهترین دلیل در
توثیق و تحسین این بزرگان تخلف و مخالفت امام حسین و قول بامامت یزید است که
از بحار الانوار مجلسی و روضة المتقین پدر بزرگوارش برای عبد الله بن عباس و ابن
حنفیه عیان میشود و کتب تاریخ هم تائید آن میکند پس میتوان گفت که غبار کدورت امامیه
بتفسیق و تکفیر عبد الله بن عمر معاذ الله من ذلک بنابر آنست که او چرا در بیعت یزید
توقف و تخلف کرده بود و بعد از واقعه شهادت امام حسین چرا بروی خروج ننمود
و مردم را برا و شورانیده و مایم و مثالب او را برملا گفت افعال عبد الله بن عمر از انکار
بیعت یزید و قبول نکردن درهم و دینار معویه بن ابی سفیان با وصف کثرت و ازدواد
هجرت و با حقاق حق پرداختن باهل سنت پیروان شیعه اولی و شغف دولت یزید
که از محمد بن حنفیه ثابت شده و پاره از ان شنیدی بجناب متقی و اولیائی دو لتش
از کاسه لیسان کوفیه تابعین عبد الله بن سبا عین مزید ولای اهل بیت سید انبیا
صلی الله علیه و آله وسلم مبارک باد جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و بر ناظر
اخبار سابقه این کتاب پوشیده نیست که عبد الله بن عمر هرگز از بیعت امامت
و خلافت امیر المومنین تخلف نورزیده فلا حاجة الی الاعاده آری افاده تازه
اینست که ابن میثم بحرانی در آخر شرح نهج البلاغت گفته و اما عبد الله بن عمر فالتجا

الی اخته حفصة زوجة النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد ما بایع لامیر المؤمنین وکره
معه حرب الجمل وقال قد اعجزتنی العبادة عن الفروسیة والمحاربة فلست مع علی ولا
مع اعدائه بلفظه واز این عبارت نیز عیان شد که عبدالله مذکور بیعت خلافت واما
جناب امیر بعمل آورده وحاشا که ابن عمر رضی الله عنهما خانه ناک تهمت قتل
ذی النورین را بر دامن پاک امیر المؤمنین افشانده باشد و انقاعد جندی را از اصحاب
در حروب بغاة مبطل خلافت راشده آن خاتم الخلفا تصور نموده باشد این نسبت
از خیالات نفسانی و وساوس شیطانی است که بخاطر مسکی و مجتهد الزمانی خطور کرد.
بلی ارشد تلامذه حضرت مرتضوی یعنی عبدالله بن عباس که اخوت [illegible] داشتند و جلالت
واخلاص بی نظیر بودند کار [illegible] وقتی که در بصره از جانب مرتضوی [illegible] داشتند
تمامی مال بیت المال را باوجود ترک رفاقت آن جناب [illegible] القرین
و در بلده طیبه مکه معظمه بامن تمام آسوده شدند و درین تخلف [illegible] تقلید کوشید
اختیار نموده باشد با وصفیکه حضرت امیر در مکتوبات شریعت [illegible] اعظم [illegible]
در دل آن صدیق صمیم اثری نکرد بلکه بران [illegible] کرده جنگ [illegible] باکان
دیگران داشتند پرداختند وعیاذا بالله آنجناب را بتهمت [illegible]
[illegible] ساختند چنانچه مرزا محمد [illegible] در کتاب منهج المقال [illegible]
[illegible] قال الکشی روی علی بن یزداد
الصایغ الجرجانی عن عبد العزیز بن محمد بن عبد الاعلی الجزری عن خلف المخزومی البغدادی
عن سفیان بن سعید عن الزهری قال سمعت الحرث یقول استعمل علی علیه السلام
علی البصرة عبدالله بن عباس فحمل کل مال فی بیت المال بالبصرة ولحق بمکة و
ترک علیا علیه السلام وکان مبلغه الفی الفی درهم فصعد علی علی المنبر حین بلغه فبکی فقال
هذا ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی علمه وقدره یفعل مثل هذا فکیف یؤمن من کان
دونه اللهم انی قد مللتهم فارحنی منهم واقبضنی الیک غیر عاجز ولا ملول قال الکشی شیخ من
الیمامة ذکر عن علی بن هلال عن الشعبی قال لما احتمل عبدالله بن عباس بیت مال

البصرة وذهب به الى الحجاز فكتب اليه علي بن ابيطالب عليه السلام من عبد الله علي
بن ابيطالب الى عبد الله بن العباس اما بعد فاني قد كنت اشركتك في امانتي ولم يكن
احد من اهلي اوثق منك لمواساتي وموازرتي واداء الامانة الي فلما رأيت الزمان
على ابن عمك كلب والعدو قد حرب وامانة الناس قد خربت وهذه الامة قد فتنت
قلبت لابن عمك ظهر المجن وفارقته مع المفارقين وخذلته اسوأ خذلان الخاذلين
فانك لم تكن تريد الله بجهادك وكانك لم تكن على بينة من ربك وكانك انما تكيد
امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم على دنياهم وتنوي غرتهم فلما امكنتك الشدة في خيانة
امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم اسرعت الوثبة وعجلت العدوة فاختطفت ما قدرت
عليه اختطاف الذئب الازل رامية المعزى الكثيرة كانك لا ابا لك انما جررت
الى اهلك تراثك من ابيك وامك سبحان الله اما تؤمن بالمعاد او ما تخاف من سوء
الحساب اما يكبر عليك ان تشتري الاماء وتنكح النساء باموال الارامل والمهاجرين
الذين افاء الله عليهم هذه البلاد اردد الى القوم اموالهم فوالله لئن لم تفعل ثم امكنني
الله منك لاعذرن الله فيك فوالله لو ان حسنا وحسينا فعلا مثل الذي فعلت لما كان
لهما عندي في ذلك مودة ولا لواحد منهما عندي فيه رخصة حتى اخذ الحق وازيح الجور
عن مظلومها والسلام قال فكتب عبد الله بن عباس اما بعد فقد اتاني كتابك
تعظم علي اصابة المال الذي اخذته من بيت مال البصرة ولعمري ان لي في بيت
مال الله اكثر مما اخذت والسلام قال فكتب علي بن ابيطالب عليه السلام فالعجب
كل العجب من تزيين نفسك ان لك في بيت المال اكثر مما اخذت واكثر مال رجل
من المسلمين فقد افلحت ان كان تمنيك الباطل وادعاءك ما لا يكون ينجيك من
الاثم ويحل لك ما حرم الله عليك عمرك الله لانت المهتدي اذن فقد بلغني انك
اتخذت مكة وطنا وضربت بها عطنا تشتري مولدات مكة والطائف تختارهن على
عينك وتعطي فيهن مال غيرك واني لاقسم بالله ربي ورب العزة ما يسرني ان ما
اخذت من اموالهم لي حلال ادعه لعقبي ميراثا فلا غرو اشد باغتباطك تاكله

کان یحبّ الذی یرضیک علی ربک وما یحل الذی یمنعنی الرحمة والبعد

الملک ولات حین مناص والسلام فکتب الیه عبدالله بن العباس ان العبد

... لزنت علی نفوا سلا ان القی الله بجمیع ما فی الارض من ذهبها و عقیانها احبّ الی من

القی الله بدم رجل مسلم انتهی باز در ترجمه خزیمة بن ثابت مرویست روی محمد بن

عیسی عن عبید عن محمد بن سنان عن موسی بن بکر الواسطی عن الفضیل بن یسار عن

ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول قال امیر المؤمنین علیه السلام اللهم العن ابنی

فلان و فلان واعم ابصارهم کما عمیت قلوبهم الاجلین فی رقبتی واجعل عمی ابصارهما

دلیلا علی قلوبهما و نیز از فضیل بن یسار درین کتاب روایت است از ابی جعفر

علیه السلام قال اتی رجل فقال ان فلانا یعنی عبدالله بن عباس یزعم انه یعلم کل

آیة نزلت فی القرآن فی ای یوم نزلت وفیمن نزلت قال فاسأله فیمن نزلت

من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا وفیمن نزلت ولا ینفعکم

نصحی ان کان الله یرید ان یغویکم وفیمن نزلت یا ایها الذین آمنوا اصبروا

وصابروا الخ **خصل بعضی از فقرات** این روایات آنکه چون عبدالله

بن عباس از جانب امیر المؤمنین بر بصره دست یافت تمامی مال را همراه گرفت

و حق تلفی مسلمین روا داشت و در فاقت مرتضوی گذاشت ... عام درکه اسرا

کرد و کنیزان خرید و بعیش آنها مشغول بود حضرت امیر ... از استماع این خبر

وحشت اثر بر منبر بلند شد و زار زار گریست و گفت هرگاه برادر جناب سید

المرسلین با وصف این علم و فضل چنین خیانت و خذلان نماید آنحضرت از

دیگران چه تمام توان برد باز برین قدر اکتفا ساخته نامه طویل الذیل نزد او ابلاغ

نمود و مضمونش آنکه در امانت خود شریک تو دیگری را در ادای امانت و اخلاص

نسبت ... گاه دیدی که دشمن برین قوم آورد و زمانه در پی مخالفت افتاد

... دانست ... گفتی و دوست دشمن ... گشتی پس ... این همه

اخلاص و امانت و جهاد تو محض ... بود ... آنکه ... ماننده گرگ

حقوق مسلمین مشغول شدی از خدا نمی ترسی و اعتقاد بروز حساب نداری آیا
بیوه و اهل هجرت نکاح میکنی و کنیزکان میخری بخدا اگر حسنین چنین میکردند
هرگز رخصت نمیدادم و انتقام و اجبی میگرفتم عبد الله بعد ادراک مضمون نامه امیر
المؤمنین علیه السلام ما کان و ما یکون جواب نوشت که این همه که از قلم شما چکیده بوی از نفس
الامر ندارد اشته من انچه از مال بصره گرفته ام کمتر از انست که در حصه من می افتاد حضرت
امیر چون بر نامه او اطلاع یافت زیاده تر متغیر شد و به تشدد تمام که مزیدی بران
متصور نباشد زیب رقم نمود که ترا دنیا فریب داده هرگز این مال بر تو حلال نیست
فریب نفس مخور و عذاب آخرت را برای خود مهیا مکن باز عبد الله بن عباس در
مکتوبی یاد کرد که تطویل بسیار بکار بردی و راه دراز نفسی سپردی بخدا سوگند بخورم
که بلاقات خدا با وجود گرفتن تمامی مال دنیا نزد من بهتر است از انکه پیش خالق
ارض و سما روم و خون مسلمانی بر ذمه خود داشته باشم انگاه حضرت امیر بتمامی
بر لعن او و برادر او معاذ الله مشغول شد و فرمود انچه فرمود و هم از ائمه هدی
منقوب است که آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
هم آیات دیگر که دانستی در شان عبد الله بن عباس و بزرگان اوست و بر
اهل استقرار مخفی نیست که درین چند حدیث مثالب این بزرگ زنهار محصور
نمی شود بلکه مطاعنات شیعه و مجتهدین محدثین بر کثرت آن دلالت دارد انشاء الله
تعالی جائیکه مخاطب در حق عبد الله بن عباس خبری نوشته در مقابله ان تحقیق شارح
نهج البلاغة یعنی ابن میثم بحرانی و پدر بزرگوار مجتهد الزمانی خواهم آورد انشاء الله
تعالی که دلالت بر همین امور میکند الغرض ازینمقام این قدر معلوم شد
که عبد الله بن عباس با این همه عداوت و دشمنی جناب ولایت و فسق و فجور
حضرت امیر را بادم بنیان ربانی میدانست و بصدور این گناه که اکبر کبایر بود نجانکه
دانستی جناب شیر خدا را تشنیع می نمود بخلاف عبد الله بن عمر که هرگز بر جناب
مرتضوی هیچ تهمتی نکرده و هیچ ریبی در خلافت راشده آنجناب نداشته هر چند

میل و قال این متمسّک که بابات و کرات تکیه بر جای بزرگان زده جوابهای دیگر ۱۰
بخاطر ممکن است تا بر دو ما للاختصار بر همین وجوه عشره قناعت کرده بنقض بقیه
هفوات مجتهد الزمانی میگرایم و گرد آزار از دل تشناقین میکشایم **قوله**
این دواهی عظمی و رزایای کبری الی آخره **اقول** ازین تقریر بر عاقل بخرد منکشف
تواند شد که در رساله قدیمه بیدعائی فقیر را نزده اند چه دگر حوادث مذکوره برائی
آنست که عبد الله بن عمر نظر بهمین سفک دما و تخریب مدینه سید الانبیا صلی الله
علیه و آله و سلم بعد از وقوع واقعه کربلا خالعین بیعت و ناکثین صفقه را منع کرده
بود امام برحق بودن یزید پلید و صلاحیت و حقیقت آن عنید ازان لازم نمی آید
زیرا که این امور اگر نزد عبد الله بن عمر برای یزید حاصل می بود بایستی که در قبول
بیعتش با سید عبد الملک بن مروان بزعم متمسّک و مجتهد الزمان تقدیم بر خواهش یزید
می نمود چه جای آنکه در مدح معاویه بمجموعها درین باب سودی نبخشید بلکه تشدد اثبات
قلبی و لسانی یزید را ابن عمر عبد الله عمر وقعی نباشد کما عرفته آری چون سفاکی و بیباکی
آن متغلب بنهایت ظهور رسید و شدائد ظلم و ستم آن فاجر پلید بنهایت
قصوی انجامید اگرنا چاره بیعتش تن در داده و بفرض محال لفظ بیعت او بر زبان
آورده باشد یعنی از خروج بر ان قسی القلب سر و کاری ندارد و تا کار امر او بعسیان
الهی [illegible] نشود در بیعت او بود بعید نخواهد بود چون اهل مدینه نظر بکمال خبث طینت
آن شقی و اعتماد بر جمعیت خویش در مقابله آن متکبر اراده نکث مصمم کردند عبد الله
بن عمر بنا بر خیرخواهی این جماعت حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یاد داده اند
و حقوق آشنائی بتقدیم رسانید و خواست که فتنه فرونشیند خالعین بازنیایند و
تلاش و پستکاری خود را در خلع دانستند یزید بدنصیب هرگز پاس ایمان و اسلام
و رعایت حق مدینه و مسجد خیر الانام علیه و علی آله و آبائه الاف التحیه و السلام نکرده
دست به هتک و تخریب مدینه کوشید و واقعه کربلا از هر پاره [illegible] شد هواداران و محبان
سید الشهدا نیز با وجود کمال [illegible] در تعیش در [illegible] بود و سفاکی و بیباکی یزید آن قدر

بنظر رسیده از خروج بر یزید منع میکردند و مسکت شدند که بر حرف و حکایت کوفیان
مغرور مشو مقصود آنهاست و علمای امامیه نیز همین بود که حضرت امام حسین را از شدائد محن و
مصایب و فتن باز دارند اگر مجتهد الزمانی غور کنند آخر از منع آنمردم وهی از فریفتگی باقوال
غداران بی اخلاص با وصف مظنه وقوع در مهالک چه بیرون می آید و مآل اینهمه بیدامعان تو عظ
و تذکیر عبدالله بن عمر نزد عبدالله بن مطیع میگشت بانه باز حکم عدم جواز بر خروج امام حسین نزد
محققین امامیه از ان مواعظ بمعرض اثبات نمی رسد پس حکم عدم جواز بر خروج اهل مدینه
بعلت حقیت امامت یزید چنانچه در اذهان مجتهد و سرآمد متکلمین مذهب اوست هم ضروری
نباشد و نیز بفهم عالی مخاطب در هر دو جا از امام حسین و عبدالله بن مطیع ارتکاب ما لا یجوز فی
الشریعة باعتقاد عبدالله بن عمر و عقیده دیگر مخلصین امام حسین خصوصا عبدالله بن عباس
که شمه از وصف شان بقلم آمد لازم می آید نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیات
اعمالنا **قوله** و یزید که بیانا الخ **اقول** قبل ازانکه جناب مجتهد بانتحال مقال متکلمین
برادران صوری و معنوی او مشغول شود و بسرقه افادات شان در آمده بذکر این حدیث
مذکور و ما یتعلق به پردازد این حدیث را دیده بمیزان عقل و فراست سنجیده ام که هرگز
بر حرمت خلع دلالت ندارد و عبارة المتمسکی هذه از روایت مذکوره یعنی حدیث
جامع الاصول روایتی دیگر صحیح تر است که این تاویل علیل را در ان گنجایش
نیست و اگر چه ایرادش برای مولانا سامعه خراشی است الا بحکم ضرورت امیدوار
عذر و عفو گشته حقیقت در صحیح بخاری در کتاب الفتن آمده حدثنا سلیمان بن حرب
قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معویة جمع
ابن عمر حشمه و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول ینصب لکل غادر
لواء یوم القیمة و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم عذرا اعظم
من ان یبایع رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی لا اعلم احدا منکم
خلعه و لا تابع فی هذا الامر الا کانت الفیصل بینی و بینه انتهی عبارت این حدیث را
از برای خدا اندکی ملازمان ملاحظه فرمایند و چشم حق بین وا نمایند که شواهد قرائن

چه در این حدیث بنظر می‌آید یکی آنکه پیش وی حشم و اولاد خود این بزرگوار نبود
جای توریه بوده است با آنکه اینهمه توابع و مطیعان او بودند و بالخصوص که باشد
منع از فتنه بتقریریکه مذکور شد کفایت میداشت آری اگر در حضور یزید اینچنین با جواب
رو میداد البته این احتمال صورتی میداشت که بدینگونه کذب گمان انحراف خود را
از خاطر او برداشت دوم تمسک او بمحظوریت غدر که دلالت بر وقوع اصل بیعت
بطوع و رغبت دارد سوم قول او که با این مرد بیعت بر بیعت خدا و رسول کرده‌ایم یعنی
بیعت کذائی متصور نیست الا با کسیکه نائب و خلیفه صدق نبی است و اگر چنین بیعت
منحصر در خلافت نیست و استجماع شروط امامت نباشد لازم می‌آید که اگر شخصی با ملک
یهودی یا نصرانی بیعت نماید و آن ملک با وجود تجاهر بکفر بودن وقت بیعت گرفتن
منافقانه باین کلمه لب بگشاید که بیعت میکنم به بیعت خدا و رسول و مبایع علم بعقیده
اش داشته باشد این بیعت هم در واقع بیعت خدا و رسول واقع شود و شکست از آن
نقض عهد و غدر با خدا و رسول بود و لا یرتضی هذا القول ادنی من ذوی العقول فضلا
عن الفاضل المجیب افضل العلماء انتهی الی قوله خار شبهه در دامن دلش نخلد و با او
بیعت بر بیعت خدا و رسول کند انتهی مختصرا آمدیم بر عدم دلالت اینحدیث بر حرمت
خلع یا لبس آنکه علمای فریقین خلفا عن سلف تصریحا نموده‌اند که بسا اوقات شیئی فی نفسه
جایز باشد مستلزم شوبات کثیره می‌باشد لکن بنظر مفاسد منع از آن کنند و از اینجاست
که مرد جوان را در حالت روزه از تقبیل زن منع کرده‌اند و در ایام مقرری از مباشرت
ما تحت الازار باز داشته چنانچه در کتب فقهیه و احادیث فریقین بر جای خویش مضبوط
است و حال آنکه اباحت این چیزها نیز بر جای خود مفصل است کما لا یخفی و بروایت
شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات حضرت امام صادق علیه السلام در حق شخصی
که نام بنام دشمنان واقعی آنجناب را بدی گفت چه تشدد فرمودند و گفتند ما له لعنه الله
تعرض بنا و قد قال الله تعالی وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ
عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی لعنت کند او را خدا چرا بما تعرض میرساند و نمیداند که حق تعالی

از سب اصنام نهی فرموده تا کفار در حق او تعالی زبان درازی نکنند و بر همه اهل کمال
روشن است که هجو اصنام و بد گفتن کفار لیام فی حد ذاته از قواعد مقرره دین اسلام است
و بنظر بمفسده مذکوره منهی عنه و ممنوع است عبدالله بن عمر نیز برای حفظ جان و ناموس
خود و تمامی اهل مدینه از باب خیر خواهی بجا آورد و حدیث مذکور را روایت کرد تا از خلع
باز مانند و در امن و امان باشند بطلان واقعی و حرمت خلع اهل مدینه و حقیقت امامت
یزید با اعتقاد عبدالله بن عمر لازم نمی آید چنانچه نهی امام صادق از سب و تبرای اعدای
نفس الامری اهل بیت مستلزم اعتقاد آنجناب بحسن سیرت و محبت ایشان نزد شیعه نمی
باشد مدعی اجتهاد و تقلیدیه شکی از ملاحظه الفاظ این عذر الی آخره زیاده تر در شوریدگی
و خیرگی افتاده روایات کتب معتبره خود را ابطال نهاده **از انجمله** قصه طویل
است که باقر مجلسی در بحار الانوار یعنی مجلد عاشر وارد کرده ملخصش آنکه روزی حضرت
نبوت در خانه جناب ولایت قصد افطار صوم کرد امیر المؤمنین بجهت عدم تیسیر
طعام از چند وقت بغایت خجل بود که ناگاه خاتون قیامت قاب طعامیکه کاهی مثل
آن ندیده بودند روبروی جناب سید المرسلین مهیا فرمود جناب امیر از غایت غیظ
و غضب متغیر شد و نگاه تیز بجناب فاطمه زهرا انداخت حضرت خاتون بفراست
دریافت و رو باسمان کرد و گفت خدایا تو نیک میدانی که گناهی از من صدور نیافته
که باعث تغیر و تیزی علی ابن ابیطالب باشد امیر المؤمنین فرمود سبحان الله ای کذب
اعظم الی آخره یعنی هیچ گناهی ازین زیاده خواهد بود که از چند وقت قسم شرعی میخوری
برانکه چیزی نخورده ام و طعامی در خانه موجود نیست الی آخر القصه بطولها اینهمه فیمابین
معصومین در خلوت خالی از اغیار رو داد اگر عبدالله عمر نظر بنگاهداشتن اهل مدینه
رسول مقبول از شداید ظلم و دواهی خلع آنها را بنابر حفظ جان از غایت خیر خواهی
بعد بیعت فرماید بعید نباشد و بر فهم مجتهد برای جناب امیر علیه السلام قباحتهای بسیار
درین حدیث لازم می آید بسبب غیظ و غضب بر جناب سیده و اتهام پیش ختمی مآب با
وجود این قسم احسان یعنی آوردن قاب طعام که موجب رفع ندامت حضرت امیر

...یه السلام بود کما لا یخفی علی اولی النهی وحاشا جنابه عن ذلک و اگر بعد
حصول مرتبه عصمت برای ائمه هدی امثال این احادیث را بجوی منجر ندود مرتبه
اعتبار تر نمی شمارند اهل حق نیز این امور را احتمال نمی آرند بحکم حفظ طیبت و عدالت
عبد الله بن عمر و مدائح و مناقب او بعد از انکار شدیدش از بیعت یزید و انکه هرگز
او لیاقت این امر ندارد و اختیار هجرت و انزوا و شد مایم آن قدوة الاشقیا
کما لا یخفی علاوه بعد ازین بر اصول امامیه هویدا میشود که عصمت ائمه اطهر قبل
از مرتبه امامت هنوز در مقام بحث و نظر است و ضرورت آن در وقت امامت
است و بلاریب قصه تنفیذ امیر المومنین بر جناب سیده مورد حرف اذیها فقد اذانی
میشد بروحی مبارک حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم نه در وقت امامت حضرت
امیر [illegible] من لعبد کذا رشد [illegible] کذا طلب ذلی از حدیث امام حسین بجواب
شیعیان عراق که قصد خروج بر معاویه کرده بودند و امام حسین را تحریض بر آن
نموده و تقریب [illegible] تضاعیف کلام خود نقل خواهد نمود غفلت ورزیده عبارت سراسر
افادت [illegible] که [illegible] انصاف باز باید دید که بشواهد و قرائن صحیحه دلالت بر
عدم جواز خروج بر معاویه دارد و بر طبق تمسکی از رکیه بالت و مجتهد [illegible] آرای اجتهادا
و جلالت لازم می آید که معاویه امام برحق بود زیرا که امام حسین بخطاب شیعیان خود
این کلام فرموده نه روبروی نواصب ظاهر است که از اتباع و اشیاع خود قبل تقیه
نباشد سیما شیعیان کوفه که باثنا عشری بودن انها در رساله بصارة العین
اشاره رفته و سیجئی تصریحه بعد ذلک انشاء الله تعالی و اگر منع از خروج برای حقن
دمای انها بود تعلیل آن باظهار شوکت و کثرت عساکر و غلبه معاویه و وجوب تقیه
بسبب عدم امکان مقابله و مقاومت و مانند آن از خط نطفت شیعه در اصلاح
اهل خلافت چنانچه از امام حسن در علل الشرایع و از امام حسین در کتاب الملت
او دستنیاب مرویست لازم بود بر مقولات علمای شیعه و تکی از رکیه بالت حدیث صحیح
را در باب اعتقاد عبد الله بن عمر بحقیت خلافت یزید از نصوص قطعیه بالا تردد

آمده از حدیث جامع الاصول میدانند پس نظر بانچه بزرگان ش در کلمات عرب عربا
تتبع کرده بعضی از دقائق امور بر آورده اند حاشا که بر مجرد بیعت عبدالله بن عمر
دلیل باشد چه جای اعتقاد بامامت حقه یزید پلید **ایضاح این ابهام و تفصیل دلیل**
این مرام آنکه محققین امامیه در تاویل دعای بعضی از حضرات ائمه هدی اعنی الهی عصیت
و ظلمت و توانیت بر طبق تصریحات صاحب لوامع الانوار و شرح اربعین و دیگر
صیغ متکلم واحد را بر صیغ مجموع غائبه حمل میکنند و در بیان معنی آن میگویند که الهی ان
شیعتنا عصوا و ظلموا و توانوا باور نمی آید که مثل مذکور تجویز تواند کرد که انکار و
[illegible] بجواز حمل نمودن صیغه متکلم واحد بر غیبت و جمع انکار دلیلی و سندی در محاورات فصحا
و بلغا باید من [illegible] النفس بامثال این تاویلات بارده دیده لب گشوده باشند و [illegible]
این معنی در صیغه واحد متکلم که اساس وضع آن بر اختصاص و عدم اشتراک است [illegible]
پیشوایان او بحصول پیوندد از لفظ بایعنا که صیغه متکلم مع الغیر است و بنیاد آن بر
شرکت و معنی تغلیب بی تکلف و بلا ضیر [illegible] صورت می بندد چگونه بیعت عبدالله بن عمر
ثابت میتواند شد پس محتمل است که لفظ بایعنا اشاره به بیعت بعضی از اهل مدینه که بیعت
یزید بعد از ظهور شقاوت او در باره [illegible] کرده بودند بعد از واقعه
کربلا و چون [illegible] آن سر آمد اشقیا در باب اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله
وسلم قصد خلع [illegible] صدور یافته باشد که در خطاب ایها انا قد بایعنا هذا الرجل
گفته و اثبات بیعت عبدالله بن عمر از لفظ مذکور [illegible] جلالت و نبالت [illegible] او
دانش را نمی زیبد در روایتی که در منهاج و دیگر کتب معتبره شیعه و سنی وارد شده و مشعر
بر عدم بیعت عبدالله بن عمر است مطلقا موید احتمال مذکور است و اگر کسی از مخلصان
و فدائیان این [illegible] مثل مخاطب مدعی که دکان اجتهاد خود را بر بضاعت مزجات
امثال [illegible] آراسته و صاحب تحفه را در رساله ضمیمه مانند آن سارق دانسته گوید که
بر تقدیر [illegible] و عدم بیعت ابن عمر مخالفت اتباع با متبوع لازم می آید گوییم
ظاهر [illegible] گوییم قطع نظر از آنکه این اشکال بر یاد وارد نمی شود زیرا که مقصود از

دین مقالات مجرد ایقاظ و تنبیه مخاطب و دیگر سامعین و ناظرین به آن همی
رسلی مذکوره در اثبات بیعت از لفظ بایعنا که بظاهر نقش درمدعای خویش فهمیده مصدر
نیست و تقریب دلیلش ناتمام است مدفوع است باینکه صدق بایعنا نظر بحدیث کس [illegible]
که بیعت یزید وقت خطاب حاضر کرده باشند حاصل میشود ضرور نیست که تمامی حشم
خدم عبدالله بن عمر از مبایعین یزید باشند تا مخالفت اتباع با متبوع لازم آید مع
ذلک هرگاه حضرت امیر وقت خطبهٔ ابوبکر صدیق ساکت و صامت بود و حسن
مجتبی امام خطیب گشته و قیام او بر منبر شریف روا ندارد و گوید یا ابا بکر انزل عن مجلس ابی
جدنا کما اورده [illegible] مطاعنه یدعون انه ورد فی روایات الفریقین و جناب مرتضوی
بروایت علل الشرایع و مانند آن بالقسم شرعی در مسجد [illegible] روبروی [illegible] فرماید که ما فعله
عن امری یعنی حسن فرزندم بتعلیم و تلقین من در حق ابوبکر [illegible] چنانچه تفصیلش بعد
ازین عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی و جناب فاطمه زهرا با وجود مامور بودن
به پیروی جناب امیر مورد غضب الهی بودنش وقت عصیان آن امام چنانکه در کتاب جلاء
الانوار [illegible] فی الرسالة [illegible] کاشف [illegible]
[illegible] امیر المومنین در تقیه و استتار [illegible]
معاذالله [illegible] آدم [illegible] شعار خود سازد و [illegible]
از [illegible] تقیه شان [illegible]
امام حسین با وجود بیعت بودن [illegible] امام [illegible]
[illegible] که در زبان راندند [illegible] تصدیق
موی بر بدن می خیزد و عجب که صاعقهٔ قهر الهی بر معتقدین هر بدو لا میزند الحاصل و تبعه
عبدالله بن عمر نیز [illegible] امر مخالفت متبوع [illegible] و بیعت [illegible] وقت خروج
عبدالله بن مطیع خیال جنگ و قتال و سر [illegible] بیعت [illegible] ندانسته باشد
وقوف اهل سنت [illegible] امیر المومنین با وصف اعتقاد [illegible] جناب [illegible]
عصمت و امامت او شان [illegible] بیعت [illegible]

اثنا عشریه عبدالله بن عمر که نه معتقد عصمت آقای خود باشند و نه نزول صحیفه را برو
و نه وقتی که اجتهاد در اهم مسائل مدخلی درین امور باشد و چون خود باظهار
فرع بیعت است پس محتمل که عبدالله بن عمر برای الزام آنها که بحکم ضرورت بیعت یزید
بعد مهلتی اراده خلع نمودند و حال آنکه ضرورت مذکوره نزد عبدالله بن عمر بحال خود
باقی و در خلع برپا شدن فتنه مقطوع و متیقن بود حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم روایت کرد تا الزام آنها که بتجویز شرعی بحفظ جان خود در ربقه بیعت یزید در آمده بودند
بظاهر حدیث متحقق شود **علاوه** کتب معتبره امامیه دال بر آنست که ائمه هدی چنانچه
از سنیان تقیه میکردند هم چنان از شیعیان نیز و آیا انحنی بر هیچ کس از ناظرین کتب شیعه
و متتبع سیر این بزرگان و معاملاتشان نسبت بخلفای عباسیه و غیر اینها که منسلک در
سلک تشیع بودند کما هو مخفی تواند بود معهذا از بحار و مانند آن بوضوح می انجامد که
خود سلمان فارسی از ابوذر که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقد مواخات میان
ایشان محکم بسته بود تقیه میکرد و حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان [illegible] کما
لا یخفی علی ناظری الکتاب اشهر [illegible] و از کتب اهل الحق بلکه امامیه نیز حدیث است که اکثری
در آن وقت از تابعین براه اجتهاد میرفتند و خلاف واقعی را [illegible]
پس استحباب و استغراب سنی مذکور در باره عبدالله بن عمر و خدام و حشم [illegible]
و دلیلش مستلزم مدعای او نباشد **و اگر گویند** که باعث حمل صیغه های
متکلم واحد بر صیغ جموع غائبه در دعای مذکور آنست که عصمت این اوصیا بادله قطعیه
عقلیه بر جای خود ثابت شده پس مهما امکن نقل را مطابق عقل باید کرد باین ضرورت
دست بر تاویل مذکور زدند **گوییم** که سخن درین است که علمای شیعه صیغه متکلم واحد
را بر جمع غایب حمل میفرمایند و این امر بدون اثبات محاوره عرب عربا صورت
نمی بندد ثبوت و عدم ثبوت عصمت را در آن مدخلی نیست و بعد تنزل و تسلیم دلالت
آن ادله بر عصمت ائمه اثنا عشر از اول تا آخر آن ممنوع است کیف لا و حال
آنکه [illegible] دلیل عصمت امام که علمای طایفه بکمال تزئین و تنقیح در کتب کلامیه ساخته‌اند

محقق طوسی خواجه خواجگان ایشان در تجرید و شیخ علی امام اعظم امامیه در منهج ذکر نموده
ملزوم دور و تسلسل و وقوع هرج و مرج در قوانین شریعت و اطاعت بر تقدیر عدم عصمت
است و آن بعد از تسلیم جاری نمیشود مگر مقارن [illegible] فعلیت امامت و از کجا ثابت
می تواند کرد که این دعا بعد حصول رتبه امامت است لاحتمال صدوره بزمان کثیر قبل
ذلک ولو سلمنا فیحتمل که برای تعلیم و تلقین فرموده باشند چنانچه بر ناظر
تعلیقات میر علی نقی بر علل شیخ المشایخ مخفی نیست بالجمله سوق دلیل عصمت و انطباق
آن بر عقاید شیعه قبل از امامت بزمان دراز صورت نمی بندد و در وقت مذکور عصمت
از جمیع صغایر و کبایر عمداً و سهواً چه ضرور و معاصده ایمعنی است آنچه مجتهد موسوی
در آئینه حق نما بکمال اطناب کما هو دابه وارد نموده تلخیص آن در چند سطر ثبت میکنیم که
مرزا کامل علی صاحب که شاقی حقیقی از خزانه غیب توقع دارد و صحت برای وی [illegible]
و مالش بخیر گرداند بخدمت آقا احمد ظاهر نمودند که درین ایام در بحث امامت رساله
می نویسم آقا پرسید که اعتقاد امامیه در باب نبی و امام اینست که از اول عمر تا آخر
آن از صغایر و کبایر معصوم می باشند از ابتدا ی عمر چه مراد و مراد از گناه کدام ظاهرا
اقوال علما مقتضی آنست که بعد از ولادت تا هنگام ترک صلوة و صوم و حج و زکوة
مثلاً نموده اند و نظر با محرم نینداخته و احادیث امامیه بر خلاف آن ناطق است
بعد استماع این تقریر از مرزای مذکور مجتهد نوالبشر بر تمام [illegible] آئینه حق نما [illegible]
[illegible] در باب حل [illegible] سطور و ایراد بر کلام آقای [illegible] میگوید که از کلام
[illegible] معلوم شد که امامیه در عقیده مذکور [illegible] و این غلط است چه امامیه را
[illegible] که انبیا و ائمه در جمیع
[illegible] نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفریده شده اند [illegible]

که ورقی و غباری در طینت و خلقت و خمیر ایشان راه نیافته بلکه بمقتضای احادیث متعلق
مانند آن طینت ایشان از اعلی علیین است چنانچه این همه مطالب از ترجمه این عبارت عربیه
هویدا میشود و در ذهن عوام مرتکز میگردد میگوید که حاصل مضمون آنچه شیخ صدوق گفته آنست
که اعتقاد ما در باب انبیا و رسولان و فرشتها آنست که اینها معصوم اند و پاک و پاکیزه از
آلودگیها و مرتکب گناهان صغیره و کبیره نمی شوند و معصیت حق سبحانه و تعالی نمی کنند بلکه
آنچه مامور اند بجا می آرند و کسیکه نفی عصمت کند از اینها در حالی از احوال پس بتحقیق که
او را معرفتی باین حضرات حاصل نیست و اعتقاد ما در باب انبیا و اوصیا و ائمه و ملائکه
آنست که اینها موصوف بکمال علم می باشند از اول امور خود تا آخر آن و در هیچ
حالی از احوال متصف بنقص و جهل نمی باشند تمام شد حاصل کلام شیخ صدوق و ظاهر
این کلام چنانچه مبنی آنست که اینها علیهم السلام در همه حال متصف بعصمت و کمال علم
می باشند و خلاصه کلام شیخ مفید که در شرح کلام شیخ صدوق فرموده اینست که
مراد از عصمت که حق تعالی بانبیا و اوصیا کرامت فرموده آنست که ایشانرا [illegible]
میدارد بتوفیقات لطف خود را مبذول میدارد که بسبب آن از [illegible]
و از ایشان غلط در دین خدا صادر نمیشود و عصمت تفضل است [illegible]
و تعالی بر شخصیکه میداند که بعصمت الهی تمسک خواهد کرد و عصمت [illegible]
معصوم قادر بر قبیح نباشد و نه او را مضطر میگرداند بطرف بجا آوردن فعل حسن
بلکه عصمت عبارت است از چیزیکه خدا میداند که هرگاه من به بنده از بندگان خود
عطا خواهم کرد او باختیار خود ارتکاب معصیت نخواهد کرد و هر یک از بنده چنین
نیست که خدا دانسته باشد که هرگاه من او را عطا خواهم کرد او گناه نخواهد کرد
بلکه کسانیکه خدا میداند که هرگاه ایشان را متصف بعصمت خواهد کرد گناه نخواهند
کرد اینها از جمله برگزیدها و ابرار اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ الآیه و هم میفرماید
وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و نیز فرموده وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا

لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ وانبیا و ائمه که بعد از ایشان رسیدند همه معصوم می‌باشند
در حال نبوت خود و امامت خود از صغائر و کبائر و عقل تجویز می‌کند که مندوبات را ترک [illegible]
بدون عمد ترک کنند و تجویز می‌کند اینکه واجبات را ترک کنند زیرا که جناب پیغمبر سید
المرسلین و ائمه ترک واجبات و مندوبات در هیچ حال نمیکردند پیش از نبوت و امامت
خود و بعد از نبوت و امامت خود اما آنکه جناب شیخ این باب را بد فرموده که [illegible]
کمال بوده اند در هر یک از احوال [illegible] کمال [illegible] در جمیع حالات [illegible]
اند برای خلق [illegible] در حدیث وارد شده است [illegible] اسلام [illegible]
و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از اولاد [illegible]
ابتدای اکمال عقول [illegible] حق سبحانه تعالی [illegible]
قبل از احوال [illegible] بصفات نقص [illegible] حضرت [illegible] علیهم السلام
عیسی و یحیی علیهما السلام بوده اند حصول کمال [illegible] با وجود صغر سن و قبل از
رسیدن [illegible] و این امریست که تجویز میکند آن را عقل [illegible]
نیست [illegible] تکذیب این اخبار و بعد از آن است که [illegible] و عصمت
در حال نبوت و امامت [illegible] در زمان قبل نبوت و امامت که آیا حالات
ایشان مانند حالات نبوت و امامت بوده است [illegible] عصمت [illegible]
برای ایشان از [illegible] حاصل گردانید حق تعالی عقول ایشان را [illegible] ایشان
گرداند انتهی ترجمه کلام الشیخ المفید و این کلام صحیح است در اینکه جناب شیخ [illegible] انبیا
و ائمه علیهم السلام قبل از زمان نبوت و امامت متوقف بوده اند و مؤید کلام شیخ
مفید است کلام [illegible] [illegible] سابقا ذکر آن [illegible] که
هم خواب انکه کفایت میکند در وجود [illegible] بودن در بعضی از حضرات علیهم السلام
پس شاید که موجود بود آن [illegible] در وقت طفولیت غیر بالغ و اگر بود [illegible] گناه
نبود در حقیقت و ایضا [illegible] که در حقیقت گناه نبود [illegible] آن بعضی [illegible]
مخالفت [illegible] از گناه [illegible] بود و ارتکاب آن بر ایشان حرام نبود [illegible]

مگر آنکه فرض کرده شود در بعضی افراد معصیت حصول نفرت طبایع خلایق بجهت آنکه
نیست دلیلی بر محال بودن صدور این فرد مانند ترک کردن نماز در حالتیکه سن یکماهه یا یکساله
بوده باشد و ممکن نیست قول بمحال بودن ترک نماز بر امام علیه السلام از اول وقت
ولادت خود با وجود بودن ترک آن از جمله گناه کبیره پس هرگاه که نوعی از جنس چنانکه
بیان کردند موجود شد در بعضی از ایشان ولو از آن زایل گشت از و صادق آمد
ذهاب آن رجس از جمیع ایشان انتهی کلام مولانا [illegible] بالجمله اگر ماولین
جمله عصیت و ظلمت و توانیت التفاتی باقوال و عقاید علما میکردند و تصحیح حالات
ائمه کماهی [illegible] آقا احمد المزبور بسن [illegible] الباقر [illegible] و قدر اذعانی نمودند در
[illegible] تاویل سطور یعنی حمل صیغه متکلم واحد را بر صیغه غایب [illegible] انداز ند ولیکن السنه
در محاورات عرب بعربا وارد شده باشد [illegible] باینا که صیغه متکلم [illegible]
اگر این استعمال ملحوظ باشد چه قباحت و استبعاد لازم می آید بلکه بطریق اولی این
احتمال در لفظ عبدالله بن عمر جاری کما عرفت مرارا و بر فرض و تسلیم اگر استبعاد و تنفر
[illegible] باشد زیاده از استبعاد تاویل مذکور [illegible] ائمه هدی علیهم السلام نخواهد بود کما لا
یخفی [illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible] ولیکن [illegible]
شیخ صدوق اند نه بر مذهب شیخ مفید و مانند او پس آنها را ضرورتی باین تاویل [illegible]
کشیده گوئیم بر تقدیر تسلیم هم چنانچه در کلام احتقر الورى گذشته اگر دلیلی [illegible]
[illegible] علاوه ضرورت تاویل مذکور هرگز به ثبوت نخواهد پیوست [illegible]
ماولین بلکه [illegible] که در [illegible] و [illegible] [illegible] جهال و جهات [illegible]
و در [illegible] نظیر خود نداشته توانند گفت که [illegible] ظلم و عدوان [illegible]
در امور دین و اتباع مناهی و اجتناب شان اعتزال از اوامر الهی بسوی ذوات مقدسه خود
شان بجهت ترک اولی کرده اند بنا بر صدور کبایر و صغایر [illegible] شیخ
ابن بابویه این امور یعنی حمل این چیزها بر ترک اولی و سهو و نسیان در غایت ظهور
است الحاصل تاویل مزبور بما عرفت خللی از صحت پیدا خواهد کرد که در محاوره

عرب و فصحا و بلغا این قسم اطلاقات وارد شده باشد والا این تاویل خاصه
در واقع کمتر از تحریف یهود نخواهد بود قال الله تعالی أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ
وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا
عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و بدین مقدار که شنیدی چگونه اکتفا میتوان کرد زیراکه
هنوز بسیاری از احادیث اهل البیت درین باب در کتب معتبره فریقین خصوصا
امامیه یافته میشود که دلالت بران دارد که شرکت متکلم در صیغه مع الغیر ضرور نیست
ازانجمله حدیث مرتضوی کرم الله وجهه در کتاب شریف مرتضی ملقب به ثمانین که موسوم
بدرر الفواید و غرر القلاید است و بعد ازین ان شاء الله تعالی در خاتمه این کتاب خواهد آمد دلالت
بران میکند که جناب امیر در جواب شخصی از یهود خذلهم الله تعالی فرمود که بعد از وفات پیغمبر
شما صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردیم و در التباس و اشتباه افتادیم و چگونه
عقل منصف المعی قبول کند که حضرت امیر در ان اصحاب داخل باشند که اختلاف
و اشتباه از ایشان بظهور رسید چنانچه از شروح نهج البلاغه خصوصا شرح حکیم ابن میثم بحرانی نوشته
بوضوح می انجامد حیث قال و قال له بعض الیهود ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فقال انما
اختلفنا عنه لا فیه و لکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة
قال انکم قوم تجهلون اراد انا لم نختلف فی نبوته و نشک فی ذلک و انما وقع خلافنا
عنه ای بسبب اشتباه ما جاء عنه من کتاب او سنة علی من لا یعلم ذلک منا و اما
انتم فقد اختلفتم فی ان لکم صانعا ام لا حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها و ذلک یستلزم
شککم فی نبوة نبیکم بالاولی انتهی بلفظه الغرض اکنون معین شد که صیغه متکلم مع الغیر
را اطلاق میکنند و خود متکلمین دران شریک نمی باشند پس مجرد لفظ بایعنا در کلام عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما مفید مدعای شیعه نخواهد بود و هو المطلوب کیف که در کتب تواریخ
بلکه شروح کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علمای معتبرین نص صریح کرده باشند
که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بیعت یزید کرده بود در ابتدا و نه در انتها آری بیعتش با عبد الملک
مسلم است و هیچ عبارتی ندارد کما لا یخفی علی من طالع هذه الاوراق و اگر

کتاب اکمال الدین و ہدایہ شیخ صدوق باید نیز این قسم محاورات خواهند
یافت که نفس متکلم در صیغه مع الغیر داخل نیست کاش رساله اعتقادیه او را در نظر آرند
که آنهم درین باب طالب را کافی خواهد بود ولیکن امریکه علمای شیعه ارتکاب کرده اند وشنیعه که
آورده اند ایراد استدلش البته ذمه آنها هنوز باقی و مخفی نماند که بحدیث درر و غرر
آنچه تعلق دارد در خاتمه این کتاب جائیکه اصل حدیث مذکور خواهد شد ذکر خواهیم
کرد ان شاء الله تعالی درینمقام بهمین قدر اکتفا ورزیده باصل مدعا می پردازیم واگر
مسکی و اولیای او جز مختصرات درسیه ندیده اند باید که بحاشیه سید سند جرجانی بر تحریر قواعد
منطقیه که بقطبی مشهور است رجوع آرند حیث قال امثال هذه السؤالات تخیلات تنتظم
عند العامة ویفتضح بها لدی الخاصة نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا اما
آنچه مسکی گفته آری اگر در حضور یزید الخ پس مبنی بر قلت فهم اوست چه تورّیت
ابن عمر رضی الله عنهما در غیبت یزید هم صورتی دارد زیراکه واقعه نویسان و نائبان
او در مدینه منوره موجود بودند کما مرت الیه الاشاره لکن عبدالله بن مطیع و امثال او
باستماع حدیث معلوم از جمع کردن مردم در مقابله یزید باز آیند و خدمه عبدالله بن عمر
شورش نه نمایند حفظ جان و ناموس همه کس از آن اشقیا متیقن یا مظنون است واگر
با صرار خلع کرایند جان و ناموس ناصحین و هرکه گوش بر سخن آنها نهد سلامت
نمی ماند چنانچه واقع شد زیراکه کاربردازان اشغال سلطنت آخر یزید را از موعظت
و نصیحت ایشان خبر خواهند رسانید و در واقعات خواهند نوشت چنانچه بر ناظرین
واقعه حره وغیران مخفی هم نیست **وانچه گفته** دوم تمسک او الخ جوابش آنکه
التفات بماسبق بر می آید فلا نعیده مرة بعد اخری **وانچه گفته** سوم قول او
الخ پس مشعر بآنست که او از معانی و احتمالات لفظ بیعة الله و رسوله که سابق ازین
بر زبان قلم رفته خبری نداشته و معنی این الفاظ را در حقیت امامت یزید منحصر
انگاشته و لیس کذلک فقد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و موید
صحت احتمال مذکور است آنچه مسکی در بیان قبایح و فضایح یزید بنهاد گفته و خلاصه آن

اینست کہ نزد تمامی صحابہ و حضار آن وقت فسق و فجور بلکہ کفر و نفاق یزید مشہور بود پس
عبد اللہ بن عمر کہ در وقت معاویہ بیعت یزید نکردہ و خلافتش را از بہار تجویز نہ نمودہ و
بعد از جلوس آن منحوس نیز مصر بر انکار بودہ و از مدینہ طیبہ ہجرت گزیدہ در مکہ معظمہ منزوی
شدہ و گاہی نوبت بتعلیق باب نرسانیدہ چگونہ وی را امام بر حق خواہد دانستہ لیکن شاید بعد
یقین سفاکی ما بحکم ضرورت دست بیعتش دادہ باشد کما یومی الیہ بعض العبارات علی تعلم اہل
الروایات و لا محذور فیہ و اگر معتقد حقیت او می بود بالتشکیک از ابتدا کہ فسق و فجور و ظلم و بیداد او
و کفر و نفاق او باین ہمہ پوشیدہ بود بیعت میکرد بلکہ بزعم متسکی تقدیم بر خواہشش او می بود پس
ہمہ لفظ بیعتہ [illegible] رسول کہ او فہمیدہ مردود و باطل عجب از این متسکی کہ درین مقام
برای تقیہ [illegible] استحقاق یزید [illegible] چنین دادہ گویا [illegible] بزعم خود ثابت بالتشکیک
کہ عبد اللہ [illegible] معتقد امامت و حقیت او [illegible] بلکہ بر خلاف آن [illegible]
کما اشرنا [illegible] درین مقام [illegible] افادات [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] منافی [illegible] خواہد بود تفصیل [illegible] قاضی القضاۃ [illegible]
صاحب مغنی [illegible] افادات [illegible] دکر [illegible]
خوف [illegible] مخالفت نماید دیگر را [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] بیعت نماید [illegible] افادات [illegible]
اہل ضلالت جواب [illegible] نویسد [illegible] نفیا
ذلک شرحناہ و لیس الخوف فی ہذہ الحال کالخوف من یزید [illegible] و کیف یکون الخوف
من متظہر للفسق و الخلاعۃ و المجانۃ [illegible] لا یسک عندہ و لا شبہۃ فی ان الامۃ [illegible] تقلید
وانہ لا شرط من شرائط الامامۃ فیہ کالخوف من مقدم معظم جلیل القدر بری [illegible] الامۃ
ان الامامۃ دونہ و انما ادلی بسائر یدہ [illegible] الجامع بین الامرین الا کالجامع بین الضدین علی ان
القوم الذین امتنعوا من بیعۃ یزید قد عرف ما جری علیہم من القتل و المکارہ الخ —
الکنون ترجمہ این کلام کہ حل آن بر عوام بلکہ علمای این زمان چنانکہ باید مشکل از زبان

مجتهد در مجلد [illegible] از بحار الانوار بشنو کاین کلام از صدق و صواب دور است زیرا که ما بیان
کردیم موانع دیگر را در وقت حضرت امیر و خوفیکه آنحضرت در آنوقت داشت مثل خوف امام
حسین از یزید نبوده و چگونه خوف از کسیکه اعلان و اجهار بفسوق و فجور می نمود و متقضح و رسوا
در دین داری بی پروا بوده از عقل و شعور بهره نداشت و کسی را اشتباهی نبود در آنکه آن ملعون قابلیت
امامت نداشت بلکه یا نند سایر ملوک جور انداد غلبه و سینه زوری ادعا خلافت کرده و هیچ یک
از شرایط امامت در او متحقق نبوده برابری می تواند کرد با خوف و خشیت از کسیکه مقدم قوم بوده
باشد و بحسن ظاهر متصف باشد و جم غفیر و جمع کثیر از امت او را لایق امامت میدانستند یا
بلکه مرتبه او را بالاتر از خلافت میدانستند پس قیاس یکی ازین هر دو امر را بر دیگری قیاس
مع الفارق است و یا جمع بین الامرین مثل جامع بین الضدین است علاوه آنکه قومیکه
امتناع از بیعت یزید کردند آنچه از قتل و ستم و اسر و غارت بر آنها واقع شده ظاهر و معلوم
است الی آخره و آنچه گفته و اگر حضرت بیعت منحصر او اگر سنی یا استماع حقایق امور را است
جواب اشکال هر عوامی و بسیار سهل است چه بر تقدیر یکه آن پادشاه بسوی خود انحصار بیعت
خلافت [illegible] پیش از سلطان در خواسته و در [illegible] اکراه آنها نموده پس تمثیل با وجودیکه بر محتمل [illegible]
[illegible] بیشتر مر کرده است نیست لقوله تعالى وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
سَبِيلًا [illegible] در رساله تقیه اشاره بدان فته و اگر بکشتن مومنین و نهب و غارت بیوت
شان مانند یزید بر تقدیر عدم بیعت در پی شده پس بیعت باین الفاظ بتقیه و توریه و مدارات
او بقدر ضرورت مضایقه ندارد فان الضرورات تبیح المحظورات و این تقریر قبل ازین
بعنوان تقیه گذشته فلا نعیده مرة بعد اخری حکایات و قصص قدیمه علما بگوش منکی
نرسیده از انجمله قصه ابن جوزیست که وقت سوال شیعه و سنی که خلافت بلافصل برای
که بوده جانشین جناب سید المرسلین باستحقاق و اهلیت کیست و قریب بود که فتنه
عظیم میانه ایشان برپا شود فرمود من بنته فی بیته و برجوع ضمیر بسوی اقرب مذهب خود را
درین کلام مرجح گردانید و همچنین قصه های علما در زمان بعضی از خلفای عباسیه الی غیر ذلک
من الحکایات اما تخصیص و عدم بیعت با امام مستجمع شرایط که سنی و مقلد ایشان

ذکر میفرمایند پس اگر مراد شان اینست که نزد اهل سنت وجماعت حدیث مذکور با ماده
تخصیص یافته الی غیر ذلک پس مسلم است ولیکن در احادیث واخبار که تهدید وقتل کسیکه
بشق عصای مسلمین پردازد وجمعیت شانرا بجهت خروج بر امام وقت متفرق سازد وارد
شده موهم اجتهاد معدم مسبق بجهت غفلت وبی تمیزی بجمع آن روایات پرداخته کدام
مانع پیش آمده که بر امام عادل محمول نمیفرمایند وحضرت امام حسین را در خروج بر یزید که
نزد هیچکس لیاقت خلافت نداشت معاتب مینمایند واگر مقصود اینست که نزد علمای
شیعه با امام برحق مخصوص است فقد ظهر بطلانه مما سبق واز ینجاست که امامیه میگویند که
حضرت امیر در زمان خلفای ثلثه اگرچه باکراه بیعت نموده ولیکن نکث بیعت ونقض
آنجا برایشان حرام بود ولهذا مصایب شدید بر خود کشید وبچشم خود دید انچه دید کما فی اصول
الکافی وتلخیص الشافی وغیرها وانقاد در جواب متمسکی سمت ذکر یافته که در توریه عبدالله
بن عمر برای حفظ جان وناموس یا الزام مخاطبین خود این قسم کلام را در خلق تمام است
لکن مستلزم اعتقاد حقیت یزید رئیس اللئام نیست چه معنی این اعتقاد آنست که در
خلال قلب عبدالله بن عمر اذعانی وتصدیقی باستجماع شرائط امامت برای یزید حاصل
شد وبطلانه مما لا یخفی علی اولی النهی زیرا که بتصریح سید مرتضی علم الهدی شیعه
ونصیص مجتهد متمسکی بتقلید اکابر خویش یزید متصف بشرطی از شروط امامت نزد احدی از
صحابه وتابعین منصف نبود پس مستبعد بلکه محال است که عبدالله بن عمر میل قلبی واعتقاد
دلی بحقیت خلافت آن پلید که در دفع بعضی بروایات فریقین انواع تدبیرات را
بعمل آورده ند داشته باشند مثل بعضی از معاصرین در ساقط الهیئة واگر گویند
که سید مرتضی ومتمسکی انچه گفته اند که یزید از شروط امامت مبرا بود وکسی از صحابه و
تابعین او را لایق خلافت ندانسته نظر باعتقاد خویش گفته اند پس لازم نمی آید که
بر مذهب اهلسنت عبدالله بن عمر او را لایق امامت ندانسته باشد گوییم برین تقدیر
معتقد فضایل در حق عبدالله بن عمر که حال او در جنب اهلبیت از سابق ولاحق معلوم گشته
بمیان دل باید شد وجه صحت کلام علم الهدی ودیگر علمای امامیه که اساس عدل والزام

١٦٧

نهادند هم تلاش باید کرد بمقابله قاضی القضاة یعنی عبد الجبار صاحب مغنی و مانند او
که نظر بامور نفس الامری تقریر امامیه را بخاک برابر کرده بودند کما لا یخفی علی الماهر فضلا
عن العلماء الاعلام صلاست تمامی بنی آدم را که حال عصبیت و عناد علمای شیعه را
ببینند که بمجرد روایت حدیث و خیرخواهی را برای حفظ جان خود و تمامی خائفین و الزام
ایشان نص قاطع در اعتقاد مذکور می پندارند بعد از آنکه حال عبد الله بن عمر در باب
خلافت یزید پلید همه کس دانسته و هرگاه اهل حق بیعت سلمان و ابوذر و عمار و قبول
تولیت حکومات دمشق و کوفه و مداین از دست خلفا در شواهد حقیت راشدین بگمان
علمای رفضه غیر از آنکه بهم برآیند و مغلوب غیظ و غضب شوند چیزی از ایشان بظهور نمی آید
و چگونه طایفه رفضه بمقدرت ذلت نیاشنود در رد قول الجلی ایها عقلای عالم انصاف دهید
که با اعتراف علم الهدی که در تلخیص و امثال آن خلفای پیشین بحسن سیرت انصاف داشتند بحدیکه مردم
آنوقت ایشان را بر جناب امیر هم تفضیل و ترجیح دادند پس این بزرگان بر تقدیر عدم
اعتقاد بحقیت خلفای ثلثه چرا این خدمات از پیشگاه خلافت قبول کردند و در اصول
و فروع مدت العمر بر مذهب ایشان بی اجبار و اکراه فتاوی نوشتند و حضرات خلفا نیز
گوناگون را علی کر الشهور و مر الدهور بسلک ابنا فیصل کردند و حال آنکه در رد و تغییر
آن باحادیث مستفیضه ثابت شده که هر کرا از جانب خلفای جور عامل شود حشر او با ایشان
خواهد بود و ابد الآبدین در جهنم همراه ایشان خواهد ماند آیا امثال این با منصب بودن خلفا
نزد خود و در بین جمیع توانند شد فاعتبروا یا اولی الابصار کاش مقبولین اینها
خزانه بیت المال که حق امیر المومنین و اهل ایمان و دین بود بتصرف خود می آوردند و
هزاران دراهم و دنانیر مثل عبد الله بن عباس می ربودند ذخیره ساخته بر تقدیر ضرورت
بجمعیت رفقا و نگاهداشت مجاهدین می پرداختند و جناب مرتضوی را بسواری لدل
می طلبیدند که یکدم بابا شجاع الدین را در بلاد شیعه رسانید کما فی الکافی و تالیفات
فضل بن شاذان یا بسواری ابر که بیک گردش چشم آنجناب کرامت مآب با جمعی از
اصحاب عجایب تمامی دنیا نظاره فرمود کما سیجیئ بیانه ان شاء الله تعالی و بعد از اتفاق

وسیف نگارند

امیرالمومنین را برابر یکه حکومت می نشانیدند و اگر اینهم جز بقتل بود باری مثل سلطان
المفسرین عبدالله بن عباس کما مر تفصیله و سوف یجیئ ان شاء الله تعالی در عین هجوم اعدا ترک
رفاقت خلفا نموده خزانه بیت المال را همراه می بردند تا حوصله خلفا در مضیق می افتاد
افسوس که این نیز صورت نه بست سخن همانست که خود این حضرات بجهت حسن سیرت خلفا
کما عرفت به علم الهدی در امامت بلافصل امیرالمومنین تردد نمودند و علم رفاقت نه افراشتند
کما فی البحار و مجالس المومنین منقولا عن الثقات والمعتمدین بلکه با وجود مواعید و مواثیق
حتمی بروقت موعود سر هم نتراشیدند واز عمده معاذیر علمای تحریر طایفه اینست که
بزرگان مذکور در بعضی از اوقات خلفا را بد گفته اند و هیچ از بیحرمتی فرو نگذاشته بخلاف
عبدالله بن عمر که وقت خلع اهل مدینه تا تائید یزید پرداخته و بر افعال و بیعت یزید تکیری از دوی
سر نه زده و همانا این خیالات از وساوس شیاطین و خرافات مجانین منشا یدیه علم
الهدی در شافی در مقامیکه به تیمم تکبیر مشغول گشته تخلف را از مراتب اعلی شمرده اگر شمه انصاف
مرعی شود عبدالله بن عمر بیعت هم التقا کرده کما مر مرارا و وضح سابقا ملاحظه کنند
که اکنون انکار تکبیر مصداق إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ است باید آدم
براستیکه ازین بزرگان بر اصول امامیه یکدو حرف در بدگوئی خلفا و تذلیل شان منقولست
و این جواب محض نا عاقبت اندیشی و سفاهت کیشی است مجادل مکابر را هرگز خیال این معنی
در دل نگذشت که این امور منافی تقیه و مخالف رای صواب ائمای هدی بزرگوار و وصیت سید
ابرار است و سب و لعن خلفا علی روس الاشهاد برخلاف بین قرآنی و وصایای رسول ربانی
است و بر تقدیر تسلیم اگر کالبرق الخاطف یکدو بار تقریر حقیت مرتضوی کرده باشند
ان دو حرف محکم در آن واحد معارض تائید خلفای راشدین که از احقاب اتفاقا
افتاده و با جماع و بیقین ثابت گشته چگونه توانند شد حال اعوان و انصار خلفا بکر
بر اصول امامیه محقق است که چون حضرت امیر مانند جنین رحم در پرده نشست و قتل خانه بیت
بجانه گریخت و فاطمه زهرا علیها السلام تمامی بنات بنی هاشم را طلبید در پرستاران
و خدمتگاران را جمع نموده بر خلفا فوج کشی نمود در مجالس اصحاب در آمده و سیف

زبان برکشید آواز نوحه وزاری اصحاب بعرش برین رسید و بسیاری از گریبانها چاک
شد و عمامهای غاصبین برخاک افتاد و کلمات حقه بر زبان جاری گشت و حال
لشکریان یزید و هواخواهان این مرحله مگر در بحار و مقتلهای صدوق و ابو مخنف و مانند
ایشان ندیده یا نشنیده که بعد استماع مواعظ شهید کربلا که با وصف تشییع خلاف
عهود و مواثیق ورزیدند و شمشیر ظلم بر روی او کشیدند و قطره آبی باهل بیت من بعید
و از تشنگی قیامت و اهوال محشر نمی ترسید لعن هم که میکردند و بر سر لشکر شوریده
میشدند باز بمجرد استمالت او بزخارف دنیای فانی مایل میگردیدند پس اگر ابوذر
و سلمان در وقتی از اوقات بنابر بشریت یا وجوه دیگر بعضی از کلمات بفرض محال
منقول باشد و بدرجه صحت برسد در چه حساب که از وقت معهود که برای جهاد خلفا
بعد اصرار ایشان قرار گرفته بود تخلف ورزیدند و سر تراشیدند و اطاعت مرتضوی
بجا نیاوردند بار خدایا مگر اکابر علمای طائفه باین تاویل علیل تخلصی جویند و از
جانب مقبولین خود مانند سلمان گویند که باعتبار معنی حقیقی چنانچه از شروح کلینی بر
می آید که حلق و حلاقی اینها را بر وقت معهود هم برسید پس اینکه مثل عمار یاسر در
مقصرین باشند و در زمره مخلصین نباشند میتوانند گفت که در آن هنگام وفات سرور انبیا که
مردم در آن ایام سر از پا نمی شناختند و جگرها خسته و دلها بریان کیوتر بسته بود
فرصت حلق راس کجا هم رسید تا کفار را سابر راس رو میداد و حلاقی و موسا کی
دستیاب شد تا سرهای ما همچو دست موسی علیه السلام سفید میشد نعوذ بالله من الخرافات
والعجب کل العجب که رازی اهل لرودی که یکی از مریدین و مخلصین ابوالجارود
اعمی و امام احول و کلینی اعور و عبدالله بن سبا یهودیست و نزد امامیه از سرامد
متکلمین و کتاب خود را برد شبهات اعور ملقب کرده دعوی مینماید که بمقصد کسی از
اکابر اصحاب جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و زیاده تر از صد هزار کس از عوام همراه
جناب مرتضوی بودند و میخواستند که آنجناب بمقابله خلفا صف آرا شود و حق خود
از غاصبین باز ستانند و بر نهم ترقی می نماید و میگوید که این مضمون در کتب فریقین مندرج

است تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
هَدًّا و اهل خرد را بعد از ملاحظهٔ این امور در حقیقت خلفا ترددی بخاطر خطور نمیکند
و هر یکی از عقلا بجنون علمای شیعه پی میبرد و بهر حال عنانگیری او هم خامه نموده و از نور ایمان
حقانی خود را باز داشته باصل مطلب می گرایم و بر فضلا از زبان ظاهر میسازیم
که هرگاه حال بضاعت مزجات این مسکین مرتکب خرافات واضح شد و تلبیسات او برهمگان
منکشف و هویدا گردید دکان علم این مدعی اجتهاد که بکمال زیب و زینت باثاث
عاریتش آراسته بود هم برباد شد **بیت** جهودی مسی را زر اندود کرد ؛ دکان
عاریتی را بران سود کرد **قوله** دعلی التنزل الخ **اقول** حرمت وقتی لازم آید که تقیه
در وقت خوف نزد عبد الله بن عمرو واجب باشد و این ممنوع است و مستند اینکه علمای
با تحقیق کرده اند که تقیه در هیچ حالتی واجب نمی شود که بترک آن آدمی بی دین و ایمان
شود چنانچه مذهب امامیه است و کلام صاحب تحفه قبل ازین گذشت **مع ذلک**
ستایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق کسانیکه بدست کفار قریش گرفتار
شدند و هرگز کلمات کفر بر زبان نیاوردند و تقیه نکردند چنانچه در تفاسیر فریقین
مرویست بر تقدیر حکم وجوب چنانچه امامیه بآن اقتضا نمیکنند دلیل موضوع میشود
بالجمله مسئله تقیه بر مذهب قدما و متاخرین ما چیزی دیگر است و مسئله تقیه بر مذهب
امامیه چیزی دیگر و ازینجا بثبوت پیوست که مدعی اجتهاد در هر دو مذهب فرق کرده
و اهل تشیع را بیدین و ایمان قرار داده نعوذ بالله من سیئات اعماله و اقتداره بیزید
و عماله **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** معارض است بچیزی دیگر که در منهاج برده است
و معنی عبارتش اینست که چون معاویه محتضر شد ضحاک بن قیس را طلب کرد و حکم
نمود که مکتوبی بنام یزید باید نوشت که وعده اجل قریب رسید بمجرد دیدن مکتوب
بجناح استعجال روانه شود تاخیر مکن القصه چون یزید حاضر شد و معاویه را آگاه
کردند یزید را بسینه خود چسپانید و دعا نمود و گفت ای فرزند بهترین اشیا
صدق و صفات و حسن اخلاق و بدانکه دنیا دار فانی است نه سرای جاودانی

واگر دو دنیا همیشگی برای کسی می بود سیدنا و نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم باقی
باین بود ضمنه وصیت بر تو القا میکنم باید که در حفظ آن کوشش نمائی و در نقض آن
خیال نبندی اول از همه اینکه با اهلبیت پیغمبر نیکو سلوک کن همچنین با اهل مکه و مدینه تا آنکه
گفت که من بر تو از چهار کس خوف میکنم زیرا که ایشان بر خلافت تو دل نخواهند بست
و بیعت تو هرگز نخواهند بست و بیعت تو هرگز نخواهند کرد عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
و عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن الزبیر و حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله
عنهم اجمعین الی ان قال اما حسین پس اهل کوفه او را خواه نخواه باعث خروج بر تو
خواهند شد و فوج کشی خواهند کرد پس اگر ظفر یابی و او را دریابی احسان بوی کن
و رفق و مدارا بکن بجهت قرابتیکه با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دارد و بدانکه پدرش
از پدر تو بهتر و مادرش از مادر تو بهتر و جد او از جد تو بهتر و ما باین مرتبه بجهت جد او رسیده
ایم و باین شرف ببرکاتش فائز گردیده الی آخره و مثل این روایت از ترجمه طبری
متعارف نیز منقول است که معاویه به یزید گفت ای پسر من هرچه که می بایست کردم و
مبارزان جهان و شجاعان عرب را شکستم و برای تو بیعت گرفتم مگر پنج تن بیعت نکردند
من با تو در حق ایشان میگویم الی ان قال اگر حسین بن علی بیعت با تو کند بهتر و الا
خود را نگاهدار و اهل مکه و مدینه را نیکو دار که همسایه خدا و رسول اند انتهی ازینجا
دریافت میشود که معاویه چنانچه یزید را در باب حفظ مراتب اهلبیت بالخصوص امام
حسین علیهم السلام و احسان بسوی ایشان وصیت کرده در رعایت اهل مدینه هم
وصیت نموده و این تقریر وقتی است که دلالت قول معاویه بر آنچه مخاطب و بعضی
از اشیاخ مدینه فهمیده اند مسلم داشته آید و الا قائل را میرسد که بگوید محتمل است بنا بر
حسن ظنیکه در باب اصلاح بین الناس نسبت بمسلم بن عقبه داشت این وصیت
کرده باشد پس مآل هر دو یکی میشود یعنی بیقین و تجربه میدانم که اهل مدینه از بیعت
تو منحرف خواهند شد و براه خلاف تو خواهند رفت پس علاج این واقعه از مسلم
طلب کن که او بزعم من خیرخواهی طرفین خواهد کرد و موجب اطفای نائره خواهد شد

دمار از روزگار آنها خواهد برآورد **و معاصد** این احتمال است آنچه امامیه
گفته‌اند که معاویه از مقاتله امام حسین ازان منع کرده بود که مردم از وی بنابر هتک
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شوریده می‌کنند و در خلافتش رخنه‌ها نمایند پس
میتوان گفت که چون قتل و هتک ناموس اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه
و اهلبیت و نهب و غارت بیوت این بزرگان و تعطیل مسجد نبوی موجب اختلال ریاست
یزید بود غالب که مقصد او اصلاح فیما بینهم باشد نه قتل و تحقیر شان و اذلال خود و [illegible]
که [illegible] بنا آنچه ثابت است **و محتمل است** که مسلم بعد از رحلت معاویه بصحبت یزید
سرا [illegible] شتافته و فجار [illegible] گردیده باشد و سابق ازین گذشت که گفتن ان یمسی الرجل
کافرا و یصبح مؤمنا و بالعکس بالجمله حال آدمی مختلف میباشد چنانچه اصفهانی در مقامع
حیدریه آنچه درباب حالات شخص گفته خلاصه آن بعبارت فارسی چنین میشود که در
عنفوان هرگز تعجبی نیست که آدمی کردی باشد وقت شام و عربی شود وقت صبح [illegible] مقلد
باشد صبح و مجتهد گردد شب هنگام میرزا ابوالقاسم قمی میگفت که چند [illegible] آقا محمد باقر
بهبهانی تا هشت ماه باستفاده مشغول بودم آنچه در مدت مذکوره بیان مینمود از ارشاد
[illegible] مقصود مینداشتم که وحی جبرئیل امین است و بعد از ترقی بمرتبه [illegible] می‌شد
حق را دران منحصر می‌پنداشتم هرگاه مدت مذکوره سپری شد امر منقلب [illegible] تقلید او
بر من حرام شد انتهی تلخیص با مختصر تعلا **و** آنچه گذشته که حضرت [illegible] که از سر تا
قدم نور ایمان در گوشت و پوست ایشان سرایت کرده و هزاران معجزات و خوارق
عادات از جناب سرور کائنات و نصوص خلافت و امامت و کمالات خفی و جلی از جناب
مرتضی علی دیده و شنیده بودند کما فی البحار و حیات القلوب و غیره من الاسفار
اصحاب صحیفه ملعونه [illegible] ولای اهلبیت [illegible] درباره حقیت امامت مرتضوی [illegible]
خلافت خلفا و صحبت اخوان و انصار آنها مصداق [illegible] گشته و تعدی درباره
دیگران اقدام کردند بغفلت بلکه روایات ایشان با عداوت کشید بلکه ثابت [illegible] آنچه
چنانچه در کتابهای فن رجال مرویست مسلم [illegible] که می‌پرسد و قرینه دیگر بر ضعف کلام

یزید برخلاف معاویه در پی قتل اہل مدینه گردید انکه چنانکه یزید را نسبت
خصومت و عداوت زاید الوصف بود بسکنه و اهل مدینه را از امثال و اقران
جناب و غیرهم که از ابتدا منکر بیعتش بودند و قول معاویه را هم قبول نمیکردند نیز دشمن خود
میدانست پس یزید اول وصیتی که معاویه درباره اہل بیت نمود ترک کردن بعد وصیت
او را درباره اہل مدینه از دست داد و برین تقدیر موافق نفس الامر نتیجه خراب کردن دیگر
و نتیجه دروغ نمی شود **قوله** سوم انکه الی آخره **اقول** این همان اجمال است که صاحب
زبان درازی آینده اوست پس مماشاة میکنیم که از داب فرومایگان قلیل البضاعت
آنست که کلام را بایجاز و اجمال ادا نمایند تا در وقت دار و گیر ابحاث محققین گریز گاهی
و دامی پناهی برای شان باقی ماند و نزد عوام باین صنایع و بدایع از عهده جواب
رساله بشارت العین فارغ شوند فی الحال از کشمکش تقاضای جواب نجات
یابند و این کلام جناب مخاطب از افراد همین کلیه و از فروع همین اصل است **تفصیل**
اجمال آنکه ترتیب دلیل مخاطب بدیهیات شکل اول است یعنی اهل مدینه معرض
از تایید ذی النورین بودند و هر که معرض از ان بود واجب الانتقام است و در جوابش
دو مسلک است اول منع صغری و سند منع بعد ازین بتفصیل هرچه تمامتر خواهی شنید
جائیکه مجتهد الزمانی واقعه شهادت ذی النورین را در منهج ثانی ایراد نموده و زبانی بیان
کرده و مجملش اینست که اهل مدینه مساعی بسیار در تایید آنجناب و دفع بلوی و مفسدین
و اشرار مبذول داشتند چون تقدیر مساعد نبود کار از پیش نبردند و تدبیرات ایشان
سودی نداد **و مسلک دوم** نظر در کبری یعنی از اعراض که انتقامش لازم
بود چه میخواهی اگر معنی اینست که هر که در پیش روی بلوائیان شمشیر نکشیده او خیانت
و خیانت نست فلا نسلم که انتقام درین صورت عموما ضرور باشد زیرا که لزوم انتقام
در صورتی تواند بود که حضرت ذی النورین از اہل مدینه سل سیف و قتل بلوائیان
طلبیده باشد و هو لیس بمسلم زیرا که نقیض و ضد آن در کتب اہل حق ثابت است که
مهاجرین و انصار و تابعین اخیار و غیر ایشان که قصد کارزار نموده بودند حضرت

عثمان آنها را ازین اراده باز داشت ناچار یکسو شدند چنانچه در کتب شروح حدیث
مفصل است باز هم بسیاری از فرزندان و غلامان اجله اصحاب برای محافظت
بر دروازه عثمان رضی الله عنهم اجمعین با آلات حربی حاضر شدند و از شر اعدا آنجناب
را نگاه میداشتند چنانچه تفصیل این امور هم درین کتاب بر مقام خود خواهد آمد انشاء
الله تعالی و ازینجاست که بلوائیان ازینجانب مایوس شده بانواع مکاید و حیل از
اطراف دیگر نقب زده در خانه آن امام الصابرین داخل شدند حاصل که مجتهد الزمانی
مفصل نمی تواند گفت که اهل اعتراض از تایید ذی النورین گسستند تا معلوم گردد که شهر
شقی ابتدا را کشت یا دیگر از آنها در وقت بحث و نظر برای تحقیق مفری باقی ماند و بر
تقدیر عدم ایصال خبر [illegible] برای سرقت [illegible] کنند و اسراف تمام بکار برد که تا
ذی را خیال آنچه در سر افتاده باشد که در صورت قتل [illegible] بسیاری
از لطف [illegible] خوارج و نواصب [illegible] اسلامیه [illegible] است برباد
خواهد رفت چنانچه حضرت امام مهدی [illegible] بیرون آوردن لطف که شیعه از ظهور
[illegible] نمی کنند و از ظهور خویش دست بردار شد و این قسم اسرار مذهب شیعه را
در جواب [illegible] اختلاف [illegible] بطلان [illegible] امام مهدی شیعه مفصل [illegible]
[illegible] **قوله** [illegible] **اقول**
بر تقدیر [illegible] انتقام می بایست [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] ذی النورین [illegible] یا [illegible]
و تفتیش [illegible] نداشت [illegible] این امور [illegible] آن [illegible]
اهل مدینه با [illegible] این مضمون بر زبان آورده بود [illegible] از [illegible] مدینه
و قبول بیعت و اطاعت [illegible] قهر و سیاست بر گیرد
از [illegible] ایشان اثری باقی [illegible]
اگر [illegible] خلافت و جدال [illegible] ایشان [illegible] و با [illegible]
[illegible] توجه شود و در [illegible] بنظر گذشته که او وقت فرستادن مسلم از قصد

خون عثمان واعراض اهل مدینه حرفی بر زبان آورده باشد این حکم مذکور بعض است
در عموم نه یا شر کاهی قتله ذی النورین وکسیکه بر تقدیر تسلیم از اهل مدینه حرص از
تائید وی بوده اند وجود او عدم تعرضی نداشت بالجمله مقصود او انتقام اهل مدینه است
بجهت سرتابی از بیعتش اولا واراده کشت وخروج ثانیا چنانچه وقت سانحه کربلا
مطمح نظر آن سر آمد اشقیا باظهار علمای فریقین همین بود که امام حسین از بیعت انکار
میفرمایند نه آنکه علت غائی آن بود که جناب امیر علیه السلام بروایت عبد الله بن عباس
کما مر من قبل نقلا من کتب الشیعه باعث قتل اهل اسلام ---- وذی النورین بودند
وامام حسین هم اهمال نمودند پس بالضرورت این بزرگان را باید کشت ملی مصرف
بد کردار پیشوای اخوان الشیاطین که بارها داده آن بدبخت ولی دین اطلاع بهم رسانیده
بود وبنابر خبث کوی سبق از ابلیس لعین می ربود این همه حرف وحکایت خون
ذی النورین را وسیله خونریزی وانتهاک حرمت اهل مدینه سید المکونین قرار
داده بود تا ذیل آن پلید را آب این معاذیر شست وشو دهد وهمین است که

بیت سگ بدریای هفت گانه بشوی ؛ چونکه تر شد پلید تر باشد **قوله**

وهم از قرطبی آورده **اقول** چون نزد اهل حق امثال این اعذار بارده
درباب عداوت مقبولین بارگاه احدیت تعالی شانه وتقدست اسمائه
مقبول نتواند شد چنانچه در کتب کلامیه بتقریرهائی مضبوط مسرود ومبسوط
است پس این ظالمین که حرمت اصحاب واهل مدینه سرور عالم نگاه نداشتند
بباد افراه خواهند رسید وهیمه دوزخ خواهند گردید بخلاف اصول وقرار داد
حضرات متشیعین که دخول این ظالمین را در جنت فردوس مقتضی است تفصیلش
آنکه آنچه از قرطبی منقول است در کتب معتبره امامیه از سیر وواقعات وشروح
احادیث بضمائم اخر مذکور است پس این نوع اخبار بانضمام احادیث ایشان
که دلالت بران دارد که بغض محبوبان ایزدی بکمال آنکه نزد او تعالی از مبغوضات
اند منشور بات ومنتج حسنات ست روی امامهم الاکبر وثقتهم الاعور فی الکافی باسناده

عن ابی جعفر علیه السلام قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه
وان کان المحبوب فی علم الله من اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله
علی بغضه ایاه وان کان المحبوب فی علم الله من اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله
لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان المبغوض فی علم الله من اهل الجنة یعنی باید که دوستی
و دشمنی هر دو لله باشد پس اگر شخصی لله کسی را دوست میدارد اگرچه آن شخص
نزد خدا بد باشد ولیکن این شخص بر نیت خویش در دوستی او ثواب خواهد یافت
همچنین در دشمنی شخصی که محبوب خدا باشد انتهی مخصه و هرگاه آدمی [illegible]
[illegible] چنانچه علمای شیعه در کتابهای خود تقریر کرده اند [illegible]
[illegible] امام [illegible] شیخ الاسلام واقع میشود که [illegible]
وقت اجتهاد روایت کرد که مراد میشود فلان امام [illegible]
کذب در [illegible] ممتنع است دلالت [illegible] مذهب [illegible]
در [illegible] شد [illegible] است [illegible]
باعث دخول جنات و موجب ترقی درجات است [illegible]
این اعمال شایسته لایق فردوس اعلی باشند [illegible] **قوله** [illegible]
[illegible] **اقول** با وصف انکار تمام و بیان [illegible]
[illegible] خیال اجتهاد ایشان برای [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] نمودن از عجایب خرافات است آدمی از کلام
[illegible] و میرزا محمد اکبرآبادی و اقران و امثال ایشان [illegible] در باره حضرت
[illegible] از قبایح و فضایح ثابت میشود و هم کلام [illegible] دلالت دارد
[illegible] بیان آن بر آید از عدالت و تقوی چه نام توان برد که حرف
[illegible] عام است چنانچه اشارتی بدان رفته و در دیگر مقامات آینه
[illegible] در باب معاویه بن ابی سفیان که لفظ [illegible] در کتب
[illegible] روایت [illegible] این امور افاده میفرمود مذهب معتقدین خلافت صوری

حیثیت درحق یزید و مسرف عقیدتشان دهد که علمای سنت و جماعت کجا دعوی اجتهاد
کرده اند علاوه چون بر اصول امامیه کما سبقت آنفا مسرف و برادرش مجتهدین
بالجمله باشند و کلام اکابر علمای طائفه بران دلالت کند خصوصا آنچه ابوالقاسم قمی در کتاب
قوانین گفته که خلاصه آن بدین عبارت میرسد که اگر بت پرستی بعد تحصیل علوم ضروری که تعلق
بفهم قرآن مجید و حدیث شریف دارد بر عبادت اصنام اصرار نماید و مقتضای جد و جهد
او همین باشد اگر او در آتش دوزخ معذب شود محض ظلم از باری تعالی خواهد بود الخ
است پس چه عجب که اشقای مسلم و حریفانش که در کلمه گوئی [illegible] از اهل اسلام ظاهر بودند
و الا بنده مشیعه بوده اند از قاعده اجتهاد و نبود اجر و ثواب محروم باشند [illegible]
و در شامه اثبات اجرا لصاحب ثمرة الخلافة زینت رقیم یافته که اگر مسرف با این همه
پلیدی و قبیح که معنای اهل حق در باب او بکار برده اند ساقط از درجه عدالت و
ثواب امید با اجتهاد نباشد پس اولی آنست که خوارج نهروان و سایر قوم معاندین نزد
علمای شیعه هم از زمره معذورین بلکه مجتهدین و ماجورین خواهند بود زیرا که باقر
مجلسی در تذکرة الائمه می نویسد که عمده اصحاب حضرت امیر که قرا قرآن و متصف
بکمال تقوی و ایمان بوده اند بعد از واقعه تحکیم از جناب مرتضوی برگشتند و خروج بر آن
جناب نموده معاذ الله تکفیر آن امام برحق نمودند و لشکر بجنگ او آراستند لیکن با اینهمه
سرگشتگی خوارج مذکور بر خلاف اصحاب صفین احقاق حق منظور داشتند و ابطال
باطل همت میگماشتند اکنون در اجتهاد ایشان چه انتظار باقی ماند چه ثبوت علم
و فضل ایشان از مقدمات اولی گویا بدیهی اولی و نجات ایشان از دوزخ و دخول جنت
بسبب بغض بسی که مقتضای صفای نیت و خلوص طویت شان بتصریح روایت کلینی و قید
در سابقا و بتنصیص عمده علمای امامیه کما عرفت آنفا بود از علوم ضروری چه جای
فضائل دیگر از فایق بودن خوارج بر ملازمین صحبت مرتضوی که بلا ریب مجتهدین اند
از آن بی بهره باشند اما قاعده طوسی در آخر تجرید العقاید اعنی محاربوا
علی کفرة و مخالفوه فسقة پس حجت و برهان را نمی شاید و بنظر افادات قمی امثال

باد و متاخرین امامیه در مقام مناظره بکار نمی آید چه شمول و صدق کلام منیع طوسی
بر سیئه نیات آنها فاسده و مکنونات آنها کاسده باشد مسلم و مسموع است و عموم و شمول
آن مثل خوارج نهروان که با ظهار مجلسی حلیه ما علیه و دیگر پیشوایان او نیات آنها مجرد
از شوائب و پاک از غوائل و اعتساف بود ممنوع است پس باید که در محاربین هم توزیع
و تقسیم بکار برند تا تطبیق این اقوال بهم کرده صورت بندد و الا یلزم من صدق کل کذب
الاخر و بالعکس حیف از اکابر علمای مدعین مزید ولای اهلبیت سید انبیا صلی الله
علیه و علیهم اجمعین که مکفرین جناب مرتضوی را بخلوص نیت متصف سازند و تجویز
قو اینکه دخول جنت را برای خوارج بی دین مستلزم باشد مذهب تشیع عرفی را هم
در نائره بازوی ادعوی اهل حق مدعوی زیادت محبت اهل بیت نبوی کردن گشته عنقریب
بباد دهش این کجرویها ذائقه عدل قهار حقیقی می چشند و از کلام از بد امامیه یعنی
جناب مرزا کاظم علی صاحب که بجواب استفتای منکی سیر امارت کوفه بعد از عبارت
تجرید بکیده ورق نوشته اند تطبیق مذکور سمت وضوح دارد که هر مخالف فاسق نیست
پس هر محارب کافر هم نباشد کما قلنا بلکه بعضی از گروه اول فقط مرتکب خطا باشند
و بعضی از جماعت ثانی هرگز کافر نباشند عبارت سراسر بلاغت شان بعینها این است
در جواب رشید الدینخان باید نوشت شما بچی الغین بگوئید شما که میگوئید که تاویل جناب
مغفور در کلام محقق طوسی قابل تسلیم نیست چرا مقبول نیست حال اینکه تصریح عدم
ایمان است در دلیلی که بر عدم دخول بهشت آورده اما جواب عبارت شرح تجرید
این آنست که مخالف جناب امیر پنج قسم اند یکی آنکه از اینها باتفاق شیعه و سنی
کافر بسبب علتی که نزد شیعه و سنی بالاتفاق موجب کفر است یعنی چیزیکه مستلزم
انکار ضروری اسلام است دیگر قسم از اینها بالاتفاق فاسق اند یعنی مومن نیستند
و حکم اسلام بر اینها جاریست و یکی از اینها غالی اند و یکی از اینها آنانی اند که میان شیعه
و سنی خلاف است در کفر و عدم کفر آنها بسبب علتیکه نزد آنها موجب کفر است
و نزد اینها موجب کفر نیست و آنها محاربین اند و قسمی از اینها آنانی هستند که در میان

شیعیان در کفر و عدم کفر آنها خلاف است و نزد آنها مخالفین اند در امامت و انکار کفر
در محاربین و فسق در مخالفین نیست انتهت بحروفها در این مقام جواب مجتهد فانی همین
قدر کافی است که محاربین امیر المومنین علی الاطلاق کافر نتوانند شد چه اگر مراد از کفرشان
اینست که در احکام دنیوی نیز کافر بوده اند پس در ورود این احکام بر مثل جناب ام
المومنین که در زمان امیر المومنین هم ملازم مقبرهٔ شریف سید النبیین بود و معهذا جناب
یعسوب المسلمین در حق ایشان و حضرت طلحه و زبیر از حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم احکام اسلام جاری نمود چنانچه در کتب امامیه و منها کتاب العلل للشیخ المشایخ
مرویست هزاران اشکال و اعضال بر امامیه متوجه است و العاقل یکفیه الاشاره و هر که
بدلالت احادیث مرتضوی که در نهج البلاغه و شروح آن مجموع است خود معاویه و اتباع
او باغی باشند و نهایت کار ایشان با وجود اخوت اسلامی بفسق رسد فما ظنک فی زوج
الرسول المقبول و حواریه و اگر مراد آنست که در احکام اخروی معاذ الله کافر
اند نه احکام دنیوی پس حال فساق و کفار هر دو از محاربین و مخالفین بزعم مجتهد مذکور برابر
و سفاهت خواجه خواجگان از همه بالاتر بالجمله بعد از روایت امام الائمه امامیه در کافی
و بیان فاضل کاشی کما لا یخفی علی من رای مولفاته بنجات اهل محبوبین جناب کبریا
و تصریحات مرزا ابو القاسم قمی بناجی بودن مشرکین اشقیا و ستایش نیات و
مقاصد خوارج مکفرین شیر خدا که از مجلسی منقول شد حکم بکفر محاربین هم علی الاطلاق
نمیتوان کرد و بر طبق قاعده منجم طوسی زنهار فریب نمی توان خورد فکیف که فاضل اخباری
برادر همین مسکی در جواب ایضاح بتقیه منجم مذکور در قضیه مخالفه فسقه تصریح کرده باشد
پس وثوق کلام او باقی نماند چنانچه وثاقت کلام ائمه هدی بر اصول امامیه باقی نمیماند
زیرا که احتمال دارد که چنانچه منجم بدین از سلاطین اهلسنت خوف کرده خلفا را از
فاسقین مومنین قرار داد بمراعات بعضی از امرا و حکام رفضه حکم بکفر محاربین
حضرت امیر نموده باشد و در ینصورت هم مثل افعال یزیدیه کلام منجم راست و
تمام آن دروغ میشود فلا یصغی الی هفوات هذا المنجم رئیس الملحدین انیس المعاندین

بلکه در تایید فهم صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره عبارت این منهج خواجه
متشیعین و دفع ظنون و اوهام مجتهد ثانی و اوهام شیعیان دیگر که تعلق بعبارت
مزبوره دارد در رساله جداگانه در جواب ذو الفقار مسمی بصولة حیدریه علی المجوس القدریه
ترتیب نموده‌ام و شکوک اولین و آخرین رفعه را از بیخ برکنده هر که مشتاق باشد
بآن رجوع نماید که مزیدی بران در خیال کسی نخواهد گذشت بالجمله شکی نیست در اینکه
اگر اجتهاد خوارج نهروان و مسرف مقرون بصدق و صواب مستلزم حصول یک اجر
و ثواب بحکم آیت کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا باشد لا اقل خطای
اجتهادی باعث حصول ده اجر و ثواب خواهد بود چون تحریف کتاب آسمانی و تبدیل
و تخریب شریعت رسول ربانی و اخراج سادات از دار المومنین لکهنو و تفضیح اهل عتبات
عالیات و تفسیق و تضلیل سکنه مشاهد مشرفه و تحقیر مهمانان کربلا بطریق بزرگان خود
یعنی اهل کوفه مرسوم و معمول والد مخاطب بود حتی که بملاحظه این امور برجسته خواص و عوام
جاری شد بیت از آب هم مضایقه کردند کوفیان : خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
چنانچه از مطالعه کتاب مقامع حیدریه هدمة الاجتهاد و معاول العقول اصولیه اخباریه
سمت وضوح و نقش ظهور دارد پس اگر برای مسرف مانند او هم مرتبه اجتهاد نزد فرزندان
مجتهد جامی ثابت باشد عجب نباشد اعاذنا الله من الخرافات منهج دوم در
جواب از طرف معتقدین یزید پلید مشتمل بر ده مقاله هر یکی متضمن
بر مباحث بسیار مقاله اولی مشتمل بر بیست و هفت مبحث و بضمن
هر مبحثی غالبا مطالب عدیده تبیانش بدین عنوان است قال
الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد قال المجیب
النحریر المصیب اما بطلان قدح فسق یزید بجهت که قصد و امر بقتل امام و مانند او از یزید پلید نزد
اهل سنت ثبوت نپیوسته و آن بدبخت بزعم اینها از اراده و امر بیرون رفته پس از اجتهاد

که بیعت اهل حل و عقد و لو کان واحدا بر نهجیکه مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید
الشهدا ابن عم مستغنی باشد و فروع نه پذیرفته قال العلامة الدهلوی قدوة المحققین فی جواب
بعض السائلین هنوز اهل مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل
امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم
اجمعین بیعت نکرده بودند بالجمله خروج امام حسین برای دفع تسلط او بود نه رفع آن
انتهی مختصرا و کفایت بیعت واحد مطاع بشرطیکه مستجمع شروط امامت را نیز داشته باشد
لیکن چون یزید پلید از شروط امامت کما ینبغی بی بهره محض و فسق او مجمع علیه بود بیعت
عبد الله بن عمر و منع از خلعش که بعد از خروج شهید کربلا جور و جفای اشقیا است مفید
مدعای مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود مع ان الامامة ببیعة الواحد او الاثنین موقوف
حقیقة کیف لا و لیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم معصوما بدلالة قوله تعالی یا ایها
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَ
فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ الآية و قوله تعالی مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ
اللَّهَ و قوله عز شانه وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا
أَبَدًا فان کان غیر النبی معصوما یلزم نقصان القرآن و هو عمی عن البیان لکونه هدی للمتقین
و رحمة و شفاء للمؤمنین و این مغالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیامده که جناب مجتهد متوفی والد
ماجد ایشان ان النقض از ان حاصل نگشته و بیعت اهل دمشق بملاحظه قهر و ظلم هرگز قابل اعتماد
نیست انتهی **قوله** اما بطلان خلافتش الی قوله خروج امام حسین علیه السلام برای دفع تسلط
او بود الخ **اقول** یکی از معمولات فرمایکان قلیل البضاعت است که در تحریر عبارت
اجمال مینمایند تا در وقت دار و گیر انجاب محققین گریزگاهی و جای پناهی داشته باشند و در
رساله اکثر مقامات بهمین نهج تحریر یافته چنانچه این عبارت نیز منجمله آنهاست بالجمله فاضل
مجیب را لازم بود که بیان سابق فی الواقع مبین سازد که اهل شام و اهل مدینه وغیره که بیعت یزید نموده
بودند کما یدل علیه قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل الخ و نقض علیها فی جامع الاصول و لما
خلع اهل المدینة بعد ذلک فان التخلع نزع البیعة و اکثر تابعین صحابه کرام در قرار قرآن و ما بعض

عظام بوده‌اند از دایره اهل حل وعقد خارج بودند ونیز بعد از وقت استخلاف معاویه
یا از بدو خلافت خود فاسق وفاجر بود ونیز بیان نمایند که کسانیکه با وجود فسق وعدم لیاقت
یزید بیعت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند یا نه تا حقیقت حال وحقیت مقال ظاهر شده
واز کلام مجمل که درین مقام نوشته آلی بر روی کار نمی‌آید وکدام عاقل تجویز خواهد کرد
که صحابه کرام وتابعین عظام وقرار قران از استحقاق یزید برای امامت جاهل باشند
وفاضل مجیب عالم بآن پس لا جرم محاربه جناب امام حسین علیه السلام که در عهد خلافت
یزید وایام بیعت صحابه وتابعین واقع شده موافق قوانین اهل سنت جایز نباشد وازینجا است
که خلیفه زاده خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده مخالفت ازان فرموده بود اما
کلام فاضل دهلوی که مجیب آنرا مستند خود ساخته پس باین مقام ربطی ندارد زیرا که سوال
سایل مبنی بر اینمعنی بود که یزید را تسلط حاصل بود ونهی از خروج بر سلطان متسلط
از احادیث مشکوة وغیره مستفاد میشود پس فاضل عزیز در جواب آن بیان تفرقه در میان
رفع تسلط ودفع آن کرده واین سوال وجواب ارتباطی به بیعت اهل حل وعقد مطلقا
ندارد پس آنچه دیگر درین مقام نوشته از کج فهمی مجیب است بلی اگر این قول را در جواب طریق
ثالث از طرق ثبوت خلافت یعنی تحقق استیلا ذکر میکرد وجهی میداشت ولا لیکن
مثل چیزی علاوه بیان میکنیم که آنچه فاضل عزیز نوشته که اهل مکه واهل مدینه بر تسلط
او راضی نبودند غیر مسلم است کیف وقول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله ورسوله
دلالت بر بیعت اهل مدینه بتصمیم قلب دارد والمدعی مطالب بالبینة اما عدم بیعت جناب
امام حسین وعبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر که آن عزیز نوشته پس قطع نظر ازینکه
از عبارت شرح مقاصد وشرح مواقف ودیگر کتب معتمده سنیان ظاهر میشود که بیعت
یک کس از اهل حل وعقد کافی است میگوییم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیعت
ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق وعدم بیعت عظماء صحابه با او در اوایل
زمان چنانچه جمال الدین محدث در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل دهلوی
از بهترین تواریخ است نوشته ودر عبارتش منقول است که اول مهاجرین بیعت کردند بعد

ازان انصار الا طائفه قلیله که گفتند ما بیعت با هیچکس الا علی بن ابیطالب نمیکنیم گویند
شیخ فریدالدین عطار از زبان این جمع گفته **بیت** زمشرق تا بمغرب گر امام است
علی و آل او ما را تمام است * انتهی و هرچند که ذکر اسامی تارکین بیعت خالی از طول نیست
لکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب
ولایت مآب امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح
بخاری و دیگر محدثین اهلسنت تا ده شش ماه بیعت ابو بکر ننموده و ظاهر است که بمقتضای
حدیث متفق علیه علی مع الحق والحق مع علی انفکاک حق از ان نفس رسول محال است پس
لاجرم ترک بیعت آنحضرت دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود **وازانجمله**
است فرزند رسول و سید شباب اهل الجنه جناب امام حسن علیه السلام صاحب صواعق محرقه
نوشته اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر وهو علی منبر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فقال انزل عن مجلس ابی فقال صدقت والله انه لمجلس ابیک ثم اخذه
واجلسه فی حجره **وازانجمله** است خامس آل عبا حضرت سید الشهدا کما یدل علیه
ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفا من انکاره علی عمر کانکار اخیه علی ابی بکر بمثل ما مر انفا
وازانجمله حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت ابوذر اند که علو مراتب این
حضرات از استیعاب وغیره کتب معتمده سنیان ظاهر است کما یدل علیه ما فی شرح
المقاصد **وازانجمله** سعد عباده که سید انصار و از صحابه کبار جناب سید ابرار
بوده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید کان عقبیا نقیبا سیدا جوادا قال ابو عمر
کان سیدا فی الانصار مقدما وجیها له ریاسة وسیادة یعترف قومه بها الی ان قال
وفی سعد بن عبادة وسعد بن معاذ جاء الماثور ان قریشا سمعوا صائحا یصیح لیلا علی ابی
قبیس **شعر** فان یسلم السعدان یسلم محمد * بمکة لا یخشی باختلاف المخالف * فظنت
قریش انهما سعد بن زید بن مناة بن تمیم وسعد بن هزیم بن قضاعة فلما کان فی اللیلة
الثانیة سمعوا صوتا علی ابی قبیس **شعر** ایا سعد سعد الاوس کن انت ناصرا * ویا سعد سعد الخزرجین
الغطارف * اجیبا الی داعی الهدی وتمنیا * علی الله فی الفردوس منیة عارف

فانّ ثواب الله للطالب الهدی جنان من الفردوس ذات روادف قال فقالوا هذا واسد
سعد بن معاذ و سعد بن عباده الخ و انکار سعد بن عباده از بیعت خلافت بسبب کمال اشتهار
حاجت استشهاد ندارد و قد ذکره ابن عبد البر ایضا فی آخر ترجمته **و از انجمله است**
زبیر عوام که بزعم اهل سنت از اکابر صحابه و منجمله عشره مبشره بود چنانچه فخر رازی در اربعین نوشته
و الزبیر کان مع غایة شجاعته مع علی علیه السلام فانه یروی انه سل السیف و قال لا ارضی
بخلافة ابی بکر **و از انجمله است** حضرت عباس عم جناب رسالت مآب چنانچه شارح
مقاصد میفرماید کقول العباس لعلی رضی الله عنهما امدد یدک ابایعک فیقول الناس هذا
عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بایع ابن عمه فلا یختلف علیک اثنان **و از انجمله**
است نعمان بن عجلان الزرقی الانصاری که دلیل و قتیل و شاعر ایشان بوده کما فی
الاستیعاب **و از انجمله است** حسان بن ثابت انصاری دلیل علیه ما رواه عصام
الدین الاسفراینی فی حاشیته علی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی **و اذ قلنا للملائکة**
اسجدوا لآدم من اشعاره **و از انجمله است** خزیمة بن ثابت انصاری ذو
الشهادتین کما رواه جمال الدین المحدث فی روضة الاحباب فی ترجمة خلافة علی علیه السلام
و از انجمله است بریده بن الحصیب دلیل علیه عبارة کتاب روضة الصفا و غیره **و**
از انجمله است پدر عالی مقدار خلیفه ثالث سفیان صخر بن حرب ابو سفیان دلیل علیه عبارة
غیر واحد من علماء السنة و سوای اشخاص مذکوره بسیاری از صحابه در بیعت بکریه توقف نموده
بودند و هرگاه حال برخی از تارکین و معترضین بیعت صدیقی بر تو منکشف گردید پس
بدانکه چنانچه جناب سید الشهدا بیعت یزید نموده همچنین جناب ولایت مآب که مصداق
حدیث ابوهما خیر منهما افضل و اکمل از انجناب بودند تا مدت شش ماه یا بیشتر ترک
بیعت صدیق نمودند و بعد از ان بضرورت بنا بر صیانت نفوس و حفظ ناموس دست
بدست ابوبکر دادند کما یدل علیه ما فی صحیح المسلم و شرح المقاصد و غیرهما و عبد الله بن
زبیر اگر بیعت یزید نکرده پدرش زبیر که از عشره مبشره بود در بدو خلافت بکریه
انکار از بیعت نموده بود و اگر عبد الله بن عباس بیعت یزید نموده والد ماجدش

حضرت عباس نیز کاره از بیعت ابو بکر بوده بلکه بمفاد ارایتماه کاذبا غادرا خاینا اثم که در صحیح مسلم وارد است شیخین را کاذب و غادر و خاین میدانستند و باعتراف سامی عدالت شرط امامت پس با وصف کذب و غدر و خیانت چگونه عدالت شیخین ثابت خواهد شد و در شهادت باوصاف ثلثه مذکوره حضرت عباس منفرد نبوده بلکه جناب ولایتمآب نیز باقرار فاروقی شریک بودند فلیضحک قلیلا ولیبک کثیرا اما عبد الله بن عمر پس انکار او از بیعت یزید بعید از فاضل عزیز است چه خودش مقر بیعت او علی کتاب الله و سنة رسول الله است و خلع آنرا اعظم غدرها می پندارد و اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و بعد تسلیم مسکویم که عدم بیعت ابن عمر با جناب علی بن ابیطالب هرگاه منافی خلافت در مرتبه چارمی نباشد پس ترک بیعت یزید چرا هادم اساس خلافتش باشد علاوه اینکه معلوم است که مجتهد اعظم بلکه خلیفه پنجم و حضرت عمرو عاص و تمامی اهل شام وغیره از بیعت حضرت امیر علیه السلام استنکاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا اینکه بسبب مذکور در پرده انکار خلافت یزید بانکار خلافت جناب ولایتمآب می پرداز(ن)د و یا از صمیم قلب بخلافت آنجناب قائل است علی الاول چون کلام با اهل سنت است نه با خوارج پس وی سخن بفاضل عزیز که انکار خلافت جناب امیر بر تقدیر مکنون وقت فاطر او می باشد نخواهد بود و علی الثانی پس تفرقه میان اهل شام و عبد الله بن عمر و معویه و دیگر تارکین بیعت حضرت امیر و میان اهل کوفه و حضرت امام حسین وغیره تارکین بیعت یزید بیان فرمایند و اگر انصاف نمایند مرتبه معویه و عبد الله بن عمر را نزد اهل سنت زیاده از مرتبه امام حسین خواهند یافت چرا که امام حسین پسر خلیفه چارم و مفضول خلفا بوده و عبد الله بن عمر پسر خلیفه دوم و فاروق زمان و معویه خود خلیفه پنجم و امام بحق و مجتهد مطلق بوده و بنابر تصریح نافع اجماع اهل حل و عقد بر خلافتش زیاده از اجماع آنها بر خلافت جناب امیر منعقد شده و بعض ابن حجر خلافت او در کتب سماویه منصوص بوده پس افضلیت معاویه از امام حسین اظهر من الشمس است نعوذ بالله من ذلک **قوله** دکفایت بیعت و اهل

مطاع بنبر طیبت الی آخره **اقول** این کلام مدفوع است بچند وجه اول آنکه اگر یزید
از بدو خلافت خود مستجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم می آید تفسیق بلکه تکفیر
اهل مدینه که بنا بر تصریح فاضل مجیب صحابه کرام و قراء قرآن بودند کما اومانا الیه
سابقا دوم آنکه سیوطی در تاریخ الخلفا در بیان وجه عدم ذکر عبیدیین نوشته و منها
ان مبایعتهم صدرت والامام العباسی قائم موجود فلا یصح اذ لا یصح البیعة لاثنین
فی وقت واحد والصحیح المتقدم ومنها ان الحدیث ورد بان هذا الامر اذا وصل الی
بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه الی عیسی بن مریم او المهدی فعلم ان من تسمی بالخلافة
مع قیامهم خارج باغ فلهذه الامور لم اذکر احدا من العبیدیین ولا غیرهم من الخوارج
انما ذکرت الخلیفة المتفق علی صحة امامته وعقد بیعته انتهی ازین عبارت چنانچه مینبغی ظاهر
میشود [illegible] خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه بلکه منصوص است پس متوکل که یکی
[illegible] عباسیه بود البته امام بحق خواهد بود و ازینجاست که محیی الدین عربی که در علوم
[illegible] کشف و شهود مراتب کثیره از مجیب افضل بود متوکل [illegible] را از
[illegible] اقطاب شمار نموده حیث قال ومنهم من یکون ظاهر الحکم ویحوز الخلافة الظاهرة
کما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر و عمر و عثمان و علی و الحسن و معویة
بن یزید و عمر بن عبد العزیز و المتوکل انتهی و این متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر
مبارک جناب سید الشهدا را منهدم سازند و زراعت در آن مقام نمایند تا کسی برای
زیارت آنحضرت نرود چنانچه سیوطی در تاریخ الخلفا میفرماید فی سنة ست
و ثلثین امر المتوکل بهدم قبر الحسین و هدم ما حوله من الدور و ان یعمل مزارع و منع
الناس من زیارته و حرث و بقی صحراء و کان المتوکل معروفا بالتعصب و نعم ما قال
بعض الشعراء **شعر** تالله ان کانت امیة قد اتت * قتل ابن بنت نبیها مظلوما *
فلقد اتاه بنو ابیه بمثلها * هذا لعمری قبره مهدوما * اسفوا علی ان لا یکونوا شارکوا * فی قتله
فتتبعوه رمیما * انتهی مخفی نماند که فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفاست لازم است
که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید تا بهمان دلیل در مادهٔ

عدالت یزید بخیر تحریر آید سوم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید تکذیب اکثر علمای
اهلسنت که یزید را منجمله خلفا ذکر کرده اند منهم السیوطی فی تاریخ الخلفا ومنهم ابن حجر
فی فتح الباری حیث قال المراد باجتماعهم انقیادهم لبیعته والذین اجتمعوا علی الخلفا
الثلثة ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فیسمی معویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا
علیه عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک ثم لما
مات یزید اختلفوا الخ وازین عبارت ابن حجر چنانچه قائل شدن او بخلافت یزید و
عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهدا ثابت میشود هم چنان اجماع صحابه وتابعین
بر بیعت یزید مستفاد میگردد و ابو اللیث که از فقهای اهلسنت است در کتاب بستان
نوشته ثم ولی بعده عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنا عشرة سنة فقتله اهل الفتنة
ثم ولی علی کرم الله وجهه وکانت خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم ثم معویة
بن ابی سفیان وکانت ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معویة وکانت ولایته ثلث سنین
فلما مات یزید بن معاویة وقعت فتنة انتهی از عبارت این فقیه ظاهر میشود که خلافت
معویه ویزید مثل خلافت خلفای اربعه است و فتنه واختلاف بعد یزید واقع شده
و سوم آنست لفظ ولایت که در کلام این فقیه در باره خلافت معاویه ویزید وارد
و مصنف صواعق در شرح قصیده همزیه که مصنف اوست بعد نقل لعن ابن حنبل
گفته انه لم یقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک فثبت عنده وان لم
یثبت عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل الحسین فقال لم یثبت
من طریق صحیح انه قتله ولا امر بقتله ثم بالغ فی تحریم سبه ولعنه وکابن المالکی فانه نقل
عنه انه قال ما قتل الحسین الا بسیف جده ای لانه الخلیفة والحسین باغ علیه والبیعة
سبقت لیزید ویکفی فیها بعض اهل الحل والعقد وبیعته کذلک لان کثیرین اقدموا
علیها مختارین لها هذا مع عدم النظر الی استخلاف ابیه اما مع النظر لذلک فلا
تشترط موافقة احد من اهل الحل والعقد علی ذلک انتهی موضع الحاجة من کلامه
الی غیر ذلک من عباراتهم سبحان الله اکابر اهل سنت مثل سیوطی وابن حجر وابو اللیث

وغیرهم را استحقاق یزید برای خلافت معلوم نباشد و فاضل نجیب را معلوم باشد **قوله**
وبیعت عبد الله بن عمر الخ **اقول** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر بعد از خروج شهید کربلا و جور
وجفای اشقیا مفید مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود همچنین بیعت جناب امیر کل امیر بعد از
عرصه شش ماه بملاحظه جور و جفای اشقیا و اخافت باحراق بیت که مهبط وحی خدا و مقر
اهل بیت سید انبیا بود مفید مخاطب اسوة النواصب و اهل نحله او نخواهد بود و این جواب
بطریق تنزل است والا سابق بتفصیل تمام مبین شد که در بیعت ابن عمر احتمال تقیه منظور نیست
کیف لا و حال آنکه خلیفه پنجم سنیان که بسبب ملاقات و صحبت اعلم بحال ابن عمر بود در
وصیتی که به یزید نموده تصریح کرده که اگر از عبد الله بن عمر ادا را خواهی کرد او اطاعت تو
خواهد نمود و اگر مثل ابن زبیر حال انحراف ابن عمر به معویه ثابت می بود البته حکم قتل او مثل
حکم قتل ابن زبیر میداد و اگر بطریق تنزل التسلیم نمائیم که بیعت ابن عمر تقیةً واقع شده
این تسلیم باعث بطلان خلافت یزید بر مذاق اهل سنت نمیتواند شد لا یستلزم فسق
عظماء الصحابة و کبراء التابعین الذین کانوا من المبایعین کما اومانا الیه فکن من المتبصرین
قوله مع ان الامامة الی آخره **اقول** این عبارت مصداق المعنی فی بطن الشاعر
است و اجمال و سقم آن بر هر منصف ماهر ظاهر و باهر معلوم نیست که بسبب الزام ضرورت
داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا نکرده الحاق عبارت خود در عبارت عربیه نموده
و در حقیقت تحریر چنین عبارت یاد از حکایت امام اعظم [illegible] میدهد قال ابن خلکان
فی تاریخه لم یکن ابو حنیفة یعاب بشیء سوی قلة العربیة فمن ذلک ما روی ان ابا عمرو بن العلاء
المقری النحوی المتقدم ذکره سأله عن القتل بالمثقل هل یوجب القود ام لا فقال لا
کما هو قاعدة مذهبه خلافا للامام الشافعی فقال له ابو عمرو و لو قتله بحجر المنجنیق فقال و لو قتله
بابا قبیس والصواب ان یقول بابی قبیس انتهی خلاصة المذهب [illegible] بالقوة [illegible]
خبر [illegible] ذکر [illegible] من الاضافات [illegible] الشی [illegible]
که لفظ موقت را موافق [illegible] استعمال کرده باشد و مع قطع النظر عن ترکیب
رکیک فقول المعترض [illegible] ان [illegible] المطلع [illegible] والامامة

من يستجمع شرائط فحینئذ نقول اذا ارید بالواحد المطاع ان اراد المعصوم ولیس عنده غیر النبی صلی الله علیه وآله وسلم معصوما فیکون المعنی کفایة بیعة النبی مشروطة الخ وهذا امر یضحک منه الثکلی کیف ولم یبایع ابابکر احد الا عمر ولم یکن نبیا باجماع الاصحاب لو کان ینزل علی احد الوحی والکتاب اللهم الا ان یقال ان حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر یلمح الی استجماعه لشرائط النبوة والرسالة وان اراد غیر المعصوم فقد ناقض غرضه الی صلی وبالجملة فقد هدم اساس خلافة ابی بکر وعثمان لعدم ثبوتها الا بعقد عمر وعبد الرحمن کما نص علیه علامة تفتازانی علی ان قوله لیس عندنا غیر النبی معصوما مقدوح اولا بان النبی صلی الله علیه وآله ایضا عندکم لیس بمعصوم فضلا من غیر النبی قال العلامة التفتازانی فی شرح العقائد النسفیة وفی عصمتهم عن سائر الذنوب تفصیل وهو انهم معصومون عن الکفر قبل الوحی وبعده بالاجماع وکذا عن تعمد الکبائر عند الجمهور خلافا للحشویة وانما الخلاف فی ان امتناعه بدلیل السمع او العقل واما سهوا فجوزه الاکثرون واما الصغائر فیجوز عمدا عند الجمهور خلافا للجبائی واتباعه ویجوز سهوا بالاتفاق الا ما یدل علی الخسة کسرقة اللقمة والتطفیف بحبة لکن المحققین شرطوا ان ینبهوا علیه فینتهوا عنه هذا کله بعد الوحی واما قبله فلا دلیل علی امتناع صدور الکبیرة وذهب المعتزلة الی امتناعها لانها توجب النفرة المانعة عن اتباعهم فیفوت مصلحة البعثة الی آخره وهذه العبارة تدل دلالة واضحة علی جواز صدور الکبائر عن الانبیاء قبل البعثة عمدا وبعدها سهوا وصرح بذلک غیر واحد من علماء السنة فکیف یسوغ للمجیب ان یقول لیس عندنا غیر النبی معصوما عند اهل السنة قال الفخر الرازی فی تفسیره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منکم فی اولی الامر منکم یدل عندنا علی ان اجماع الامة حجة والدلیل علی ذلک ان الله تعالی امر بطاعة اولی الامر علی سبیل الجزم فی هذه الآیة ومن امر الله بطاعته علی الجزم والقطع لا بد ان یکون معصوما عن الخطا والا لکان بتقدیر اقدامه علی الخطا یکون قد امر الله بمتابعته فیکون ذلک امرا بفعل ذلک الخطا والخطا لکونه خطاء یکون منهیا عنه فهذا یفضی الی اجتماع الامر والنهی فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد وانه

فمحال فثبت ان الله امر بطاعة اولی الامر علی سبیل الجزم وثبت ان کل من امر الله بطاعته
علی سبیل الجزم وجب ان یکون معصوما عن الخطا فثبت ان اولی الامر المذکور فی هذه الآیة
لا بد وان یکون معصوما ثم نقول ذلک المعصوم اما مجموع الامة او بعض الامة لا جائز
ان یکون بعض الامة لانا بینا ان الله تعالی اوجب طاعة اولی الامر فی هذه الآیة قطعا
وذلک مشروط بکوننا عارفین بهم قادرین علی الوصول والاستفادة منهم ونحن نعلم
بالضرورة انا فی زماننا هذا عاجزون عن استفادة الدین والعلم منهم اذا کان الامر
کذلک علمنا ان المعصوم الذی امر الله المؤمنین بطاعته لیس بعضا من ابعاض الامة
ولا طائفة من طوائفهم ولما بطل هذا وجب ان یکون ذلک المعصوم الذی هو المراد بقوله
اولی الامر منکم اهل الحل والعقد من الامة وذلک یوجب القطع بان اجماع الامة حجة انتهی
کلامه اما آنچه مجیب گفته که این مغالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیامده او پیش مخالفین
ثبت فالاعراض عن جوابه جواب والله الهادی الی الصواب و آنچه گفته که بیعت
اهل دمشق بملاحظه قهر و غلبه یزید الخ بعد تصحیح اکابر او بیعت اهل مدینه وغیره از
درجه اعتبار ساقط است کما لا یخفی علی اولی الالباب انتهی کلام المخالف بلفظه

اقول وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این زبان درازی
و اعتراف [illegible] اول بر [illegible] الحال [illegible] مشود چه عجایب
اوقات [illegible] وقت تطویل عبارات در مباحث [illegible] احتمال [illegible] بکار می برد و از
[illegible] خیالیه خویش [illegible] تمام می برد [illegible] که ازین جنس [illegible] مولف سیف ذو الفقار
مصنوع که قبل از تصنیف رسم مطبوع است مملو و مشحون است اول بسم الله در دیباچه کتاب بود
توبیت سنی است که بدان وفقک الله تعالی که سنی کسی است که بعد جناب سید المرسلین
خلیفه بحق ابی بکر را داند و اعتقاد داشته باشد که او خلیفه و جانشین حضرت باستحقاق
بوده نه بغصب و عدوان انتهی بر اطفال هم مخفی و مستور نیست که معتزله و نواصب
و خوارج بالاتفاق همین جاده مسلوک دارند و باعتراف مجتهد جامعی در اساس
الاصول و اظهار فرزند دلبندش در تعیین قول که اتفاق داشته و قد عرفت هر دو فرقه

اخیر مخالفت اهلسنت اند و باظهار قوا اسد شوشتری در مجالس المومنین اهلسنت طایفه
معتزله را بالشیعه تعبیر میکرده اند پس طرد تعریف مسطور نظر بدخول اغیار بدیهی البطلان
است و حال حشو و لغو بودن عبارتش از لفظ مسطور اعتقاد داشته باشد الی آخره بجدی
عیان نیست که از اجلای ضروریات توان فهمید زیرا که هرگاه سنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه
را خلیفه برحق میدانند البته او را خلیفه و جانشین حضرت پیغمبر صلی الله علیه باستحقاق
ذاالسنة باشد نه بتعصب و عدوان پس این همه با وجود دعوی فریب دادن عوام کالانعام
و تحصیل جاهلات و ایضاح و اضحات خواهد بود و بر اهل دانش مخفی نیست که مقتضای
مقام آنست که سنی را بعنوانی مبین کنند که احتمال دخول اغیار و خروج افراد مستطرق نشود
باز جناب مجتهد متوفی در جواب مقدمه اولی از مقدمات عشره از باب تولا و تبرا بعد
تلخیص آن گفته که هر یکی از مقدماتش محل مناقشه است بوجوه عدیده که تفصیل آن موجب
طول است انتهی و حال آنکه اول آن مقدمات اینست که عداوت خاص است و مخالفت
عام فاضل جالسی را لازم بود که به بیان شافی وافی مبین سازد که تغلیط و ابطال
خصوص عداوت و عموم مخالفت از کدام دلیل و برهان ثابت است مگر بنابر فرد تاکید
و اضلال و تلبیس بنی آدم اجمال و اهمال نموده اند و گفته اند که احدی از مقدمات مقدمه
اولی از باب مذکور صحیح نیست بلکه همه باطل و نامقبول طبایع علما افتاده و این امور را
تا کجا شرح دهم که قلم و زبان به بیان قلیلی از آن تن بعجز و قصور در داده اینست
حال اجمال و اهمال پدر بزرگوار مخاطب عدیم المثال که مضحکه مجانین و اطفال است
گویا موضوع کتابش باعتراف فرزندان سعادت نشانش همین فرومایگی و جعل
و تلبیس برای اضلال مردم است کما لا یخفی علی من راجع الی کتابنا الکبیر اعنی الصولة الحیدریة
علی المجوس القدریة بالجمله اولا می بایست که باین موعظت دلپذیر و الد پیر خود در
حین حیات سپیده ذوی میگفتند که ای پدر یکی از معمولات فرومایگان لی بضاعت است
الی آخره و ثانیا که بر مسند اجتهاد و نیابت صاحب الزمان نشسته نمی زیبد که شیوه
فرومایگی و کم حوصلگی برای خود اختیار کنی که منصب اجتهاد پایگاهی رفیع و بارگاهی

میسر است مصلحت آن می بینم که در وقت تالیف کتب خصوصا فن کلام کرد تلبیس و فرد
مایکی بگردی تا خودش تدلیس در نوردی یقین است که آن مجتهد دور اندیش چنین رای [illegible]
کرده اند که آنچه در ترجمه این فرزند در آیینه حق نما فرموده میگفت که هر چند ای فرزند تنها
ملایک ثنا خوان تو که جن و بشر جمله قربان تو و لیکن کی آمدی و کی پیر شدی من تنها فرد
نیستم بلکه هنوز درین باب استادان خود که در فن اجمال و اهمال و تلبیس دا ضمن [illegible]
ید طولی داشتند نمی بینم و آخر ترا ای فرزند روزی در مناظره اهل سنت این قسم امور
ناگزیر خواهد بود و بدون این مکر و تزویر جدال فحول ایشان با وجود علم کعب قدم
نتوانی فشرد القصه فرد مایکی مخاطب را به ضمن جوابهای آینده حواله کرده میگوییم که اگر
رساله بصارت العین را بالعین بصیرت مشاهده میکردند و تقلید کورکورانه صلی و ابو
الجارود اعمی را حول نمی نمودند هرگز دعوی اجمال فرد مایکی کردن خود نمی افراختند
و علم اهمال و تلبیس نمی افراشتند مقتضای این همه امور آنست که مطلب عبارت سلیس را
نمی فهمد پس ناگزیر بر شرح عبارت متوجه میگردم بدانکه در رساله مذکوره چنانکه
دال بر مذهب مستقیم یزید نوشته بودم اما لبطلان خلافتش نزد جمعی الخ مطلب
این عبارت با انضمام مطلب سابقش چنانچه بر دانشوران عالم مخفی نیست آنکه
مستفتی در صورت اولی از طرق ثلثه اثبات امامت گفته است که بیعت یکی
از اهل حل و عقد نزد اهل سنت برای امامت کفایت میکند و عبدالله بن عمر او رغبتا
[illegible] و در کسی و ترسیل ایشان بیعت یزید کرده پس امامتش ثابت شد و شهادت
امام حسین باطل گشت معاذ الله من ذلک جوابش اولا بیعت عبدالله بن عمر
بیزید که مثبت خلافت بزعم مستفتی و مبطل شهادت باشد وقوع نپذیرفته یعنی
بیعت بعد تسلیم متاخر از خروج امام حسین است و بنا بر مستفتی [illegible] مقدم
می بود و [illegible] چنین نیست فائده هیچ بحالش نمیرسانید بعضی [illegible] رغم این
مستفتی علمای خودش بیعت را مثبت خلافت ندانسته و حالا [illegible]
نه مثبت آن کما فی شرح المواقف و حواشی علی المواقف یعنی هرگاه مردی

لیاقت امامت باستجماع شروط داشته باشد بیعت اهل حل وعقد آن قوت و
استعداد را بمرتبه ظهور میرساند نه آنکه اهلیت و استحقاق دارد یا نه مجرد بیعت
امامت را ثابت میکند اما اینکه خروج شهید کربلا قبل از بیعت است پس ثابت
است بقول علامه دهلوی رحمة الله علیه زیرا که آنجناب چنین فرموده که هنوز اهل مکه
الی آخره و ازین عبارت که در رساله نقل کردم بدلالت مطابقی هویدا است که خروج
امام حسین وقتی بوده که کسی ازین بزرگان بیعت ننموده و ازینجا از هم می پاشد آنچه
بعد ازین خواهی چنانکه دانی که نقل این عبارت با مدعای مجیب ربطی ندارد
زیرا که جناب مجتهد عداوت اندیش فهمیده اند که نقل عبارت حضرت علامه قدس سره
العزیز فقط برای عدم تسلط و قهر و استیلای یزید مفید است و لیس کذلک چه تقدم
خروج امام حسین از بیعت عبادله نیز از آن بر می آید بلکه مدلول مطابقی آنست پس
و استشهاد باین عبارت برای دو چیز تواند شد یکی عدم تسلط یزید چنانکه خود تسلیم نموده
کرده دوم تقدم خروج امام حسین علی ما عرفت آنفا چنانکه در کتب فریقین ثابت گشته
و هذا مما ثبت عند الفریقین و درینجا مقصود امر ثانیست باقی ماند اینکه تطویل
در عبارت منقول بلا ضرورت داعیه لازم آمد هر چند این اعتراض باین حیثیت
علی ما صرح به المحققون از آداب محصلین نیست لکن میگویم که از لفظ هنوز ثابت
میشود که وقت خروج امام حسین نه اهل حل و عقد بیعتش کرده بودند و نه او مستولی شده
و اگر لفظ مثل منقول میشد انکار تقدم بیعت عبد الله بن عمرو تا خر خروج امام حسین
که مقصود اصلی اینمقام است باثبات نمی رسید و المقصود هذا و دون ذلک
علاوه اگر تمامش نقل نکردمی عبارت صدر یعنی هنوز الخ بعد ازین در جواب
امر ثالث اعنی قهر و استیلا درکار میشد پس درینجا بالاستیعاب نقل کردم تا بعینه
جاییکه برهان نقلی بر عدم استیلا قایم کرده ام اشاره اجمالی اعنی کما مر آنفا
صحیح شود و ازینجا واضح شد که معنی قول احقر البریه اما نقلا فلما مر آنفا کما سیجی
ان شاء الله تعالی هنوز در ذهن مجتهد شیعه در نیامده و لا ینبئک مثل خبیر آمدم بر آنکه

اینچنین کس در آن زمان از اکابر علمای قریش بودند و بیعت خلیفه ساختن بدولت
ایشان تعلق میداشت فهو اظهر من الشمس و ابین من الامس انی که مراد از اهل حل و عقد
چنانچه در رساله تفصیل نوشته‌ست روسا و علمای آن زمان اند و ریاست و پیشوائی اهل اسلام
در حقیقت مخصوص باین بزرگان اما امام حسین و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم پس نزد
اهل حق سلاله اهل بیت نبوی و رئیس این خاندان عالی معدن علوم نبوی و مرتضوی بودند
و کسی درین فرد برابر ایشان نبود اما عبد الله بن عمر پس اورع و اتقی در زمره بقیه
صحابه بود چنانچه خود مجتهد از استیعاب ابوعمر نقل کرده و حال عبد الرحمن بن ابی بکر و
عبد الله بن زبیر هم ازینجا قیاس باید کرد چنانچه تراجم ایشان در کتب رجال بران دلالت
دارد و ازینجاست که معاویه بن ابی سفیان و یزید و مروان در انکار را اهتمام بشان
بیعت ایشان بوده چنانچه کتب سیر و تواریخ بران شاهد است و قد عرفت سابقا
و ستعرفه لاحقا زیرا چه میدانستند که این روسای اهل اسلام و عظمای اهل بیت عظام
و صحابه کرام اگر برین بیعت اقدام فرمایند برای بیعت دیگران از سایر طبقات انام
حاجتی بکشش و کوشش نخواهد افتاد سید جمال الدین محدث بزعم مخاطب
در روضة الاحباب میگوید چون زیاد وفات یافت و سال پنجاه و ششم از هجرت در آمد
معاویه مکتوبی بمروان بن الحکم که در آن اوان حاکم مدینه بود ارسال نمود که سخن بیعت
یزید را در خاطر ارباب بلد طیبه قرار ده و بجهت عبد الله بن عمر صد هزار درم
فرستاد چون قاصد بمدینه رسید آن مال را نزد ابن عمر برد عبد الله گفت اموال را
قبول نمود و چون نام بیعت شنید مالها را رد کرده گفت که من [illegible] و دنیا
من بصد هزار درم بغایت ارزان است و معاویه پیام داد که مردم مدینه معتقد عبد الله
بن عمر اند و میگویند که تا مقتدای ما بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم دیگر آنکه عائشه صدیقه
میگوید که این بدعت است که معاویه احداث میکند چه ابوبکر و عمر که خلیفه بودند
خلافت را باولاد خود ندادند و این رسم اکاسره و قیاصره و جباران و
ظالمان است من بعده روایت دیگر آورده که عمده انکار اهل مدینه بالخصوص

امامت مجرد بیعت بعضی از اهل حل و عقد کفایت میکند و اهل السنة متفقند جمیع مسلمین بحیث
لا یشذ عنه فرد منهم با نقل علیه السید السند فی شرح المواقف و هو لا یخفی علی الواقف
فما ظنک اذا اجتمع الجم الغفیر و لم یات احد منهم بالنکیر بعد از اثبات خلافت و حقیقت
امامت یزید سفیه بحکم کل اناء یترشح بما فیه سنی مذکور باثبات بغاوت امام حسین ع و
ابطال خروج آن مقتدای کونین متوجه شده و بزعم خودش بر اصول اصلیه اهل حق بطلان
شهادت آن عالی قباب را منطبق دانسته مصرع اضاع العمر فی طلب المحال
و از اینجا هم عیان میشود که رئیس المجتهدین در استیفای خویش سرقات از آن نموده و ارکان
اجتهاد را بکالای سنی و برادر جهین و مهانش آراسته الغرض بر هنرمندان روزگار
و هماره فان اسرار محتجب نخواهد بود که چون بیعت یکی از اهل حل و عقد یعنی عبد الله بن عمر
که از سکنه مدینه و جمله اهل حل و عقد بود بعد تسلیم هم از سانحه شهادت سلطان کربلا
متاخر است و از اینجاست که متعصبی از رفضه مدعی تقدم آن از واقعه کربلا نشده بلکه در
جمیع تواریخ انکار عبد الله بن عمر مثل امام حسین بر زبان رفضه هم دایر است و از تالیفات
مجلسی و جابلسی و ابن المجتهد که جاری مجرای اوست هم ظاهر دعوی اجماع و اتفاق تمامی اهل
حل و عقد بر بیعت یزید لئیم و اخراج حضرت امام حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله
و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عباس از زمره اهل حل و عقد که این وصف منوط
و مربوط بلکه محصور بذات مقدسه آنحضرات باعتراف بنی امیه که مجتهد کالرت ایشان
میکنند و مثل سائره بنی سنت و گواه چست بر و صادق مصفی که ارباب قیل و قال
بلکه ملعبه مجانین و اطفال است مگر غالبا فضل مدعی عدل و انصاف با وجود ملاحظه
عبارت شرح مقاصد و شرح مواقف که در بیاض ابراهیمی در مقام علوم منقول است
اقتصار بر تحصیل معنی آن نه نموده و توقف بر آن حاصل نفرموده در صحابیت شیخین و بودن
از اهل حل و عقد بسبب کاسه لیسی اهل بیاض و بی سوادی ملازمت و السنة و اقامت
بره فی برات فتوا السنة ابا از لت فریقین خمید که چون مردم بعد شهادت ذی النورین
نزد جناب مرتضوی جمع شدند و خواستند که آنجناب بخلعت خلافت متخلع شود امامت

بر صفحہ آبها منوط تقرمود وگفت کہ این امر بر صوابدید اکابر مہاجر و انصار موقوف
است بلکہ قسم برانیمعنی یاد کردند کہ اگر امامت موقوف بر اجماع دفعی می بود سبیلی برای
عقد آن ہم بمیسر نرسید بلی باید کہ اہل حل و عقد کہ حاضر باشند یکی را من بین الناس
برگزینند و بر غائبین حکم نمایند کہ باطاعتش پردازند الی آخر ما افاد کرم اللہ وجہہ و در مقابلہ
معاویہ بن ابی سفیان کہ باعتراف و اظہار امامیہ آخر دعوی خلافت خویش کرد بر صفحہ
قرطاس رقم نمود کہ انما الشوری للمہاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموہ اماما کان
للہ رضی الی آخر الفاظ المقدسہ بنازم بر ناصیت حضرات امامیہ کہ در تاویلات
این کلمات قادسہ چہ ستم کہ بنیاورده اند و چہ رقص الجملیہا کہ نکرده این ہمہ امور را
خلاف نفس الامر داشتہ گاہی بر الزام و گاہی بر تقیہ از اصحاب خود کہ معتقد خلافت
خلفای راشدین بودند فرود آوردند و حیرانم کہ بقول ستکی کہ امر تقیہ وقت ارشاد
کلام اول از بلوایان قاتلین ذی النورین کہ باعتراف صاحب مجمع البحرین و دگر محققین
شیعہ از تلامذہ عبد اللہ بن سبا بودند و امامت را از جانب خدا تعالی اعتقاد می نمودند
و اساس مذہب تشیع نہادند چہ معنی داشتہ باشد و الحمد للہ کہ فاضل مدائینی یعنی
ابن ابی الحدید در شرح نہج البلاغۃ کما نقل عنہ غیر مرۃ بعد نقل این کلمات طیبات
مرتضوی اقرار بآن میکند کہ مذہب اہلسنت بہ ثبوت رسید کہ اہل حل و عقد را در بارہ
امامت اختیار است و مذہب امامیہ کہ سبیلے برای ثبوت امامت بدون نص و معجزہ
نیست باطل گردید و این فاضل مدائینی شخصی است کہ امامیہ بجان و دل معتقد او ہستند
و خود فاضل جالپی در کتب مطبوعہ بر انصاف و عدل او نص قطعی می نماید و بنیاد استدلال
بران می نہد و تشیع او ہم از اقوال مجتہد و دیگر امامیہ ثابت میشود کما اشرنا سابقا
و عجب عجاب دعوی این سر امد اولی الالباب باجماع جم غفیر و عدم ایشان
یکسو بر امامت یزید ستگیر است چہ شدت خلاف و انکار جناچہ قبل از حکومت آن قدوہ
اشرار در وقت معاویہ از جماعت بسیار در کتب معتبرہ وارد گردیدہ بعد از جلوس
او نیز بر منصہ ظہور رسیده کما ذکرنا فی المنہج الاول پس دعوی بیعت تمامی اہل حل

وعقد و صحابه آن زمان و عدم صدور نکیر از احدی از ایشان کما یدل علیه وقوع النکرة تحت النفی مصداق اِنَّ اَنْکَرَ الاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ نیست
باشد و معلوم شد که تصریحات اکابر علمای فریقین نقلا من الاصحاب والتابعین در سب یزید هنوز بمسامع این مسکی نفضله خورجا مین بیاض مستقفی آثار رشیدی از
معین بی سواد نخورده یا همه منقولات و روایات را بمقتضای اعتساف و عصبیت کان لم یکن شمرده اکنون بر ذمه این مجتهد رئیس السارقین که بسرقه
بضاعت مزجات مسکی مذکور پرداخته و دعوی بیعت اهل حل و عقد نموده واجب و لازم که ثابت کند که از اهل حل و عقد قبل از خروج حضرت سید الشهدا کدام کدام
در بیعت آن شقی الانام در آمده بودند تا کلام دران کرده شود و پرده از روی کار بر انداخته
آید **قوله** و یزید از وقت اه **اقول** این بحث قبل ازین بتفصیل تمام گذشته
است فالاعادة بلا فائده و آنچه علم الهدای امامیه فسق و فجور یزید را از بد و امر
نزد همگنان در کتاب شافی بر اصول و عمدیات فریقین ثابت کرده رخنه و قضای
این وطر نموده از ترجمه تحفه فتن از بحار الانوار که مجتهد غفلت شعار تالیف آن نموده
در جزو سابق نقل کرده ام و دلالت عبارت علم الهدی بر ثبوت فسق و فجور یزید
از بدو ایالتش هرگز محتاج تفصیل نیست زیرا که باتفاق روایات فریقین یزید شقی
بمجرد جلوس بر اریکه خلافت باطله بیعت از ابعه نتاسیه امام حسین ریحان
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم از سر آمد ایشان بودند در خواست و ایشان به طلبیدن
روایت سید جمال الدین محدث در بحیر ... سیر و باقر مجلسی در جلاء العیون و
غیرها بنهاد در کتب دیگر ... مدینه ... اولا ... بود ...
فسق و فجور و شدت ظلم و ستم و عدم استحقاق او ... خلافت بتصریح علما نزد همگنان
ثابت شد والا فسق و فجور جناب امام حسین ... اهل بیت طاهرین
که از فسق و فجور یزید ... لازم می آید و اللازم باطل عند معتقدی الشیعة الاولی
فالملزوم مثله و بیان ملازمت ... زیرا که نسبت فسق و فجور بسبکه بری ازین

امور باشد افترا و بهتان است و مرتبه افترا بر روایات فریقین کما فی الصحاح و الاصول الاربعه از عصیت که بر زبان مقدس سید الکونین اشد من الزنا است بالاثر و بالا گذشت که انچه از سید مرتضی منقول شده در مقابله اهلسنت و اعتزال است پس می باید که ایشان قایل بدان باشند و در معتبرات اینها وارد شده باشد کما لا یخفی **قوله** و نیز بیان نماینده **اقول** اثبات بیعت صحابه کرام و تابعین عظام از اهل حل و عقد و علما و رؤسای اسلام که برای مخاطب و الا مقام فایده دهد بر ذمه اوست که در حقیقت خلافت یزید و بطلان شهادت امام حسین میکند اول ثابت نماید که از اهل حل و عقد کیست انگاه از من بپرسد که حال بیعت کنندگان چیست و اثبات شروط خلافت برای یزید پلید هم بعهده مخاطب است که خلافت او را در ثبوت بدلایل لازم از خلافت خلفا دانسته چنانچه بر ناظرین کلامش در استقصا مخفی نیست و از کلام مجمل که درین مقام نوشته الی بر روی کار نمی آید و کدام عاقل تجویز تواند کرد که چون اهل حل و عقد و رؤسا و سادات قریش بیعت نکنند دیگر صحابه و تابعین با وجود اعتقاد اینمعنی که آن پلید بشروط امامت متصف نیست کما افاد علم الهدی علی مذهب الفریقین و خارج من کتب الطرفین بطیب قلوب بیعت آن رئیس اهل ذنوب کرده باشند مگر شاید از اخبار طغاة بنی امیه و غیرهم بگوشهای اینها رسیده باشد که بزرگان دین و رؤسای مذکورین به بیعت آن پلید تن برضا داده اند چنانچه شهرت اینمعنی از روایت جمال الدین محدث در روضة الاحباب و ابن قتیبه اصفهانی در کتاب امامت و سیاست واضح میشود و اینجا گفته اند **مصرع** همان را بود آن رازهی کز و ساز نه محصلها ÷ و چون بنای این بیعت بر حیله های دنیوی بوده قابل احتجاج و لایق اعتماد نخواهد بود بالجمله دانشوران عالم نیک میدانند که چون دعوی مجتهد که مستلزم به تقدم بیعت عبد الله بن عمر از خروج امام حسین بود باطل برآمد اکنون صاف نمیگوید که کدام کدام از اهل حل و عقد در زمره اصحاب کرام به بیعت یزید اقدام نمود بسبیل انصاف باید کرد که کدام احتمال و اهمال که میکند و از ذاروکر اینجا ست

اہل تحقیق که فرار سینماید **قوله** وکلام عاقل او **اقول** درین قول بحث لفظی و معنوی
هردو جاریست اما بحث لفظی لا من حیث هو پس از آنکه بعد جمع کردن تمامی نسخ این کتاب که بعضی
بنظر مخلص طیب رسیده و بعضی بملاحظه دیگر علما فائز گردیده معلوم میشود که عبارت همین است و
حالانکه در غلط بودنش نزد هیچ عاقلی ریبی نیست زیرا که مجیب مصیب مدعی استحقاق یزید است
تا این کلام صحیح شود بلکه او منکر استحقاق و اهلیت یزید است پس سوق عبارت چنین باید که کدام
عاقل تجویز خواهد کرد که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار قرآن باستحقاق یزید اعتراف کنند
و مجیب از آن انکار نماید یا آنکه کلام عاقل تجویز خواهد کرد که این بزرگان قائل از عدم استحقاق یزید
باشند و مجیب عالم آن و ازین مقام انکشاف تام یافته که مدعی علم و اجتهاد در او هنوز در شی و تفحص
شی امتیاز حاصل نیست **قطعه** بصورت آدمی شد قطره آب * چهل روزش قرار اندر رحم تا
و گر چهل سال را عقل و ادب نیست * بتحقیقش نشاید آدمی خواند * **اما بحث معنوی** پس
مبالغش آنکه یکی از عقلا و علما بلکه رئیس المتکلمین و قدوه فقهای امامیه که خود جناب مرتضوی
اعنی علم الهدی نهاده کما ستعرفه ان شاء الله تعالی عالی جناب شریف مرتضی در زمان سابق کتاب
شافی و مسکی درین جزو زمان در اوراق مذکور دکه ... اصلاح و مشوره مجتهد بود تصریح نموده
اند که تمامی خواص و عوام را یقین فسق و فجور و عدم لیاقت و عدم انصاف او مشغول
حاصل بود و از کتب اهل حق نیز معلوم میشود که در فسق او کسی را کلامی نیست پس چگونه باوجود
علم و دانش و جمع کتب لا تعد و لا تحصی از حمقا و سفها و مصداق کمثل الحمار یحمل اسفارا بوده
باشند مکلف که مجتهد ترتیب کلام شریعت مذکور هم کرده باشد این همه از سفها و حمقا دانستن کار
جناب مجتهد الزمانی است نه کسی از ابناء نوع انسان و لیکن کسیکه در تمام عبارت مخاطب درین
کتاب بغور و امعان نظر کرده باشد صدور این امور از مجتهد مستبعد نشمارند زیرا که در تب
عبارت العین منظورش همین است که در عوام شهرت یابد که مجتهد جواب تمام رساله مجیب از آغاز
تا انجام نوشته گو نزد اهل تحقیق تحمیق و تکذیب آن کار طائفه او از قدما و متاخرین انجامیده
باشد و علی هذا چون اورا از هاد و کیر مباحث فقیر معترض باقی نخواهد ماند معاذ الله مدعوی
جمعی جناب سید الشهداء خامس اصحاب کسا علیهم صلوات الله تعالی گردن افرا ... و دنائت

خواهد داد و روح شمر و عبید الله زیاد را شاد خواهد ساخت کما سیجیی بیانه ان شاء الله تعالی عند ابرام قلب الاستغفا حالیا **حکایت** وجه تلقیب شریف مرتضی بعلم الهدی باید شنید که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المومنین میگوید که وجه تلقیب او بعلم الهدی بر وجهیکه شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیر او در غیر آن بیان نموده اند آنست که محمد بن الحسین بن عبد الرحیم که وزیر قادر عباسی بود در سال چهار صد و بیست بیمار شد و بیماری او ممتد گردید تا آنکه حضرت امیر المومنین را در خواب دید که باو میگوید که یا علم الهدی بگو که برتو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر مذکور گوید که از آنحضرت پرسیدم که کیست علم الهدی گفتند علی بن الحسین الموسوی الخ و وزیر رقعه مشتمل بر التماس دعا و اجابت مودی بخدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود چون آن نوشته بنظر شریف میر رسید از روی هضم نفس خود را لایق آن لقب شریف ندید و در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی لهذا اللقب شناعة علی وزیر بعرض رسانید که والله که نه نوشتم بخدمت شما الا آنچه امیر المومنین مرا بآن امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر ببرکت دعای میر مرتضی شفا درست واقعه را بقادر خلیفه عباسی عرض کرد و ابای میر مرتضی را از آن لقب مذکور ساخت قادر با میر مرتضی گفت که قبول کن ای مرتضی آنچه جد تو ترا بآن ملقب ساخته و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آنرا در القاب او داخل سازند و از آن زمان آن لقب مشهور شد انتهی راست و دروغ بر گردن راوی خصوصا قاضی شوشتری و شیخ شهید او که در تلبیس مخجل دجال و ابلیس بوده اند و آنچه راویان پر از این طایفه منامات دیگر برای این بزرگ نقل میکنند و قلوب اهل حق از آن متنفر است ذکر آن موجب تطویل کلام است **قوله** پس لاجرم الخ **اقول** صلاح است دانشمندان روزگار را اکثر ثابت مجتهد شیعیان را به بینند و برای خدا اندک انصاف نمایند که مجتهد در استغفا به بیعت اهل حل و عقد تمسک جسته بود و الکنون به بیعت مطلق صحابه تنزل مینماید و آنرا هم مجمل و مبهم میگذارد تا او را جای فرار و فرصت گریز دادن علما

باقی ماند و با وجود یکه از رجال محمد بن حنفیه و عبد الله بن عباس که امام حسین را از خروج
بر یزید منع کردند و تخلف صریح بکار برد چنانچه بیانش بالاجمال گذشت و تفصیلش
از معتبرات امامیه مثل رجال روضة المتقین و مجلدات بحار مجلسی عمدة المحدثین
منقول خواهد شد بر عبد الله بن عمر که جلالت و [illegible] او سابقا از کتب معتمده فریقین
وارد کرده ام و معنی قول او در باب منع خروج امام حسین بکمال تشریح و بسط بیان
نموده ام طعن مینماید و از عاقبت و مآل کار اغماض صریح میفرماید و لیکن چه نموده در حق
امامیه چه خوش فرموده **بیت** چو ایزد خواهد که پرده کس درد / میلش اندر طعنه
پاکان برد **قوله** اما کلام فاضل دهلوی الخ **اقول** این همه افادات [illegible]
مجتهد بنا بر [illegible] ارشاد می نماید در حقیقت عند العقلا رسوائی [illegible]
از تطویلات لاطائل باز می آید [illegible] بر زبان قلم [illegible] که آنچه بر عدم ربط این عبارت
اعتراض کرده همه اش [illegible] سبحان است که نزد هیچ عاقلی مربوط [illegible]
[illegible] و لا ینبئک مثل خبیر [illegible] که کتاب [illegible] العقول فی قلع
اساس الاصول [illegible] مجتهد الزمانی می باشد که میرزا محمد اکبرآبادی که بجهت بعضی از
سوانح و عصبیت اصولیین در بلاد مشرقه [illegible] گشته نوشته و کلام [illegible]
بکمال متانت و جودت در بیان اغلاط و هفوات [illegible] و حدوث مقلدین
شیخ جلی دلالت دارد و مجتهد جابلسی [illegible] آینه حق نما اکبرآبادی [illegible]
عدم طلب ولادت [illegible] [illegible]
[illegible] اکبرآبادی مذکور [illegible] این اخبار [illegible] و قباحت آثار [illegible]
اهل علم [illegible] استماع [illegible] آن [illegible] است [illegible]
وارد [illegible] و لا ینبئک مثل خبیر الله علی کل شیء قدیر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] شنید [illegible]
[illegible] مجتهد جابلسی [illegible] واقف شود [illegible]
حکایت [illegible] عبد [illegible] [illegible] هذا

مرد خوبی بود سواد فارسی داشت اطوار و کردارش در ظاهر موافق و مطابق نجبا و
شرفای اشراف اهل ایران و شاید که نیشاپوری بود چنان می نمود که در ملک خود زیاده
از پنج شش هزار روپیه نداشته باشد و قریب پنجاه سال پیش ازین ساکن اله آباد بود
و بتجارت اوقات صرف مینمود و مادر میرزا محمد خواهر معصوم علیخان واحد العین بود و این
معصوم علیخان جمعدار بود همراه نجف خان مرحوم مردی بود با لیاقت و عزت فی الجمله
ثروتی داشت لهذا عبد النبی بیک تسلطی که باید بر زوجه خود نداشت و این زن بطور
خود گذرانید چنانچه هر وقت که دلش میخواست برای سیر باغات و اجتماع مردم در قدم
شریف و غیره بمجمع خلایق در معبدگاه هنود ان میرفت و کسی مزاحمت نمی توانست
لکن خوب معلوم نیست که درین اوقات شوهرش در خانه می بود یا در سفر اما اغلب که
مسافر بود و چند مرتبه فقیر هم دیده بود که زن مذکوره بالای رتهه سوار است و میرزا محمد
سن ده یازده ساله بر پایه عقب رتهه بود و برای سیر و تماشا میرفت الغرض مادر
میرزای مرقوم در بلده اله آباد بر طور و طریقه نسوان اشراف و نجبا مشهور و معروف نبود لطف
عند الله و چشم و ابروی میرزا محمد با چشم و ابروی عبد النبی شباهت کلی نمیداشت
بنا بر این مشهور بلکه مادرش زبان زد مردم بود شاید که این مرد را کسی پسر عبد النبی بیک
نمیدانست خصوصا از اهل ایران انتهی بلفظه و عبارت مجتهد در مقدمه ثانی اینست
بالجمله اکثر مؤمنین را ازو نفرت حاصل شد خصوصا بضمیمه اینکه جوانیکه بمصاحبت
خود آورده بود او و دیگران او را متهم می ساختند بانچه امارد قوم لوط بان عادت
کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم مؤید اینمعنی بسمع میرسید که شاید صدق
اینمعنی بود و الله یعلم الی ان قال چون آن ناکس ازینجا مراجعت کرده باز بکربلای معلی
رفت آنجا ریت او باعلان رسید و مرتبه تعصب و انحراف او از جاده شریعت
آشکار گردید که جناب مستطاب آقا سید علی طاب ثراه اراده تعزیر و تادیب او
نمودند الی حاصل شنیده شد که در امکنه دیگر از بلاد فارس و غیره بسبب زور و مکر و
طلاقت لسانی که چند روز قلوب عوام را تسخیر ساخت اما عاقبت الامر چون خبث

عقاید و اعمال قبیحه او که از انجمله متهم بودن اوست بالواط ظاهر شد بالجمله
بیرونش کردند و جای دیگر بعد از ساحره کافر بود لشن مجتهد فانی چنین حکایت میفرمایند
که بسبب انحراف دوست و دشمن از ویکی آنست که یوسف نامی نوجوان در خانه و محبوب
او بود و چند انکه زوجه او سعی نمود از خانه خود بدر نکرد چون از سبب یوسف زوجه او
بسیار برهم شد و رسوائی بنهایت رسید ناچار برای چند روز یوسف را جائی فرستاد
و بعد او ساعی شد تا زوجه خود را از طهران بکاظمین علیهما السلام روانه کرد چون او رخصت
شد باز یوسف را نزد خود طلب کرد زوجه او از کاظمین زبانی زن [illegible] مشهور است اگر
شیطان در کون تو انگشت میکند لهذا تو دست از یوسف بر نداری [illegible]
خود را تباه میکنی انتهی بجز و فه و از ینجا عقلای [illegible] کسی نشد که میرزا محمد مزبور
و اولادش در حق مجتهد فانی که کتاب خود را از بیگونه [illegible] کرده و دفترها سیاه
و صلحای این دیار بعد از انکه طشت از بام افتاد و حال بعد الت و فتوای او انگشت
نمای خاص و عام شد از نماز جماعت که پشت سرش میگذارد تائب شدند چنانچه نوشته
باشند والعاقل یکفیه الاشاره والغافل لایجدیه الف العباره **قوله** علاوه بران
الخ **اقول** اگر حتی تصمیم فواد انست که اهل مدینه یزید لئیم را بشروط
سید الشهداء بیعتش باطل کرده بودند فهو ما فی کلام علما الفریقین سیما علم الهدی و اگر مراد
رسوخ اهل مدینه بر اعتقاد امامت اوست حتی که در خروج امام حسین تادح باشند یا ثابت
پس قطع نظر از قباحت مذکور خلع ایشان او بیعتش که باتفاق روایات فریقین ثابت
با وجودیکه خوف تلف جان و ناموس بود منافی آنست و اگر از تصمیم فواد چیزی دیگر
کرده فلابد من تصویره حتی یتکلم علیه جدا فرد **علاوه** دلالت قول ابن عمر انا بایعنا
الخ بر معنی که اهل مدینه بتصمیم فواد بیعتش کرده بودند در تیز شنیع امت و قدم [illegible]
سلمنا که قول ابن عمر دلالت بر رسوخ اعتقاد و تصمیم قلب اهل مدینه دارد لیکن این دلالت
فی الجمله و حتی بکار آید که تقدم این بیعت بصفت کذائی بر خروج امام حسین بقول ابن عمر
تا بعد الاهل [illegible] ت فرماید والی لازم ثابت [illegible] اثبات [illegible]

علامه دهلوی انار الله برهانه یعنی عدم رضای اهل حرمین شریفین بخلافت و تسلط یزید پلید پس بروایات فریقین در ما سبق بر جای خود است بعنوانیکه هیچ تزلزل بپرامون آن نمیگردد و احدی را از نواصب یعنی مثبتین خلافت یزید مجال استیصال آن نمیباشد هن لعمه باید دانست که سلمنا که قول ابن عمر دلالت بر بیعت اهل مدینه دارد لیکن برای اثبات بیعت اهل مکه معلوم نیست که این دلالت مطابقی است یا تضمنی یا التزامی یا این دعوی مقرون بدلیلی دیگر است که جز وقت رجعت شیطان الطاق اظهارش جایز نیست

قوله اما عدم بیعت اه **اقول** حال مجتهد الزمانی باید دید که برای ابله فریبی می نویسد که ازین کتب کلامیه ثابت میشود که اگر یکی هم از اهل حل و عقد بیعت کسی نماید آنشخص خلیفه میشود و این قدر بپرامون خاطرش نمیگردد که این هرد و کتاب مانند کتاب سلیم بن قیس هلالی و کتاب فعلت فلا تلم که شیطان الطاق علیها علیه مصنف اوست و بسیاری از علمائی امامیه را هم هنوز این بسنت معلوم نگشته و فقیر اقل الخلیقه بعد از تتبع بالغ دریافته در صنادیق تقیه مختفی نیستند بلکه بعنایت ایزدی در دست علما متداول هستند پس ادنی طلبه هم بتکذیب مجتهد خواهند پرداخت و خواهند گفت تجانب شروط امامت هم برای آنکس می باید یا هر جاهلی و فاسقی و فاجری رسی از علما بیعتش کنند او امام است **دریغا** که بذهن جناب مجتهد ابهم نماند که در ترجمه از مجلد بحار رفتن چه نوشته میگوید که نزد سنیان نماز کردن خلف هر یک از نیکو کردار و بدکردار جایز است بخلاف خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت عامه که برای آن شروط کرده اند تحقق عدالت و شجاعت و قرشیت و دیگر صفات کامله انتهی بلفظه با وجود دعوی نیابت صاحب الامر ارتکاب این تلبیسات نمودن آخرا عجیب و غریب است و این تقریر وقتی است که او تعمیم را اراده کرده باشد لکن او و امثاله و اگر مقصودش اینست که ازین کتب ثابت میشود که به بیعت یک کس از اهل حل و عقد در فعلیت امامت مستجمع شرایط هیچ انتظاری باقی نمی ماند اگرچه سائر اهل حل و عقد در خلافتش تکبر نمایند و داد تقلید حضرات انبیا را صول اشقیاد منندیس گویم

که ملای مجلسی در مجلد هشتم از بحار و جامع بن بیاض ابراهیمی در بعضی از مجلدات و محقق جیلانی در فتح السبل و میرزا محمد کشمیری در نزهه و فاضل جالسی در صوارم و مثل ذلک در افادات و اوراق سابقه و مجتهد الطاف الله الله که در استقصا بجهت عدم فهم کلام علمای اعلام و عدم احاطه اطراف و جوانب این مقام درین مغالطه گرفتار شده اند و بحول الله و قوته در مقام خودش حل این اعضال و اشکال می نمایم و بر سر کشف مطلب شرح مواقف سید جرجانی و شارح مقاصد علامه سعد الدین تفتازانی می آیم فانتظر انتظارا یسیرا **قوله** میگویم اه **اقول** در کتب فریقین باعتراف و اظهار جمله علما مصرح و منقح است که انکار اهل حل و عقد بیعت یزید از جهت عدم لیاقتش بوده چنانچه تفصیلش هرچه تمامتر معرض ترقیم آید و توقف چند کس از زمره صحابه که عدد ایشان زاید از صد هزار بود و بروایت مجلسی در تذکرة الائمه یکصد و چهل هزار میرسید بر تقدیر ثبوت درباره بیعت افضل الصدیقین از جهت خاص ممنوع است تا وقتی که اتحاد جهت را باثبات نرسانند این مشابهت مفید نخواهد شد و اسنی للمجتهد ذلک و عبارت شریعت مرتضی که ترجمه آن بزبان جناب مجتهد الزمانی در مجلد فتن از بحار الانوار هست این است که جمیع مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند و اظهار رضا و خوشنودی نمودند و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالف او بدعت کننده و خارج از ملت اسلام است نتیجه سند منع است زیرا که دلالت بران دارد که تمامی اصحاب و حضار در وقت صدیق را لایق این منصب میدانستند آمدیم بر اینکه شریعت مذکور بعد از شهادت بر این معنی که جمیع اهل اسلام ابوبکر را مستجمع شروط خلافت اعتقاد میکردند بلکه مخالف او را مبتدع و خارج از دائره اسلام می فهمیدند بقدح معدودی از اصحاب در لیاقت صدیق اشاره کرده و گفته آنچه گفته پس جوابش در فصل سابق بعنوانی یاد کرده ام که اگر شریعت بر جعبت قهقری درین زمان ..... باز گردد و تمامی همت خود در رد آن صرف نماید کند بشرط انصاف حرفی از آن تقریر نخواهد ساخت مع ذلک بعد ازین عنقریب در همین مقاله جائیکه تخلف سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم اجمعین را ذکر کرده چندی از مباحث دیگر بعنوانیکه نزیتی بران در خیال کسی نگذرد می آید ان شاء الله تعالی که روح شریعت

تماشی در عالم برزخ بلرزد و مصداق صنعت علی ابا له گردد مجتهد که در شی و نقیض شی
تفرقه نتواند کرد کما عرفت چگونه مجال بر ردّ ان داشته باشد **قوله** چنانچه
جمال الدین محدث الخ **اقول** معلوم نیست که علامه دهلوی قدس سره العزیز
در کدام کتاب افاده فرموده است که تمامی دفاتر این کتاب از بهترین سیرات
تا ثابت شود که این نقل از ان مقامی است که صاحب تحفه آنرا باین عنوان نموده
بلی بیاد فقیر می آید که علامه موصوف در رساله اصول حدیث که برای سید قمر الدین
حسینی نوشته بعد از تصریح باینمعنی که اخبار یکه تعلق بتولد آنجناب صلی الله علیه و آله
وسلم تا غایت وفات شریف دارد انرا سیرت می نامند اینقدر نوشته اند که نسخه
روضة الاحباب اگر مصئون از زیادت و نقصان بدست آید بهترین سیر است
ازین کلام ستایش دفتر اولش بثبوت میرسد نه دفتر آخر که جناب مجتهد تحریر از
انجا این نقل برداشته اند و اول دلیل براینمعنی که دفتر اخیر لایق این مدح نیست
آنکه در فصل ثانی از باب دوم از تحفه اثنا عشریه که در حل جزئیات مکاید امامیه است
گردیده آنچه علامه ممدوح ارشاد نموده است ازان بدلالت صریحه پیدا و هویدا است
که محدث مذکور بدفتر اخیر از کتاب مسطور در بعضی از مکاید این فرقه گرفتار شده
و مغلطه ها اورا رو داده حیث قال کید پنجاه و یکم آنکه جمعی ازایشان مخادعه
میکنند با مورخان اهلسنت پس کتابی در تاریخ تالیف میکنند و از اخبار و قصص
چیزی موهم آنکه مولف این کتاب خارج از اهل سنت است درج نمی نمایند و لکن
در سیر خلفا و احوال صحابه و محاربات ایشان چیزی قلیلی از مذهب خود داخل
میکنند و بعضی از مورخین اهلسنت ازان کتاب بگمان اینکه مولف ان از اهل سنت است
نقل نمایند و بغلط افتند و رفته رفته موجب ضلالت ناظرین بی تحقیق شود و نقش
این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مصنفین تواریخ در ورطه غلط انداخته اند و ناظر
آن تواریخ را در ربقه ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین محدث صاحب روضة
الاحباب نیز در بعض جاها ازین قبیل تواریخ نقل آورده خصوصا در قصه بیعت ابی بکر

صدیق رضی الله عنه و توقف حضرت امیر کرم الله وجهه و در قصهٔ قتل حضرت عثمان رضی
الله عنه و علامت انتقام منقول در کتاب او آنست که میگوید در بعض روایات چنین
آمده اما محققین اهلسنت از نظر در تواریخ مصنفهٔ مجاهیل احتراز تمام واجب دانسته اند انتهی
با وصف این همه تصریحات که شنیدی لفظ بهترین سیر برین کتاب مطلقاً چگونه اطلاق
کرده باشند پس معین شد انچه اشارتی بدان نموده ام که توسعاً لفظ سیر بر حال خلفا
هم اطلاق باید کما لا یخفی و این دعوی یعنی صاحب تحفه بر تمامی دفاتر مذکور کتاب
لفظ بهترین سیر بر زبان آورده بدان ماند که بعضی از معاصرین نزد قصیده ابی نواس
از شکایت گفتند که صاحب تحفه قدس سره العزیز حکم بصحت خطبهٔ شقشقیه میفرمود
و فلانی از فلانی این امر را نقل کرده و حال آنکه مولفات آنجناب اشارة و صراحة
تکذیب این حکایت مینماید کما لا یخفی علی المتصفین حقیقت اینست که چون اخبار سیات
غیر متناهی و در هر زمان متجدد است خصوصاً اخبار سیات فن تکیه که ابتدای آن از
ابلیس و رواج آن از عبد الله بن سبا است و انتهای آن حلول بست که برکدام
از علمای این قوم اتفاق افتد انچه این معاصرین نقل میکنند از باب حکایة او را است
بالیقین تا عوام را بدام فریب کشند صاحب تحفه قدس سره العزیز در قصد
کتب کلامیه و تفسیر که می بینی این خطبه را که متضمن شکایت و مطاعن خلفا
راشدین است و علمای متشیعین در کتب خود می آرند از موضوعات و مفتریات می شمارند
و از کلام قاضی در وفیات الاعیان و غیر او در غیر آن نیز سمت و ضوح دارد که
نسبت نهج البلاغت را بجناب مرتضوی اهل سنت از افترات قوم اعتقاد میکنند
بلکه از کلام علمای امامیه مثل کاشانی در صدر ترجمهٔ خطبهٔ مزبوره نیز هویداست که اهل
سنت این خطبه را مجعول میدانند و بعضی این خطبه را اضافه از عبارات رضی
انتهی و چون از موضوعات شمارند که خود خطب مرتضویه در نهج البلاغت در محامد
و مناقب حضرت صدیق و فاروق قطعاً موجود است کما لا یخفی و سوف یجیئ تفصیلها ان شاء الله
تعالی بالجمله دفتر اول از روضة الاحباب قابل تمسک و احتجاج خواهد بود

مخالف ماخذ و صحاح بروایات نه افتد بخلاف دفتر ثانی و ثالث که بجهت مخلط بودن بعضی
مذکور غیر مستقیم و مدخول است و انتساب این دفاتر بمحدث مذکور مبنی بر تنزل و تسلیم است
والا اگر تتبع از کتب اینها نموده شود بوضوح می انجامد که این دفاتر از محدث مذکور نیست بلکه
بعضی از اولاد و تلامذه او تالیف کرده اند و از اختلاف عنوان عبارات هم این معنی بعید از فاضل
پیدا توانند شد چه جای آنکه این دم از شیخ مفید بانی مبانی تشیع که شیخ و سید شیعیان از خرمن
فیضش خوشه ها برمی دارند و اوراد اعتی مکلف که سک تنکاری باشند میشمارند نیز درین دفاتر
نقل روایت کرده باشند و اگر اندک در عبارتیکه حضرت مجتهد الزمانی نقل فرموده اند غور کنی
صاحب این دفتر در ایراد حکایت متخلف شدن بعضی از انصار و تذکیر بعضی از اشعار بعید
از انتساب آن بشیخ العرفا فرید الدین عطار بر تشیع این بزرگ که از اکابر واصلین و قدوهٔ
محققین است هم اشعار می نماید چنانچه معمول اهل مکاید است **واگر از تهم** ترقی
کنم بطور جدل میتوانم گفت که قاضی نور الله ذهب الله بنوره بر طبق افادات بعضی
از اکابر مذهب خویش در مجالس المؤمنین نوشته است که محدث مذکور یعنی مصنف روضة
الاحباب از خلص علمای شیعه بوده چنانچه عبارتش بچشم انصاف نظر فرموده شود که بعد
از ... مناقب و بی نظیر بودن کتاب روضة الاحباب میگوید که صورت صحت عقیده
... از کتاب تحفة الاحباب که بنام خواجه بیگی استرابادی نوشته و غیر آن ظهور
تمام دارد و لهذا مخدوم الملک لاهوری بعضی از نسخ آنرا بسوختن فرموده اما خلف
الصدق او امیر نسیم الدین میرک شاه اگرچه تصنیفی از و ظاهر نشده که در آنجا تقریر
بعقیده خود نموده باشد لیکن در کنار بعضی از نسخ کتاب میزان ذهبی دمشقی شافعی
که بنظر مولف رسیده بخط شریف او مواخذه چند بر متعصبان ذهبی ناصبی دیده شد که تشهیر
ستمگران در جنب آن ناچیز گردیده انتهی بلفظه حاصل که دعوی مذکور از کلام جناب علامه
در حق کتاب مذکور بلا اقامت دلیلی و برهانی مسموع نخواهد شد و ظاهر از اثبات ...
براءت این دفتر که از آنجا این عبارت آورده و روایات مجاهیل در آن اندراج یافته مستند
نیافته بر سبحان الله بر خلافت صدیق بلکه کل اصحاب بر روایات فریقین ... کجا

بطیب خاطر جمع آیند به بیعتش مشرف شوند و مجتهد دعوی کثرت تارکین و متخلفین در آغاز وانجام نماید و در نفس الامر برین چند بزرگ تهمت باشد پس حکایت دروغگوی موافق حال و قال تو گویی طابق النعل بالنعل آورده اند که دروغگویی میگفت که در سال فلان و ششت فلان وقت هزاران هزار مار سیاه بچشم دیدم و حضار چون عادت او را میدانستند میگفتند راست بگو که چه قدر باشند و او در هر سوال عدد از فاعی را القلب میرسانید واز انکوک بالوف میکردانید وازمأت بعشرات واحاد تا آنکه گفت رسنی دیده بودم تا میده چون افعی بر خود پیچیده **قوله** از انجمله است الخ **اقول** ذکر این دلیل منیف و حدیث شریف بدل منت و احسان بر علمای سنیان است چه بر فرض و تسلیم تخلف شش ماهه از بیعت حضرت صدیق کاغایتش استحبابه نه وجوب چنانچه علمای او احد بعد واحد تصریح بدان کرده اند و منهم الامام النووی فی شرحه علی الصحیح الثانی اگر دلیل بطلان خلافت صدیق بحکم حدیث بیعت باشد عجب که رفاقت دو سال تقریبا با جناب افضل الصدیقین و بیعت ده ساله با فاروق اعظم و صحبت دوازده ساله با عثمان ذی النورین و وصف بیعت شان بجدیکه خود در جواب بعضی از سائلین از وجه استلام خلافت خلفا اولی استطاعی ان در وقت جناب شان فرمود که ما در وقت خلافت سابقین همه و معین وهمصرین بوده ایم و در وقت من این امور را بشما تعلق دارد کما فی شرح الفاضل المدامنی و غیره بیعت شان بعد دلیل حقیت خلافت آنها باشد فالحق مع المرتضی والمرتضی مع الصدیق والفاروق وذی النورین فالحق معهم حیث کانوا و چون این بیعت و حسن معاشرت یقینی و آن تخلف نظر بانکار لیاقت خلیفه اول بلاشبه باطل و بملاحظه روایات دیگر که در صحاح و سنن و جوامع مندرج و دلالت بران دارد که بعد از روزی یا دو روز در مبدای خلافت بیعت کردند چنانچه ابو زکریای نووی هم در کتاب تهذیب توضیح آن با یراد روایات معتبره نموده ساقط از درجه اعتبار یا موهوم و ظنی و در اصول و یقین با ثبات رسیده که الیقین لایزول الا بیقین مثله پس این نفس تخلف موهوم و معارض ان بیعت و حسن معاشرت متیقن که باعتراف مخالفین هم که مدعی تقیه ثابت و بجمال می باشند بر جای خود ثابت است نتوانند شد لانه ضعیف و هو لایقدر ان یعارض القوی با انهم که شنیدی بسیاری از احتمالات دران تخلف که مخاطب دعوی آن مینماید جاری نیست ماند مزید حزن و اندوه و فات

جناب سرور کائنات چنانچه بلال خادم شریعت را اتفاق افتاد کما یدل علیه الروایات و هی عندهم
کالوحی المنزل من السموات و ملاحظه اتعاب و تیمار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیون و بیقراری
امام حسن و امام حسین و خوض و تامل در تحقیق خلافت بلا فصل و افضلیت ابوبکر صدیق
و حفظ جمیع آیات منتشره قرآن مجید بر طبق نزول و انضمام بعضی از آنها بسوی دیگر چنانچه
از کتب اکابر امامیه مثل بحار و غیر آن هویدا میشود که جناب امیر بسبب قلت فرصت
و کثرت مشاغل جمع قرآن مجید و غیره فرصت گذاردن نماز هم در مسجد نبوی صلی الله
علیه و آله نمی یافت با وصف ورود احادیث کثیره در وعید کسیکه جار مسجد خصوصاً
مسجد شریف باشد و بجماعت حاضر نشود چنانچه قبل ازین در مبحثی از مباحث
منهج اول در بیان تحقیق حلاوه میکنیم که در وقت غیظ و غضب بر جناب سیده
و نسبت ذنب و ای ذنب بذات عالی صفات آن معصومه از صغایر و کبایر سهواً
و عمداً که محض به تعجیل و تهور ان بعض بر اصول امامیه بود و ذکر آن هم در مبحثی از
منهج مذکور گذشت لامحاله انفکاکی از حق رو داده باشد سیما نزدیک جمع
و تلفیق آیات قرآنی که بکمال بذل توجه و اهتمام تمام اتفاق افتاد حتی که ردای مبارک
بر دوش نه انداختند و چندی از ثواب نماز جماعت در مسجد نبوی دست برداشتند
چنانکه در کتمان آن که اکبر کبائرست کوشیدند و بتبعیت از حق الیقین بوضوح
می انجامد و حضرات ائمه مثل امام صادق علیه السلام که کاشف دقایق و واقف حقایق بودند
و از نسبت عصیان و ظلم بسوی خویش دریغ نمیفرمودند کما عرفت سابقاً بر طبق تفسیر عیاشی
ارشاد نموده که آیت کریمه إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ
الخ در شان حضرت امیر است و حضرت ابوجعفر ائمه دیگر را هم دران داخل فرموده حیث
قال علیه السلام یعنی بذلک نحن و اکابر علمای امامیه که اعتقاد این کتمان به تمامی ائمه
دارند و این سلسله را از جناب امیر المومنین تا مهدی دین عیاذاً بالله میرسانند برین قدر
اکتفا نموده روایت دیگر می نمایند که حضرت امام صادق فرمود که مراد از أُولَٰئِكَ
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ مائیم و این روایت نیز در تفسیر عیاشی و جلد

اول از بحار مجلسی است آمدیم بر آنکه مراد از احادیث آنست که اهل ارتداد و نفاق
آیات نازله را در شان این حضرات پوشیدند و از قرآن مجید بیرون کردند چنانچه از روایات
علی بن ابراهیم قمی و تلمیذ رشید او در کافی معلوم میشود جوابش آنکه بر فرض محال آیا
کسانیکه قرآن مجید را بالکلیة مخفی کردند یا که از قرائت آن که کتاب الله علی حده بود نیز منع
فرمودند کما فی الکلینی لائق تر بمصداق بودن این احادیث و آیات مزبوره اند یا خلفای
ثلثه که بعضی از قرآن مجید را باعتقاد معاصرین و جمعی از قدما و تمامی آنرا الی الکم و کاست بر
مذهب سید مرتضی و صدوق و امثال او چنانکه تفسیر مجمع البیان و رساله اعتقادیه [illegible]
بتفصیل آن متضمن است شایع کردند باقی ماند آنکه چون خلفا و اعوان ایشان قرآن مرتضوی را
بسبب آنکه مشتمل بر ذمایم مهاجرین و انصار بود قبول نکردند بالضرورت جناب امیر المؤمنین
بکتمان آن پرداختند چنانچه مجلسی در بحار و حقیر نیز با یراد آن قسم مهملات نقول کرده و ازاله
هفوات است قطع نظر از لزوم کذب صدوق و علم الهدی آنکه این عذر بدتر از گناه و این علت
از وساوس ابن سبای روسیاه است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با منکرین قرآن مجید
جهاد نموده و کاهی بجهت انکار ایشان حرفی را از قرآن مجید مخفی نکرد پس جناب امیر کاتم کتاب
مستطاب معاذ الله من ذلک بر اصول رافضه لیاقت نیابت نداشته باشند
اگر گویند که بجهت اختیار تقیه نتوانستند که شایع سازند گوییم قطع نظر از آنکه عدم نشر [illegible]
چیزی دیگر است و کتمان و منع چیزی دیگر و روایات بحار و کلینی و غیرهما نص در امر ثانی
واقع شده اند چی توان گفت که تقیه از شیعیان خویش که جناب امیر را معصوم میدانستند
و مجتهد و مطیع و منقاد آنجناب بودند مخالف یعنی چه کما صرح به المتکلمی حین آنکه خوف
از [illegible] و خدمه مع ذلک در خطبه شقشقیه و دعای صنمی قریش و مانند آن چرا تقیه را کنار
نگذاشتند و بکتمان این مضامین و امثال آن نکوشیدند که انشای آن بزعم روافض [illegible]
جناب است معاذ الله و از اینجا زبان امامیه واضح میشود که این خطب و ادعیه موضوع علمای قوم
است چه جای اهل حق که اجماع بران دارند که از جناب امیر تظلمی درباره خلفا صدور نیافته
چنانچه شارحین نهج البلاغت از رفضه هم گفته اند پس معنی لفظا حدیث [illegible] که در بنا [illegible]

است انکه ان المخططیه نسبت الیه کرم الله وجهه کما فی القاموس و لا تناقضا لتساقطا بالجمله از
وقت کتمان قرآن مجید که معاذ الله از جناب امیر صدور یافت بلکه مدت عمر بران گذشت غلط
گفتم بکتمان کتاب مبین بائمه لاحقین وصیت هم نمودند تا آنکه هر یکی بعد دیگری اصرار بر این
ورزید که امام صادق حتی صراحةً نهی از قراءت آن فرمود و دیگر بی اندایها از انجناب بالضرورت
نسبت باین کتاب مستطاب چنانچه بر ناظرین کلینی و رسایل فضل بن شاذان پوشیده
نیست صادر شد و صراحةً از جمیع روایات این هر دو محدث چنان روشن میشود که تاویلات
مزورا محدث کشمیری در نزد هر وسوسه نفسانی هست و دگر هیچ آیا انفکاک حق بموض تحقق رسید
یا هنوز حق از جناب امیر بر اصول شیعه جزو لاینفک است و عجب نیست که چون مجتهدین و متکلمین
امامیه درین امور ملجا شوند گویند که برای جمیع ائمه از جناب امیر تا ائمه لاحقین فاطمیه
در صحف آسمانی همین امر ارشاد شده بود که این کتاب آسمانی و خطاب جاودانی را تا
قیامت کتمان باید کرد و این جواب بعید از صواب بر تقدیر فرض محال مکذب روایات
کلینی و دیگر ائمه شیعه است زیرا که بدلالت مطابقی در صحیفه حسینیه و باقریه و جعفریه
اینمعنی اندراج و اندماج یافته بود که هرگز از کسی جز خدا خوفی نباید کرد و حق را علی رؤس
الاشهاد اظهار باید نمود و در نشر علوم باید کوشید الی غیر ذلک و اگر تکذیب کلینی
روا ندارند باید که از امامت این بزرگان تا صادق مصدوق رضی الله عنه دست
بردارند که با این همه تاکیدات هم کتمان کتاب نمودند و هم نهی از قراءت ان قرآن نمودند
و ایضا جناب امیر وقتیکه دُرّه بدست گرفتند بکمال غیظ و غضب امام حسین ریحان
رسول الثقلین را طلب کردند و اینهمه ذلت و بیحرمتی رو داد تا آنکه اگر شهید کربلا حق
حضرت جعفر طیار را بیاد نمی آورد در زدن دره بر جناب امام حسین که ایذای او عین
ایذای خدا و رسول بود حالت منتظره باقی نبود انفکاک از حق و غفلت از مناقب
و حصول عصمت برای امام حسین رو داد باینه و این قصه را امام اعظم بلکه مرشد ان
افخم او در تصانیف خود آورده اند چون مجتهد جالسی در کتاب فواید الصفیه
و مواعظ حسنیه ترجمه آن بفارسی نموده نظر بعموم فائده سواد کش برمی دارم و این

حکایت بروایت حضرت عقیل است که بتقریب ذکر فضایل مرتضوی روبروی معاویه
بن ابی سفیان نقل کردند که روزی مهمانی پیش حضرت امام حسین نازل گردید پس امام حسین
درهمی قرض گرفته نانی خریده و نان خورش نداشت که نان را با آن حاضر سازد در ان
روزها چند مشکهای عسل از طرف یمن بخدمت حضرت امیر رسیده بود پس امام حسین بقنبر
خادم فرمودند که دهن مشکی از مشکها را بگشاید چون گشود حضرت بقدر یک رطل از ان
مشک عسل گرفتند و بمهمان خورانیدند پس چون امیر علیه السلام خواست که مشکها را میانه
مستحقین آن قسمت نماید از قنبر پرسید که کسی دهن این مشکها گشوده قنبر عرض کرد که بلی
یا امیر المؤمنین و سرگذشت را نقل نمود چون حضرت امیر حرف او را شنیدند در غضب
شده فرمودند علی بحسین حسین را حاضر سازید چون حضرت امام حسین حاضر شد حضرت
امیر دره برداشت امام حسین گفت بحق عمی جعفر یعنی بحق و جهت عم من از تعذیب من
درگذر و عادت حضرت امیر المؤمنین بود که هرگاه کسی بحق جعفر میگفت پس غضب آنحضرت
تسکین می یافت پس حضرت امیر فرمودند ما حملک اذ اخذت منه قبل القسمة چه چیز
باعث شد ترا که قبل از قسمت آن با ان متصرف شدی امام حسین عرض نمود که حق ما در آن است
چون قسمت میشد من بقدر یک رطل از حصه خود داخل میکردم حضرت امیر فرمودند که
پدر تو فدای تو باد که ترا میرسد که تو از ان منتفع شوی پیش از انکه مسلمانان منتفع شوند
آگاه باش که اگر نمی بود که من دیده بودم که دندانهای ترا پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم می بوسید هر آینه من ترا درین وقت میزدم بعد از ان حضرت امیر خود درهمی
که در کنار ردای خود بسته بود بقنبر دادند و فرمودند که قسم اعلی عسل از بازار خریده
بیار چون آورد عقیل قسم خورده میگوید که گویا من می بینم که از هر دو دست قنبر مشک
را حضرت امیر گرفته اند و قنبر عسل را در ان داخل میکند بعد از ان حضرت امیر علیه السلام
دهن مشک را می بست و میگریست و میفرمودند اللهم اغفر للحسین فانه لم یعلم خداوندا
از تقصیر حسین درگذر که او نادانسته این کار کرده انتهی بلفظه گو عاقلی که ببیند
اندک غور و تامل در مضمون امثال این حدیث که در کتب رفته از الوف ... درگذرد

دستهای

چنانچه بر بصیر محقق نیست بکار برد و علم ما کان و ما یکون ایمه و حال عصمت ایشان و تنقیح
مسایل فقهی بر اصول رافضه و ترهات و لاف و گزاف غالیان بد اندیشان در تمام
و انواع تعزیرات را گر نظر نمائیم برای خواص کافیست که باره علم دارند چه جای کو شواره
عرش رب المشرقین بخیال آرد و به بیند که هر یکی از دوا قص فرو شدن آتش غیظ را
بمجرد شنیدن نام حضرت جعفر طیار در هر مقام از فضایل و مناقب می شمارد و در
واقف بودن فاروق عند کتاب الله همت بر طعن و تشنیع میگمارد و اگر نه مقام تطفل
محل آین مباحث را بمویدات بسیار تفصیلی میدادم و پیش علمای رفضه بطریق
از مغلطه الزامی مینهادم و لیکن العاقل یکفیه الاشاره و الغافل لا یجدیه الف العباره
الغرض بر اصول اهل حق کما اشرنا فی صدر البحث هیچ غباری در معنی حدیث مبحوث
عنه یعنی حدیث معیت نیست و انفکاک حق بجهت امور مسطوره لازم نمی آید چون در خلافت
جناب مرتضوی حروب بغاة پیش آمد و یا ستداد کشید ارشاد این قسم مضامین بر موقع
خویش می نماید تا مردم سوء ظن بهم نرسانند و بدانند که حق با جناب مرتضوی است
نه معاویه بن ابی سفیان و دیگر بنی امیه باغی **و ایضا** نظر بورود این حدیث در
حق عمار بن یاسر که در کتاب منهج المقال هم مرویست بر اصول امامیه میتوان گفت که
در وقتیکه عمار تردد بامامت جناب امیر بهم رسانید و سر هم تراشید و دست از رفاقت
باز داشت چنانچه از بحار و منهج المقال دریافت میشود و حال آنکه تخلف از جناب علوی
و مخالفت آنجناب و بودن شخص مصداق خاص شیعه کمتر از فسق نیست و الا اصل
الاصول امامیه مقلوع میشود کما لا یخفی و از کتاب اقدم یعنی نسخه سلیم بخوبی منکشف
میشود که او از خاذلین جناب امیر المومنین بود و نکث بر نکث نمود تا آنکه مورد لعن آنجناب
گردید کما سیجی ان شاء الله تعالی حق از عمار جدا شده باشد و حال آنکه زبان امامیه بر
تفسیق او دران وقت جاری نمیشود پس اگر تخلف نسبت بجناب مرتضوی کرم الله وجهه
که حالش مفصلا دانستی بهر حال مستلزم بطلان خلافت صدیق باشد لازم آید بطلان
امامت مرتضوی بجهت تخلف عمار بعین هذا الدلیل و اللازم باطل فالملزوم مثله

ومن بعد باید دانست که مجتهد بی سواد بتقلید جامعین بیاض درینمقام حاشیه نوشته
عبارتها بهذه مخفی نماند که اختیار لفظ خالفه درینمقام که مقام ذکر اسامی تارکین بیعت و
منکرین خلافت صدیق ست ایمای لطیف دارد بطرف روایتیکه ابن اثیر در نهایه آورده
حیث قال و فی حدیث ابی بکر جاءه اعرابی قال له انت خلیفة رسول الله فقال لا فقال
فما انت قال انا الخالفة بعده الخلیفة من یقوم مقام الذاهب و یسد سده والهاء
فیه للمبالغة وجمعه الخلفاء علی معنی التذکیر لا علی اللفظ فاما الخالفة فهو الذی لا غناء
عنده و لا خیر فیه وکذا الخالف وقیل هو کثیر الخلاف وهو من الخلافة بالفتح و انما قال ذلک
تواضعا وهضما لنفسه حین قال له یا خلیفة رسول الله انتهی کلامه ازین روایت ظاهر
میشود که حضرت صدیق نیز بسبب کمال صدق واذعان از خلافت خود و الخلیفه صادق
سفر مودند تمام شد حاشیه [illegible] **اقول** مجتهد [illegible] مذکور [illegible]
وتطبیق مختلفات نظری ندارد صاحب استیعاب باسناد خود از ابن ابی ملیکه آورده
که مردی صدیق را گفت ای خلیفة الله فرمود من خلیفة الله نیستم ولیکن خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله وسلم و بدان راضیم والحمد لله که ترجیح برای این روایت حاصل است زیرا که
مسند است و روایت نهایه بلا سند و خود عسقلانی وغیر او تصریح کرده اند که احادیث
نهایه اعتبار ندارد تا یاد مادامیکه سند معتمد نیاید مع ذلک کتب فریقین بدان ناطق است
که مهاجرین و انصار صدیق را خلیفه رسول الله میگفتند اگر او انکار می نمود [illegible] اصرار بر
مخالفتش می ورزیدند الغرض اگر قصه یکی است روایت نهایه قابل ذکر نماند و اگر متعدد
است ناگزیر بر تواضع محمول است چنانچه صاحب نهایه گفته و مجتهد [illegible] در رفع این احتمال
دست و پا گم کرده و از مناظره بمراحل افتاده [illegible] درمقابله سواد خواری
دیده و رکاکت کلام مجتهد [illegible] ران فراست خواهی [illegible] انشاء الله تعالی **قوله** و از انجمله
است الخ **اقول** [illegible] اهل سنت [illegible]
و از انکار امام حسن بجهت صغر سن [illegible] است [illegible] اهل بیت اهل سنت کوید که
[illegible] اهل حق [illegible] مشغول بودند [illegible] نعمتهای مستند و فالی [illegible]

در ضلالت افگنده این قسم کلمات در مبادی خلافت صدیقی فرموده باشد واقوال
وافعال بزرادان از انبیای کرام در وقت طفولیت نزد ما محل تعجب نیست تا بائمه چه رسد که
بعد از آنکه مصداق حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة شدند نیز معصوم نبوده اند
پس عدم اهلیت حضرت صدیق از کجا لازم آمد اما بر مذهب و روایات شیعه پس جواب این
زیاده تر آسان است چه در علل الشرائع شیخ خود حل این اشکال از جناب مشکل کشا مرویست
تفصیل این اجمال آنکه محدث مذکور در باب العلة التی من اجلها دفنت فاطمة
باللیل ولم تدفن بالنهار از علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران
نخعی از حسین بن یزید از حسن بن علی از ابن ابی حمزه از پدر خود از امام صادقؑ در
اثنای حدیث طویل که چند ورق نوشته است و دلالت بران دارد که بعد از اخذ فدک
وغصب جناب سیده ابوبکر صدیق در استرضای آنجناب بغایت قصوی کوشید و
آخر همراه فاروق باجازت حضرت امیر در خانه هدایت کاشانه داخل شد و فیما بین
مکالمه طویل و عریض روداد و ابوبکر صدیق هیچ دقیقه فروتنی باقی نگذاشت در رفع
برکردن راوی که جناب فاطمه زهرا راضی نشد روایت میکند فلما اصبح ابوبکر وعمر
عادیت لفاطمة فلقیا رجلا من قریش فقالا له من این اقبلت قال عزیت علیا بفاطمة قالا وقد
ماتت قال نعم ودفنت فی جوف اللیل فجزعا جزعا شدیدا ثم اقبلا الی علی فلقیاه وقالا والله
ما ترکت شیئا من غوائلنا ومساءتنا وما هذا الا شیء فی صدرک علینا هل هذا الا کما غسلت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دوننا ولم تدخلنا معک وکما علمت ابنک ان یصیح
بابی بکر ان انزل عن منبر ابی فقال لهما علی علیه السلام اتصدقانی ان حلفت لکما قالا نعم
فحلف فادخلهما علی المسجد فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لقد اوصانی
وتقدم الی انه لا یطلع علی عورته احد الا ابن عمه فکنت اغسله والملائکة تقلبه والفضل
بن العباس یناولنی الماء وهو مربوط العینین بالخرقة ولقد اردت ان انزع القمیص فصاح
بی صائح من البیت سمعت ولم ار الصورة لا تنزع قمیص رسول الله ولقد سمعت الصوت
یکرره علی فادخلت یدی من بین القمیص فغسلته ثم قدم الی الکفن فکفنته ثم نزعت القمیص

بعد ما گفته و اما الحسن ابنی فقد تعلمان و یعلم اهل المدینة انه یتخطی الصفوف حتی یاتی النبی
صلی الله علیه و آله و هو ساجد فیرکب ظهره فیقوم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و یده علی ظهر
الحسن و الاخری علی رکبته حتی تتم الصلوة قالا نعم قد علمنا ذلک قال تعلمان و یعلم اهل المدینة
ان الحسن کان یسعی الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و یرکب رقبته و یدلی الحسن رجلیه علی
صدر النبی صلی الله علیه و آله و سلم حتی یری بریق خلخالیه من اقصی المسجد و النبی یخطب و لا
یزال علی رقبته حتی یفرغ صلی الله علیه و آله و سلم من الخطبة و الحسن علی رقبته فلما رای الصبی
علی منبر ابیه غیره شق علیه ذلک و الله ما امرته بذلک و لا فعله عن امری انتهی بقدر الحاجة
محصل معنی این عبارت چنانکه میبینی آنکه چون شیخین رضی الله عنهما فردای صبح آنروز که
در استرضای فاطمه اعتذار را از حد گذرانیده بودند قصد عیادت آنجناب کردند قضا را در اثنای
راه با شخصی در خوردند و گفتند از کجا می آئی گفت بتعزیت جناب رسیده نزد علی کرم الله وجهه
رفته بودم گفتند فاطمه زهرا اگر جهان گذران را پدرود کرد گفت بلی بلکه او را هم در میانه شب
دفن کردند پس شیخین گریه و زاری آغاز نهادند و جزع و فزع شروع کردند و نزد جناب
مرتضوی رفته شکایت نمودند که در قلب تو غباری از جانب ما راه یافته که بر جنازه فاطمه ما را
طلب نکردی و رسولخدا را بدون حضور ما غسل دادی و چون وقت صبح ابوبکر بر منبر آمد
بفرزند خویش یعنی حسن مجتبی تعلیم کردی که گفت فرود آ از منبر پدر من حضرت امیر گفت اگر
قسم شرعی خورم تصدیق من میکنید گفتند بلی پس قسم خورد و در مسجد نبوی شیخین را همراه
آورد و گفت که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت نموده بود که بر ستر مکاه من
جز تو کسی اطلاع نیابد پس من غسل میدادم و ملائکه بدن مبارک را از پهلو به پهلو میگردانیدند
و فضل بن عباس که عصابه بر چشم او بسته بودند آب میداد خواسته بودم که قمیص
مبارک را جدا کنم ناگاه شخصی باواز بلند بتکرار تمام گفت قمیص را جدا مکن و من او را ندیدم
که بود پس با قمیص غسل دادم و بعد از تکفین قمیص را از جسم شریف بر کشیدم پس چنانکه دیگر ان را
در وقت غسل طلب نکردم همچنان شما را اما قول حسن پس شما بلکه تمامی اهل مدینه نیک میدانند
که او در [illegible] [illegible] در گذشته بر پشت آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم

سوار میشد و همچنان حال او بود وقت خطبه هرگاه این طفل ابو بکر را بر منبر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دید بروی گران آمد چنانکه معمول اطفال است بگریه ای الهی که من
او را باین قول امر نکرده بودم و نه او آنچه کرد با مر من کرد انتهی حالیا اگر مدعی
اجتهاد و مرید ولای اهلبیت امجاد قسم شهسوار میدان لافتی و مورد سوره هل اتی
را راست دانند مدعای ما بحدیث مرتضوی کرم الله وجهه تمام است و اگر تابعی قدمای خود
از تابعین عبد الله بن سبا و شیطان الطاق بیحیا دروغ میدارند اهل حق را اکروهی
گزاف دوستی زنند و قبای ناصبیت در بر کنند کلامی نیست عنقریب بیاد افواه گرسنه
ملایکه عذاب غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون ما بین اعدای دین و کوچک ابدال الکفره و منافقین مسلط میشوند دیگر نه
ای آتشین وجوه وادبار شان را میزنند قال الله تبارک و تعالی فکیف اذا توفتهم
الملئکة یضربون وجوههم و ادبارهم ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط
الله وکرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم ام حسب الذین فی قلوبهم
مرض ان لن یخرج الله اضغانهم و اگر بمقتضای اصل اصول
خود و مدلول آیت کریمه و لتعرفنهم فی لحن القول بر زبان آرند که ما را انکار
حدیث مرتضوی و قسمهای شرعی آنجناب کاری نیست نشان دهید که اقوال
علمای شیعه در کدام کتاب دلالت برین دارد که افعال و اقوال ائمه در وقت طفلی
حجت نیست گوییم که بر تقدیر حجیت بر قول و فعل ایشان در سن صبا و عدم صدور
مقتضای طفولیت مطلقا و دعوی مطالعه لوح محفوظ در هر زمان برای ائمه هدی اکابر
علمای شیعه مثل صاحب کشف الغمه چرا میگویند آنچه دلالت بران میکند که در طفولیت
و جوانی ائمه فرق بسیار است نمی بینی که بعد از نقل روایت شیخ مفید که جناب سید
المرسلین واقعه کربلا را بخطاب امام حسین ذکر نمود صاحب کتاب مزبور مثل
زنان رقیق القلب استبعاد می نماید و میگوید که چگونه دل جناب سرور عالم یاری
داد که این خبر جان گداز جگر سوز را روبروی حسین با وجود کوچکی او بیان فرماید

و سببی تفصیلات ان شاء الله تعالی همچنین در روایات دیگر که یکی از آن اینست که چون جناب
مرتضوی از واقعه خندق بعد از کشتن عمرو عبدود برگردید شمشیر خود را بحسن مجتبی
عنایت فرمود و گفت که بفاطمه زهرا بده و بگو که شمشیر را از خون آن ناپاک صاف
کن بعد از شستن و شو ذوالفقار را نزد حضرت امیر برگردانید فرمود که اگر فاطمه
می‌شست یک نقطه از خون آن کافر فاجر چرا باقی میماند امام حسن عرض کرد که ای
پدر بزرگوار مادر من شمشیر را شسته است فرمود که این نقطه خون از بهر چیست جناب
سید المرسلین ارشاد کرد که این امر را خود از ذوالفقار بپرس آنگاه ذوالفقار
بمجرد تحریک سخن در آمد و گفت در شستن فاطمه هیچ شکی نیست دیگر بحکم ایزد جهان
آفرین یک قطره خون عمرو را آشامیدم تا نشانی باقی ماند و ملائکه آسمان و زمین هر وقت
که ذوالفقار را از نیام برکشی بعد از دیدنش صلوات بر تو فرستند انتهی بالجمله
جماعتی استغراب درین حکایات دارند که طفل دو ساله چگونه تحمل این امور و بیان
تواند کرد چنانچه بعد استقرا کتب امامیه مخفی نخواهد بود و برخی بر صور خیالیه خویش
فرو دمی آرند و میگویند که از ائمه معصومین این امور بعید نمی‌نماید چنانچه صاحب
بحار گفته مع ذلک قبل ازین تفصیل تمام گذشت که والد مخاطب در کتاب
آئینه حق‌نما بمقتضای مثل مشهور الکذوب قد یصدق خبر باختلاف اکابر طائفه
خویش داده و گفته که در عصمت ائمه از ابتدای عمر قیل و قال است پس دعوی اجماع
طائفه بر عصمت جمیع افعال و اقوال ائمه اثنا عشر عموما مستغرق نمیتواند شد و کسانیکه
از طائفه امامیه در جواب استبعادات مرقوم الصدر مثل ذکر قصه کربلا و بروی امام
مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده‌اند ظاهر از آنها علم ائمه از اول ولادت تا هنگام
رحلت مساوی میباشد چنانچه معزالدین اردستانی در کتاب امامت و باقر مجلسی
و امثال ایشان در تصانیف خود بروایات مفتریات برین مدعا استدلال نموده‌اند
کما لا یخفی و سخافت این اعتقاد بلا لاف و گزاف بر اهل انصاف چنان نیست
که حاجت به بیان داشته باشد چه همین وقت از روایت صدوق معلوم شد که امام

الائمه را مسئله غسل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معلوم نبود تا آنکه از کرم صحیحه تعلیم کردند
و مسئله شرعی آموختند اگر علم این بزرگان در خردی و بزرگی بر یک منوال باشد معلوم
نیست که در توجیهات حرکات امام حسن و امام حسین خصوصا نسبت بجد امجد خویشان
چه پیچ خواهند کرد و شتر گربه خواهند آورد که قطع نظر از اقتدا در نماز بر سر و دوش مبارک
بشهادت مرتضوی کما عرفت آنفا در عین نماز سوار میشدند و حرکات را که نسبت
بر کوب بعمل می آوردند و دامن مقدس در عین خطبه میکشیدند و تا آخر حیات آنجناب
این معامله بود چنانچه تقریر جناب امیر و عذرخواهی ایشان دلالت بران دارد بر اصول اهل
حق و جمیع شیعه که از حال شان ابای رفته در همه مقامات امری سهل است و بیجا
جناب حسنین موجب افتی رو بروایت مجموله و اصول موضوعه طائفه امامیه بے ابدا نیها
دلی ادبها از کجا بکجا میرسد و سر از صغیره و کبیره با کبر الکبائر معاذ الله میکشد و بر اعتقاد
این فرقه جرد بیل بحضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم که بنا بر حرارت دینی یکبار در
مدت العمر خلیفه ثانی را بالاتفاق انبار تا بر جنازه منافقی نماز نگذارند دست حسن مجتبی
و روش برگزیده شهید کربلا باشد پس سرزنش و طعن شیعه خصوصا مخاطب با مروت
و حیا بلکه فاضل جالبی در رساله ضیغمیه از هم می باشد مسلمنا که اهل حق بعضی از
افعال حسنین را در خردی بر خوارق عادات حمل کرده اند لیکن این معنی مستلزم آن
نیست که جمیع افعال و اقوال این بزرگان در حالت صباحبت باشد تا دعوی اهل
خرافت به ثبوت رسد و بنیاد خلافت خلیفه اول متزلزل گردد و تکلیف که از جناب
مرتضی بنص صریح مروی باشد که هرگز بتعلیم و رضای آن امر مذکور از حسن مجتبی صدور
و هرگاه بر آنچه مذکور شد اطلاع یافتی و دقایق این امور را بسکافتی بر تو واضح
شد که این جوابها بر تقدیر صحت صدور این الفاظ از امام حسین در مبدای خلافت
فاروق نیز جاریست فرق اینست که صغر امام حسین وقت تخطیه فاروق بزعم مجتهد
باتفاق فریقین ثابت است بخلاف تخطیه امام حسین در باره حسن مجتبی که در آن وقت
بکمال جوانی رسیده بودند و کلمه هله لو جزانفی او موافق اصول شیعه بزبان آوردند

بلکه حمل این حرکت بر صغر امام حسین بطریق اولی جاری تواند شد زیرا که بعضی از نواصب
که قلوب ایشان بر تصدیق ایمان جناب امیر قرار نمیکرد چون دیدند که اگر امر نزول را بر مقتضای
طفولیت حمل نکنیم در حکایت امام حسن ترک تقیه و ترک دین و ایمان و مخالفت جناب
مرتضوی لازم می آید راهی دیگر مسلوک داشتند و گفتند که تا زندگی جناب سیده و جاهت
امیر المومنین بروایت محمد بن اسمعیل بخاری برقرار بود پس اعتراض ترک تقیه بر امام حسن
ظاهر السقوط است انتهی و ازین کلام صاف پیداست بلکه اظهر من الشمس که چون مانع
تقیه در خلافت فاروق مرتفع و مقتضیاتش از هر جانب بزعم امامیه مجتمع پس اعتراضیکه
از امام حسن بر خیالش مدفوع است بلا ریب باعتراف او بر جناب امام حسین متوجه ا
و شیعه را از اینکه بر مقتضای سن حمل کنند علاجی نیست زیرا که مطالعه کتاب مختوم و فک
خاتم برای هر معصوم بر وقت معلوم است نه قبل از آن چنانچه از کافی هویداست لاجرم
بنا بر عدم این بعض نواصب جواب در حکایت امام حسین باحسن وجوه جاری است
آمدم بر بیان سخافت این نواصب پس میپرسم که وجه ترک تقیه امام حسن بر اصول کدام
فرقه است که بروایت اهل سنت که مجملش عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی تمسک
نموده این تقریر وقتی مفید می افتاد که اعتراض ترک تقیه برای الزام شیعه بر حسب خیالیه
ایشان می بود پس این هفوات دال بر آنست که هنوز این نواصب اصل مدعای متکلمین
اهلسنت را هم نفهمیده اند و بر هر صغیر و کبیر عیانست که بر مفتریات قوم مورد ملام
و لوم اکثر سوانح عظیمه که واقع شد بر جناب فاطمه و اولاد امجادش واقع شد سوختن
خانه و سقط محسن و شکستن پهلوهای آن معصوم بضرب تازیانه ها و در دیدن سند معافی
فدک الی غیر ذلک که بتصریح محققین امامیه بتواتر رسیده آیا بعد رحلت فاطمه زهرا بود
بار خدایا مگر بر اصول نواصب اینهمه که مذکور شد با قصه نکاح از خویش بر داز غصب ام
کلثوم تعظیم و تکریم امیر المومنین باشد و لیکن هر گاه اینهمه از تعظیم است باری معلوم نیست
که تذلیل و تحقیر بر اصول دشمنان اهل بیت چه خواهد بود و مخفی هم نشود که این قال
و قیل از قسم امور فرضیه باشد نه واقعیه نفس الامریه زیرا که فاضل اخباری برادر مسکو رجوا

ایضاح جاییکه از عدم تقیه جناب امام حسین وقت یزید و تقیه حضرت امیر در وقت خلفا
اعذار بارده مرتب نموده باقتدای قدمای خود بامثال این امور لب گشوده بلکه دعوی
اتفاق فریقین بران نقل فرموده اگر باورت نیاید اینک عبارتش بشنو میگوید که من
بعد حالی ضمیر عالی میکنم که هر چند این مقام مقام کلام از غیر امامیت و محاسن دیگر است
لیکن از اینکه درین رساله بکرات و مرات در لباسهای رنگارنگ مذکور شده مقصود
اینکه مبادا اعراض این هیچمدان از جوابش در ظرف مخیله ملازمان گنجایش یابد [?]
گذارش میدارد که وجوب تقیه نزد امامیه مسلم لیکن کلیه ما من عام الا وقد خص و الس[?]
صافیه اذهان ذاکیه نیز مرتسم و اگر بانصاف تامل فرمایند واضح است که بنا بر علی
مزعوم الامامیه از خلفای ثلثه راشدین که نسبت با میر المومنین علیه السلام و فاطمه
سلام الله علیها نقض عهد و نکث بیعت غدیر و غصب فدک و دیگر چند افعال [?]
اما باین همه باز در ظاهر طریقه معاشرت اینها با اهل بیت علیهم السلام همین اعزاز
و اکرام باتفاق فریقین بود و اجرای شعائر اسلام را بجز اقبال مسدود که در کتب کلامیه
و سیر موجود و منشای طعن و قدح در شان ایشان است بالمره نزد امامیه نیز از میان
بر نداشته بودند و پاس شرع متین را نصب العین خاطر خودها میداشتند الی آخر
ماقال نعوذ بالله از مذهب اعدای اهلبیت طاهرین که با وصف ذکر امور مسطوره در
مطاعن خلفا و دعوی استفاضه و شهرت واقعات مذکوره باز رو برروی اهلسنت
با فتنی [?] تمام میگویند که طریقه خلفا اعزاز و اکرام اهل بیت بود فاعتبروا یا اولی الابصار
و اگر مراد آنست که سوای این مصایب و دواهی تعظیم اهلبیت نبوی میکردند پس
طرز [?] از همه خرافات و ترهات است که اهلبیت شخص را لگد زنند و خانه او را بسوزند و
پهلوهایش را بشکنند و بتهمت زنا معاذ الله کما فی ملل شیخ مشایخهم متهم سازند و خود
آن بزرگ را برسوائی تمام بعد از آنکه رسنی در گلویش بسته باشند بر سر بازار کشند
و دخترش را غضب نمایند و چند کس را بر قتل او برغلانند و اصحاب او را در هر زمان
ذلیل و خوار گردانند چنانچه در مطولات و مختصرات ایشان مبسوط است باز معنی تعظیم

باقی باشد اللهم اهد قومی فانهم جاهلون ومن الحق کارهون وعن الصراط ناکبون بالجمله
وجه ترک تقیه امام حسن که بعضی از نواصب ترتیب داده بودند هرگز با اصول فریقین
انطباق نمی یابد من بعد مسطور نماند که در جواب این طعن بعضی از علما در صحت
روایت گفتگو کرده اند چنانچه از شروح تجرید مثل شرح ملا علی قوشجی وغیره
بظهور می انجامد و بعضی از علمای اعلام که در این باب حرف زنند به بیان ابطال
تقریب امامیه پرداخته اند چنانچه حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه را اتفاق افتاد
واهمین مستلزم صحت روایت نیست ونه ذمه امامیه را از اثبات صحت آن فارغ کرده
چه محتمل است که جواب این بزرگان بر تقدیر تسلیم باشد باقی ماند آنکه دارقطنی این قصه را آورده
لیکن بر محدثین عیانست که مجرد روایتش هرگز مستلزم صحت نیست چه جای روایت
ابن ابی الحدید که اعتزال وتشیع را باهم آمیخته و بعد از اثبات صحت ایشان بر ذمه امامیه
است که استفاضه حدیث مذکور بلکه تواتر از اجناکه در مطاعن خلفا دعوی میکنند ثابت
نمایند عبارت مجتهد جالسی در صوارم چون بغور دیده شود که درین امور نص قطعی است
باید وآن اینست که دانستی که امامیه هرگاه بر سبیل احتجاج مینمایند بر قبایح اعمال و
خصال اصحاب ثلثه احتجاج نمیکنند مگر بانچه متفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات
ومتواترات است الی آخر با طرفه آنکه در اکثری از روایات کافی که جامع آن
ثلث کتاب مذکور را بعینه بین اسد حجت میدانند مانند مجتهد کربلائی در حاشیه کتب اصول
قدح میکنند وتلقی را ازین کتاب صحیح نمیدانند واز اهل سنت درباره مولفات دارقطنی
که بالاتفاق مانند صحیحین نیست چشم آن دارند که تمامی احادیث آنرا صحیح پندارند بالجمله
بعد ازین همه امور که شنیدی ممکن نیست که امامیه بدلیلی عقلی یا نقلی حجیت جمیع افعال
اقوال امامین را وقت طفلی ثابت کنند زیرا که اهل حق را فقط صدور فعلی از ایشان پس
اطفال در جواب کافی واکر جمیع افعال واقوال شان حجت باشد لازم آید که مرضوعات
از روایات امامیه اکثر بادی معامله را کیسه باب مرکوب بعمل می آوردند از انکار کند [illegible]
[illegible] باید زدن انسان جاشد واینهمه تقریبات از راه ترجیح است چه دقتیکه خود جناب امیر

حل این مشکل وقصهای وطراز طرف اهلسنت نموده باشند ذمه اهل حق بدیگران مشغول نیست
فلیتامل فی هذا المقام فانه قاطع لعروق جمیع الشبهات والاوهام **قوله** واز انجمله
است حضرت مقداد الخ **اقول** تخلف این بزرگان اگر باینمعنی است که در استعداد
واستحقاق ابوبکر صدیق قادح بودند فلا نسلم وعبارت شرح مقاصد که مخاطب باشاره
بدان کرده حاشا که براینمعنی دلالتی داشته باشد غایة ما فی الباب بر بعضی از تقادیر
آنست که آنچه مرویست که فردای آنروز بیعت ابوبکر صدیق این همه بزرگان که مانند بعضی
دیگر حاضر نشده بودند گرد آمدند و بیعه بیعت جناب امیر بیعت کردند نزد ملا سعد الدین
تفتازانی مقام بحث ونظر است واینمعنی هرگز مستلزم آن نیست که این بزرگان قادح در
استحقاق افضل الصدیقین بودند قصارای امر آنکه روز اول در معرکه بیعت نبوده اند
وهو لا یستلزم ولا یقتضی من جوه چه قبل ازین بروایات شیعه از جناب مرتضوی دانستی که
اجتماع همه کس از اکابر وقت امامت شخص ضرور نمی باشد بخلاف امام حسین و هر سه عبادله
وغیرهم که صریح در خلافت یزید قدح کردند کما صرح به علماء الفریقین اکنون عبارت
شرح مقاصد که مدعی اجتهاد اشاره بطرف آن میکند باید دید وما روی انه لما بویع
لابی بکر وتخلف علی والزبیر والمقداد وسلمان وابوذر ارسل ابوبکر من الغد الی علی
رضی الله عنه فاتاه مع اصحابه فقال ما خلفک یا علی عن امر الناس فقال عظم المصیبة و
رایتکم استغنیتم برایکم فاعتذر الیه ابوبکر ثم اشرف علی الناس فقال هذا علی ابن ابیطالب
لا بیعة فی عنقه وهو بالخیار فی امره وانتم بالخیار فی بیعتکم ایای فان رایتم لها غیری فانا اول
من بایعه فقال علی لا نری احدا غیرک فبایعه هو وسائر المتخلفین **پس** بدانکه
نسخ شرح مقاصد درینمقام مختلف افتاده در بعضی همین الفاظ واقع است و در
بعضی دیگر بجای وما روی فما روی بفای تفریع مسطور است و در جامه عبارت بعد
لفظ وسائر المتخلفین لفظ محل نظر بوده و باحدی از دلالات بر دعوی مزبور که
ابوذر وسلمان ومقداد و بر بعضه اتفاقا بعد بر شرح نمودند دلالتی ندارد وقت
تحریر این اوراق درین فکر بودم که مخاطبین که شیمهٔ اعتساف طبیعت ثانیه آنهاست خواهند

که دعوی اختلاف نسخ من تلقاء النفس بوقوع آمده سبیلی برای الزام ایشان مفتوح شود
که ناگاه بعنایت ایزدی بر بعضی از اوراق عماد فاضل چلپی نظر افتاد و معلوم شد که
در مطالعه او همین نسخه بود که از فای تفریع و لفظ محل نظر عینی و اثری دران نیست و
بر ظاهر است که اگر در نسخه او چنین می بود ذکر آنرا از معنای غیر مترقبه بجا لهٔ خود می شمرد
مع ذلک مستلزم تحریف او خواهد بود که بجای عبارت عبارت بدون تحصیل
معنی نقل کرده و خیر مبتدا را یعنی لفظ محل نظر از اخیر ساقط کرده و این را مقلدین او هم
تجویز نتوانند کرد تا بغیر زندانش چه رسد و منشای این اختلاف خاص نزد احقر الناس
همان مکائد است که اکابر امامیه از مقتدای خویش یعنی ابن سبای لعین یاد گرفته اند
و سرآمد متاخرین ایشان جامع بیاض علی ابراهیم خانست که در دار الخلافت شاه جهان
اباد هم از مکیدت خویش دست بر نمیداشت بلکه مجلدات کتب اهلسنت را بخط دلفریب
می نویسانید و بکمال زینت و ترتیب می آراست و بقیمت یسیر میفروخت و چون او در مرتبه
از خلفی و طلبه در لاهور و کشمیر بعهده صوبه داری دست داد هزاران کتاب از مذهب
اهلسنت خرید و انتساخ نمود و بسیاری از علمای ایشان را درین کار برانگیخت و چه تحریفات که بروی
کار نیاورد و تا بود کارش همین تلبیس و تحریف بود و ازینجاست که جامعین در جلد اول
بیاض مذکور در خصوص این مقام برای فریب عوام اهتمام تمام نموده حاشیه نوشته اند
محصولش آنکه در نسخه مفتی لاهور که نامش محمد مکرم است و هم در نسخه ملا عنایة الله کشمیری
همین الفاظ در کتاب شرح مقاصد بر آمد که بحث و نظر دران وارد است انتهی و بعضی
از امور که متعلق بما قبل عبارت منقوله از شرح مقاصد علامه تفتازانی داود بعد ازین جای
مذکور خواهد شد که محتاطلب در انجا العبارت را برای تائید هوا و هوس نفسانیه خویش نقل
خواهد کرد ان شاء الله تعالی باز باید دانست که جدل و جدال و بث فضایح و قبایح
خلیفه اول را باین بزرگان نسبت کردن باعتراف سید مشتعین در شافی و صاحب مجالس
و غیرهما از روایت قوم است پس اهل حق الزام باین مزخرفات نمیخورند اگر از ینهم ده
کذریم آنهمه مناقضات را مثل ساربرست که مدعی سست و گواه چست کما لا یخفی علی من تتبع

الکتاب المذکور او طالع المجلد الثامن من البحار من المقام المسطور و حکم بوجوب تقیه
در صورت ظن ضرر مناقض آن حکایاتست و هرگاه اقوال امامیه بعد استقرا و تصفح دلالت
بر آن دارد که چند مقداد هرگز این بزرگان نزد جناب امیر با وصف مواعید حتمی حاضر نگردیدند
لیکن نفس ایشان در مجامع اعوان و انصار صدیق مجرد بیعت شبر ضدا و دست از جانهای
خویش برداشتن و دادن نصرت اهل بیت دادن مقبول نشود و ایضا این جماعت
را لازم آن بود که در وقت قضای مداین و حکومت وطن شیعه یعنی کوفه بعد جمع مال و
منال از خلفاء راشدین سرتابی کرده بدستگیری حضرت امیر که بجهت فقدان اعوان و انصار
علی ما فی بعض الروایات هم دست از حقوق خویش برداشته در آن طوفان احداث و بلی تمیزی
مبتلا گردیده بودی می پرداختند زهی دعوای اتباع اهلبیت و خلوص تشیع برای این مردم
که ساقی کوثر و مالک سلسبیل با تمامی فرزندان جلیل و اهلبیت مهبط جبرئیل بسبب غصب
حقوق خصوصا صافی فدک بکمال ضیق و عسر بسر گشتند چنانچه کتاب ارشاد دیلمی بر آن
گواهست و از دست خلفا معاذ الله ذائقه انواع مصایب چشیدند و این حضرات بطیب
قلوب برای حکومت مداین و کوفه و بصره رخت اقامت کشیدند آیا این مضمون هم بگوش
حق نیوش ایشان نرسیده بود که بیت دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی علم الهدای امامیه در شافی میگوید و مخاطب اجتهاد مآب
ترجمه آن در مجلد ثامن از بحار الانوار بروشی می نماید که اگر گویند که سلمان والی مداین از جانب عمر بود
اگر راضی بخلافتش نمیبود چرا از طرف او متولی حکومت آنجا میشد گوئیم اینهم محمول بر تقیه بود
و امریکه باعث بر بیعت ظاهریه و اظهار رضا شده باشد بود همان امر باعث قبول تولیت
از جانب آن متغلب گشته بود اگر گویند در قبول حکومت و ولایت تقیه را چه مصرف است
گوئیم جایز است که عمر او را التکلیف قبول حکومت برای امتحان کرده باشد که آیا قبول
میکند یا نه اگر قبول نکند و عدول نماید خلاف و عداوت سلمان را ثابت و مسجل سازد
و در صدد آزارش بر آید پس باین خوف متولی مداین شده باشد و همچنین است
حال تولی عمار کوفه را الی آخر الهذیان حضرات اندک انصاف نمایند

که چه حرف بی مغز است که بعلت تکیدت ازین بانیان تشیع سر میزند اینهمه طول مکث
بلکه مرور دهور که بظهر من حیات القلوب برای امتحان کی در کار میباشد خصوصا
وقتیکه در مبادی انکشاف صبح خلافت صدیق چنانکه دانی کدام دقیقه تفضیح بر
روایات مفتریات قوم ازین بزرگان نامرعی ماند پس البته خلیفه ثانی اسامی این
بزرگانرا در صدر دفتر عداوت و خلاف مسجل بلکه بمهرهای صنادید مهاجرین و انصار
مزین کرده باشد حاجتی بقبول تولیت و عدم قبول درمیان نبود و انصاف باید کرد
که از قبول حکومت استدلال بصفای قلب میتوان کرد چه جائی آنکه تشیع سلمان و
تفضل او یا تفضلا در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کالشمس فی رابعة النهار باشد
چنانچه از مفتریات قوم در بحار و حیات القلوب توده توده موجود بلکه حال ابوذر و
امثالش نیز در زمان سرور انس و جان هم چنین بود پس دشمنانرا که تشنه خون و درپی
استیصال خلافت باشند باین عهدهای جلیله سرفراز کردن و بر بلاد عظیمه مسلط کردن شنیدن
بعقل نمی آید مگر آنکه از ماضی راضی نباشند و هرگاه سلالة اهلبیت نبوی را بر معتقدات
فاسده طائفه بی اعتبار روافض شهید کردند و آتش بخانه او زدند چنانچه حضرت
مجتهد جالسی در ذوالفقار دعوی صحت آن کرده از امتحان سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و امثال ایشان و آنهم تا مدتهای دراز چه نام توان برد و از ناموس ایشان بعد
بربادی خان و مان سیده نساء العالمیان رو بروی اینها چیزی باقی بود که نگاه داشتن
آن علت قبول احکام مذکور تواند شد نزد خرد خرده بین بردن ناموس اولین و
آخرین این قوم یعنی مقبولین ایشان همان وقت دریده شد که بمجرد دنائت سرور کاینات
تخلف از اوامر مرتضوی نمودند و وقت معهود اکثر ایشان حاضر نگشتند و تمامی
مصائب اهلبیت را بچشم دیدند حتی که سید زنان نیز دران وقت بحرکت نیاوردند
با وصف این همه خوف و بدلی وقتیکه ناموس اینها برقرار بود چگونه در مجامع الصحابه
برای نصرت اهل بیت رفته باشند تا طعن و طعن غاصبین خلافت بزعم امامیه چه رسد
و اگر خوف جان بود باری بعد از قبول تولیت چرا هجرت نکردند کاش دست بدامن

مرتضوی حی آویختند و بسواری دلدل بجای سیر فرستند که ابو لولوی لالای یعنی بابا شجاع الدین
رفضه بدان سمت بعد قتل فاروق متوجه شد و جان بسلامت برد محو حیرتم که
درباره قبول تولیت از خلفای جور در زمان خلافت بنی امیه و عباسیه در کتب
امامیه از حضرت معصومین متواتر مرویست و قبل ازین بجهات سبع سابقین
و ملاحظه ناظرین جا گرفته نیز از یاد ایشان رفته بود و هرگاه تولیت مداین و بصره و کوفه
و مانند آن مبنی بر اصل الاصول شیعه یعنی تقیه بوده و آن تجویز بر خلاف نص نبوی در
حق مقبولین لسانی عموما و حضرت ابوذر خصوصا باشد چنانچه از بحار و غیر آن بوضوح
می انجامد پس دعوی امر بالمعروف و نهی عن المنکر برای ایشان و توقع هدایت و رهنمائی
ازین بزرگان اضحوکه دیگر است که از علم الهدی طائفه رمخاطب که مترجم و کاتب
این تلبیس است صدور یافته جائیکه بعد از عبارت مزبوره میگوید جایز است نزد او تولی
مناصب از قبل حاکم جابر هرگاه شخصی را مظنون باشد که با وجود تولی اقامت احکام
الهی میتواند کرد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا می تواند آورد پس این اجله صحابه
که متولی حکومات شده بودند مظنون یا مقطوع نزد ایشان بوده باشد که انفاذ احکام
الهیه میتوانند کرد انتهی حضرا را انصاف باید کرد که شخصی که در قبول حکومت هم تقیه
کند و بعد از استیلا بر بلاد فسیحه بند خوف را از پای خاطر خود برندارد و هجرت را هم
گاهی یاد ننماید امر بالمعروف و نهی عن المنکر که بنیاد آن بر اظهار ما هو الحق است چه تواند
کرد و بمردم تواند گفت که امامت منحصر بذات امیر المومنین است و خلفا که مارا باین
آرزوهای دلی رسانیده اند یا طریق امتحان بورد دیده منافقین و غاصبین اند چگونه
که مقبولین لسانی امامیه هم اعتقاد نیک و حسن ظن درباره شیخین و غیرهما بهم رسانیده
باشند که بنیاد تقیه را میکند چنانچه محقق جیلانی در فتح السبیل کلامی طویل از نقیب
ابوجعفر بکمال ستایش نقل میکند و بران مبنا [illegible] مینماید که مقام حاجت اینست
سبب دیگر در تقویت حسن ظن مردم بعد قدین بصیقه آن شد که اینها نفوس خود را از
باز داشتند و شیوه زهد و ورع در دنیا پیش گرفتند و رغبت بدنیا و زینت آن ترک

کردند وقناعت بقلیل واکل خشن ولباس کرباس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال
برای ایشان حاصل ودنیا رو کرده بود وآنرا درمیانه قوم قسمت میکردند وخود را بآن
اصلا آلوده نمیکردند پس دلهای مردم بایشان مایل شد وایشانرا دوست داشتند
وظنون مردم بایشان نیک شد وهرکس را که درباره ایشان شبهه در خاطر بود یا توقف
داشت با خود گفت که اگر ایشان بهوای نفس مخالفت نص پیغمبر کرده بودند بایست
اهل دنیا باشند ترک اموال ولذات نکنند تا خسران دنیا وآخرت هردو برای ایشان
ثابت شد واینها اهل عقل ورای صحیح اند چگونه خسران دنیا وعقبی هردو را پسندیده
باشند پس فعل ایشان صحیح است وکسی را شکی در صلاح ایشان باقی نماند واعتقاد
بولایت ایشان کردند وافعال ایشانرا پسندیدند انتهی بلفظه ازین کلام که مسوید بروایت
ودرایت است وافادات ابوجعفر بن قبه وشریف مرتضی در شافی هم تایید آن
میکند فواید عظیم مترتب شد که اگر در صدد بیانش به بسط وتفصیل شوم رساله جدا
مرتب شود وازهر لفظ ومعنی آن اصول وفروع مذهب شیعه بباد فنا رود ولیکن
بطور قاعده کلیه حرفی چند میزنیم واستنباط جزئیات را بذکاء مخاطب فهیم حواله میکنیم که
هرگاه زهد وقناعت خلفا بدان درجه رسد که از زینت دنیا خطی برندارند واز لذایذ
اطعمه چیزی نخورند ومانند مساکین لباس خشن پوشند ودر جهاد نفس که اعلای مراتب
مجاهده بنص مرتضویست کوشند وکوک دراهم ودنانیر بفراغ خاطر ودریا دلی بر
مردم قسمت کنند وحقوق شرعی برادران نگاه دارند وخود را بها ربآن آلوده نشوند عقل سریری
کی باور کند که زمین ومحصول فدک را که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بحضرت زهرا بخشیده
ووکلای آنجناب از مدتها بعهده خویش منصوب باشند ابوبکر صدیق وفاروق آن همه را
یکبارگی ضبط سازند ووکیلان وعاملانرا از آنجا اخراج نمایند وبخوردن آن مال ملوث
گردند چنانچه قاضی در احقاق الحق دعوی آن مینماید وهریکی از علمای ایشان در تالیفات
خویش همین ترانه می سراید بلیت مرا باور نمی آید زهی اعتقاد که حق زهرا خوردن دین پیمبر
داشتن بهتا بعقل زرین وخود دین چه رسد که ازینجا ابهم معلوم شد که ظلمهای

دیگر که بهزاران مراتب زیاده تر ازان بود چنانکه بارها دانستی و بعد ازین نیز خواهی دانست
از دست این بزرگان کی بوقوع آمده باشد و بعد از صدور این جور و جفا زوال نهایت
و ثبوت اعتقاد امامت خلفا بقلوب مقبولین لسانی امامیه که در ابتدا استخلف بودند و کمان
بد داشتند چگونه ممکن بود پس متعین شد کر آنچه اکابر امامیه در باره مطاعن آنها بلجام میخورند
و بی خوف بر زبان می آرند مصداق هذا بهتان عظیم است و الحمد لله رب العالمین پستر
سخنی دیگر بیاد آمد لله که بعد از مخالفت اهلبیت کر از مقبولین امامیه مرة بعد اخری عمداً صادر
شده چنانچه قبل ازین اشعاری بآن رفت و عنقریب روایات دیگر می آید چگونه این بزرگانرا
وقت تولیت مداین و کوفه و غیرها بالیقین یا بگمان برای نفوس خویش خواهد بود که اقامت احکام
الهی و اجرای اوامر و نواهی خواهیم کرد تا شریعت مرتضی از طرف شان گویند که مقصود آنها
رواج شریعت و دین بود قال الله تبارک و تعالی بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ
وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ و ازینجا است که بر صور خیالیه اکابر قدما و متاخرین امامیه مثل سلیم
بن قیس هلالی و باقر مجلسی کما یدل علیه افادتهما فی الکتاب المشهور و البحار در حق خلفای
راشدین این مقبولین لسانی هم در وقت موت و هم در زندگانی اقرار بمجد ثابت نمود التراما
و مطابقة مثل خلفای ثلثه بر زعم شیعه میفرمودند از جمله آن روایات قصه ایست که دیلمی
در ارشاد آورده که برین اعترافها دلالت صریح دارد و آن اینکه حذیفه در جواب یکی
از سائلین حال خود را مع مقبولین دیگر بیان میکند ذهب الیقین و کثر المخالف و قل
الناصر لاهل الحق فقال له الفتی فهلا انتضیتم اسیافکم و وضعتموها علی رقابهم و ضربتم بها
الزائلین عن الحق قدما قدما حتی تموتوا او یدرک الامر الذی تحبونه من طاعة الله عز و جل
و طاعة رسوله فقال له ایها الفتی انه اخذ والله باسماعنا و ابصارنا و کرهنا الموت و زینت
الدنیا عندنا الی آخر الروایة بطولها و اگر با این همه اعترافات بیقین تحسین اخلاق و افعال
خویش داشته باشند مورد آیت کریمه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ
ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا خواهند بود
بار خدایا اگر مراد از نهی عن المنکر و امر بالمعروف که شریعت مرتضی بر آی مقبولین لسانی

دعوی نمود چنانکه بیاید ثابت باشد رواج دادن مسایل فروعیه بالخصوص مزید تواتر
الست باشد که علمای امامیه روایات این باب را ازین بزرگان با فتخار تمام نقل میکنند
چنانچه در تصانیف شیخ المشایخ و تفسیر کاشانی است تا هم ستعه زادکان از بنی آدم
و فرشتگان بوجود آیند و متمتعین بمدارج سید الشهدا و حسن مجتبی و علی مرتضی رضی
الله عنهم اجمعین رسند بل هم یزیدون علیه بعد ذلک قولا زورا و یبتغون الی ذی
العرش سبیلا سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و ازینجا عاقل می فهمد که رکاکت اقوال
علم الهدی که در شان نقوه بان کرده بی مبرد و پرده فضل و بلاغت او را مانند صاحبان
کیاست میدرد الغرض حال اکابر علمای امامیه عجیب است که جای قبول تولیت را از
خلفای بنی امیه و امثالهم موجب عداوت اهلبیت میکردانند و بعضی از اصحاب را
درین باب مستحق طعن و لعن میدانند و زبان درازی و دهن دریدگی را ازین جهت
خاص از حد میکذرانند چنانچه بر ناظرین تصانیف مجلسی و هفوات کنتوری مخفی نخواهد بود
و هرگاه نوبت بذکر حال مقبولین ایشان رسد گاهی قضای مداین و کوفه را بر تقیه و امتحان
حمل میکنند و زمانی امر بالمعروف و نهی عن المنکر قرار می دهند و اینهم باذهان عالیه خطور
نمیکند که چون آن مقبولین خود اقرار با بتداع و احداث و عمی و تعامی برای نفوس خویش
میکردند و دیگرانرا هم بار تکاب این گناه در حق اهلبیت علیهم السلام که باعتراف
شکی بلکه این مجتهد هم در رساله حدیث الحوض کفر معنوی بود شریک میکردانیدند این
تاویلات کجا گنجایش داشته باشد این همه که شنیدی و احاطه بران کردی
در صورتیست که از تخلف این بزرگان و مانند ایشان قدح در استحقاق ابوبکر صدیق
رضی الله عنه قصد کرده شود و از غور و تامل اینها در افضلیت آنجناب و وقوع سقیفات
شتری بعد از وفات سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول اهل حق غض بصر نموده آید
و اگر معنی تخلف اینست که نزد ایشان خلافت امیر المؤمنین بسبب قرابت جناب سید
المرسلین یا وجه دیگر از امامت و خلافت افضل الصدیقین در بادی الرای اولی نمود
و باعث [illegible] تسیر درستیست [illegible]

رجوع نموده اختلاف سابق را بتلافی لاحق رفع کردند چنانچه بنحو بیشتر در وجه ۲۵ گذشت
فهو ایضاً لا یستلزم ما هو مطلوب المخالف عجب دارم از حضرت مدعین تشیع
که رجوع این بزرگان را بجانب خلفا و صرف کردن عمرها در خدمت و نصرت ایشان کما
فی الشافی للمرتضی بچیزی نمی شمارند و اعتراف مقبولین خود را بکاسه لیسی و رفاقت شان
چنانچه در بحار الانوار مجلسی مسطور است بتاویل و تسویل می سپارند و رجوع بعضی بحضرت
امیر المومنین بعد حضرت ذی النورین با وجود تطرق احتمال حرص و طمع چنانچه در باب
طلحه و زبیر معتقد اند قابل اعتبار می پندارند اما اینکه اگر خلوص بجناب علوی نداشتند
چرا بدنیای معاویه مثل اولاد حضرت عباس همت نگماشتند و چگونه در رفقای مرتضوی
انسلاک داشتند پس در غرابت و طرفگی کمتر از ادله سابقه نیست چه محتمل است
که در آن وقت رفتن ایشان بسوی امیر شام و برداشتن کس و کوی خود را از مدینه
رسول متعال یا دیگر دیار بسوی بلاد دوردست متعذر باشد یا به بعضی از وجوه انقطاع
توقع از معاویه متیقن باشد مع ذلک این تنگ ظرفان گنجشک حوصله را
امید احد و جز فی الجمله برفاقت مرتضوی هم باقی بود و شاید اینهم بخیال ایشان بعد
از تجربه ها رسوخ کرده باشد که هر که نقد قلیل را بنسیه کثیر از دست میدهد بهیت کراز
امرد و طرف خائب و خاسر میگردد چنانچه مثل هندیست گئی دونو جہان سے پانڈی نہ حلوا
ملا نہ مانڈے الی غیر ذلک من الاحتمالات الکثیرة و این سخن که بر زبان آمد نظر بظاهر حال
ائمه بود و الا کسانیکه بر اسرار واقف باشند و شب و روز ملازمت ائمه بزعم رفقه بودند
بر آنها کی مخفی خواهد بود که حضرات ائمه خصوصاً جناب مرتضوی را تمامی سلطنت حضرت
سلیمان حاصل است با تمامه اختیار رتق و فتق کارخانه خدائی که حضرت سلیمان که یکی
از انبیا و رسل اولوا العزم بخواب هم ندیده چنانچه از علل الشرایع صدوق [illegible] باره
ازین بیان گذشت و باره دیگر را از روایات همین صدوق بعد ازین خواهی شنید
ان شاء الله تعالی پس تعداد این قسم بزرگان در زمره مخلصین و رجوع ایشان بجناب
امیر المومنین از باب خلوص گردانیدن و استیعاب صد کس از زمره اصحاب که جهاد

بودند کما استمر سابقا و اوضحنا من کتبهم نمودن و بدی مضمرات قلوب شقیت
که این بدبختان تخم عداوت مرتضوی بمزرعهٔ دلهای کاشتند و نسبت بخلفای ثلثه
کدورت و عداوت میداشتند چنانچه در منهج و مجالس و مانند آن اتفاق افتاده بعید
از عقل نیست فاعتبروا یا معشر المؤمنین **قوله** و علو مراتب اه **اقول** بعنایت
ایزدی و تائید ازلی نزد اهل حق علو مراتب ایشان فی نفسه مسلم الثبوت است کمتر کتابی
خواهی یافت که جامع آن باشد و از مناقب و فضایل ایشان مملو و مشحون نباشد همچنین
کتب کلامیه درباره سرپرستی اصحاب عموما چه جای ابوذر و سلمان و غیرهما حق تعالی
اهل حق را بر مودت و محبت اهلبیت طاهرین و خلفای راشدین و تمامی این بزرگان
در دین راسخ دم و ثابت قدم دارد بخلاف امامیه که این چند کس را هم بعد از تقریر آن
مطاعن خلفای ثلثه و سب دایم خیالیه خویشتن ذلیل و خوار کرده از دایره حیات ابدی
یعنی اسلام و ایمان خارج و در ربقه جهات سرمدی یعنی فسق و نفاق و احداث داخل
کرده باشند **بیت** شنیدن تو بیرون از حساب اند * تو هم با جود حسابی کرده باشی
قوله اذا تخلف اه **اقول** در تخلف سعد بن عباده در وقت مذکور بنده را کلامی نیست
حرف در نیست که بعد از تخلف مذکور بجمهور صحابه بر کرد دیده بانه علم الهدای امامیه در شافی
نقل کرده که جماعتی را از اهل سنت بر رجوع او اذعان نیست و طائفه گویند که بر تخلف خود
مصر بوده انتهی و روایات نسخه سلیم دلالت بر اول دارد زیرا که جا بجا از آن دریافت
میشود که حرف شاذی کالمعدوم که هرگز سعد بن عباده در آن نبود همه کس بیعت برضا کرده اند
و کسی بر تخلف مصر نبوده چنانچه اندک مناسب مقام بعد ازین مفصل نقل میشود
انشاء الله تعالی **بالجمله** اگر چشم عبرت بین کشائی و زنگ تقلید را از آئینه قلب
زدائی و در دعوی او اندک تامل نمائی خواهی دریافت که تخلف کذائی لنا
لا علینا زیرا که از آن قطعا و یقینا به ثبوت میرسد که جان ناموس ابن مردک که از
تخلف هم باز اثر نماد و امر بکار نبرد در خلافت صدیق بمعرض آفت نبود و علمای
شیعه فقط برای سخن سازی و کشیدن اهلبیت علیهم السلام بسوی مذهب خویش جور و جفا

را باین اهل صدق و صفا نسبت میدهند بسیار متعجب نماید که فقط کتاب استیعاب
بر مناقب سعد بن عباده شهادت میدهد بلکه کتب دیگر هم گواه این مدعاست اگر
اندک استیعاب نمایند و لیکن از مطالعه جلد هشتم از بحار مجلسی عیان میگردد که او از
منهمکین بین ذلک بود و موید این معنی است روایات کتب سلیم کما اشرنا آنفا و اگر
فی الجمله تصفح روایات موضوعه شیعه واقع شود بالیقین خواهی دانست که او
بوئی از ایمان نداشته زیرا که مدعی امامت خودش بوده چنانچه از مرویات امام
اعظم اول و ثانی یعنی ابو جعفر طوسی و شیخ حلی که بعضی از آن در بحار مرویست بوضوح
می انجامد و هر که مدعی امامت خود غیر از ائمه اثنا عشر از بنی هاشم بلکه از بنی فاطمه باشد
بروایت کافی کلینی کافر است فکیف کسیکه از ین دودمان عالیشان هم نباشد کما لا یخفی
القصه اگر سعد بن عباده بخلافت صدیقی قایل شده کما یدل علیه اکثر الروایات و
اقوال العلما و هو الاقوی و الاشبه و الصحیح علی ما فی الکتب المعتبرة مثل الصواعق و التحفة فلا بعد
فعله فی مبدا الخلافة المذکورة من باب التخلف الذی یفیده المخاطب و در صورت اصرار
ضرری باهل سنت نرساند بل یجدیهم نفعا کما اشرنا و در کتب شیعه حال بریده اسلمی
نیز بر طبق حال سعد دیده شد و برین تقدیر زیاده تر عیان میگردد که در خلافت افضل
الصدیقین تعرضی بمتخلفین نمیکردند و جور و جفائی نمودند بلی اگر ثابت میشد
که سعد بن عباده مدعی امامت حضرت امیر بود و بجانب ابوبکر صدیق رغبت نکرده و تخلف
از وی نمود البته برای شیعیان نا عاقبت اندیش فی الحال بکار می آمد و اثباته من
جملة المحالات و بعضی از خرافات اکابر و اصاغر امامیه که در باره این امام المذنبین
صدور یافته در کتاب منتهی وارد کرده ام من اشتاق فلیرجع الیه من بعد مخفی
نماند که در عبارتیکه از استیعاب نقل کرده بجای مناه بن ملهم ابن تمیم و بجای هریم
نوهم و در مقام ابن قضاعة من قضاعة بیاد می آید طرفه آنکه در نقل اشعار ابهم خیال
نداشته که کدام یک از آن موزونست و کدام در میزان مستقیم نیست در مصرع اول
لفظ کن انت درکار است و مجتهد الزمانی لفظ کنت ایراد فرموده تمامش اینست ابا سعد

سعد الاوس کن است ناصر او در شعر ثالث که خاتمه ابیات است هر دو مصراع محرف
افتاده در اول للطالب بجای بلام شاید و در ثانی بجای رو ارف رفارف مثنیٰ
و بعد از قول او قال فقالوا هذان که برای مثنی قرار یافته نه هذا که فرد واحد است
باید نوشت مقصود ازین تعرضات آنست که اهل علم بعبارت استحقاب مشوش
نشوند و صحیح را از سقیم امتیاز دهند **قوله** و از انجمله زبیر بن عوام الخ **اقول** بدانکه
مخاطب فهیم در پے آنست که تخلف این اصحاب از روایات اهل حق ثابت کند
و از عبارت اربعین این مدعا که تخلف زبیر نزد اهل سنت بجای خود راسخ است
به ثبوت نمی رسد زیرا که محتمل بلکه متعین است کما یدل علیه تقریر الامام فی غیر موضع
من تصانیفه که این حکایت برای الزام شیعه ایراد فرموده تقریرش آنکه بمقام
خویش ثابت شده که زبیر با وصف بودنش از شجاعان عرب با حسنین و دیگر بزرگان
همراه حضرت امیر بودند پس اگر خلافت مرتضوی چنان باشد که شیعه گمان میکنند
ضرور بود که آنجناب بجنگ و جدال و قتل و قتال پیش آمدی و چون این امور
هرگز از انجناب منقول نیست بلکه خلاف آن از موافقت و حسن معاشرت و نصرت
و اعانت خلفا قطعی است پس حقیت خلافت صدیق بثبوت رسید **باقی ماند**
آنکه الزام شیعه وقتی متصور باشد که رفاقت زبیر در کتب شیعه مروی باشد
و هرگاه امامیه قائل بارتداد او هستند و او را بمقتضای مذهب خود معاذ الله کافر
میدانند ورود روایت درباره رفاقت و ملازمت او سخت بعید می نماید
جوابش آنکه طی کردن این مرحله نزد بنده درمانده بغایت آسانست اینک
احادیث اقدم و افضل کتب نزد محدثین که روایت ابان پیش ایشان باعتراف
باقر مجلسی علم النبوت و به نسخه سلیم معقب حاضر است دلالت بران دارد که
و ارکان اربعه که بعد از وفات رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم از ساحت ارتداد
و زنادقت سلیم بودند و در رفاقت علوی بدل و جان بودند زبیر بن عوام رفیق صمیمی
را این ال[...] حاصل بود و آنچه از وی روبروی خلفا صدور یافت کسی بران قادر

شد و برکارو جناب امیر را رسن مکلوسته برای بیعت کشیده اند و درین وقت معرکه قتال آراست و خواست که جواب شان بشمشیر جان ستان دهد فاروق برجست شمشیر از دستش ربود و اعوان و انصار خلفا عرصه کارزار را برو تنگ نمودند و سیف او را بر سنگ زدند آنگاه زبیر مذکور سیف زبان را بحرکت آورد و هیچ از بی حرمتی فاروق فرو نگذاشت و گفت ای ابن صهاک سوگند بخدا اگر شمشیر بدست من می بود بر حقیقت کار آگاه میکردم و اگر ترا این مردم اعانت نمیکردند هرگز بسوی من متوجه نمیشدی عمر گفت صهاک را هنوز یاد میکنی زبیر جواب داد مرا هیچ مانعی نیست آیا حالش مخفی است و تو آنکار را از زنای او توانی کرد مگر مردم نمیدانند که او کنیز جد من یعنی عبد المطلب بود و نفیل جد تو با وی در ساخت پس پدرت از و بوجود آمد و آن کنیز را عبد المطلب بوی بخشیدند و پدر تو هم غلام جد من بود و هم ولد الزنا چون ابوبکر دید که نوبت بدینجا رسید با صلاح این امور در آمد تا آنکه نایره این فتنه فرونشست و نزاع برخاست عبارت نسخه سلیم ملاحظه فرمایند که محصلش همین است یا چیزی دیگر دهی هذه ثم نادى على قبل ان يبايع والحبل فى عنقه يابن ام ان القوم استضعفونى وكادوا يقتلوننى ثم تناول يد ابى بكر فبايعه وقيل للزبير بايع فابى فوثب عمر وخالد بن الوليد والمغيرة بن شعبة واناس معهم فانتزعوا سيفه فضربوا به الارض فقال الزبير يابن صهاك اما والله لو ان سيفى فى يدى لحدت عنى فوجاعنقه حتى تركوه كالسلعة ثم اخذوا فبايع مكرها ثم بايع ابوذر والمقداد مكرهين وما احد من الامة بايع مكرها غير على واربعنا ولم يكن منا اشد قولا احد من الزبير فانه لما بايع قال يابن صهاك اما والله لولا هؤلاء الطغام الذين اعانوك لما كنت تقدم على ومعى سيفى اعرفت من جبنك ولومك ولكن حدت طغاما تقوى بهم وتصول فغضب عمر وقال اتذكر صهاك فقال وما يمنعنى وقد كانت صهاك زانية وتنكر ذلك اوليس كانت امة لجدى عبد المطلب فزنى بها جدك نفيل فولدت اباك الخطاب فوهبها عبد المطلب لجدك بعد ما ولدته وانه لعبد جدى وولد زنا فاصلح ابوبكر بينهما وكف كل واحد منهما من صاحبه

انتہی بلفظہ **و ازینجا** بدلالت مطابقی ابہتم بہ ثبوت رسید کہ ہر یکے از ارکان اربعہ
ہم در حقیقت متصف بایمان نبود و دخول درین زمرہ منافی ارتداد و کفر نیست زیرا کہ
حال زبیر کہ باعتراف سلمان کسی از وی در عداوت خلفا زاید نبود چنین باشد کہ ارتداد
و کفر او را در یابد وای برحال دیگران قطعا و یقینا کہ آرزوہای قلبی بدولت خلفا از
و ملای مجلسی در حق الیقین از ابن ابی الحدید کہ حال انصاف و عدالت و
تشیع او قبل ازین دریافتی نقل میکند و چون و چرا نمیکند بہ الفاظش آنکہ روایات
در قصہ سقیفہ مختلف است و آنچہ شیعہ میگویند و جمیع کثیری از محدثین روایت
کردہ اند اینست کہ حضرت امیر المومنین امتناع نمود از بیعت و گفت بیعت نمیکنم
و گفتہ اند کہ زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروہی از انصار و غیر ایشان با او بودند
گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ زنید شمشیر را گرفتہ و بر سنگ زدند و
شکستند و ہمہ را بجبر آوردند نزد ابی بکر بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیہ السلام
نماند و از رعایت حضرت فاطمہ علیہا السلام او را بیرون نیاوردند و بعضی گفتہ
اند کہ بیرون آوردند تا ابوبکر بیعت کرد انتہی مختصرا و تصنیفات دیلمی نیز دلالت
بر رفاقت زبیر بن العوام دارد چنانچہ بر اہل نظر مخفی نیست **الغرض اگر**
رفاقت مرتضوی برای مقبولین شیعہ در مبادی خلافت صدیق مسلم داشتہ آید
باینہمہ بہر حال بنیاد مذہب شیعہ بخاک برابر میشود چہ بر تقدیر اول حقیت خلافت
صدیق بمرتبہ عیان میرسد کما مرّ و بر تقدیر ثانی ہرگاہ اساس دین و ایمان امامیہ
خود متزلزل است لیس البتہ خصوصیات مذہب ایشان ساختہ و پرداختہ اہل
دین نخواہد بود والحمد للہ علی ذلک **مخفی مباد** کہ بعد از نوشتن استقصام کتاب
مستطاب اربعین بہم رسید و چنان مذعن شد کہ احتمالیکہ از عبارت امام برآوردہ
ام منافی کلامش نیست اکنون مفاد تمامی عبارتش بشنو و انصاف کن کہ دلیل
خلافت بلافصل صدیق مثل آفتاب نیمروز روشن است باید میفرماید کہ فصل
رابع منعقد است در استدلال بر تعیین کرامام بعد نبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ابوبکر

صدیق او است و در ین مسئله اعتماد متکلمین بر آنست که امت محمدی اتفاق بر ان کرده
که امام بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر است یا علی یا عباس هرگاه این
هر دو قول باطل باشد ضرور است که بامامت صدیق قایل شویم بدانکه این دلیل موقوف
است بر چند مقدمه **مقدمه اول** آنکه اتفاق است بر آنست که امام ازین سه
بزرگ است و پیدا است که انصار خلافت را طالب شدند برای خویش در سقیفه بنی
ساعده و آخر کار گفتند که یکی از ما و یکی از قریش امام باشد بعد از مناظره صدیق
از قول خود رجوع کردند و ثابت شد بطلان دو امام در وقت واحد باجماع است
پس متیقن شد که امام ازین اشخاص یکی خواهد بود **مقدمه دوم** آنکه علی رضی
الله عنه بعد وفات نبی صلی الله علیه وآله وسلم باین مرتبه عاجز نبود که حق خود را طلب
نمیکرد و ابوبکر آنمرتبه قوت نداشت که حق او غصب می نمود بدلیل آنکه جناب امیر
بشجاعت مفرط اتصاف داشت و حضرت فاطمه با وصف علو منصب زوجه
او بود و حسنین فرزندان او و عباس با وجود کمال منصب همراه او بود زیرا که در
اخبار مرویست که فرمود ای علی دست خود دراز کن تا بیعت کنم و مردم بگویند که عم
پیغمبر بیعت علی کرده و اختلاف دو کس هم در خلافت تو پدید نیاید و زبیر با وصف
کمال شجاعت رفیق علی بود مرویست که او شمشیر از نیام کشید و گفت راضی
نمیشوم بخلافت صدیق و ابوسفیان گفت ای بنی عبد مناف شما راضی میشوید بحکومت
بنی تیم بخدا که پر سکنیم میدان از سوار و پیاده و گروه انصار طالب خلافت خویش
گشته بودند و مخالفت صدیق کرده ابوبکر حدیث شریف الائمة من قریش یاد کرده
همه را الزام داد پس اگر نص بر خلافت علوی می بود البته انصار آنرا می دریافتند
و بابوبکر میگفتند که تو ما را باین دلیل از خلافت باز داشتی ما ترا منع میکنیم بجهت
آنکه بر خلافت مرتضی نص واقع شده است پس خلافت را مستحق او میدانیم و بر
ظاهر است که خصم قوی هرگاه چنین دلیل یابد لامحاله ترک ذکرش نمیکند پس ثابت شد
که اگر نص در حق مرتضوی ورود می یافت قدرت حضرت علی بر اخذ خلافت زیاده

از حد بیان میشود و لا محاله ظالم و غاصب خلافت امتناع میکرد و حال ابوبکر خود
معلوم است که لشکر و شوکت و کثرت مال نداشت و نزد شیعه ضعیف تر و نامرد بود
هرگاه چنین باشد محال خواهد بود که انجناب با وصف شوکت و قوت و ورود نص قطعی
عاجز شود و بدست ضعیفی نامردی که نه گاهی از خانه خود بر آمده و نه منازعتی و محاربتی با
کسی کرده و نه در معارک قتال در آمده واقع شود سبحان الله حال شیعه اثنا عشریه باید
دید که گاهی جناب امیر را در باب شجاعت بعرش برین میرسانند و گاهی بعکس آن باز
حضیض زمین میکدرانند مقدمه سوم آنکه هرگاه اتفاق است بر آنکه امام یکی
از این سه کس باشد پس میگوئیم که حضرت علی و عباس را ترک منازعت یافتیم با ابوبکر و
این ترک بسبب عجز نتواند بود بنابر مقدمه ثانیه پس ثابت شد که با وصف قدرت و
مکنت منازعت را ترک کرده بودند پس اگر خلافت حق امیر یا عباس می بود ترک
منازعت البته معصیت کبیره میشد که در خلافت خلفا تبدیل شریعت غرا وقوع یافته
و این موجب سلب امامت از این هر دو خواهد بود دلیل امامت صدیق ثابت شد و اگر امامت
حق ایشان نبود واجب شد که حق ابوبکر باشد تا حق از جمیع امت بیرون نرود پس ثابت
شد که اعتراف بامامت صدیق باید کرد بدانکه مخالف درین دلیل کلامی نمی تواند کرد
مگر آنکه حضرت امیر تقیه را کار بسته و این احتمال درین دلیل باطل گشته پس بنای
خلافت صدیقی از اعتراضات شیعه بسلامت ماند انتهی از این بیان بلاغت
نشان احتمال سابق که اینجانب ذکر کرده بودم واضح شد و بر هر کس عیان گشت که امام
المتکلمین را سوق دلیلی بعنوانی مطلوبست که جمیع مقدماتش نزد خصم مسلم الثبوت
باشد و اگر اولیای مستدل یعنی حضرت مجتهد گویند که مدعای امام آنست که مقدمات
دلیل بآئینی تقریر کرده شود که هیچکس از اهل حق و باطل سر خود از آن نتابد و راه فرار
نیابد زیرا که در ذکر نامردی و بددلی صدیق نام شیعه بر زبان آورده تا معلوم شود
که این مقدمه بمذهب ایشان مخصوص است و اهل سنت ابوبکر صدیق را بجبان بودن
وصف نمی کنند و اگر سلب صفت و اظهار عدم رضا مخصوص بروایات امامیه می بود و آنجناب

سینه‌شده ام در انجام تخصیص میکرد و میگفت که نزد شیعه مروی است گوییم محتمل است که تخصیص شیعه
بدان جهت باشد که با ابوبکر صدیق کرّندی نرسد و مخالف خود نکرد که دلیل امام بر نقیض مدعا
دلالت دارد یعنی ابوبکر صدیق لیاقت خلافت نداشت زیرا که عبارتش دال بر آنست
که صدیق بیان بود و از جمله شروط امامت شجاعت را قرار داده اند فیهم من بیان ما هو الامام
بعد ده وجه در عدم تقیید کلام سابق یعنی سل سیف کرّندی بمذهب اهل سنت نیز بعد و سلب
امامت صدیق لازم نمی آید از جهت تقیید و اطلاق مجمل آمده باشد من بعد باید دانست که آنچه
امام در خاتمه دلیل فرموده و تصریح بر این معنی نموده که مخالف درین دلیل کلامی میشوند که موید
احتمال فقیر است که درینجا الزام شیعه منظور است پس ثبوت تخلف زبیر بن العوام و عدم رضای او
باین عنوان خاص که شمشیر از نیام برکشید و هنگامه کارزار را گرم کرد نزد اهل سنت ازین عبارت
لازم نیاید هرگاه معلوم شد که استدلال مخالف بر صورت خیالیه خود بکلام امام فخر المتکلمین که
در کتاب اربعین است ناتمام افتاده و تقریب دلایلش بصفت کمال انقطاع یافته اکنون بر
تقدیر تسلیم این معنی که در تخلف او احدی از اهل سنت کلام نیست و علمای شیعه بمعنی آن باشند
باین سخن میرسد که اگر مراد از تخلف زبیر بن عوام آنست که در وقت انعقاد خلافت حاضر نشده
بلکه بعد طلب صدیق اکبر شرف بیعت دریافته بی آنکه قدحی در استحقاق او کرده باشد پس خارج
از ما به النزاع است و از مطلوب مخاطب بمراحل دور افتاده است و اگر مراد آنست که تخلف او
امتداد کشیده پس قطع نظر از آنکه منافی قید کلام گذشته و اینده اوست حیث قال و بعد بیعته
زبیر اگر بیعت یزید نکرد پدرش زبیر که از عشره مبشره بود در بدو خلافت بکر یه انکار از بیعت
نموده بود انتهی بروایات معتبره ثقات محدثین مثل بیهقی و ابن سعد و حاکم از ابی سعید خدری
که موید بالقران و مستند بدرایت و ظاهر کتاب مستطاب مخالف خواهد بود و محصلش آنکه
روز اول که قرعه خلافت بنام افضل الصدیقین زدند و مردم به بیعت او مشرف گشتند زبیر
در مجلس نبود کس فرستادند تا او حاضر شد و دست به بیعت صدیق دراز کرد و این بطیب خاطر
وقوع یافت و کلامیکه فیما بین صدیق و زبیر بمیان آمد چند کلمه بیش نیست صدیق گفت که
بسمع من رسیده که تو تعایل خود را شمار میکنی زبیر معذرت کرد و دست به بیعت گشاد

فضایل صدیق را بیاد آورد و ازینجا معلوم میشود که حکایت سل سیف و هنگامه کارزار بر پا کردن
واقعی و نفس الامری نیست والا بایستی که صدیق واقعه سل سیف را ذکر میفرمود و آنچه از زبیر در بعض
روایات نقل میکنند مخصوص همین عبارت میرسد که ناخشنود شدیم مگر ازانجهت که در شوره خلافت مرا
شریک نکردند سلمنا که سل سیف هم اتفاق افتاده بود ولیکن محتمل است که برای افاده همین معنی
باشد که امیر المومنین با وصف شجاعت و شرکت زبیر بن عوام که جنگ آزموده و واقعه دیده بود
شمشیر بر ابوبکر نکشید بلکه در استحقاق او بخلافت قدحی نفرمود و اگر زبیر جنبش میکرد بعضی را توهم
همین معنی بخاطر راه می یافت که چون امیر المومنین احدی را از مهاجرین منحرف از خلیفه اول نیافته
بنابر آن سکوت ورزیده و بیعت خلیفه اول کرده پس شمشیر از نیام برکشیدن در شیدایم خلافت
صدیقی و عدم رضامندی ایشان ازان ظاهر نمود لهذا برای امتحان از زبیر بن عوام که یار ریب از اعوان و
انصار خلفا بود دلیرانه نباشد و هیچ مانعی ازین احتمال بنظر نمی آید بلی بعید نیست که جناب
سیده بعد از گردیدن بمجالس انصار با ان هیأت مجموعی که امامیه دعوی میکنند و در حق بعض
هم بجای ایشان ثابت شده و تسلیم مسلم مذکور بران گواهی داده باوجود ملاحظه تمام محبت از امیر
المومنین و آنکه اصحاب یاری او نکردند و از نصرت اغماض صریح بکار بردند خود در مجامع اصحاب
نزد ابوبکر صدیق تشریف بردند و مناظره هم در باره فدک شما رتمایند و این همه حرکات بر
امتحان و اتمام حجت محمول شود و در مناظره گفته آید که مقصود شریف اخذ فدک که بدست ثقلین
مغصوب گشته بود نبود چنانچه از حق الیقین و طعن الرماح ظاهر میشود و این هم ازین کتب بدلایل
قطعی ثابت است که اهل بیت چیز مغصوب از نهایت طینت بخلاف سل سیف از حضرت زبیر که
نه عصمت اتصاف داشت و نه علم ما کان و ما یکون او را حاصل اگر برای امتحان هنگامه کارزار گرم
نماید و خواهد که اتمام حجت در بیعت و خلافت صدیقی بظهور رسد مستبعد و مستغرب نخواهد بود بخلاف
جناب سیده که حضرت جبرئیل امین وحی الهی بسوی آنجناب دائما می آورد و از تمامی واقعات
که تا قیامت شود خبر آگهی می بخشید و جناب امیر کاتب وحی شان بودند و مصحف فاطمی را جمع میفرمودند
چنانچه در بحار الانوار و حق الیقین مجلسی و کتب اولین و آخرین ایشان مبسوط است و نیز
درباره سل سیف محتمل است که خود خلفا با اعوان و انصار ایشان این طور امتحان آموخته

باشد تا بحال قلب مرتضوی که سکوت اختیار کرده بود کما فی روایات الکلینی پی برند و دریابند
که طالب خلافت بحث بابه الی غیر ذلک من الخرافات **قوله** و از انجمله است حضرت عباس اه
اقول درین مقام نیز بدستور سابق آنجا بحث و نظرهاست و حاجتی برای خواص نیست که تبیین آن بردازم
مگر بشرح این محل عوام طلبه را خورسند میسازم **نخستین آنکه** از عبارت شرح مقاصد لازم نمی آید
ثبوت تخلف حضرت عباس رضی الله عنه نزد معاشر سنت و جماعت زیرا که محتمل بلکه متعین است که مقصود
علامه تفتازانی مثل مقصود امام فخر المتکلمین در کتاب اربعین الزام شیعه باشد که بالسنه خویش قائل آن
جمیله حضرت عباس میشوند و در کتب ایشان این روایت موجود است غلط گفتم زیرا که سید مرتضی مسمی
علم الهدی در تبصرة العوام این حدیث را از اجماعیات امامیه دانسته قید کرده و بیاد فقیر چنان می آید
که از کلام فاضل جالسی در عماد هم اینچنین می توان یافت که حضرت عباس جناب امیر را فرمود که دست
خود دراز کن تا بیعت کنم و مردم این بیعت را دلیل بر خلافت تو گردانند و کسی از هیچ‌یکی تخلف نورزد
و حضرت امیر قبول نفرمود پس معلوم شد که حق مرتضوی را ابوبکر صدیق غصب نکرده و خلافت او
مسلم الثبوت گردیده چنانچه امام رازی و سعد الدین تفتازانی تقریر نمودند و این بیان بر مذهب
کسانی است که حضرت عباس را بزبان مدح میکنند و اصولیه آنها را ائمه خویش اعتقاد مینمایند
اما حال جماعت دیگر که السنه آنها بر مثالب جاریست پس بعد ازین اشعار بان خواهم کرد ان شاء الله
تعالی **و متوهم مباد** که قدمای اهل حق هرگز روایتی را از احادیث الزامیه خصم پیش نمیکردند زیرا که
خود تصانیف ایشان مکذب این وهم است آری مثل متاخرین معمول و مرسوم آنها نبود که غالب اوقات
اکتفا بر دلایل الزامیه نمایند **فرق دیگر آنکه** قدما غالبا نام کتب خصم را یاد میکردند و نمی گفتند که
این روایت که بمعرض استدلال آورده‌ایم در کافی است یا فقیه الی غیر ذلک چنانچه تصانیف حضرت امام
رازی رضی الله عنه و مانند او گواه بر آنست بخلاف متاخرین خصوصا بنده کمترین که بنا بر الزام شیعه در دفع
احتمال حمل روایت بر کذب و افترا التزام ذکر اسامی کتب شیعه می نمایم و سید رضی برادر علم الهدی در
نهج البلاغه تمنای حضرت عباس را بضمیمه استدعای دیگران هم ایراد کرده کما لا یخفی و شارحین
این کتاب انفعال حضرت مرتضوی را بمقتضای مثل مشهور من جرب المجرب حلت به الندامه نیز نقل
میکنند بر روایت فاضل مداینی که او را الشیمه الضیافه می ستایند و جیلانی رفضه هم بر کلام او

داد وستاد او در نهج السبیل می نازد اکتفا میکنیم و اصل قصه را بروایت مذکوره از پیشانی
کتاب مفتی کنتوری که ناشش ناصر بسیست نشان میدهیم که حضرت علی علیه السلام و بعضی
بنی هاشم بتجهیز و غسل جسد مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بودند پس
عباس از علی گفت که دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم تا مردمان خواهند گفت که
عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسر عم رسول خدا را بیعت کرد پس اختلاف نخواهند کرد
بر تو دو کس حضرت علی علیه السلام در جواب گفت آیا طمع خواهد کرد ای عم درین امر
طمع کننده بغیر من عباس گفت قریب است که خواهی دانست پس درنگ نشد که خبرها آمد
که انصار سعد بن عباده را نشانیده اند که با او بیعت کنند و عمر آمد و با ابو بکر بیعت کرد
و سبقت برد بر انصار باین بیعت ابن ابی الحدید میگوید پس علی نادم شد بر اینکه
بیعت عباس نگرفت انتهی بلفظه ازینجا صریح ثابت شد که حضرت امیر که سینه
او مانند لوح محفوظ بود و بعلوم لدنی اتصاف داشت قول حضرت عباس را در باره
بیعت مرتضوی از صمیم قلب میدانست و الا حصول ندامت معنی ندارد و الحمد لله
المفضل المنعام علی اتمام حجة العلامة و الامام شهاب این ندامت و اعتقاد جازم
جناب امیر که کسی طامع خلافت نیست و اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احدی
را غیر من خلیفه نخواهند کرد ازین قسم روایت ثابت نگشته بلکه خطب نهج هم دلالت
برین دارد صاحب سفینة النجات پی ادراک و شعور چنانچه معمول اوست بعضی از آن
خطبه ها را برای ابطال خلافت خلفای راشدین و اثبات امامت بلا فصل بزعم
متشیعین از کتاب نهج البلاغه بعد دعوی تواتر نقل میکند و نمیداند که ذکرش برای امامیه
وبال و نکال است لِمَا بَیْنَ یَدَیْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِینَ
بالجمله فاضل بو الفضول در اصل یازدهم میگوید که جناب امیر در بعضی از خطب ذکر فرموده
فلما مضی تنازع المسلمون الامر بعده یعنی چون درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم مسلمانان در امر امامت بعد از آنحضرت تنازع کردند فو الله ما کان یلقی فی روعی
و لا یخطر علی بالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده عن اهل بیته و لا انهم منحوه عنی

بجز این نیستم که اندوخته می شد در دلم و شعله ور میگردد در خاطرم که عرب این امر را بیرون برند
بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیتش و دور کننده باشند خلافت را از من
انتهی الفاظ الخطبه مع ترجمه این کلام صریح تحسر است در سوء تدبیر و انقلاب تقدیر و دلالت
دارد بر اینکه قدمای شیعه بر جناب سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم روایات لاتعد و لاتحصی
که در مداد و قرطاس نگنجد بهمین مضمون از طرف خویش تراشیدند که ای علی اصحاب من با تو
غدر کنند و ضغاین دیرینه را از سینه پرکینه بعد از وفات من ظاهر نمایند و بالیقین خلافت مرا
از تو بگیرند و فدک را که برای قوت شما هبه کرده ام از تصرف شما بدر آرند و رسن بگلوی تو بندند
و طالب بیعت شوند و در صدد قتل تو باشند و آتش افروزند بلکه خانه زهرا را بسوزند و بر پهلوی
او صدمه لگد رسانند و محسن را اسقاط گردانند و قرآن مجید را محرف سازند و اوراقش را محرق
نمایند و دختر ترا بغصب و عدوان بخانه خویش برند و پرده ناموس اکبر بدرند و بنی امیه را
مسلط گردانند و مطرودین را از بلاد دور دست باعزاز تمام بخوانند و مقبولین را از جوار من
بسوی البقیع قری بیرون کنند و این همه امور لاریب شدنی است و اجل مبرم و تقدیر متحتم بران رفته
و در علم ازلی همچنین گذشته چنانچه کافی کلینی و تصانیف ابوجعفر دوم و سوم از جامعین اصول
اربعه و حیات القلوب و جلاء العیون و حق الیقین و بحار الانوار مجلسی و کتب دیگر از تالیفات
امامیه بیش از حد و شمار بران گواه است و تفصیل آن جز در کتب ضخیم صورت نتوان
بست و این همه که گفتیم بی شائبه اغراق حرفی از ان کتابها و لفظی از ان خطابها و سنگی از ستون
و قطره از جیحون و خوشه از چمن و گلی از گلشن است پس اگر این اخبار مجعوله واقعی باشد لازم
آید که جناب مرتضوی بسبب اعتقاد خویش در حق اصحاب که خلافت را از مستحق آن صرف نخواهند
کرد و بیعت بغیر من نخواهند نمود مصدق مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم نباشند نعوذ بالله
من ذلک **وایضا** از خطب و افادات حضرت یعسوب المومنین اینهم ثابت شده
که صحیفه ملعونه را اصلی نبود که وجوه مهاجرین بعد که شوری کردند و مواعید و مواثیق
مستند نموده دفتری موکد بقسم های غلاظ بمهرهای خویش مسجل گردانیدند که خلافت
را از خاندان نبوی برآرند و مورد نصوص جلیه را ازین امر باز دارند و الا لازم می آمد

که علمای امامیه عالم این امور باشند و صاحب علوم لدنیه و مصداق لو کشف الغطاء
از دوست یقینا بی خبر از آن حاشا ثم حاشا **و نیز** این کلمات طیبات دلالت بر آن دارد
که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عداوت آنجناب و حسد مرتضوی پاک بوده اند
و الا حضرت امیر المومنین چگونه بضمیمه قسم شرعی میفرمود که بدلم در نمی آمد و بخاطرم بیچ
سبیل احتمالی هم خطور میکرد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را غصب
کنند و امامت مرا بر طاق نهند و هم مستلزم این معنی است که همراه کردن صنادید مهاجرین
باسامه بن زید برای اموری بود که اهل حق در کتب خویش ذکر میکنند و خرافات امامیه
که مقصود شریعت مصطفوی خالی شدن مدینه از فتنه گری مفسدان بود تا حق بحقدار رسد
و هر مفسده از شهر بدر شود باطل محض است و رنه جهل مرتضوی العیاذ بالله لازم خواهد
آمد که جناب حضرت عباس فرمود که طامع خلافت کسی نیست اصحاب نبوی مرا خلیفه
خواهند کرد و از ینجاست که بکمال اطمینان از جای خود نجنبیدند و این قسم کلمات مرتضوی که
بر بنای تقیه دلالت دارد در کتب فرقه شیعه بیش از بیش موجود است که عوض آن بایجاز تمام
نشان داده ام **سبحان الله** جناب امیر که بهتر از انبیا و رسل و منزه از خطا و زلل
بودند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در هر غزوه آنجناب را بدست دشمنان خونخوار
سپرده راه فرار می سپردند و برای رمیدن ناقه شریعت دبها از کوه می انداختند و بجهت
غلبه بخل وقت نزول آیت نجوی بدادن درهمی راضی نمیشدند و زهر بلاهل لطعام سرور
انام بکار بردند و انکار نبوت و نسبت سحر بجناب خاتم رسالت اعتقادشان بود و هزاران
معجزات نبوی بقلوب آنها اثری ننمود چنانچه از بحار و حیات القلوب مجلسی هویداست
چشم خلافت و امید امامت از ینها دارند و اعتقاد کنند که اینها نصوص امامت مرا
بشنیده و معاملات سرور کاینات بار بار دیده اند جز من بزعامت دیگری راضی نخواهند
شد ایچ هیچ چنین ظن مستلزم آنست که قطع نظر از حصول عصمت و علم بسببیت بر اصول
... فقط بعد بسیر علوم شد که عبد الله بن سبا و مقلدین او هر چه خواستند درباره اصحاب
کرام از پیش خود بافتند و ساختند آنچه ساختند که لفظی را از موضوعات و مفتریات شان

نشنو گفتیم و هزاران مجعولات اینها را بر ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتیم نعوذ بالله من شرور
انفسنا و من سیئات اعمالنا و فسادات نیاتهم **طرفه آنکه** علمای قوم چنانکه دانستی ندامت آنجناب
را مطابقةً والتزاماً درکتب دین و ایمان خویش می آرند وهرگاه درکتب اهل الحق این قسم امور
می بینند که جناب امیر در عزل معاویه و خروج بسوی بصره اندک عجلت نمودند و بر مشوره حسن
مجتبی و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم اجمعین گوش مبارک ننهادند و آخر بعد از جنگ بصره
و دیدن کثرت قتلی ندامت برداشتند و رای های خود را میگوفتند و آیت کریمه یٰلَیْتَنِی
مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا تلاوت میکردند طعن و ملام را نسبت بآن حق
از حضیض زمین باوج عرش برین میرسانند چنانچه بر ناظرین هفوات کنتوری مخفی نیست
اعاذنا الله عن العصبیة والعناد وعداوة الاصحاب الامجاد و عجب تر آنکه قدمای رفضه که در
تمام دنیا منتخب و برگزیده بودند و علم ازلی بارتعالی را انکار می نمودند و قدم مبارکش را آهنی
تشبیه می نمودند و نصف بالا را مصمت و نصف پائین را مجوف قرار میدادند از نسبت
ناعاقبت اندیشی و ندامت بسوی او تعالی عَمَّا يَقُولُ الظّٰلِمُوْنَ عُلُوًّا كَبِيْرًا نمی ترسیدند
و این کوچک ابدال شان که در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ می پوشند و بتراش
و خراش اصول و فروع میکوشند از نسبت این امور بسوی ائمه بحسب ظاهر ابرو ترش میکنند
و چین بر جبین می شوند **مصرع** میراث پدر خواهی علم پدر آموز ** **دوم آنکه**
بعد از تسلیم دلالت این قول بر تخلف حضرت عباس نزد اهل سنت چنانچه مجتهد
الزمانی گمان دارد میتوان گفت که چون حضرت عباس بصیرتی نداشت و بر طبق روایات
مجلسی در بحار و حیات القلوب نابینای محض بود و میل قلبی او بجانب خلفا در بعض
کتب یقینی و جناب مرتضوی از معاینه این حال سرگرانی و دلتنگی داشت و شکایت
او و اولادش سیما اکبر فرزندانش هم بکمال بلاغت ادا می نمود چنانچه بعضی ازین قسم
اخبار و قبل ازین بقدر ضرورت بر زبان قلم رفته عجب نیست که برای امتحان گفته
باشد که ای علی من با تو بیعت میکنم تا از حال درونی آنجناب خبر گیرد و بخلفا اطلاع
بخشد که علی مرتضی با شما مکدر است و اراده خلافت خویش دارد یا نه **سوم آنکه**

محتمل است که خلفا حضرت عباس را چنین تعلیم کرده باشند و او درین امر کردست
دراز کن تا بیعت کنم عم کمل خلفا باشد و این احتمال در بارهٔ عباس عم رسول مقبول
بر خیال ارباب فضول بعدی ندارد که از روایت ارشاد المومنین چنان واضح
میشود که ناصرین خلفا حضرت عباس را بزخارف دنیوی امیدوار کرده بودند
و کمال مراعات بعمل آورده و مثالب حضرت عباس المطهرین الا دناس
محدثین طایفه آنرا روایت میکنند و قد عرفت نموذجه ارکان این احتمال را
مهیس می نماید چه جای بعید بودنش **بلی العداینت** که محمد بن حنفیه یا
امام زین العابدین خلوت نماید و انکار کند از انکه امام حسین او را وصی و نایب
خویش قرار داده باشد و فضایل خویش یکان یکان برشمرد و او را مانند اطفال
داند و منطوق کلامش غصب منصب امامت برای نفس خودش باشد من بعید
طلبت از امام افتد یعنی باستشهاد حجر اسود انجامد کما مر تفضیله و علمای امامیه
آنرا امتحان و اتمام حجت بر مستضعفین و اظهار فضایل امام زین العابدین ع
اعتقاد کنند و گویند که هرگز محمد بن حنفیه مخالف امام نبود کما لا یخفی علی من طالع
روایات الکلینی و تاویلات علمار القوم فی نزاعه فی الخلوات و الجلوات
سترالنماس می نماید که از عبارت اربعین که حاصلش بعبارت فارسی
انفاد انستی چنان سمت وضوح دارد که چنانچه امام المتکلمین رفاقت زبیر و دل
سیف را در اثنای دلیل تقریر کرده رفاقت حضرت عباس و قول آنجناب را نیز
ذکر فرموده بلکه این امر را مقدم بران ایراد نموده و مخاطب درین مقام نام شرح
مقاصد میگیرد و نام اربعین ذکر نمیکند و این مشعر تا بمنت که حضرت مجتهد بکتاب
اربعین خود رجوع نکرده بلکه مانند سکی تقلید کسی از مهان و همین نموده و الا بایستکه
نام اربعین می نوشت که کلام امام درین فن زیاده از کلام علماء نقاد از وجوه معتبر
است و بهتر از همه آن بود که بعد اربعین نام شرح مقاصد میگرفت و نا ینجک
مثل خبیر قول از انجملا الی قوله من علمار السنه **اقول** باید دانست که بعد از

بعد

وزریت عظمی یعنی واهیهٔ وفات سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم
هم از صلابت کبار را تحیری و عقلی از بدیهیات رو داد مثلا فاروق اعظم با عتراف
شیعه در مطاعن شمشیر از نیام برکشید و گفت که اگر کسی خواهد گفت که جناب اقدس
سید المرسلین از دنیا رحلت فرموده او را از تنه نخواهم گذاشت و سرش از دوش
خواهم برداشت تا آنکه بتفهیم و تنبیه افضل الصدیقین که در ثبات و قرار بقول جناب
مرتضوی مانند کوه در تمکین و وقار بود که لا یحرکه العواصف و لا تزیله القواصف در
شان اوست بنا بر بعضی از وجوه کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام محتاج شد
و بحمد الله که فاروق بزودی بعد از مواعظ صدیق موفق گشت و دانست که قاید توفیق
ازلی دستگیری نمود و زود تر از غفلت بهوش باز کردانید عجب از بعض متشیعین که
رجما بالغیب بر دامن فاروق غبار تهمت افشانند که انکار موت آنسرور صلی الله
علیه و آله و سلم از آن نموده بود تا مردم امیر المومنین را خلیفه نگردانند و این قسم
سخنان نامربوط که بجهل عواقب امور از علمای شیعه سر می زند خود هادم اساس
مطاعن ایشان می باشد که در باب خلفا مرتب میسازند چه اگر این معنی را مسلم داریم
پس آنچه خود بانی و متاخرین این قوم از این طعن بر فاروق اعظم اندیشیده اند یعنی
ثبوت جهل او از آیات قرانی و موت رسول یزدانی همه بر باد میرود زیرا که از قول
این گروه چنان معلوم میشود که فاروق بموت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یقین کرده
بود مگر انکارش از آنجهت اتفاق افتاد تا صدیق از خانه خود مراجعت کند و درین
مشوره شریک شود و مردم امیر المومنین را خلیفه نکنند علاوه چون تمامی اکابر
از مدتهای دراز در وقت حج صحیفه را نوشته در زمین کعبه مدفون ساختند و مضمونش
این بود که عهد موثق میکنیم و خدا را گواه میکنیم بر اینمعنی که بعد آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم علی مرتضی را از حق او باز داریم و با ابو بکر و عمر در رفاقت و ملازمت
داهیم چنانکه قبل ازین هم دانستی پس احتمال خلیفه کردن امیر المومنین از عجایب
تحماقت و بر همه کس عیانست که ذاتیات امامت از یکدو کس که دعوی محبت مرتضوی

بر زبان داشته باشند سر انجام نمی باید عجیبتر آنکه این گونه هزلیات را متعصبین
روزگار بنابر نا عاقبت اندیشی از اذهان خود می تراشند و از غایت شقاوت
افتخار بران میکنند و اینکه شنیدی حال فاروق و دهشت او بود یک دو حرف در
باره مرتضوی با اصول و قرار داد شیعه گوش کن و آنچه متکلی اینکه اقبال در رساله
حدیث الحوض گفته و باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر علمای شیعه در کتب
دیگر در پای تحقیق سفته اند بعد اندک غور و امعان بشنو که تا مدتی جسد مبارک خاتم المرسلین
شفیع المذنبین بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد چسان
گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی تغیر میکرد و بعد غسل و کفن که بصد کلفت و مشقت
و غفلت از مسایل این باب کما اشرنا سابقا رو داد فتوی بران دادند که ده ده کس
از مردم که مانند مور و ملخ بودند در حجره داخل شوند و نماز جنازه چنانچه در حق الیقین
و جلاء العیون مرویست بگذارند ازینجهت مدت سه شب و روز بر جنازه شریف
گذشت و هرگز بخیال مرتضوی در نیامد که درین تجویز امتداد بسیار خواهد رفت
است بلکه متحتم اینکه جنازه شریف را در میدانی وسیع نهند تا بزودی از نماز فراغ
یابند بنا زنم بر اعجاز ختم النبیین که هزاران هزار مردم در کمترین مدت چنانچه اشارتی
بدان رفت فارغ شدند والا مقتضای فتوای حضرت خلیفه اول امامیه آن بود
که تا ده روز هم دسته مردم باین عبادت مشغول میماندند این قدر هم بخیال شان نگذشت
که صدها حدیث درباره عجلت در چند باب وارد است که نماز جنازه و تجهیز و تکفین
میت از انجمله است و خود تصانیف مجلسی مذکور کما اشرنا الیه دلالت بران دارد
که جناب امیر را حضرت بشیر و نذیر درباره سامان اخروی و غسل و کفن وصیتها
فرموده بود و خلفا بجنازه شریف تعرضی نکردند و این همه امتداد از رای جناب
مرتضوی وقوع یافت پس مقام خوف و تقیه هم نبوده باشد و اگر این امور را از
قبیل وصایای جناب ختمی مآب انگارند و آنچه [illegible] مرتضوی سرزد مطابق
ارشاد مصطفوی دانسته چرا اند که [illegible] امامیه نظر باین اسباب درباره اصحاب

انکار عبد الرحمن بن ابی بکر و حضرت امام حسین و عبد الله عمر و [illegible] بیعت دیگر
دران مذکور است و اینهم درین کتاب مرویست که آخر معاویه در مدینه رسید و کوشش
بسیار در اخذ بیعت یزید نمود و فیصل نشد پس خواست که اربعه متنازعه از خود
طلبدارد خبر رسانیدند که این همه بزرگان بهیأت مجموعی بجانب حرم مکه روانه شده اند
بعد چندی متعاقب ایشان داخل مکه شد و امام حسین را نزد خود خواند چون صحبت دست
داد معاویه پیغام بیعت یزید درمیان نهاد حضرت سلطان کربلا ابا نمود و معایب او
برشمرد و بسخافت عقل معاویه اعلام نمود چون نوبت خلوت بعبد الرحمن بن ابی بکر
رسید لیکن آنکه معاویه در تکلم آید گفت که هرگز باغوای تو در ربقه بیعت یزید در نخواهم
آمد و بسخنان عام فریب تو مغرور نخواهم شد تا آنکه نوبت بعنف و خشونت رسید
و عبد الرحمن بشمول تفضل ایزدی سالما و غانما باز گردید عبد الله بن عمر هم بر نوبت خویش
مواعظ ارجمند و نصایح هوش افزا القا نمود و معامله خلفای راشدین که برا اولاد
خود با وصف لیاقت رقم خلافت نکشیدند و برای دیگران که الیق بودند کار خلافت
را گذاشتند یاد دهانیده رخصت شد چون نظر معاویه بر عبد الله زبیر افتاد تعریضات
و تصریحات نسبت با و بجا آورد عبد الله زبیر هم دقیقه از مراتب زجر و توبیخ
نامرعی نگذاشت و گفت باید که تو موسوس مبادی فتنه نباشی و خلافت را بشوری
اندازی که جانشینی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم امری بس خطیر است و آخر
ترا در موقف ایستاده کنند و سوال نمایند که چنین امر عظیم را بکه گذاشتی و برجای
خود که را خلیفه ساختی آخر بعد زمانی این همه بزرگواران را مجموعا نزد خود بخواند
و از هر دری سخن راند تا نوبت بجای رسانید که یزید را فقط بحسب ظاهر خلیفه
تنها بوده و بحقیقت خود خلافت و فرمان روائی نماید ابن زبیر گفت که احسن
شقوق آنست که احدی را بخلافت نه نشانی و این امر خطیر را برضا و اختیار
اهل حل و عقد حواله گردانی چنانکه اکابر مهاجرین و انصار بعد آنسرور صلی الله علیه
و آله وسلم کلی را از صنادید قریش امام کردند همچنان بعد وفات تو و اگر

دولت رسد خیر نشود یا از بنی هاشم یا بنی تیم و عدی غیر بنی عبد الشمس و بنی امیه
برگزیده کن و الا بشوری بگذار معاویه گفت سوای این هر سه چیز امر دیگر هم هست
گفتند انگاه به بقیه مخاطبین خطاب کرد و گفت که رضای شما چیست گفتند که منحصر
در همین شقوق ثلثه است پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت باز فرمان داد که تا
اشراف و صنادید قریش و سایر مردم جمع شدند انگاه بر منبر برآمد و خطبه طویل برخواند
و در آخر یاد کرد که دی روز از مردم بگوشم خورد که صنادید قریش و اکابر قبایل و ساداة
قوم یعنی این چهار کس به بیعت یزید رضامند نیستند و حالانکه این خبر خلاف نفس الامر
است زیرا که این بزرگان بطیب خاطر بر بیعت یزید اقرار کرده اند هر که شکی داشته
باشد تحقیق نماید بمجرد استماع این کلام مردم شام شمشیرها از نیام کشیدند و گفتند
که اگر این اصحاب اربعه علی روس الاشهاد بیعت کنند فبها و الا در دم خون ایشان
می ریزیم معاویه بیامکس بلند گفت که ای اهل شام ازین فتنه درگذرید و از کبریا و جلال
الهی خوف کنید این بزرگان در دهشت افتادند و دیگران دست به بیعت یزید
برکشادند و جماعت متفرق شدند و آخر نوبت بشکایت انجامید که بظاهر این
بزرگان امتناع از بیعت یزید میکردند و باطن راضی بآن بودند تا آنکه این بزرگان
ایمان غلاظ یاد نمودند و بکشف این حیله پرداختند انتهی ملخص الکتاب اسد کور
و ازین قسم عذر و حیله در کتب دیگر نیز مسطور است ازین عبارت و معانی
دانشوران دقیقه رس دریافته باشند که معاویه و یزید و مروان و انصار و اعوان
شان را از طرف همین چهار بزرگ اندیشه بود و خود هم با وازه بلند سیادت
و قدوه را به ذوات عالیات ایشان منوط میکردند بلکه منحصر میدانستند و اهل
مکه و مدینه زادهما الله شرفا و کرامة درین امر مقتضی اثار ایشان ا عبد
ابن عمر با وصف استمالت معاویه و الحاح او بیعت یزید قبول نکردند و جوائز
و صلات او را استرد نموده بخلاف محمد بن حنفیه پسر خلف خلیفه اول امام
جائزات هم چو یزید را او ابهم بعد از قتل شهید کربلا بطیب خاطر قبول فرموده بود

نیارتش بهمین امید تا دمشق رفته کما سبق مجملا و سیجیئ ان شاء الله تعالی مفصلا و نیز معلوم
شد که بیعت بعضی از اهل مکه محض بخیال مذکور یعنی ارلیه متناسبه بیعت یزید بعد از الحاح
و اصرار معاویه بضرورت کرده اند واقع شده و اهل مدینه زینهار بیعت نکرده اند
و خود اهل مکه بعد از استکشاف امر بیعت ازین ادلیه متناسبه بیعت مذکور را در
شمار نیاورده مایل به بیعت امام حسین ریحان رسول الثقلین بودند باظهار مورخ
مذکور و دیگر مورخین اهل مکه بعد از وفات معاویه و جلوس یزید بر تخت خلافت
باطله بقدوم خجسته سید الشهدا مسرور و خوشوقت گردیدند و هر صبح و شام
نزد آنجناب حاضر شدند و رغبت بآنجناب داشتند و تردد خود در انتزاع بعید الله
بن زبیر موقوف ساختند اکنون از اهل حل و عقد کیست که بیعت یزید را آن
وقت یا قبل از خروج امام حسین در زمان یزید اختیار کرده باشد اما اثبات
بیعت یزید لئیم از خلیع خالعین پس وقتی برای مستفتی بکار می آمد که تقدم آن را ثابت
رسانند و هنوز مستفتی چنانچه بر همه کس عیانست مانند دیگر نیز برای خود در این زمینه
و هیچ دلیلی ثابت نکرده که خروج امام حسین متاخر از بیعت خالعین قبل از آن
بوده و بر ناظرین مباحث کلامیه خصوصا این کتاب عیانست که بعد ثبوت این
عقد هم هنوز مراحل دیگر مستفتی را طی باید کردن کما او ما نا الیه سابقا و
انتها من الکتب الکلامیه قطعا بار خدایا مگر بعد یاس از عبد الله بن عمر که
بلا ریب یزید را فاسق میدانست و بیعتش بعد ازین امور هم نکرده و هم با التسلیم
از خلیع خالعین مجتهد متشیعین بجانب خلف خلف او زخویش مایل گردد او را
از اهل حل و عقد قرار دهد بلکه این مرتبه را در ذات منحصر دانند که نظر بجانب
از یزید کما او ما نا الیه انقیادش رضا نمیداد که کسی را امام او یعنی یزید
بی خروج کند و فوج کشی برو نماید چنانچه از تقریرات او نزد امام حسین عیانست
و سوف تعرفها فی آخر الکتاب ان شاء الله تعالی لیکن درینصورت هم اثبات
تقدم بیعت این خلف الصدق بر جهاد امام حسین بر ذمه مجتهد ضرور خواهد بود

ومعلوم است که تحلیل این مجتهد عدیم المثال جائزین است یا نه که هر چند طی این مرحله
نظر باقوال وافعال محمد بن حنفیه که بالاتفاق بیعت امام حسین نکرده بر اصول
شیعه بغایت آسان است کما عرفت ولیکن مشکل اینست که بمقابله اهل سنت کارگر
نمی افتد تا از کتب معتمده ایشان بطور مذکور با ثبات نرسانند کما لا یخفی **من بعد**
گذارش است که مخاطب مدعی بیعت اکثری از صحابه کرام است و هنوز ذمه او باقی
برهان برین دعوی مشغول است از مطالعه بهترین سیر بلکه دیگر تواریخ نیز پیدا است
که هیچکس از صحابه کرام چه خاص و چه عام معاذیه را برین حرکت نستوده بلکه اشارة
و صراحةً زشتی این فعل بیان نموده اند و آخر مآل این انکار همان امر مینشد که یزید را
لائق ریاست نمیدانستند و الامر با این است که اصحاب جناب امیر که باعتراف اکابر
شیعه مثل مرتضی علم الهدی سنی و معتقد بحسن سیرت شیخین بودند نیز از نقض
خلافت برامام حسن باعتقاد مجتهد شیعه انکار بر جناب مرتضوی می نمودند و از همین
قیاس ممکن نیست که اهل حل و عقد به بیعت یزید راضی بوده باشند و هرگاه از روایات معتبره
اهل سنت و کلام علم الهدی و شعبین و دیگر علمای ایشان واضح شده که یزید لائق خلافت نزد
احدی از صحابه و تابعین نبود پس گفتن اینکه بس مستبعد است که مجیب عدم استحقاق یزید
قرار داده و سند آن وقت بیخبر از آن محض یاوه گوئی و حیله جوئی است بلی نظر بتعلیلات علمای
قوم که در باب غیبت امام مهدی منتظر بکمال اطناب تقاریر مختلفه گفته اند و ابواب و فصول
در علل غیبت نوشته اند و حدیث جعفری که امام محدثین ایشان باقر مجلسی در حق اتقین
و دیگران هم در اسفار معتمده خود روایت مینمایند میتوان گفت که سبحان الله
چه مصیبت کبری و داهیه عظمی است که ذوات مقدسه ائمه هدی که علم ما کان و ما یکون
داشتند و قلوب صافیه ایشان در رنگ لوح محفوظ حامل هر غیب و شهادت
بود از علل غیبت مطلع نباشند **نظم** بی خردی چند ز خود بی خبر
عیب لبسته بر ائمه هنر ٭ دود شوند ار بدماغی رسند ٭ باد شوند ار بچراغی رسند
بر وجوه و علل غیبت صاحب الزمان واقف باشند فاعتبروا یا اولی الابصار

چگونه روا خواهد بود قبذکر مذهب شیعه که در ابتدای دعوی فدک و رفتن بمجامع اصحاب با سائر تشاور بنی هاشم و انجام آن بشکایت جناب مرتضوی پرداختن بلکه از بحر متروقه فدو نگذاشتن جناب سیدة النساء را بر اصول امامیه پیش آمد خود

بیدن ... ابشرح وبسط فیت وقال سعد بن عباده اینست که با وصف ملاحظه مناقب صدیق اکبر و امیر المومنین حید ر مدعی خلافت گشت و بامامت خویش در سقیفه خیال بست و بعضی از انصار منا امیر و منکم امیر بخطاب اکارم قریش گفتند و از حدیث وحدت امام و آنکه دو بادشاه در اقلیمی نگنجند غافل شدند ولیکن بحمد الله که این همه قبیل و قال آنی پیش نبود ایزد کریم بمجرد وعظ صدیقی ایشان را ازین مذهب وار بانید اگر خزیمه ذو الشهادتین و مانند او را نیز یکدو ساعت یا یکدو روز انقسم زلات پیش آمده باشد هرگز بعید نخواهد بود بر اصول امامیه چنانچه از کتاب منتهی هویداست که این بزرگ بکوشش انصار من تلقاء النفس دمید که علی مرتضی خلافت را زینهار قبول نخواهد کرد پس با همین شما بدایت کنید انصار را انگفتن خزیمه تهور و جسارت بهم رسید اگر تخلف مذکور هم نماید چندان بعدی ندارد **بالجمله** چون ما مردم بدلایل کتاب و سنت و براهین یقینیه عقلیه و نقلیه ماموریم که با اهل بیت نبوی و اصحاب مصطفوی محبت و مودت داشته باشیم و برای زلات اینها محامل صحیحه تجسس کرده دمار از روزگار خوارج و نواصب و روافض سود الله وجوههم بر آریم بنابران افعال ایشان را که در قرب وفات سید انبیا صدور یافت و ذکرش بعمل آمد بر همین فرو داوریم والا مقتضای بشریت از ینهم پیش قدمی میکند و با فراتر می نهد نگاه نکنی در حال حواریان حضرت عیسی که بگواهی کتاب مجید درباره استدعای مائده چه کلمات بر زبان آوردند و حضرت عیسی درباره ایشان چه فرمود که بیانش را دفتری باید طویل و کتابی بس دراز بلکه آنچه از اصحاب رسالت مآب دران زمان صدور یافت و جناب مجتهد متعرض آن قصد کرده اند نسبت بانچه از انبیا بلکه مرسلین بلکه اولوالعزم من الرسل بر اصول امامیه صادر گشته نسبت قطره بدریا دارد مگر ندانی که جناب موسی کلیم الله

که با وجود کمال تقوی دلمش باستفاده اسرار علوم لدنی از حضرت خضر بر طبق. ردو
چنانچه محدثین رافضه و منهم علی بن ابراهیم استاد کلینی در تفسیرا
معلمش طفل را کشت هیچ از بحر منی فرو نگذاشته لعنه حضرت خضر را بالا برده
پستر بر زمین زده و در کشتن او دقیقه نامرعی نداشت تا به ... انی اثنین
شمشیر کشد و بسبب غفلت بشری آوازه عدم رضا به بیعت صدیقی بلند کنند
و اصحاب دیگر هم در آن وقت لغزش نمایند و یک دو ساعت یا یک دو روز تخلف
کنند باز بزودی رجوع آورند و هیچ نکرده باشند اکنون روایت مذکور بشنو و ببینید
که بر فهم و دعوی فقیر دلالت قطعی دارد یا نه فلما فتحت السفینة فی البحر قام الخضر فنظر
الی جوانب السفینة فکسرها وحشاها بالخرق والطین فغضب موسی غضبا شدیدا وقال
للخضر اَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا اِمْرًا فقال له الخضر
اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قال موسی لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا
نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ اَمْرِي عُسْرًا فخرجوا من السفینة فنظر الخضر الی
غلام یلعب بین الصبیان حسن الوجه کانه قطعة قمر فی اذنیه درتان فتامله الخضر ثم
اخذه فقتله فوثب موسی علی الخضر وجلد به الارض فقال اَقَتَلْتَ نَفْسًا
زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا الخ بعضی از مناظرین امامیه که بس
دلیری دارند بجواب هیچمدان بعد تذکیر این روایت داد شوخی دادند و هرگز سر بگریبان
فکرت نبردند و گفتند که چون خود حضرت خضر حضرت موسی علیه السلام را معذور دارد
که الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا تذکر این قصه مناسب نمی نماید سبحان
الله این حال سخن فهمی علمای طایفه حرف درین میرفت که آدمی را بسبب
مقتضای بشری چنانچه نمی آید حضرت موسی با وصف اولوالعزمی بر روایات شیعه
استاد خود را بر زمین زد و در کشتن او دقیقه فرو نگذاشت اصحاب رسول خدا صلی
الله علیه و آله وسلم بعد از ذاهیه وفاتش اگر یک دو ساعت یا همچنین مدت قلیل از
بیعت افضل الصدیقین بنابر بشریت و عدم رجوع باولاً فضیلت او تخلفی نمایند

باد و استغراب خواهد بود پس مجرد گفتن اینمعنی که خود حضرت خضر موسی
را معذور داشت چه فایده برای مجیب تواند داد حلم حضرت خضر باعث بر اینمعنی
شخصی دیگر مشاهده ... موسی تند و تیز می بود کما سیجیئ در مقابله حالت منتظره باقی
یاره اینمردم که بعد از تسلیم لغزشی از ایشان کافه صدور
یافت دریی مواخذه شده و در صدد سحر مستی ایشان افتاده حاشا و کلا و این قدر مجیب
مذکور را یاد نماند که هرگاه در قرآن مجید درباب مهاجرین و انصار عموما و خصوصا رضوان
الهی و عفو از جرایم بکمال تاکید و تحقیق ثابت باشد دیگر در صدد مطاعن و تجسس عیوب
ایشان افتادن و دفترها دران سیاه کردن کمال بیحیایی است یا نه و اول می باید که
تقریر طعن بعنوانی کنند که نفوس قدسیه ائمه هدی و حضرات رسل و انبیا از ان سالم
مانند و بارها دیدی و آزمودی که اگر طعن شیعه را درباب اصحاب مسلم داریم بسیاری از
انبیا و ائمه از منصب خود ها بس بعید میشوند و از مرتبه نبوت و رسالت و امامت و خلافت
نامی باقی نمی ماند و شیعه را نقد ایمان از دست میرود و ازینجا گفته اند بیت
چون خدا خواهد که پرده کس درد × میلش اندر طعنه پاکان برد **قوله** و سوای اشخاص مذکور
الخ **اقول** حاشا که کسی از اصحاب در استحقاق صدیق قیل و قال کرده تخلف
از بیعت آنجناب کرده باشد چنانچه در هر مقام بعنوان شایسته دانستی انصار هم
روز سقیفه در استحقاق صدیق گفتگو نکردند بلکه آرزوی شرکت نمودند اگر حوصله تقریر
و تحریر باشد درین باب کلام باید کرد تا دعوی مخاطب که در صدر تقریر گفته یعنی حال
خلافت یزید با وصف عدم بیعت ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق
و عدم بیعت عظمای صحابه با و در اوایل زمان رو براه ثبوت آرد معهذا اگر اینها
قادح استحقاق می بودند لامحاله بزعم حضرت مجتهد متصف بتشیع خواهند بود درین
صورت صدور لعن بر ایشان از جناب مرتضوی بعقل احدی از اهل دانش نمی آید
تفصیل اجمال آنکه از کتاب سلیم چنان ظاهر میشود که حضرت امیر بعد از دفن حضرت
بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله و سلم جناب سیده را بر دراز گوش سوار فرمود و هرگز

کسی از مهاجرین و انصار رفاقت آنجناب را قبول نکرد مگر چهل و چهار کس آخر اینها نیز
نکث بیعت و تخلف از مواعید و مواثیق کردند و بر وقت جهاد حاضر نشدند مگر کار
اربعه تا آنکه کار از دست رفت و کار ابوبکر محکم شد و حضرت امیر وقت تفضیح و تضلیل
اینمردم فرمود لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی و اینهم ارشاد نمود کو الله لو ان اولئک
الاربعین الذین بایعونی وفوا الی لجاهدتکم فی الله یعنی بخطاب عمر گفت که اگر آن چهل کس
که بیعت جهاد کرده بودند وفا بعهد خویش می نمودند البته در راه خدا جهاد با شما میکردم پس معلوم
شد که اینهمه مقبولین لسانی مثل عمار یاسر و حذیفه و خزیمه و بریده و ما تعداد ایشان بر زبانی
جناب سید اوصیا معاذ الله مطعون بوده اند اکنون در پیچیدی حالت منتظره باقی نیست
که اینها همه صدیق اکبر را امام خویش میدانستند و بیعت ایشان از راه تقیه و نفاق نهان
نموده و قبیل ازین عبارت کتاب سلیم که در باره رفاقت زبیر بن عوام منقول شده
بر همین دلالت دارد که غیر از امیر و ارکان اربعه همه با ابوبکر صدیق بی اکراه بیعت
کرده اند و از کتب امامیه جناب سیدانی اینهم بظهور پیوسته که این ارکان اربعه را نیز تزلزل
در گرفت و بعد چندی اینها را یقین بزهد و کمال تقوی در باره خلفا بهم رسید یکی از اینها زبیر
بن عوام است که کفر محض اختیار کرد فتذکر و لا تکن من الغافلین و ازینجاست
که امامیه در آخر مضطر شده این ترانه هم میسرایند که جناب امیر جز اهل بیت خود کسی را همراه
نداشت صاحب سفینة النجاة خطب مرتضوی را ترجمه میکند یک دو حرف از ان
بکمال اختصار باید شنید میگوید که در بعضی از خطب چنین فرموده فنظرت فاذا لیس
لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که در ان هنگام مرا نه یاری
دهنده بود و نه باز دارنده و دفع کننده شری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اهل بیت
من پس باز داشتم ایشان را از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب
چنین فرموده فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت انتهی
بلفظه و خود این مجتهد ناعاقبت اندیش اینحدیث را بعد ازین از نهج البلاغة
نقل خواهد کرد بالجمله ازین اخبار و آثار هم صحیح می توان یافت که استتار سلمان

پیداست یعنی در وقتی این بزرگان تفسیق حضرت امیر نموده‌اند و آخر دست
رد داشتند چنانچه در بارهٔ زبیر دانستی و بخیال عقلا بعد از اطلاع بر حال
... و سلمان که چند حرف از ان بمعرض بیان آمد در نمی آید که اینها نیز در اهل بیت
ان نخواهند بود مگر مورد آیت تطهیر چنانچه مزعوم شیعه
است پس معلوم شد که در حقیقت کسی از اینها تخلف از صدیق ننموده فلا تغفل
قوله و هر گاه اقول این دلیل هرگز صحیح نیست زیرا که جناب امیر المؤمنین فاسقی
بر تقدیر تسلیم بجهت ظلم و ستم کرده باشند افحام و الزام امام حسین علیه السلام و
عدم اتمام حجت از جانب ایشان لازم می آید کما ذکر فی الرسالة القدیمة و سیجیئ فی
آخر هذا الکتاب بعون الملک الوهاب مفصلا و لیظهر ان ما قال المجتهد فی الجواب
اوهن من نسج العناکب قطعا **آمدم بر ضرورت** داعیه صیانت نفوس
پس میگوئیم که این وجه بیداهت عقلیه و اصول امامیه باطل است زیرا که از حال
تخلف سعد بن عباده و دعوی او و در پی نشدن اعوان و انصار صدیق بناموس او
کما روی علمائهم چنان بر قیاس اولویت بوضوح می انجامد که هرگز صحابه کبار
جور و جفا نه نموده اند و در پی او نیفتاده پس حاجت بصیانت نفوس و حفظ ناموس
جناب مرتضوی را چه باشد بخلاف وقت خلافت یزید بالاتفاق که هم جان مردم
و نفوس ایشان برباد رفته و هم مال و ناموس و انصاف باید کرد که در مقدمات
نقلیه اقامت دلیل بعنوانیکه ترکیب آن از قضایای عقلیه صرف باشد چگونه میتواند
شد فلیتدبر **مع ذلک** معامله جناب مرتضوی یعنی بیعت او با بوبکر
صدیق اگر از راه تقیه و خوف باشد بر عکس احادیث متواتره امامیه خواهد بود کما
عرفته مفصلا زیرا که بیعت آنجناب بعد از سانحه اسقاط محسن و سوختن خانه و زدن
تازیانه بر سیده نساء زمانه الی غیر ذلک من المکروهات جلوه ظهور گرفته نه بنا بر
صیانت نفوس و حفظ ناموس **یار خدایا** مگر مراد از نفوس و ناموس حفظ
بهانه و ابروی شیعیان خصوصا بابا شجاع الدین ایشان یعنی فیروز مجوسی که اهتمام

زائدا لموصوف بایشان تعلق داشت بوده باشد نه جناب بنت سید الثقلین و جانی که خود از رشته
و اولاد ایشان مثل ترک و دیلم بر اصول کالیسیان بود و مجوس محض یا کافر بود آیت
محال اصول موضوعه که در هر مقام خلاف قرآن مجید و احادیث شریف واقع میشود معاذ
الله من ذلک و برین تقدیر با آنچه برای جناب امیر بر اقوال دروغ آیات شیعه لازم می آید بیشتر
خارج از اندازه تقریر و تحریر تواند بود **قوله** اگر عبد الله اه **اقول** حاشا که حضرت
عباس از بیعت ابو بکر صدیق کاره بوده باشند بلکه مقصود ایشان کما اومانا الیه سابقا
از لفظ الله والخ نزد اهل نظر امتحان و اختبار بود و حدیث امیر المومنین در حق این هر دو
خرد و بزرگ بعبادت عجل و ذلیل بودن از دست نفس اماره که در تفسیر اهلبیت و بحار و مجالس
المومنین مرویست نیز برهمین معنی دلالت دارد زیرا که در صورت کراهیت و ناخوشی البته بیعت
ایشان نخواهد بود دیگر بطور تقیه که در آنوقت از جمله واجبات بود و برین تقدیر می باید که این
هر دو صغیر و کبیر مورد مدح و ستایش امیر المومنین باشند نه مورد قدح و سرزنش کما لا
یخفی پس معلوم شد که زبان ایشان بر تقدیر تسلیم نظر بمعنی اختبار و امتحان بجانب
امیر مومنان بود و قلب آنها بجانب خلفا نه زبان پس کراهیت و ناخشنودی چه معنی داشته باشد
قوله بلکه بمقادیر انتباه کالذنبا غادر الخ **اقول** غلط محض است کما سیجیئ تحقیقه مفصلا
ان شاء الله تعالی آری جناب سیده بر اصول متعین مزید ذلا حضرت امیر را مثل خائنین و
غادرین و مانند جنین و مذل اهلبیت سید المرسلین صلعم میدانستند زیرا که ذلت مرتضوی که
از نفس فاطمی یعنی خود را ذلیل کردی حاصل میشود البته مستلزم ذلت اهلبیت مصطفوی خواهد
بود فان نفوسهم القدسیة کنفس واحدة پس حیرانم که با وصف تذلیل اهلبیت و اختیار کذب
و تقیه تا مدت العمر و حصول مشابهت تامه بغادرین و خائنین مرتبه عصمت جناب مرتضوی
کو تا ز کمتر از منزلت عدالت اصحاب بود و هرچه منافی عدالت است منافی عصمت و لا ینعکس
زیرا که ثابت خواهد شد و هرگاه عصمت منتفی باشد امامت و خلافت بر اصول متشیعین کجا
چون خلافت و امامت بمعنی لاطلاق نتواند بود امامت بالفعل کجا و قتیکه سلامت امامت
بلا حصول از دست رفت مساوات با جناب سید المرسلین در چیزها سوای مرتبه نبوت

که کمتر از آثار امامت است چنانچه در منهج السداد است کجا حینیکه ایشان مستحق گشت حصول مرتبه استادی و پیری نسبت بجناب مصطفوی چنانچه بعد ازین مفصل خواهی دید و در تاویلات علمای شیعه خواهی شنید کجا الی غیر ذلک من المقامات ولنعم ما قال الحافظ الشیرازی مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا الی غیر ذلک من المقامات و دانشمند ذکی بادنی امعان تواند دانست که میانه این هر دو روایت فرق زمین و آسمان است چه بر اصول امامیه جناب معصومه خود گواهی بر امور ستهجنه قبیحه دادند و جناب مرتضوی را اهل البیت صراحة و کنایة اعتقاد کردند بخلاف لفظ را تیماه که ظنی بیش نیست و لا نسلم که ظن مطابق نفس الامر باشد کما سیجیئ تفصیله انشاء الله تعالی واهم بخیال متکلم نه حضرت امیر و حضرت عباس کما لا یخفی علی اوساط الناس **طرفه آنکه** در شهادت باوصف ثلثة یا اربعة جناب سیده منفرد نبودند بلکه امام حسن و امام حسین گوشواره عرش و ریحان رسول الثقلین نظر بشواهد صحیحه و قرائن صریحه کما سبقت الیه الاشاره نیز شریک جناب فاطمه زهرا بودند نعوذ بالله من اصول ذوی الفضول من بعد مخفی نماند که مخاطب فهیم لفظ بکریه بنا بر معنی تعریض بلهجه هندیه در حق صدیقه کبری گوید معلوم نیست که چون جناب مرتضوی بر اصول امامیه مثل خائنین باشند و مانند جنین در رحم پرده نشین شوند و بتذلیل ذات و الاصفات خویش و رسوا کردن اهل البیت علیهم السلام کوشند مخاطب والا مقام درباره آنجناب چه تقول خواهد کرد معاذ الله من ذلک و نهم بخیال فحوای قدیم المثال مرتکب است بانه که بسیاری از مقتدایان و پیشوایان امامیه که بصفت بهیمی و هتر سبعی متصف بودند کلبی و دیگری هستند چنانچه کتاب رجال افشا روا نیدند آن در مذهب شیعه برتر امر دلیلی است روشن ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

قوله اما عبدالله بن عمر الخ **اقول** ازینجا مانند سفیده صبح صادق روشن میشود که جناب مجتهد الزمانی بمطالعه عبارت علامه دهلوی قدس سره بوجه بصیرت نپرداخته هر چند از قول سابق او که بنا بر لاف زنی در تعلیم این هیچمدان وارد کرده و در آخر آن آیت کریمه ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ را ضمیمه ساخته بود واضح میشود که تمامی عبارت مکتوب آنجناب را دیده است بجا در یافت میکردد که هیچ ندیده و آن زعم انه فعل شیئا لکن لم یفعل شیئا زیرا که

علامه دهلوی قدس سره العزیز لفظ هنوز در صدد عبارت منقوله چنانکه میدانی اورده است
حیث قال هنوز اهل مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل
امام حسین و عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن زبیر و عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنهم اجمعین بیعت
نکرده بودند مقصودش آنکه وقت خروج امام حسین ... تا سایل را
بطلان این خروج متوهم شود باقی ماند آنکه احدی ازین بزرگان بعد ... ت
کربلا و سانحه شهادت شان بیعت یزید کرده است یا نه این امر مسکوت عنه و خارج
از محل نزاع است و بعد از ثبوت نیز معترض را بکار نمی آید کما سبق تفصیله بس عجیب که مدعی
علم و اجتهاد را ازین امور پیش پا افتاده اطلاعی و سر و کاری نمی باشد بالجمله آنچه برای
دفع اعتراض معترض و اجابت سائل بکار اید در کلام علامه دهلوی سخن رفته و با عدم
وجود بیعت که از بعض بزرگان بر تقدیر تسلیم و فرض محال بعد از سانحه شهادت امام حسین
صدور یافت روی سخن متوجه نیست کما لا یخفی علی العقلاء **قوله** و بعد تسلیم سکوتهم اه
اقول از سابق و لاحق عیان است که هر چند در کتب قدیم و حدیث تتبع بالغ رود
جز انکار بیعت یزید از عبداللہ بن عمر خبری بر نمی آید الا لفظ با یعنا که حالش مفصلا
در منهج اول دانستی فلا تکن من الذاهلین و اما الامر الاخر فقد مر جوابه ایضا باتم تفصیل
واکمل بیان فتذکران کنت من نوع الانسان **قوله** علاوه اه **اقول** جناب
امیر باجماع اهل سنت صلاحیت خلافت راشده بنصوص نبوی صلی اللہ علیه و آله
وسلم داشتند پس تر به بیعت اهل حل و عقد یعنی کبار مهاجرین و انصار امام بالفعل
شدند و بر اریکه خلافت حقه جلوس فرمودند و سابق ازین گذشت که تمامی
مهاجرین و انصار به بیعت شریف شان در آمدند و خود آنجناب باین دلیل
با انضمام مقدمات واقعیه در رد بر دی معاویه و غیره تمسک فرمودند و بقید کتابت آوردند
کما اورده الرضی فی نهج البلاغه اکنون اگر صد کس از افراد ناکس مثل معاویه و عمرو
عاص از بیعت شیر خدا سر باز زنند و پهلو تهی کنند در فعلیت خلافت راشده ایشان چه
نقصان عجب است که مجتهد معتقد خلافت یزید پلید بتقلید شکی ارکیه اقبال و مرزا محمد در اصل

استفسار تصریح میکند که اهل سنت بیعت یک کس را از اهل حل وعقد در فعلیت امامت شخص
کافی میدانند حالیا بعد ثبوت بیعت تمامی اهل حل وعقد این همه خرافات می نگارد ونسج عنکبوت
را حصار آهنین وقلعه سنگین می پندارد وانچه در خطب ومکاتیب نهج البلاغت درین
باب وارد است که اجتماع همه کس ضرور نیست مهاجرین وانصار هرگاه بر امامت شخصی
گرد آیند امام میشود وهر که منحرف گردد قتال با او روا است بتحصیل معنی آن همت میگمارد
قوله خوارج الخ **اقول** بحمد الله که سخن حق برخلاف انچه والد ماجدش در ذوالفقار
افاده نموده کما مر فیما سبق بر زبانش جاری شد هرگاه خارجیت که در مقام کنایه از
دشمنی جناب امیر است نعوذ بالله کما نص علی ذلک صاحب اثبات الحق از اهل حق منتفی
باشد ناصبیت که عبارت از دشمنی امیر المومنین واستحلال خون تمامی اهلبیت طاهرین و
تجویز لعن این بزرگان است علی افاده صدوق الطائفه وقد اورده المجتهد الجالسی
فی اساسه بطریق اولی مسلوب خواهد بود این فائده را باید که بذهن خود محفوظ داری
زیرا که در تنقیض بعضی از هفوات مجتهد جالسی ومخاطب ذکی وماننداو که فقیر را بعد ازین
بناصبی بلکه اسوء ا[ز] نواصب تعبیر خواهد کرد بکار می آید وتناقض وتهافت کلام ایشان
از ان ثابت میگردد **ومخفی نماند** که عبارت اساس الاصول روزی بعد
از تسوید وتبییض این مقام در اوراق برآمد وبعنایت ایزدی چنان نمود که انچه صدوق
امامیه فهمیده ودر معنی ناصبی نوشته قطعا ویقینا مطابق واقع است وقول صاحب
فوائد مدنیه که ناصبی انکس است که عداوت بمذهب امامیه دارد وهر که فتوی بمعنی اول
داده بصیرتی در اخبار اهلبیت علیهم السلام نداشته باطل محض است زیرا که لازم
می آید که صدوق امامیه مفتری بر خدا وقلیل البضاعت در احادیث ائمه هدی باشد
اکنون آن عبارت باید شنید لطیفه اخری یناسب ذکرها قال محمد بن بابویه فی
الفقیه روی الحسن بن محبوب عن سلیمان الحمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی
للرجل المسلم ان یتزوج الناصبة ولا یزوج ابنته ناصبیا ولا یطرحها عنده قال مصنف
هذا الکتاب من نصب حربا لآل محمد صلی الله علیه وآله وسلم فلا نصیب له فی الاسلام فلهذا حرم نکاحهم

وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم صنفان من امتی لا نصیب لهم فی الاسلام الناصب
لاهل بیتی حربا وغال فی الدین مارق منه ومن استحل لعن امیر المومنین والخروج علی ائمة المسلمین
وقتلهم وحرمت مناکحته لان فیها الالقاء بالایدی الی التهلکة والجهال یتوهمون ان
کل مخالف ناصب ولیس کذلک وقال صاحب الفوائد المدنیة الثانیة مشاجرة عظیمة
من غیر فصل بین المتاخرین من اصحابنا فی تحقیق معنی الناصبی فزعم بعضهم ان المراد به
من نصب العداوة لاهل البیت علیهم السلام وذهب بعضهم الی ان المراد به من نصب
العداوة لمذهب الامامیة وفی الاحادیث تصریحات بالثانی ومن قال بالاول کان
قلیل البضاعة فی احادیثنا الواردة فی اصول الامامیة فعلی زعم هذا القایل اخطا ابن
بابویه فی تفسیر معنی الناصبی وکان قلیل البضاعة فی الاحادیث وکذب علی الله
وافتری انتهی بلفظ الجالسی واگر اندک غور وامعان درین عبارت صرف کرده شود
بالیقین عیان گردد که آنچه بعضی از اهل دعاوی لاطائل خواسته اند که میان دو گروه
مذکور که بقول صاحب فواید مدنیه بمشاجره مشغول اند وهنوز مطارحات شان
انفصال نیافته محاکمه نمایند وتطبیق مختلفات درآیند دلالت بر قصور فهم وعدم
استقرار ایشان دارد وحکم می نماید که این عبارات ومضامین را ندیده خسارتی
می کشند نعوذ بالله منها **قوله** وعلی الثانی اه **اقول** عبد الله بن عمر را در تارکین بیعت
مرتضوی شمردن حال آنکه اسفار معتمده اهل سنت بخلاف آن ناطق است کما عرفته
سابقا از افادات مجیب لبیب بلی بعضی از روایات وعبارات موهم این معنی است حتی
که بعضی از علمای اهم باعث عثرت شده کما لا یخفی وتفرقه در میان این هر دو امر نزد کسیکه
بهره از عقل سرسری دارد نیز بر ظاهر است لکن برای حضرت مجتهد بالنش ناگزیری بینیم
ومیگوییم که در وقت یزید علیه ما یستحقه که عمده مهاجرین وانصار باقی بودند امام حسین وعبد الله بن عباس
وعبد الله بن عمر وعبد الله بن زبیر اهل حل وعقد بودند بلکه همین مخصوص ذوات عالیات ایشان ومعاویه
وعمرو عاص واهل شام که از اطاعت خلیفه برحق منحرف شده بغاوت ورزیدند جماعتی از اهل
حل وعقد باشند پس تفرقه واضح تر شد **قوله** انصاف فرمایند **اقول** این نزاهت

ونمی در قیاسات حضرت مجتهد ترتانی بکار آید که قضیه ولا المفضول مفضول ولا الا افضل افضل
واقعی نفس الامری باشد و هو طلب الفساد ونزد بعضی ازین خرافات بر تقدیری قابل استماع خواهد
بود که بر اصول ما ثابت نماید که هر یکی از ارباب خلافت وسلطنت بعد از خلفای راشدین رضی الله
عنهم اجمعین که نزد بعضی از اهل سنت مجتهد و امام بر حق تواند بود افضل است از جناب امام
حسین و هو ایضا کما تری پس فضلیت معاویه از امام حسین نزد هیچکس ثابت نباشد چه جای
ظهور آن مثل ظهور الشمس علا و ه مقصود مخاطب اگر از ترتیب این قیاسات تقلید اول
من قاس است که چون انکار و خروج امام حسین باعث عدم ثبوت خلافت امیر المومنین بجهت
انکار و محاربات معاویه نزد سنیان ثابت نباشد گوئیم اگر معاویه نزد معتقدین خلافت
خلیفه بر حق است بعد خلع امام حسن است نه قبل از آن چنانچه صواعق محرقه و دیگر کتب
مثل ازالة الخفا کما سیجئی عبارتها بران دلیل قاطع است و درین وقت جناب امیر
از چندماه بروضه رضوان آرمیده بود قدس علیه بذا منصوص بودن خلافت معاویه
پس در انکار امام حسین و دیگر بزرگان از بیعت یزید برای خلافتش مضرت شدید است
و در اعراض معاویه از بیعت امیر المومنین زینها مضرتی برای ثبوت فعلیت خلافت انجناب
نیست چه درین وقت بتصریح معتقدین هم نه معاویه امام بحق بود نه خلیفه منصوص نه از اهل
حل و عقد بلکه مانند حضرت عباس وعقیل بر اصول شیعه کما فی المجلد الثامن من البحار از بین
رانده و از اسنود لا مانده و قبل ازین درباره امامت انچه باتباع مرتضوی مذهب اهل سنت
منقول گشته فتدبر **بالجمله** چون مخاطب ذکی بسبب مطالعه ذو الفقار مجتهد جالسی از قبه خلع
امام حسن و امثال آن تجاهل میکند و معاویه را خلیفه مطلق میداند درین مغلطه گرفتار میشود
وعبوبی اهر یکه کذب جالسی مذکور باشد نگاه نمی نماید نعوذ بالله من وساوس النفس و توهماتها
قوله این کلام مدفوع است الخ **اقول** قبل ازین گذشت که این ملازمت
ممنوع است این را بدلیلی عقلی یا نقلی اثبات کن و بدونه لا یعبأ بها **قوله** دوم آنکه
الخ **اقول** انچه درین مقام جالسی صاحب تزهه مقدمه چند افزوده مجدوش است
بنابر انکه قبل ازانکه رجوع باین کتاب که وقت تالیف این اوراق بهم رسید اتفاق افتد

میگوییم که مراد از صحت امامت و عقد بیعت خلفای عباسیه نه آنست که ایشان بشروط
خلافت متصف بودند و اجتهاد و سائر شرائط در هر یکی از ایشان یافته شد پس معنی عبارت
اینست که مقصود من ذکر ملوک درین کتاب است که عقد بیعت شان صحیح باشد و خلفای
عباسیه بنابر حصول مرتبهٔ اسلام چنین بوده اند بخلاف خوارج و غیرهم و مؤید این مضمون است
آنچه حضرت شاه ولی الله دهلوی نور الله مضجعه در کتاب مستطاب ازالة الخفا در بیان شروط
خلافت فرموده اند که از انجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مصر بر صغائر و صاحب
مروت باشد نه هرزه گرد خلیع العذار زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه این معنی
شرطست در ریاست عامه که تمام خلق بدست او افتد اولی است بانکه شرط باشد و قال الله
تبارک و تعالی مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ و مرضی بودن مفسر است بعدالت و مروت
و از انجمله است که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضا و احیاء علوم دین و امر معروف
و نهی منکر را و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القضاة
ثلثة واحد فی الجنة و اثنان فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرف الحق فحکم به فهو فی الجنة
و رجل عرف الحق فجار فی الحکم فهو فی النار و رجل قضی للناس علی جهل فهو فی النار رواه
ابو داود انتهی و بعد از بیعت و استخلاف و شوری که در خلفای راشدین یافته شد
میفرمایند طریق چهارم استیلاست چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت
و استخلاف و شوری و همه را بر خود جمع سازد باتیلاف قلوب یا بقهر و نصب قتال
خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع
است یکی آنکه مستولی مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر
ارتکاب محرمی و این قسم جائز است و رخصت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد
از حضرت مرتضی کرم الله وجهه و بعد صلح امام حسن بهمین نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط
نباشد و صرف منازعین کند بقتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل این عاصی
[illegible] است قبول احکام او چون موافق شرع باشد و اگر عمال او اخذ
زکوة کنند [illegible] اگر قاضی او حکم نماید نافذ [illegible] حکم او [illegible]

جهاد میتوان کرد و این انعقاد بنابر ضرورت است زیرا که در عزل او افنای نفوس
مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و یقین معلوم نیست که این شد اید
مفضی بصلاح شود یا نه یحتمل که دیگری بدتر ازان غالب شود پس ارتکاب فتن که قبح
او متیقن است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل انعقاد خلافت عبد
الملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس بهمین نوع بود انتهی و ازین عبارت
سراسر افادت معلوم شد که حکومت سلاطین امویه و عباسیه از قبیل قهر و استیلا
است و انهم غالبا از نوع ثانی که غیر مستجمع شروط غالب شود و مردم بنابر ضرورت
مذکوره مطیع و منقاد او و در انچه مخالفت شرع نباشد شوند نه از قبیل بیعت
اهل حل و عقد که باختیار خویش مستجمع شروط را بردارند و خلیفه سازند چنانچه
بخیال مجتهد الزمانی گذشته و اینهم از جمله فلتات و مغالطات اوست زیرا که
کلام در بیعت اهل حل و عقد میرود و سخن در صورت اختیاریست نه حکومتی
که غالبا اضطراریست فلا تغفل الغرض مراد جلال الدین سیوطی از صحت
انعقاد خلافت استجماع شروط امامت و اعتقاد اینمعنی که خلفای عباسیه
مثلا مجتهد و عادل بوده اند نیست بلکه مقصود آنست که بنابر دفع حرج و ظلم مسلم
بین العقلا اعنی الضرورات تبیح المحظورات اینها را السبب اسلام و ایمان از ملوک
اسلام توان دانست و این همه خارج از ما نحن فیه است کما لا یخفی پس انچه جناب
مجتهد الزمانی در آخر این قول افاده فرموده بدلالة فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفا
ست لازم که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید
تا همان دلیل در ماده عدالت یزید بکار آید غفلتی و جهلی یا تغافل و تجاهل عظیم
است که طرف دیگرش پدید نیست مع ذلک مجیب مصیب مقلد حضرت
ابو حنیفه نعمان بن ثابت است که بسوی ائمه اهلبیت منقطع بود و از خلافت عباسیه
انکار شدید داشت و همچنین از خلفای امویه اگر باور نیاید در روایات کتب
اهل حق معتبر نباشد اینک روایات مجلسی امام خویش را در تذکرة الائمه نگرش کن

میگوید که ابوحنیفه در باب منصور و امثال او از خلفای بنی امیه و بنی عباس میگفت که
اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند مرا که آجر آنرا بشمارم هر آینه نشمارم زیرا که ایشان فاسق اند
و فاسق اهلیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر انداخته او را حبس
کرد الی آخر الشنیعات عجب مصیب کجا گفته و کی اعتقاد داشته که جمیع خلفای عباسیه
مستجمع شروط امامت بوده اند تا این تفریع و تعدی حکم از اوسط با صغری صحیح باشد
زیاده برین آنست که او در رساله بصارة العین فی شهادة الحسین جا بجا میگوید که اعتقاد
امامت در ما نحن فیه بدو ان اذعان است یعنی که شروط امامت او را حاصل بود ضرورت
نمیگیرد و یزید را کسی جامع این امور نمی پندارد و شخصی که بدون استجماع بزور شمشیر خود
و ظلم و ستم غالب کرده انقیاد و اطاعت او در آنچه موافق شریعت غراست
ناگزیر است و ناچار است کما عرفت و این قدر مستلزم اعتقاد بحقیت خلافتش
نمی شود چنانچه این اقوال و تفاصیل بعد ازین در مقام خود بالاستیعاب خواهد آمد انشاء الله تعالی
[illegible] این مغلطه‌ها که جناب مجتهد الزمانی بمسلکش کرده اند هرگز فریب نمیخورد
[illegible] لازم نمی آید آنچه را این ادراک و شعور لازم نموده اند بلی اگر مجیب میگفت
که هر کس که بروی اطلاق لفظ خلیفه کنند ضرورست که او عادل و مجتهد باشد البته
کلام مجتهد بر جای خود می بود و این امر مراحل از اعتقاد و تالیفاتش دور است ۲
منت خدا است عزوجل که نسخه تاریخ الخلفا از دوستی بهم رسید و بعد از رجوع
اطمینان تام حاصل شد که حاجتی بمحو و اصلاح این مضامین که درین اوراق بزبان
قلم سپردم باقی نیست و مجتهد الزمانی درباره اکتفا بر عبارت مذکور تلبیس عوام را قصد
کرده تفصیلش آنکه جلال الدین سیوطی بعد از حمد و نعت در عنوان کتاب مذکور میفرماید
که کتابی جداگانه در حال انبیا علیهم السلام تصنیف کرده ام همچنین در حال صحابه و مجتهدین
و نحاة و لغویین و اصولیین و اولیا تا آنکه از اعیان جز جماعت خلفا که نفوس بشریه بدان متوجه اند
[illegible] اخبار ایشان شوق وافر دارند زمره باقی نماند پس این کتاب را خاص برای این مردم
تالیف کردم و کسانیکه خروج کردند و دعوی خلافت نمودند و امر خلافت برایشان [illegible]

تمام نشد ذکر اینها درین کتاب وارد نکردم مثل بسیاری از علویین و اندکی از عباسیین
و از خلفای عبیدیین احدی را یاد ننمودم زیرا که امامت و حکومت شان بجهت چند امر
صحتی نداشت نخستین آنکه اینها قریشی نبودند و نسبت آنها بفاطمیین ناشی از محض جهل
است و الا جد شان آتش پرستی بود قاضی عبد الجبار بصری گفته که نام جد خلفای مصریین
سعید بود و پدرش مذهب یهود داشت و قاضی باقلانی میگوید که قداح جد عبید الله که
مهدی نام خود گذاشت مجوسی بود و ابن خلکان می نویسد که اکثر اهل علم نسب مهدی را
صحیح نمی پندارند و در بعضی اشعار هم منقول است و عزیز ابن معز که از ایشان بود به صاحب
اندلس مکتوبی مشتمل بر هجو فرستاد او در جواب نوشت که تو ما را می شناسی پس هجو کردی
و اگر ترا می شناختیم البته جواب میدادیم یعنی نسبی نداری و از قبیله معروف نیستی عزیز
بسیار غمگین شد و بر جواب قدرتی نیافت ذهبی گفته که اهل تحقیق اتفاق کرده اند
که مهدی علوی نبود و چه خوش گفت صاحب قاهره که شمشیر خود را بقدر نصفه از
غلاف برکشید و بجواب ابن طباطبا که از نسب او سوال کرده بود گفت نسب من اینست
و بر حضار دینار و زر نثار نمود و گفت حسب من اینست تمام شد وجه اول دوم آنکه
اکثرهم زنادقة خارجون عن الاسلام و منهم من اظهر سب الانبیاء و منهم من اباح
الخمر و منهم من امر بالسجود له و الخیر منهم رافضی خبیث لئیم یامر بسب الصحابة و مثل
هولاء لا ینعقد لهم بیعة و لا یصح لهم امامة ابو بکر باقلانی گفته که مهدی مذهب باطنیه
داشت و تمام همت خود بر ازالهٔ ملت اسلام گماشت علما و فقها را اذیت و نابود کرد
و بر اغوای خلایق متمکن گشت و اولاد او نیز داد باطنیت دادند و بر منوال اش زندگانی
کردند که رفض را در عالم شایع ساختند و خمور و فروج را مباح نمودند و ذهبی فرموده
قایم پسر مهدی از پدر خود هم زاید بود و زندیق و ملعون بجهت انبیا علیهم السلام را
بر ملا بدی گفت و سب ایشان می نمود و عبیدیین جز نام اسلام نداشتند و از تتر هم
گوی سبقت ربودند و ابو الحسین القابسی نیز همین قسم فرموده و قاضی عیاض فتنه
و فساد ایشان نقل کرده و یوسف رعینی میگوید که اجماع کردند علما در قیروان که حال

عبیدیین حال مرتدین و زنادقه است و ابن خلکان گفته که با این همه زندقه و جور و ظلم
دعوی علم غیب هم میکردند و مردم اینها را بارها الزام میدادند و باز نمی آمدند انتهی
کلامه ملخصا مختصرا فی الفارسیه و بعینه فی العربیه وجه سوم و چهارم آنست که مطلب
ذکی الطرف ایراد کرده و از همین مقام بر اهل بصیرت کالشمس فی رابعة النهار منجلی شد
که عبیدیین را از آنجهت یاد نکرده اند که نسبی صحیح نداشتند و از قریش نبودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بنابر روایت مجلسی در مجلد عاشر از بحار الانوار فرموده
که قریش ائمه مردم اند ابرارها ابرارها و فجارها لفجارها و نه اکثر آنها در حقیقت مسلمان
بودند و از اینجا وجه ذکر امثال خلفای عباسیه عیان شد که قرشیت و بودن اکثر
آنها حقیقةً در زمره اهل اسلام باعث بر آن گردیده نه آنکه مستجمع شروط امامت
از عدالت و اجتهاد بودند و بجهت این استجماع و قرار یافتن حکومت آنها را ذکر
کردند بلکه اگر عبیدیین نسب صحیح میداشتند و از اعیان می بودند و بسبب زندقه و
الحاد اکثر آنها از حقیقت اسلام بدر نمی رفتند آنها را نیز ذکر میکردند چنانچه بنی امیه
و عباسیه را درج کردند **بالجملة** مناط ذکر حصول قرشیت و حکومت و عدم
خروج از اسلام است خواه این امور در ضمن مستجمعین شروط بهم رسد خواه غیر
اینها که عاری از شروط باشند عبیدیین را چون اول و ثالث حاصل نیست ذکر آنها
را مهمل نهاده و اکثری از علویین و قلیلی از عباسیین را که نسب صحیح داشتند از آن
جهت در خلفا منسلک نکرده اند که امر حکومت به آنها کمال نیافته چون عبارتیکه بنده
از کتاب مذکور نقل کردم نص در مقصود فقیر بود و صراحة و تفصیلا بمدعای معترض
که تلبیس عوام است تا بدانند که مناط ذکر خلفای عباسیه استجماع شروط امامت
است مضرت میرساند هر دو وجه را اسقاط کرده بذکر وجوه دیگر مبادرت
نمود شکر و سپاس الهی بکدام زبان گفته آید که بشمول عنایتش مطلبی بدون مراجعت
بکتب گفته شود و بشمولش مطابق آن افتد و نوبت بمحو و اصلاح نرسد و لقد احسن
ما قیل فی الباب **بیت** شکر کردن کی توانم در خور نعمای تو   شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو

قوله پس متوکل اه **اقول** به بسط تمام مذکور شد که مناط ذکر عباسیین و مانند ایشان
در زمره خلفا قرشیت و حکومت و بودن اکثر اینها محاط محیط دائره اسلام در حقیقت
است پس نصب متوکل چندان منافی با مقصود تاریخ مذکور نیست بلی اگر مناط ذکر استجماع
مذکور می بود تناقضهای صریح و تهافتهای قبیح در کلام او راه می یافت و اینمعنی هم بخاطر
مجتهد الزمانی رسوخ دارد یا نه که اهل سنت اطلاق لفظ امام بر بادشاه نیز جائز داشته
اند و لامشاحة فی الاصطلاح چنانچه اینمعنی بمطالعه تحفه اثنا عشریه واضح تواند شد
و عبارت آنمقام قبل ازین گذشته و علمای شیعه نیز لفظ امام و ظل الله بر ملوک
جاری ساخته اند چنانچه از تصانیف مجلسی در فارسی و عربی معلوم تواند کرد و قبل
ازین گذشته که خود اکابر علمای شیعه علمای خود را بلفظ امام اعظم یاد مینمایند
که گاهی ائمه هدی رضی الله عنهم را بآن لفظ یاد نکرده اند **من بعد** گذارش است
که از عبارت تاریخ الخلفا که در ناصبیت متوکل آورده فائده عظیم بدست آمد و آن
اینکه ناصبیه اعلمای اهلسنت بحدی مردود و مطرود دانسته اند که متوکل را با وجود
سلطنت و فرمان روائی هجو کردند بلکه بر در و دیوار بغداد که محل دولت و مستقر
حکومت عباسیه بود کمافی البستان للفقیه ابی اللیث قبایح و فضایح او نوشتند
و داد تشهیر دادند و در نصرت ذریت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جان هم دریغ
نکردند بخلاف شیعه که از ایشان جز اهل نفاق گروهی دیگر که خلوص داشته باشند
و ظاهر شان بباطن یکی باشد بر نیامد چنانچه از روایات کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
پر ظاهر است بلکه اکابر و اعاظم شان بکلمات نواصب متکلم میشدند و داد ناصبیت
باطنی و کاملیت ظاهری میدادند و نام تقیه بران گذاشته بزعم خویش راه دین و ملت
را باقدام اهلبیت علیهم السلام می پیمودند **و متوهم نشود** که این همه امور برای
اهل حق بروایات خود شان ثابت میشود و شیعه باین اعتقاد ندارند و ازین امور
خبر نمیدهند زیرا که درهمین نزدیکی گذشت که حضرت ابو حنیفه وقت خلفای عباسیه
معایب شان برملا می شمرد تا آنکه او را در حبس شهید کردند و پدر باقر مجلسی هم باین امور

اعتراف دارد و اینها بمقتضای الکذوب قد یصدق بهمین هم تصریح میکنند که انچه
در اعانت و سرپرستی اهلبیت از سنیان بظهور انجامیده از شیعیان عشر عشیر آن
بعمل نیامده کما لا یخفی علی المنصفین **قوله** ازینجاست که محیی الدین عربی اه **اقول**
درین ازاده جدیده بحکم کل جدید لذیذ کمال احسان بحال شیخ محیی الدین رحمة الله علیه
فرمودن و بنا فقرا و تاسیت والد ماجد خود کوشش نموده دست تفصیل انتقام و تشریح
انهدام آنکه مجتهد ثانی در آخر حسام الاسلام خویش بعد از آنکه دفاتر طوال را بکمال خود پیش
در مثالب صوفیه سیاه کرده بتفضیح شیخ مذکور سعی بلیغ مینماید و میگوید که بالجمله نظر عقلای
دین دارد علمای اسلام در باب حق و صدق بودن شئی بطرف ادله است و بطرف
ترتب آثار نه امثال چنین مبالغه بیهوده و تکرار و اصرار [illegible] معلوم است که ابن
اتباع صوفیان در کتب و مصنفات خود چه کفر و زندقه که ازین اولیای اصطلاحیه نقل کرده
اند و خود اینها که اولیای کذائی اند چه پرده شطحات بیهوده که نمی سرایند و چون تفصیل
اینمعنی در کتاب شهاب ثاقب بوجه احسن شده و انتقام گنجایش ذکر آن ندارد مجملی از
اقوال و عقاید شیخ اکبر اکتفا این مرید گوهر اکتفا مینماید پس از جمله اهمالات شیطانیه
او که با وجود آنکه از حق تعالی بیدون توسط ملک علوم حقه فرا میگیرد این است که در باب
ثالث و سبعین از کتاب فتوحات میگوید که از جمله کسانیکه هم قطب بوده اند و هم غوث
و مقربان درگاه صمدیت و سید الجماعت ابوبکر است و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه
و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر کجاست که با وجود اینکه خود دستیار
در شرح مسلم حکم نموده باینکه یزید از اسلام بهره نداشت و حتی منزل پسر خود را به هند و با
آورد از ملیدانه سیاه شیخ اکبر خود بگوید ان یزید و متوکلا کانا قطبین مقربین حقا حقا
انتهی بلفظه این عبارت چنانکه می بینی نص است در قطبیت و غوثیت و مقربیت یزید
پلید در بارگاه صمدیت بر خلاف عقیده اهلسنت که او را کافر یا فاسق دانسته اند یا در
اسلام او توقف نموده و بسیاری از عوام طلبه بلکه متوسطین از جماعت سنیا بعد از دیدن
این عبارت که بطرف شیخ منسوب است بر خود می لرزیدند و در گرداب حیرت می افتادند که آنچو

متقی بدکردار را بدان رنج مذکوره رسانیدن و درباره او باین اعتقاد گرویدن جز نسبت
شیخ بر چیزی محمول نتواند شد بعد الحمد که جناب مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را بعینها
نقل کردند که بر همه کس عیان شد که مجتهد فانی بر شیخ اکبر افترا داده و بجای معاویه
بن یزید معاویه و یزید نقل کرده و هرگاه خود نص بر این معنی نموده که شیخ موصوف یزید را
قطب و مقرب قرار داده صندور احتمال غلط از کاتب و طابع در نقل عبارت مزبور
باقی نماند و الحمد لله علی ثبوت کذب المجتهد الفانی علی لسان ولده الجانی و غلط نامه که بصدر
حسام ضمیمه است نیز همین معنی را مقتضی طرفه آنکه جالیسی در حسام چنانکه در تمامی باب اینجا
این عبارت هم ذکر میکند و هیچ اندیشه نمی نماید ما احسن ما قال الحافظ الشیرازی رحمة الله
علیه ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد * اینست احسان مجتهد الزمانی درباره
شیخ و عوام طلبه و متوسطین علماء اثبات مفتری بودن جناب مجتهد فانی اما بیان
ناصبیت مجتهد نیک اختر و پاک گوهر که مولانا عبد العلی بحر العلوم انار الله برهانه را بد گوهری
یاد میکند پس بیانش بر سبیل ارتجال آنکه چون بجای خود ثابت شده کما مر آنفا که شیخ
در مقام مذکور مدح معاویه بن یزید تصریح کرده نه معاویه و یزید و معاویه پسر یزید باعتراف
اکابر فریقین مرد نیک بود و راه محبت و صداقت اهلبیت کما ینبغی می پیمود بلکه از برگزیدگان
بارگاه الهی معدود چنانکه بروایات طرفین خواهی دانست ان شاء الله تعالی پس یزید شقی
را بتکلف درین زمره گنجانیدن و بر مقربیت او نص نمودن و معاویه بن یزید را که حاش
بالاجمال درالستی اخراج نمودن نخواهد بود الا من تلقاء النفس الاماره الناصبة التی
تصطلی نارا حامیة و قد تقرر ان کل اناء یترشح بما فیه فثبت انه ناصب عداوة اهل البیت
الطاهرین بل هو یزید ثانی ابن زیاد و ذی الجوشن اللعین این همه وبال دیوثیت
که بجهت دشنام و لعن شیخ محی الدین و مولوی عبد العلی رحمة الله علیهما که حق اوستادی
آبا کرام بعض به ذمه همه کس از فضلای این دیار متحقق است دنبال جالسی گرفته که از دست
فرزندان خودش رسوا گشته شیخ شیراز درین مقام چه نیکو گفته و در شاهوار اندر سفته
بیت تو بجای پدر چه کردی خیر * تا همان چشم داری از پسرت * ذلک الذی

دانیته من العقوبة فی الدار الدنیا و هی لیست محلها و العذاب الآخرة اشد و ابقی
باقی ماند خوبی و بزرگی معاویه بن یزید از خاتمه صواعق شیخ ابن حجر مکی بعبارت
فارسی که مترجم کتاب مذکور نوشته باید شنید که از جمله صلاحیکه از وی ظاهر شد آن بود
که چون والی امر خلافت شد بر منبر برآمد و گفت این امر خلافت عهدیست از جانب
خدای تعالی و بزرگستی که جد من معاویه نزاع کرد درین امر باکسیکه اهل آن بود و باین امر
احق و اولی بود از وی علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و مرتکب امری چند شد که شما انرا
میدانید تا وقتیکه وفات او در رسید و در قبر رهین ذنوب خود گشت باز پدر من متقلد
این امر گشت و اهلیت آن نداشت و با پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
منازعت نمود پس عمر او بکوتاهی رسید و نسل او منقطع شد و امروز در قبر بوبال
و نکال گناهان خود گرفتار است بعد از ان گریه بسیار نمود و گفت از اعظم امور بر ما
آنست که سوء مصرع و قبایح اعمال وی را میدانیم که قتل عترت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم کرد و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب ساخت و حلاوت امارت و حکومت
نچشید پس متقلد امارت این امر شوم هرچه شما دانید علاج کار خود بکنید و الله که اگر دنیا
خیر است ما حظ آنرا یافتیم و اگر شر است آنچه بذریت ابوسفیان رسید ایشانرا کافی
است آنگاه در منزل خود منزوی شد تا بعد چهل روز وفات یافت چنانچه گذشت
رحمت خدای تعالی بر وی باد که انصاف داد از پدر خود و مستحق خلافت را اهل آن
دانست **اما مدح او از کتب شیعه** پس نقل کلام نور الله شوشتری که کتاب
خود مجالس المومنین را بذکر خیرش موشح می نماید کفایت میکند و هو هذا معویه بن یزید
ملقب به راجع الی الله است بمقتضای کلام معجز نظام یخرج الحی من المیت نیکو سیرت
و دین دار و محب خاندان سید ابرار بود سه ماه خلافت کرد و بعضی گویند که چهل
روز چون مانند مومن آل فرعون بالهام ربانی و فطرت صحیحه انسانی دانسته بود که
کار خلافت حق اهلبیت است بعد انقضای مدت مذکوره روز جمعه بر منبر شد و پس
از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی گفت ای قوم بدانید که من شخصی عاجزم و کار

خلافت لایق من نیست و یا کار خلافت برتمی آیم اگر حق بود و اگر باطل آن کار را
بنی امیه کردند و در ذمه ایشان است و خبر میدهم شما را اگر کسیکه وارث باستحقاق
خلافت است واحدی را در محال طعنی نیست علی بن الحسین است رضی الله عنهما
بروید و با او بیعت کنید او اگرچه باینمعنی قبول نخواهد کرد بعد از اتمام این خطبه از منبر
فرود آمد و بمنزل خویش رفت و ابواب اختلاط مسدود گردانیده از خانه بیرون
نیامد و بعد چندی وفات یافت انتهی اینها که شنیدی علو شان و رفعت مکان
مجتهد جالسی زبانی فرزند دلبندش بود الطف از همه بمقتضای قول شیخ شیراز ع
که خود میدرد پرده خویشتن × آنکه مجتهد مذکور براه تکذیب خویش و تصدیق شیخ
و ناصبیت خود بحکم ان فلانا یکذب قلبه لسانه رفته و باین امور در کتاب شهاب
ثاقب که نامش در عبارت حسام یاد کرده خیال البته زیرا که مجتهد الزمانی همان عبارت
را که مجتهد فانی در شهاب ثاقب از فتوحات نقل برداشته درین رساله ذکر میکند
و از ینجا سر معنی کلام ماموں امام المتکلمین امامیه علی ما نقله صاحب شرح المقاصد
و غیره در مثل سایر عیان میشود که ان الرافضة اکذب الناس و ان الکذوب
لا حافظة له قصیر درین مقام از تطویل کلام زنهار نمی‌پسندیده بلکه بعضی از فواید
در ذکر آن فهمیده تحصیلش بفارسی نقل میکند باز بخدمت گذاری او مصروف میشود
تا همه کس از خواص و عوام بهره از آن بردارند و بخوش فهمی مجتهدین امامیه بخوبترین
وجوه پی برند **بالجمله** مجتهد فانی بعد نقل عبارت مذکور که نام معاویه بن یزید
در آنست و هرگز نام معاویه و یزید در آن مطابق حسام مذکور نیست در شهاب ثاقب
میگوید که خطای شیخ محی الدین بحدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را در خلافت
ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و همچنین در نیمعنی که آنها دعوی خلافت باطنی میکردند
چه جای دعوی اینمرتبه عظیم از غوثیت و قطبیت و چگونه عقل سلیم آنرا باور تواند
کرد که این مرتبه برای شان حاصل باشد با وصف آنکه جناب امیر المومنین که بالاتفاق
عند المخالف و الموافق سید الاولیاست خصوصا نزد صوفیه در جایی بسیار

ابنها را مذمت نماید و مثالب و مظالم ایشان بر شمارد که از انجمله خطبه شقشقیه است که
بالضرورت از انجناب صدور یافته چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه این را
مدلل کرده و رد بر کسی نموده که بانکار نسبتش جسارت نموده هر که خواهد بدان کتاب رجوع
نماید زیرا که او صحت اسناد خطبه مذکوره را بعنوانی بیان کرده که بفقطش تشکیکات
رفع میکند و عرض بیمار را از ادقع مینماید و از عبارات آن خطبه این عبارتست اما والله
لقد تقمصها ابن ابی قحافه وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل
ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول
بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح فیها مومن
حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی
اری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده ثم تمثل بقول الاعشی
شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی جابر فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیوته اذ
عقدها لاخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها فصیرها فی حوزه خشنا یغلظ ویخشن مسها
ویکثر العثار فیها والاعتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان
اسلس لها تقحم فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض فصبرت علی
طول المدة وشدة المحنة حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی احدهم فیا لله و
للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکنی
اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا فصغی رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع
هن وهن الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنو ابیه
یخضمون مال الله تعالی خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه فتله واجهز علیه عمله اه
اما شمردن متوکل از کروه اقطاب ظاهره لیس اول دلایل بر انست که شیخ
محی الدین ناصبی بود و هرگز از مودت اهل بیت که بحکم قرآن مجید واجب است نصیبی نداشت
چه جای آنکه از اولیا باشد با وصف مدعی بودن شیخ مر نفس خود را خاتم الاولیا چگونه بر
مخفی باشد که متوکل از نواصب بود و در ناصبی چنان شهرت داشت که آفتاب نیم روز است

جلال الدین سیوطی با وجودیکه از اهلسنت است در تاریخ الخلفا میگوید که بیعت
متوکل علی الله که نامش جعفر بود در ماه ذی الحجه در سال دوصد و سی و دو بعد از واثق
واقع شد پس سنت را ظاهر نمود و اهل آنرا نصرت کرد و محنت و مشقت را برطرف
گردانید و همین مضمون بآفاق نوشت و این امر در سال سی و چهار ظاهر شد و محدثین را
بسامرا طلب کرد و انواع احسانات بایشان نمود و لازم گردانید برایشان که احادیث
صفات و رویت را بیان کنند تا آنکه جلال الدین سیوطی گفت که علما مبالغه در ثنای
او کردند و تعظیم او بجا آوردند تا آنکه شخصی گفت که خلفا چند کس اند ابوبکر صدیق در
قتال اهل ردت نظیر خود ندارد و عمر عبد العزیز در سرپرستی مظلومان و متوکل در زنده
کردن سنت و میت و نابود کردن بدعت تا آنکه سیوطی گفت که در سال سی و شش
امر کرد متوکل که ضریح مقدس امام حسین را منهدم سازند و آنچه گرداگرد آنست آنرا با خاک
برابر کنند و در آنجا زراعت نمایند و مردم را از زیارت مانع شده و مدتی مثل صحرا بود و
متوکل در ناصبیت شهرت تمام داشت پس اهل اسلام را ملالی زاید بهم رسید و اهل
بغداد دشنام او را بر در و دیوار نوشتند و شعرا آن وقت او را هجو نمودند و در سال
چهل و چهارم متوکل مذکور یعقوب بن سکیت را که امام عربیت بوده کشت صورت
واقعه آنکه او را برای تعلیم فرزندان خویش نگاه داشته بود اتفاقا روزی متوکل
بسوی فرزندان خود نگریست پس ابن سکیت را گفت که نزد تو این دو فرزند من محبوب
تر اند یا حسن و حسین او جواب داد که غلام امیر المومنین که قنبر نام داشت بهتر از
فرزندان تست چه جای امام حسن و امام حسین پس ترکان را امر کرد تا شکم او را چاک
کردند و باین عقوبت کشتند و بعضی گفته اند که زبانش بر آوردند پس مرد و دیتش
را بسوی پسرش فرستاد و بود متوکل ناصبی من بعد از امالی شیخ ابو جعفر طوسی تمام
واقعه را که تعلق به هدم قبر ریحان رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم دارد نقل
کرده و چون جابجا اوراق و عبارات آن مخدوش بود نوبت بیان مجمل آن مفصلا
نیفتاد مگر مختصرش همین است که این متوکل در انهدام مقبره شریف دقیقه فرو نگذاشت

چون روایات تمام شد باز مجتهد جالسی میگوید که باعث بر مدح متوکل ناصبی شیخ
فخر الدین را هیچ نبود دیگر آنکه با وی در ناصبیت شرکت داشت انتهی مقاله

اقول وبا سد التشویق مدتی میگذرد که فقیر را چند مجلد از شرح عبد الحمید ابن
ابن ابی الحدید بصد اشتیاق وتلاش بوساطت اهل وفاق برای چند روز عاریه
بهم رسیده بود بعد از تتبع واستقرا چنان ظاهر شد که شارح مذکور در اثبات
صحت این خطبه برعکس آنچه مجتهد کذوب معتقد صدوق گفته بعجز وزبونی همدوش
وبسخافت وخرافت هم آغوش بوده اکنون بروایات وعبارات انش که بر چند
جز وانتخاب نموده نگاه داشته بودم رجوع کردم همان معنی دیرینه مذعن شد که
اثبات صحت این خطبه خصوصا بر قرارداد اهل حق بسبب کاریست مشکل وهرگز معتزلی
شیعی باین مقصود بر نیامده عبارتیکه در اوراق ملتقطه بنظر آمد محصلش همین است
که شارح میگوید که از ابو الخیر مصدق واسطی که شیخ من است بسماع من رسید
در سنه ششصد وسه از هجرت شریف که گفت که من این خطبه را بر شیخ ابو
محمد معروف بابن خشاب قرائت کردم هرگاه رسیدم بر قول ابن عباس که در آخر
خطبه محکی است یعنی افسوس که شخصی در اثنای خطبه مکتوبی نشان داد واو
بمطالعه آن مشغول شد وآنچه مقصودش بود که کلام را بنهایت رساند در پرده
کتمان ماند شیخ بمن گفت که اگر من بحضور ابن عباس میبودم میگفتم که ارزو وتمنای
تو برجای خود نیست که در کلام ابن عم تو آیا خیری درباره شکایت اولین وآخرین
باقی مانده است تا تاسف را گنجایش باشد مصدق گفت که ابن خشاب مزاح
وهزل را دوست میداشت با وی گفتم آیا مراد تو اینست که این خطبه مجعولست
گفت بخدا چنین نیست ومن بالیقین میدانم که کلام مرتضویست چنانکه میدانم
که تو مصدقی گفتمش که بسیاری از مردم میگویند که این خطبه از کلام رضی است گفت
رضی وغیر رضی قدرت بر آن ندارند که باین اسلوب کلام را ادا توانند کرد ما بر رسایل
رضی وطریقه وفن او در کلام منثور اطلاع تمام داریم باز گفت که این خطبه در کتابها

مذکور است که قبل از وجود رضی بقدر دو صد سال تصنیف شده اند و یافته ام بخط
علما که طور کتابت شان را می شناسم قبل از آنکه نقیب ابو احمد پدر رضی پیدا شده باشد
من بعد شارح میگوید بدرستیکه من یافتم بسیاری از این خطبه را در تصانیف شیخ
ابو القاسم بلخی امام معتزله بغداد و او در زمان مقتدر بود قبل از پیدا شدن رضی بمدت
دراز و نیز یافتم کثیری را از آن خطبه در کتاب ابوجعفر بن قبه که یکی از متکلمین امامیه
از تلامذه بلخی مذکور بود و موتش قبل از وجود رضی اتفاق افتاد و نام کتابش الانصاف
است اینست محصل عبارتش که انتخاب آن کرده بودم **و صاحب سفینة**
النجاة نیز ترجمه عبارت شارح را مثل فقیر بلا تحریف و تغییر ایراد نموده و مولف
ارشاد المومنین یعنی عماد الدین یحیی بن ابراهیم اصل عبارتش را بعینه آورده
باز بخیال فقیر بنابر مزید احتیاط خطور کرد که شاید ابن ابی الحدید معتزلی در اثبات
صحت این خطبه بعضی از امور دیگر هم ذکر کرده باشد که بقول مجتهد حالی تشنه را
سیراب می نماید و بیمار از استشفای کامل شفا میشود باید پس بالضرورت بمجلد ثامن
را از بحار مجلسی که محل شکوه و شکایت مرتضویه مثل خطبه شقشقیه است گشادم
یقین سابق باطمینان انجامید و عیان گردید که سعی بلیغ عبد الحمید در شرح مذکور
غیر مشکور است و غایت افادتش همین قدر است که مسطور شد آری فرق میان
انتخاب فقیر و نقل ملا مجلسی بتقدم و تاخر و استیعاب و اختصار است پس آنچه
در اوراق بنده مقدم است آنرا موخر ساخته و بالعکس و فقیر قصد استیعاب نکرده انتخاب
کرده و وقت نقل زوائد را حذف نموده و علی ای تقدیر اعتقاد شخص باینکه
که فلان عبارت بالیقین از فلان بزرگ است دینا برابر است با اعتقادش بقادر نبودن
و بلغا جز از معارضه قرآن مجید عاجز بودند همچنین بمعجزه زیبونی نشوند چیزی دیگر است
و اثبات آن بسند صحیح چیزی دیگر و هر که میانه این هر دو مضمون امتیاز ننماید
قابل خطاب طلبه علوم دینی نمی باشد پس معلوم شد که مجتهد مالسی هنر خطابه بنزاع
را درین معرکه درنمی یابد خوش حال ابو اسحق اطعمه که گفته **بیت**

بیرانی سال بر بیجاق شد تحقیق انیعنی × که بوالفیت بادنجان و بادنجانست بوراتی
خلاصه اینکه علمای روافض چون در اثبات صحت خطبه مذکوره بسیر آمده اند دست
بدامن اعجاز عبارتش زده اند و در توطیه و تمهید آن ازینهم بافراتر نهاده عبد المحمود
یعنی ابن طاوس که باطبا راجله علمای قوم شیعه یستند و در اکابر طائفه مقتدی و مستند است
و بنابر بیشه تکیدت در کتاب بطرائف خود در ابلباس ذمیان وا نموده لیبد چند
ورق از مبادی آن میگوید که و من اعجب خصائصه ان القران اختلف الناس فی
فصاحته و بلیغت فصاحة علی بن ابیطالب الی انها متفق علیها عند جاحدی فصاحة القران
و غیرهم من سائر الناس انتهی مقام الضرورة بعینه **حیرت دیگر آنکه**
مفتری وقت خطوط را اگر انست که از کلام نساخ تاریخی معلوم شد که در زمنی در آنوقت
بیدا انشده بود این قدر از اهل افراد دشوار نیست و از حرکات ایشان دور نمی
نماید مفتری بهزار تدبیر میخواهد که دعاوی خود را سرسبز گرداند و اگر مطلوب متکلم
این است که خودش آن خطوط را می شناسد پس از همه لطیف تر خواهد بود که او
در سال سوم بعد از ششصد از هجرت شریف موجود باشد و خطوط آن مردم
شناسد که چند صد سال بروی متقدم بودند و لنعم ما قیل **بیت** ولی از مفتری
نتوان بر آمد ÷ که او از خود سخن می آفریند ÷ هرگاه قبیل ازین از کتب فریقین
گذشته که اهل حق این قسم خطب را موضوع و محرف میدانند اکتفا برین امور که
فلان معتزلی برادر بزرگ جالسی و فلان متکلم شیعی این خطبه را در کتاب خویش
آورده زینهار برای اثبات صحت بکار نمی آید و ازینجاست که چون مجتهد جالسی
دیده که از عهده اثبات صحت آن در طرق شیعه نیز بر نخواهد آمد چه او اعتقاد
بفسق و فجور منتهای رواة یعنی عبد الله بن عباس داشته و او را از خائنین و خاذلین
مرتضوی میدانسته کما اشرنا فی المبحث الخامس و العشرین من المنهج الاول سابقا
و بیجی بتفصیله انشاء الله تعالی لاحقا التشبث نمود بکلام معتزلی که حالش در مباحث
گذشته دانستی مطابق رو باهی که حکایتش در کتب ظرفا منقول است و از انجا که

جالسی مذکور میدانست که عبارت فاضل معتزلی مثبت صحت نیست بالضرورت بکتب خطبه
وحواله پرداخت و دانست که شرح ابن ابی الحدید که مبسوط و کمیابست کی بنظر ناظرین
میرسد تا بکشف تلمیعات کوشش نماید **بالجمله** صحت این خطبه از کلام
ابن ابی الحدید معتزلی شیعی هرگز بر قرارداد اهل حق ثابت نمیشود ومن ادعی فعلیه البیان
بلکه صحت خطبه مذکور نزد علمای امامیه هم به ثبوت نمیرسد ومجرد روایت ابن عباس
باعث حکم بصحت نمیگردد زیرا که هنوز اکابر علمای امامیه را در وثاقت وعدالت
عبدالله بن عباس کلام است کما لا یخفی علی من طالع الکلینی والکشی ورجال الفاضل
المجلسی فکیف که مومن جالسی در حق او نیز سوی اعتقاد داشته باشند بجهت آنکه
مکاتیب مرتضوی که در نهج البلاغت است دلالت بر فسق وبی ادبی او نسبت بآنجناب
دارد چنانکه دانستی **سلمنا** که ابن عباس بر اصول امامیه معدل ومزکی است
ولیکن ازین مقدار صحت این خطبه فی حد ذاتها نزد شیعه بمعرض ثبوت درنمی آید
زیرا که رضی جامع نهج البلاغت را تا حضرت ابن عباس البته چند واسطه خواهند
بود تا وقتی که همه ثقات وعدول نباشند صحت خطبه که صورت میگیرد ودونه خرط
القتاد وازینجاست که اگر تبصره کشمیری که مستند و مأخذ کتب مطبوع جالسی است
رجوع کنی خواهی یافت که او بعد از عبور بر اعتراضات صاحب تحفه که تعلق بجناب
بخطب ومکاتیب ومواعظ نهج البلاغت دارد صحت جمیع ما فی نهج البلاغت را
منع می نماید ورفع اسناد از آنجناب امیر منکر است کما لا یخفی علی من راجع الی
کلامه فی رد الباب الثالث من التحفه کو عماد دیگر از علمای قوم مثل صاحب سفینة
النجات وغیر او کما اشرنا دعوی تواتر هم داشته باشند چنانچه صاحب صوارم
در صاحب تحفه بملاحظه آن تصریحات لفظ تواتر را بر زبان قلم می سپارند **مع**
ذلک بعنایت ایزدی اهل حق دلیلی منتهض می توانند کرد که بنفسه اینکه
همگنان را متیقن شود که انتساب این خطبه با بن عباس رضی الله عنهما افترای
محض است وآن اینکه از کتب معتبره اهل حق و امامیه چنانچه در سابق ولاحق اشارت

بدان وقت هویداست که ابن عباس معتقد حسن سیرت شیخین و محبت این بزرگان
بسیار بخاطر بود و شب حاضر بود و از جمله اعوان و انصار ایشان معدود پس چگونه عقل سلیم
باور کند که او دو مایم خلفای راشدین و حواری حضرت ختم المرسلین را بجان و دل اصغا
فرماید و چون و چرا نماید بلکه بران هم ترقی کند یعنی چون جناب امیر ساکت شود او طول
کلام و تفصیل مقام را درخواست نماید و جوش و خروش آنجناب را استدعا کند تکیف
که از انهم یا فراتر نهد یعنی بگوید که من تاسف نکردم گاهی چنانکه افسوس کردم برانکه
جناب مرتضوی استیفای مطاعن خلفا و آنچه بدان تعلق داشت نفرمود چنانکه خاتمه
خطبه مذکوره نص قطعی درین معنی است و من هنا قالوا ان الدرایة خیر من الروایة و از هیچ
[illegible] که شهید ثانی خاتمه خطبه شقشقیه را ذکر نکرده بر همه کس روشن میشود که مبادا
[illegible] تقریر تفتیش کند و ناموس مذهب تشیع برباد رود والحمد لله که عقلا و نقلا
[illegible] انتساب روایت این خطبه بجناب ابن عباس از باب اختلاق و افترا است
حالیا عبارت خاتمه با ترجمه که علی بن حسن زواری نموده و نامش روضة الابرار
نهاده باید شنید قالوا و قام الیه علیه السلام رجل من اهل السواد عند بلوغه الی هذا الموضع
من خطبته فناوله کتابا فاقبل ینظر فیه فلما فرغ من قرائته قال له ابن عباس رحمه الله
یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالتک من حیث افضیت فقال هیهات یا ابن عباس
تلک شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس فوالله ما اسفت علی کلام قط کاسفی
علی ذلک الکلام ان لا یکون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد گویند راویان که برخاست
مردی از شهرهای عراق نزد رسیدن آنحضرت باین موضع ازین خطبه که مذکور شد پس داد
او را نوشته پس روی آورد و نظر کرد در و پس چون وا پرداخت از خواندن آن گفت
مر آنحضرت را مر ابن عباس یا امیر المؤمنین کاشکی روان میشد مقاله تو از جایی که گذاشتی
گفت هیهات ای ابن عباس این شقشقه است که باواز گشت آنکه سر دست شد
و قرار گرفت ابن عباس گفت والله که اندوهگین نگشته ام بهیچ کلام هرگز بجمیع ایام
چنانکه اندوهگین شدن من و تاسف خوردن درین مقام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام

نرسد از آن سخن بهر جا که خواهد انتهی بلفظه **واگر عاقلی** فقط درین خاتمه قطع نظر
از مضامین خطبه شقشقیه که مشتمل بر تناقضات صریح است اندک امعان کند
بوجوه دیگر هم دلالت بر سفاهت واضعین دارد پی خواهد برد مثل آنکه تمنای
مذکور وقتی برجای خود خواهد بود که ابن عباس گاهی مضامین خطبه را از افرد
خاطر مقدس و انداختن ریسمان خلافت و اختیار انزوا و مطاعن خلفا نشنیده
باشد پس معلوم شد که قبل ازین زمانه که از حیات شریف مرتضوی چند روزی
بیشتر نبود کما یدل علیه ما ترتب علی مخالفة اهل الخروج گاهی مطاعن خلفا و ضمیمه
آن زبانی جناب امیر المؤمنین گوش زد نبود و هرگاه حال جناب امیر و ملازمین
صحبت و اکابر اهلبیت چنین باشد علمای روافض را بدون توسل عبد الله بن
سبا مطاعن خلفا بیش از بیش از کجا بهم رسد چه خوش گفته هر که گفته که مدعی سست
و گواه چست والحمد لله علی ظهور الحجة و وضوح البرهان **علاوه** هیچ یکی از
دانشمندان تجویز تواند کرد که حضرت امیر بخطبه مشغول باشند و شخصی کلام را بر
آنجناب قطع کند و مکتوب کسی بخدمت حضرت بگذراند و عبد الله بن عباس که چنین
مشتاق بود تعرضی باشاره هم نرساند و اگر گویند که دانسته بود که کلام شاه
ولایت تمام شده گوییم برین تقدیر العیاذ بالله سفاهت عبد الله عباس لازم
می آید که کلام را نا تمام دانست و تمنای استیعاب کرد و تاسف و تلهف زائد
الوصف خورد و قسم بران یاد کرد که گاهی مثل آن تاسفی نکرده باشد **سلمنا**
که این خطبه بر اصول امامیه صحیح تواند شد لکنها لا تقوم حجة علی معاشر السنة
والجماعة بالقدر المعلوم چون ذکر این خطبه درین رساله بر زبان مجتهد الزمانی بعد
ازین خواهد رفت آنچه بعضی از متعلقات این خطبه است در آنجا مفصلا پیرایه
گذارش خواهد پوشید لهذا بر دیگر هفوات مجتهد جالسی میگراییم و تلبیسات او را
کشف می نماییم و میگوییم که آنچه در باب متوکل از فاضل جالسی سرزده مجانبت
تحقیقاً و الزاماً **اما التحقیق** پس بیانش بر سبیل اجمال آنست که چون از تاریخ الخلفا

ظاهر شد که متوکل بعد از حصول خلافت صنوف احسانات بر محدثین و دیگر اهل دین
نمود و به احیای سنت و اماتت بدعت مشغول بوده و عالمی با سنت و آفرین در حق
او پرداخته پس اگر او را در اقطاب و مقربین شمارند حرجی نیست آمدیم بر آنکه متوکل
بعد از سنین به عداوت ذریت طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه گشته
و ناصبی گردیده جوابش آنکه در کتابی از کتب معتبره که نامش این وقت از فکر
من افتاده دیده ام که مولفش باثبات رسانیده که متوکل ناصبی نبود و جلال الدین
سیوطی اگر این روایات را در تاریخ الخلفا آورده حیثیت آن شاید پس نزد شیخ
اگر حال اولش که باقرار شیخ جلال الدین سیوطی سیرت نیکوست برقرار باشد
چه محتمل است که این قسم روایات ساخته و پرداخته علمای شیعه باشد که در نسبت
ناصبیت با اهل حق که بر تمامی اهل بیت بجان و دل فدا هستند دریغ ندارند نه بینی
که صاحب تحفه قدس سره العزیز را که نواصب نزد او از بدترین کلمه گویان می باشند
همین جالسی خانه خراب بلکه دیگر برادرانش از ذوی الالباب تیز بناصبی تعبیر میکنند و
برخلاف آنچه از ائمه در تعریف ناصبی ماثور است و قد اعترف به الفاضل الجلبی
کما مر من قبل همه کس را از اهل سنت باین لقب یاد مینمایند و داد جهل یا تجاهل
میدهند وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا پس احتمال قویست که علمای شیعه
چون متوکل را از زنده کنندگان سنت و کشندگان بدعت دیدند و دانستند که بدعت
رفض و تشیع چنانکه در زمان دیگر عباسیه بود در زمان او رونق نمی گیرد و علمای رفضه را
بجواهر زواهر نمی نوازد چنانچه خلیفه سابق می نواخت و تفصیل آن بزبان قاضی نور الله
شوشتری در مجالس المومنین و دیگر علما در غیر آن ادا میشود تهمتها بر متوکل نهادند
و در پرده تقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است براه گول محدثین اهل حق رفتند
چنانچه از ابتدای ظهور همین فتنه انگیزی که اهل حق بملاحظه آن دندان بر جگر می فشارند
و دست زاری بلیها رو بروی منتقم حقیقی بر میدارند معمول و مرسوم ایشان بوده بحدیکه بعضی
این قوم پس مرشش افتاد بعضی از عوام بیخبر با طنی یافتند که فلانی اگرچه در زمره علمای اهل سنت

اعتبار تمام پیدا کرده ولیکن چون صورتش بشکل خنزیر بنظر می آید لامحاله رافضی سب او را از
مجلس میراندند و این معنی باعث اهانت او میشد و بعضی از علمای متقدمین بعد از [illegible]
صحبت و وقوع مغلطات گوناگون فیمابینهم و قرائن و شواهد دیگر برای غائبین حال او
را ادراک مینمودند چنانچه بر بیننده کتب رجال مخفی نیست **وحاشا** که اینجا در تصویر
امامیه بر زبان قلم و صفحه قرطاس رفت من تلقاء النفس باشد زیرا که شیخ اکبر خود هم بملاقات
عارفین این حقایق و کاشفین این دقایق فائز شده ولیس الخبر کالمعاینة در باب الثالث
والسبعون فی معرفة عدد ما یحصل من الاسرار عند المقابلة والانحراف وعلی کم ینحرف
من المقابلة از فتوحات بعد از پنج ورق میفرماید ومنهم رضی الله عنهم الرجبیون وهم اربعون
نفسا فی کل زمان لا یزیدون ولا ینقصون وهم رجال حالهم القیام لعظمة الله وهم من
الافراد وارباب القول الثقیل من قوله تعالی **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**
وسموا رجبیین لان حال هذا المقام لا یکون لهم الا فی شهر رجب من اول استهلاله
الی یوم انقضائه ثم یفقدون ذلک الحال من انفسهم فلا یجدونه الی دخول رجب من
السنة الآتیة وقلیل من یعرفهم من اهل هذه الطریقة وهم متفرقون فی البلاد ویعرف
بعضهم بعضا منهم من یکون بالیمن وبالشام وبدیار بکر لقیت واحدا منهم بدنیسر من دیار
بکر ما رأیت منهم غیره وکنت بالاشواق الی رویتهم ومنهم من یبقی علیه فی سائر السنة
امر ما مما کان یکاشف به فی حاله فی رجب ومنهم من لا یبقی علیه شیء من ذلک وکان
هذا الذی رأیته قد ابقی علیه کشف الروافض من اهل الشیعة سائر السنة فکان یراهم
خنازیر فیأتی الرجل المستور الذی لم یعرف منه هذا المذهب قط وهو فی نفسه یدین به
ربه فاذا مر علیه رآه فی صورة خنزیر فیستدعیه ویقول له تب الی الله تعالی فانک
شیعی رافضی فیبقی الآخر متعجبا من ذلک فان تاب وصدق فی توبته راه انسانا
وان قال له تبت بلسانه وهو یضمر مذهبه لا یزال یراه خنزیرا فیقول له کذبت فی قولک
تبت واذا صدق یقول له صدقت فیعرف ذلک الرجل صدقه فی کشفه فیرجع
عن مذهبه السیء ولقد جری لهذا مثل هذا مع رجلین عاقلین من اهل العدالة من الشافعیة

لم يعرف منهما قط التشيع ولم يكونا من بيت التشيع غير انهما اداهما اليه نظرهما وكانا
متمكنين من عقلهما فلم ينظرا ذلك واصرا عليه بينهما وبين الله تعالى فكانا يعتقدان السوء
في ابي بكر وعمر رضي الله عنهما ويتغالون في علي كرم الله وجهه فلما مرا به ودخلا عليه امر
باخراجهما من عنده فان الله كشف له عن بواطنهما في صورة خنازير وهي العلامة التي
جعل الله له في اهل هذا المذهب وكانا قد علما من نفوسهما ان احدا من اهل الارض ما
اطلع على حالهما وكانا شاهدين عدلين مشهورين بالسنة فقالا له في ذلك فقال اراكما
خنزيرين وهي علامة بيني وبين الله فيمن كان مذهبه هذا فاضمرا التوبة في نفوسهما فقال
لهما انكما الساعة قد رجعتما عن ذلك المذهب فاني اراكما انسانين فتعجبا من ذلك
وتابا الى الله انتهى بلفظه یعنی **بعضی از عرفا** را رجبیون میگویند و اینها چهل
کس می باشند نه زیاده نه کم قیام بعظمت او سبحانه وتعالی و ملازمت قول ثقیل که
از جانب پروردگار بر ایشان القا میشود کار ایشان است و این نام از انجهت بر ایشان
تنها اطلاق میکنند که کشف حقایق بر ایشان از اول ماه رجب می باشند تا آخر آن و اینها
در بلاد متفرق می باشند بعضی در یمن و بعضی در شام و بعضی در دیار بکر شیخ میفرماید
که من شوق کامل به دیدار شان داشتم تا آنکه در موضعیکه دنیسر نام دارد با یکی از ایشان
بر خوردم و به دیدارش مشرف گشتم بعضی ازین اولیا می باشند که چیزی ازانحال که بر اوشان
منکشف شده در تمام سال باقی میماند و بعضی را هیچ و این بزرگ که من با وی ملاقات
کردم در تمام سال رفضه را بصورت خوک میدید پس بعضی از رفضه مستور الحال امتحانا
می آمدند او میگفت که از مذهب رفض توبه کن که ترا بصورت خنزیر می بینم پس اگر
بصدق دل و خلوص خاطر توبه میکرد دردم او را بصورت انسان میدید والا میفرمود
که تو در اظهار توبه دروغ میگوئی و من ترا هنوز بصورت مذکور می بینم باز از مذهب
خویش رجوع میکرد **و ماجرای عجیب آنکه** دو کس از اهل عقل و عدل و
تقوی که از جمله شافعیه بودند و کسی گمان تشیع به انها نمیکرد و نه از خاندان این
مذهب بودند بلکه بدرایت خود بعنوان شیعه گشته بودند که جز خدای تعالی کسی آنهارا

نمی شناخت و از جناب شیخین بیزاری میداشتند و در حق حضرت امیر غلو میکردند چنانکه
مذهب شیعه است و در گروه شافعیه متواری بودند روزی برین عارف کشف گردید که حق
تعالی پرده را از صورت ایشان برانداخت آن بزرگ فرمود بر طبق معمول که اینها را از
من دور کنید و برانید چون این هر دو میدانستند که کسی به مذهب ما مطلع نیست و ما را
در فرقه اهل سنت یقین میکنند گفتگو بسیار نمودند و شور و شغب پیش کردند فرمود من
شما را بصورت خوک می بینم و همین علامت برای ایشان حق تعالی مقرر فرموده انکار
شما مقبول نیست آنگاه آن هر دو بحضور قلب تائب شدند یعنی آنکه توبه را بر زبان آورده
باشند فرمود که این ساعت شما از مذهب باطل خویش رجوع کردید که من شما را بصورت
انسان می بینم پس تعجب کردند و بمذهب حق که مذهب اهلسنت است گرویدند انتهی
هر چند جناب مجتهد جائسی در شهاب ثاقب این قصه را قریباً الی اسطور اجمال
حکایت کرده ولیکن نقل از کتابش فضول دانستم بجهت آنکه جائسی خود بکتاب
فتوحات رجوع نفرموده غالباً اجمال و اهمال بر طبق کتابیکه در آن این قصه مذکور
بکار برده باشد پس فقیر تمامی روایت را از اصل کتاب آوردم تا سعی مجتهد
حقیقه بتفضیح خویش و سایر امامیه دقیقه فرو نمیگذارد نامشکور نماند و حقیقت حال
تمام معلوم شود و بعبارت صحیح قصه مذکور ببینی و بدانی که کدام کتابی خواهد
آن برای اعانت دین و اهانت محدثین متوجه نشده باشم باقی ماند
هوس خام را پخته و سخنهای عجیب و غریب گفته یعنی دیدن آن ولی شیعه را بصورت خنزیر
بکجا مرید است که پیر خود را بشکل مذکور دیده و غرق لجه تفکر گردید پس گفت عجیب
زیرا که مرشد مثل آیینه میباشد در اصل شکل تو چنین بود که بنظر آمد و توبه و انابت شیعیان
که شیخ در فتوحات دعوی میکند مسموع و مقبول نیست و احتمال دیگر آنکه این تائبین از
مریدین آن ولی باشند چنانچه این مکر و تزویر در صوفیه شایع و ذایع است و وجه خامس
آنکه این احتمالات دور از کار که تقلید فرعون است که سحره خویش را بعد تصدیق حضرت موسی
و هارون از مریدین و تلامذه آن جناب قرار داد کما نطق به الکتاب المستطاب قال أ

السَّحَرَةُ سٰجِدِينَ قَالُوٓا اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِينَ رَبِّ مُوسٰى وَهٰرُونَ قَالَ فِرْعَوْنُ
اٰمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ اِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِى الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا
اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ وقتی متصور میشد که موالی و مرشدان مجتهد جالسی مثل قاضی
نور الله شوشتری و تقی مجلسی و غیرهما تشیع شیخ و دیگر اکابر صوفیه قایل نباشند
آنکه مصنفات ایشان موجود که حکم بشیعه بودن اینها میکند چنانچه عنقریب گذشت
بلکه اینهم در تصنیفات اینها ثابت که تشیع حقیقی بدون تصوف ممکن نیست پس حقیقت مذهب
امامیه بعد ازین احکام واستکشاف شد و این خجسته رعنا و مخدره زیبا بعد از مدتها هویدا چهره و علانیه
از پرده برآمد والحمد لله که منوچهر این اعمال هم برای شوشتری و مجلسی در عالم برزخ نمود ارشد
کما عرفت وجهه و هم برای حضرت مجتهد جالسی که بر این بزرگان بجان و دل فدا میشود و اینها را
بکمال تعظیم و تکریم می ستاید و بخیال نمی آرد که در ذو الفقار چه گفته ام که صوفی هر که مایل بتصوف
است خواه سنی خواه شیعی همه ملعون اند پس بعضی را ایذا گفتن و برای بعضی سرپرستی نمودن در یک
تعاور امهلیت برخی و اخبار بیت جمعی منظور داشتن نیست مگر الفضولی و خسران است
بل هو حسیس من عمل الشیطان **هرگاه این مرحله طی شد اصل اخبار را که در حال**
متوکل است بنظر آریم و گوییم که بعد تسلیم دلالت این روایات که دلالت بر نصب متوکل
میکند می توان گفت که از تتبع تاریخ سیوطی رحمه الله مغفرت او دریافت میشود چنانچه خواهی دانست
ان شاء الله تعالی پس اگر مراد از شیخ سیوطی اینست که در بعضی از سنین افعال نواصب از وی
صدور یافت و لیکن گناهان او باحتمال توبه و انابت بزلال عفو محو شد پس منافاتی با کلمات
و مکاشفات شیخ ندارد بلکه ازینجا معلوم میگردد که انچه مولف رساله حدیث الحوض در
افادات قدیمه خویش که تعلق باستقصای قرابت زادارد وارد کرده همه اش از انگاشت
فانه لذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و آن عبارت اینست که صدق این مقوله حال متوکل
علی الله عباسی است سیوطی در احوالش می نویسد و فی سنة ست و ثلثین امر بهدم قبر الحسین
رضی الله عنه و بهدم ما حوله من الدور و ان یعمل مزارع و منع الناس من زیارته و حرث
و بقی صحراء و کان المتوکل معروفا بالنصب ثم ذکر قول القائل فلقد اتاه بنو ابیه بمثله

هذا العمرک قبره بعده و ما و انچه در ذکر کتب تواریخ معتبره حال عداوتش با جناب ولایت
مآب و توجه قتلش مزبور است بر ناظرین مستتر نیست و هرگاه حال نصب آن عدو آل عبا
این است حال مدح و ثنایش هم از زبان فحول علمای اهل سنت و ثقات آنها بشنو که
همیگویند حتی قال قائلهم الخلفاء ثلثه ابو بکر فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز
فی رد المظالم والمتوکل فی احیاء السنة واخرج عن احمد بن حنبل قال سهرت لیلة ثم
نمت فرایت فی نومی کان رجلا یعرج الی السماء و قائلا یقول ملک یقاد الی ملیک عادل
متفضل بالعفو لیس بجابر ثم اصبحنا فجاء نعی المتوکل واخرج عن عمرو بن شیبان الجهنی ثم رأیت
المتوکل فی النوم بعد اشهر فقلت ما فعل الله بک فقال غفر لی بقلیل من السنة التی احییتها
اکنون محل غور است که خود اینهمه عناد و عداوت او با جناب سید الشهدا نقل میکنند
و اقرار ناصبیت او می نمایند و باز قایل بمغفرت و حسن خاتمه او میشوند حتی علی ما نقل
بعض الثقات والعهدة علیه شیخ ابن عربی که اعرف العرفاست در فتوحات در ذکر
زمره که خلافت را با ولایت باطنی جمع داشته متوکل علی الله را قطب فرد نوشته
آری هرگاه در عداوت آل رسول فرد باشد و نظیرش نباشد چگونه قطب فرد نباشد
اکنون ارباب انصاف ارشاد کنند که بعد این همه اقرار نصب مدح متوکل بجز معادات
اهل بیت مگر وجهی دیگر دارد انتهت بعینها **متوهم نشود** که از ملاحظه احتمال مذکور
در افادات شیخ جلال الدین سیوطی رح دامن قاضی شوشتری پاک شد بیانش آنکه
قول بنجات مامون و مانند او از قاتلین ائمه چنانچه از عبارتش پیداست و سیجیئ انشاء الله
تعالی در قوت اینمعنی است که اینها توبه کرده پاک و صاف ازین جهان رفتند فلا تشنیع
علیه زیرا که قبل ازین از منهج اول النصوص ائمه هدی متواتر و متصل در لعن و کفر مامون
و آنکه امام رضا را بزهر خواهد کشت و خود باسفل السافلین خواهد شتافت بطرق متنوعه
معتبره از کتب شیعه گذشته فلا یکون هذا الاحتمال مجوزا و ازینجا دانسته شد که بعد
اقرار ناصبیت بلکه قتل امام رضا اقتخار بر تشیع مامون نمودن و او را از فرقه ناجیه
ذوی البصائر و الابصار شمردن بجز معادات اهل بیت طاهرین وجهی دیگر ندارد و الی غیر ذلک

من الفوائد التي يظهر بعد الامعان **واگر مراد** منقبت متوکل است با وصف ناصبیت
ومتعصب بودنش به یزید پلید پلیدتر بود و کلام که سیوطی نقل کرده متناقض خواهد بود فانه تقرر
عندهم ان کلوا احد منهم الفرق فی انکار الا واحدة و دست اعتراض معترضین تا دامن
شیخ هم نخواهد رسید زیرا که صوفیه بر تقدیر مذکور خواهند گفت که حسن سیرت متوکل
را چیزی معارض نیست کما مر پس اگر او بدرجه قطعیت رسد چنانچه بر شیخ منکشف شده
محل استبعاد و اعتراض نباشد اینهمه که شنیدی تعلق بدعوی اول داشت که باصول
و قواعد اهل حق مرتبط است **اما الزام** پس بیانش نیز بطور اختصار انگار از
کلام باقر مجلسی در تذکرة الائمه تشیع متوکل بر می آید و کلام ملا محمد تقی مجلسی والد او
در لوامع نیز ظاهراً بهمین معنی دارد که خلفای عباسیه در باطن شیعه بوده اند حتی که در بعضی
از کتب رفتند اینهم بطور نصوص موجود است که عداوتهای ایشان با ائمه اهل بیت از
راه تقیه بود کما ستعرفه انشاء الله تعالی مجملا و کلام شوشتری بعد از تتبع بمفاد الشکل للتناقض
سیما پس دعوی مجتهد جالسی که نصب متوکل کالشمس فی رابعة النهار بود و هرگز بر کسی
مخفی نبود بعد این همه امور مخالفی بیش نیست **این** همه را بر طاق نسیان بگذار
و باندک امعان نظر ببین که هرگاه قتل ائمه و زهر دادن شان و انواع ظلم و جور درباره
شیعیان و سادات را زنده در زمین دفن کردن از منصور و مامون و امثال آنها
بظهور رسیده باعث نفی تشیع بلکه سلب اثنا عشریت و ایجاب نصب نگشته
چنانچه از مطالعه مجالس المومنین قاضی نور الله شوشتری که مجتهد جالسی او را بمولانا و سیدنا
تعبیر می نماید و بر کلام او می نازد و جابجا بکاسه لیسی او مشغول میشود عنقریب بوضوح
میگراید هدم مقبره منوره حضرت خامس آل عبا موجب نصب قطعا و یقینا و باعث
اشتهار نصب متوکل کالشمس فی رابعة النهار چگونه خواهد بود آیا این امر زیاده از قتل
ائمه و سادات و شیعیان ایشان بدین عقوبات است و مرتبه قبور ائمه بدی زیاده از ذوات
قادسی ایشان است معلوم نیست که عقل مجتهدین و متکلمین شیعه وقت مناظره کجا می باشد
عجب تر آنکه جماعتی از اخباریه و اصولیه که شغل کلام داشتند چون این مضامین را

درکتب

در کتب اکابر خویش مثل وفیات الاعیان جدید و مجالس المومنین شوشتری دیدند
حقیقت الامر را فهمیدند که از کید و اراجاف اهل سنت جان بسلامت نخواهند
برد راهی برای تلبیس عوام مفتوح ساختند و آن اینکه دعوی تشیع برای خلفای عباسیه
فقط باین معنی است که آنها قایل بخلافت خلفای ثلثه نبودند و جناب امیر را خلیفه بلا
فصل میدانستند نه آنکه از امامیه اثنا عشریه بودند بلی خرابی این بود که خلفای عباسیه
از فرقه ناجیه می شمردند و این تلبیس چنانچه از کلام فاضل اخباری مولوی حسین
علیخان کاکوری می آید و هذه عبارته فی جواب الایضاح که من بعد عرض رسالت که میر
نورالله شوشتری رفیع الله درجاته که خلفای عباسیه را شیعه گفته حقیقتش اینست
که تشیع دو معنی دارد یکی آنکه بر شخصی حقیت خلافت بلافصل جناب امیر علیه
السلام بعد از وفات سرور کائنات و بطلان خلافت خلفای ثلثه راشدین
ثابت و حالی شود کو بمقتضای مصلحت آن را بر زبان نیارد یا معامله و معاشرت
با مردمان خلاف مقتضای آن کند دوم همین که مبحوث عنه و محل نزاع بین علمای
اهل السنه و الامامیه است یعنی مجموع اعتقادات امامیه که در کتب کلامیه ثبت
اند معتقد باشد و این مشابه آنست که لفظ سنی هم بنابر عرف در دو معنی مستعمل
است یکی همین محل نزاع که خلافت خلفای ثلثه را قبل از جناب امیر علیه السلام
حق داند و بتفضیل شیخین و حب ختنین قایل شود و افعال عباد را مخلوق خدا
داند و برویت جناب اقدس الهی در آخرت بچشم سر اعتقاد کند و عذاب قبر
و سوال منکر و نکیر را حق داند و صفات واجب را زاید بر ذات بالاعین و لاغیر
گوید و فاسق را ناجی من النار الی غیر ذلک من الاعتقادات المسطورة فی کتبهم
دوم حضرت صدیق را بعد پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم خلیفه برحق داند و بعد از آن
حضرت فاروق را همچنان با ختنین هم عقیدت نیک داشته باشد و بدیگر عقاید اهل السنت
مذکوره الصدر نیز قایل باشد یا نباشد و باین معنی اکثری از فرق معتزله که خلافت را باختیار
ثابت دانند نه بالنص کو صفات واجب را عین ذات و عبد را فاعل بالاستقلال

بلا دخلیت قدرت الهی میدانند و رویت باریتعالی در عقبی نیز محال گویند در عداد
اهل سنت منسلک نکنند و هرگاه این امر بر صفحه اذهان متبصران منتقش شد باید دانست
که شمردن قاضی نور الله شوشتری خلفای عباسیه را از جمله شیعه یعنی اول بعنی گر
بر وجه تفضیل جناب امیر علیه السلام بر خلفاء ثلثه ظاهر شده باشد گو بعد از ان بمقتضی
و طمع زخارف دنیا عداوتها هم نسبت با ئمه اهل بیت علیهم السلام از و سرزده باشد
و قاضی اینها را از امامیه و از فرقه ناجیه ننوشته بلکه این مذهب معتقد هیچ عالمی از امامیه
نیست که جمیع فرق شیعه ناجی باشند چه اینها بعضی فرق شیعه را کلاب ممطوره گویند
و نصیری و دیگر غلاة را کافر دانند با وجود آنکه اطلاق شیعه بر همه می نمایند انتهی
بعینه **عجب است** ازین فاضل که در مقابله رشید المتکلمین بر دامنه صفحه خود را
یکه تاز میدان مناظره میداند و جواب تمام ایضاح لطافة المقال را قصد میکند گو بنا بر
غلبهٔ تقدیر آرزوی او بر نیاید و تعریضات بلکه تصریحات بآن می نماید که مجتهد الزمانی
را در مناظره شیعه و سنی مدخلی نیست جائیکه میگوید که رشید المتکلمین جواب رساله
مجتهد را چیست نوشته و در مقابله ما پست شده لیکن هنوزش بنا بر جهل یا تجاهل خبری نیست
که قاضی نور الله شوشتری خلفای عباسیه البته دوم که بقولش مبحوث عنه و ما به النزاع
بین الفریقین است شیعه میداند افسوس که قطع نظر از عبارت دیگر دیباچه مجلس هشتم را
که در ذکر ملوک است هم نمی بیند غلط گفتم بهر دو چشم می بیند لیکن دیده و دانسته از
حق چشم پوشی میکند عبارتش خود قاطع و دافع هفوات اخباریست فیکون بالقوة
عمالا یرضی به قائله اینک کتاب مجالس رجوع کن و دریاب که قاضی در مجلس مذکور می نویسد
که مجلس هشتم در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامکار از فرقه ناجیه اولی الابصار و الالباب
انتهی و چون بجای خود درین کتاب یعنی مجالس و جمیع کتب کلامیه در مذهب امامیه بزعم
شان ثابت است که جز اثنا عشریه احدی از فرق شیعه ناجی نیست ما به النزاع ثابت
شد و قول اخباری که از حلیه صحت عاریست باطل محض گردید و هذا هو المطلوب بالیقین
هر که تتبع مجالس و غیر آن از کتب امامیه نموده است میداند که بحکم احادیث مرغوبی باینها

رسانیده اند که تمامی افراد امامیه اثنا عشریه بجنت خواهند رفت و هرگز بعذاب جهنم معذب
نخواهند شد چنانچه در بعضی احادیث بسیار لا تعد و لا تحصی ذکر میکنند زیاده از پانصد حدیث
فقط در رساله مرتضی بن مسلم حسینی منقول است بر عرفی بازان اعلام منیام و تجدید مشابه
می دانم چند بیا که عبارت مجالس را در کتب دیگر آورده ام **پس بدانکه** در آغاز این رساله
حدیث روضه کافی بعبارت طویلی از ابو بصیر مرویست که صادق ع فرمود یا ابا محمد ان
الله تعالی یکرم الشباب منکم و یستحیی من الکهول ان یحاسبهم قال قلت جعلت فداک هذا لنا
خاصة ام لاهل التوحید فقال لا و الله لکم خاصة دون العالم انتهی موضع الحاجة اکنون معنی
این کلام از ترجمه ملا خلیل قزوینی بشنو امام گفت که گرامی میدارد الله تعالی جوانان را از شما
از اینکه عذاب کند ایشانرا و شرم میکند که خدا مردان را از اینکه محاسبه کند ایشانرا اچه جای عذاب
ابو بصیر گفت که قربانت شوم آیا این برای شیعه امامیه است و بس یا برای جمیع گویندگان لا اله
الا الله است ابو بصیر گفت پس امام فرمود که نیست برای کسی بخدا قسم مگر برای شما و بس نه برای کسی
دیگر از جمله گویندگان کلمه لا اله الا الله الخ حالیا کلام ملا صالح از شرح روضه باید شنید بعد
از تحقیق لفظ کهول که در حدیث مذکور است میگوید لما لم یکن فی کرمه تعالی و حیائه نقص لزم من
عدم تعذیب الشباب عدم حسابهم لئلا یخجلوا من حساب الکهول و عدم تعذیبهم بل عدم حساب
الشیوخ و تعذیبهم بالطریق الاولی فاذن یدخل الشیعة کلهم بلا تعذیب و بلا حساب فی الجنة
ولله الحمد اولا و آخرا و لما لم یکن قوله ع یکرم الشباب منکم اه دلالة علی الحصر سأله عنه قال
فقال لا و الله الا لکم خاصة دون العالم ای لا یکون هذا و الله او لا و الله لیس هذا
الا لکم خاصة دون اهل العالم و انما لم یقل دون اهل التوحید کما قال ابو بصیر للتنبیه علی ان
غیر الشیعة لیسوا اهل التوحید بل هم مشرکون مقصود ملا صالح آنست که هرگاه از کلام معصوم
دریافت شد که خدا شرم میکند از حساب کهول پس از شیوخ بطریق اولی شرم خواهد
کرد و چون در کرم او نقصانی نیست لازم آمد که از جوانان نیز حساب نفرماید و الا اینها
نادم خواهند شد پس معرض ثبوت رسید که هر یکی از شیعه جوان و متوسط و پیر فرتوت
بی حساب و عذاب در بهشت بریں داخل خواهند شد من بعد ملای مذکور لطیفه دیگر را آورده

کدام غیر شیعه را از اهل توحید نه گفت تا معلوم شود که همه مشرکانند و از ینجا حکم
می توان کرد که نزد شوشتری آقای فاضل جالسی این خلفای عباسیه با اینهمه وخامت
اعمال که پاره ازان بقلم آمد و نزد فاضل اخباری بنابر طمع دنیا واقع شد چنانکه شیخ
بنی تیز بفرضیت زکوة باشد و بنابر حب زر از ادای آن مقصر گردد همه پاک
به بهشت غیر سرشت داخل شوند **القصه** در تخطیه فاضل اخباری بر همین
کرده و تخطیات دیگرش را تعرضی ننموده باصل مدعا میگرایم که سبحان الله ناصب
عداوت اینهمه جهلات و ناصبیت اکابر خویش را مطمح نظر نداشته شمردن متوکل را
در القاب باعث ناصبیت شیخ موصوف می شمارد و سر بگریبان خجلت فرو نمی برد
که بزرگانش در مجالس و غیر آن باواز بلند می سرایند که این گذشتگان ائمه آنچه کردند
بنابر حب جاه کرده اند و مصلحت وقت و مقتضای زمانه را رعایت نموده اند و در اثنا
عشری بودن شان حرفی نیست مَنْ کَانَ فِی هٰذِهٖ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَ
اَضَلُّ سَبِیْلًا **العجب وما ادریک ما العجب** که این مقدار هم بخیال
مجتهد جالسی نگذشت که اگر شیخ ناصبی بودی و مدح دشمنان اهلبیت نبوت رضی الله عنهم
اجمعین دیده و دانسته کردی شوشتری و بهائی و تقی مجلسی و دیگر بزرگانش او را از
از زمره شیعه چگونه می شمردندی و بکشف و ولایت او چرا قایل می شدندی و تصانیف
او را چرا بجان و دل میخریدندی و چگونه شب و روز مطالعه کرده دعوی آن میکردندی
که خاک بالینش را توتیای چشم سازند و خویشتن را بروی فدا کنند و از خرمن فیض او
خوشه ها بردارند پس در حق نواصب اینهمه حسن اعتقادات بهم رسانیدن و رئیس الشیاطین را
پیر و مرشد برحق دانستن ایا داد ناصبیت با وجود ادعای تشیع دادن نست یا نه و کتاب
او را بطور مزبور بعضب العین داشتن عین نصب است یا نیست و خود انصاف باید
کرد که هرگاه این اعاظم اثنا عشریه باوصف ناصبیت شیخ را بولایت و کمال عرفان ستوده
اند اگر متوکل هم با وجود نصب نزد این گروه از سلاطین عدل و قطب و غوث و ظل الله باشد
کدام استبعاد خواهد بود اکنون از روح مطهر جناب مجتهد فانی کسی نمی پرسد که مولانا را است بگو

که محبت حضرت شاه ولایت و ذریت طاهره او با تشیع ممتنع الاجتماع هست یا با تسنن چنانکه
دزد و النقا غیر مطبوع دعوی سنیی و برابر بیضه کبک یا ماکیان با تشیع در دل کدام یک
زین دو جماعت بغض و نصب اهلبیت میباشد والحمد لله که چون به نسخه شهاب ثاقب مراجعت
اتفاق افتاد معلوم شد که حضرت مجتهد فانی ازین امور دم بخود مانده یا بجهت ساده دلیها حرفی
ازین معانی نخوانده **اکنون** بعضی از فقرات رساله فارسیه ملا محمد تقی مجلسی که خود مجتهد
جالسی در شهاب مذکور اقرار بتشیع او می نماید شنیدنی است بعد از اثبات تشیع شیخ میگوید
که اگر دانشمندی را حالت فهمیدن کلام شیخ محی الدین بوده باشد میداند که فضیلت و
جاه او در چه مرتبه است چنانچه مولانا جلال الدین دوانی در شرح زورا اطناب در مدح او
کرده هم چنین مولانا شمس الدین خفری بلکه جمیع محققین و مدققین خوشه چین خرمن افضال
اویند انتهی **وقاضی نور الله** شوشتری در آغاز مدح و محمدت برای فرقه صوفیه می گوید
که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی طویت که نزد سالکان مسالک طریقت و
موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد جواهر
زواهر انبیا و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی وجود فائض الجود این طایفه کرام
و اصفیای عظام کثرهم الله بین الانام است که بیامن توفیق ازلی مراتب خاک با علی
مدارج افلاک ترقی نموده اند و از حضیض خمول بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرموده اند
که از پرتو سراج وهاج و عکس مشعل یهدی الله لنوره من یشاء با ساکنان ملاء اعلی و
منزویان عالم بالا در سلک انتظام منخرط گشته و بمرتبه رسیده که عواقب امور قبل از ظهور
مشاهده نموده اند و خواتیم اشیا پیش از بروز وجود مطالعه فرموده و قائم دین و دولت
بیامن همت ایشان قایم و قوائم ملک و ملت مترابط و جودت ایشان منتظم با یکباران بساط
فردی و صدر نشینان صفه دردمندی جرعه آشامان تشنه جگر و دست افشانان بیلی یا هو سرگم گشتگان
جاده سلامت منزویان کنج ملامت زنده پیلاق ژنده پوش و زنده دلان صاحب هوش خرقه
پوشان خانقاه قدس باده نوشان بزمگاه انس شاهان بی کلاه و میران بی سپاه
امیرانست قومی ملوک طبیعت که از ره سلطنت اکوئی که از احترام سلاطین کشور اند

شاهان دلق پوش که گاه حمایتی × زیر گلیم شان جم و قاآن قیصر اند بد امروز از نعیم جهان چشم دو
فردا خود از کرشمه بفردوس ننگرند × مسکین بچشم خوار درین پاره مکن نظر × نزد خرد عزیزتر از دیده مه
آدم بهشت داد و گندم اگر فروخت × حقا که این گروه بیک جو نمی خرند × قاضی نور الله مذکور بعد از ذکر

کرباره از ان همت ذکر یافت وقت ترجمه شیخ موصوف میگوید که از خاندان فقر

تعلقات و قیود با وج اطلاق و شهود صعود نموده و نسبت خرقه وی بیک واسطه بخضر ع میرسد
و خضر بموجب تصریح مولانا قطب الدین انصاری صاحب مکاتیب خلیفه امام زین العابدین است
و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر این آیت که قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً
يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ روایت نموده که حضرت خضر ع با بعضی از نظر یافتگان درگاه گفته
که من از موالیان علی و از جمله موکلان بر شیعه اویم و از بعضی درویشان سلسله نوربخشیه شنیده
شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را باو منسوب سازد
فی الحقیقت اخبار از التزام مذهب شیعه نموده و اشعار بعقیده خود در باب امامت فرموده و کلام
شیخ در کتاب فتوحات بر وجهی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او امامت و وصایت ائمه
اثنا عشر نسبت بسید بشر صلی الله علیه و آله و سلم صریح است الی آخر ما قال و ازینجا حال حضرت خضر
بر اصول امامیه نیز ملتفت از امام خواهد بود که بنیابت قصوی از نصب رسیده اند معاذ الله من ذلک
طرفه تر آنکه از تحقیق مجتهد که در باره شوشتری امثالش در کتاب شهاب ثاقب نموده و
محصلش آنست که ایشان از قائلین بوحدت وجود نبودند زیرا که بعضی از کلمات ایشان دلالت
بر خلاف تصوف دارد صریح میتوان یافت که بعضی از افادات اینمردم باکثرش دلیل بر قول
بوحدت وجود نیز هست که بتصریح جامی هیچ کفر و زندقه برابر آن نیست کما نص علی ذلک فی
هذا الکتاب و الکتب المطبوعة و غیر المطبوعة پس بر تقدیر تسلیم دلالت الکلام بر عدم تصوف.
هر دو قول از پایه اعتبار ساقط خواهد بود فانه اذا تعارضا تساقطا پس میل ایشان بتصوف
و صوفیه و حسن ظن شان در باره این فرقه و تاویلات کلمات ایشان نمودن بوجد و کشف
تعبیر فرمودن الی غیر ذلک خود امری است که هیچ فقیر بشر از بعض آن موهوم تخیل نخواهد بود
لیکن معلوم نیست که حضرت مجتهد قانی با این همه دانی از نوع بشر بود ندیا از جنس دیگر که هنوز جناب ایشان

دائرهٔ ظن بیرون نمیگذارند و بهیچ وجهی از وجوه بمقرّ اطمینان و یقین نمیشوند و در شبههٔ تاسع
میفرمایند که ظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین القی حسن الظن بامثال هؤلاء و کذا مولانا
تقی رحمه الله لطیف‌تر آنکه بفاصلهٔ یک ورق میگویند ای حاصل ان من تتبع کتب مولانا
نور الله الشوشتری والشیخ بهاء الملة والدین کمجالس المؤمنین والاربعین والکشکول یقطع بان لهم
حسن ظن ببعض الصوفیه والحال انه لیس لبّد و از لفظ یقطع می‌توان یافت که اهل تتبع را
یقین خواهد بود باینمعنی که اینها را بصوفیه حسن ظن حاصل بود زیرا که قطع بمعنی فهم است و کسیکه شک
و ظنّان میباشد او را نمیگویند که بعد از تتبع کلمات فلانی فهمیده و اگر ظن جناب مجتهد را بر یقین
حمل کنند باید که حضرت مجتهد بلعن بهائی و تقی و شوشتری نیز فتوی دهد چنانچه درباره سید حیدر علی
آملی و صدرای شیرازی و محسن کاشی داده و گفته تلک الجماعة من علمائنا علی نحوین احدهما من ضل
و اضل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طریق محی الدین الاعرابی و نظرائه و اما منهم بری وهم
لیسوا من علمائنا حقیقة و منهم السید حیدر علی الآملی و قد ذهبت شطر من زندقة و منهم صدر الدین
الشیرازی صاحب الاسفار الاربعة والشواهد الربوبیة فان من طالع هذین الکتابین یجزم جزما انه
فضله الاعرابی و اظن ان المحسن الکاشی منهم و لیس هذا من بعض الظن الی آخر ما قال زیرا که در دیباچهٔ
ذو الفقار از احادیث ائمهٔ اطهار بزعم خودش ثابت کرده که صوفی و مائل بتصوف و ماول کلمات او
همه ملعون اند و حشر اینها با یزید و شمر و دیگر ظلمه و فجره و در همقام از اصل احادیث قطع نظر کرده
بتراجم آن که از قلم تحقیق مجتهد موصوف چکیده متعرض می‌شوم میفرماید که از آنجمله آنکه شخصی از جناب
صادق ع عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که اینها را صوفیه می‌نامند شما در باب اینها چه
میفرمایید جناب صادق ع فرمودند که بدرستیکه اینها دشمن ما اهلبیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف
اینها از جملهٔ اینهاست و او با اینها محشور خواهد شد بزودی است که قومی بهم خواهند رسید که ادعای
دوستی ما کنند و با وجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با اینها خود را تشبیه سازند
و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال اینها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس اینها
از ما نیستند و ما از اینها بیزاریم و کسیکه اینها را انکار نماید و رد بر اینها کند ثواب او مثل کسی است
که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد و از آنجمله آنکه تابع اینها نمی‌شود

مگر کسیکه برای زیارت یکی از بتها برود خواه در حال حیات و خواه بعد ممات او چنانکه
کند یا دست شیطان رفته باشد و نظر بر حرمت بتها و کسیکه اعانت کند یکی از بتها را پس خیانت
و اعانت کرده است یزید و معاویه و ابا سفیان را انتهی مقام الضرورة **اکنون**
برای خدا ببکید و حرف از تاویلات قاضی نور الله شوشتری که در مجالس المؤمنین برای تبرئه
شیخ محی الدین باعتراف مجتهد صرف در شهاب ثاقب گفته باید شنید و مدح و ستایش
قاضی نور الله و امثالش که بر زبان مجتهد جاری میشود و بمولانا و سیدنا از ایشان تعبیر میرود
میزان عقل باید سنجید میگوید که بسیاری از علمای شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین
کرده اند در قول بوحدت وجود و آنکه وجود خالق همان وجود مخلوق است و در آنکه عبادت
اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده و در آنکه
رسل استفادهٔ معرفت از خاتم الاولیا میکنند و در آنکه اهل نار تنعم و راحت دارند
در نار و در آنکه عذاب منقطع خواهد شد و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان
بوجهی که ملایم شریعت مطهره باشد و بالجمله حکم بآنکه وجود خالق وجود مخلوق است
مستلزم حکم باتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی از اساطین
ارباب حکمت و کلام بر آن رفته اند که وجود حقیقة حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبارت از انتساب ایشانست بآنحضرت و میگویند که قول بزیادت وجود
بمنزله قول بنار مشتعل است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از[...]
قدیمه بر تجرید تحقیق آن نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد
چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق بآن گرویده اند نه حکم بوحدت موجود نیز
چنانچه مورد فهمیده و می تواند بود که مقصود از قول شیخ که عابد صنم عابد خداست
آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خداست و صنم بمنزله قبله است چنانکه بعضی
از فرق باین رفته اند نه آنکه صنم خداست تعالی عن ذلک علوا کبیرا و در نسبت
که غرض او از اهل نار که متنعم در نار ملائکه موکله باشند نه اشقیا هر چند به [...]
بعضی از متاخرین تحقیق فرموده اند که اشیا با وجود خداست یکی بعد وجودیست که

قول

قوله تعالی إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
حکایت آن حدیث و ایشان را در آن حد سماعیت وجودی مر خطاب کن را و بسبب
آن سماع اهتزاز طولی اما هیچ ازین احوال بسر حد شعور و اشعار نرسید بلکه شوشتری مذکور
برین قدر صبر نکرده بر کسانیکه عبارات شیخ را رد کرده اند تشنیع نموده چنانچه شهاب جایی
هم گواه بر آن است و رساله **ملا محمد تقی مجلسی** و آنچه شوشتری جابجا گفته دلالت
بر آن دارد که صوفیه را از زهاد و اران ائمه میدانند و خدمت گذاری اینها از مثوبات
اخروی می فهمند و زیارت قبور اینها را تقرب الی الله می پندارند پس تراجم احادیث که
بعبارت جالسی بگوشت رسیده از آغاز تا انجام برین جماعت منطبق افتاد اکنون اینها را
تعظیم و توقیر نمودن و بمولانا و سیدنا تعبیر کردن و محبت و اخلاص باینها داشتن و تنقیصات
ایشان را نصب العین ساختن موجب حشر با دشمنان اهلبیت نبوی مثل یزید و شمر خواهد بود
بانه انصاف باید کرد و اعتساف را باید گذاشت و ازینجا ثابت شد که مجتهد جالسی
در تصنیف کتاب شهاب ثاقب و طرفداری و سرپرستی این جماعت کوچک ابدال
صوفیه بمصیر خود رفته چه خوش گفت خواجه حافظ لسان الغیب **مصرع** با دردکشان
هر که در افتاد بر افتاد و سبحان الله بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بحث تصوف
پیش آمد و سخن تا باینمقام رسید ازین امور نظر بغرابت و استطرادی کشح می نمایم
و این بحث را بر مطالع جواب ذو الفقار و رساله که در تحقیق این مقامات نوشته ام
و راه فرار مجتهد جالسی را از جهات سته مسدود گردانیده ام حواله میکنم و باز در هفوات
مجتهد الزامی کشان کشان متوجه میگردانم **قوله** سوم آنکه اه **اقول** اگر یزید پلید
در زمره خلفا مستلزم آن نیست که او را مستجمع شروط دانسته باشند چنانچه دانستی
تکلیف که خود این علما بعنایت ایزدی تصریح کرده باشند که مراد از خلافت عام
است که حق باشد یا باطل و از جمله آن خلفا یزید پلید است کما سیجیء انشاء الله تعالی از عنا
عبارت بدلالت مطابقی معلوم شد که یزید صلاحیت خلافت نداشته و جلال الدین
با وجود شمردن یزید از جمله خلفا از لعن و تکفیر او هرگز دریغ نکرده چنانچه عبارتش

دیده باشی و هی هذه وجهی برسر اسه رضی الله عنه فی طست و وضع بین یدی ابن زیاد قاتله و ابن زیاد معه و یزید ایضا و ازینجا بر عوام هم عیان شد که تعداد این قسم ظلمه و کفره بزمره خلفا من حیث السلطنت و اجتماع ناس موجب صحت و حقیت خلافت بمعنی مستجمع شروط نیست مخاطب با وجود ادعای ریاست اجتهاد غفلت و جهل بنگرید و باطراف و جوانب کلام بلکه مقدمات بدیهیه را هم نمی بیند و این مرض را هیچ ازاله نمی تواند کرد پس دعوی تکذیب علمای اهل حق که او را در خلفا ذکر کرده اند و بر بطلان خلافت و عدم لیاقتش نص فرموده چه معنی داشته باشد حقیقت همین است که **بیت**

گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد * بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم **قوله** و ازین عبارت الخ **اقول** آنچه از عبارت شیخ ثابت میشود اجتماع مردم بر یزید است و تاریخ را دران ذکر نکرده تا معلوم تواند کرد که این اجتماع قبل از خروج امام حسین علیه السلام بود یا بعد ازان مفصل باید نوشت و اجمال و ابهام را باید گذاشت بالجمله غایة ما فی الباب بزعم مجتهد اینست که در شمردن یزید بزمره خلفا بعضی از اهلسنت خطا کرده باشند و هو لیس بمحل النزاع بل النزاع فی انهم اعتقدوا حسن سیرته و حقیة خلافته و هو باطل کما ذکرنا سابقا مع ان ابن طاوس و شیعته و افراخه و کثیرا من النواصب السود قائلون بحسن سیرة الملعون المردود و قد ورد النصوص القطعیة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمة الهدی مرة بعد اخری فی لعنه بخصوص اسمه و انه سیقتل علی بن موسی الرضا علیهم السلام بالسم فاعترفا بر تمامی ادانی و اقاصی بعد از شهرت این هفوات بیدا و هویدا گردیده که حضرت مجتهد الزمانی در ابرام استفتای خویش ورد جواب مجیب عاقبت اندیش خیلی باتشویش بمثابه ایست که هیچ عالمی را چنین خرافت و اختلال حواس اتفاق نیفتاده **قوله** و ابو اللیث اه **اقول** و بالله التوفیق در مقام مجتهد قمقام کار بند تدلیس و تلبیس شده خیانتی عظیم در نقل روا داشته اند برای تفصیل اجمال محصل تمامی عبارت ماقبل و عبارت مسکوت عنها بعینها تا آخر منقول میشود پس بدانکه فقیه مذکور در آخر کتاب بستان میگوید که بعد از اختلافات بسیار رای همه کس از مهاجرین و انصار بران قرار یافت که ابوبکر صدیق

میشود پس تا دو سال خلافتش امتداد یافت و نام او عبد الله بود و نام پدرش عثمان
واین نام برای او از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عنایت شده والا در جاهلیت
نام او عبد الکعبه بود تمامی اصاغر واکابر او را بلفظ خلیفه رسول الله یاد میکردند هرگاه هنگامه
اجلش لبریز گشت و عمر فاروق خلیفه شد در زیادت لفظ خلیفه و تجدد اضافت آن در ربط
خلافت طول مسافت دانسته لفظ امیر المومنین بمشوره اصحاب کبار برای خود قرار داد
و خلافتش ده سال کشید غلام مغیره بن شعبه که ابو لؤلؤ کنیت او بود عمر فاروق را کشت
ثم ولی عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنی عشر سنة فقتله اهل الفتنه ثم ولی علی وکانت
خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم المرادی ثم ولی معاویة بن ابی سفیان وکانت
ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معاویة وکانت ولایته ثلث سنین فلما مات یزید بن
معاویة وقعت الفتنه فاهل العراق بایعوا عبد الله بن الزبیر واهل الشام بایعوا مروان
بن الحکم وکانت ولایة مروان مقدار تسعة اشهر ثم ولی عبد الملک بن مروان فبعث
عبد الملک بن مروان الحجاج بن یوسف الی عبد الله بن الزبیر وکان بمکة فحاصره واخذه
وصلبه رحمه الله فصارت الولایة کلها لعبد الملک بن مروان وکانت ولایته عشرین سنین
وکانت غایة الفتوح فی ولایته الی فرغانة فی ایامه ثم الولید بن عبد الملک ثم سلیمان بن
عبد الملک ویروی ثم یزید بن عبد الملک ثم العبد الصالح عمر بن عبد العزیز بن مروان
ثم هاشم بن عبد الملک ثم یزید بن الولید ثم ابراهیم بن الولید ثم هشام بن عبد الملک
ثم مروان بن محمد فهولاء کلهم من بنی امیة من وقت معاویة وکان مقامهم بالشام انتهی
بلفظه بر اهل **خبرت** وذکا بعد از مطالعه این عبارت هویدا میشود که لفظ فاهل
العراق بایعوا عبد الله بن الزبیر واهل الشام بایعوا مروان بن الحکم تفسیر لفظ فتنه
واقع شده ومعنی این عبارت چنانست که هرگاه یزید از جهان درگذشت فتنه واقع
شد یعنی اهل عراق به بیعت عبد الله درآمدند و شامیان دست به بیعت مروان دراز
کردند ودو بادشاه حکمران بعد از یزید بهم رسیدند وهرج ومرج در نفس حکومت
پیدا شد پس مراد از نفی فتنه که مفهوم شد نفی این فتنه خاص است که لفظ فاهل العراق

الخ تفسیر آن واقع شده پس مبهم را ذکر کردن و تفسیر آنرا حذف نمودن برای آنست که عوام طلبه از دیدن این عبارت متوحش گردند که جور و جفا و ظلم و ستم در خلافت یزید هرگز پیرایه وقوع نه پوشیده و آنچه بر جناب سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب او گذشت که ستغفر الله عین انصاف و عدل و داد بود بلکه فتنه ها و جور و جفا بعد از یزید بظهور آمد و بعد ذکر تفسیر مذکور هرگز ایهام باقی نمی ماند و این معنی فاسد بخیال کسی متطرق نمیشود بلکه هر کس از اهل دانش و بینش میداند که فتنه مبهم بود و بر ظلم هم شمول و عموم داشت چون جمله فاهل العراق الخ ضمیمه کردند معلوم شد که مقصود مصنف ازین بیان از نفی فتنه در حیات یزید که از عبارتش مفهوم میشود آنست که فتنه اجتماع دو حاکم بعد از یزید وقوع یافته و در نفس حکومت این فتنه که در وقت واحد بیعت دو کس کرده باشند و دو بادشاه فراهم آیند وقوع نگرفته و آنچه قبل ازین اتفاق افتاده که کوفیان در عهد خلافت یزید بیعت مسلم بن عقیل کردند اعتباری ندارد که امتداد زمانه هم بر آن نگذشت بلکه اهل کوفه در همان وقت منحرف گردیدند و راه فرار پیش گرفته بخلاف بیعت و خلافت عبد الله بن زبیر کما ستعرفها ان شاء الله تعالی و لا غبار علیه و عبارتیکه مجتهد الزمانی از فتح الباری در قول سابق آورده و بعد ازینهم بفاصله چند جزو باختلاف الفاظ نقل خواهد کرد و فقیر را آن محل بهنگام تحریر این محل ایهم رسیده تا مطابقت نقل با اصل اتفاق میشد نیز تصویب این معنی که فقیر برای عبارت فقیه ابو اللیث قرار داده نظر دارد زیرا که در آن این الفاظ واقع است ثم لما مات یزید اختلفوا ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر ازین عبارت معلوم شد که آن اختلاف که بعد یزید بهم رسید بعد قتل ابن زبیر با جتماع مردم بر عبد الملک بن مروان برطرف شده و آن اختلاف نبود مگر اجتماع دو بادشاه در زمان واحد که فقیه ابو اللیث آنرا بلفظ فتنه تعبیر کرده فلا تغفل **قوله** از عبارت این فقیه ظاهر میشود الخ **اقول** معلوم نیست که وجه دلالت در مقام چیست مع ذلک اگر مراد از رشید ازین تشبیه آنست که عبارت فقیه مذکور دلالت بر آن میکند که چنانچه خلافت خلفای اربعه

نزد ایشان خلافت راشده و لائق مدح و ستایش است همچنان حکومت معاویه و یزید نیز
حاشا که چنین باشد بلکه از عبارت این فقیه خلاف آن بخاطر اهل صفوت و صفا و فطانت
زود کامتبادر میشود زیرا که درباره اربعه متناسبه لفظ خلافت نوشته چنانکه دانستی و
برای معاویه و یزید و مانند ایشان از بنی امیه لفظ ولایت بمعنی حکومت اطلاق کرده
و از میانه این زمره برای عمر بن عبد العزیز لفظ صالح زیاده کرده پس معلوم شد که حکومت
معاویه و یزید نیز داد از باب تغلب و جور بود و از بنی امیه شخصی که ممدوح و خلافتش محمود باشد
عمر بن عبد العزیز است **و اگر مراد** آنست که مدلول عبارتش چنین است که این همه
کسان از خلفای اربعه و بنی امیه فرمان روائی کرده اند و در نفس حکومت برابر بوده اند
گو بعضی از اتقیا و ابرار و بعضی فساق و فجار باشند فلا ریب فیه و این معنی قطع نظر
از آنکه خارج از ما به النزاع است مستلزم هیچ قباحتی نیست زیرا که در افراد انسان
آخر ما به الاشتراک ضروری است نمی بینی که در نفس انسانیت صالح و طالح بلکه انبیا و رسل
علیهم السلام و سائر عباد نیز برابر اند و نظر بقیود از لوازم و عوارض حکم هر کس جدا است
بالجمله نقض عبارتش یعنی استعمال لفظ خلافت برای خلفای اربعه متناسبه باز حکم
رانی بنی امیه را بلفظ ولایت تعبیر کردن آخر مبنی بر همین معنی خواهد بود که بحث ذکر
یافته و اگر مقصود او تشبیه اول بودی بایستی که لفظ سابق را بدل میکرد و نیز اگر معتقد
حقیقت خلافت معاویه بن ابی سفیان می بود البته تخصیص لفظ صالح عمر بن عبد العزیز را
مخصوص نمیکرد صریح ازین تعبیرات خاص همان مطلب بر می آید که بذهن احقر الناس
تطرق یافته والحمد لله علی ذلک **من بعد** باید دانست که هر چند منصب فقیر درین
مقام منصب موجه و مانع است و احتمالیکه از عبارت فقیه مذکور برآورده ام صحتش ظاهر
مگر بهر جا دلیلی بر تعیین این معنی از عبارت ایشان ترتیب می توان کرد بیانش آنکه آنچه فقیه
مذکور در حال حضرت عثمان چنانکه دانستی گفته کانت خلافته اثنی عشر سنة فقتله اهل
الفتنة نص است در وقوع فتنه در آخر زمان خلافت ذی النورین پس بعدیت فتنه علی الاطلاق
از مردن یزید صورت نمی بندد لحاظ فیه نقض الا در طی فتنه که در نفس خلافت بهم رسیده

در دو حاکم در یک وقت برادر یکه خلافت نشستند واقع نشده مگر بعد مردن یزید علیه ما یستحقه و متوهم نشود که این امر سهل بود بفتنه تعبیر نمود اگر چنانچه بعضی از نادانان فن را علیحده شود زیرا که اجتماع دو کس از پادشاهان فتنه عظیم است بر اصول فریقین اما نزد اهل حق پس صحاح ایشان بران دلالت میکنند کما لا یخفی علی من طالع روایاتها و قد مر بعضها فی المنهج الاول و اما نزد شیعه پس در کتاب علل شیخ المشایخ ابن بابویه قمی مصرح واقعست که اجتماع دو حاکم در وقت واحد چنان است که شریک باری عز و جل پیدا شود و کار خانه زمین و آسمان برهم کند معاذ الله من ذلک و این قسم امور بعد ازین درین کتاب بیاید ان شاء الله تعالی فتذکر و لا تکن من الغافلین **قوله** مصنف صواعق اه **اقول** فیه نظر لفظا و معنی اما لفظا پس از آنکه مسمای ابن مالکی که اسناد قول مذکور باو نموده اند شد در هیچ کتابی از کتب فن رجال و تواریخ علما معلوم نمیشود و مشخص که این کلمه بالا علی سبیل التضعیف و التردد باو منسوب است قاضی ابوبکر بن العربی المالکی است و از قاموس اللغة و دیگر کتب معتبره این فن هویدا میگردد که ابن العربی بلام محلی مخصوص بقاضی ابوبکر مالکی است و بدون لام صاحب فتوحات یعنی محمد بن عبد الله حاتمی طائی اختصاص دارد و علی ای تقدیر ابن مالکی نام قاضی ابوبکر نیست تا باین لفظ تعبیر از وی نمایند و هر کسیکه ادنی مهارتی در کتب لغت و رجال و اسامی علما داشته باشد میداند که لفظ المالکی در عبارت قاموس و غیره صفت ابوبکر است نه صفت عربی و اگر این همه جهل و اختراع در اسامی علما سمت جواز داشته باشد و فقط ملاحظه تقلید آبای ایشان بفقیهی از فقهای اربعه کافی باشد تا یکی را ابن الحنفی و دیگری را ابن الشافعی و قس علی هذا ابن المالکی و ابن الحنبلی نامند باید مجتهدین امامیه را وقت تسمیه و تعیین بلفظ ابن امامی و ابن شیعی و ابن اثنا عشری و ابن جابلسی و نصیرابادی و امثال آن تعبیر نمایند و ازینجاست که در رساله جدیده یعنی کاشف اللثام گفته ام که خصوص ضعف از وضع مسمی خبر جدید یعنی موضوع و مجعول کردن لفظ ابن مالکی که جناب مجتهد را اتفاق افتاده مخبر از آنست که بوهم و خیال خود نیز شخصی را ابن مالکی قرار داده اند حال آنکه کسی از علمای اهل سنت

که قول مذکور بما منسوب کرده ابن مالکی نیست **اعجوبه از همه آنکه** در وقت
رسیدن رسالهٔ ثمرة الخلافه نزد بنده چون نظر بعضی از مستفیدین بر لفظ ابن مالکی که در
رسالهٔ مذکوره مانند این رساله چند جا واقع است افتاد بحث و تحقیق این لفظ و معنی
آن شروع کردند روزی در خلال این قیل و قال یکی از طائفهٔ امامیه که لفظ صلحا و زوار
بر هر فردی از ایشان مثل حصا جز اطلاق کرده میشود تشریف آوردند و کلام در تغلیط
مجتهد الزمانی و آنکه از علمای اهل سنت مسمای ابن اسم کسی بنظر رسیده بغور و تامل
و اصغا فرموده بهم برآمدند و گفتند که این تکذیب و انکار مثل آفتاب بنصف النهار
هویدا و آشکار می شود که شما هنوز دیباچهٔ الفیه نحو هم نخوانده اید هر چند بلحاظ آنمعنی
که این بزرگ بعد اشتیاق تمام قدم رنجه فرموده و فیما بین پس از مزید آوزو مجالست
صوری اتفاق افتاده خود را ضبط کردم لیکن بسبب غلبهٔ حال بی ساخته بر زبان
رفت که از این جودت ذهن و سرعت انتقال حاصل میشود که مگر جناب در بارهٔ حضرت
اقدس الهی تقدست اسمائه و جل سلطانه هم اعتقاد نسبتش با امام مالک دارند و نعوذ بالله
او را مالکی می پندارند زیرا که در مصرع ثانی بیت اول کتاب مذکور که اشارتی بدان
نموده اند واقع است احمد ربی الله خیر مالک احباب از کثرت قاه قاه بخت دوتا
شدند و موجه مسطور از غایت رنج و ملال و ندامت و انفعال متغیر شد و گفت که
بخدای کریم من این توجیه را از مستفیدان مجتهد الزمانی شنیده بودم و من تلقاء نفس
نگفته ام چون لفظ ابن مالکی بر طبق رسالهٔ ثمرة الخلافه درین رساله هم جابجا بر زبان
قلم اجتهاد مآب رفته غالبکه آن زوار و صالح روزگار دروغ نگفته باشد و اینهمه
از افادات مجتهد عالی مقام است که فیض آن از کران تا بکران رسیده از اینجا
شعر فهمی عالم بالا معلوم شد **مناسب** این مقام حکایتی است که یکی از
احباب قدیم بیان کرده بود که شخصی از دهقان روشن علی نام با تنی چند از احباب
کرام نشسته بود و سخن از نظم او ستادان فارسی با اشعار متاخرین مثل حزین نزیل
بنارس میرفت تا آنکه یکی از ایشان مطلع نسبت به بزبان آورد و گفت یاران چه میبینید

که شاعر چه نیکو گفته **بیت** روشن شد از وصال تو شبهای تار ما تا صبح قیامت
است چراغ مزار ما ۳ روشن علی مذکور از شنیدن آن گریه برابر نموده جبین را
پرشکن کرد یکی از اصحاب بر آنجمله منقطع شد و تکرار این بیت شروع نمود نامبرده
بغایت بی مزه شد و گفت که قبل ازین کلام شما متعلق بشعر و شاعری بود من هم فرا
خور حوصله و استعداد خود از استماع آن منبسط بودم و حظ وافر بر می داشتم اکنون
که نوبت بجزالی و رسوائی من کشیده آه از درد و غم بر می خیزد شما را با این همه اخلاق
و مودت که نسبت بمن دارید می زیبد که در زبان فارسی فال بد برائی من زنید و تمام تا
سخن با تعریض و ایهام بهر زبان رانید گرفتم که من ازین کوچه نابلدم و کتب فارسی کماینبغی
نخوانده ام مگر این قدر جاهل هم نیستم که معنی بیت خبری نداشته باشم یاران که این
کلام شنیدند بغایت خندیدند و بر سبیل ستم ظریفی باهم اتفاق کرده مطلع مرقوم الصدر
را باواز بلند همی سرائیدند و مخاطب ایشان سیخ و متعدد می شد آخر نوبت بدشنام
رسانید یکی از آنها گفتش که اگر تکرار این شعر نیکو با آمد شماست چنانچه در ذات شما
شما در سوخ یافته باری بگوئید که معنی آن چیست نامبرده گفت که معنی شعر بر ظاهر است
این گفت و معنی آنرا در هندی بیان کردن گرفت که ترجمه آن بفارسی این است
روشن شد از وصال یعنی ای روشن علی تو بجز و اصل هندی و اندر دنیا در گذشتی
شبهای تار یعنی شب هنگام ما در تو صبح قیامت است چراغ مزار ما تا صبح قیامت
چراغ بر مزار تو افروخته بگریه و نوحه مشغول است یاران از شنیدن اینمعنی قاه قاه
می خندیدند و مانند ماهی بی آب بر زمین می غلطیدند انتهی **ظرفه ما جرا آنکه احقر الانام**
را با روشن علی مذکور می انحصار معرفتی بود چند داشتم که شاید این حکایت محمول بر مبالغه باشد
قضارا استاد الیه از سفر مشرقیه باز گشت و بعد فراغ صحبتی بهم رسید از ناقل حکایت در روشن
علی مسطور هم در آن زمره بودند با ناقل قصه اشاره کرده اگر شما در بیان حکایت مذکور مبالغه نکرده اید
و قصه الی کم و کاست گفته اید ایشان را بگوئید که بر دیگر بیت را اعاده نماید با الجمله بعد از تو
اشاره شخص مسطور معنی را بدستور سابق اعاده کرد و آخرش ابهم گفت که الحال زبان من می آید

ایران هوشن علی شخصی دیگر بوده باشد که شاعر در قدح او این مضمون نظم کرده است مرا
نمی باید که از استماع آن ریخته شوم و سر که بر رو مالم و بر راه اندوه و غم روم آیا فقط من دشمن علی
در جهانم و کسی دیگر مسمای این اسم نیست **بالجمله** توجیه جناب مجتهد الزمانی برای تصحیح لفظ
ابن مالکی به بیت القصه در غرابت و ظرافت کمتر ازین حکایت نمی نماید بهر حال بدولت خدام والا
مقامش عجایب و غرایب شنیده و دیده میشود من بعد میگذارم که حضرت مومن جالسی در صوارم از
همین کتاب یعنی شرح قصیده همزیه عبارت مذکور را باین الفاظ نقل میکند که ابن العربی
المالکی و نسخ دیگر که این عبارت دران منقول است مثل بعضی از مجلات بیاض ابراهیم علیخان
پسر علی مردان خان و معتمد الشیعه و نزهة اثنا عشریه و مانند آن نیز بر همین لفظ کابر گواهی
میدهد و برای همین امر در رساله جدیده مذکوره این عبارت نوشته ام که هر قدر که از نسخ عبارت
این کتاب بنظر بنده رسیده لفظ کابر دران دیده شد چه نسخ جمع نسخه است و نسخه شی منقول
را میگویند چنانچه در قاموس است و اضافت نسخ بسوی عبارات مانند لجین الماء است
القصه نقل مومن جالسی که لفظ کابر العربی المالکی است نیز خالی از رکاکت نیست زیرا که
قاضی ابوبکر بن العربی را عربی مالکی کس نمیگوید و عنقریب از نقل عبارت اصل نسخه کتاب
مذکور خواهی دریافت که بدر منحا طب لفظ ابن را از ابن العربی ساقط کرده و نام
آن بزرگ صیت فظهر ان الوالد و المولود الشاهد و المشهود فی کل واد یهیمان
و فی کل تیه یتیهان **و از عجایب** مغلطه ها که مومن جالسی را بنا بر تقلید یا و
دعوی اجتهاد پیش آمد آنست که قصیده همزیه را بقاضی ابوبکر مالکی مذکور انتساب
نموده حیث قال ابن حجر در شرح قصیده همزیه که از ابی بکر بن العربی است میگوید
که کابر العربی المالکی اه و هنوز او را وقت تصنیف صوارم اطلاعی دست نداد
که آن قصیده از تالیفات شرف الدین بوصیری است نه از تصانیف ابوبکر بن العربی المالکی و بر تقدیر
تقدیر ظاهر عبارت آن بود که شارح میگفت کابر المصنف فیما نقل عنه حالیا ترجمه صاحب
قصیده همزیه از کلام شارح باید شنید و باید دریافت که او بوصیری است یا قاضی مالکی و
هذه عبارته فی ذلک الکتاب لا ریب فیه الشیخ الامام العارف الکامل الهمام المصنف المحقق

البلیغ شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد بن محسن عبد الله بن صنهاج بن هلال
الصنهاجی کان احد ابویه من بوصیر الصعید والاخر من دلاص فرکبت النسبة فقیل البوالاصی
ثم اشتهر بالبوصیری قیل ولعلها بلد ابیه فغلبت علیه ولد سنة ثمان وستمائة واخذ عنه
الامام ابو حیان والامام المعمری ابو الفتح بن سید الناس ومحقق عصره العز بن جماعة وغیرهم
وتوفی سنة ست او سبع وتسعین وستمائة علی ما قاله المقریزی لکن صوب شیخ الاسلام
انه سنة اربع وتسعین والتوفی سنة احد وثمانین وسبعمائة انتهی بلفظه **و ازینجا**
خطای صاحب صوارم روشن شد و کتاب مذکور موجود است ملاحظه نمایند و غلط نامه
را ببینند که هرگز این قسم الفاظ دران مندرج نیست کاش به بیاض ابراهیمی رجوع میکرد
و ازینجا میدریافت که صاحب قصیده شرف الدین بوصیری است نه ابوبکر بن العربی و نسخه قدیم و
صحیح ترجمه کشمیری که بواسطه بعضی از احباء درین زمان بهم رسیده نیز حاضر است و خود کشمیری
مذکور در مناظره رشید المتکلمین لفظ کا بری نویسد چنانچه بر راجعین کتاب غایت الراشدین و ذو الفقار
مخفی نتواند بود اینهمه که گفتیم متعلق به بحث و نزاع بود لهذا **اما معنی** پس اگر مدعای مخاطب
از نقل عبارت شرح قصیده همزیه اینست که امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی رح بمبالغه تمام سب یزید را
حرام دانسته پس یزید نزد او خلیفه برحق و مستحق خلافت بوده باشد فهذا باطل زیرا که مراد اینست
که غزالی بنابر قول باحتیاط از لعن او بخصوص اسمه منع کرده و او را کافر ندانسته بلکه حکم بفسق
او نموده چنانچه از کتاب احیاء العلوم و مانند آن واضح است و ازین مقدار صحت خلافتش نزد
غزالی ممنوع است فکیف مجتهد الزمانی بعد ازین نقل خواهد کرد که نزد شافعیه خلافت فاسق
هرگز درست نیست نه ابتداء و نه انتهاء بالجمله صحت خلافت و استحقاق و اهلیت امامت مطابق
این فصل برای یزید چیزی دیگر است و منع از تکفیر و لعن او چیز دیگر و من یدعی الاستلزام
فعلیه المطالب بالبینة والبرهان **و اگر مقصود اینست** که ابوبکر مالکی که از علمای
اهل سنت است امام حسین را معاذ الله باغی دانسته پس ضرور است که یزید را خلیفه حقیقی
و امام مطلق اعتقاد کرده باشد که نیم بعد از تسلیم عقیل که ایراد لفظ نقل بصیغه مجهول
برای تضعیف و تمریض باشد و معاضد این احتمال است آنچه بعضی از علمای مغرب در افادات

از بعض تصانیف قاضی ابوبکر بن العربی المالکی که غایة البیان نام است محصلش نقل فرموده
و خلاصه آن در فارسی باین عبارت مؤدی میشود که قاضی مذکور در احوال یزید روایات مختلفه
آورده و کلمه قتل بسیف جده بر روایات و مقالات متقشفین که دلالت بر ثبوت خلافت یزید
و بغاوت امام حسین معاذ الله دارد گفته من بعد رجوع امام حسین نقل کرده و فرموده که هرگاه حال
برگشتگی کوفیان و شهادت مسلم و هانی بر آنجناب متحقق شد خواست که بمدینه مشرفه برگردد و ترک
قتال نماید لشکریان ابن زیاد براو هجوم کردند و از شدائد ظلم و عناد از چار سو بر آنجناب ریختند
تا آنکه امام حسین را با تمامی عشیرت و اهلبیت و رفقائش بانواع بیداد و ستم شهید کردند و نیز ارواح
آنجناب در شهدا و قتلاء فی سبیل الله داخل است پس معلوم شد که مذهب او بغاوت
امام حسین نیست بلکه گفتگو بر روایات نموده یعنی شهادت امام حسین بر روایات ثابته
است نه بر مقالات متقشفین که راه تعصب می پیمایند **و قریب اینمعنی است**
آنچه بعضی از اکابر محدثین فرموده اند که شیخ ابوبکر مذکور قصه مسطوره را از سبیل جزم و یقین
نه آورده و هرگاه بجای خود ثابت گشته که شیخ از علمای اهلسنت بوده پس چگونه یاوری نقوه خواهد
نمود که نزد تمامی اهل حق باطل و مجعول باشد و هو ظاهر جدا لکل ذات یکون من البدیهیات الاولیه
بالجمله از نقل مذکور که در شرح قصیده همزیه بصیغه مجهول وارد است ثبوت حقیت خلافت و امامت
یزید و بطلان شهادت امام حسین نزد قاضی ابوبکر نیز باثبات نمیرسد و بر فرض و تقدیر گرفتیم
که یکی از علمای اهلسنت کثرهم الله تعالی فی الامة که اگر در هر طبقه تعداد ایشان قصد کنی از
جمیع خواص و عوام فرق اسلامیه زیاده تر باشند در باب امام حسین رضی الله عنه چنین گفته باشد
با وجود شذوذ و مردود بودن این قول طعن و تشنیع بملاحظه آن بعلمای کرام نمودن و از نتائج
خوش فهمی این مذهب ابر اصول اصلیه اهل حق بکمال تکلفات و تصنعات منطبق فرمودن
در چه مرتبه از خرافت است **من بعد گذارش است** که بر تقدیر بودن لفظ
کابر چنانچه از نقل کشمیری و جانسی و مانند ایشان هویدا است صریح از عنوان کلام
رد و تشنیع بر قول مذکور که منسوب بسوی قاضی مسطور است شروع کرده اند زیرا که مکابره
عبارت از انکار امریست که بدلیل و برهان به ثبوت رسد پس معلوم شد که نزد اهلسنت

شهادت امام حسین مجدی ثابت است که منکران مکابر و منکر بدیهیات اولیه است
کما صرح به فی تنبیه السفیه رد صوارم الجائسی بار شارح موصوف برین قدر قناعت
نورزیده لفظ مایقشعر منه الجلود را بدان ضمیمه ساخته یعنی از قاضی نقل کرده باوصف
بطلانش از شنیدن و نقل نمودنش موی بر تن می خیزد باز وقت بیان معنی جمله
منقوله لفظ بسبب اعتقاده الباطل افزوده باز ازین تشنیعات راضی نشده و اکتفا
بران نورزیده بر توضیح تعاقب کلام قبیح نموده پس معلوم شد که بدفعات کلام منقول
را مردود کرده اند و بر تقدیر لفظ کابن بجای کابر که در نسخه حاضره مرقوم است و
ستعرفت عبارتها دو بار برد و قدح آن متوجه گشته و علی ای حال شارح چندان
بتعاقب این قول رفته که از بیخ و بنیادش هم صراحةً و هم اشارةً و هم دلالةً و هم
عبارةً مستاصل نموده حالا عبارت شارح که شرح خویش را المنح المکیة فی شرح
الهمزیة نامش نهاده در ذیل شرح این بیت ــه من شهید بن لیس ینسی الطف
مصابیهما و لا کربلاء ــه باید شنید فان یزید بلغ من قبائح الفسق و الانحلال عن التقوی
مبلغا لا یستکثر علیه صدور تلک القبائح منه قال احمد بن حنبل رضی الله عنه بکفره و
ناهیک به ورعا و علما یقضیان بانه لم یقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک
ثبت عنده و ان لم تثبت عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل
الحسین رضی الله عنه فقال لم یثبت من طریق صحیح انه قتله و لا امر بقتله ثم بالغ فی
تحریم سبه و لعنه و کابن العربی المالکی فانه نقل عنه ما یقشعر منه الجلد قال انه لم یقتل
یزید الحسین الا بسیف جده ای بسبب اعتقاده الباطل انه الخلیفة و الحسین باغ علیه
و البیعة سبقت لیزید و یکفی فیها بعض اهل الحل و العقد و بیعته کذلک لان کثیرین اقدموا علیها
مختارین لها هذا مع عدم النظر الی استخلاف ابیه له اما مع النظر لذلک فلا یشترط موافقة
احد من اهل الحل و العقد علی ذلک **و یرد** بان هذا انما هو بعد استقرار الاحکام و انعقاد
الاجماع علی تحریم الخروج علی الامام الجائر اما قبل ذلک فکان الامر منوطا بالاجتهاد و اجتهاد
الحسین رضی الله عنه یقتضی جواز و جوب الخروج علی یزید لجوره و قبائحه التی تقشعر عنها الاذان فهو انمی

الحسین رضی الله عنه محق بالنسبة لما عداه ولا سیما رای احمد من کفره الی آخره بعد از
عبور برین عبارت و غور و فکر در معانی و قیود آن چنانکه دانستی مرتبه اطمینان قلب
بحصول انجامید و بر هر یکی از خواص و عوام متیقن گردید که مقصود مخاطب از اسقاط
لفظ ما یقتضیه من الحد و حذف قید بسبب اعتقاده الباطل در تفسیر کلام قاضی
مذکور و عدم ایراد عبارتیکه متعلق برد کلام اوست فریب عوام است تا بدانند که چنانچه
مذهب تکفیر و تفسیق یزید از محققین اهل السنت منقول است همچنین مذهب اثبات خلافت
یزید و ابطال شهادت امام حسین بلا نکیر و باتم تفصیل و اکمل بسط دریافت شد
که این همه از باب فریب و کید است که از مجتهد جالسی مخدوم الفحول او را بوراثت
رسیده **کید اول اینکه** نسخه کابر بر طبق نقل مذکور بر کلام توجیه موجه است و من حیث
المعنی صحیح تواند شد یا نه جوابش آنکه بعضی از اذکیا که دعوی صحت کابر و تغلیط
کابر میکنند و می پندارند که هیچ محلی برای درستی آن ممکن نیست کمال شان یکی اینست
که واو برای عطف است و عطف کابر بر ما قبل صحیح نمیشود و هذا بعد التسلیم الیه کما
تری زیرا که مدعین این نسخه و ناقلین آن کی گفته اند که واو برای عطف است تا این
بزرگان گویند که عطف صحیح نیست بلکه محتمل است که واو نزد آنها برای استیناف و
اعتراض باشد گویا بعد ذکر مذهب احمد که تکفیر یزید است و مذهب ابو حامد غزالی
که منع لعن یزید با وجود تفسیق اوست کسی میگفت که درینجا مذهبی دیگر است درائی
اینکه در شهادت امام حسین معاذ الله و حقیت خلافت یزید است پس شارح باختیار اسلوب
جدید جواب داد که آن مکابره محض و خلاف اهل السنت است که ذکر آن موی بر تن میخیزد و آن
منسوب با بوبکر مالکی است و محصلش بنابرین نیست چنین و چنان است و از آغاز تا انجام
مردود است **وکید دوم آنکه** اگر لفظ کابر می بود بایستیکه مقولش را نیز
ذکر میکردند و میگفتند که کابر الفلانی قال کذا و ابهام مغلطه بیش نیست زیرا که اهل مناظره
و کلام که این لفظ در کلمات شان دائر است بهمین عنوان ذکر میکنند و حقیر را بعد از
تتبع عبارات این بزرگان از قدما و متاخرین یاد نمی آید که ایشان لفظ مذکور را بطور

تقریر متوهمین ذکر کرده باشند نه بینی که ابو القاسم تا غیتی برادر رضی که نزد امامیه بعلم الهدی شهرت یافته در کتاب شافی که بجواب مغنی نوشته در بحث آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه که صاحب مغنی بحق حضرت صدیق آورده میگوید فان قال دلیل علی اتفاق ابی بکر و اصحابه قول اهل التفسیر قیل له او کل اهل التفسیر قال ذلک فان قال نعم کابر انتهی بلفظه شیخ رئیس یعنی حسین بن علی بن سینا که ریاست حکمت بسوی او منتهی میشود و کتابی در چند مجلد در تحقیق لغت و محاورات عرب هم نوشته چنانچه از تواریخ حکما توان یافت لفظ کابر را بهمان و تیره مستعمل کرده که چنانچه از شافی سید مرتضی نقلش گذشته و عبارت شیخ رئیس مصنف شفا قبل ازین در نسخه اول دیده حاجتی باعاده نیست **بالجمله** چون مصنف موجه منصب بالتیع است و منصب میکند دعوی تغلیط نسخه ثانیه میکند منصب مستدل است وقد تقرر ان المانع یکفیه الاحتمال و المستدل لا یکفیه الاحتمال لیس تغلیط بخیالات واوهام نه کار علمای اعلام است **لیستر** بر مستبصران دانشور و عقلای دین پرور مختفی نبوده اند بود که این بنده هیچمدان را در تحریک کلامیه و بحث و نظر در اقوال امامیه از خدا یای لفظیه من حیث هی گفتگو نمیباشد فانه علی ما صرح به العلماء موافقین او مخالفین لیس من دأب المتمهلین ایر از و از ینجاست که بعضی از متکلمین او صلة الله الی علیین از تخطئه مومن جالسی و اظهار لغزشهای او که بنده در نقلش اعلام نمودم غض بصر کرده و ارخاء عنان نموده لکن چون انتقام خالی از حکایات عجیبه و مرویات غریبه نبود بسیاری از اغراض معنویه هم بآن تعلق داشت بنابرآنچه در تضاعیف کلام اشارتی بدان نموده شد بایراد این قسم تخطیه اجسارت نمودم **مصرع** والعذر عند کرام الناس مقبول **قوله** اکابر اهل سنت الخ **اقول** باید دانست که احباب کرام که در ثقاهت اینا حرفی نیست اصل رساله مجتهد را که هنوز مسوده آن تمام نبوده با جا بخط خویش از میر علی عنایت نامه تصحیح سفر مونزد بنده سفر ستادند چون بمقام نوبت بیدو قدح رسید دانسته شد که حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی را در وجود و عدم ولا و فهم ایشان متامل نیست ... گریزنا ... احتیاط ... از ... ابو ... سیاسنا از جاهای دیگر که در دیباچه اشارتی

بدان رفته تا از طلبیدم و طلبه و علمای متشیعین هم نزد فقیر احزار این رساله درین وقت ارسال داشتند و گفتند که برین نقول ما را اعتماد کلی است الغرض قریب ده رساله جمع نموده هر یک مراجعت کردم همین عبارت از رسایل بر آمد که اکابر اهلسنت اه چون شبهه غلط کاتب و طغیان قلم درمیان نیست اکنون میگویم و براه تفصیل این اجمال می پویم که بنده بگناه شرمنده منکر استحقاق یزید و مانع ثبوت حقیت خلافت او هستم پس برد و قدح این انکار جناب مخاطب سر آمد عقلای روزگار عبارت علمای اهلسنت را که بزعم او دال بر حقیت خلافت یزید بود از تاریخ الخلفا و شرح قصیده همزیه و بستان فقیه ابو اللیث و مانند او نقل نموده اکنون فذلکه کلام و نتیجه عبارات علمای اعلام بزعم او باین نهج می باید که علمای اهلسنت را استحقاق یزید معلوم باشد و فاضل مجیب انکار آن نماید فی الجمله چون در تحریر جواب رساله بصارة العین عین بصارتش مفقود گردیده است درین امور ظاهره هم مغلطها در وارد میدهد یا آنکه قادر توانا امثال این الفاظ بر زبانش جاری مینماید تا عقلا متنبه شوند و بدانند که هرچند این مجتهد برای اثبات عدالت و حقیت خلافت یزید کوشش بلیغ نماید و زمین را با آسمان دوزد و هیچ و تا بخره ده دل خود را برای امامت آن لعین بسوزد آخر همان عدم استحقاق که اهل سنت درباره او معتقد اند از زبانش بر می آید چون اصلاح کلام را دانستی —

اکنون معنی عبارت مزبوره برطبق تحریر مجتهد تحریر میشود که ای مجیب این طرفه تماشاست که ترا استحقاق یزید برای خلافت معلوم شد و اکابر علمای مذهب ترا معلوم نباشد یعنی تو بخلافت یزید قایل باشی و علمای تو نباشند و هذا من مزید الخرافة کاد ان یضحک علیه الثکلی فضلا عن العلماء العقلاء و عجب است که این مضمون را در جای دیگر چنانکه خواهی دانست بتکرار تمام خواهد گفت لا حول و لا قوة الا بالله **قوله** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر اه **اقول** قبل ازین خود گفته که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول لیس با قرارش ثابت شد که آنچه در اصل استفتا برای ثبوت خلافت یزید به بیعت عبد الله بن عمر تشبث نموده محض ایکاف و بیکار است و نزد مهار فایده بحال او نمی رساند بلکه اگر است بر سبیل مضرت شدید برای او دارد زیرا که دلالت بران میکند که مستفتی را هنوز خبری نیست که بیعت عبد الله بن عمر بطور یکه است متاخر است از شهادت امام حسین پس تشبث به بیعت عبد الله بن عمر برای امامت یزید نمودن و آنرا

مبطل شهادت آنجناب دانستن دلیل جهل او خواهد بود **باقی ماند آنکه** بیعت جناب ابن
معلول علت تهدید باحراق بود و ازین بیعت فائده بحال اهلسنت عاید نمیشود جواب این قبل
ازین بتفصیل تمام گذشته فلا تکن من الغافلین **قوله** و این جواب بطریق تنزل الخ
اقول ازین عبارت معلوم میشود که مفید نبودن بیعت عبد الله بن عمر برای حضرت مجتهد
الزمانی بر همین تقدیر تنزل است ولیکن عبد الله مذکور خود را وصیانة ببیعت یزید در آمد و حال
آنکه هوشمندان خبیر بلکه همه برنا و پیر نیک میدانند که بهر تقدیر بیعت مذکور هیچ فائده
بحال او نتواند رسانید زیرا که اگر مثل شریک الباری معاذ الله اگر فرض کنیم که بیعت عبد الله
بن عمر نظر باستحقاق و اهلیت یزید بود باز هم مفید برای مستحق نیست چه این بیعت نخواهد
بود مگر بعد از خروج امام حسین بر یزید چنانچه خودش در غرة الخلافة اشعار کرده پس
بر زعم مجتهد الزمانی زیاده برین نیست که خلافت یزید بعد شهادت امام حسین ثابت
باشد و برین تقدیر شهادت امام حسین را مضرت چیست هر چند این مضمون مکرر گفته میشود
جناب مجتهد الزمانی هنوز متنبه و هشیار و متنبه و بیدار نمیشوند آری کسیکه در پیرانه سر عشق
جوانان بسر دارد و شب و روز خود را بصحبت طائفهٔ ناقصات عقل و دین بسر برد از وی
توقع انتباه باقی نیست شیخ شیراز چه نیکو گفته **بیت** سحر بیدار گردد نیم شب مست
مست ساقی روز محشر بامداد ؛ **قوله** حالانکه خلیفه پنجم الخ **اقول** مجتهد و [illegible]
پسندیده چه نخستین آنکه در وصایای معاویه و مقالات او که وقت اخیر گفته بود
ارباب تواریخ نقل میکنند اینهم روایت کرده اند که من برای تو مردم را بهزار گوشش
گردنکشان مسخر گردانیدم مگر چهار کس که عبد الله بن عمر از جمله آنهاست هرگز با تو بیعت نخواهند
کرد و درینمقام بنده را حاجتی بدان باقی نمانده که این مدعا را از کتب دیگر اثبات نمایم
زیرا که آنچه از منهاج قبل ازین نقل کرده ام دلالت قطعی بران دارد که این اربعه متفقه
باعتقاد معاویه زنهار بیعت نخواهند کرد و این روایت بلا ریب مخالف خیال مجتهد
الزمانی است و اگر روایتی دیگر مطلوب باشد بتاریخ اعثم کوفی که بتصریح علمای اهلسنت
و منهم العلامة الدهلوی مذهب شیعه داشت رجوع باید کرد که صراحة ازان بر می آید که

معاویه بن ابی سفیان یزید را از تعرض سکنه حرمین زجر شدید نموده بود و مورخ
مذکور بدین معنی هم تصریح کرده که او خلاف وصیت پدر خود بعمل آورده فلا تغفل **دوم**
آنکه اگر این وصیت بمنطوقها دلیل باشد بر آنکه وقت مدارا عبدالله بن عمر بیعت
و اطاعت یزید خواهد کرد پس بمفهومها در مقام دلالت خاص میکند بر آنکه در وقت
سلب مدارا اطاعت و بیعت نخواهد کرد و قبل ازین از کتب شیعه نوشته شد که یزید بمجرد جلوس
بر سریر حکومت سرهای این بزرگان چهارگانه از حاکم مدینه طلب کرده بود بتقدیر یکه سر از بیعت
باز زنند و تن باطاعت در ندهند و قد تقرر انه اذا فات الشرط فات المشروط پس میباید
که عدم بیعت عبدالله بن عمر ازین وصیت ثابت کرد و نتیجه انتفای مدارا است هجرت عبدالله بن
عمر بسوی مکه معظمه و انزوای او تا مدت دراز در حرم بیت الله زاده الله تکرمة و تعظیما
سوم آنکه این همه از ظنون و خیالات معاویه بوده چه ضرور که تمامش مطابق
نفس الامر بر آید هرگاه یقین جناب امیر که جناب فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم دروغ خورده
بر آنکه خبری نخورده خلاف واقع بر آمد کما مر تفصیله فما ظنک بظنون معاویه و خیالاته
و در کتب رفقه مکرر مروی است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که همیشه جبرئیل
علیه السلام در باب مسواک وصیت میکرد تا آنکه گمان بردم که اکنون حکم بوجوب آن
صادر خواهد یافت یا دندانهای من خواهند ریخت و حال آنکه این فرمان زیور امضا
نپذیرفت و سنیت مسواک بوجوب مبدل نگشت و ایضا ارشاد شده که درباره احسان
با همسایه چندان تاکید یوما فیوما میرفت که پنداشتم که اکنون حکم میراث برای او نزول
اجلال خواهد کرد و از روایات متواتره بر هر کس مداوم هویدا است که اینچنین اتفاق
نیفتاده و ایضا در کتب امامیه بمطالعه فقیر در آمده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که پیوسته روح الامین برعایت زن تحریض میکرد چندانکه بذهن من راسخ شد که طلاق
دادن لایق نیست و درباره بندگان نیز تاکید باقصی الغایت میرسید حتی که مظنون شد
که شاید میعادی برای بندگی معین گردد که چون بانقضا رسد خود بخود آزاد شوند و اگر کسی از
امامیه منکر این شواهد شود بگو که بکتاب من لا یحضره الفقیه صدوق و وسایل ابن بابویه رجوع کند و اگر

مشکل افتد بجواب باب پنجم الهیات از تحفهٔ اثنا عشریه که مرزا محمد کشمیری نوشته مراتب
باید کرد و نقسیم احادیث خارج از احصاصات پس اگر ظن بمعنی یقین است چنانچه شواهد آن
در قرآن مجید موجود اعتراض وارد نمیشود والا اصل مدعای فقیر که قلع تقریر معترض است
بجای خود حاصل **چهارم آنکه** معنی اطاعت آنست که ما دامیکه امر مخاطب یعنی یزید شقی
باقدام معصیت بر عبد الله بن عمر صادر نخواهد شد امتثال خواهد کرد وازین اطاعت حصول
اعتقاد بحقیت خلافت آن پلید ممنوع کیف وقد مران حصول الاعتقاد باستحقاق یزید البقیه
للخلافة مع الاعتقاد بانه سفیه بل فسقه بظاهره امره کما قال الشریف التمامیتی وهو علم الهدی عنده
وغیره من علماء الفریقین مصرحین بنکیر عبد الله بن عمر بحیث لا یتصور المزید علیه اجتماع الضدین
واثبات النقیضین فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** این عبارت مصداق المعنی فی بطن
الشاعر **اقول** چه خوش فرموده اند جناب مجتهد فانی که یکی از افراد ناگفتهٔ ایشان شیب
باه واین افاده جدیده هم در رسم فرومایگی داخل است زیرا که با اینهمه طول مدت هنوز جناب
مجتهد را دلیلی هم نرسیده تا سقم عبارت را اثبات کند و حال آنکه متبایی قیل وقال مجتهد
عدیم المثال با صوفی صفوت پناه معرفت وطریقت دستگاه مولوی سلامة الله که اکنون
در شهر کانپور بر درسالة المجتهد الزمان که بنام مرزا محمد فیض آبادی شهرت یافته مشغول می باشند
همین عبارت واقع شده برسید بودند که ترجمهٔ این عبارت بطور ترکیب عربی بیان باید کرد
جناب نوشتند که بلد این کوچه نیستم از محرر رساله باید پرسید از طرف مخاطب جواب
آمد که سایل شخصی دیگر است ومن واسطه ارسال رقعه اویم مگر من هم اشتیاق ترجمهٔ آن دارم بی
تقیه وخوف بنگارند باز جناب صوفی بزبان خامه سپردند که بر تقدیر خلل در عبارت مذکور زبان
باعتراض نباید گشود و درباره صحت وسقم آن طلب شهادت از من چه ضرور پس مجتهد العصر در رقعه
خویش باین معانی حرف زدند که غرض سایل از استفسار معنی آن عبارت بطور مزبور آن بود که انصاف
واخلاق شما دریافت کند من بعد مکاتیب دیگر میانه ایشان دایر شد وسخن از اصطلاحات
میزان منشعب هرگز حضرت مجتهد قدرتی بران نیافتند که انگشت اعتراض بر عبارت فقیر نهند چنانچه
تفصیل این همه امور در دیباچه این کتاب بحوبترین وجوه گذشت فلا حاجة الی الاعادة

باطل

بالجمله با وصف تکرار و اصرار صوفی صاحب بر اینمعنی که چیزی از اعتراض عقلا یا نقلا
بر عبارت مذکور باید کرد هیچ اعتراضی و اشکالی از مجتهد و اولیای او سر انجام نیافت
باز با وصف امتداد زمانه در جواب رساله فقیر هم تفصیلی بعمل نیامد پس بعنایت
ایزدی معلوم شد که بر عبارت مرقومه حکم بسقم نمودن خلاف عقل رزین است
و خود را نزد اصحاب دانش و بینش رسوا ساختن و دعوی بداهت که از لفظ
ظاهر و باهر پیداست از عجایب افتاده است ای معاشر شیعه اندک جای انصافست
که آن شخص که او بنای سخن سازی خود را واسطه فی الثبوت او فی العروض اثبات کرد
مجتهد است زید مفروض که او را سائل قرارداد و برگردنش این بار عظیم نهاد بر تقدیر
تسلیم فرزند اکبر قدوة المجتهدین است که نامش محمد باقر و حال استعدادش
در علوم خصوصا علم کلام بر همه خاص و عام ظاهر چنانچه از محرمان اسرار بعد از تحقیق
بشمار این رسیده که جناب مجتهد اگر جواب بصارة العین را تمام کردند بنامش
مشهور خواهند ساخت و بر فرض این توسط دستگیری پسر بر پدر خصوصا در وقت
زبونی و بیچارگی ضروراست باید و ضرورت هم تعلق بدین مذهب داشت
از ضروریات دینی نبود که اهل دین و دانش در پایه اعتبارش نمی نهند
مانند آنکه اثبات ضرورت از کجا میتواند شد جوابش آنکه بسیار سهل است
چون کلام مخاطب اول دلیل بر آنست تصورش آنکه این افاده تازه دلالت برآن
میکند که عبارت معلوم سقیم است و بر جای خود مقرراست که چون الفاظ معانی را آماده
نمیشود و صنعت تالیف وقوع نمی یابد فضلا در فهم آن عبارت متحیر میشوند و تشکیک
و تشویش مخاطب مجملا به ثبوت رسید و مفصلا بعد ازین خواهی دانست فقد ثبت
الضرورة بالضرورة و ازینجا اینهم متعین میرسد که تاویل مخاطب که مقصود سائل
انکشاف حقیقت انصاف و اخلاق شاه صاحب بود سرا پای بیش نیست ٭
من بعد محتجب نماند که این همه اعتراضات را که درینجا اشارتی کرده اند
در رساله جدید از مدتهای بعید رد کرده بودم چنانچه بسیاری از خاصه و عامه و

خویش و بیگانه میدانند که از مدتی طبع رساله جدیده یعنی کاشفة الظلام عن عیون
المجتهد الظلام و رساله قدیمه اعنی بصارة العین خار مغیلان در قلب و جگر شیعیان
شکسته و سقمی که در عبارت فلان یعنی بنده ناتوان گمان کرده اند منشای آن
با اتمام در رساله مذکوره مستاصل گشته ولیکن مخاطب ما را هنوز از آن اطلاعی نیست
این صنعت را تمامی موافق و مخالف کما ینبغی دانسته انگشت تحیر بدندان میگزند
لیکن چه کنند که غیر از صبر چاره نتوانند کرد **قوله** معلوم نیست که مجیب را کدام ضرورت
داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا نکرده اظهار عبارت خود در عبارت عربیه
نموده **اقول** این تعریضات و تشنیعات در حق مجیب راجع شود که او هم وحسبنا
مخاطب که تعلق باعتراض بر عبارت مذکوره دارد بجای خویش باشد و عنقریب
بتفصیل تمام میگویم و بادله قطعیه بثبوت میرسانم که این قسم تراکیب در قرآن مجید
و فرقان حمید موجود است و توجیهاتیکه مفسرین دران باب ذکر میکنند اکثرش بطریق
اولی در عبارت فقیر مجوز است علاوه بطور جدل و الزام می توان گفت که ضرورتیکه
فقیر را از فارسی بعربی برده همان ضرورت است که والد مخاطب را بتصنیف آینه
حق نما داعی شد که در بعضی از مقاماتش فارسی را گذاشته بعربی تکلم نموده اند ......
ولقد احسن من قال **بیت** تو کار زمین را نکو ساختی + که با آسمان نیز پرداختی
چنانچه مجتهد اصفهانی در مقامع حیدریه و بعضی دیگر از رسایل تفصیل و اجمال متکفل
بیان این امور شده بلکه از مطالعه کتاب مذکور و رسایل مشار الیها چنان بوضوح
میگراید که از فن انشای فارسی هم نابلد محض بوده اند غلط گفتم برین قدر هم قدرت
نداشته اند که آیت قرآنی و حدیث خاندانی را هم بلا تحریف و بی زیادت و نقصان
ترجمه توانند کرد اعوذ بالله این هم امر عظیم است نقل آیت و حدیث بعنوانی که هرگز
کمی و بیشی و تبدیل و [illegible] اسقاط الفاظش اتفاق نیفتد از دست آن بزرگ سرانجام
نیافته آیتی و حدیثی نقل کرده اند که بر دو غلط مشتمل است و در بعضی از آنها
ترقی فرموده و اگر اغلاط ترجمه را هم ضمیمه آن گردانم دراینجا فقط یا حدیثی تنها [illegible]

هفتاد هفتاد و هشتاد هشتاد غلط بوقوع آمده بی اختیار از زبان سامعین و ناظرین
این کتاب و مانند آن برمی آید و آواز علیه سر بر میزند که خود غلط املا غلط انشا غلط
این همه مجملا حال کتابی بود که احیانا یک دو سطرش بعبارت عربی نوشته باشند ازینجا
قیاس کن که در کتاب اساس الاصول چه خطاها افتاده باشد **والحمد لله** که
خدمت این کتاب میرزا محمد اخباری که غالبا اصولیه او را در کاظمین کشتند و اثاث
او را با اکثری از رسایل مولفه او بتاراج بردند بجان و دل نموده که ابحاث لفظیه او
در کتاب معاول العقول فی قلع اساس الاصول هم دیدن دارد و هم شنیدن این
اوراق را چنان نمی بینم که در هر مقاش تفصیل ایرادات و اشکالات ذکر نمایم و
هرگاه در رساله اساس الاصول که چند جزو بیش نباشد این خرابیها پیش آمد حالیا مجلد
ضخیم عماد الاسلام را که در جواب امام رازی رضی الله عنه که امام فنون ادبیه و علوم
نقلیه و عقلیه است و عبارتش در بلاغت و فصاحت بمثابتی واقع است که مطالب
دقیقه غامضه را العنوانی در سلک تقریر میکشد که طلبه شرح کافیه بشرط ذهن سلیم
بلا تکلف می توانند فهمید بزعم خود بعد از اختصار عبارتش جمع کرده اند خیال باید نمود
که بر چه اغلاط مشتمل خواهد بود **والمنة لله که خود** قلوب مخلصین مجتهد فانی
بسیاری از علمای متشیعین از ادراک آن برخوشست و دیدهای ایشان از مطالعه
مهملاتش شکست چون اسامی جمیع آنها را نقل کردن درین اوراق مناسب نمی بینم
و حاجتی هم بذکر بعض آنها نیز بنا بر قیاس اولویت باقی نمانده ولیکن تعرض باظهار نام
فردی از افراد مناسب می بینم پس بدانکه از جمله مذکورین که بعد از ملاحظه اغلاط لفظیه
صاحب عماد الاسلام و نابلد بودنش بعلوم ادبیه دلهای خود را در برد عجوز بیخ بسته
اند و دستهای خویش را استوار زنخ کرده فاضل معاصر صاحب التفسیر منهج السداد
اند که اجزای کتاب مسطور را از نسخه نواب احمد علیخان نزد بنده گاهی گاهی ارسال
میدارند و در پرده متمنی کشف مغالطهای او از دست فقیر اند باز هم حضرت مجتهد فانی
دعوی همه دانی در سر دارند و کسی را از علما حتی که علامه دهلوی را برابر تلامذه خود

هم می شمارند و در ذو الفقار معد نیع بدعوی عدم ربط عبارت مقدس او کردن مسکوت شدند
غلط گفتم نزد تمامی سنیان دهر خود را رسوا میکنند زبانی ثقات مرویست و نسخهٔ
آن عنقریب در عبارات مجتهد الزمانی در آغاز مجلد ثانی می آید انشاء الله تعالی که هر گاه تحفه
اثنا عشریه را در بلاد مشرقیه بقالب طبع ریختند و باطراف عالم و اکناف مساکن بنی آدم
فرستادند امامیه را از ملاحظهٔ آن شورشها بهم رسید تا آنکه رئیس ملک بنگاله را بر انگیختند
بحدیکه این کتاب را پیش علمای ایران با مبلغی نمایان فرستاد نوشته بود که حضرات را
بدو چیز تکلیف میدهم یکی آنکه مطالب این کتاب را من المبتدا الی المنتهی اصولا و فروعا
برهم زنند و اعتراضات و اشکالات مولفش را که بر عقاید اصولیه و فروع فقهیه
امامیه نموده و درین کتاب درج کرده از بیخ و بنیاد بر کنند دوم آنکه در لغزشهای
قلمی و غلطات لسانی او هم حرفها زنند تا افتخار سنیان بر الفاظ و معانی آن هر دو
از هم پاشد و کسی را بعد ازین رد و قدح مجال گفتگو نباشد چون مقدمه دین و مذهب آن
حضرات بود همه فراهم آمدند و بعد از اتفاق کشش و کوشش نمایند علمای ایران و منشیان
بلاغت نشان که دران زمان بازار افادات گرم داشتند آنچه در جوابش نوشته اند
در بعضی از کتب وارد کرده ام ملخصش آنکه احتیاج باین همه کتب که مصنف تحفهٔ اثنا
عشریه در رد عقاید و مسایل فروعیه بدان تعرض نموده و بحثها که درباره مفوات و
تعصبات و تولا و تبرا ایراد کرده درین زمانه متعسر و متعذر است پس تطبیق نقول
با ماخذ و اصول چنانچه باید صورت نمی بندد و اگر اینهم اتفاق افتد کتب اهل سنت
درین بلاد کجاست بعد از رواج مذهب اثنا عشریه درین دیار کتب سنیان؟
آخونش عنقا و الا قیل و قال و بحث و جدال در معانی و مطالب این کتاب کرده
میشد اما امر ثانی پس کسیکه در فن انشا مهارتی داشته باشد او این قسم عبارت
تواند نوشت مجال هر کس نیست که چنین عبارت سلیس بی غبار و کدورت خالی از
تعقید قلمی نماید و از آغاز تا انجام ازین عهده بیک طور بر آید درین شهر میرزا علی
اکبر شیرازی از مدتها مقیم است و مذهب تشیع دارد کاتب الحروف بلا واسطه مدح

عبارت مولانا از زبانی او گوش کرده بلکه مشهور آنست که در روز آن بزرگ در هندوستان
بزیارت آنجناب بوده و تقدیر مساعدت نکرده و این قصه بدان ماند که بزرگی ملقب بمیرزا
بیدل از ایران طی مراحل نمود قضارا خبرش دادند که میرزای مذکور رحلت فرمود گویند که آن
مشتاق بر سر تربتش رسید و دیوانش بدست گرفت بخیال اینکه ببیند که از آمدنش
صاحب دیوان را اطلاعی هست یانه سر ورق همین مطلع برآمد **فرد** چه خون جگر در لحد خورده باشم
تو بر گور آئی و من مرده باشم القصه چون مجتهد حالی عبارت تحفه اثنا عشریه را نامربوط گوید
اگر پسر هم پدر بمقتضای الولد سر لابیه طریق والد خود را جوید مقام شکوه و شکایت هرگز
نخواهد بود **علاوه** اگر تعمق نظر را کار فرمایند و راست پرسند مقام آنست که کلاه گوشه
این هیچمدان بآفتاب عالمتاب رسد زیرا که در سقم و نامربوطی عبارات و عدم انضباط با جناب
علامه دهلوی قدس سره العزیز نسبت تامه بهمرسانیدم **قوله** و در حقیقت تحریر چنین عبارت اه
اقول مخاطب با ازکجا تا بکجا میرسد و عیوب خانگی طایفه خود را نمی بیند چون بطلان
هر دو اعتراض او که در باب سقم عبارت بنده بدان تشبث نموده بحول الله و قوته بر دانشوران
عالم حالی است چنانچه عنقریب خواهی دانست پس بر تقدیر انصاف باید گفتن که چنین عبارت
خالی از تطویل و اطناب معجب اولی الالباب است و باد از عربیت علامه ثانی سعدالدین
ثانی و مانند او که درین فن مرتبه قصوی داشتند میدهد **اما طعنیکه** بر عربیت امام
هم ابوحنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط است بچند وجه **اول** آنکه سبط ابن
جوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول ابوحنیفه را ولو رماه بابی قبیس بر طبق مذهب جمهور نحاة
بحرف یا نقل کرده اند نه بواو والف و خلاف این نقل هرچند محکی است لیکن قابل اعتبار
نیست و بنابر تقدیر حاجت بتجشم تحریر جواب از طرف ابوحنیفه رحمه الله تعالی افتد و باطل میشود آنچه حضرت
مخاطب در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دایر بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده اند
زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که غیر
ثقات این حکایت آورده اند که ابوحنیفه ابوقبیس یا ابا قبیس بالف و واو فرموده پس تا که
ز ثقات جمهور این نقل را ثابت نکنند دعوی شهرت آن بر السنه جمهور و شیاع و ذیاع آن

چگونه مجتهدین امامیه می‌رسید و جواب علما که قاضی ابن خلکان آورده کما سیجیئ انشاء الله
تعالی احتمال دارد که بعد از تسلیم باشد و لا نسلّم که جمله لم یکن یعاب بشیئ اه مسلّم
آن باشد که نزد جمهور بعلت عربیت حیثی داشته باشند **دوم آنکه** ناقلین
خطای ابو حنیفه اختلاف دارند پس محمود غزالی معتزلی بتصریح اکابر حنفیه ابو قبیس را
در منخول بواو نقل کرده و قاضی در وفیات الاعیان بالف حکایت نموده فتعارضا
فصار الامر الی النقل الاول الذی اورده الثقات علی ما عرفت انفا و حال
این نقل در اکثری از کتب خصوصا کتاب علامه امام شیخ الاسلام رئیس الفضلا
المحققین رئیس العلما الراسخین ابو البقا بهاء الدین احمد ذکر الامام الحافظ
سبط ابن الجوزی انه اقرا علی ابی حنیفة و انکار المنقول عنه بابی قبیس کذا قاله
الثقات من ارباب النقل انتهت بعینها و مخفی نماند که مولانا بهاء الدین مذکور
کتاب حافظ فقیه ابو المؤید خوارزمی رحمة الله علیه را مختصر کرده و پانزده مسند
امام اعظم را نام برده و کمال مخالفت ابو حنیفه رحمة الله علیه را با احادیث شریف
با دلایل قطعیه و براهین یقینیه بکمال بسط و تفصیل باطل ساخته و فضایل و کمالات
او را بیش از بیش نقل فرموده و بر همه کس عیان گردانیده که در مجتهدین است
مرحوم امام اینقدر جودت ذهن و استقامت عقل و ملکه استنباط کسی را حاصل نیست
سوم آنکه از سه حال خالی نیست که امام ابو حنیفه لفظ مذکور را بواو فرموده
یا بالف یا بیا و اعتراض بر صورت اولی و ثانیه متوجه است و لیکن میگوییم که بر تقدیر
دا و خطای ابو حنیفه ممنوع است و سند منع امور بسیار از انجمله آنکه بعضی از قاریان
لفظ ابی لهب را در تبت یدا ابو لهب بواو خوانده اند و بجای علی بن ابی طالب
ابو طالب و در مقام معاویه بن ابی سفیان ابو سفیان گفته اند چنانچه حضرت امام
رازی رضی الله تعالی عنه در تفسیر کبیر و قاضی ناصر الدین بیضاوی در اسرار التاویل
و انوار التنزیل و جار الله زمخشری در تفسیر کشاف آورده اند **عاشر** و
از کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب که و ثاقت و اعتماد این کتاب

از کتاب السماء و العالم از بحار الانوار مجلسی دریافت میگردد و واضح شده که نزد
بعضی از علما ثابت گشته که حضرت امیر با وجودیکه افصح و ابلغ بوده اند در خاتمه قرآنیکه
خود بجمع و تالیف آن کوشیده نوشته بودند که هذا ما کتبه علی بن ابوطالب گو بعضی
از دیگر علما انکار آن کرده باشند و بعضی دیگر باین نحو توجیه نموده که صورت کتابت
یا در خط کوفی بصورت واو است بهر حال از مقاتیس مذکوره آنچه ناقلین لفظ ابوطالب
می نویسند از ان بوضوح میگراید که لفظ ابولهب و ابوطالب و ابوسفیان اگرچه کنیت
است ولیکن مانند علم برای این مردم شده و علم مهما امکن از تغیر و تبدل نزد عرب
محفوظ میماند و مخاطب لوذعی در کتاب ضربت حیدریه شهرت ابوقبیس را در حالت
رفع مسلم داشته پس لفظ ابوقبیس که بلاریب معنی کنیت دران مطلوب نیست و حقیقت
و معنی آن هر دو درین ماده مفقود چرا علم نباشد و از صدمه تغیر و تبدل محفوظ نماند
که درین باب ضرب المثل است **حالبیا** باقی نماند مگر حالت نصب یعنی آبا قبیس
بالف و جواب آن آنکه نحو یان در اعراب اسماء سته علی ما حققه شارح اللباب اختلاف
است جمهور برانند که در رفع واو و در نصب الف و در جر یا می باید و نزد بعضی
اعراب این اسما مثل لفظ عصاست در همه حال و این مذهب را در کتب دیگر نیز آورده
اند و ستعرف شاهده انشاء الله تعالی **چهارم آنکه** نقل جناب مخاطب شبلی
از خیانت نیست زیرا که از اکتفا نمودن بر قدر مذکور از کلام قاضی این خلکان چنان
حالی میشود که قاضی مذکور این اعتراض را مسلم داشته و هرگز جوابی از ان نقل
نفرموده و حالانکه چنین نیست اهل تتبع نیک میدانند که قاضی بعد از عبارت منقول
میفرماید و قد اعتذروا عن ابی حنیفة بانه قال ذلک علی لغة من یقول ان الکلمات
الستة المعربة بالحروف وهی ابوه واخوه و فوه وهنوه وحموه وذومال اعرابها
یکون فی الاحوال الثلث بالالف وانشد واعلی ذلک ان اباها وابا اباها
قد بلغا فی المجد غایتاها وهی لغة الکوفیین و ابوحنیفة من اهل الکوفة فهی لغته والله اعلم
پس این جواب را گذاشتن و فقط بر امر اول اکتفا ساختن اگر خیانت نیست باری

کدام خبر است **پنجم آنکه** ازین نقل همین قدر ثابت شد که وقتی ابوحنیفه را
این اتفاق رو داد و ازین اتفاق قلت عربیت ایشان از کجا لازم می آید الا این
قلت لسانی و لغزش زبانی مستلزم آن باشد که هیچ فصیحی و بلیغی در عالم موجود نباشد
بسا کسان از بلغاء عرب عربا باشند که در انشاء عبارت و نظم اشعار باقدام تعقید لفظی
و معنوی اقدام شان لغزیده مع هذا از مرتبه شان هیچ نکاهیده انصاف فرمایند
که فرزدق شاعر که در شعرای عرب کلام او مسلم الثبوت است درین بیت چه قدر
تعقید را مصدر شده **فرد** وما مثله فی الناس الا مملکا ابو امه حی ابوه یقاربه
که اگر کسی را از علما که حل معنی این بیت را در مطول و مختصر و مانند آن زینهار ندیده
باشد بپرسند که بعد از خوض بگو که معنی بیت چیست غالبا که بدین تقدیر هم سخت مشوش
و مشوش گردد و از عهده بیان آن بر نیاید پس اگر ابوحنیفه را همچنین اتفاق رو دهد
چرا باعث قلت عربیت خواهد بود و این جواب وقتی است که لفظ مذکور را در صورت
رفع و نصب بر قلت حمل کنیم **بار خدایا** اگر چون ابوحنیفه بمقتضای عبارت
مذکور عیبی نداشت این امر اتفاقی را بطریق مبالغه در عیب او شمرند چنانچه مرویست
که صاحبدلی بزرگی را از اهل خانقاه بتجویز پیر طریقت همراه گرفت گویند که
چند سال بخدمتش بود و ضروریات معاش و حاجات او در سفر مهیا میکرد و از کار
کردن غایت مجتنب بود روزی پرسید که چون امروز برگشتی سوار خواهی
کشکول را همراه برم یا نه بعد ازین به پیر خود مکتوبی نوشت و در آن مکتوب یاد کرد
که خادمی که برفاقت من سپردی مردی معتمد و ذاکر و شاغل و صاحب نسبت است
مگر اندک فضول دارد **و مولانا** ابوالبقای مذکور در بعضی از جوابات چنین
افاده میفرماید که اگر کسی را تبحر و مهارت امام اعظم در نحو منظور افتد موازنه علم
امام با ائمه دیگر ملحوظ گردد باید که مسائل ایمان از کتاب جامع کبیر که امام محمد شیبانی
مولف اوست رجوع کند آنوقت قطعا و یقینا تبحر آنجناب در علم اعراب و در اصول
نحو اینجا رسید و به بداهت اولیه خواهد دانست که امام محمد ازین بحر زخار ناپیدا کنار

چند قطره اعتراف کرده و برین مسایل ایمان از کتاب مذکور که بدقایق علم نحو تعلق
دارد اما این فن مانند ابن جنی و قاضی ابوسعید السیرافی و ابوعلی الفارسی شروح
نوشته اند و کافة اجمعین بتوقل و تبحر ابوحنیفه در علم نحو و درجه علیا و نهایت قصوی
گواهی داده اند و از بیجا پی توان برد که خطیب عراقی که این مطاعن امام اعظم از دست
زینهار مسایل ایمان را خوانچه بنکات علم اعراب تعلق دارد و دیده و بر چیزی از ان
واقف نگشته زیرا که اگر مطلع میشد با وصف غلبه هوای نفس هم هرگز جرات
برین قسم اعتراضات نمیکرد که مکابره از شان عالم نیست بلی جاهل لبیب نادانسته
جسارت می کند پس معلوم شد که خطیب کریه الصوت از جهت عدم اطلاع مرتکب
این هفوات گردیده و چه خوش کرد سلطان فاضل پادشاه معظم عیسی بن ملک
عادل ابوبکر بن ایوب فرمان روای شام قدس الله روحه که در کتابی مستقل
مطاعن خطیب را که تعلق با بوحنیفه داشت رد کرده و داد تحقیق داده جزاه الله
عن الاسلام خیرا انتهی محصوله **بعد از آنکه** حاصل کلام مولانای مذکور
دانستی انچه مجتهد در حضرت حیدریه بجواب این مقدمه یکدو سطر بعبارت عربی نوشته
دکار فرمائی بر خود بسته و اجمال مخل بکار برده و باصل این مدعا نرسیده قابل
نماند که کسی از اهل علم بر دان التفاتی کند تفکیت که از کتاب عقود الجمان
فی مناقب ابی حنیفة النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشافعی
مصنف کتاب ضخیم یعنی سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او
تنزیل بر فوقیه نیز ثبت میکنند جزاه الله تعالی باحسن اعماله هم تبحر ابوحنیفه در علوم
عربیه و دیگر فنون نیز بظهور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب
نیز بوضوح می پیوندد چنانچه عبارتش بعینها ملحوظ شود **قال بعض من صنف**
فی المناقب کان ابوحنیفة رح اخذ من العلوم باوفر نصیب اما علم الکلام فقد
تقدم انه بلغ فیه مبلغا یشار الیه بالاصابع و ناهیک به اذ سلم الیه علم النظر
والقیاس و اصابة الرای حتی قالوا فیه ابوحنیفة امام اهل الرای واما علم الادب

والنحو يبلغ فيه الغايات والنهايات حتى ان قال بعض اعدائه لقد ذكر الملك
المعظم عيسى بن ايوب في الرد عليه من المسايل الفقهية التي بنى ابو حنيفة اقواله
فيها على علوم العربية لو وقفت عليه لرايت العجب العجاب من تمكنه في هذا العلم
وحسن استنباطه واما الشعر فقد رووا عنه من نظمه اشياء عظيمة قلت وسياتي
جملة منها في باب حكمه واما القراءات فقد افردوا تاليف قراءات انفرد بها ورووها
عنه بالاسانيد وهي مذكورة مشهورة في كتب التفاسير وغيرها وممن افردها ابو القاسم
الزمخشري وغيره قلت وسياتي على ذلك في بابه قسما على من زعم انه كان لا يحفظ
القران وقد صح عنه انه كان يختم في شهر رمضان ستين ختمة قلت وقرا القران كله
في ركعة واحدة كما سياتي في بابه ولابي المويد الموفق بن احمد رح

اشعار

ابي حنيفة ذي الحجى قراءة ∴ مشهورة مسحو لغزاء ∴ عرضت على القراء في ايامه
فتعجبت من حسنها القراء ∴ سيدنا ابي حنيفة انه ∴ خضعت له القراء والفقهاء
اصحابه الصحابة كلهم في علمهم ∴ فتضائلت الجلالة الخلفاء ∴ سلطان من في الارض من فقهائها
وهم اذا اقواله اصداء ∴ وكان اصداء جمع صدا بالقصر وهو الذي يحكيك مثل
صوتك في الجبال وغيرها اشارة الى ان الاصل منه نشا وعنه اخذ لانه كان
كافل الفقهاء ومربيهم لانهم عياله كما نص عليه الامام الشافعي رحمه الله عليه وحكى
الطحاوي ان خاله المزني كان يديم النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة كما
روى ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال ابو يوسف
رح ما رايت احدا اعلم بتفسير الحديث من ابي حنيفة وقد علمت انه راى خلايق
من المحدثين وقال ايضا كان ابو حنيفة ابصر بالحديث الصحيح مني وانكر ابن المبارك
على من قال انه ليس يعرف الحديث كما سياتي بيان ذلك في محله وكان رح
بصيرا بعلل الاحاديث وبالتعديل والتجريح مقبول القول في ذلك وروى
ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل من جامعه عن الحماني قال سمعت ابا حنيفة يقول

ما رایت اکذب من جابر الجعفی ولا افضل من عطاء بن ابی رباح انتہی وروی البیہقی فی المدخل عن عبد الحمید قال سمعت ابا سعید الصغانی سالت یقول الامام ابا حنیفہ ما تقول سنہ الاخذ عن الثوری قال اکتب عنہ فانہ ثقہ ما خلا احادیث ابی اسحق عن جابر واحادیث جابر الجعفی وروی الخطیب عن سفیان بن عیینہ قال اول من اقعدنی للحدیث ابو حنیفہ ان ہذا اعلم الناس بحدیث عمرو بن دینار واجتمعوا علی فحدثتہم فما ہیک من لبستام ننے الحدیث الثوری ومجلس ابن عیینہ سیاتی لہذا مزید بیان وانشد ابو المویدرح

شعر نعمان قد نشر العلوم باسرہا ؛ علا مہا دری الاطوام ؛ ثم انتہی مہا الی الفقہ الذی ؛ قد راح فی الاغوار والانجاد ؛ ثم انتہی من بعدہ یغنی الوری حقا رعم سالس الحساد لقد ارتقی فی فقہہ فی قلۃ ؛ مذہب مصاعدہا قوی لجہاد فرق الضلال صدوا الیہ بطعنہم فبذا ہم ولکل قوم ہاد **بعد ازین نصوص قاطعہ کہ از** فقہای متبحرین وائمہ محدثین دربارہ اعلمیت ابوحنیفہ ومزید انصاف او بعلوم دینیہ منقول افتاد ہیچکس را ریبی نماند کہ قادحین را جز جہل وحسد چیزی دیگر باعث شدہ باشد حاشا مگر مراد خطیب مذکور حط رتبہ ابوحنیفہ وانتقاص او نباشد بقرینہ آنکہ در تاریخ خود بسیاری از جلائل اوصاف او را ایراد کردہ تا آنکہ جمعی از علمای مناقب امام را ازین کتاب فرا گرفتہ اند بلکہ مقصود او ازکلمات قادحہ بیان این معنی باشد کہ ائمہ مسلمین بالخصوص امام اعظم با اینہمہ درجات رفیعہ از السنہ حساد وجہلہ نجات نیافتہ اند وازینجاست کہ آن امور بیشتر از مجہولین واہل جہل نقل کردہ پس چگونہ حط رتبہ مسلمانی باین کلمات سخیفہ متصور باشد فما ظنک بامام ائمہ المسلمین چنانچہ از کتاب خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفۃ النعمان سمت ظہور دارد وانہم ازین کتاب منجلی است کہ حافظ شمس الدین ذہبی وحافظ ابو الفضل عسقلانی بتصریح افادہ کردہ اند کہ این کلمات قادحہ از جہت عداوت وحسد کہ کمتر کسی ازان نجات می یابد بروی کار آمدہ وحاشا کہ ابوحنیفہ متصف بآن باشد انتہی محصولہ امید از سامعین آنکہ گمان

تطویل کلام و استیعاب مناقب امام را در تفصیل دخل ندهند که بر قطره از
دریا و ذره از صحرا اکتفا کرده ام و درباره تنزیه ابوحنیفه ازین نقائص اگر کما
ینبغی متوجه شوم کتاب صد جزو مرتب می توانم کرد کما لا یخفی علی من تتبع مناقبه
التی کادت من الکثرة ان لا تتناهی **اکنون** بدفع هر دو اعتراض ایشان که
اشارتے بدان بکمال اجمال و اهمال نموده اند متوجه میشوم و بر تفصیل عبارت
رساله جدیده مشغول میکردم پس بدانکه شرح اعتراض اول شان اینست که درمیان
مبتدا و خبرش مطابقت در کلام عرب می باید یعنی اگر مبتدا مذکر بود خبرش را نیز
مذکر می آرند و اگر مبتدا مؤنث باشد خبر را مؤنث وارد میکنند و این مطابقت
در عبارت مجیب مفقود است زیرا که لفظ الامامة که مؤنث است مبتدا واقع
شده و لفظ موقوف که مذکر است خبر اوست بجواب این اعتراض که زبانی بعضے
از مقلدین حضرت مجتهد بعد رسیدن رساله لعبارة العین منزد شان شنیده بودم
در رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن ملمع المجتهد القمقام این عبارت نوشتم
که معلوم شد که جناب مجتهد الزمان بنا بر جودتیکه در طبع دارند در فهم بعضے از عبارت
رساله مذکوره اعنی مع ان الامامة الخ متحیر شده و با وجود ظهور معنی عبارت
و عدم وقوع تعقید لفظی و معنوی دران و استعمال لغات اجنبیه در مطاوی
آن صد تشویش بهم رسانیده گاهی بعدم مطابقت مبتدا با خبر لب اعتراض گشاده
و از رحمت الٰهی که قریب محسنین است بمراحل بعیده پا فراتر نهاده انهمت بعینها
مقصود بنده چنانکه عیانست و حاجت به بیان برای اهل فضل و علم ندارد
آنکه مثل این ترکیب که مبتدا مؤنث بود یعنی تا در آخرش باشد و خبرش مذکر وا قع
شود در کتاب آسمانی و خطاب نورانی که منکر صحتش منکر دین اسلام است
موجود است إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ لپس جناب مجتهد که
اعتراض عدم مطابقت می نمایند بر عبارت من الکشف اعتراض می نهند در حقیقت
این اعتراض بر کلام الٰهی میکنند که خاشاک امکان را در بارگاه لم یزلی او کنجایش نبود

غیبت و در واقع بعد این اعتراض بعید از رحمت الٰہی میشوند افسوس و صد ہزار افسوس
کہ با وصف استعداد زبان ہم معنی این عبارت لطیف و کلام سلیس را نمی فہمند
ہرگاہ بر این امور اطلاع یافتی اکنون بعضی از وجوہ اختیار ترکیب مذکور کہ مبتدا
مونث باشد و خبرش مذکر بر طبق مواعید سابق بشنو کہ علامہ نظام الدین نیشاپوری
در تفسیر خویش و غیر او از شیعہ و سنی در غفران وجوہی کہ در بارہ تذکیر لفظ قریب
و تانیث لفظ رحمت افادہ فرمودہ اند اکثرش در توجیہ عبارت بندہ بر فہم آن
بزرگان بطریق اولی جاریست **یکی آنکہ** تانیث لفظ رحمت لفظی است نہ حقیقی
پس در تذکیر خبرش ہیچ مضایقہ نیست و جریان این توجیہ در عبارت فقیر از اینجہت
اولی است کہ تانیث امامت فقط لفظی است نہ حقیقی و مفہوم تانیث برای
مفہوم امامت کہ بحث در ان میرود منافیست و از ینجاست کہ کسی با مامت زنی
درین امت قایل نشدہ الا اشر ذمۃ من الخوارج خذلہم اللہ تعالیٰ کما نص علی
ذلک صاحب تبصرۃ العوام عبارتش نکتہ دقیق لفظ موقوفت کہ مذکر است در
خبرش آوردم **دوم آنکہ** رحمت بمعنی غفران و انعام و ترحم است و سعید بن جبیر
علی ما نقل البغوی فی المعالم فرمودہ کہ مراد از رحمت ثواب است پس رجوع وصف
بسوی معنی است نہ بجانب لفظ چنانچہ حق تعالیٰ در آیت دیگر می فرماید وَإِذَا
حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم
مِّنْهُ و نہ فرمود منہا زیرا کہ مراد از قسمت میراث و مال است پس میگویم کہ مراد از
امامت نیز وجوب اطاعت شخص و نفاذ امر اوست نیابۃً از جناب پیغمبر صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و این امر بلا ریب مجرد از تانیث بلکہ مخالف انست **سوم**
بر طبق تقریر تفسیر جلالین و تصریح نحاۃ کما است کہ مضاف از مضاف الیہ کہ ملفوظ
باشد یا مثل ملفوظ تذکیر را اکتساب میکند لفظ رحمت ہر چند مونث است و لیکن
از مجاورت لفظ اللہ گویا مذکر شد پس میگویم کہ چون الف و لام الامامۃ عوض
مضاف الیہ است و تقدیر عبارت اینست کہ ان امامۃ الرجل بیعۃ الواحد و الاثنین

موقوف لهذا لفظ امامت بطریق اولی از لفظ رجل که مذکر حقیقی است اکتساب
تذکیر نمود واین بجای خود ثابت است که مقدر با وجودیکه اصلا خبر را قایم مقام
نمیتوان مثل ملفوظ دانست پس الحال قدر که الف ولام قایم مقامش موجود چرا مثل ملفوظ در احکام
نخواهد بود **این همه** توجیهات در صورتیست که قبول دارم که موقوف خبر مبتدا است
والا مرا میرسد که مانند بعضی از موجهین آیت مرقومه بگویم که این صفت لفظ شیء
واقع شده یعنی رحمة الله شیء قریب پس میتوانم گفت که موقوف هم وصف شیء است
نه خبر مبتدا و تقدیر کلام اینست که ان الامامة ببیعة الواحد او الاثنین شیء موقوف
اینست حال اعتراض اول که باین عبارت اشاره کرده که عجیبست از مطابقت
مبتدا با خبر خبری دارد **اما حال** اعتراض دوم یعنی نه از ذکر ما یلزم ذکره من
المتعلقات در عبارتش اثری پس اول مطلب این عبارت باید فهمید مقصودش
آنست که لفظ مجرور اعنی ببیعة الواحد متعلق لفظ موقوف نمی تواند شد زیرا که
در صله لفظ وقف علی می باید نه حرف باء پس متعلق موقوف را ذکر نکرده و
ازین جهت عبارتش سقیم گشته جوابش در رساله جدیده باین عنوان گفته ام که بما
صله لفظ موقوف را مقدم فهمیده باجماع عقلا در گرداب مغالطه تهلکه گردیده
الخ یعنی اینقدر ندانست که لفظ علی الاجماع مثلا بعد لفظ موقوف که از متعلقاتش
بود از عبارت محذوفست و تقدیر و ترکیب عبارت اینست که مع ان الامامة ببیعة
الواحد او الاثنین موقوف علی الاجماع او عدم النکیر و درین جواب هم تخطئه جناب
مجتهد الزمانی است و هم اشعار بلفظی است که ازین عبارت حذف کرده چنانچه در
جواب اول ذکر نموده است و هم تعریض و مقصود آنست که اگر یکدو کس بیعت مستحق
خلافت کنند و باقی اهل حل و عقد انکارش نمایند زینهار او خلیفه نتواند شد آری
اگر قبلا از دو سه بیعت کردند و دیگران همان روز یا بعد ازان انکارش نه نمودند
و به بیعت پرداختند او امام است پس امامت به بیعت یکدو کس بمنزله امر موقوف
باید فهمید مثل نکاح صغیر که در بعضی از صور موقوف بر تجویز او بعد از بلوغ است

فقها در کتب فقهیه درین مسئله بیشتر لفظ موقوف را بدون صله ذکر میکنند چنانچه خاتم
المجتهدین علی بن ابی بکر فرغانی در باب خیار الشرط از کتاب البیع هدایه میفرماید
فلو قبضه المشتری وهلک فی یده فی مدة الخیار ضمنه بالقیمة لان البیع ینفسخ بالهلاک
لانه کان موقوفا ولا نفاذ بدون المحل فبقی مقبوضا فی یده علی سوم الشراء وفیه القیمة
انتهی ونیز بعد فاصله چند سطر افاده می نماید فان هلک فی یده هلک بالثمن وکذا اذا
دخله عیب بخلاف ما اذا کان الخیار للبائع ووجه الفرق انه اذا دخله عیب یمتنع الرد
والهلاک لا یعری عن مقدمة عیب فیهلک والعقد قد ابرم فیلزمه الثمن بخلاف ما تقدم لان
بدخول العیب لا یمتنع الرد حکما لخیار البائع فیهلک والعقد موقوف ومن اشتری امرأته
علی انه بالخیار ثلثة ایام لم یفسد النکاح الخ بلفظه الی غیر ذلک من عباراته التی لا تحصی
کثرة وصاحب فتح القدیر در شرح مسائلیکه قبل از خیار مذکور است میفرماید
قال الفقیه ابو اللیث فی شرح الجامع وفی الزیادات البیع موقوف فان علم قبل
ان یتفرقا ورضی به فالبیع جائز اه ودر شرح باب الخیار مزبور میگوید بخلاف ما اذا کان
الخیار للبائع فهلک فی ید المشتری لان العیب قبل الهلاک لا یمنع الرد حکما لخیار البائع
فلما لم یمتنع الرد لا یمکن العقد مبرما قبل الهلاک ثم لما هلک هلک وقد کان العقد موقوفا
حینئذ فلزمه القیمة الی غیر ذلک من العبارات ودر کتاب کنز الدقائق
درباب احکام شخصی که بعد از اسلام کفر را اختیار ساخته باشد این عبارت واقع شده
ویزول ملک المرتد عن ماله زوالا موقوفا ودر وقایة الروایة وشرح آن که از فقیه
عبید الله بن مسعود بن تاج الشریعة است درباب مذکور چنین مرقوم است ویزول
ملکه عن ماله زوالا موقوفا فان اسلم عاد وان مات او قتل او لحق بدار الحرب وحکم
به عتق مدبره وام ولده وحل دین علیه ش فانه فی حکم المیت فالدین المؤجل
یصیر حالا بموت المدیون وعند الشافعی رح یبقی ماله موقوفا کما کان وبعد چند سطر
میفرماید اعلم ان النکاح والذبح باطلان اتفاقا والطلاق والاستیلاد صحیحان
اتفاقا والمفاوضة موقوفة اتفاقا والباقی موقوف عند ابی حنیفة رح نافذ عندهما انتهی

و اگر مایین سهام لیهای هرزه درایان دوخته نشود تیری دیگر در کیش دارم
و بسوی معاند کینه کیش رها میکنیم و آن اینکه علمای امامیه بلکه استاد امام اعظم حنفی
در شرایع در کتاب تجارت گفته و کذا لو باع ما یملک و ما لا یملک مضی بیعه فیما یملک
و کان فیما لا یملک موقوفا و قیل یقسط الثمن بان یقوما جمیعا ثم یقوم احدهما و یرجع
علی البائع بحقه من الثمن اذا لم یجز المالک و لو اراد المشتری رد الجمیع کان له ذلک
انتهی الی غیر ذلک من العبارات التی لا تعد و لا تحصی پس بر طبق اعتراض جناب مجتهد
میتوان گفت که این علما را نه از ذکر ما یلزم ذکره من المتعلقات خبری و نه در کلمات
ایشان از این امور ضروریه اثری می باشد و هل هذا الا الغباوة و العناد **آمدیم**
بر سر آنکه آنچه در رساله جدیده گفته ام با این تقریر مرتبط نمی شود زیرا که خلاصه این اعتراض
آنکه ذکر متعلق لفظ موقوف است مطلقا و جوابیکه در رساله مذکوره قلمی شده از آن
معلوم میشود که اعتراض و غلط فهمی مجتهد آنست که متعلق لفظ موقوف لفظ بیعت است
و عجب آنکه از تحریر رساله جدیده تا اتمام جواب رساله قدیمه یعنی لعبارة العین
فی شهادة الحسین رضی الله عنه مدت دراز است و در این وقت آنچه از تقریر اعتراض
مجتهد الزمانی نزد سیاح بیدای مجهد آنی بواسطه ثقات رسیده بود تعرض بدان
نمودم مظنون بلکه متیقن است که بر طبق معمول و رسوم خود جناب مجتهد تقریر اعتراض را
بدل کرده باشند تا آنکه او لا خود سوال از ترجمه عبارت کردند باز خود در ادا اصلاح فرمود
دارند باز سایل را که مجتهد الزمانی واسطه سوالش کردیده از تحیر و ترددش برغم خویش
نیز بری کردند و چنان ظاهر نمودند که مقصود او از سوال مذکور ادراک مبلغ الفصاحت
شاهصاحب بود نه چیز دیگر حالیا حوصله بنده در امد نظر باید داشت که تا مقدور در طلب
و یا لیس مجتهد الزمانی را با اقوال علمای مذهبش که بران اطلاع بهم میرسد باشیم.
بسنگ ادم بخلافت مجتهد الزمانی علاوه و رانی که معمولش از جهت عدم مقدرت
برد کلام بنده بیشتر تغافل و تجاهل است کما عرفت مجملا و ستعرفه فی مواضع
مفصلا ان شاء الله تعالی **اکنون دلیل** بر حذف لفظ مذکور مشتمل علی

از اجماع و عدم النکیر و غیر آن لبشنو که نزد اهل سنت و جماعت درباره فعلیت خلافت
و امامت شخص در صورت اختیار اتفاق اهل حل و عقد نمی باید چنانچه علامه جرجانی
در شرح مواقف و غیر او تصریح کرده اند و دعوی اجماع بر خلافت صدیقی نموده
پس آنچه از قول این بزرگان دریافت میشود که بیعت یک کس هم کفایت میکند
و شخص از آن امام بالفعل میشود مرادشان آنست که در فعلیت امامت انتظار
باقی نیست اگر سائر اهل حل و عقد در استحقاق او قدح نکنند و الا بیعت آن شخص مفید
نخواهد شد بلی سکوت مردم هم ملحق برضا خواهد بود و ساکتین در زمره شان معدود
و محسوب و این امر هرچند نزد منکی اریکه اقبال نباسی علم الهدای شیعه در شاقی بعید
از دانشش باشد و لیکن اگر ادنی غوری و امعانی بکار رود عین مقتضای عقل و نقل خواهی
دانست زیراکه در قرآن مجید مصرح است که وقت انهدام القواعد و مسلمات شرعیه اهل اسلام
را باید که ازین مجلس احتراز نمایند و الا حال همه کس یکسان خواهد بود پس با وجود قدرت
قیل و قال و ملاحظه اینمعنی که فلانے نکیری نمود و او را مضرتے نرسانیدند اگر سکوت
اختیار کنند البته در قبول و رضا محسوب خواهد شد چون در کتب کلامیه مثل نهایة العقول
امام رازی و شرح مواقف و دیگر کتب این فن این همه امور را دیدم و در یافتم
که کلام با جناب مجتهد الزمانی است که دعوی مطالعه کتب فریقین میکند و بالزام
اهلسنت باصول مقرره شان بزعم خود مشغول می شود پس خطاب او مثل خطاب
اذکیا و علما خواهد بود از جهت ذکر لفظ مذکور را ضرور نه پنداشته موقوف ساختم
و اکر بر معنی و قوف هنوز وقوفش حاصل نمیشود اکنون کلام صاحب تنبیه السفیه یعنی
مجیب صوارم باید شنید میفرماید که آنچه در کتب کلامیه اهل سنت میگویند که امامت
به بیعت یکس یا دو کس ثابت میشود معنیش این نیست که محض آن بیعت کفایت
میکند چه طریق ثبوت امامت نزد ایشان منحصر است در نص و اجماع بلکه معنیش اینست
که در ابتدای اختیار امام من بین الانام بیعت یک دو کس از اهل حل و عقد کفایت
میکند لازم نیست که جمیع اهل حل و عقد امام را مجتمع شده اختیار نمایند چه اینمعنی

متمکن عادی نیست ازین بعد از آنکه یکدو کس امام را اختیار نمودند دیگران از اهل
حل و عقد اجماع بر و خواهند نمود اگر لیاقت او نزد آنها ثابت خواهد شد و الا در
لیاقت او قدح خواهند کرد پس اجماع بر و نخواهد شد بالجمله این رافضی چون کتب
هر فن را از اساتذه معتبر نگرفته درین قسم غلط فهمیها جا بجا می افتد انتهی این هم
که دانستی در صورت بیعت مردم است و اگر خلیفه سابق لاحق را بر جای خود نشاند
آن شخص هم خلیفه خواهد بود بر تقدیریکه دیگران در استحقاق او قادح نشوند و فضایل
و بزرگی او را مسلم دارند بالجمله در هر دو صورت وقوف بر اجماع و اتفاق
از انجهت است که ذا اثبات امامت صورت بندد و امن از خطا حاصل گردد و
این امر در دو صورت متحقق تواند شد یکے آنکه معصومی تصویب این افعال نماید
و چون از حضرت رسالت به ثبوت نرسیده که کسی را برای زعامت کبری نصب
فرموده باشند و فردی از افراد امت نزد اهل سنت معصوم نیست پس امن از
خطا در صورت دوم یعنی اجماع محصور شد پس معنی وقعت بلا تکلف ثابت
شد و همین است حاصل دلیلی که در رساله نوشته ام جائیکه گفته ام و لیس عندنا
غیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم معصوما اه و امن از خطا و ضلال بر تقدیر اجماع
از مسلمات بین الفریقین است تصریحات اهل حق درین باب چندان ظاهر
بلکه متواتر است که حاجتی به بیان ندارد اما تصریح و تنصیص علمای امامیه پس بعد
از استقرار کتب شان قریب ایمعنی است درینجا بر یکدو حرف اکتفا می ورزم
جیلانی امامیه که صاحب فتح السبل است در تنبیه هشتم که بزعم خویش برای دفع
استبعاد مخالفت نص از صحابه کبار عقد نموده کلام شیخ فاضل مداینی شارح
نهج البلاغت را که ابو جعفر کنیت اوست و مشهور بنقیب است و در تکذیب
بمقتضای معتقدات خویش از عبد الله بن سبا کوی سبق ربوده نقل ساخته
و آنرا در باره هدایت مسترشدین وافی و کافی می پندارد در آن کلمات بعد از
آیات اعتراف بحدیث حجیت اجماع که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

سالت لعدان لا یجتمع امتی علی ضلال فاعطاینها موجود است و برین قدر چه موقوف
کرا عتراف صحت این حدیث از کلام ائمه هدی علیهم السلام بر اصول شیعه بسامع امامیه
عنقریب میرسانم ان شاء الله تعالی **قوله** وعجب از مهارتش نیست که لفظ موقوف را
موافق محاوره هندیه استعمال کرده باشد **اقول** اگر هندی بودن مجیب وعدم
مهارتش در فن عربیت مقتضی این تشنیع است حیرانم که در عبارت علما که لفظ
موقوف بدون صله مانند همین ترکیب استعمال یافته است چنانچه دانستی مخاطب مجتهد
چه خواهد گفت زیرا که آنها بلاد هند را در خواب هم ندیده باشند غالبا که آنها از طرق
محاوره فارسیه که وظیفه فلانی موقوفست الی غیر ذلک استعمال کرده باشند
پس تخصیص در تشنیع مجیب بیوجه می نماید **قوله** در مع قطع النظر عن کیت وکیت الخ
اقول من تامل فی هذه العبارة یعلم قطعا وجزما ان المخاطب جار بخبط وخلط
وارتکب لا یرتکبه من العقلاء من احد وبحث ما هو فی قلبه من بهت ثم قصد قلعه وقمعه
من حسد فما تفوه به فهو وارد علیه وما تشنع علینا فهو فی الحقیقة راجع الیه وتفصیل ذا
الاجمال موقوف علی شرح العبارة التی وقع النزاع فیها وهی مع ان الا ئمة بجمیعه
الواحد او الاثنین موقوف الخ فنحن بتائید الله سبحانه جل سلطانه نتوجه الی
شرحها اولا ثم نکشف القناع عن تلمیعاته وننزع الاستار عن تلبیساته ثانیا فنقول
ان مقصودنا من ایراد العبارة المذکورة انه لا بد من العصمة عن الخطاء فی اختیار
الشخص للزعامة الکبری والخلافة العظمی وهی محصورة بین الامرین لا ثالث لهما الاول
نص النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی اختیاره رجلا من الامة للامامة بحیث لا یتطرق
الیه التاویل ولا مساغ فیه للاقاویل ویرتقی فی الوضوح الی اعلی درجات الظهور
کما یقال اطف المصباح فقد طلع الصباح وهو لم یوجد عند اهل السنة محدثین او
متکلمین فانسد هذا الطریق للعصمة عن الخطاء ولیس احد بالخصوص معصوما فی
الامة ولا بعنوان الفرد المنتشر بدلالت الایات الثلث وترتیبها علی نظم القیاس
بحیث یستثنی فیه نقیض التالی فینتج ما هو المطلوب فانحصر فی الثانی وهو اجماع اهل

الحل والعقد الذي قال عليه الصلوة والسلام في شأنه لا يجتمع امتي على الخطأ وهذا الحديث
قد ارتقى الى الدرجة العليا من الصحة بمثابة لا يمترى احد من المخالفين لو كانوا يعقلون شيئا
ويهتدون في صحته واعتباره لان علي بن موسى الرضا الامام الثامن من ائمة الهدى عليهم السلام
قد حكم بصحته كما روى صدوق الطائفة في عيون الاخبار فثبت ان   منوط
بالاجماع ولما كان حضور الجميع في مكان واحد وزمان واحد متعذرا او متعسرا فلابد من بيعة الواحد او
الاثنين فصاعدا لحصول فعلية الامامة لكنه موقوف على الاجماع وعدم النكير فمراد العلامة الجرجاني
وشارح المقاصد العلامة التفتازاني من الاكتفاء ببيعة الواحد او الاثنين ما قلته مؤيدا بكلام
الفاضل الكاشاني لا انه لا يبقى بعد بيعة الواحد او الاثنين حالة منتظرة من وجه حتى يتوجه عليه
انه يلزم امامة رجل قد بايعه واحد من الرؤساء والعلماء وخالفه سائر اهل الحل والعقد
بعده وهو سفسطة على اصول اهل الحق بل يصدق على الواحد المذكور انه اصر على بيعته وبقي
الناس جميعا انه اتبع غير سبيل المؤمنين وكيف يصح هذا عنهم وهم قالوا قاطبة ان
الخلافة موقوفة على التصرف في الارض كما صرح به صاحب التحفة قدس سره العزيز
في اوائل مبحث الامامة وقد سبق منا تفصيله ولا يخفى ان خلافة الشخص بعد بيعة الواحد
ومخالفة سائر العلماء والرؤساء والعوام لا يتصور عند احد من العقلاء العظام فان الشيء
لا يبقى بعد سلب الذاتيات عند ذوي الافهام وبالجملة ما خطر ببالي من معنى كفاية بيعة الواحد او
الاثنين في خلافة الخلفاء فهو مؤيد بتصريحات جهابذة العلماء فان كنت في ريب مما تلونا
عليك بعد فارجع الى مطالعة كتب كثيرة من هذا الفن فان هذه التنصيصات غير محصورة في
هذا القدر الا ترى الى تصانيف حجة الله على البرية والد مصنف تحفة الاثنى عشرية فانها تنادي
باعلى نداء ان ما قلته عين التحقيق لا يمسه شيء من التشكيك اذكر محصول ما قاله في الكتاب المستطاب
المسمى بازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء في الفارسية بالعبارة العربية **اعلم ان لفظ**
الخلافة حقيقة شرعية اختلفوا في شروطها واوصافها اختلافا شديدا فقالت الامامية
لا بد فيها حصول العصمة بالفعل وان يكون الامام هاشميا الى غير ذلك من الشرائط التي كانت
في زعمهم ولا شك ان احدا من العقلاء لا يدعي هذه الامور للثلاثة الخلفاء ونحن نأخذ في

الخلافة العامة بمفهوم السلطنة واجراء الاحكام على المسلمين وغيرهم في الخلافة للخلفاء
الراشدين معها السوابق الاسلامية ولا يدعي احد من العقلاء هذه الامور للائمة الاثني عشر
غير علي بن ابي طالب رضي الله عنهم اجمعين فانه خلاف البداهة ومخالف للاخبار المتواترة
كما سبق فمله   نريقين من الشعب فهو ليس في موضعه وقد نشأ من عدم تنقيح
المرام حتى خفي الحق على الخاص والعام فمعنى الخلافة باعتبار اللغة نيابة شخص عن شخص بحيث
يقول ويفعل ما يفعل ويقول مستخلفه والمراد في الاطلاقات الشرعية السلطنة والحكومة لاقامة
الدين نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فان جلس رجل على مقامه ولم ينفذ امره ولم يتبع
لا المؤمنون ثم يكن خليفة وان كان افضل من الامة كلها ومفترض الطاعة وكان هاشميا وقرشيا
انتهى فعلم من هذه التصريحات انه لا بد من تنفيذ الاحكام واجراء الحدود واقامة شعائر الاسلام وجهاد
الكفرة والمشركين الى غير ذلك من مراسم الدين وهذه الاشياء لا يتصور في رفاقة شخص وبيعة
شخص مثلا فعلم ان الامامة ببيعة الواحد والاثنين موقوف على الاجماع وعدم النكير حقيقة حاصل
الكلام وقد تكة المرام انه لا بد من الاجماع في الامامة حتى يحصل العصمة عن الخطأ ايضا
فمن قال بالاكتفاء رفمراده ما ذكرته انفا وح ينطبق كلماتهم بعضها على بعض بلا كلفة ومشقة و
ليس ما قلته من تلقاء نفسي بل هو مؤيد بقول المهرة من الكلام كما عرفته انفا وستعرفه مؤيدا بالاحاديث
العلوية المنقولة من كتب الشيعة لاحقا هذا ولا بد في شرح العبارة المسطورة ليفهم العوام
وكانها مثل المقدمات والمبادي لكشف تلميحات المجتهد رئيس المدلسين فحان ان نشرع
في نقض كل من فقرات مجتهد المتشيعين فنقول **اما قوله** قد اعترف فيما قبل الخ فهو حكاية
عما وقع في نفس الامر وهو من المجتهد العنيد ليس بسعيد كما يقول العرب في امثال هذا المقام
ان الكذوب قد يصدق **اما قوله** فحينئذ نقول باذا اراد الخ فاقول في جوابه اني اردت من
الواحد المطاع رجلا من اهل الحل والعقد وهو ليس معصوما لكنه قد اطبق العلماء والكرام
لحسن ظنهم به انه اذا اختار من بينهم من يستحق للامامة فهم يطيعونه جميعا ويسمونه اماما ويكون
سدرضا وما اردت من الاجتبا احدا فلعمري كيف تفوه بما لا يمكن خطوره ببالي في هذا
الموضع ولا بقلب احد من العقلاء الذين لهم ذهن سليم وطبع مستقيم فما جاء به المجتهد

بعد ذلك من التشنيعات فهو كله من الخيالات بل يكون دليلا على خفة رائه وسخافة عقله و
يتوجه اليه ما جاء في الكتاب المجيد من قوله تعالى أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وحاشى بعد ما بذا
اه دا المرتضى و قاسعا لاصل خلافة الصديق و عثمان فانه وان بايع الفاروق والامين
لافضل الصديقين في مسند الامامة لكن الصحابة رضي الله عنهم اجمعين قد اجمعوا على بيعته
بعد ذلك ياتون اليه من كل جانب واعطوه صفقة ايديهم وثمرة افئدتهم ولم يقدح
فيه رجل منهم وما يشعر بذلك فهو محرف عن مواضعه وهكذا الخلافة العثمانية فانها
ثبتت ايضا في الحقيقة بالاجماع فان اهل الحل والعقد قد احسنوا الظن بلا خوف
بعبد الرحمن بن عوف واعطوه الاختيار في باب الامامة واقسموا بالله جهد ايمانهم
ان مختاره امامنا وان من بايعه خليفتنا فهو ايضا اجماع فكيف يتطرق الانهدام او الفتور
الى هذه الخلافة وباب الخلافة بعد ذلك بعد ذلك الا اتفاق من الجمهور اما قوله
مقدوح اولا الخ **فنقول** ان هذا القول يدل على ان المخاطب ما رأى شرح
العقايد العضدية للمحقق الدواني رح كما هو ويدته في هذه الرسالة وغيرها من تاليفاته
فان حصل مقصوده وغايته ما هو الا التدليس والتمويه وتلبيس الذي يدل على ما قلنا
ان المحقق المذكور صرح في ذلك الكتاب اولا بان نقول العلماء فيما يصدر من
الانبياء عليهم السلام من الكبيرة سهوا او على سبيل الخطا متعارضة فنقل بعضهم يدل على انه جوزه
الاكثرون ونقل بعضهم دال على خلاف ذلك وصرح ثانيا بان ما نقله العلامة التفتازاني
من عدم جواز الصغائر عمدا في شرح المقاصد يخالف ما نقله في شرح العقايد ثم صرح بعد
ذكر هذه العبارة التي في الكتاب الثاني من قول التفتازاني واما الصغائر الى الخاتمة
بانه لا يخفى ما بين اوله واخره من التنافر واختير في المواقف وشرحه انهم معصومون عن الكبائر مطلقا
اي سهوا وعمدا وعن الصغائر عمدا هذا والمحققون من المحدثين والسلف الصالح على عصمتهم عن
الصغائر عمدا وعن الكبائر مطلقا بعد البعثة وما يشعر بصدور المعصية عنهم محمول على ترك الاولى فان
حسنات الابرار سيئات المقربين انتهى كلامه ويؤيده ما قال صاحب الطوالع وشارحه الموافق الاكثرون
عليهم الكبائر عمدا ولا سهوا واما الصغائر فيجوز صدورها عنهم سهوا وهو مذهب اصحابنا رحمهم

الله تعالى انتهى فالتشبيه والعبارة المنقولة بدون الاشعار برد كلام المحقق الدواني وما اختاره صاحب المواقف والعلامة الجرجاني وقول ناصر الدين البيضاوي والاصفهاني يخالف دابّ العلماء عند الاقاصي والادانى فيصير المخاطب حينئذ مخاطبا لقوله تعالى أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ والعجب ان المجتهد لا يرى ما قال الناصب التستري في مصائبه النواصب ردا على المخدوم فيه نظر اما اولا فلان انكاره بوجوب عصمة الانبياء مطلقا كما يظهر من سياق كلامه مخالف لاجماع المسلمين فان احدا منهم لم ينكر عصمتهم عن صدور الذنب عمدا في زمان البعثة والخلاف فيما قبل البعثة وفي صدور الصغائر دون الكبائر مع ان ذلك الخلاف مرجوح لقيام البرهان على خلافه انتهى ثم اعلم ان المخاطب لكثرة اشتغاله بالامور الدنيوية الدنية لم يتحقق على ما في عصمة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم وسائر الانبياء عليهم السلام والاعلى كمال تقديسهم وتنزيههم فخطر بباله بعد نظره الى عبارة شرح العقائد ان اعتقاد اهل السنة معصومين هذا وذلك والدلائل على بطلان خيالاته كثيرة جدا لا يسع هذا المقام ذكرها لكن لا بد من ذكر شيء مما رايته في الاسفار كانه قطرة من البحار فان اليسير يدل على الكثير قال ابن حجر الهيتمي المكي في شرحه المسمى بالمنح المكية على القصيدة الهمزية ان عصمة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم من سائر الذنوب صغيرها وكبيرها عمدها وسهوها قبل النبوة وبعدها في سائر حركاته وسكناته وباطنه وظاهره سره وعلانيته جده ومزحه رضاه وغضبه المحقق في ذلك لا يعول عليه كيف وقد اجمع الصحابة رضي الله عنهم اجمعين على اتباعه صلى الله عليه وآله وسلم والتاسي في كل ما يفعله من قليل وكثير صغير وكبير لم يكن عندهم في ذلك توقف حتى اعماله صلى الله عليه وآله وسلم في السر والخلوة يحرصون على العلم بها وعلى اتباعها علم بهم او لم يعلم ومن تامل احوالهم معه استحى من الله كما قال الامام المجتهد السبكي ان يخطر له الشك في انه معصوم في كل ما ذكرناه وكذلك الانبياء عليهم السلام كلهم معصومون كما ذكر وحكى في عصمتهم قبل النبوة خلاف ومحله في غير الجهل بالله وصفاته اما بذا فمعصومون منه اجماعا بل لا ينشاؤن الا على اكمل الاحوال من الايمان بالله تعالى ومعرفته كما ينبغي وحكى في عصمتهم من الصغائر بعد النبوة خلاف ايضا وهو في غاية الضعف بل الزم قائله بخرق الاجماع وما لا يقول به مسلم ومحله في غير صغائر الخسة فتقرر في غيرها مما يتعلق بطرق التبليغ اما

بذا انهم معصومون منه اجماعاً انتهى وقد صرح العلماء واحد بعد واحد بهذا الاعتقاد في [illegible]
وتقريراتهم كما لا يخفى على من طالع متون الاخبار وشروحها فالفرق بين هذا وما يجري على السنة مخالفينا
من عصمة الانبياء سهواً وعمداً من الصغائر والكبائر قبل النبوة وبعدها وان كان قلوبهم لا يرضى بذلك
كما ستعرف ان شاء الله تعالى ليس الا حكمهم بان الانبياء يجوز عليهم اظهار الكفر في [illegible] انفسهم
تقية نعوذ بالله من ذلك بخلاف علمائنا فانهم لا يجوزونه في حال من الاحوال ووقت من الاوقات اما
انكار المخالفين وتحاشيهم عن ذلك فصار عما ثبت في كتبهم قطعاً ولا يجديهم نفعاً لانه قد بلغ اخبارنا
والاقوال مبلغ التواتر الذي يفيد اليقين بحيث لا يشوبه ظن ولا تخمين الا ترى انهم يعنون ان من وضع
غير مسألة [illegible] ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتقي من [illegible] واعراضها كثيراً [illegible] فيها النفاق و
وهو صلى الله عليه وآله وسلم لا [illegible] بالكبراء [illegible] و[illegible] او لا يذكرون [illegible] الى هريرة و
نداوة حين امره النبي صلى الله عليه وآله و[illegible] من [illegible] وهو يقول لا اله الا الله بالجنة فخرج ينادي فاذا
عمر فضل بسمع النداء وضربه حتى سقط ابو هريرة على الغراء ثم الى سيد الانبياء [illegible] اليه من عمر
فقال يا رسول الله لا تعرض بهذه البشارة للناس فانها موجبة لسقوط العبادة وتغيير ما لهم
وباعث لنقض الشرائع واحكامهم فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم دعهم يا ابا هريرة [illegible]
ثم لا يذكرون ما يفترون على نبينا صلى الله عليه وآله وسلم انه يخفي امر امامة امير المؤمنين خوفاً
من التخفيف [illegible] ولسوف من حين الى حين حتى نزل الروح الامين بانواع العذاب
الشديدة من رب العالمين ولكنه صلى الله عليه وآله وسلم يتعلل بعد ذلك ايضاً فيستعفي مرة وتعليق
اخرى هذا الامر بالوصول الى المدينة كما لا يخفى على من تتبع البحار المجلسي وبارودي المفيد واخر [illegible]
وصاحب صراط المستقيم وبل هذا الا ما انكره الفاضل حيث لا يتعرض والعجب ان [illegible]
انه يذكر ما قال شارح العقائد النسفية وبذل عما قال الصادق عم ويرويه اكابرنا
من المحدثين بل الائمة عما ذكره في الكتب المعتبرة التي اصح الكتب قبل كتاب الله
على اصولهم يدل على صدور الكفر من الذين صاروا انبياء وبعثوا الى الامم وهم
من سائلهم موسى عليه السلام وساروا معه الى الطور سائلين رؤية الله جهرة [illegible]
[illegible] هذا الكفر باتفاق علمائهم وقد جاء في خاتمة هذا الحديث

الذي في تفسير علي بن ابراهيم القمي وشيخ الكليني وغيره من كتب الامامية ان الله تعالى دمّر
عليهم حتى احترقوا بعد نزول الصاعقة وما توانى الساعة ثم بعثهم الله انبياء فثبت انهم
قد ارتكبوا الكفر واي كفر اعظم من كفر الجحود الذي هو انكار نبوة موسى عليه السلام وطلب
الرؤية التي هي محال عندهم عقلا ونقلا ويلزم منها جسمية وتحيزه في المكان وتقيده تعالى
باللون والكثافة الى غير ذلك من عوارض الاجسام فضلا عن الرؤية جهرة وعلانية فظهر
ان هذا الحديث يدل على انهم ليسوا معصومين من الكفر بدون الخوف والتقية ايضا فضلا عن تلك
بالكبائر والصغائر سهوا وعمدا **والعجب كل العجب** من جادي موجب ان
اكابر الشيعة كما ستعرفه ان شاء الله تعالى حملوا هذا الكفر الصريح والجحود القبيح على الصغيرة
فاعتبروا يا اولي البصيرة ثم ان ههنا اخبارا جمة قد رويت من الائمة دالة على ان من الانبياء
الذين ذكرت قصتهم في القران المجيد من اعتقد في الرب المعبود ما يعتقده النصارى
واليهود من انه تعالى اتخذ ربا وولدا كَبُرَتْ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن يَقُولُونَ
إِلَّا كَذِبًا وانا اذكر شيئا من مقالاتهم واكتفي على رواية من رواياتهم في حال
تلك الانبياء فمن جملة من رواياتهم المعتبرة التي ذكرها تابع من الطاق والهشام و
تلامذة وفضل بن شاذان ما رواه الكشي في كتابه الموضوع لتنقيد الرجال عن محمد
بن مسعود قال حدثني عبد الله بن محمد بن خالد عن علي ابن حسان عن بعض اصحابنا
رفعه الى ابي عبد الله ع قال ذكر عنده جعفر ان واحدا ونفر من اصحاب ابي الخطاب
فقيل انه صار الى بيرود وقال فيهم وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ
إِلَٰهٌ قال هو الامام فقال ابو عبد الله ع لا والله لا يأويني واياه سقف بيت
ابدا انهم شر من اليهود والنصارى والمجوس والذين اشركوا والله ما صغر عظمة الله
تصغيرهم شيء قط ان عزيرا جال في صدره ما قالت اليهود فمحى الله اسمه من النبوة
والله لو ان عيسى اقر بما قالت النصارى لاورثه الله صمما الى يوم القيامة والله لو
اقررت بما يقول في اهل الكوفة لاخذتني الارض وما انا الا عبد مملوك لا اقدر
على شيء ضر ولا نفع لنفسي بلفظه والاحاديث التي روى بسندهم وانهم ابو جعفر

الکلینی فی الکافی وغیره ممن یقوم مقامه فی نحیره انص علی ان الانبیاء والمرسلین نفروا الی الائمة بعض الحسد وما اصابهم مصیبة الامن هذا السبب فثبت بذا وذلک نعوذ بالله من هذه المهالک ثم نسال من المخاطب باذا اردت بقولک ان الانبیاء معصومون فی الائمة
فان قال اریدانهم کذلک من ابتداء الولادة فنقول لیس
بل جهابذة علمائهم مثل المفید واتباعه ینکرون انکارا شدیدا کما فصلته سابقا وادرت
فی ذلک المقام کلام والد المخاطب القمقام وان قال اریدانهم معصومون من وقت
البلوغ الی غیر ذلک من الاوقات فلا بد من التقیید فی العبارات ولا یسوغ دعوی
عصمتهم علیهم السلام علی الاطلاق کما یجری علی السنتهم تلبیس للمخاطب ان یقول فی
خطابنا انه یلزمکم عدم عصمة الانبیاء بعد صدور الاعتراف من العلماء بتجویز الکبیرة
والخطاء لانا نقول یلزم من قولکم ان الشیخ المفید ومن یجری مجراه ممن یترددون
فی حصول العصمة لهم من اول الامر او ینکرونه لیسوا بقائلین بعصمتهم فکیف یتحقق الاجماع
کما ادعی غیر واحد منهم لا نقلاع عن ان یصرح بعضهم بان اصول الامامیة لا تحکم بعصمة
الانبیاء ... العمد ... الصغائر ثم هذه القاعدة مسلمة نبینا صلی الله
... وآله وسلم والائمة من عترته الطاهرین والذی یشهد علیه ما قال الاستاذ الاکبر
فی کتابنا ... ان الحدیث الذی روی الصدوق عن الرضا
علیه السلام فی حق آدم الی الآباء یدل علی ان الصغائر قبل البعثة قد صدرت
من الانبیاء وکذا ما افاد الامام انه کو یجیبا عن سوالات علی ابن الجهم حیث
یدل علی هذا المقصود وامثال ذلک من احادیث ائمة الاطهار لا یساعد ولا
یوافق ما اشتهر من مذهب الامامیة ان الانبیاء معصومون قبل البعثة و
بعده مطلقا ومن ثم استدل المتکلمون من الشیعة علی هذا المدعا بالادلة العقلیة
لا بالبراهین النقلیة وما یظهر من احادیث العترة علیهم السلام شیء آخر فی هذا
المقام وهو ان نبینا صلی الله علیه وسلم والائمة من بعده عصمهم الله تعالی عن الصغیرة
والکبیرة من ابتداء حیاتهم الی وفاتهم واما غیرهم فلم یثبت هذه المنزلة لهم لکنهم معصومون

عن الكبائر فقط من اول العمر الى انتهائه و لاشك انهم معصومون من جميع الذنوب بعد
المبعث و يؤيده ما رواه الصدوق فی کتاب الغيبة ان السبعين المختارين من اصحاب موسى ع
بعثهم الله مبشرين و منذرين و جعلهم من الانبياء و المرسلين بعد ما صدر منهم ما صدر حتى
ما تواتر في قول الصاعقة ايضا يؤيده ما اشتهر من نبوة اخوة يوسف ع مع ما صدر منهم
مخالفة ابيهم و ايذائه و ارتكاب الكذب و غيره انتهى ما افاد فی التعليق المسطور و ظني
ان هذا الاضطراب و الاختلاف منهم انما هو لانهم اذا نظروا الى علو شان الانبياء عليهم
السلام قالوا بعصمتهم من الابتداء و اذا نظروا الى احاديث الائمة المتواترة فی مثالبهم عدلوا
عما قالوا كما هو مقتضى عقايد قدمائهم و قالوا الحفظها ان الانبياء ليسوا كذلك و يحتمل ان يكون
الاختلاف لاختلاف طبايعهم في الاتصاف بالحياء من الخالق و الخلايق و عدمه كما
طعن القاضي صاحب الاحقاق بقي شیء و هو ان تجويزهم صدور المعاصي من الانبياء
على نحو من الانحاء لا يستلزم صدورها في الواقع من احدهم فضلا عن جميعهم حتى يلزم
الصدور من اشرفهم و افضلهم عند العقلاء كيف و قد انكروه في المعجزات انكارا شديدا
و الا ما زال ظاهرا فان اردت التفصيل فارجع الى شروح الشفاء و امثاله التي تشفي العليل
و حواشيه التي تروي الغليل حتى تلين عريكة المخاطب و تنكسر شكيمته عندك و ايضا
قد صرحوا بان يحيى عليه السلام الذي قال الله تبارك و تعالى في شانه لم نجعل له
من قبل سميا لم يخطر بالبال ارتكاب شیء من الزلات في زمان من الازمنة فعلم ان
المراد افراد الانبياء في الجملة لا كل واحد واحد منهم ثم اعلم ان مقصودنا من سلب
العصمة عن غير نبينا صلى الله عليه و سلم ان ليس فرد منتشر او مخصوص من هذه الامة
المرحومة معصوما كما حققه الامام فخر المتكلمين فان مرادنا مبني على ذلك اذ الكلام
مسوق في نيابة نبينا صلى الله عليه و سلم دون غيره من الانبياء الكرام فالاذعان بان
النبي صلى الله عليه و سلم ليس عند اهل الحق بمعصوم و ان عبارة شرح العقايد النسفية
يدل على صدور الكبائر و الخطاء ليس محل النزاع فان قالوا انا انكم اوردتم
فی هذا الباب حديث الائمة الاطياب و هو لا يستلزم اعتقادنا به لو لا ثبت قلنا

قلنا ما اول الیس مجول غیره عنده الحدیث الجعفری فلان اثباته فی صدد انتم

تشبث المناقب الهدی ائمة وجحیهم ونهیهم وعداوتهم سیما حسدهم الانبیاء من المعاصی صدور ان

بالاخبار التی تواترمعناها وافادت القطع والیقین کما بینا فی

هذا این الاعتقاد من الروایة والا یلزم ان یکون مدار الاعتقادات

بمجرد القیاسات الوهمیة والدلایل العقلیة قد نطقت اخبارهم وشهدت اخبارهم بان

اصحاب المعصومین یثبتون العقائد الاصولیة کما یثبتون المسایل الفروعیة من احادیث

العترة النبویة فان قطعتم النظر عن تلک الروایات المتواترة التی رویت فی مناقب

الائمة الطاهرة تدل علی حسد الانبیاء وانکارهم عن امامة الائمة فانتم بح باعتراف

السنتکم عن دائرة التشیع خارجون وفی مکاید الابالسة وقیاساتهم داخلون

للحق کارهون **مع ان** المخاطب فی المقام الاٰلی اثبت نقصان القران المجید

وتحریفه علی روایاتنا وتوجه الی الزامنا بمجرد روایة الاحادیث زعما منه انها تدل علی

مدعاه کما وهمه والحال ان هذه الروایات ضعیفة الدلالة او موضوعة علی ما نص علیه

علم الهدی الشافعی کما فی مجمع البیان وغیره من کتبهم علی ان الحلی امامهم الاعظم یورد فی

کتابه المسمی بنهج الحق کثیرا من الاخبار الاحاد ویطعن علی اهل الحق ویقول انهم لیسوا

بقائلین بعصمة الانبیاء فبعد ذلک کیف یصح قولهم وقت القرار ان الروایات لا

یستلزم الاعتقادات **اما قوله** وثانیا ان آیة اولی الامر الخ فاقول فی جوابه ان

اراد لزوم عصمة امة النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من حیث الاتفاق والاجماع فذلک

مطلوبنا فیکون عبارة الامام الرازی رضی اللہ عنہ تائیدا لما قلنا وهذا من غرائب تقدیرات

تعالی وان اراد لزوم عصمة بعضهم بالخصوص او علی مقتضی الفرد المنتشر فهو باطل قطعا

کیف لا وقد صرح الامام قدوة المتکلمین بخلافه حیث قال لا جائز ان یکون بعض

الامة الی آخره ومن ثم یحکم العقلاء بان المخاطب لا یفهم ما فی الکتاب ومع ذلک

یتصدی لتحریر الجواب فویل له مما کسب من الزلات والآثام وویل له مما اراد

من عبارات العلماء الاعلام **قوله** اما انچه مجیب گفته الخ **اقول**

حال مغلطه مجتهد ثانی قبل ازین بر خواص عیان گشته ولیکن برای افاده عوام بار شرح
آن میکنیم ومیگوییم که مجتهد مذکور در صوارم بتقلید بزرگان خود میگوید که این دعوی اجماع
اعظم حیل واکبر مکاید اهل سنت وجماعت است که چون از دلایل باهره واقامت
حجج قاهره اثنا عشریه عاجز میشوند متشبث میشوند بدعوی اجماع وازین اجماع نمی خواهند
مگر اینکه چند کس از علمای اهل سنت بنابر خوش آمد سلاطین روزگار خود برانچه که انتظام
سلطنت ویا استحکام مذهب خود دران می بینند اتفاق میکنند وآنرا اجماع می نامند
تا باین لفظ عوام خلایق را بدام آرند وحق را باین حیله بپوشند نمی بینی که چون شیعیان
بآیات واحادیث متفق علیها ودلایل عقلی درصدد اثبات امامت علی بن ابیطالب
میشوند وایشان ازین امور مذکوره چیزی در دست ندارند که بآن بر سبیل معارضه
امامت ابی بکر را مثبت سازند ملجا شده دست در دامن اجماع میزنند ومیگویند
که حجت خلافت ابی بکر اجماع است واجماع بنابر قول النبی صلی الله علیه وسلم لا تجتمع
امتی علی الضلال حجت است وهرگاه علمای شیعه ایشان را مخنوق میسازند باینکه
چگونه دعوی اجماع درین مقام صحیح باشد وحال اینکه جمیع بنی هاشم واکثر صحابه
کبار مثل حضرت سلمان وابوذر وعمار وغیره از مهاجرین وسعد بن عباده وغیره
از انصار داخل این اجماع نبودند خایب وخاسر گردیده دست از دامن اجماع
کوتاه ساخته مثل روباه اینطرف وآنطرف می خزند ودقیقه از دقایق روبه
بازی فرو گذاشت نمیکنند گاهی میگویند که امامت به بیعت سه کس ثابت میشود
وگاهی بدو وگاهی میگویند که اگر یک کس از ایشان بیعت نماید هم امام واجب
الاطاعت می شود چنانچه بر متتبع ومتفحص کتب کلامیه مخفی نیست انتهی ما قال
المجالسی الناصبی علیه ما علیه اکنون عبارت بعضی از پیشوایان هردو مجتهد
که بنابر مشهور والد ومولود وشاهد ومشهود باشند واز مجالس المومنین اخذ وانتحال
نماید باید شنید واذا ثبت حصول الامامة بالاختیار والبیعة فاعلم ان ذلک
الحصول لا یفتقر الی الاجماع من اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار

دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت الامامة
ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام لعلمنا بان الصحابة مع صلابتهم فی الدین ومحافظتهم
علی امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامة بذلک المذکور من الواحد والاثنین کعقد عمر
لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا فی عقدها اجتماع من فی المدینة من اهل
الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتهدی جمیع اقطارها بعد از ترجمه
این عبارت شوشتری در تناقض و اضطراب اقوال علمای ما انچه گفته است اینست که ای
عزیز نیک درین سخنان تامل نمای که خبط بسیار دارد اول انگه ایشان چنین مقرر ساختند
واز انچه سابقا از مواقف نیز نقل کردیم معلوم شد که دلیل بر امامت یا نص است یا اجماع
نص خود نیست و اجماع جز غیر ابی بکر نیست پس امام ابی بکر باشد باجماع واز ینجا معلوم شد
که ثبوت امامت به بیعت میشود و امامت ابی بکر تنها بهم رسیده و نه باجماع و ابیچ دلیل برا انکه
از برای ثبوت امامت اجماع می باید از عقل و نقل نیست اینها همه تناقض و اضطراب است
انتهی کلامه زید خزیه و ملامه **والحمد لله** که جواب
دندان شکن و قالع اساس مکر و فن این مجتهد دریده دهن قبل ازین بوضوح
انجامید اینک بمجلس از عوام و خواص اشتباهی باقی نمانده جاییکه عبارت ازالة الخفاء و تشیید
السقیفه نقل نموده ام پس اعراض ازین امور دلالت بر کمال سعادتمندی مجتهد الزمانی دارد که
فضایح و شنایع پدر خود را با تیمر شبه می بینند و اغماض و اعراض مینمایند ولیکن چون بیچاره بدگمانی
عبادت فقیر در رساله عبارة العین پی نمی برد معذوری در اعراض پس قوی دارد ولنعم ما قال
العالی الخیالی فی هذا الباب **فرد** خوشتر از زبان سلا کفت از سخن فهمان طلب × من خواندن
عاجزم پس در تفهیمدن چه میت **الغرض** برای تنبیه و تادیب این پدر و پسر ورقی چند دیگر
می نویسیم و میگوییم که درین مقام هم عنوان جدید بدین احقر الانام از عنایت ایزدی در جواب
فرا رسید بغیه ایمان جدید دیده و بگوش جان و دل باید شنید که جناب مجتهدین مقتدایان شان
مثل قاضی شوشتری درین هذیانات تعیین نصب العین که اشتند و دست از
مودت ذوی القربی بر داشتند و مانند هشام بن سالم و شیطان الطاق علی ما فی الکلینی

والکشی مذہب رفض را خیرباد گفتند تفصیل اجمال اینست کہ جناب مرتضوی بروایت
برادر علم الہدی یعنی رضی در خطبہ نہج البلاغت میفرمایند و لعمری لئن کانت الامامۃ
لا تنعقد حتی یحضرہا عامۃ الناس ما الی ذلک سبیل ولکن اہلہا یحکمون علی من غاب عنہا
ثم لیس للشاہد ان یرجع و لا للغائب ان یختار الا و انی اقاتل رجلین رجلا ادعی ما لیس لہ و آخر
منع الذی علیہ ترجمہ این عبارت بزبان زواری امامیہ کہ علی بن حسن نام اوست اینست
وقسم بزندگانی من اگر امامت منعقد نشود تا آنکہ حاضر شوند جمیع مردمان نمی باشد با نعقاد
امامت راہی در ہیچ زمان و این جواب انکار معاویہ است و اہل شام اجماع را بہ بیعت
آن امام علیہ السلام بنا برآنکہ اجماع محتاج است در انعقاد جمیع اہل اسلام و آنحضرت
اشارت فرمود باین کلام کہ اجماع برین وجہ امکان ندارد و اگر ممکن باشد عاقل او را در
غایت دشواری میشمارد بلکہ معتبر در انعقاد اجماع اتفاق اہل حل و عقد است از
امت محمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم برامری از امور چنانچہ اشارہ فرمودہ ان ولیکن اہل
امامت حکم میکنند بر کسیکہ غایب است ازان پس از ان نیست مر حاضر راضی را چون
طلحہ و زبیر کہ از بیعت رجوع نماید و نہ غایب را ہمچو معاویہ کہ او را از برای خویش اختیار
سازد الخ بلفظہ اہل ایمان را باید کہ زبان درازی مجتہد فانی ہنجار بہائی حفرذی
و نادانی را بچشم انصاف بہ بینند کہ از کجا بکجا میرسد و حقیقۃ این بایہ در آیہ و ضلال
و گمراہی بہ ناصبیت و خروج او و مقتدایان او دلالت دارد یا نہ و المنۃ للہ کہ جناب
امیر برای ابطال مذہب این قوم لی پیر در حجیت اجماع اہل حل و عقد و کفایت بیعت
چندی از ایشان وقت انعقاد و ترتب رضای الہی بر اتفاق مہاجرین و انصار فقط
برعبارت مسطور اکتفا نفرمودہ اند بلکہ جابجا اساس مذہب رفض را برانداختہ اند از آنجملہ
در بعضے از مکاتیب میفرمایند کہ انہ بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی
ما بایعوہم علیہ فلم یکن للشاہد ان یختار و لا للغائب ان یرد و انما الشوری للمہاجرین
والانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموہ اماما کان للہ رضی فان خرج من امرہم خارج
بطعن او بدعۃ ردوہ الی ما خرج منہ فان ابی قاتلوہ علی اتباعہ غیر سبیل المؤمنین

وولاه الله ماتولی نزد اری مذکور در ترجمه میگوید بدرستیکه شان امت که مبایعت کردند با ین گروه مسلمانان آنانکه مبایعت کردند بابی بکر و عمر و عثمان بر آنچه مبایعت کردند بایشان آنحضرت این را قرمود بر حسب مقتضای عقیده قوم از روی مدارا و تقریب از برای ایشان باجتماع و اتفاق با صادر شد این از آنحضرت بر طریق احتجاج بر قوم الزام بر ایشان را چون اعتقاد کرده بودند که بنای خلافت بر عقد بیعت است و گرنه امامت آنحضرت ثابت بود بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلافصل بنص که مسابر شده بود از وی تفرمود که خدای تعالی پس نیست حاضر را که مختار باشد و نه غایب را که باز گرداند اختیار نماید بدرستی که مشورت کردن برای مهاجرین است و انصار پس اگر گرد آیند بر مردی از امام پس بنامند اورا امام باشد آن برای خشنودی خدای تعالی در آن کار نظام پس اگر بیرون رود از امر ایشان بیرون رونده بطعنی یا بدعتی در آن کار باز گردانند بر آنچه از آن رفت بناچار پس اگر سر باز زند کارزار کنند کشش بر پیروی کردن او بغیر راه مومنان و بد بدار او را خدای تعالی جزا آنچه برگشت از آن انتهی بلفظه **و ازین** افادات منیف و احادیث شریف کالنور فی الظلم والنار علی العلم هویدا شد که حضور جمیع مردم ضرور نیست و حکم اهل حل و عقد در باره امامت نافذ است و اتفاق ایشان همان روز باشد که انعقاد امامت اتفاق افتد یا در قرب آن چنانچه در امامت صدیق که اصل خلافت و رکن اعظم تشیید در حقیقت است باتفاق امت بظهور انجامیده که بعضی از اهل حل و عقد در سقیفه بیعت نمودند و بعضی بعد از آن فورا و تدریجا داخل میشدند و اگر انعقاد امامت مشروط بحضور تمامی افراد اهل حل و عقد بود همان اشکال اشکال است زیرا که بحکم مقدس ستصنون اهل حل و عقد در آن وقت زمره مهاجرین و انصار بوده اند و اینها جمیع نیز بلکه جمع غفیر و حضور هزاران کس در وقتی از اوقات در نهایت دشواری و خارج از امکان عادی و اگر اعداد در از الوقت باشند تا اتفاق دایره بتکلفات تمام کوششند باز هم علت مقصود در دنبال شیعه میکشد زیرا که حضور همه مردم بدون کوه های سابقه در وقتی خارج از نقطه امکان است بنزد عقلای زمان

فکیف جمع کردن صد ها نفوس بزرگ که مصداق آن چشم بر هم زدنی خانه سوخته بوده باشد چنانچه بعد وفات شریف در خلافت صدیق رو داد که مرتدین و کافرین همچو مسیلمه کذاب و دیگر مطرودین خانه خراب مدینه طیبه را محصور و محاط کردانیدند و استیصال اسلام و انواع فتنه و فساد حتما و جزما قصد کردند پس بکلام جناب امیر علیه السلام معلوم شد که حضور اهل حل و عقد وقت انعقاد فی الجمله در کار است و مشروط بعددی از قلیل و بسیار نیست و در هر خلافتی بیعت اهل حل و عقد بتدریج رو داده و اجماع ایشان بهمین طور اتفاق افتاده و کتب فریقین بآن ناطق و مجلدات سیر و تواریخ طرفین اینک حاضر الغرض بر خلاف عقاید محدثه نواصب معلوم بدیهی ولی عیان شد که امامت را باجماع ثابت می توان کرد و خود جناب تقدس مآب مرتضوی کرم الله وجهه بر امامت خود استدلال بآن نمودند و بعصمت و معجزات و نصوص قطعیات گاهی لب مبارک نکشودند و اینهم عیان گشت که انعقاد به بیعت بعض دون بعض از اهل حل و عقد ابتدا صورت می بندد و بصفقه یکدو کس حاصل میگردد و همین است آنچه علمای سنت و جماعت تقریر و تحریر کرده اند از اکابر متقدمین اهل کلام تا امام رازی و از امام رازی تا علامه تفتازانی و جرجانی و از ایشان تا صاحب تحفه و مولف تکمله السقیفه یعنی فاضل تبریزی ملتانی پس اجماع را از اعظم کیود و حیل دانستن و بر بیعت چند کس که تحقیق حالش دانستی زبان اعتراض کشادن و بر وقوع تناقض درین امور خیال بستن بر کلمات مقدسه مرتضویه کمر دین و ملت شکستن است چنانچه شوشتری و مجلسی و غیرهما بسبب نفاق باطنی مصدر آن شدند من بعد مخفی نماند که از کلام بلاغت نظام جناب امیر علیه السلام اینهم عیان گشته که بر خلافت راشدین اجماع اهل حل و عقد صورت بسته و نور رضوان الهی بر ان تافته و هر کسیکه سر از اتباع برزده به بغاوت اتصاف یافته بلکه بجهنم رفته اکنون از رفضه می پرسیم که جناب امیر اگر همراه اصحاب یعنی مهاجرین و انصار بودند چنانچه مذهب اهل حق است فثبت المقصود و اگر نبودند آنچه لازم آید تفصیلش بهیچ عبارتی ادا نتوانند

شوند شد حاشا ثم حاشا کلا ۰ و اگر جناب امیر و سائر بنی هاشم و بعضی دیگر از
مهاجرین و انصار متخلف می بودند بایستی که حضرت امیر آنرا ذکر میفرمودند که اول بر
مقصود بود یعنی ای معاویه بامامت صدیق معتقد نیستی با وصف تخلف من و سائر
بنی هاشم و فلان و فلان از مهاجرین و انصار پس امامت مرا چرا قبول نمیکنی و برا جماع
تمامی مردم موقوف میدانی فلیتدبر و برا اهل فراست مختجب نیست که برخیالات
تمام و خرافات رفضه لیام لازم می آید ملزم و محجوج بودن جناب امیر عم تفصیلش آنکه
امیر شام را میرسید که بجواب امیر المؤمنین بگوید که جناب از بیعت تخلف کرده بودند
و بعد از خرابیها بیعت فاقدا بنا خوش و استکراه بعمل آوردند پس استحقاق امامت
خود بجانب من از جناب مسلوب شد فان من تقدم من امرهم لبعض او بعد عنه رده الی
ما تقدم منه فان ابی اقتلناه الی آخر المکتوب و چون استحقاق خلافت از دست
رفت امامت من از کار حضرت به ثبوت پیوست زیرا که با تبایع فضلا هرگاه دو
کس منازعت نمایند و یکی باعتراف خودش اهلیتی و استحقاقی نداشته باشد و از دائره
مومنین بیراحل دور افتد و برخشنودی خدای عز و جل دل ننهد بلکه بخصوص تمرد برگردد
متعین خواهد شد خود دیگری تعیین المطلوب و اگر حضرت این امور را که در مکتوب
ذکر فرموده نیکان تعبد امیرین سیاه و او از جمهوریت و خشنودی او و داقعی نمی پندارند و فقط
برای الزام من ترتیب میدهند این امر وقتی صورت بندد که من معتقد آن باشم
که شوری خلافت نیست که برای مهاجرین و انصار مع ذلک در عوی بیعت
مهاجرین بجیبی نمی ارزد زیرا که آن بیچارگان با وصف ملازمت دائمی بفریب مفسد
پی نبرده دگول و فریب خورده اند و اگر آنجناب بر مکنون ضمیر منیر مطلع شوند علی الفور انکار
از بیعت نمایند پس بقصد الزام چه مصرف داشته باشد و نزد من فارق میانه جناب
و خلفاء متقدمین بسیاری از امورست از انجمله تنفیذ احکام و اجرای قصاص و حدود
که در ذوات خلفا موجود و از جانب النزاع مسلوب فیلزم انجام ثم حاشا الخلفا عیاذا بالله
و اینهمه زیادیات و تسویلات اهل خرافات چنانکه دانی لازم آمده و اهل تقرر را یقین معلوم

گرفته

کشته که آنهمه ساخته وپرداخته شیخ نجدی از نتایج افکار ابن سبا یهودیست **واگر**
جناب امیر معترض بودند که بعد از تخلف من اجماع مهاجرین چه معنی دارد تا
وعید لازم آید معاویه را میرسید که بگوید که مراد از خارج در مکتوب کور اگر عامت عدا
حاصل فانه اتبع غیر سبیل المومنین الی آخر المقدمات واگر مراد از خارج غیر از مهاجرین
وانصار است پس خون طلحه وزبیر که از مهاجرین بودند چرا ریختند **واگر گویند**
که آنها بیعت را شکستند معاویه هم تواند گفت که پس جناب از تخلف بیعت چرا باغی
نشوند چه جائی آنکه برخلافت وصیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمایند وشق عصای
مسلمین قصد فرمایند وجناب زهرا رضی الله عنها را برابواب مهاجرین وانصار برای
برهمزدن خلافت صدیق بگردانند وبعد بیعت خون فاروق را بدست فیروز مجوسی
بریزند وبرای حمایت آتش پرستی باعجاز وخرق عادت برخیزند **بیت**
کام مجوس داده آرکشتن عمر × بنگر که اتصل که دل شاد کرده × باز لوعه قلبی فروشده
ونایره رشک وحسد بحیر طبعی سرشد تا آنکه جناب الا به پوستین عثمان ذی النورین
افتند وچنین حلیم وکریم را از دست بلوائیان بکشند وچون تقیه دین وایمان است
قسمهای شرعی را چه اعتبار ولعن وطعن قتله عثمان را چه رونق بازار **ومتنبه**
نشود که این تقریرات جائز نیست وسراسر سوء ادبیست زیرا که این وهم دلالت
بران میکند که اهل وهم وخیال بکتب قدیم وجدید رجوع نکرده اند کاشکی بصوارم حاشیه
مقلد مفتری شوشتری که نام کتاب او را هم سرقه کرده روا آرند ودر یابند که مومن
جالسی در اول مسئله الهیات که وجوب معرفت ایزدی عقلی یا شرعی است بزعم خود
ثابت میکند که برطور اهل سنت لازم می آید الزام انبیا علیهم السلام بلکه محمود حبیب خالق
انام معاذ الله من ذلک پس متوهم را برین تقاریر که بر اصول رافضه لازم آید
وبیانش برای عبرت خلایق اتفاق افتاده نمی باید زبان طعن کشودن وتشنیع
نمودن که آخر مرتبه خدائی از درجه خلافت وفرمانروائی بلندتر هست پس این تقریرات
بطریق اولی برای ابطال مذهب رفضه جائز خواهد بود اینک عبارت صوارم حوش

که مولانا سیف الله ملتانی ازآنجمله بتزیج چه در بهم زده اند بشنو که بنا بر مذهب اشاعره
هرگاه نبی بیاید و بگوید که شما خدایی دارید که معرفت خود را بر شما واجب گردانیده و من
رسول اویم که بر شما مبعوث گردیده ام عباد را میرسد که بگویند که ما هنوز معرفت بوجود
خدا نداریم پس ترا رسول او چگونه انگاریم و هرگاه رسالت تو ثابت نباشد گفته تو که
خدای شما بر شما معرفت خود را واجب گردانیده از معرض اعتبار ساقط باشد پس
در خصوصیه لابد که نبی ملزم شود و ساکت بماند و خایب و خاسر بازگردد و بر بشر خدائی خود
از حقیقت حال خبر دهد و لابد که حق تعالی چون این وقت حق بجانب بندگان خود بیند
خلایق را معذور دارد و خود هم از چنین بعثت و ارسال نادم و پشیمان گردد الی آخر
اقوال و کسی از عقلا تجویز تواند کرد که پیغمبر خدا در خلافت خود و وقت خروج تقیه
و مدارا از دست ندهد و بنا بر مراعات مذهب ملاعین خود از معتقدین متقدمین و الزام
معاویه این مقدمات را در خطب و مکاتیب مرتب فرماید چه الزام و مدارا و تقرب با اهل
دنیا بهمین قدر حاصل میشود که مهاجرین و انصار بیعت من مثل متقدمین کرده اند پس
ای معاویه باید که سرتابی و برای این مسایل که انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا
علی رجل و سموه اماما در الزام معاویه و تقرب و مراعات کلام ضروری هست فکیف افترا
بر خدا که کان سدرضا چه جای ضمیمه و اصلاه جهنم و ساءت مصیرا که کمال الدین بحرانی
که حال تحریرش بگواهی نجم طوسی عنقریب آید هم در شرح نهج البلاغت ذکر میکند غرضکه
مقتضای اصول اهل حق حقیقة الزام اهل شام است و مقتضای اصول رفضه الزام
حضرت امیر علیه السلام و بر تقدیر مناقشات های اینها بر مقدمات واقعیه و مبنا حیثیت [illegible]
مسوغ خیالی معاویه بر ترتیب الامیه [illegible] فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا
احاط بهم سرادقها و زینهار ربنا الهی از اهل ایمان خطور نمیکند که باین مقدمات
تشنیعات [illegible] کبرالقت [illegible] شیعه مانند نسیج عناکب باشد و عالمی بدیدنش گمراه شود
و خود خلایق [illegible] زند و مقدمات متواتره مقصود [illegible] بر زبان مقدس بیارند و بگویند
(برای اثبات حق)
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فلان وقت و فلان روز چنین و چنان فرموده

الم

و بسیاری از آیات در خصوص نازل گشته ای معاویه تو کیستی که دم از خلافت
داری و حرف خلاف بر زبان آری ازین معامله یعنی نصوص اگذاشتن و دست
باین امور در ساختن صریح می تراود که خلافت بلافصل را ابر کز اصلی نبود اما
لنک که بحرانی در شرح نهج البلاغت بیان کرده یعنی احتمال دارد وجود نص ولیکن
بر زبان نیاورده ند و بر اجماع تمسک کردند زیرا که قوم آنرا در خلافت متقدمین قبول
میداشتند و محتمل است که سکوت از ذکر نصوص از آن باشد که در مبادی خلافت
بعد از حضرت رسالت آن نصوص اقابل التفات نداشتند درین وقت که قرون
و دهور گذشته از یاد مردم رفته سکے التفات مناسب خواهد بود انتهی محصلا پس
پیش نمیرود زیرا که خود این متحجر و دیگران از قدما و متاخرین روافض در کتب کلامیه
جائیکه بحث در فضایل صدیق میکنند میگویند که اگر حدیث اقتدوا و خلت و غیره صحیح می بود
صدیق در سقیفه ذکرش میکرد و چون بر زبان نراند معلوم شد که اصلی نداشت چنانچه
بر بیننده این کتاب و بحار مجلسی و تصنیفات فاضل طبرسی محقق منیت واکنون چنین
میفرمایند فاعتبروا یا اولی الابصار مع ذلک فیما بین این هر دو امر فرقهاست
از انجمله آنکه احادیث مذکوره نصوص نبود و بدست مرتضوی هزاران آیات
و احادیث لاتعد و لاتحصی مصداق و ما نریهم من آیة الا هی اکبر من
اختها موجود و از انجمله آنکه صدیق سکے طالب خلافت بود آری در مناظره انصار
اینقدر ثابت فرمود که خلافت بحدیث الائمة من قریش برای مهاجرین است و حضار
او را برای خلافت الیق دانستند و بیعت کردند و اختلاف سابق باقی نماند بخلاف
مابه النزاع که جناب امیر خاصة خلافت خود در اثبات میفرمایند و مرحلها طی می نمایند
و معرکه ها می آرایند هر معجزه که بیارند و هر نصی که در خصوص ترتیب دهند را اصول منتحلین
لنصوص کمتر خواهد بود و از خطب و مکاتیب حضرت مرتضوی اینقدر مثل بدیهی اولی است
که جناب امیر گاهی از معتقدات امامیه که در باب امامت خواصهای بیشمار و خصایص
بسیار و نصوص قرآنی و احادیث سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم مرتب و مهذب

کرده اند حرفی برزبان مقدس نیاورده اند حتی که در تمعرکها نیز و اصول مذهب رفضه
یعنی اضمار قلبی را هم همین معنی مقتضی است فانطبق المثل الماضی رضینا الخصمات
ولم یرض القاضی **طرفه آنکه** چون آن دلایل باهره و حجج قاهره در قرب زمانه
نبوت و ظهور اهل نبوت قایل التفات نباشد چنانچه محصول کلام بحرانی است پس
بعد الوقت شهور و عوام دوران آن در خواص و عوام و ایراد آن در کتب کلام چه محل داشته
باشد و از نجا اینهم بوضوح می انجامد که اموریکه اهل حل و عقد بران عمل نکنند لایق احتجاج
نبوده باشند و آیاتی و احادیثیکه رفضه آنرا بآیه استدلال گردانیده اند بعد تسلیم دلالت
... هم از برین باب است کما لایخفی علی اولی الالباب آری اهل حق را میرسد که امامیه را
بهر روایتیکه در اصول ایشان باشد الزام دهند که خود کرده را درمانی نیست **و بعد از**
آنکه معلوم شد که النصوص اندیشه که بود همین بود که مبادا اصحاب که معتقد خلافت متقدمین
اند بیزار ... کنند و دست از رفاقت بردارند ولیکن حیرانم که مقتضای بلاغت کجا
رفته بود از آن نصوص بغاوت امیر شام و خلافت خود بعنوانی ثابت میکردند که اعتراض
عصبیت عثمان بسوی متقدمین متطرق نمیشد و این از بلغا بی کلفت دست میدهد کما اشرنا
قلیت امام الفصحا و ابلغا **علاوه** کتب دینیا امامیه از تصنیفات کلینی امام اعور طائفه
و صدوق صاحب قرعه مزوره اینکه ظاهر اول دلیل بر آنست که آنجناب را رفقا در کار نبود
چه عنقریب مبین میشود که خود جناب امیر تنها تقبال کردن کشتن قوم عاد حمله حیدری بنیاد
نهاده و داد شجاعت بلند شان داده که هر یکی از اینها در قوت و تن و توش برابر هزار کس از
اهل شام بود و بعد از تسلیم الحاجت بیکدو کس از رفقا بود با اهل ایمان بود و اینها معتقد
خلافت شیخین بودند و لو سلمنا الزیادة فیکفی العشرون او الاربعون لا مایة الف او
یزیدون پس معلوم شد که مذهب حضرت امیر همان بود که مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار از ملازمین آنجناب داشتند و محبت شیخین مذعن بودند و بلقب شیعه اولی
ملقب کردیدند کما ستعرفه فی الخاتمة انشاء الله تعالی و از نجاست که خود بحرانی چون مانند
نحول بیابانی مفری نیافته در جاهای بسیار باظهار ما هو الحق پرداخته و نامه های مرتضوی را

تمام نقل کرده و مدایح و مناقب شیخین با کر برای ضبط و ربط کلمات مرتضوی و شرح آن اراده
نموده که رئیس المحرفین یعنی جنی برادر ثمانینی علم الردی از اثنای عبارات مقدسه
حفظ الناموس مذهبیه اسقاط کرده و خلط و خبط محرف مذکور ثابت نموده عنقریب
تفضیح او را در مقامی مناسب که آخر این کتابست وارد مسکینم و واضح میگردانم که انچه
مجتهد الزمانی و فاتی و دیگران از جامعین هواجس النفسانی نوشته اند که رد کلام علامه دهلوی
قدس سره العزیز راهی بدست آرند و رخنه بهم رسانند همه اش خبط ناقه عشوا و مذکر حکایات
سفهاست کما لا یخفی **قوله** وانچه گفته اه **اقول** جوابش قبل ازین دریافتی که بیعت
برای حقیقت خلافت وقتی بکار می آید که مستجمع شرائط باشد زیرا که بیعت کاشف و
مظهر اهلیت است چنانچه از نهایه امام رازی و شرح مقاصد علامه تفتازانی و شرح مواقف
سید سند جرجانی واضح است و شوشتری مفتری با وجود جمود ذهن و حماقت در مجالس
المومنین ایمعنی را دریافته جاییکه ارشاد او درین فصل یاد کردم کما لا یخفی علی من راجع الیه
و حاشا که اهل مدینه و عبد الله عمر یزید را مستحق امامت دانسته باشند چنانچه بارها گذشت

مقاله ثانیه از منهج دوم متضمن بر نوزده مبحث و در ضمن آن بسیاری از مباحث قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

قال المجیب العبر المصیب اگر نظر استخلاف باشد بر تقدیر
ثبوت چون استخلاف و عهد نزد فریقین خلاف عهد بوده بیعت شان از قبیل بنا ر فاسد
بر فاسد خواهد بود و حال استخلاف از وثیقه حسن مجتبی علیه السلام که روبروی اکابر و اصاغر
بتاکید تمام نوشته بمهر و گواهی آنها منتقش گردانیده بودند پر ظاهر است و صورته هذه
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه حسن بن علی معاویة بن ابی سفیان صالحه علی
ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنة رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و سیرة الخلفاء الراشدین المهدیین و لیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین و علی ان الناس آمنون

حیث کانوا من ارض الله فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب علی
وشیعته آمنون علی انفسهم واموالهم ونسائهم واولادهم حیث کانوا وعلی معاویة بن
ابی سفیان بذلک عهد الله ومیثاقه ان لا یبغی للحسن بن علی ولا لاخیه الحسین ولا لاحد من
اهل بیت رسول الله غائلة سرا ولا جهرا ولا یخیف احدا منهم فی افق من الافاق شهد علیه
فلان بن فلان وکفی بالله شهیدا و این وثیقه هم در صواعق و هم در کتب دیگر مروی و منقول است
و ابن بابویه قمی و شیخ مفید در کتب خود آورده‌اند و ابن شهراشوب نیز در مناقب آل ابی طالب هم بمفاد آن اتفاق
دارند و نزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود فیهدم بنیان
خلافته بعد الاستخلاف ایضا لانتفاء الشرط و قریب به همین است روایت شیخ صدوق قمی
از امام زین العابدین علیه السلام که معاویه در باره امام حسین با یزید گفت اما امام حسین پس میدانی
نسبت و قرابت او را با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و او پاره آنحضرت است و از
گوشت و پوست و خون آنحضرت پرورده شده الی ان قال منزلت او را با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم بیاد آور و او را بکردهای او مواخذه مکن و در و ابطیکه من در مدت با وی
محکم کرده‌ام قطع مکن و زنهار با و مکروهی و آسیبی مرسان و از اینجا بروایت اخص الخواص
فی العین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شد و الکان ابوهم لا یعقلون شیئا و لا
یهتدون پس مفید بودن استخلاف کذائی برای حقیقت یزید لعین در حیز منع است اقول
اما قول او و اگر بنظر استخلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون استخلاف و عهد نزد فریقین
خلاف عهد بوده بیعتشان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود مدفوع است بانکه تضعیف
مجیب استخلاف را بقول خود بر تقدیر ثبوت بعد تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیرهم بوقوع
استخلاف از درجه اعتبار ساقط است اما قول او استخلاف خلاف عهد بوده پس مقدوح
است بچند وجه اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعضال از ان غیر ممکن صاحب
تحفه باید که این استخلاف کبیره و باعث ابطال خلافت معاویه بوده یا نه بر تقدیر اول کسانیکه
بعد استخلاف اطاعت و انقیاد معاویه و اقتدا باوی نمودند فاسق بلکه کافر خواهند شد
اجمعین اهل شام و اهل مدینه مگر از صحابه و تابعین که بیعت یزید بعد از استخلاف نمودند

فاسق یا کافر خواهند شد و نیز برین تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر و ابو اللیث وغیره
که معاویه رابعه استخلاف خلیفه دانسته اند کما یدل علیه قولهم کان خلیفة عشرین سنة
کاذب خواهند بود والمظنون ان المجیب لا یرضی بذلک ان کان الامر کذلک و بر تقدیر
ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و ازینجاست که کسی از صحابه و تابعین در وقت استخلاف
بدلیل خلف عهد استدلال ننموده حتی اورع صحابه عبد الله بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه
تصریح برضای خود ببیعت دیگر مسلمین فرموده واصلا عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام
ننموده چنانچه جلال الدین در تاریخ الخلفا فرموده واما انک تحذرنی ان اشق عصا المسلمین ثم لم
اکن لافعل انما انا رجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انا رجل منهم فقال یرحمک الله
و پر ظاهر است که اگر استخلاف معاویه بسبب خلف عهد مخالف شرع می بود البته
اورع صحابه تمسک به مخالفت عهد می نمود و راضی بر بیعت یزید نمیکردید بالجمله چنانچه این
عبارت موید ما نحن فیه است همچنین دلالت بر رضای ایشان بر بیعت یزید از بعد امر دارد
فالقول بالتقیة اوهن من نسج العنکبوت واسخف من ورق التوت دوم آنکه معاویه
نزد اهل سنت مجتهد مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید ومن اعتقاد اهل السنة
والجماعة ایضا ان معاویة لم یکن فی ایام علی کرم الله وجهه خلیفة وانما کان من الملوک
وغایة اجتهاده انه کان له اجر واحد علی اجتهاده واما علی فکان له اجران اجر علی اجتهاده
واجر علی اصابته الخ پس که حصن حصین اجتهاد معاویه آنقدر مستحکم و مرصوص باشد
که بسبب محاربه بنفس رسول صلی الله علیه وآله وسلم وقتل حضرت عمار و چهل هزار کس از
مهاجرین وانصار و تابعین کبار با وجود نص صریح یا علی حربک حربی و حدیث متفق علیه
عمار جلدة بین عینی وتقتلک الفئة الباغیة در بنیان اجتهاد معاویه خلل راه نیابد بلکه با وصف
آیت وافی هدایت اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ الآیه باعث اجر و ثواب
باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن بنابر اجتهاد کرده و تاویلی بران قرار داده باشد
چگونه مخل اجتهاد و عدالت خلیفه پنجم خواهد شد و نیز میگوئیم که چون بنابر مذاق اهل سنت
امام حسن نیز مجتهدی بیش نبود والمجتهد یخطی ویصیب محتمل است که رای آنحضرت در باب

هرگاه استخلاف خطا باشد در رای خلیفه پنجم صواب و باعث دو اجر و ثواب که بعد لا
و معلوم است که جناب رسالتمآب در حق معاویه فرموده اللهم اجعله هادیا مهدیا و یقین است
که نزد سنیان آنحضرت مقبول الدعا باشد پس البته استخلاف یزید برای هدایت مسلمین
خواهد بود دوم آنکه خلاف العهد سوم آنکه استخلاف معاویه بعد از وفات جناب امام حسن
علیه السلام واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید و کان معاویة قد اشار
بالبیعة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام و عرض بها ولکنه لم یکشفها و لا عزم علیها الا بعد
موت الحسن علیه السلام و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن معاویه خلیفه و امام
بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به بیعت صحابه و تابعین و اجماع اهل حل
و عقد ثابت بود پس در استخلاف معاویه مخالفت عهد نخواهد بود و عجب نیست
که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن علیه السلام با وجود قصد استخلاف کما یدل
علیه عبارة ابن عبد البر بسبب رعایت همین عهدنامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاند
خلیفه شد استخلاف نمود اما آنچه فاضل مجیب در باب اتفاق ابن بابویه و شیخ مفید و دیگر
علمای نوشته پس درین مقام فائده بجز اظهار تبحر ندارد زیرا که بنای استفتا و این رساله
بر اصول موضوعه اهل سنت است فذکر اقوال الکرام فی ذلک المقام بعید عن اولی
الافهام **قوله** و نزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود
الخ **اقول** اولا لا نسلم که استخلاف معاویه مشروط باین شرط بوده باشد و المدعی
مطالب بالبینة و عدم ذکر این شرط در عهدنامه که بنای صلح بود اول دلیل است بر عدم
اشتراط بشرط مذکور و لذا لم یتعرض بذکره الشیخ السیوطی و اکثر المورخین و ثانیا
بر تقدیر تسلیم میگوییم که قول بعض مجهول الحال مفید برای مجیب و مضر برای خصوم نیست
زیرا که کلام در مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره اهل سنت است پس رجوع
بقول بعض غیر مشهور لا یسمن و لا یغنی من جوع ثالثا میگوییم که مراد از تعرض حال اگر
طلب بیعت است لا نسلم که معاویه منع از آن نموده لا بد علیه من دلیل و اگر مراد از آن تعرض
بقتل جناب سید الشهداء است فلا یجدی نفعا زیرا که آنحضرت در هنگام صحت استخلاف او

عزم محاربه با و فرموده پس البته مخالف قوانین اهل سنت خواهد بود اما آنکه
از صدوق نقل کرده پس از آن اشتراط استخلاف باین شرط اصلا استفاده میگردد
ایضا لاو استخلاف در بدو استقرار و تسلط معاویه بعد شهادت جناب امام حسن علیه السلام
در سنه خمسین واقع شده و این کلام در آخر عمر و قرب ارتحال او صادر گردیده آری
این کلام مجمله وصایا می تواند شد و درینصورت میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد
حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که اطاعت حکم او در باب قتل ابن زبیر نیز
واجب باشد فیکون یزید مثابا فی قتله البته و همچنین قتال اهل مدینه از دست مسرف
که بنابر وصیت و امر معاویه واقع شد کما نص علیه صاحب جذب القلوب قابل مؤاخذه
یزید نخواهد بود لانه اطاع فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او
واجب نباشد مخالفت یزید در باب شهید کردن جناب امام حسین علیه السلام مخالفت
شرع نخواهد بود علاوه آنکه بنابر مزعوم مجیب معاویه در باب استخلاف ارتکاب خلاف
عهد جناب امام حسن علیه السلام نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و
ابطال خلافت معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش
خواهد گشت و الا فلا و از کجا که امر معاویه بنابر ایجاب بزعم یزید بوده محتمل که برای استحباب
باشد چنانچه امر نبوی در حدیث ایتونی بدواة و قرطاس با وصف ضمیمه لن تضلوا بعدی
نزد فاروق محمول بر استحباب بوده و لهذا مخالفت آنرا جایز داشتند و نسبت هجر و
هذیان بطرف سید انس و جان نمودند و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید لا یزید علی
الفاروق **بالجمله** هرگاه مخالفت وصیت جناب سید المرسلین و افضل الاولین
و الآخرین مصداق کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین در آخر عمر آنحضرت در باب اتیان
دوات و قرطاس و تجهیز جیش اسامه با وجود فقره لن تضلوا و لعن الله من تخلف عنه باعث
حط مراتب خلفا و صحابه نشود مخالفت وصیت معویه چگونه باعث حط مرتبه یزید خواهد
شد **قوله** و ازینجا بروایت اخص الخواص مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان
و زمین معلوم شد **اقول** اگرچه دعوی فضل معاویه درینمقام برای ما مفید و برای او

حضرت لانه استخلف ابنه وقال فی حقه لارایت من فضله پس آنگاه بنابر مزعوم
فاضل مجیب معاویه افضل باشد البته درباب استخلاف ومدح یزید فاسق کاذب نخواهد
بود لکن سخافت افعال وخباثت اعمال معاویه در کتب اهل سنت نه آن قدر وارد است
که در حیطه تحریر توان آمد امابه تحریر چندی ازان که مشتی نمونه از خرواری است می پردازد
مخفی نماند که اکثر علمای اهلسنت ذکر نموده اند که معاویه و پدرش از مولفة القلوب بوده
منهم السیوطی فی تاریخ الخلفا وابن عبد البر فی الاستیعاب واللفظ للاخیر قال ابو عمر معاویة
وابوه من المولفة قلوبهم ذکره فی ذلک بعضهم وهو احد الذین کتبوا للرسول وابن اثیر
در جامع الاصول در بیان احوال رجال صحاح ستة نوشته که معاویه و پدر او از مولفة
القلوب بودند وبعضی میگویند که او کاتب وحی بوده وبعضی انکار آن معنی کرده اند ودر
آخر عمر میگفت لیتنی کنت رجلا من قریش بذی طوی ولم ال من هذا الامر شیئا انتهی
وعلامه جار الله زمخشری در ربیع الابرار وابن ابی الحدید وبیهقی روایت کرده اند
رای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابا سفیان مقبلا علی حمار ومعاویة یقوده ویزید یسوقه
فقال لعن الله الراکب والقائد والسائق وابن عبد البر در استیعاب نوشته عن ابن عباس
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعث الی معاویة یکتب له فقیل انه یاکل
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا اشبع الله بطنه وظاهر است که لعن وبد دعای آنحضرت
در حق مسلمین غیر ممکن است ومنافی است درباب حسن اسلام او وآنچه ابن اثیر در جامع الاصول
نقل کرده حیث قال باع معاویة اناء من ذهب او فضة اکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله ینهی عن ذلک فقال معاویة اما انا فلا اری به باسا فقال ابو الدرداء
من یعذرنی من معاویة اخبره عن الرسول صلی الله علیه وآله وسلم وهو یخبرنی عن رایه
لا اساکنک بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک فکتب
عمر بن الخطاب الی معاویة لا تبع ذلک الا مثلا بمثل ووزنا بوزن اخرجه الموطا واخرجه
النسائی انتهی بر اهل انصاف ظاهر است که این اجتهاد دلیل حسن اسلام معاویه است
لکن عجب از شدت غفلت خلیفه ثانی مصداق القول علینا فقط علیهذا که با وجود سماع

این خبر مخبر به الست از سبع جزای دیگر برای معاویه تجویز نفرمودند و بیهقی که از محدثین مشهورین
اهل سنت است در جزو خاص سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن سعید
بن جبیر قال کان ابن عباس بعرفة فقال یا سعید ما لی لا اسمع الناس یلبون فقلت
یخافون معاویة فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم انف
معاویة اللهم العنهم فقد ترکوا السنة من بغض علی رضی الله عنه انتهی این روایت
نیز دلالت دارد بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که لعن ابن عباس که بنا بر تصریح بعض
اهلسنت اعلم ناس بود بسبب ترک سنت حضرت سید المرسلین بدون حسن اسلام معاویه
صحیح نمی تواند شد و بغوی در تفسیر خود در ذیل تفسیر آیت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ
مِنْهُمْ فِرَارًا نوشته روی عن معاویة انه غزا الروم فمر بالکهف فقال لو کشف لنا
عن هؤلاء فنظرنا الیهم فقال له ابن عباس رضی الله عنه لیس لک ذلک قد منع الله تعالی
من هو خیر منک فقال لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا الا انه فلم یسمع وبعث
له اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتهم و قریب باین در تفسیر کشاف و بیضاوی وغیره
واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا و تهاون در امور دین و
حسن اسلام معاویه مستغنی عن البیان است و سیوطی در جمع الجوامع و متقی در کنز
العمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن مقاتل قال صلیت مع علی الغداة فقنت
فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة واشیاعه و عمرو بن العاص واشیاعه والی
الاعور السلمی واشیاعه و عبد الله بن قیس اشیاعه انتهی بر عقلا و اصحاب ایمان ظاهر است
که نفرین جناب امیر کل امیر در حق معاویه و عمرو بن عاص وغیره در قنوت نماز دلیل حسن اسلام
معاویه و احزاب اوست و در شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید مذکور است و روی
احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معویة سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله
فقال اشهدان محمدا رسول الله فقال لله درک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت
لنفسک الا ان یقرن اسمک باسم رب العالمین این سوء ادب که از زبان معاویه سرزده
کما هو ابلغ من التصریح در باب تکذیب سید انبیا و حسن اسلام معاویه است او صیت

رسانیده اودر باره اعانت حضرت جناب سید الشهدا علیه السلام باو مقتضی اجتهاد
بلکه در شهادت برادر بزرگوارش بکار برده و اظهار فرح و سرور بوفات آن نور دیده
رسول و سرو بوستان بتول کرده قابل اصغا و لایق اعتنا نیست چنانچه اسلام و اقرار
لسانی او بشهادتین با وصف مجوسیت او از مولفة القلوب کار آمدنی نه تفصیل این
اجمال آنکه جار الله زمخشری در ربیع الابرار آورده جعل معویة لجعدة بنت الاشعث امرأة
الحسن مائة الف درهم حتی سمته و مکث شهرین وانه لیرفع من تحته کذا طستا من
دم وکان یقول اسقیت السم مرارا ما اصابنی فیها ما اصابنی هذه المرة لقد لفظت کبدی
و یؤیده ما فی الاستیعاب قال ابو قتادة و ابو بکر بن حفص سم الحسن بن علی رضی الله
عنهما سمته امرأته جعدة بنت الاشعث بن قیس الکندی وقالت طائفة کان ذلک
منها بدسیس معاویة الیها و ما بذل لها فی ذلک وکان لها ضرائر والله اعلم انتهی و در تاریخ
الفی مذکور است آخر الامر مروان بن حکم را که طرید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بود والی مدینه ساخت و مندیلی زهر آلود باو داد تا به جعده بنت اشعث بن قیس
که زن امام حسن علیه السلام بود بدهد و بگوید که تو بعد از مباشرت امام حسن باین مندیل
مسح کنی که او بعالم آخرت انتقال نماید معاویه پنجاه هزار درهم بتو دهد و ترا در سلک
ازواج یزید علیه اللعنة کشد تا مالک عالم باشی مروان بمدینه آمد و جعده را بفریفت
تا عمل مذکور بتقدیم رسانید و حضرت امام حسن علیه السلام بفردوس جنان خرامید
الخ و قریب باین در تاریخ روضة الصفا مذکور و قاضی محب الدین حنفی در کتاب
روض المناظر فی علم الاوایل والاواخر و اسمعیل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه
در کتاب مختصر اخبار البشر و غیرهما نیز قریب باین روایت ذکر کرده قال الدمیری
الشافعی فی حیوة الحیوان قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن کتب
مروان بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی
بخبر الحسن فلما بلغ معاویة موته سمع تکبیر من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک
التکبیر فقالت فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله عینک ما الذی کبرت لاجله

فقال مات الحسن فقالت اعلی تبکی ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت شماتة بموته ولکن استراح قلبی ثم قد دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث فی اهل بیتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا وقد بلغنی تکبیرک فقال مات الحسن الخ وزمخشری در ربیع الابرار نوشته لما بلغ معاویة موت الحسن بن علی رضی الله عنهما سجد معاویة وسجد من حوله شکرا فدخل علیه ابن عباس فقال یا ابن عباس امات ابو محمد قال نعم وبلغنی سجودک والله یا ابن آکلة الاکباد لا یسد جسدک اباه حفرتک ولا یزید القضاء اجله فی عمرک انتهی پس فرق آسمان و زمین در میان معاویه و یزید قرار دادن زمین از آسمان نشناختن است **اقول وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ** بر ناظرین کتاب اثبات الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة که پاره از وصفش قبل ازین بر زبان خامه تفویض نموده‌ام مخفی و مکتوم نیست که در نفی استخلاف بسیاری از روایات علمای ثقات را که ابو زکریای نووی رحمة الله علیهم اجمعین از جمله آنهاست وارد نموده‌ام بعنوانیکه مدلول مطابقی آن اینست که معاویه بن ابی سفیان را این استخلاف اتفاق نیفتاد لیکن در که جلال الدین سیوطی و مانندآن در همقام تهویلی و ترهیبی بیش نمی‌نماید و محتمل است که مراد نافیین انکار از حقیقت استخلاف باشد که کسی را بجائی نشانیدن و کاروبار سیاست مدن بدست او سپردن است و مقصود مثبتین اثبات آن بطور مجاز بود که ملحق با لاستخلاف است یعنی بمردم اعلام نمودن که یزید بعد معاویه بر سریر خلافت خواهد نشست و زمام مملکت و کشورکشائی و حکومت و فرمان روائی بدست آن بدست خواهد بود پس نفی و اثبات هردو در مقام جمع تواند شد کما قال بعضهم **قوله** اول آنکه الی فاسق خواهند شد **اقول** دعوی اجمالی که در اصل جوابست فلا بد من اثباته و تصویره حتی تقلع اصل تقریره و اگر مراد از اجمال وقوع آن در متعلقات جوابست پس هیچ اندیشه نیست زیرا که معلوم شد که در اصل جواب قبح مذکور را تقریر نتواند کرد تفصیل مرام آنکه مدعای مجتهد در ستفسار که بر خلافت یزید دلیل دوم وقوع استخلاف است در جواب گفتم که معتمد بودن این استخلاف

بر تقدیر ثبوت ممنوع است اکنون مخاطب را سلوک یکی از دو طریق می باید یعنی ثابت کند
که این استخلاف خلاف عهد و پیمان نبوده یا ثابت نماید که چنین استخلاف مخالف عهود
موثقه و ایمان مغلظه برای حقیت خلافت شخص افاده میکند هنوز این دو مقدمه را تعرض
نکرده گفتن که این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعضال از آن غیر ممکن آه یاوه گوئی و
بهانه جوئی است و این مرحله آخر است که استخلاف معاویه کبیره است یا صغیره بلکه بحمد الله
تعالی و تقدس اگر مخاطب در پی اثبات مقدمه ثانی شود بنده را میرسد که از وی استفسار کنم
و گویم که اکنون بگو که این خلاف عهد کبیره بود مبطل خلافت یا صغیره بود غیر مبطل و بر هر تقدیر
این استخلاف چگونه مفید تواند شد و اتباع این استخلاف مردم دیگر را چه سود بلکه هنوز
با وصف تفاصیل که در هر باب درین کتاب نموده میشود خصوصا آنچه در منهج اول از
کتب محققین [illegible] بسط تام و شرح مالا کلام رفته نشنیده و در کتب معتبره ندیده که اطاعت و
انقیاد خلفا و سلاطین در امور یست که مخالف شرع نباشد و از قبیل کبیره و صغیره نبود
[illegible] یزید چرا مورد طعن و تشنیع مجتهد شیعه خواهد شد و قبل ازین
[illegible] گذشت که دلیلی بر فسق و کفر اقامت باید کرد هنوز مجتهد الزمان را هیچ دلیلی
[illegible] شود ولی دلیل و برهان هرچه میخواهد خاطر خود را اندکی خورسند مینماید
[illegible] نمی توان گفت که فسق ابتدا در صورتی خواهد بود که بر عزل معاویه قادر باشند
[illegible] مطالب بالبینه مع هذا بر تاریخ دان پوشیده نیست که جناب امیر کرم الله وجهه
بر عزل معاویه بن ابی سفیان در وقتی که او ناظم ملک شام بود قدرت نیافتند و حال
آنکه اریکه خلافت و تخت امامت را زیب و زینت داده بودند فکیف کسانیکه
امارت نداشته باشند و معاویه در آنوقت ثروت و جاه و اقتدار زاید الوصف
پیدا کرده باشد و اختیار را و از یکی بهزار و از اندکی به بسیار رسیده و چون
سابق ازین از تصریحات علمای امامیه بدریافت رسیده که همه کس مدعی بعدم استحقاق
یزید بودند لیس بیعت شان بر تقدیر ثبوت استخلاف هم نخواهد بود مگر بنا بر ضرورت
و ناچاری و شاهد ظلم و ستم بعد ازین اثبات تعهد معاویه نیز بر عهده مخاطب است

موجه را میرسد که بگوید محتمل که بسبب تقادم عهد معاویه را سهوی و نسیانی در باب استخلاف
پیش آمده باشد و هرگاه خود حضرات معصومین را از امور مهمه غفلت رو داده و ائمه هدی
و امثال شما نیز اهمیت ها پیش آید و امور ضروریه را با وصف ضرورت شدیده بر زبان
نیارند چنانچه سابقا و لاحقا دانستی فما ظنک بمعاویه و تسلیما که معاویه عمدا در باب استخلاف
مرتکب خلاف عهد شده لیکن معاذ الله این امر نسبت با فعالیکه بر اصول امامیه از حضرات
انبیا صدور یافته و امامیه آنرا ترک اولی قرار داده اند کما سبق شطر منها بمنزله لا شی است
و همچنین فعل مذکور از فعل حضرت آدم صفی الله بر تقریرات والد مجتهد الزمانی در حسام الاسلام
و روایات علمای محدثین شیعه کمتر است زیرا که با وجود نبوت و صفوت ارتکاب جحد
عهد و تکذیب ملک الموت که بقول آن بزرگ از کذب و بهتان منزه است فقط برای
زندگانی دنیای فانی بعمل آورده و هرگز در صفوت و برگزیدگی شان نقصانی پیدا نشده
پس در خلافت و عدالت معاویه که بهزاران مدارج کمتر از درجه مذکور است چرا نزد مستفید
فتوری و قصوری راه یابد و تفصیل این بحث بما لا مزید علیه از بیان کتاب ابطال اثبات
الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه باید جست و المظنون ان المخاطب السفیه لا یطهر الرضا ما دام
اللسان فی فیه و ان کان الامر کذلک عند ابیه **قوله** و بر تقدیر ثانی آه **اقول**
جواب این از قول گذشته بر می آید کما لا یخفی علی اوساط الناس فضلا عن اولی النهی
قوله و از ینجاست آه **اقول** حیرانم که در ینجا چگونه شهادة علی النقی نزد
مجتهد الزمان مسموع و مقبول گردیده ایا بعد ازین در مقامات آینده جائیکه استفتای
فقیر را جواب خواهد نوشت تصریح نخواهد کرد که شهادت علی النقی حقی از جواز ندارد
کما مر مجملا فی المنهج الاول و ستعرف تفصیله ان شاء الله تعالی **مع ذلک** امام حسین
و عبد الله زبیر و عبد الرحمن و عبد الله عمر آنچه وقت انکار از سلطنت یزید رو برو ی
معاویه بن ابی سفیان فرموده اند ما حصلش غیر ازین نیست که جانشینی محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم و حکومت بر اهل اسلام امری بس خطیر است و آخر در قیامت بحکم
الهی ترا در موقف حساب ایستاده کنند و برسند که این امر عظیم را بکه گذاشتی و بجای

خود که با خلیفه سازی باید که برضا و اختیار اهل حل و عقد خواه تمامی یا کسی از بنی هاشم
و مانند ایشان برگزیده کنی یا بشوری نگذاری لشبهه محصول یا نقل سابقاً من رفعته
الاحباب و غیره آخر این همه تقاریر همین امر باز میگردد که یزید در الایق این امر میدانیم و
معاویه بابت قصد اینمعنی خلاف امر شرعی را مرتکب میشود و عهد سابق را بهم میزند و
مخالفت صحابه کبار که او را داخل شوری خلیفه نکردند اختیار می نماید و او را باید که خلافت را باختیار
بزرگان دین برگرداند و در این تقریر بسبب جامعیت همه امور مندرج گشته گو لفظ صلحا هم
صراحةً مذکور نشده باشد **قوله** حتی اورع صحابه الخ **اقول** رضای اورع صحابه
یعنی عبد الله بن عمر از عبارتیکه مخاطب آورده در حیز منع است مدعای آن بزرگ آن نیست
که مجتهدی فهمیده اند بلکه مقصودش از اجتماع مسلمین اتفاق عظما و روسای دین است
که همه مسلمین باشند و کسانیکه اهل حل و عقد و وجوه اسلام باشند کلام در انها نیست
چنانچه تفصیل تمام از کتب معتبره فریقین دانسته شد که عوام را در این امور کسی نمی پرسد
و از آنکه بودن جناب امام حسین علیه السلام اند و حال آباء آنجناب و امثال و اقران او قسمی که
بود بر ظاهر بود پس گویا جواب عبد الله بن عمر از قبیل تعلیق بمحال و از جنس آیت کریمه
لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ است و بسا
می باشد که متکلم مراد خود را بایمائی ادا میکند که مخاطب خلاف مرضی خود ندانسته در روان
نوشتنش هیچ نمی نماید خصوصاً وقتی که هیچ امری از امور در باره انکار چیزی که او در خود
کرده باشد متکلم کلام باقی نگذاشته باشد پس محتمل بودن اینمعنی که در واقع گویا نقیض
مدعای معاویه بود و بنده برای کلام عبد الله بن عمر که ارشاد ادام شکی و ریبی نیست و این
بابی است از بلاغت که متکلم مطلب خود را نزد مخالف خویش بعنوان شایسته ادا کند و او را زال نکنی
دست ندهد کما قال الشاعر **مصرع** که هم سیخ بر جا بود هم کباب **معهذا** حیرانم که صدور صفقه
بیعت و اینهم برضا و خشنودی از عبد الله بن عمر در کدام وقت رو داده زمانیکه معاویه بقید حیات
بود و انواع حیلها و اقسام تدابیر برای اخذ بیعت از عبد الله مذکور و امثالش ترغیباً و ترهیباً
در خلوت و جلوت تعلق صحیح بعبارت الفریقین بعمل آورده زمین را با آسمان دوخت هیچ یکی

ازان سود مند نگردید و وقتی که معاویه جان بجان آفرین سپرد و یزید پلید حاکم مدینه را از ان اعلام نمود
و بیعت از عبد الله عمر و امام حسین و غیرهما درخواست و بتاکید بلیغ نوشت که اگر بیعت نکنند سرهای
شان باید فرستاد نوبت بهجرت و تعلیق ابواب رسید و هرگز عبد الله مذکور بیعت نکرد و چون امام حسین
از مکه بسوی عراق نهضت فرمود در انوقت هم بیعت اتفاق نیفتاده چنانچه شرح این امور بتحریر
وجوه در سابق دانستی هرگاه خبر جانگداز هوش پرداز یعنی شهادت شهید کربلا متحقق گشت عبد الله عمر
بنقل شیخ حلی امامیه در نهج الحق بسوی یزید خطی فرستاد و بخطاب ان الله الم ... اک امور حقه را یاد
کرد و شهادت امام حسین را مصیبت عظمی و داهیه کبری نوشت و احداث و بدعت یزید شقی را
برملا در ان مکتوب ظاهر نمود پس معلوم نمیشود که بیعت و رضای عبد الله عمر در کدام زمان است
اکنون جز آنکه بلفظ یا بمعنا که در حدیث او واقع است مجتهدین امامیه تمسک نمایند چیزی در دست
ندارند و حالش در اوراق گذشته بعنوان معلوم شده که حوصله مخاطب غالبا از احاطه آن
کوتاهی کند تا بجواب چه رسد و اندک انصاف مرعی شود و ملاحظه رود که هیچ عاقلی بخیال خویش
می تواند گذرانید که رضای عبد الله عمر در واقعه حره بظهور پیوسته که قتل اصحاب و سبی ذراری شان
و انواع اهانت مسجد شریف نبوی چنانچه در احقاق الحق نور الله شوشتری بنقل آمد یا بعد از ان
که آن شقی محاصره بیت الله کشتی نمود لا حول و لا قوة الا بالله و این امور در کتب فریقین
مصرح است که در ظلم و عدوان یزید پلید بیان کرده اند **واز عجایب** قدرت الهی آنکه
نور الله شوشتری در کتاب مذکور جاییکه بحث مکتوب عبد الله عمر مرقوم است آنچه گفته دلالت بر ان
دارد که عبد الله عمر در آنوقت هم بیعت یزید نکرده تا برضا و خشنودی چه گفته شود محصل کلامش آنکه
چون یزید میخواست که هر دو کس را از امام حسین و عبد الله عمر بکشد و آرزوی او در باره یکی از ایشان
بر آمد عبد الله بن عمر بعد از شهادت امام حسین یزید را تخویف کرد تا جرأتی و جسارتی او را بعد از ین
برین امور باقی نماند و نوشتن مکتوب مذکور از محبت امام حسین نبود انتهی و وجه دلالت بعدی عیان است
که محتاج بیان نیست زیرا که بعد بیعت یزید و رسوخ در ان خوف و خشیت قتل نزد عقلا مسموع و
مقبول نیست **واز ینجا باطل شد** انچه دیگر علمای امامیه گویند که عبد الله بن عمر و یزید خلافی نداشتند
و عبد الله عمر از یزید معاذ الله راضی بود فلا تغفل اما انچه در باب معاویه و اجتهاد او بهم رسیده است ایراد

مینماید بهانا منشای آن غیر از اغماض و چشم پوشی از اصول امری دیگر معقول نمیشود ایا در کتب
مبسوطهٔ خویش ندیده اند که بعضی از مجتهدین امامیه با وجود بدعت بودن چیزی که باعث دخول
دار البوار است آن چیز را از مباحات بلکه مستحبات شرعیه گردانیده اند از انجمله است حکم نمودن
بعضی از اکابر شیعه باینکه در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت و حی علی خیر العمل را ترک
باید کرد و بعضی بجمع قائل شده اند چنانچه از هدایه شفاه الله عاجلا وعفا عنه آجلا در رساله
خویش ذکر فرموده با آنکه عامه متکلمین و محدثین و مجتهدین ایشان در بسیاری از کتب معتمده تصریح
کرده اند که این جمله از جمله بدعات خلیفه ثانی است رضی الله عنه حتی که مخاطب نیز اعتراض بر نسق
عبارتش نموده و آنرا از بدعات فاروقیه گمان برده کما سیجیء ان شاء الله تعالی هرگاه مجتهدان امامیه
با وجود حکم باستحباب احداث معاذ الله من ذلک متوقع حصول اجر و ثواب اضعافا مضاعفة
باشند غایت کار معاویه نیز بهمین امور خواهد کشید و اگر در قتل و قتال و جنگ و جدال با خلیفه بر حق
سلوک راه بغاوت و اهلاک مسلمین است فتوی بجواز و استحباب امور محدثه سیما احداث کسیکه
حالش نزد امامیه ناگفته به است هلاک معنوی جهان و جهانیان است باید چشم از حق نباید پوشید
و بباطل محض نباید گروید **و متوهم مباد** که این مذهب الآن منقرض گردیده و نام و نشانی
از ایشان پیدا نیست چنانچه بعضی از فقهای امامیه تقریر میکنند و انجام کار را ندانند زیرا که
این علما هنوز در بلاد ایران بلکه هندوستان هم موجود اند که جمله مذکور ما ثور را با حی علی
خیر العمل ... میگویند در زمان سابق راقم الحروف را تا چند ماه در مسجدی قریب فرنگی محل
بنابر تحصیل ... بعضی از کتب درسیه در خدمت بعضی از اکابر افاض الله علیهم انوار غفرانه
در ... شبانه اتفاقا اقامت افتاده بود و پاسی از شب باقیمانده باشد که شخصی
باهنگ اهل ایران بر غرفه بامی که محاذی مسجد مذکور بود در اذان صبح هر دو جمله را جمع
کرد چون صبح روشن شد و از نمازش فقیر را با جمعی از احباب فراغت رو داد این
واقعه ... بر زبان آوردم گفتند که برای اطمینان قلب میخواهیم که اگر بار دیگر
... بشنوی ما را هم اعلام کنی و از خواب غفلت بیدار نمائی چون ساعتی از شب
باقیمانده شخص بدستور سابق بانگ نماز صبح باواز بلند آغاز کرد جماعتی را که خفته

بودند

بیدار کردم همه کس بگوش خویش شنیدند و اطمینان تام بهم رسید چون کتب امامیه بنابر
ضرورت معلوم بمطالعه فقیر در آمده دانستم که این واقعه محل استبعاد و استغراب نبوده
و اگر این قسم اجتهادات امامیه در باره طهارت و نماز و صوم و ابواب زکوة و مناسک
حج و زیارات و معاملات بر شمارم و منتهی المطلب و مختلف را از کتب ائمه عظام امامیه بنظر در آرم
دفتری طویل و کتابی دراز مانند فوائد مدنیه فاضل محمد امین استرآبادی و معاول العقول
مرزا محمد اکبرآبادی می باید نگاشت اعاذنا الله من الخرافات از عجایب ترهات
و غرایب هفوات انکه مخاطب رئیس الالمعین در رساله تحلیل المتعه مسمی بضغیمه که برای تقرب
معتمد الدوله نوشته بر جمله الصلوة خیر من النوم که بشهادت کتب معتمده امامیه در احادیث
ائمه امر بندای آن وارد است و زینهار بر غایة السعی علمای ایشان که حمل بر تقیه باشد محمول
نتواند شد کماستعرفه انشاء الله تعالی از راه ناعاقبت اندیشی زبان اعتراض میکشد
و این جمله از جمله بدعات فاروقیه دانسته میفرماید طرفه تر انکه زیادت فرمودن الصلوة
خیر من النوم و اسقاط حی علی خیر العمل دلالت دارد برینکه قطع نظر از کمالات دیگر ذهن
و ذکای خلیفه ثانی بدرجه قصوی بوده و الا امری را که بهترین اعمال باشد از خواب ترجیح
دادن بعید از بیداری و هوشیاری است انتهی بلفظه اقول فراوان حیرت است
که جناب مجتهد الزمانی برین لفظ و معنی حرف گیری میکند و آن را از محدثات خلیفه ثانی
می انگارد و حال آنکه در کتب مستند الیه فقه امامیه مثل معتصم الشیعه فی احکام الشریعه
که غالبا بنظر شریف نظر بادعای اجتهاد در آمده باشد چنان بیاد فقیر می آید که علمای اثنا
عشریه که بانی مبانی اجتهاد بودند و بجناب ائمه تقرب زاید داشتند فتوی بران داده اند
که در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت از جمله شان ابن جنید و جعفی است
و متوهم مباد که اینها در حکم قیاس مصطلح نظر ساخته باشند زیرا که انقیاد الستی که قیاس
مجتهد الزمانی مقتضی آن است که کسی از عقلا این قسم کلام متکلم نمی تواند شد بلکه اخبار
و احادیث ائمه را که مامور باظهار ما هو الحق بوده اند و الا دیدهمت خویش بساخته اند
از جمله آن حدیث بزنطی است که در همان کتاب مذکور است از عبدالله بن سنان الخ

حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود در اذان صبح بعد از حی علی خیر العمل الصلوة
خیر من النوم بگو و بر الله اکبر لا اله الا الله ختم مکن لیکن در اقامت الصلوة خیر من النوم
مگو که این جمله فقط برای اذان فجر قرار یافته انتهی موضع الحاجة من الحدیث المذکور
آمدیم بر آنکه جناب شیخ المعظلین امام اعظم متشرعین مجتهد المجتهدین مثل این روایت
را در کتاب استبصار بر تقیه حمل میفرماید حیث قال فاما ما رواه محمد بن علی بن محبوب
عن احمد بن الحسن عن الحسین عن حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال النداء و التثویب فی الاقامة من السنة الحسین بن سعید
عن فضالة عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع قال کان ابی ینادی فی بیته
بالصلوة خیر من النوم و لو رددت ذلک لم یکن باس و ما اشبه هذا من الاخبار مما
یتضمن ذکر هذه الالفاظ فانها محمولة علی التقیة لاجماع الطائفة علی ترک العمل انتهی
بلفظه این کلام محل حیرت اهل خبرت است بچند وجه **اول آنکه** از احادیث کلینی
و اخبار یکه خود این شیخ در افادات خویش معنعن از حضرات ائمه هدی روایت
میکند چنان بوضوح می انجامد که هر یکی از ائمه در صحیفه خویش مامور بامری و دیگری بکر
بود حضرت امام باقر و صادق را این امر تاکید تمام شرف نزول یافته بود که باشاعت
حق باید کوشید و از کسی نباید ترسید و این حدیث در کلام مجتهد الزمانی نیز بر مقام
خویش خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس حمل احادیث این بزرگان بر تقیه استیصال
اصول موضوعه خویش نمودن است و اگر این حدیث و نزول صحف قابل اعتبار
نیست پس در وقت تاویل از جانب ائمه هدی درباره تطبیق اقوال مختلفه و افعال
متضاده شان این حدیث و کتاب مختوم را ذکر کردن داد سخافت دادنست :
دوم آنکه این حدیث در کتاب بنظر بروایت عبد الله بن سنان مرویست دلالت
بر آن دارد که حی علی خیر العمل را با جمله الصلوة خیر من النوم ضمیمه باید کردن پس تقیه
و اظهار هر دو درین یک حرف متقارن شد و ذلک اجتماع النقیضین تقیه مشوم بر فرض
و تقدیر در وقتی صورت می بست که فقهای اهل سنت که ائمه هدی در بلاد ایشان اقامت

اقامت می نمودند قایل بآن میبودند حالانکه ندای حی علی خیر العمل از خصایص شیعه
است چنانچه صاحب معتبر هم برین معنی تصریح کرده و تاویل تقیه را که شیخ بارتکاب آن مضحکه
ارباب عقل و نقل گشته و قد عرفته آنفا بجوی نخریده ولفظ الصلوة خیر من النوم را بدون تقیه
از جناب ائمه هدی ماثور دانسته سوم آنکه دعوی اجماع قابل اصغا نیست شیخ المفضلین چنانکه
سیدالی سور را از مذهب قدمای خویش که اسامی بعضی از ایشان مذکور شد خبری نگرفته یا دیده و دانسته
براه عناد و عصبیت رفته بالجمله معلوم شد که مجتهد الزمانی را در لباس محبت اهل‌بیت داد ناصبیت
داد نست و اعتراض بر حضرت امام زین العابدین که ندای الصلوة خیر من النوم از معمولات آن
جناب بوده و هم بر حضرت صادق که این کلام را از فصول اذان صحیح اعتقاد نموده وارد کردن
استغفرالله در حقیقت این اعتراضات بجناب سید کائنات بلکه خالق ارض و سموات میکشد
زیرا که ائمه هدی درین امور سفیر بودند و آنچه بر السنه این بزرگان رفته بلاریب وحی منزل کما فی الکافی
وغیره لهذا درین مقام بر احادیث اهل‌بیت اکتفا نمودم و مابه النزاع را از کتب معتبره امامیه ثابت
ساختیم حاجتی بدان نیست که سند الصلوة خیر من النوم را از قرآن مجید که در حقیقت نزد مجتهد
الزمانی بیاض عثمانی بیش نیست ثابت کنم جناب مخاطب با این علم و دانش دعوی اجتهاد در سر دارد
نعوذ بالله من تلبیسات النفس و هواجسها باز باصل مطلب میروم و میگویم قطع نظر ازین امور
در اصل استفتا خود به بیند که مخاطب مدعی اجتهاد استخلاف را هم دعوی میکند و میگوید که
دلیل دیگر بر ثبوت صحت خلافت و امامت یزید صحت استخلاف معاویه است و درین مقام آنچه
فرموده است خلاصه اش غیر ازین نیست که او مجتهد بوده شاید که تاویلی بکار برده باشد مدعی استخلاف
را این احتمال چگونه کفایت خواهد کرد این اید لیلی ثابت نماید که معاویه جواز استخلاف را بفلان
دلیل ثابت کرده بود آیا در کتب مناظره ندیده یا بگوش او نرسیده که مدعی امری را احتمال کافی
نمی تواند شد بلی سوجه را احتمال کفایت میکند سلمنا که معاویه در باره استخلاف تاویلی آورده
باشد و لیکن فائده بخیال مخاطب نمی تواند بخشید زیرا که درین صورت لا اسلم که صحت خلافت
برای یزید نزد اهل سنت لازم آید و المدعا هذا دون ذلک والمدعی مطالب
بالبینه زیرا که سخن درین بود که از استخلاف که ادعی صحت خلافت یزید یعنی مابه النزاع لازم می آید

اما احتمال خطای حسن مجتبی پس متفرع است بانکه معلوم نیست که جناب مخاطب این احتمال را
بر کدام مذهب از فریقین مبتنی ساخته اند لفظ مذاق اهلسنت نص درین معنی ست که بنیاد این احتمال بر
اصول مقرره اهل حق واقع شده ولیکن از دعوی اجتهاد و بمبادی وادعای مطالعه کتب اهلسنت
سخت بعید می نماید که احتمال خطا بجناب حسن مجتبی راه یابد اینک جامع بخاری و دیگر کتب حدیث
که التزام صحت دران نموده اند حاضر ست در مناقب آنجناب از حضرت سید المرسلین تحسین
این صلح بروایات مستفیضه صحیحه برجای خود ثابت است مدعین مزید ولای اهلبیت را
که نواصب از مکاید شان منفعل و خجل باشند مجالی نیست که در حقیقت صلح را بر خطا حمل کنند
و رای معاویه ابو سفیان را برخلاف آنچه مدار علیه این صلح بود صواب قرار دهند و لفظ اللهم اجعله
هادیا مهدیا را در حق معاویه بقصب العین دارند و از مناقب ریحان رسول الثقلین چشم یا عاقبت
بین بپوشند و آنچه را که ان لم یکن پندارند و نطاق همت بر کمر جان بر بندند تا خلافت یزید
را باثبات رسانند ذلک هو الخسران المبین و ازین مقام صریح هویدا شد که لفظ بر مذاق اهلسنت
هرگز برجای خویش مثبت و اگر اساس این اعتراض بر اصول و روایات شیعه است چنانچه
صاحب کشف الغمه که مخاطب اجتهاد مآب بمبحث او بعد ازین مشغول خواهد شد و در حق او
لفظ اعظم خواهد نوشت و اعتراض او در باره استاد امام اعظم اول و تائید او قبول
خواهد کرد آنرا استطراقا روایت کرده و دلالت بران دارد که حضرت شیعه کربلا خود این
صلح و صلحنامه را خطای محض دانستند بلکه در تخطیه آن جناب ازینهم ترقی کردند و دیگر
محدثین امامیه نیز این را مفصل نوشتند پس برجای خویش است نه مقام اقتضا رقوم بد اندیشی
زیرا که الزام اهل سنت بروایت مذهب خود خلاف عهدیست که والد بزرگوار مخاطب در
صوارم وغیره نموده اند الا قدیمه این قدر مطمح نظر باشد که تحسین صلح حسنی از اشرف
الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما ثابت است چنانچه تقبیح آن نزد در فقه از معصوم یعنی
خامس اصحاب کسا و ازین اصول و روایات و مانند آن کما سبق نموده و بعد شطر منها
ان مراتب ابنها عیان میشود که [illegible] مذکور اگر برای حسن مجتبی هم نازل شده بود اصلی بنا
و الا لازم آید که جناب امام حسین علیه السلام با وجود بهره از نسیان و حصول علم ما کان و ما یکون آنرا

یاد نمانند و علمای شیعه با وصف مرور احقاب آنرا گاهی فراموش نسازند و لوازم ذاتیه
مذهب امامیه همین است کما عرفت سابقا ولاحقا ان هذا الشیء عجاب و متوهم نشود که
مبرا بودن از سهو و حصول علوم لدنی بعد از امامت می باشد چه این وهم خلاف اصول موضوعه
حسن صفار و کلینی اعور و مرویات اعمی و احول کما لایخفی است اما آنچه ذکر دعای نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم در حق معاویه کرده پس بر مدعای او که اصابت رای معاویه در
باره استخلاف یزید است دلیل نتواند شد زیرا که نزد فریقین هر هادی را که در هدایت
او انتظاری باقی نیست ضرور نمی باشد که جمیع اقوال و افعال او بر حق و صواب و موجب
حصول ثواب باشد نه بینی که صدوق شیعه در عیون اخبار از امام رضا رضی الله عنه حدیثی
روایت کرده که مضمونش اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت
حق من در باره اصحاب لازم گیرید و بایشان تعرضی نرسانید و اصحاب من مانند ستارگانند
بهر که پیروی خواهید کرد راه دین خواهید یافت امام رضا فرمود که جز اهل تغییر و تبدیل کسی
از این حکم مستثنی نیست تمامی اصحاب که بر طریق رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم رسوخ
داشتند همین حکم دارند که در اقتدای آنها راه نجات بدست می آید پس باعتراف لسانی
شیعیان سلمان و ابوذر و عمار و ابن مسعود می باید که بسبب هادی بودن شان
که مدلول حدیث مذکور است مامون از خطا باشند و حالانکه بالاتفاق حضرت ابوذر
در مسایل زکوة و عبد الله بن مسعود در قول بعدم جزئیت معوذتین نسبت بقرآن مجید کما
روی اسناد الکلینی فی تفسیره و عمار بن یاسر در حصول شک و تردد و حیص و بیص درباره
امامت مرتضوی بلکه وقوع دیگران نیز درین امور یعنی شک و تردد که مذکور در کشی و بحار
وغیرهما بطرق متنوعه براه خطا رفته مرویست پس با معاویه چه گمان توانی کرد که غیر از
جمله دعا در حق او چیزی در حدیث وارد نیست و برهمین قدر اکتفا است که خدایا او را
هادی و مهدی گردان بخلاف ابوذر که او بر طبق روایات امامیه بدان اعتراف دارند
ومجلسی در حیات القلوب و غیر آن اخراج کرده صدیق امت بوده بلکه در حق او و عبد الله بن
مسعود ایشهم مرویست که این هر دو مقتدای اصحاب اند علی الاطلاق و باید پیروی این هر دو

بکند چنانچه کتاب ارشاد معوری هم علی ما نقل عنه بران ادل دلیل است و برای عبد الله
بن مسعود اینهم درین کتاب از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثنا [illegible] نیست
لا ستی ما رضی لها ابن ام عبد و کرهت لها ما کره ابن ام عبد [illegible] سب این کتاب بر طبق
اظهار عنایت طایفه خویش اصدق بودن ابوذر در این منقبت خاص ابن مسعود را از
قطعیات شمرده و باعث بیقین و اطمینان دانسته و حال عنا رخود عیانست که جلده
بین عینی در حق او با ظهار مطلب در مجلس مقام صحیح شده و بر ناظرین کتب حدیث
پوشیده نخواهد بود که مناقب این بزرگان درین قدر قلیل محصور نیست علما در باب
فضایل ایشان رسایل برا سها پرداخته اند هرگاه حال بر همین منوال باشد بیچاره معاویه
بن ابی سفیان که در حق او این مصرع بی تکلف صادق می آید ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک [illegible] که می رسد و برای ازاله خطائی او درباره استخلاف بر تقدیر مذکور
[illegible] دعای [illegible] مفید نمی افتد و آنچه گفته که یقین است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم نزد [illegible] مقبول الدعا باشد جوابش آنکه بلی نزد اهل سنت همچنین قرار
یافته که آنحضرت [illegible] مقبول الدعا بوده یکی از جمله دعای انجناب است که فاروق اعظم
اسلام آورده و آثار اجابت دعای شریعت که خدایا غالب کن اسلام را بعمر یا
[illegible] جهل چندان بمرتبه ظهور رسید که بجز فرقه انضافت دشمن کسی از اهل اسلام تا
این وقت بانکار ان حرفی نزده و لب نگشوده همچنین دعاهای دیگر که شرح آنرا
طوامیر طوال می باید تعجب دارم از عقل و کیاست متکلم اربکه اقبال که در مقام یعنی
دعای حصول عزت اسلام با یمان فاروق صحیح و تابها که نخورده و چه اقوال رکیکه
لبر لسان قلم سپرده باز بطور استغاثه رو برو ی عقلا از دست اهل حق می نالد
و بر حسن تقریر خویش بر خود می بالد بالجمله او را درین باب انکار شدید است و عقلا
و نقلا این دعا را از موضوعات شمرده چون مقام تطفلی است مناسب نمی نماید
که تمامی عبارت او را نقل کنم و زیر و زبر نمایم ان شاء الله تعالی بشرحی و تفصیلی که فریقین
[illegible] در تصور تصحیح فردی از افراد ایشان نکند رد جواب رساله او که در ان این بحث

واقع شده می نویسیم چنانچه بعضی از اجزای آن پیرایه تسوید پوشیده امید ادی از عنایت
انجام باتمام تفصیل نقش اختتام پذیرد و صورت تبییض و تهذیب
بعنوان مقبول پذیرد پس مرام بایجاز و اجمال اشاره میکنیم بدانکه تلخیص عبارات منکی آنست که
فاروق اعظم عزتی در عرب نداشته پس این احادیث را علمای سنیان از پیش خود برتافته اند
و حاشا که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این دعا که مخالف عقل و نقل است بر زبان مبارک آورده
باشند انتهی **افسوس** که این داعی مکلب را هنوز خبری نیست که این دعا چنانچه در ادعیه نبویه
صلی الله علیه و آله و سلم در کتب اهل الحق مرویست همچنین در کتب اصول معتبره امامیه لولا الاختصار
طریق این حدیث را از رسایل فضل بن شاذان و تصانیف شیخ طبرسی و طوسی و علم الهدی و شیخ مفید
تتبع کرده بروایت مسعود عیاشی و نقل ملا مجلسی در بحار الانوار یعنی مجلد چهاردهم آن که از اطول
مجلدات توان گفت و کتاب السماء والعالم نام اوست اکتفا می ورزیم ملای مذکور میگوید که
روی العیاشی عن الباقر علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
او بابی جهل بن هشام آری فرقی است که در خاتمه این حدیث ایشان مرویست که بعد از این دعا که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمودند این آیت کریمه وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا برای نزول
پوشیده ضم این ضمیمه نزد خرده بین برهان دادار جهان آفرینست که اهل اخلاق را بقربت
شان مفتضح میفرماید چه از این ضمیمه اصل مدعای اهل الحق بدلالت واضحه و بینه قاطعه ثابت میگردد
تفصیل این اجمال آنکه اگر فاروق اعظم و ابوجهل عزت در قبایل قریش نمیداشتند
تخصیص دعای نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در باب اسلام ایشان بلفظ مذکور که خدایا عزت بده اسلام را
بعمر یا بابوجهل که الحال بلا ریب نزد فریقین و کتب معتمده ثابت است لغو می افتد بلکه از تقدم نام
فاروق مزید عزت و شرف او هم ثابت میتوان کرد الا مرا ثابت که نام ابوجهل را مقدم
می نمودند حالیا که خاتمه مذکور بحدیث حضرت امام باقر که در حقیقت ممنوع ولیکن امامیه در اجرای این
تاویل و تسویل در کلمات هدایت آیات ایشان دریغ ندارند ضمیمه شد علمای امامیه را جای این
قیل و قال و مقام بحث و جدال هم باقی نماند زیرا که آیت مذکوره بسبب آنکه مشتمل بر مذمت فاروق
است و مبنای این تاویل رکیک را که حمل کردن این حدیث بر تقیه باشد برهم میکند و اصل مدعای اهل الحق را

برجای خود ثابت میکند والحمد لله المفضل المنعام علی اتمام الحجة علی الاخصام چون فایده قید مذکور
بمقتضای مثل مشهور عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد بود اشتی الحال بعضی از قرائن بلکه دلایل
بر وقوع و افترا و ضم ضمیمه شنو که این جمله خاتمه آیتی است که در سوره کهف واقع است قال الله تبارک
وتعالی وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِيْسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ
اَمْرِ رَبِّهٖ اَفَتَتَّخِذُوْنَهٗ وَذُرِّيَّتَهٗٓ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِيْ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّٰلِمِيْنَ بَدَلًا
مَآ اَشْهَدْتُّهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّيْنَ
عَضُدًا اهل سنت تعقد میرند که قرآن مجید را معاذ الله بازیچه اطفال ساختن و نظم سابق و لاحق را
برهم کردن و خود هم فرق امامیه علم الهدی و امین الدین و مانند ایشان تصریح میکنند که ترتیب
قرآن مجید هم حجت است کما فی مجمع البیان وغیره قطع نظر ازین اگر شان نزول را ابهام قرار دهند که مسعود
عیاشی گفته پس بی انتظامی آیات سوره کهف را چه جواب خواهد بود مع ذلک اگر اندک غوری
در سیاق و معنی آیت معلوم نماید بطلان ضم ضمیمه عیان شود محصلش همین است که اهل ضلال و تلبیس را
اعوان و انصار خویش نگردانید که هم دو در قرآن مجید در مخاطبات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم جابجا
وارد است که ای نبی طاعت کفار و اتباع منافقین زنهار مکن و جهاد لسانی و قتال سیفی و سنانی
را با ایشان دریغ مدار و با ایشان محبا دلت را راه مده پس میباید که جناب خاتم النبیین عمر فاروق را
مقرب و ملازم صحبت و مشیر و معین خویش میفرمود و از اتخاذ مذکور اجتناب کلی می نمود و حال آنکه
روایات و احادیث متواتر اللفظ و المعنی دلیل برین خصوصیات است و احدی از علمای فرقه نقض
انکار آن نمی تواند کرد اقدم و افضل کتب ایشان که نسخه سلیم بن قیس هلالی است کما فی البحار
للمجلسی دلالت بر آن دارد که اصحاب ثلثه و اعوان و انصار شان همه مقرب پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم بوده اند و شیخین را درین باب سابقه اولی و مرتبه قصوی حاصل بود چنانچه از احادیث
جامع الاخبار خود پیدا و هویداست که این هر دو بزرگ در بارگاه رسالت احاطه تامه داشته
اند و تحریکات دیلمی و مجلسی بندای بلند منادی میکند که این دو مجدی مستولی بوده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رتق و فتق بسیاری از امور را بر صوابدید ایشان گذاشته بود
و [illegible] ایشان [illegible] دانستند و با احسانات ایشان شکرگذار بوده اند در مقام

بنا بر اختصار بعضی از منقولات محقق جیلانی که صاحب فتح السبل است و قبل ازین در نهایه ی
مقاله اولی از منهج ثانی در رد تحفه مقبولین لسانی از بیت صدیقی عبارتش نقل کرده ام
ذکر میکنیم باید دانست که جیلانی مذکور تپنه هشتم از کتاب سطور در باره ردت اصحاب
قرار داده و کلام شیخ فاضل مداینی را در پنج ورق طویل عریض نقل کرده و تصریح بر آن
نموده که این کلام از آغاز تا انجام برای هدایت و نجات اهل توفیق کافی است و
این شیخ و استاد مداینی که نقیب ابو جعفر نام اوست در کیدت از شیخ نجدی در گذشته
در روایات و تالیفاتش دلالت تمام بر رفض او داشته آن کلام دلیل بر آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمر فاروق را در باب مشوره مهمات امور که تعلق بانتظام ممالک
داشت و سیاست مدن بدان متعلق بود بر جمیع اصحاب تفوق و سرکردگی بخشیده بود
و او را در انکار و عدول جسارتی و جراتی تمام بهم رسیده و گفتگوی او را آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم تقبیح و تشنیع نمیفرمود بلکه در بسیاری از مهمات رجوع برای او
می نمود و صلاح او را در مشورتهای بی شمار می پسندید و قرآن مجید نیز بموافقت قول او
نازل میشد از جمله آن امور منع کردن اوست پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز
بر عبد الله بن ابی منافق نکند و انکار کردن فدای اسارای بدر است و انکار کردن
متبرج زنان پیغمبر است و انکار قصه حدیبیه است و انکار امان عباس است برای
ابو سفیان و انکار واقعه ابو حذیفه بن عتبه است و انکار امر پیغمبر است بندای
من قال لا اله الا الله دخل الجنة و انکار امر آنحضرت است بذبح نواضح و غیر ذلک از
امور بسیار که کتب حدیث مشتمل است بر آنها و در واقعه قرطاس هم آنچه صلاح
دید او بود آنرا عرض نموده بعضی گفتند قول قول رسول الله است و بعضی گفتند
قول قول عمر است چون فریاد بلند شد و گفتگو و شورش بانتها انجامید حضرت
فرمود قوموا عنی فما ینبغی لنبی ان یکون عنده هذا التنازع و در آنوقت هم احدی عمر
طعنی و انکاری نکرده نه پیغمبر و نه سایر صحابه انتهی موضع الحاجه بلفظه ملخصه بعد
از استماع این کلام که باعتراف محقق جیلانی رهنمای گم گشتگان بادیه ضلالت است

شرح ابن ابی الحدید ج ۱۲

و چنانچه شیعه میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیش از پیش بخصوص خلیفه بر خلافت مرتضوی
فرموده و اصحاب بسبب مخالفت آن مرتد گشتند و هرگز بر الزام اهلسنت محمول نتواند
شد مگر شکی در مثل درین امر داری که حضرت ختمی مآب فاروق را معین و مشیر خویش
قرار داده و او را بر دیگران تفوق بخشیده لا والله ثم لا والله پس مانند صبح صادق روشن
شد که دروغ زنان و ژاژخایان در شان ورود آیت کریمه مرقوم الصدر تصرفی دور از
کار نموده این بهتان را برایمه اطهار بسته و در حقیقت خود رسوای تمام عالم گشتند ملی
اگر علمای امامیه از انصاف و دشمنی باز آیند و ضمیمه مذکور را بسمت ابی جهل شقی باز گردانند
و مجالس مخصوص سازند همه امور بر کرسی نشینند و غبار اعتراضی بر حدیث امام باقر رضی الله عنه
بلند نمی شود و نه هیچ قباحتی بعلمای امامیه در تخصیص عاید میگردد و نه مخالفت نفس الامر لازم
می آید و اتفاق هر دو فریق نیز باهم میرسد سبحان الله حمیت اسلام مسکی را باید دید
که عزت ابوجهل را در زمره قریش بر سر و چشم میگذارد که در دشمنان سید المرسلین
معدوم النظیر بود و هرگاه نام عزت و ناموس فاروق مذکور میشود دراه غیظ و غضب
می سپارد ولیکن این ابولهب ادرین امور مقتضای وحدت ملت معذور باید داشت
نعوذ بالله من فساد العقاید بعد اصلاحها الترحیق مقبولیت دعای آنجناب صلی الله علیه
و آله وسلم که گویا حکم کلی دارد نزد اهلسنت ثابت است بخلاف امامیه که غالب اوقات
جناب سید المرسلین نزد این مطرودین معاذ الله مردود الدعا بوده اند چنانچه روایات
اصول ایشان شاهد عدل است آیا بر مسامع اهل فراست عبور نکرده که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم درباره نکوکاری اصحاب خود بمعاونت فراوانی چه دعاهای بد نفرموده و ایشان
بر عکس واقع شده و همچنین درباره امامت و ولایت علوی و تائیدات مرتضوی چه التجاها که
به درگاه باری عز اسمه ننموده و حال آنکه همه معکوس افتاد و این امور را در دفترهای طوال
هم نتوان گنجانید تفصیل این مدعا اگر کسی را منظور افتد مجلدات بحار و دیگر تصانیف
مجلسی در عبارت عربی و فارسی نصب العین دارد و غالبا نظر بهمین جهات لفظ مستان
در عبارت بعوض عنها بمخاطب اضافه کرده و گفته و یقین است که نزد ستمیان آنحضرت

مقبول الادعا باشد تا اصول موضوعه خویش را مراعات نماید **قوله** سوم الخ **اقول**
مسلما که معتقدین خلافت معاویه برحق باشد لیکن ازان لازم نمی آید که این
استخلاف صحیح باشد زیرا که عدم تکلیف امام و خلیع العذار و مطلق العنان بودنش
یعنی هرچه خواهد کرده باشد مذهب بعضی از شیعیان است نه مذهب اهل الحق همچنین فرض
بودن اطاعت و انقیاد امام در هر امر از امور اگرچه مخالف شریعت غرا باشد و خلاف
عهود و مضاد مواثیق بود مذهب اهل سنت نیست تا حضرات امامیه گویند که چون
او بر خلافت خود استقرار یافته اگر چنین و چنان کرده باشد هم صحیح خواهد بود و
ازینجاست که در کتب ایشان تصریح واقع است که اطاعت و انقیاد خلیفه وقت
در اموریست که خلاف شرع نباشد کما مر فی المنهج الاول مفصلا و این را از قرآن مجید
دریافته اند چنانکه حق تعالی شانه اطاعت را در کلام خود ثابت نموده که أَطِيعُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و چون نوبت باطاعت اولی الامر رسید لفظ اطاعت را
ازانجا حذف کرده بواو عطف اکتفا فرموده و این مضمون را ضمیمه آیت کریمه گردانیده
که هرگاه اختلافی در میان شما ای اهل اسلام پدید آید باید که بکتاب خدا و ذات پیغمبر
مادامیکه در میان شما موجود است و بعد ازو باحادیث او رجوع آرید اگر ایمان بخدا
و قیامت دارید تا بدانی که این اطاعت بالاستقلال نیست اطاعت اولی الامر
منحصر باطاعت خدا و رسول اوست و بس چنانچه در اصل رساله بعبارة العین
اشارتی بدان رفته است و قدمای امامیه چون این مقدمات را دیدند و بمیزان عقل
خویش سنجیدند و دانستند که قصر امامت نظر باین آیت کریمه و مانند آن متزلزل میشود
قائل بتحریف این آیت شدند چنانچه بر ناظرین تفاسیر قدما و کتب حدیث ایشان مخفی
نیست حریز از جمله اصحاب ائمه علی ما روی شیخ الکلینی فی تفسیر اهل البیت علیهم السلام بر جناب
امام صادق مصدوق افترا کرده و گفته قد نزل فان تنازعتم فی شیء فارجعوه الی الله والی
الرسول والی اولی الامر منکم انتهی بلفظه یعنی در کتاب مجید در آخر آیت اولی الامر حین نازل
شده بود که هرگاه اختلاف واقع شود بخدا و رسول و امام آنرا گردانید مخفی نماند

که مسئلهٔ امامت در قرآن مجید بهمین طور واقع است و اگر تتبع کرده شود همین امامت
بطور شیعه هرگز به ثبوت نمیرسد بلکه خلاف آن که اکتفا بر ایمان بمبدأ و معاد و ملائکه و انبیاء
امجاد باشد جابجا مذکور و شیعه مجال ندارند که بگویند که در قرآن مجید فقط بذکر ایمان بتوحید و نبوت
هم اکتفا نموده اند پس باید که اعتقاد نبوت از اصول عقاید نباشد ایمان بالامامت به همچنین
باید فهمید گوئیم قیاس غیر صحیح است زیرا که ایمان به نبوت انبیا علیهم السلام هزار جا در
قرآن مجید مفصل است اگر یکجا مجمل باشد چه ضرر و ضرر بخلاف مسئلهٔ امامت که بطور شیعه
نه مجمل نه مفصل و حال احادیث فریقین هم ظاهر که برخلاف مدعای شیعه اول دلیل آری
محدثین بسیاری از مکنونات ضمائر خود در لباس احادیث روایت کردند و به اسامی اهلبیت
علیهم السلام بستند ولیکن بمقتضای دروغگو را حافظه نباشد در هر مقام پیش پا [illegible]
و رسوا میشوند چنانچه درین کتاب البته و نیز بعد ازین بخوبی خواهی دانست انشاء الله تعالی
مع ذلک در وثیقه این لفظ در شروط موجود است که لیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین الخ و از مقام صریح معلوم
شد بدلالت واضح که معاویه را تا زندگی خویش این امر درست نیست و بعد از وفاتش
اهل حل و عقد هر که را صالح خلافت دانند خلیفه گردانند پس حیات شریف امام حسن رضی الله
عنه را کدام دخل است اکنون گفتن اینکه استخلاف معاویه مخالفت عهد نخواهد بود جهلی است
یا تجاهل اگر در وثیقه میفرمودند که لیس لمعاویة ان یعهد فی حیات الحسن این تقریر صحیح
میشد و از لیس فلیس **قوله** فائده خبر تحریر ندارد **اقول** هرگز عجیب است اظهار تحیر
خود در تتبع کتب امامیه و تصفح اصول و فروع ایشان در تالیفات منظور نمی باشد بلکه او
خود را باقتدار اکابر دین و پیروی اهلبیت و اصحاب سید المرسلین جابجا بهمچنین سنی و
آنچه سنی و سنه میسکند و از آنچه نقاط خویش در مباحث کلامیه نگاه میدارد بر اقل قلیل کرد
اعادات عداوت اهل سنت بتمامی آن باشد مکتفی میشود چنانچه این کتاب اول دلیل بر آنست
و کرده‌گی و غیره [illegible] چنان کم بضاعت مانند فلان و بهمان برداشتن زنهار
نمی شنید معلوم از عبارت مذکور دو فائده جلیل است **نخستین** آنکه

مجیب میگوید که تقریر سطور را بعنوانی آوردم که اکابر اثناعشریه هم بران اجماع دارند و سرمانی
و چشم پوشی نمیکنند و هرگاه امری متفق علیه اکابر فریقین باشد امامیه را باید که آنرا
در اعلای مراتب قوت اعتبار کنند زیرا که بسیاری از دلایل ایشان در مبحث امامت
بلافصل جناب ولایت و مطاعن خلفای راشدین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم
بزعم امامیه برهمین مقدمه مبنی است کما لا یخفی علی المتبحرین و المتصفحین دوم
آنکه مجیب مصیب در ایراد و ازدیاد اینمقدمه اشاره میکند به ثبوت خلافت راشده
برای شیخین و ذی النورین رضی الله عنهم اجمعین از ظاهر عبارت وثیقه که تکلف و تعسف
را در آن مدخلی نیست زیرا که حسن مجتبی علیه التحیة و الثنا که امام زمان و خلیفه وقت خویش بود
معاویه را به پیروی سیر خلفا علی رؤس الاشهاد بلکه بحضور دولشکر عظیم که از مور و ملخ
بیش بودند در وثیقه خود امر فرمود پس حقیت خلفای ثلثه معلوم شد و این هم بوضوح انجامید
که پیروی ایشان موجب فلاح و رستگاری و موقوف علیه این صلح است که بلاشبهه مورد
تحسین و مستوجب مدح و ستایش بود کما فی البخاری و تالیفات ابن الجمهور کغوالی اللآلی
و حمل صیغ جمع فقط بر ذات مقدس مرتضوی کرم الله وجهه یا بر آنجناب و حسن مجتبی قطع
نظر از آنکه مخالف اصول و مفاد ظاهر حقیقت و عبارت است معقول نمیشود زیرا که بگمان
باطل امامیه جناب امیر دشمنی با خلفا داشت بلکه عداوت و تبری ایشان را معاذ الله جزو
ایمان خود می پنداشت و مطاعن ایشان بیان میفرمود و حال محبت معاویه با خلفای ثلثه بر دانا
و اظهار فریقین از نوع بدیهیات اولیه توان گفت و حال اصحاب کرام و معظم تابعین آنوقت
درباره متقدمین همچنین کما عرفت سابقا و لاحقا پس از وی سیرت و عقیدت جناب امیر را
در خواستن ماجرای عجیب و طریف خواهد بود فتعین الخلفاء الثلثة و ثبت حقیة خلافتهم و الا
یلزم ان یکون معاویة مامورا بایصال المکاره الشدیدة الی اهل البیت الطاهرین و ایضا یلزم
التناقض و التهافت فی کلام الحسن المجتبی فانه فی صدد دفع البغی و الفساد و حصول الامن
و الصلاح للعباد و الکل باطل عند الفریقین فالملزوم مثله .... کاش امامیه بگویند که
متقدمین مراد اند و هم امیر المومنین و سیرت آنجناب عین سیرت متقدمین بود فالحمد لله علی ثبوت

المقصود من کل وجه **مسلما** که بنیاد صلح بر ضرورت بود لکن عمل بر کتاب خدا و سنت
سنیه سید انبیا چه کمی داشت تا سیرت خلفای راشدین را دخل دهند لیکن معلوم شد
حسن سیرت خلفا و اقرای علمای شیعه در باب اینها و اقرانهم از قواعد شرعیه است
باید که ما یجوز بحسب الضرورة یتقدر بقدرها **علاوه** معاویه کی از زیادت
شروط راضی بود بلکه تفصیل شروط درین مقام عین مدعای او زیرا که چون مشار الیه
نزد اکابر علمای فریقین کما صرح به الفاضل الاخباری سنی جوابه ورده علی الایضاح
بر سیر خلفا بود نمی توانست که بر طور این بزرگان خصوصا شیخین زندگانی
کند پس تفصیل شروط و عدم اشتراط اتباع خلفای راشدین موجب خنکی
چشم امیر شام خواهد بود که باعترافات علمای شیعه مثل سید مرتضی کما یلوح من
کتابه المسمی بالشافی و تلخیصه و تصریحات ابوجعفر النقیب بکمال وارستگی و زهد
بسر کردند و نفوس خود را از اموال باز داشتند و شیوه زهد و بی رغبتی از
دنیا پیش گرفتند و نیت بانواع عبادات نمودند و قناعت بقلیل و لباس
کرباس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال برای ایشان حاصل بود و دنیا بطرف
اینها متوجه بود آنرا در میانه قوم قسمت میکردند و خود را اصلا بآن نمی آلودند حتی
که اهل آن زمان را از طرف امیر المومنین وقعی نماند اینها را افضل دانستند و آنجناب
را مفضول قرار دادند بنابراین در فایده عظیم عجیب تعرض بعبارت مذکور
نمود و آن چند فقره را در کلام خود افزود و ان شاء الله تعالی فایده دیگر که ازین زیادت
حاصل شده بعد ازین خواهی دانست جائیکه لفظ شیعه اولی در کلام مجتهد
خواهد آمد و تنها تعیب را اظهار تبحر خودش منظور نیست تعجب که ذهن مخاطب
با وصف دعوی همه دانی باین دقایق نرسید **گرفتیم** که بنای استفتا
بر زعم مجتهد الزمان بر اصول را ساخته و فروع ساخته اهل سنت است در جواب آن
بر روایات ایشان کافی ولیکن چنانچه فاضل اخباری در جواب ایضاح چنانکه
رشید المتکلمین شیخ ثابت فرموده که علمای امامیه در مبحث کلام در بسیاری از

مقامات دست بر افادات صوفیه می زنند و باقوال و افعال ایشان تشبث می نمایند گفته
است که قاضی نور الله شوشتری بنیاد حجت خود را بر کلام اهل تصوف نگذاشته تحقیق
در کلام مجیب مصیب باید فهمید بلی اگر اکتفا بر کلمات شیعه میکرد اعتراض مخاطب
بر مقام خویش بود که بنیاد استدلال بر اصول شیعه است اساس جواب بر افادات علمای
ماچرا می نهی و خلاف مقام چرا تقریر میکنی ولیکن بعد ازین آنچه بر علمای امامیه باعتراف
این مجتهد لازم می آید حاجتی به بیان ندارد و العاقل یکفیه الاشارة و دلیلیکه مخاطب بر
دعوی خود که مجیب در عبارت مذکور جز تحریر چیزی منظور ندارد آورده در حقیقت اعتراض
بر عقاید مذهب حقی که والد ماجد خویش است تفصیل این مجمل آنکه تصانیف
والد او از مطبوع و غیر مطبوع و صغیر و کبیر ماخوذ از کلمات فاضل مداینی شارح نهج
البلاغت و نقیب ابو جعفر استاد اوست و حال آنکه هر دو بر مذهب اهل حق
نیستند و ابو جعفر مذکور خود شیعی متعصب است و در میلان تلمیذ او به تشیع محدث
کسی را ریبی و شکی نیست بلکه ملا مهدی استرابادی را اعتقاد همین است که او در تلبیس
لباس که در بر دارد مذهب اهلسنت را شکست میدهد و در محبت خلفا کار می میکند
که از شیعه صدورش ممتنع اند شد غلط گفتم فقط ملا مهدی را این اعتقاد نیست بلکه
پدر باقر مجلسی علیه ما علیه نیز در کتاب روضة المتقین همین جاده می پیماید و ازینجا
معلوم شد که بنیاد مناظره شیعه بر جعل و تلبیس که از ذاتیات مذهب ایشان است
می باشد یعنی بعضی از شیعیان را از اعاظم سنیان قرار دادن چنانچه باقر مجلسی در
باره ابن ابی الحدید در حق الیقین و غیره تصریح می نماید و بعضی را برای اثبات قدم
مذهب شیعه شیعه وانمودن چنانچه شوشتری را اتفاق افتاد نعوذ بالله من التلبیس
و وساوس ابلیس لیس بنیاد ادله الزامیه بر کلمات این مردم نهادن خلاف
عهدیست که مجتهد فانی از طرف خود و علمای مذهب خود با ایمان غلاظ در تالیفات
خویش یاد کرده اند که دست امامیه بریده باد اگر مطاعن خلفا را جز به مسلمات اهلسنت
ذکر کرده باشند و کتب متقدمین و متاخرین مثل کامل بهائی و بحار مجلسی و غیرهما

موجود است که مطاعن خلفا را در بسیاری از مقامات بر اصول خویش ثبت کرده اند از
جمله مطاعن درین کتابها است که معاذ الله ابو بکر صدیق فرمود تا جناب فاطمه را زدند و حکم
کرد تا خانهٔ هدایت کاشانه را بسوزند و به تهمتی که تفصیلش بر زبان هیچ یکی از اهل اسلام
نتوان آمد متهم کردند چون که مطاعن بر اصول اهل سنت است کما اشرنا الیه و اعترفوا پس
بر اصول ایشان ثابت کنند که این امور کی ظهور گرفت معاذ الله من ذلک فذکر هذه الخرافات
الموضوعة التی یکذبها روایات الفریقین فی ذلک المقام بعید عن دعاوی علماء الطائفه
کما لا یخفی علی ذوی الافهام **قوله** اولا لا نسلم اه **اقول** درین قول جهل را
با سوء فهم جمع کرده اما جهل مخاطب پس کتاب منهاج موجود است اگر ملاحظه کنند
و به بینند که این شرط دران مندرج است یا نه و مراد از منهاج آن کتاب است
که واقعه کربلا از آغاز تا انجام دران مبسوط است و احوال ائمه اهل بیت رضی الله
عنهم اجمعین به ترتیب زمانی دران کتاب مفصل و مشروح است و اما سوء فهم
پس بدان مرتبه رسیده که عرض و طول آن را مانند هر دو ساق مثلث که دارند
سلمی بر آنست پایانی پدید نیست بیانش بر سبیل اختصار آنکه از قید اکثر مورخین
بر ناظرین و سامعین هویدا میشود که باعتراف مخاطب بعضی از ایشان این شرط
را هم ذکر کرده اند و حاصلش چنانکه دانستی بر فهم مجتهد الزمانی آنست که در وثیقه
امام حسن اینهم اندراج یافته بود که معاویه بن ابی سفیان وقتیکه استخلاف یزید
نمود اینهم گفت که ترا باین شرط خلیفه و جانشین خود میکنم که بحسین بن علی رضی الله
عنهما تعرضی نرسانی و همانا این علم غیب اخبار است از شیء قبل از وجود آن و قبل
این امر درستی شرط مذکوره کی ممکن بود تا جناب مجتهد ارشاد نمایند و لذا لم یتعرض
بذکره الشیخ السیوطی و اکثر المورخین بالجمله مناظره حضرت مخاطب از عجایب
مضحکات است که هزلیات سوزنی و انوری هم در جنب آن حقیقتی ندارد —
و مخفی نماند که حالیا بر ذمهٔ مخاطب از مهمات است که باثبات رساند
که آن بعض مورخین که این شرط را بطور مذکور نوشته اند کیستند و کدام کتاب

بر بن بر تصریح واقع شده و اثبات این معنی که این اخبار بالغیب در شروط تفویض خلافت
و افضل تو انند عشرة ولیاقت شرطیت دارد نیز عهده مجتهد الشیعه است کما لا یخفی بالجمله
سخن درین بود که نزد بعضی از علما معاویه یزید را برین شرط خلیفه گردانید که امام حسین را
اذیتی نرساند و باجناب ایشان تعرضی نکند چون تعرض و ایذای او بظهور رسید در صحت
خروج بران شقی کلامی نماند چنانچه از کتاب منهاج بدریافت رسید مجتهد الزمانی
در جوابش ارشاد میفرمایند که این شرط در صلحنامه مذکور نبود لپس معلوم شد که این شرط
واقع نشده **اکنون** دانشوران دقیقه رس ملاحظه فرمایند که از طلبهٔ علوم این کلام
صدور تواند یافت چه جای مدعیان اجتهاد سبحان الله هنوز جناب مجتهد درین اشتباه
گرفتار اند که عهدنامه مذکور در وقت یزید بود یا از معاویه بعد گرفتن میثاق بر این معنی که
کسی را ولی عهد خویش نگرداند بلکه اهل اسلام از اهل حل و عقد بعد از مردن معاویه اختیار
دارند هر کرا لایق خلافت دانند بر اریکهٔ سلطنت نشانند این عهد موثق هم گرفته بودند
که در وقت استخلاف پسر خود چنین باید گفت که بحسین بن علی رضی الله عنهما اذیتی
نرسانی و ترا برهمین شرط خلیفه میکنم دانشمندان عالم کجا شدند برای خدا میانه
بنده و این مجتهد الزمانی محاکمه کنند و خدای عزوجل را حاضر و ناظر دانسته اندک
انصاف نمایند و بگویند آن کلام من هذه الخرافة والسخافة وصل الی هذا المجتهد میراثا
من والده حیث لحقه مرض الجنون واختلال الحواس به سیاقی آخر عمره حتی انه
خرج لیلا من مکانه عاجلا الی السوق راجلا ینادی باعلی صوته طرقوا طرقوا ما لکم کانکم
لم تسمعوا و یبکی بالویل والثبور کمن یسحبه الملائکة الغلاظ الشداد یوم النشور حتی
شیعه معه و اولاده خلفه یعضون علی ایدیهم و یلطمون خدودهم و یشقون جیوبهم
منشای این همه اغلاط و سفاهت آنکه لفظ استخلاف را که در کلام بنده واقع
است و مخاطب درهمین مقام نقلش از رساله بصارة العین کرده چنانکه دانستی
بمعنی صلح امام حسن و تفویض خلافت بمعویه فرود آورده نه بمعنی جانشین
کردن معاویه یزید را که سخن در آن جاریست و اعجوبه روزگار واضحوکهٔ هر دیار آنکه

از مقامیکه این بحث شروع شده لفظ استخلاف را بر همین مقصود حمل کرده و هرگاه
نوبت باینجا رسید لفظ مذکور را صلح امام حسن و تفویض خلافت قرار داده اعتراضات
بنیاد نهاده و همین است حال مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد خانی درین کتاب از آغاز تا
انجام و این مرض مزمن را علاجی نیست غرضیکه در جواب رسالهٔ بصارة العین علی
[illegible] آتش [illegible] شده چون این مطالب سهل را درنمی یابد بدقایق امورکه در استتار
[illegible] آتش هنوز مخفی و مستور است چه تواند رسید مقصود فقیر از ترتیب عبارت مذکور
این بود که عقلای جهان دریابند که درباره استخلاف چند صورت است اول آنکه بعضی
انکار میکنند و میگویند که استخلاف واقع نشده ازین جهت تضعیف آن کرده مذهب
شان اشاره نموده لفظ بر تقدیر ثبوت افزوده دوم بر تقدیر وقوع وجود و عدمش
برابر است لانه کان خلاف العهد و المیثاق سوم آنکه استخلاف مذکور مشروط بعدم
تعرض بود چنانچه بعضی بدان رفته اند و اذا فات الشرط فات المشروط پس قول
مجتهد که این امر نافع [illegible] برای مجیب و مضر برای خصوم نیست رکیک محض است
[illegible] اگر مقصود ازین تقریر هم استیعاب مذاهب و روایات است و هم رد تقریر مجتهد که از
قبیل هفوات است **قوله** ثانیا الخ **اقول** جناب مجتهد را بایستی گفتن که برین
تقدیر نقص در عقیده لازم می آید و لا غبار مثل خبیر [illegible] عمر این مجتهدان در همین
آرزو بسر میشود و الا الآن یوما فیوما این اشتیاق در تزاید است که از مقتضات
اصول و قواعد اهل سنت احدی از امامیه و علما و خواص برا اثبات رساند و حال آنکه
بر اصول اهل سنت از قبیل محالات [illegible] اید که خلیفه بر حق شخصی را از جمله ملوک تفویض خلافت
برین شرط فرماید که او واحدی را خلیفه نکند و ولی عهد نکند و خلافت بعد از وی شوری بین
المسلمین باشد یعنی بعد از فوت او نظر هر که را لایق این کار به بینند برگزینند من بعد او پسر
خود را که نزد احدی از اهل حل و عقد قابل خلافت نباشد خلیفه کند این پسر از استخلاف
خلیفه بر حق [illegible] و کلمه بیرون خروج نماید که قطعی جبتی و سر آمد صلحا و اتقیا و پیشوای
[illegible] بلکه گوشه زده موعوش برین باشد او باغی و خارجی است پس گفتن اینان سخن [illegible]

مقتضیات اصول اهل حق است بلکه تقیه و تلبیسی بیش نیست که از عبد الله بن سبا و اتباع و
اشیاع او فرا گرفته اند **قوله** و ثالثها الخ **اقول** آنچه معاویه وقت استخلاف یزید
اشتراط کرده و درباره امام حسین گفته که متعرض حال او مشو ظاهراً بجمیع افراد خود بعمومه شامل است
پس معنی کلام امیر شام معلوم شد که از طلب بیعت هم یزید را منع کرده و این مقصود مد نظر داشته
که امام حسین قانع ازین کلفتها باشد و یزید از انجناب بیعت را طلب نکند و اول دلیل برین تعمیم کلام
امیر شام است که ملای مجلسی بروایت شیخ صدوق ابن بابویه قمی در جلاء العیون آورده و آن کلام
چنانکه دانستی درباره سفارش امام حسین صدور یافته و خصوصیت انجناب را نسبت بدیگران مقتضی
است و متضمن است بر صیغه های نهی یکی آنکه او را بکرده های او مواخذه مکن یعنی هرچه از اعمال در
مخالفت ما از وی صدور یافته بروی مواخذه نیست تو آن افعال را یاد مکن و در پی انتقام مشو
که او از جزئیت گویا حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد و کینه و عداوت را نسبت باو در خاطر
خود راه مده **دوم آنکه** روابطی را که درین مدت باوی محکم کردم قطع مکن یعنی مراعات
آن بر ذمه تو درباره امام حسین ضرور است **سوم آنکه** زنهار بانجناب مکروهی و آسیبی
مرسان اگر معنی این کلام چنین باشد که هرچند امام حسین انقیاد و اطاعت و بیعت بجا آرد تو باو
هیچ مکروه مرسان هرگز اهل عقل راضی نخواهند شد زیرا که ایصال مکروه و ارتکاب آسیب بر تقدیر
مخالفت و گردنکشی متصور است نه بر تقدیر موافقت و خلوص پس تعمیم در کلام امیر شام
بخطاب یزید سرآمد لئام متعین شد و ثابت گردید که معاویه یزید را از تعرض و تکلیف دادن
بیعت که امام حسین قبول نمیکرد منع کرده و از ایصال مکروه و آسیب او را تحذیر نموده و قتل و
اسر و نهب و امثال آن بطریق اولی منهی عنه خواهد بود چنانچه در آیت کریمه **وَلَا تَقُلْ لَهُمَا
أُفٍّ** در کتب اصولیه تقریر میکنند و چه اطناب در سفارش امام حسین اگر معاویه میدانست
که اطاعت و انقیاد امام حسین در بیعت یزید ممکن نیست چون در بیعت من ایستادگی فرمایند
در بیعت یزید چگونه در آیند در وقتی که جناب امام حسین روبروی من با وصف مراعات جمیع
دقایق و استمالت قلوب و اقدام احسانات سر بر آورنده کاره از خلافت یزید باشند
بعد از من چگونه نسبت بیزید راه موافقت سپارند و این هم بالیقین برو هویدا بود که اول

و بلا نزاع درباره بیعت می باشد پس بکجا سبیل التعمیم صیغه نهی را ایراد کرده تا زنهار در پی
امام حسین نشود و در صدد بیعت که ماده مخالفت با امام حسین بیعت نکرد سیما وقتیکه
عدم رضای جناب سید الشهدا معاویه را بعلم قطعی و تفصیلی معلوم باشد چنانچه قبل ازین در
معرض تبیان آمده که معاویه در مقدمه استخلاف و نشاندن یزید بر مسند حکومت و استرضای
[illegible] هیچ دقیقه امری نگذاشته و تدبیری در جهان باقی نگذاشته لیکن امام حسین
و دیگر ابناء اصحاب آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم راضی نگشته اند ملا حسین واعظ که صاحب
لوامع دعوی تشیع او میکند نیز در روضة الشهدا میگوید که تدابیر معاویه در مدینه پیش نرفت
با امام حسین و عبدالله عمر و غیرهما بحرم رفتند او هم متعاقب رفت و در آنجا هم قبول بیعت
نکردند و [illegible] کما یتکه مخاطب لاثانی [illegible] علاوه بر [illegible] چون عبارتش بسبب [illegible] غلط گشته
[illegible] مذکور بعلی الاطلاق بمعنی تند رستی مستعمل میشود و تندرستی و بیماری را در محاربه جناب
امام حسین از هیچ جانب مدخلی نیست و لفظ استخلاف هرچند بمعنی خلع امام حسن درینجا
محمول نتوان شد مگر مخاطب از سلف [illegible] در مقام معلوم بیان معنی صیغه لهذا [illegible]
نمیشوم و اینهم بعد اصلاح عبارت و انجا بکنون خاطر خود بیان باید کرد که آن اکثر محققین گشته
و الفاظ [illegible] **قوله** [illegible] و اما تیکه الخ **اقول** درینجا هم مطلب فقیر بنا بر جهل یا
تجاهل بر مخاطب مشتبه گشته فهمیده است که مقصود مجیب از ذکر این روایت
و عبارت اثبات اشتراط است یعنی معاویه بن ابی سفیان وقتیکه یزید را جانشین خود قرار داد
اینهم [illegible] شرط کرده بود لیکن بلکه مقصود او درین مقام اظهار خطای اکابر امامیه است که پدر
[illegible] او را [illegible] شمرده و در عداوت اهلبیت علیهم السلام در سلک مساوات کشیده اند
و حال آنکه معاویه باعتراف علمای اثنا عشریه سفارش امام حسین رضی الله عنه بکمال اطناب و
استیعاب کرده لهذا لفظ قریب عبارت مذکور ایراد نموده گفته ام که قریب اینمعنی است
روایت شیخ [illegible] از امام زین العابدین علیه السلام چنانچه سابقا ازین دانستی و این
لفظ خود دلیل بر آنست که نقل شرط مطلوب نیست و الا عین شی را قریب آن نتوان
گفت [illegible] مخاطب [illegible] خود تجاهل [illegible] قول خویش که متضمن مطاعن معاویه بن ابی سفیان خواهد بود

باوصف عینیت یکی را برای دیگری فریب گفته چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی
و تفریع هم برین امر نموده ام جائیکه درهمین عبارت گفته ام که ازینجا بروایت اخصر الخواص
مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شد و لکن الاقوام لا یعقلون شیئا و لا
یهتدون پس تخطیه اکابر امامیه که مقصود اصلی بود بکمال خوبی صورت بست و بعنوان شایسته
بظهور پیوست عبارت سلیس انفهمیدن باز دربی جوالش کردیدن کار همین مدعی تکلم و
اجتهاد است دون غیره من المجتهدین **قوله** کیف لا **اقول** فقیر دربنجا هم بدستور سابق
تیشه بر سر میزنم و مثل فرهاد کوه کنی میکنم باز هم هرگز مضمون صحیح که اهل دانش را در اک
آن شیرین کام شوند برای این عبارت پیدا نمیشود چه اگر مراد از استخلاف خلیفه کردن معاویه
یزید راست که مابه النزاع این فصل واقع شده و سخن دران میرود پس لش این عبارت
خواهد شد که اشتراط خلیفه کردن یزید باین امور که متعرض حال امام حسین نشود و بکردهای
انتخاب مواخذه نکند نمی تواند شد زیرا که زمانه اشتراط و استخلاف باید که متحد باشد و حال آنکه
خلیفه کردن یزید وقتی بود که معاویه هنوز بر بلاد مسلط نشده بود بلکه فقط استقرار بر خلافت
داشت انتهی و این معنی خود باظهار مورخین و محدثین بدیهی البطلان است و در ینجا بنده را حاجتی
بتجشم استدلال بر بطلانش نیست زیرا که خود جناب مخاطب جدده الله الاذکیاء در اوراق
سابق آنچه ارشاد نموده اند درین باب کافی و شافی است و آن اینست که استخلاف معاویه
بعد وفات امام حسن واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید و کان معاویة
قد اشار بالبیعة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام و عرض بها و لکنها لم یکشفها و لا عزم
علیها الا بعد موت الحسن و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام معاویه امام
و خلیفه بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به بیعت صحابه و تابعین و اجماع
اهل حل و عقد ثابت بود پس درینحال استخلاف معاویه مخالف عهد نخواهد بود و عجب نیست
که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن با وجود قصد استخلاف کما یدل علیه عبارة
ابن عبد البر بسبب رعایت همین عهد نامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاند خلیفه
شد استخلاف نمود انتهی بلفظه و اگر استخلاف بر معنی مجهول و موضوع جناب مجتهد الزمانی

علامه دورانی که تفصیلش در سابق گفته شد مقبول شود در خلع جناب امام حسن و تفویض
خلافت بمعاویه قرار یابد بمقام آنست که تمامی اهل تشیع از هر اقلیم بهیات اجتماع فراهم
آمده کرسی کلام بحث و اجتهاد در اصل امام اعظم طوسی که مجتهد مستقل بعد از و پیدا نشده
بجواهر و یواقیت برای او مرصع سازند و بعد از تلاوت آیت الکرسی و سوره اخلاص
دست دعا بکمال تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بردارند که خدایا این تخت و تخته
را برین میمون مبارک گردان چنان نشود که مانند امام اعظم اول اهل خلاف او را دریابند
و در شکنجه اتباعت دیگر در اعتراضات او را مخنوق سازند و تخت و کرسی را بر باد دهند
تا آنکه او باصل وطن شیعه باز گردیده و بکوفیان با وفا پیوسته و یاد در رنگ امام اعظم
دیگر که تاریخ حلی شهرت دارد و بجهت اجابت ادعیه اخباریین زوال دولت بروده بر حور بعد از
کور بطهوری چنانکه گفته اند که علی بخلیه باز گشت سلمنا که درین وصیت خواه سفارش
که معاویه وقت رحلت نمود و سیاسة اشتراط بالمعنی الصحیح که اول بر سفارش بود و بعد
زمانی هم نزد بعضی وقوع یافته باشد لیکن این هردو قریب یکدیگر واقع شده اند و بر
ظاهر است که قریب دو چیز را در معنی واحد حیلولت زمانه منافی نمی باشد هرگاه حال معاویه
در سرپرستی اهلبیت و مراعات حقوق و پاسداری در آنوقت چنین باشد پس می باید
که او را از زمره ناصبین بالاحقین بطایفه نادین تصور فرمایند بخلاف یزید لئیم که بمذهب
مخاطب گاهی انابت نکرده و با وصف ارتکاب انواع ظلم و شدائد ستم
بر اکابر اهلبیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم منفعل و نادم نگشته که بعد از سانحه
کربلا و رسوائی اهلبیت در رعونت مقدسه بتخریب مدینه طیبه کوشیده و هیچ امری
شنیع باقی نماند که مرتکب آن نشده کما یلوح من شرح المدائنی علی نهج البلاغة باز بتخریب کعبه
زادها الله شرفا و تکریما قصد کرده و زنا با محرمات بعمل آورده و شب و روز ادام الخباثت را باده صرف
استعمال میفرموده کما قال اکابر الامامیه پس معاویه و یزید هر دو را در یک سلک منسلک ساختن
خلاف فاحش است و صریح مخالفت معصومین زیرا که در احادیث عتیره ایشان بیش از شیوع
هدم الفطیه بیعت یزید در باره شقاوت وارد است انا خلیلک حضرت موسی علیه السلام

از وفات حضرت هارون دعا کرد که خدایا برادر من هارون از جهان درگذشت گناهان او را برحمت خویش ببخش حکم آمد الهی موسی اگر درباره اولین و آخرین مغفرت گناهان میخواستی ترا اجابت میکردم مگر قاتل حسین بن علی علیهما السلام که بلا ریب از وی انتقام خواهم گرفت واین حدیث در مجلد عاشر از بحار مرویست و دیگران هم در کتب دیگر آورده اند و در بعضی از طرق خود نام یزید مرویست پس یزید بلا شبهه سر آمد مصرین و منکرین و معاویه مانند تائبین و بینهما فرق مبین واگر این سفارش و وصیت را بجوی نخرند فتوری بس عظیم پیدا میشود زیراکه علمای شیعه غاصبین حقوق اهلبیت را که در احراق بیت نبوت و امثال این ظلم و بیداد در اعوان وانصار شان بودند بجهت بیعت با امیرالمومنین وقت یافتن خلافت مجدد و در بعضی از کلمات ندامت تشیع آنها و توبه از جرمهای سابقه ثابت می نمایند و احتمالات دیگرا که بر امکان ریا و سمعه مثلا قایم تواند شد کما هی مجملة مد نظر ندارند و بخیال نمی آید که هرگاه توبه مشرکین صحیح باشد و تمامی گناهان سابق را برطرف سازد توبه معاویه و ندامتش چرا باک و صاف نکند مگر از روایت علی بن ابراهیم قمی چنان سمت وضوح می یابد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را از بهار سلسلة الایمان بحب اهلبیا د نبود بعد از تذکیر جناب ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها یاد آمد عبارت تفسیر او باید دید و هی هذه قوله تعالی وقالوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا فانها نزلت فی عبدالله بن امیة اخ ام سلمة رحمة الله علیها وذلک انه قال هذا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بمکة قبل الهجرة فلما خرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی فتح مکة استقبله عبدالله بن امیة فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلم یرد علیه السلام واعرض عنه ولم یجبه بشیء وکانت اخته ام سلمة مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فدخل الیها فقال یا اختی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قد قبل اسلام الناس کلهم ورد علی اسلامی فلیس یقبلنی کما قبل عن غیری فلما دخل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی ام سلمة قالت بابی انت وامی یا رسول الله سعد بک جمیع الناس الا اخی من بین قریش والعرب

روت اسلامه وقبلت اسلام الناس کلهم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا ام سلمه
ان اخاک کذبنی تکذیبا لم یکذبنی احد من الناس هو الذی قال لی لن نؤمن لک حتی تفجر لنا
من الارض ینبوعا الی قوله کتابا نقرؤه قالت بابی انت وامی یا رسول الله الم تقل ان الاسلام
یجب ما قبله قال نعم فقبل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اسلامه انتهی **یعنی آیت**
کریمه وقالوا الی آخرها نازل شده در شان عبد الله که پسر عمه و برادر ام المؤمنین ام سلمه
بود و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قبل هجرت گفته بود که ایمان برسالت تو هرگز نخواهم آورد
تا چشمه برای ما از زمین جاری کنی هرگاه آنجناب بفتح مکه بیرون برآمد او استقبال کرده تسلیم بجا
آورد سلام او را رد فرمود و روی درهم کشید و چیزی با وی نگفت شکایت پیش خواهر خود برد که اسلام
همه بدرجه قبول رسید مگر اسلام من ام سلمه قدر این شکایت پیش حضرت باز نمود و فرمود
که تکذیب او از همه زیاده تر بود عرض کرد که آیا جناب نفرموده بودند که اسلام جمیع گناهان
را نابود میگرداند فرمود بلی گفته بودم و اسلام او را قبول نمودم انصاف دشمنی و بیگانگی
اکابر امامیه از عقل و دانش باید دید که در قصه ابتدای نزول وحی که جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم را حیرتی و رعبی فرا گرفت و بمقتضای بشریت لرزه بر اندام
مبارکش افتاد تا اینکه بعد از قدوم در خانه هدایت کاشانه فرمود گلیم بر من افکنید
و قصه را با ام المؤمنین خدیجه کبری بیان فرمود و آنجناب بسلسله شریف متوجه شد و خفت
راتن و بعضی از اقربای خود که کتب سماوی از بر می خواند و قصه های انبیا یاد
داشت همراه برد طعن میکنند و بر معامله جناب خدیجه کبری رضی الله عنها نام اتالیقی
میگذارند و تمسخرها می نمایند غافل از اینکه محدثین ایشان نیز این قسم قصه ها در کتب
خویش روایت می نمایند چنانچه بر ناظرین روضة النبی که در سیر و تاریخ کتابی معتمد علیه و بسیار
کلان است مخفی نیست **بیت** چشم بد اندیش که برکنده باد × عیب نماید هنرش در نظر
و حال آنکه در بین دو قصه فرق مبین است زیرا که بالبداهه حال ابتدای نبوت و انتهای
آن یکسان نیست پس اتالیقی بعد از فتح مکه موجب حیرت خواهد بود کما لا یخفی **قوله**
آیه اه **اقول** مسلمنا که از باب وصیت است لکن دلالت بر سفارشش

و وجوب مراعات امام حسین دارد پس ثابت شد که سعادت در تبعیت امام حسین
حاصل بوده و پاسداری شریعت غرا و تعظیم و توقیر اهلبیت سید انبیا مد نظر داشت
بخلاف یزید کما هو ظاهر لا سترة فیه پس مخاطب آنچه درینجا جاویده گفته است
ربطی با مطلوب فقیر که تخطیه علمای امامیه بر اصول شان است ندارد و همچنین ذکر
قتال اهل مدینه بالجمله سبیل جواب برای کلام بنده اینست که بر اصول خود شان
باثبات رساند که معاویه و پسرش هر دو مساوی الاقدام اند و چگونه تساوی را
باثبات خواهند رسانید که مجیب ایضاح ثابت نموده که معاویه مثل یزید نبود لهذا امام
حسین بروی خروج نفرمود و اگر مثل یزید بودی بالیقین بر او خروج کشی نمودی
عبارت فاضل مذکور دیده شود که آیا مطلبش همین است یا چیزی دیگر و آن
عبارت اینست که معاویه در خلافت خود با وجود ظهور و اشتهار عداوت او
با امیر المؤمنین و بنای سب و تبرای آنحضرت و اشتراک در مسموم نمودن امام
حسن و دیگر عنادهای او با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت
اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنای محرمات و
هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذه الدواعی امام حسن بر خلافت اینها
صبر و اطاعت بتقیه کردند اما در امارت یزید که گسست ازمام انقیاد و دین محمدی
علانیه مخذول شد که با محرمات زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد صبر غیر
ممکن بود و اگر حال سایر خلفا مثل یزید می بود همه ائمه اظهار با هر خلیفه عصر شان
میکردند که امام حسین با یزید کردند انتهی مختصرا عجب است که مخاطب تخطیه بنده
را درباره علمای خویش بخیال نمی آرد تا نوشتن جواب چه رسد که بدون فهم
عبارت فقیر ممکن نیست **قوله** در بنصورت میگویم اه **اقول** ظرفا در
مضحکات آورده اند که پادشاهی اهل توکل را بدل و جان دوست داشتی
و زاهدان را بکمال تعظیم و توقیر نواختی و هر کس که آمدی تا بسفر رفتی با او گفتی که
اگر کسی از عرفا ببینی حال او بمن بگو تا زیارتش نموده سعادت جاودانی حاصل

کنم اتفاقا اورا خبر کردند که بزرگی بدامن کوهی نشسته و در بروی مردم بسته از کشف
و عرفان بهره وافر دارد بادشاه از غایت اشتیاق بیتاب شد و قصد
زیارت نمود وزیر گفت مصلحت آن می بینم که اول مرا بخدمتش باید رفتن و حقیقت
حال اورا عرضه داشتن که سخن عامه اعتبار را نشاید بادشاه فرمود تا وزیر نزد
آن بزرگ حاضر شد گویند که آن روز یوم عاشورا بود فقیر بعد از دیر سر از جیب
مراقبه برآورد و گفت ای وزیر سخنی از تو می پرسم که میانه ذوالقرنین و امام حسین
باعث محاربه چه بود وزیر زمین خدمت بوسید و رخصت شد و بادشاه را از
حقیقت حال خبر داد و گفت ای خداوند قطع نظر از کشف و عرفان فقیر را در
علم تاریخ هم دستگاهی کامل است اینکه شنیدی محتمل صدق و کذب است
و بعضی از وجوه دلالت بر کمال وارستگی فقیر از علایق دنیوی دارد اکنون مصداق
ظاهر این حکایت [illegible] بر وید آنکه ازین مقام انکشاف تمام می یابد که حضرت
مخاطب را قطع نظر از اجتهاد و تکلم در فن تاریخ مدخلی تمام است تفصیل این اجمال آنکه از قول
مخاطب الامارات [illegible] یکون یزید متابا فی قتله البته چنان معلوم میشود که یزید پلید عبدالله بن زبیر
را کشته و ازین عمل هم قرین ثواب گشته و حالانکه از کتب تواریخ معلوم نمیشود که قاتل
ابن زبیر عبدالملک بن مروان است و حجاج را باینکار عظیم برای این [illegible] که فرستاده
درین مقام از تاریخ الخلفا که کور و کورانه مطالعه آن پرداخته چنانکه [illegible] تکذیب او سکنم
زاول [illegible] مقصود است مقام حاجت از کتاب مذکور [illegible] قال الذهبی ولما فعل یزید
باهل المدینة ما فعل مع شربه الخمر واتیانه المنکرات اشتد علیه الناس فخرج علیه غیر
واحد ولم یبارک الله فی عمره وسار جیش الحرة الی مکة لقتال ابن زبیر فمات امیر الجیش
فی الطریق واستخلف علیهم امیرا واتوا مکة فحاصروا ابن الزبیر وقاتلوه ورموه بالمنجنیق
وذلک فی صفر سنة اربع وستین واهلک الله یزید فی نصف ربیع الاول
من هذا العام فجاء الخبر لوفاته والقتال مستمر فنادی ابن الزبیر یا اهل الشام
ان طاغیتکم قد هلک فانقلبوا وذلوا وتخطفهم الناس ودعا ابن الزبیر الی بیعته

نفسه وتسمی بالخلافة واما اهل الشام فبایعوا معاویة بن یزید وکان مدة خلافته اربعین
یوما وقیل شهرین وقیل ثلثة اشهر ومات وله احدی وعشرون سنة واما ابن الزبیر فانه
استمر بمکة خلیفة الی ان تغلب عبد الملک فجهز لقتاله الحجاج فی اربعین الفا فحصره بمکة
اشهرا ورمی علیه المنجنیق وظفر به ثم قتله وصلبه وذلک یوم الثلاثا لسبع عشرة خلت
من جمادی الاولی وقیل الاخرة سنة ثلث وسبعین انتهی مختصرا ازین عبارت
صریح بدریافت رسید که لشکر یزید پلید بعد از تاراج مدینه رسول مختار صلی الله علیه وآله وسلم
که واقعه حره عبارت از انست بسوی مکه متوجه شد وامیر آن لشکر در اثنای راه جهنم بمقتضا
مصرع گروهی باتش برد آب نیل × بجهنم رفت وشخصی دیگر بجای او اقامت نموده
ابن زبیر را محاصره کرد ودر ماه صفر سنه شصت وچار از هجرت شریف مقاتله نمود
ومنجنیق زد وحق تعالی یزید شقی را در منتصف ماه ربیع الاول از سال مذکور بدار البوار
رسانید چون این خبر بعبد الله زبیر رسید بر بلندی بر آمد وباهل شام گفت که طاغی شما
هلاک شد بمجرد استماع این خبر اشقیا متفرق گشتند وبکمال ذلت وخیبت رجوع کردند
عبد الله زبیر مردم را بسوی خود دعوت نمود تا آنکه خلافتش قرار گرفت وشامیان
معاویه پسر یزید را بر اریکه خلافت نشانیدند مدتش چهل روز کشید وبعضی گویند
تا دو ماه وبعضی تا سه ماه هم گفته اند عمرش بیست ویکسال بود وبعضی بیست سال
میگویند وابن زبیر در مکه خلیفه ماند خلافتش استمرار کشید تا آنکه عبد الملک متغلب شد
وچهل هزار کس را بسرکردگی حجاج سوی مکه فرستاد ایشان بقتال مصروف شدند
وداد دلاوری وبی‌اندامی دادند پس حجاج بر ابن زبیر ظفر یافت واورا قتل کرد وبدار
کشید واین واقعه روز سه‌شنبه هفدهم جمادی الاولی یا اخری سال هفتاد وسوم
از هجرت وقوع یافت **طرفه آنکه** در منتخب کتاب کامل بهائی از کتب شیعه
جائیکه خلفای بنی امیه مذکور اند ودر ذکر عبد الله بن زبیر این عبارت واقع است
در زمان عبد الملک او را کشتند وکنیت او ابو بکر بود انتهی **قوله** شیئا شنیعا
فی قتل ابن الزبیر **اقول** قد مر ان فی زمان یزید لم یظفر بعبد الله بن الزبیر

وبإسارا الی النیران بل قد اوصی عبد الملک بن مروان حین حضر الحجاج ابقاء له فارتکب الظلم والعدوان

وقد سبق ان معاویة بن ابی سفیان اوصی ابنه یزید بایصال الاحسان الی ساکنی مکة

والمدینة سید الانس والجان وما وصی ابنه بقتال ابن الزبیر کیف یا کان لحصول الثواب

ورضاء الرحمن فی قتالهم بحیث یفضی الی تلک الکبائر التی رواها الفریقان ممنوع لا بد علیه

من اقامة البرهان **قوله** همچنین قبل المدینة الخ **اقول** جوابش قبل ازین باوضح تقاریر

واتم تبیان بعنوانی گذشته که خلفا بعد از اکثر جناب مجتهد الزمانی بحجت با تشویش

حیرانی دست و بغل باشند و با اختلال حواس بعد از آن همقرین شوند مگر امری باشد آنست

که از کتب فقهیه امامیه اجماع فقهاء بر این معنی معلوم میشود که وصیت بحرام هرگز جایز نیست

بلکه وصیت بمعصیت عین معصیت است و از کتب اهل حق خلاف کسی درین امر بیاد فقیر

نمی آید پس انفاذ آن چه معنی دارد و فائده بتردید مذکور نمی افتد حاشا که نزد اهل سنت ثابت

باشد که اگر خلیفه وصیت بظلم و معصیت کند بجا آوردنش جایز چه جای وجوب باشد

آنچه معاویه درباره احسان با اهل بیت و عدم ایصال مکروه با امام حسین گفته بجا آوردنش

از مستحبات که این احسان و عدم اسائت خود هم واجب است بحکم حدیث و قرآن پس

ثواب یزید در اوای و عدم مخالفتش با شرع در ثانی بر اصول هر دو مذهب منتفی است

قوله علاوه ازو **اقول** این تقریر مبنی بر آنست که اولاً خلیفیت یزید با ثبات

رسانیده باشند و هو کما تری چه اگر حقیقتش بنظر بیعت است فجواب قد مر سابقا

و اگر بنظر باستخلاف باشد فقد علم ما انفا و حال قهر و استیلا مشروط الا مت ابتداء

و بقاء بعد ازین بر مقام خود بیاید ان شاء الله تعالی فانتظر پس بر الیس قیاس ایشان در

باب خلافت یزید که قیاس از اهل حق بیعت و صحت آن قائل نیست بر خلافت معاویه

که بعضی بآن گرویده اند و ثبوت آن در بعضی از احیان ملحق نموده کمتر از قیاس اول

من قاس باذا بالنص القطعی نخواهد بود **قوله** و از کجا که امر معاویه بنا بر ایجاب

بر علم نه بوده محتمل که برای استحباب باشد **اقول** قبل ازین بصراحت و تفصیل

در باره شده باشد که مقصود از نقل روایت صدوق امامیه تخطئه اکابر اثنا عشریه

لمعاد به نزدیک هر دو ر امساوی الاقدام داشته اند پس این احتمال دلالت
این میکند که مطلب رساله هنوز بذهن مخاطب رئیس المتشیعین در نیامده **قوله** چنانچه
امر نبوی در حدیث ایتونی بدواة و قرطاس الخ **اقول** حال حضرت مجتهد تماشا
کردنی است که از امور مهمه و انچه بمطلب اصل رساله فقیر تعلق دارد غفلت کلی اختیار
ساخته باز بذکر اموریکه درین مباحث مابه النزاع نیست بار بار پرداخته بدانکه
فقیر را بعد از تتبع کتب قدمای این فرقه و تصفح مضمرات و مکنونات ایشان که در تالیفات
خویش بمقتضای حدیث مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا و قد ظهر فی فلتات لسانه گاه گاه
ازان خبر میدهند چنان مدعی شد که این حدیث مثل حدیث ردت جمیع اصحاب الا شاذی
لا یعبأ به از خصایص مذهب امامیه بوده و اکابر این مسلک این اسرار و دقایق الهی
داشتند و این قصه را علق نفیس گمان می بردند و بکتمانش همدگر وصایا می نمودند
من بعد اهل تکیدت و بد المصلحت دران دیدند که در لباس تشنیع این روایت را
که منتهای آرزوی شان بقول مجلسی در بحار و حیات القلوب است در مدرسه ها
پیش معتقدین خویش از زمره اهل حق روایت نمودند تا آنکه رفته رفته در کتب
محدثین سنی ملتزمین صحت مندرج شد و بر ظاهر است که اگر این حدیث در صدر
اول و طبقه تابعین ثابت و مشهور می بود کتمان و اختفا و اهتمام بدین تاکیدات بی انتها
که پاره ازان بگوشت رسانیدم صورتی نمیداشت و هر یکی از دیگری عهود و
مواثیق چرا میگرفت و کی میگفت که بس خبردار باید بود چنان نشود که اهل خلاف
که بر تخیل خود را قد امیکنند بر معنی مطلع شوند چنانچه نسخه سلیم بن قیس الهلالی
که اقدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیه تو اگفت کما اعترف المجلسی فی مجلد
الفتن من البحار بر امور مهمه قوم الصدر دلالت میکند و ایهم از اشارات و عبارات آن
پیداست که بعضی از اسرار این حدیث را مثل نام فاروق از شیعیان هم دریغ
میکردند و کتب رجال و رسایل تحقیق اسامی رواة بر نزد هکذا اول دلیل است که
وا اینها از اختفا و استتار همین بود که آینده علمای اهلسنت ... بهام

برنشانه نشیند و برای مناظره خصوصاً متاخرین بکار آید و در صورت ظهور این کید بجز بس
نخواهد رفت و جمهور محدثین سنیان خواهند گفت که این روایت از خصائص شیعه
است و موید این مدعا که درینجا یاد کردم آنست که بعضی از علمای ما باین حکایه
پی برده و حقیقت امر را دانسته چنانچه ناقضین هفوات مشهدی از اندی نقل میکنند
و میگویند که او در رساله خویش میفرماید که قصه ایتونی بقرطاس بی ثبوت ولی اسناد
از شیوخ محدثین نقل مینمایند که بعد از تصفح بطور می انجامد که در صحیحین دو صد و ده
حدیث ضعیف است تفرد بخاری به هشتاد و تفرد مسلم بیکصد میرسد و در سی روایت هردو
بهم که شریک شده اند انتهی پس حال حدیث قرطاس نزد احقر الناس در رنگ حدیث
فدک میباشد که شیخ مبارک جزری ابو السعادات در تصانیف خویش آورده و گفته که بعضی از
اهل اختلاف بعد از آنکه اقرار بجعل و افترا کردند گفتند که ما قصه فدک را موضوع ساخته بر
محدثین [illegible] کردیم و نزد ایشان معنعن روایت نمودیم پس تمامی جماعت مذکور قبول کردند
و بدام فریب [illegible] شدند مگر این شیعه علوی که بوضع و اختلاق پی برده دانست که
حدیث از موضوعات است و انشاء الله تعالی عبارت جزری بعد ازین خواهد آمد بالجمله از
دقایق حیله اهل دغا جان بسلامت بردن سخت دشوار است ع تا نگر لطف خدا پیش نهد
گامی چند ... مطالب این فصل بسیار دقیق در کمال اختصار لهذا بهمین مقدار اکتفا رفت
لیکن [illegible] این قصه را اتمام خواهد کرد جوابی از تمویهات او بعد از تسلیم این روایت
بعنوان تحدی مثالی [illegible] و قرطاس خواهیم آورد انشاء الله تعالی چه خوش هست که مولف [illegible]
مطاعن را اینجا مفصل نقل میکرد تا در همان مقام باشباع کلام می پرداختیم و خاطر را از یکبار
فارغ میساختیم و جواب طعن تجهیز جیش اسامة بن زید رضی الله عنهما نیز بحول الله و قوته بنده از بن
در مقامی که عبارت ملل و نحل شهرستانی را جناب مجتهد الزمانی نقل خواهد فرمود
بعنوانی بسمت تحریر خواهد یافت که بگوش سامعین بان طور نرسیده و هیهات
محجوبان [illegible] عبارت بده ناظرین فائز نگردیده باشد **قوله** اگرچه دعوی نقل الخ
اقول این همه عنایت ناشی از آنست که [illegible] کلام معترض را [illegible] باید [illegible]

مصیب هرگز بر اصول خود این کلام نگفته بلکه بر ارادهٔ تخطیهٔ متشیعین است بر اصول معتبره
ایشان کما عرفت مرارا فاین المدعا من الدلیل حتی یتفوه المخاطب الجلیل بتلک التفوهات
والاباطیل **قوله** سخافت افعال و خباثت اعمال معاویه الخ **اقول** علت این تطویل
لاطایل و تقریر بیحاصل همانست که مابه النزاع را در نمی یابد و پی باصل مقصود نمی برد
یا دیده و دانسته تجاهل و تغافل از آن می نماید تا عوام بدانند که تحریر اوراق بجدار السطور
اتفاق افتاده و جناب شیعه مجتهد داد توغل و تبحر در جواب رساله قدیمه داده ذمائم
خلیفه شام و اصرارش به عداوت اهل بیت حضرت خیر الانام و مساوات یزید
رئیس اللئام از اصول و روایات خویش ثابت می باید کرد نه از روایات معتزله
و اهل حق پس سرد این اخبار باین دل کرمها بعید از اولی الاحلام و العجب که قبل
ازین بنده حرف گرفته بود که گفتگو بر اصول اهلسنت بود می باید ذکر روایات
اهل تشیع کردن مگر اینجا بتبحر خود منظور نیست و درینجا خود مورد اعتراض مذکور گردید
قوله محقق نماند الخ **اقول** چون جناب مجتهد الزمانی درینجا تعلیه سکی اریکه اقبال
خویش می نمایند و از کلام شان این آثار و روایات را انتحال سیف نامیده و خدام شان با
باستفاده و انتحال محلات باهض مشغول بودند که جامع آن ابراهیم علیخان ابن سید
علی مردانخان بود و قبل ازین تعلیقی به کلام شان در برادر شان جابجا که در جواب
رشید العلماء مرتب ساخته بودند بقدر استطاعت و مساعدت وقت نوشته بودم
از همان تعلیقات چیزی بعد از اندک محو و اثبات و تقدیم و تاخیر خواهم نگاشت انشاء الله تعالی
پس باید که درین مقام دو مرحله واقع است مرصد اول ذکر ماخذ افادات مخاطب و مرصد
دوم نقضی از انجاث زبانی بعضی از علما که بصحت خلافت معاویه بمعنی معلوم در بعضی
از احیان قائل شده اند تا پایه ادراک و قوت قدسیه که مجتهدان امامیه را حاصل شده
پیدا شود بعد ازین در کلام او خواهد آمد به هر یکی عیان کرد و اکنون سر و صفات کمترین هم
بگوش اصغا جاه هند و بداند که سکی که مذکور در خطاب رشید المتکلمین مرحوم بصور الطباعت تمام
بکار برده فقیر باختصار و انتخاب ذکر آن می نمایم که سماحت بخشی انچه زمخشری در ربیع الابرار

در باب ثانی و تسعین روایت نموده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رأی ابا سفیان مقبلا
علی حمار و معاویة یقوده و یزید ابنه یسوقه فقال لعن الله الراکب و القائد و السائق و صاحب
حیوة الحیوان در لغت اوز یعنی بط و مرغابی گفته قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن کتب مروان
بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی بخبر الحسن فلما سمع معاویة
موته سمع تکبیرا من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک التکبیر فقالت فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله
عینک ما الذی کبرت لاجله فقال مات الحسن فقالت اعلی موت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت
شماتة بموته و لکن استراح قلبی قد دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث
فی اهل بیتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا و قد بلغنی تکبیرک فقال مات الحسن
فقال ابن عباس رحم الله ابا محمد ثلثا و الله یا معاویة لا تسد حفرته حفرتک و لا یزید عمره
فی عمرک و لئن کنا قد اصبنا بامام المتقین و خاتم النبیین فجبر الله تلک الصدعة و سکن تلک
العبرة و کان الله الخلف علینا بعده انتهی و بیهقی که از محدثین مشهورین اهل سنت است در
جزو خامس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن السعید بن جبیر قال کان ابن
عباس بعرفة فقال یا سعید لی لا اسمع الناس یلبون فقلت یخافون معاویة فخرج ابن عباس
من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک و ان رغم انف معاویة اللهم العنهم فقد ترکوا السنة
من بغض علی انتهی **عجب تر آنکه** صاحب استیعاب خود معاویه را از مولفة القلوب
میگوید و در صدر ترجمه او می نویسد قال ابو عمر معاویة و ابوه من المولفة قلوبهم ذکره فی ذلک
بعضهم و هو احد الذین کتبوا للرسول صلی الله علیه و آله و سلم و سیوطی در جمع الجوامع در کتاب
الصلوة بمقام ترجمه قنوت روایت میکند و متقی در کنز العمال حکایت میکند عن عبد الرحمن
بن معقل قال صلیت مع علی الغداة فقنت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة و اشیاعه و عمرو
بن العاص و اشیاعه و ابی الاعور السلمی و اشیاعه و عبد الله بن قیس و اشیاعه و پیدا
است که شان امیر المؤمنین ارفع از آنست که بر مومن سب کند اگرچه فاسق فی
الحال باشد تا دعاء خصوصا در قنوت نماز فرمایند و این وجهی ندارد جز اینکه چنین کسان را
منافق میدانستند در کتاب البیع از جامع الاصول نقل کرده حیث قال باع معویة اوانی

ذهب و فضة اکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نهی عن ذلک فقال معاویة اما انا فلا اری به باسا فقال ابو الدرداء من عذیری من معاویه
اخبره عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و هو یخبرنی عن رایه لا اساکنک بارض انت بها ثم
قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک فکتب عمر بن الخطاب الی معاویه لا تبیع
ذلک الا مثلا بمثل و وزنا بوزن اخرجه الموطی و اخرجه النسائی انتهی برای اثبات کفرش
همین قدر بس است چه مجمع علیه اسلام و ظاهر بر هر خاص و عام که کافر است محرم حلال
مستحل حرام و با این همه ایمان معاویه همچنان سالم از آفات مانده که حضرت فاروق
او را مرتد نخوانده بایست که زجر و توبیخ میفرمودند و امر بتوبه از ارتداد می نمودند نه
اینکه منع کردن از بیع مذکور فرمایند و از کفر و زندقه اغماض نمایند و قاضی بیضاوی در
تفسیر آیت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا الایه که حکایت است از
اصحاب کهف و رقیم و بغوی نیز در تفسیر این آیت روی عن معاویه انه غزا الروم
فمر بالکهف فقال لو کشف لنا عن هؤلاء فنظرنا الیهم فقال ابن عباس لیس لک ذلک قد
منع الله تعالی من هو خیر منک فقال لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا الایه فلم یسمع
و بعث له اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتهم و در کشاف هم آمده فقال معاویة
انتهی حتی اعلم علمهم فبعث ناسا و قال لهم اذهبوا فانظروا فلما دخلوا الکهف بعث
الله ریحا فاحرقتهم ازین **روایتها** عدم قبول معاویه نص قرآن را و تهاون و استخفاف
او با عرایه و منافات تمایل نمایان و عیان را چه بیان و عبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغة گفته است و روی احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معاویة
سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله فقال ها فقال اشهد ان محمد رسول الله فقال
لله درک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت لنفسک الا ان تقرن اسمک
باسم رب العالمین و ازین کلام بکنایه که نزد صاحب فهم زیاده از تصریح است
تکذیب جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صریح **الحمد لله** که مرحله اول بکمال
عجلت نورده شد و بجهت ضیق وقت بعد از ورق گردانی ان اجزا این قدر

بلا شتم و مطعون بلکه متیقن است که حکایت زهر دادن معاویه بحضرت امام حسن
و جمله لا تشبع بطنه نیز درین اخبار موجود است باقی ماند مرصد دوم بیانش
آنکه قبل ازین اشعاری باینمعنی رفته که مخاطب در تذکار این روایات غالبا
وساوس نفسانی را مطمح نظر داشته و به مقصود فقیر اطلاعی او را دست نداده اعراض
حوالتش را نسب می نموده لیکن این اعتراض و اغماض نزد عامه دلالت بران میکند
که معتقدین صحت خلافت معاویه را ببعضی از اوقات در دلالت این روایات
بر مقصود حضرت مجتهد قیل و قال میسر نیست بنابران به بعضی از وجوه در اسکات به
السنه آن جماعت اشاره میکنیم و بر قانون مناظره علما در ین اخبار لم و لا نسلم می اندازم

تحقیق آنکه در معنی مؤلفة القلوب نظر باقوال علمای سنت و جماعت و امامیه
بلی از آنجمله جماعت اهل بدعت اختلاف واقع است چنانچه در ادریه لیس حاجتی بثبوت
بی ... نیست از صاعقه حسامیه که قبل ازین جواب ضربت حیدریه سرمایه تسوید در برگرفته
چیزی درین باب نقل میکنیم قال فی المنهاج والمؤلفة قلوبهم من اسلم و نیته ضعیفة او له
شریف یتوقع باعطائه اسلام غیره و صاحب قواعد از اثنا عشریه میگوید که المؤلفة
و هم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد او الی الاسلام و مسلمون اما من سادا تهم
لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغب النظراء فی الاسلام و اما من سادات
مطاعون یرجی لعطائهم قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد الی آخرها قال و هم
در کتاب بیان می نویسد و اما المؤلفة قلوبهم و هم کفار یستمالون لاجل الجهاد
بالسهم و قال ابن الجنید هم المنافقون للجهاد و قال المفید یجوز کونهم مسلمین و به
قال ابن ادریس العاقلان و المسلمون اربعة قوم لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا
نظرائهم و قوم فی نیاتهم ضعف فیقوی نیاتهم و قوم بازائهم آخرون من اصحاب الصدقات
اذا اعطوا اجبوها و رغبوا للامام عن عامل و قوم من الاعراب فی اطراف بلاد الاسلام
اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول او رغبوا فی الاسلام الخ بلفظه لیس میتوان گفت که
مقصود ... و ... آن مؤلفة القلوب بود که اسلام غیر شان باعطای مال متوقع بود و ابها

در عرب سیادتی و وجاهتی داشتند و موید این امر است آنچه صاحب قاموس المحیط فرموده
و ملخصش آنست که معاویه بن ابی سفیان و ران مردم داخل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم مامور شده بود بتالیف شان و آنها از سادات عرب بوده اند تا دیگران از ورای
آنها باسلام رغبت نمایند پس شبهه ضعف نیت معاویه در اسلام ضعیف مینماید مسلما
که نیت او در ابتدا در اسلام ضعیف بود ولیکن مدعای مخاطب لازم نمی آید زیرا که محتمل است
که قوت اسلام بعد چندی در صحبت آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم که کیمیای سعادت ابدی احیاء علوم
سرمدی منهاج العابدین معراج المومنین بود او را حاصل شده باشد و قول صاحب تهذیب الاسماء
واللغات یعنی امام نووی نیز در تایید این امر سند است حیث قال وکان معویه یقول انه اسلم یوم الحدیبیه
وکتم اسلامه من ابیه وامه وشهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حنینا واعطاه من غنایم هوازن
مائه بعیر واربعین اوقیه وکان هو وابوه من المولفه قلوبهم ثم حسن اسلامهما وکان احد الکتاب
لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هرچند در تایید احتمال مذکور قول ابوزکریای نووی فی نفسه کافی
باشد ولیکن از طرف جماعت معتقدین معاویه بن ابی سفیان برین قدر بسند نکرده تصریح شیخ
جلال الدین سیوطی ضمیمه میکردانم جائیکه در تاریخ الخلفا که مخاطب با دعوی استقرای آن تحت
... سری و سردار د فرموده معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن
عبد مناف ابن قصی الاموی ابو عبد الرحمن اسلم هو وابوه یوم فتح مکه وشهد حنینا وکان
من المولفه قلوبهم ثم حسن اسلامه وکان احد الکتاب لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انتهی
و ازین عبارت هم بصراحت معلوم شد که اگرچه معاویه در ابتدا از طایفه مولفه
القلوب بود مگر بدولت حسن اسلام رسید و در زمره کاتبین آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
... گردید و از ینجا وجه عدول مخاطب از ذکر عبارت این کتاب یعنی تاریخ الخلفا که در مطالعه
او بود بسوی عبارت ابو عمر صاحب استیعاب برای ذلک زیاده از نور دیگا تو انشمرد و در عبارت
استیعاب چنانکه دانستی لفظ بعض مذکور است و دلالت بران میکند که اکثری با جمعی
او را در مولفه القلوب نشمرده اند و افاده ریافت رسید که تا آنکه معاویه را در مولفه
القلوب میشمارند بحسن اسلام او معتقد اند علاوه هرگاه ایمان رکن ثانی آلا میه اند

ارکان اربعه یعنی ابوذر و صدیق اثنا عشریه تا مدتهای دراز باعتراف خاتمة المحدثین شیعه
اعنی ملا باقر مجلسی در تزلزل باشند و بعد ازان بقوتی رسد که بنیاد هر مان روبرو آن پس
منیعت نماید چنانچه کتاب بحار الانوار و حیات القلوب کافل این امور است و تفصیل این
ماجرا مع ما یتعلق به در کتاب منتهی الکلام بکمال شرح و بسط وارد کرده ام معاویه بن ابی
سفیان را که می پرسد و از تیقام سهای شیعه در باره دیگر بزرگان باعتراف خودشان
از هم می باشد کما لا یخفی علی المتتبعین افسوس که امامیه را هرگز بهره از انصاف حاصل نیست
کجا مرتبه صدیقیت ابوذر و کجا مرتبه خلافت معاویه بلیت ای که حمال عیب خود نشتن اید
طعنه بر نقص دیگران چه زنید **دوم آنکه** این قسم کلمات که از معاویه در آخر عمرش
صدور یافت بالکه زیاده بران که دلالت بر حق تلفی و کافر نعمتی در حق آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم دارد از مقبولین اسانی در تصانیف مجلسی مثل بحار و ازتداد دیلمی مردی
و مذکور است و خود ان بزرگان بمقتضای قول او تعالی بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ
وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ اقرار بکوری و کری میکردند چنانچه قبل ازین در منهج گذشت
ثانی از مقاله اولی این کلمات را در فسق و کفر معاویه شمردن استیصال مذهب خویش
نمودن و بر اهل فطرت سلیمه مخفی نیست که خود حذیفه و ابوذر و سلمان و امثال ایشان
در آخر عمر خود با حسرت بران هم میکردند که کاش گرد فضای دمشق و تولیت کوفه میکردیم
و هم در عسرت شریک جناب مرتضوی می شدیم چنانچه رسائل فضل و غیره بران دلالت
دارد **سوم آنکه** مستدل از کجی ثابت کرده که لعن یکی و قائد و سائق بعد از
اسلام بود محتمل است که قبل ازان باشد و هرچند بر اصول امامیه قاعده مقرره الاسلام
یجب ما قبله رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یاد نبود و حاجت در تذکر
تا ملیغی جناب ام المؤمنین ام سلمه افتاد کما سبق فی هذه الاوراق لیکن در ثبوت
دتقرران بعد از تقرر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه دانستی ریبی و شکی نیست
مع ذلک دلیل هم بر آنچه لعن شرعا قایم است باتفاق آنکه در قاموس و غیره مرقوم است
کما هو المتفاهم که حضرت خاتم النبیین شفیع المذنبین از حضرت کبریای الهی مامور برسالة

این مردم بود پس لعن ایشان حلوة و جلوة خلاف امر الهی باشد معاذ الله من ذلک فتعین صدور
اللعن قبل الاسلام و هو المطلوب **و مستتر نماند** که دلیل الزامی هم درینجا ترتیب می توان کرد
بیانش آنکه مخاطب مجتهد قبل ازین از کمان معاویه بن ابی سفیان درباره عبدالله بن عمر که بر تقدیر ارادهٔ
عبدالله مذکور اطاعت یزید خواهد کرد استدلال بر رضای او در بیعت یزید نموده و قتل معاویه را بر
طبق واقع دانسته و از حاشیه کتابی که شیخ شهید اول بیان نامش گذشته عیان دریافت می شود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حسن نیت و قوت اسلام ابوسفیان که رئیس رئیس احزاب
بود متوقع بود لهذا حصهٔ بیشتر بحصهٔ او عطا فرموده اند پس ظاهر همین است که آنچه رجای سید انبیا
بود بظهور رسیده باشد و یاد نمی آید که کسی قایل شده باشد که اسلام ابوسفیان بمرتبه قوت رسید
و اسلام معاویه بدان درجه نرسید فتعین المطلوب بطریق الاولی کما اشرنا من بعد معلوم نیست
که مخاطب با بیهقی را درین روایت از کجا شریک نموده شاید مقصود او تلبیس عوام خواهد بود چنانکه در
سایر این رسالهٔ مطمح نظر دارد **دیگر آنکه** این روایت یا ظهار قاضی نور الله در احقاق الحق
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی همان روایت است که امام اعظم امامیه یعنی شیخ حلی در نهج الحق بایراد آنش
داد فطانت و تکلم داده و شیخ صدر الدین روزبهان بتجهیل و تحمیق او در کتاب ابطال الباطل
ارشاد فرموده که یزید بن معاویه در زمان سعادت توامان حضرت ختمی مآب بالیقین متولد
نشده بلکه بعد از عم خود یزید بن ابی سفیان که در زمان فاروق در طاعون مرده بوجود
آمده پس ازین روایت استدلال بر مدعای خود نمودن دلیل بر حصول قوت قدسیه
برای مجتهدین امامیه است **آمدیم** بر مقالات نور الله شوشتری که لاف و گزاف
نموده دیریست محصلش آنکه باعث بغض و عداوت یزید با امام حسین شهید آن
اراده تزوج با زنی داشت و امام نیز عقد او را میخواست آخر آن نیک نهاد
در حبالهٔ حضرت سلطان کربلا شرف سکونت یافت پس معلوم شد که یزید هم عصر
آنجناب بوده بدریافت رسید که آن شقی در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و
سلم مثل امام حسین بود پس انکار از تولد او در وقت مسطور بمعنی محض است و
جای نمی توان کرد که عم یزید بقید حیات باشد و او بنامش مسمی کرده نه نفی

که بعضی در زندگی خویش فرزند خود را بنام خود موسوم میکنند و بعضی باشند که درباره اولاد
[illegible] هم نرسانند لهذا بر اولاد و برادران خود نام خویش میگذارند تا ذکرشان باقی ماند چون
یزید بن ابی سفیان عقبی نگذاشته این احتمال درباره او بجای خویش خواهد بود و بعد از تسلیم
[illegible] ابطال درینمقام آورده میگوییم که این روایت که امام اعظم نوشته در کتاب
ربیع الابرار زمخشری مذکور است امام شیعه هرچند معتقد صحت آن نباشد لیکن برای احتجاج و الزام
[illegible] بکار می آید چنانچه باره گذشته باز اگر به ثبوت رسد که یزید در آن زمان سید امکنه [illegible]
این روایت باین طور ممکن است که در اصل لفظ فاخذ معاویه سید اخیه یزید بود و کاتب چون یزید
بن معاویه را امیر است و یزید برادر معاویه را امیر است بجای اخیه لفظ ابنه نوشته انتهی

اقول معلوم نیست که عقل قاضی مثل امام اعظم چلپی کجا بود و صبیان [illegible] اولاد
[illegible] باشند گرافکر که علمای امامیه هرگز از ذخیره [illegible] بالغی [illegible] انصاف باید
کرد که هرگاه دو کس اراده تزویج با یکی از نساء داشته باشند چه ضرور که در عمر متقارن یکدیگر باشند
[illegible] ظاهر است که [illegible] شخص بالغ میشود حاجت نکاح او را می افتد پس [illegible] است بلکه بارها
مشاهده رسیده شده که یکی از آن دو کس عمر بیست سال داشته باشد و دیگری چهل ساله
باشد لیکن حاجت به تزویج در ریعان شباب بنسبت یکی که عمرش باربعین رسد
[illegible] مثل [illegible] که در [illegible] جوانی چنانکه [illegible] بیشتر می باشد کیف که اسباب
شادی [illegible] ابواب [illegible] گشاده گردد که از مزید حرص نوبت بجای میرسد که اگر
[illegible] صورت [illegible] بیاری [illegible] یکبار سے
می باشد چنانچه حال [illegible] الزمانی [illegible] است چه جای سلطنت و حکم را نیز
که یزید [illegible] شیعه را [illegible] گشت [illegible] عجب است که قاضی با این
[illegible] بارها [illegible] یزید [illegible] در وقت حضرت [illegible]
[illegible] نوشت [illegible] روایات اهل التشیع و اعتزال هم [illegible]
[illegible] ادل دلیل [illegible] در زمان نبوی صلی الله علیه و آله و
سلم [illegible] خیال خود بخاطر [illegible] اگر نام آن [illegible]

صافیکه خطبه یزید با امام حسین بعد تعلق داشت بر تصحیح کنشوری در ایام مکاید الشیطان
که تقلیب المکاید نامش نهاده زینب است و مختصر این قصه بنقل شمس مذکور که وضع و
اختلاق از عادات اکابر اوست آنکه معاویه در آخر عمر بمدینه آمد و روبروی جمعی از اشراف
و خواص بعمرو ابن عاص گفت اکنون آرزوی من همین است که زنی از اشرف قبایل صاحب
حسن و جمال برای یزید بهم رسد عمرو گفت که آن زوجه عبدالله زبیر دختر جعفر طیار است
پس معاویه ابوهریره را اشارت کرد تا عبدالله را حاضر گردانید معاویه بعد ذکر مناقب او
در خلوت گفت میخواهم که دختر خود را بتو تزویج کنم او مغرور و مسرور گردید روز دیگر باز
او را طلبید و حیله دیگر پیش آورد که دختر من گفت اگر عبدالله زوجه خویش را طلاق دهد فبها
والا فلا طمع مال دیده او را دوخت و باعث طلاق شد معاویه بعد ازین گفتش که او میگوید
که عبدالله بر فراق زن صاحب جمال بطمع مال راضی گشته چون ملک و دولت باقی نماند مرا
خواهد گذاشت عبدالله بکمال تحیر باز گردید معاویه او را غیبت و لعل که دختر خود را ابد الحال
امروز یا فردا راضی سکینم فریب داد تا آنکه عدت بپایان رسید پس موسی اشعری را
بر خطبه حسین و قاسم بن عباس در اثنای راه ملاقی شدند و پیام دادند ابوموسی
پیام هر سه را تبلیغ نمود و گفت من چهارم ام و دیانت خود را هم ذکر نمود القصه
زینب امام حسین را اختیار کرد انتهی و از کتب رجال بوضوح می انجامد که ابوموسی بعد
از جوانی در مکه اسلام آورده و در زمره قدمای مسلمین محسوب گشته و از حسن اتفاقات بسوی
حبشه رفته بود و قدوم او نزد حضرت خاتم الانبیاء ثانیا همراه جعفر طیار وقوع یافته
پس یزید بنابر مزعوم این متعصب عنید که خطبه زنی اگر از چند کس دیگر بان صدور یابد
دلالت دارد که اینها هم عمر باشند مساوی موسی اشعری خواهد بود فثبت ان یزید
الشقی علی تخیل التستری کان من اکابر الصحابة و بلغ اشده سنه فی زمان
النبوی صلی الله علیه و آله و سلم و ذلک هو المقصود عند العقل ... باریه زیرا که
سوق حمار ابوسفیان نه کار طفل ابجد خوانست تغالط گفتیم بتایجه محمد
بن ابی بکر با وجودیکه احیانا سه ساله هم نبود بنابر روایت سلیم بن قیس هلالی

که بنص ملا باقر مجلسی در مجلد فتن از بحار الانوار اقدم و افضل از جمیع محدثین شیعه است میانه پدر بزرگوار خویش و حضرت امیر وکیل شد و در سیر افلاک و بسیط زمین بمقتضای حدیث بساط شریک جناب مرتضوی بود علی ما یحکی من مرویات الصدوق ان شاء الله تعالی و سابق بودن یزید حمار نزد علمای روافض جاهلین استغراب عجیبی نخواهد بود و این قصه توکیل در کتاب منتهی به بسط و تفصیل مذکور است من شاء فلیرجع الیه و در منهی هم بر اصول قاضی شوشتری چندان بعدی نیست که یزید پلید در وقت سطوت هم از اقران ابوموسی باشد و هم از اقران امام حسین ندانی که پیران ناپارسا بعضی از اکابر مخصوص خود را که صاحب العصر و الزمان لقب شان است بید از جوانی رسانیده اند چنانچه بر بینندگان بحار و حق الیقین و خاتمه جلاء العیون ... ... ظاهر است

سبحان الله حال ضبط و اتقان رواة این فرقه که بر آن مباهی بالند و در کتب کلامیه بنابر ریا و سمعه و فریب عوام از دست رواة اهل سنت می نالند باید دید که قصه خطبه بود و اینها از کجی بکجی رسانیده اند نام آن زن که معاویه بن ابی سفیان برای یزید خواستگاری کرد بنابر تصریح جهابذه علماء و منهم العلامة الدهلوی فی تحفته و غیره فی غیره ام خالد بود که حسن و جمال او در دیار عرب شهرت تام داشت و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن مطیع نیز خطبه او نمودند و سفیر از طرف معاویه در این هر سه نزد ابوهریره بودند نه ابوموسی اشعری و کتب رجال هم مساعدت باین امر دارد نه باآنچه از ابرام مکابر شیعه منقول گشت کما لا یخفی لیس ذکر ابوموسی بجای ابوهریره مثل فخر عیسی صعقات

طرفه آنکه قاضی شوشتری عض بصر از آن روایات نموده که قبل ازین از معتمدین فریقین منقول گشته و دلالت بر آن میکند که یزید را عداوت امام حسین ... بود که آنجناب امارتش را مکروه میدانست و بر انکاح و اقتراح پدر او و در این امر گوشش ننهاده و بعد از جلوس منحوس بر تخت سلطنت نیز از بیعتش اعراض فرمود و این چه در باره عبد الله بن عمر که قاطبه شیعه بر تقدیر امتناع از بیعت در حرمت جنابش گذشته غیر جاریست بخلاف قصه تزویج ارنب که فرق امیه را و اراده خلافت نداشت بخلاف امام حسین **مع ذلک** در باره آنجناب

واقعه تزویج هم ضمیمه عداوت یزید خواهد بود نه مستقل و اگر عدم اصرار یزید بر عداوت
یعنی اراده قتل ماند آن دلیل محبت دینوی باشد پس قایل باید شد که هر که از دستش جان
بسلامت برده او از محبین یزید بوده فتامل حتی یاتیک الیقین اعجب و اغرب از همه آنکه قاضی بر
مقالات رکیکه و افادات سخیفه که حاصلش دانستی دست میزند و تواریخ که نام آن در کتاب احقاق
الحق جابجا مذکور میسازد رجوع نمیکند حاشا که از تواریخ غافل باشد مگر دریجا خود را دیده و دانسته
مثل جاهلان وا نموده تا تصویب و تایید قول امام اعظم جلبی درین لباس نماید و تدلیس و تلبیس بکار برد
جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و قول قریب بعد گردد درباره ولادت آن پلید می نویسد و میگوید
ابو خالد الاموی ولد سنة خمس او ستة و عشرین یعنی یزید در سال بست و پنج از هجرت
شریف ... یعنی بست و شش سال گفته اند هرگاه ده سال را که مدت هجرت و اقامت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه است ازین بست و پنج سال جدا کنیم پانزده باقی میماند پس معلوم
شد که یزید پا بنهاده نه در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده و نه
در اوقات خلافت شیخین بلکه از خلافت ذی النورین چون چند سال گذشت از کتم عدم بعرصه
وجود رسیده پس بودن اشقی در وقت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و اتهم لعنوا انکه در کلام
جلبی و دیگر برادرانش مذکور است در واقع چگونه ممکن باشد قاضی امامیه تمامی غیرت بران گماشته
که هفوات شیخ جلبی را که حقیقة امام السفهاء و حمقاست درست نماید و اقوال شیخ صدر الدین روز
بهان را اگرچه بجمیع علیهای باشد باطل سازد و داد سخن سازی دهد بر عبارت کتاب تاریخ الخلفاء چه
موقوف خطبه معاویه بن یزید که قبل ازین در مباحث یزید گذشته که عمرش بکوتاهی رسید و
نسلش منقطع شد نیز دلیل بر همانست که از تاریخ مذکور قلمی گشته چرا که اگر یزید از اقران امام
حسین علیه السلام بودی عمر او قریب شصت سال رسیدی این کلام که نقلی روشن الاعلام
از پسرش صدور یافته همان وقت حقیقة راست خواهد بود که یزید شقی در جوانی مرده شد
و انفا از تاریخ الخلفا گوشت رسانیدم که آن بدبخت در زمان حضرت عثمان پیدا
شده و قبل ازین در تحقیق خلافت ابن الزبیر و سانحه قتل او ازین کتاب
واضح گشته که یزید شقی در مبدای سال شصت و چار بجهنم رسیده پس غالب آنست

که عمر او تا چهل سال کامل هم نمی‌رسد والحمد لله که آنچه بر زبان خامه فقیر رفت در کتب معتبره
بعینه موجود است از انجمله تقریب است که در مذهب اثنا عشریه و فضل کشمیری عبارتش نقل کرده و هی هذه
یزید بن معاویة بن ابی سفیان ابو خالد ولی الخلافة سنة ستین ومات سنة اربع وستین ولم یکمل الاربعین انتهی
موضع الحاجة یعنی یزید پسر معاویه بن ابی سفیان که کنیتش ابو خالد است در سال شصتم خلافت
یافت و در سال چهارم بمرد و چهل سال کامل نرسیده بود و اگر روح قاضی شوشتری را هنوز
از کلام صدر الدین رو بهمان ترددی باشد اکنون اولیای او را باید که کتب خویش که برای تفصیل واقعه
کربلا تصنیف شده بجمع آرند ای صاحبان صفوت و صفا کتاب خدای عز و جل بر
سر نهید و سر بگریبان ندامت فرو برید و ابرو ترش نکرده تحقیق مراد [illegible] نظر
برسید که در تعیین عمر یزید و تولد آن پلید بر طبق داب علما رجوع بحساب و تواریخ [illegible]
با ترتیب این قیاسات نمی‌شاید که قاضی شوشتری بذکر آن [illegible] از چهره خود نقش
کشیده و [illegible] تاویل و تسویل [illegible] [illegible] کردیده [illegible] سازی او
[illegible] آیت کریمه ختم [illegible] و جعل علی بصره غشاوة
گویی برای او شرف نزول یافته این همه بعد تقریبش متعلق بود اکنون جواب
وجه تسمیه را که قاضی ارشاد نموده بطور اختصار باید شنید که مقصود اصلی صاحب
ابطال الباطل آنست که یزید هرگز در زمان حضرت سید ابرار پیدا نگشته بلکه بعد از
[illegible] که در زمان فاروق براه عدم رفته متولد گشته پس در وجه تسمیه بتوجیهات
رکیک دست و قلم را رنجه کرده تطویلی است خالی از تحصیل این همه وجوه وقتی صحت
جواز دارد که برادر معاویه در وقت تولد یزید پلید موجود باشد بحمد الله که بروایات
معتمده باثبات رسانیدیم که یزید پلید در خلافت ذی النورین متولد شده پس از این
[illegible] اگر قاضی از شیخ حلی و [illegible] آموخته اگر [illegible] از قاضی
شوشتری [illegible] کتاب او [illegible] بعد [illegible] آمدم
بر [illegible] توجیهات [illegible] که بعد از نشان دادن روایت مذکور کتاب ربیع
الابرار [illegible] آنکه [illegible] مذکور که در کلام

قاضی قبل ازین داشتی بنظر احقر رسیده مع ذلک ترجمه یزید ابو سفیان در کتب رجال
بعنوان مدحت وستایش مضبوط است یاد دارم که صاحب استیعاب نیز اوصاف جمیل او را
ذکر نموده و باخلاق حمیده ستوده و موت او نیز موافق تحریر شیخ صدرالدین و برهان از کتب
این فن می آید احتمال اینمعنی نیست که او مثل برادر خویش براه مخالفت و محاربه جناب مرتضوی پیموده باشد
پس صدور لعن برین بیگناه از حضرت رسالت پناه امکانی ندارد و لقد جاء بالرجل طول عمره و ما
ارتکب شیئا من المناکیر فتعین یزید السکیر بار خدایا اگر به بعضی از وجوه کما مرت الیه الاشاره
رجوع نمایند لکنه یضرهم قطعا و یجدیا نفعا و اگر گویند که او بالیقین معتقد حسن سیرت شیخین بود و حکم و
شیر استیلای تمام داشت پس طعن و لعن او بجای خود است لا استبعاد فیه گوئیم که اکنون مقبولین
لسانی خویش را باتباع سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم معاذ الله بدنام و لعن شناو باید نمود که آنها نیز
معتقد حسن سیرت ایشان بودند و حکومتها از بارگاه خلافت یافتند و مدتهای طویل برین باقی ماندند اگر عقیدت
کر بود که حسن اعتقاد بجناب ایشان نداشت و از خوان کرم انها نصیبی نیافت و خود روایات معتبره
شیعه حکم باینمعنی میکند که اهلبیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از انها شاکی بودند چنانچه نمونه آن در سابق
اوراق بحیز تحریر در آمده و غالبا از بیجهات جناب قاضی بعد ازین احتمال لفظ ممکن آورده و بدین
عنوان تعبیرش کرده پس صدور مغلطه از شیخ حلی امام اعظم شیعه بر طبق تصریح شیخ صدرالدین دمشقی
است و تجهیل و تحمیق او هم بر جای خود است نه موجب سرگرانی بعد ازین دل نمیخواهد که بدیگر
هفوات قاضی که در مقامات دیگر آورده رجوع کنم و خود را برد مهملاتش بطیب خاطر متوجه
گردانم که غایة السعی او ابطال حق و احقاق باطل معروفست و عرق ریزی درین باب
بکار می برد و خشک دماغیها از و سر میزند و هرگز تر نمی شود **چهارم آنکه**
اگر مقصود از استیعاب روایت استیعاب درباره اشباع مطاعن معاویه اثبات
کفر اوست فلانسلم دلالته علیه و اگر مراد فسق اوست پس با قطع نظر ازین منع مفید مدعای
مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود زیرا که او بزعم خود در صدد آنست که میانه معاویه
و یزید مساوات را ثابت کند و غایة ما فی الباب بعد فرض و تسلیم آنست که معاویه فاسق
باشد بخلاف یزید که تکفیر او هر چند مختلف فیه است لیکن تفسیق او مما لا قطعیه مجمع علیه فلم یثبت المطلوب

دیگر آنکه اگر معنی قول شما که لعن و بد دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین غیر ممکن است اینست که هر که بنظر شما چنین باشد در حق او دعای بد امکانی ندارد پس لازم آمد که شما در تبری و لعن اصحاب ثلثه که بر طبق تصریح و الباجد شما در کتب مطبوع و مکتوب قائل بتوحید و نبوت و معاد بودند بلکه با تقریبات عامه قوم که اسلام نمودند با این همه در زهد و قناعت هم مرتبه قصوی داشتند عذاب دوزخ را برای خود مهیا میسازید زیرا که اصرار بر مخالفت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موصل به درکات جهنم است خالدین فیها و لبئس مثوی المعاندین و اگر مراد از اسلام مذکور ایمان است پس معلوم شد که پیشوایان زراره و شیطان الطاق که ائمه هدی درباره شان دعای بد میکردند در کلینی و توحید قمی و کتب دیگر بطرق متنوعه مرویست و حقیقتش نیز بتفصیل تمام هم در کشی و مجلدات بحار دیده شود.

[illegible] درباره شان سفارش اکابر اصحاب خود را هم کوشش نمودند و [illegible] بر خویش از [illegible] ندادند چنانچه اشارتی در همین باب سابقا رفته مومن نمودند اینها را بزرگان شما [illegible] سوی حضرت [illegible] الله علیه و آله وسلم پیشوای خود قرار داده اند و از مه[illegible] دینی [illegible] شان سپرده اند چنانچه از حق الیقین ملا باقر مجلسی نیز بدلالت مراد آتی [illegible] کلام صاحب تبصرة العوام ملقب بعلم الهدی سید مرتضای رازی [illegible] الشافی کتابی فاضل مجلسی است هویدا میشود که این همه پیشوایان امامیه [illegible] اسلام [illegible] نداشتند زیرا که اینها خیال روز سیاه نخورده و بر ملا گفته که امام [illegible] باشد اکنون معلوم شد که آنچه درینجا گفته اند که لعن و بد دعای آنحضرت [illegible] و آله وسلم در حق مسلمین ممکن نیست جناب مجتهد معتقد باین امر نمی باشند و از عالی بات [illegible] می دارند و حال [illegible] مصنفات کراجکی و مولفات مجلسی الی ان ذلک استقرار نمایند این همه روایات را که برای مثالب معاویه بن ابی سفیان ایراد [illegible] با ضمیمه این تقریبات بطرق متنوعه و اسناد معتبره در مذهب خویش جا بجا خوانند یافت خوش اقبال و ازلی [illegible] که هر قدر بد دعا [illegible] و لعن و طرد ائمه هدی در حق بزرگان این طائفه فاحشه زیاده تر منقول است رتبه اینها از همه زیاده تر شمرده اند چنانچه در بشمی [illegible] فواید استرابادی هم بهمت بر و زد الی [illegible] ذلک من کتب الرجال و الاخبار

انصاف اینست که اگر اینقسم عندیات و جهلات را اساس نه نهند و این نوع هفوات را
مصدر نشوند هیچ تر و خشک اینمذهب باقی نمی ماند **پنجم** آنکه محتمل است که امیر شام
نهی حضرت خیر الانام را بر کراهت حمل کرده باشد چه لازم نیست که هر نهی مستلزم حرمت
باشد چنانچه جابجا کتاب مجمع الفواید و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان و غیر آن دلالت دارد
و از کتب اهلحق نیز همین معلوم میشود که لا تحزن بر تصریح ائمه عظام شیعه دال بر صدور حرام در خطاب
افضل الصدیقین باشد و موید این توجیه است لفظ لا اری به باسا که از معاویه در مخاطبه ابو
الدردا رضی الله عنه صدور یافته مگر کلام فقیر را جناب مخاطب و سکی که صراحة ازین روایت
ادعی شده اندکی گوش میکنند تا که سندی از جواب ایضاح که سعی برادر بزرگ
ن فراهم آمده مسموع نشود و آن عبارت سند ایها اینست که با نه
آدم بر سر مطلب که لفظ باس فقها انجا استعمال کنند که حرام باشد یا مکروه چه هیچ فقیهی بلکه
طبیعی این کلام نخواهد گفت که لا باس بالصلوة فی ثوب اصابه ماء المطر او ماء البحر او
ماء الورد انتهی بلفظه **سبحان الله** بعیوب مجتهدین خویش نظری نمیکنند که بدعات
را در مسایل شرعیه داخل کردند حتی که در فصول اذان شمردند فکیف بدعتیکه بانی مبانی آن
نزد شیعه حضرت فاروق باشد و آنهم بعنوانیکه هم انشا غلط باشد و هم املا غلط که اگر از آن
تعبیر بکفر هم از غایت غیظ و غضب کنند کمتر خواهد بود و لا اقل که حرام باشد خود
معترف اند که استحلال حرام البته کفر است پس حیرانم که با وصف صدور لا باس
که دلالت بر کراهیت دارد و مکروه شده هم یکی از افراد اوست لزوم کفر معاویه
یعنی چه از نیجاست که حضرت فاروق فقط به بیان مسئله قناعت کرد و اشاره بدان نمود
که سخن همانست که ابو الدردا گفت درین باب چون اجرا باید نمود و از سرزنش معاویه
چنانچه مخاطب و سکی دعوی کردند پهلو تهی فرمود **آمدم** بر سر گرانی و هدای ابو الدردا
پس باید دانست که انچه دلیل فسق معاویه هم نتواند شد چه جای کفر و ردت او و بنا
کردن الصفین کلمه از انصاف بیگانه شده اند دانسته که گفتگوی خلفای راشدین در مسایل
شرعیه تا آن حد میکشید که اغیار گمان میکردند که شاید باز دیگر ملاقات نخواهند کرد چنانچه

محدثین اهل حق و یقیناً این قصص و حکایات را ذکر کرده اند و مولانا رشید المتکلمین انار الله
برهانه الی یوم الدین در رساله رد متعه نقل فرموده اند از حضرات اهلبیت باعتقاد امامیه در اصل امامت
آنچه بهمدگر صادر شده چگونه زیاده ازین نخواهد بود چنانچه مشتی نمونه از خروار بسمت گذار یافته و
آنچه مجتهدین امامیه فیما بینهم از تهجین و تشنیع مینمایند آیا بر کسیکه ناظر بتصانیف قمی و تمامینی و
امثالش باشد مخفی تواند بود و اصولیه و اخباریه آنچه از جنگ و جدال و قتل و قتال باخود ها کرده
اند و میکنند عیانست که حاجت به بیان ندارد و بعضی از اکابر علمای خود را با وصف انزوا در
کاظمین و دیگر عتبات عالیات به تیغ بیدریغ کشتند و اثاث شانرا چنان تاراج کردند که ترکان
خوان یغما را باید هرگاه از علمای امامیه که دعوی انصاف و صلاح و تقوی دارند سوال میرود
که این مقاتلات و مشاجرات آخر موجب کفر یکی از فریقین خواهد بود و تشنیعات مذکور
بالضرورت حکم بفسق احد الجانبین خواهد نمود چنانچه شما در مثالب و مطاعن اصحاب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم مرتب مینمائید نهار تعجیل نمیشوند و از انصاف و عقل
بیگانگی اختیار کرده میگویند که هر یکی تاویلی و جهتی داشته اگر ماجور نخواهد بود در معذور
بودنش حرفی نیست سبحان الله کسیکه از اداب آیت کریمه یا حدیث
شریف ندانکه بسمع اصغا شنیده داد هضم نفس داده و علم و تبحر خود را هیچ نشمرد
او را بجهل و نادانی مجروح میکنند و شخصی که تاویلش بکار برد و قتیل و قتال نمود او را از کفار
می‌شمارند بالجمله اثبات فسق صحابه هم ازین روایت علمای امامیه را مشکل افتاده
چه جای کفر او که در پی آن شده اند و عجب نیست که چون خاطب بضعف دلالت
این روایات پی برده لفظ حسن اسلام بطور ظرافت می آرد تا او را جای فرار باقی
نماند و مثل مسکی بگیر و دار احادیث اهل حق گرفتار نشود باقی ماند طعن فظاظت
فاروق جوابش آنکه چنانچه حضرات انبیا علیهم السلام در باب رقت و فظاظت
مختلف بوده اند و بدلالت احادیث بحار و حیات القلوب که در قصص انبیا مسطور
است مزاج حضرت موسی از قسم اول بوده و مزاج حضرت هارون از قسم ثانی
و جناب خلیل را اتفاق حاصل بود و حضرت یونس را عجلت همچنین امزجه اصحاب و اهلبیت نبوی

اختلاف است آیا این هم بر جناب مجتهد مستور و مخفی است که حدیث علل صدوق دلالت بر آن
دارد که جناب امیر برزانی شیخین وقتی که بار بار برای معذرت فدک می‌آمدند و قسم خوردند
که بی استرضای فاطمی زیر سایه نخواهند نشست و یکروز بهمین عنوان بسر کردند رحم آورد و
حامی شان شد و نزد جناب فاطمه زهرا سفارش آنها نمود و آنجناب هرگز رحمی بحال زار شان
نفرمود و چگونه بر اصول امامیه تصدیق بلکه تصور کرده شود که جناب سیده از غصب فدک ملول
بود و رنج و کدورت بسیار داشت و جناب امیر سر بر پای عمار علاوه در کتب احادیث
و تفاسیر امامیه مثل کنز العرفان خود روشن است که فظاظت فاروق مورد ستایش جناب سرور
عالم است و لانسلم که هر شخص را که فظاظت و خشونت داشته باشد فرموده باشند که بجنت
نخواهد رفت تا درباره حضرت عباس علی و مانند آن اشتیاق لازم آید آنچه لازم آید و قس علی
هذا البسیار که از معصومین و بزرگان دین کما لا یخفی علی المتتبعین پس معلوم شد که قرآن حقانی این رکاکت را
محسوب در امور نیست که استحسان آن از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است پس ذکر آن
جابجا برای خلیفه ثانی ذکر کردن دلیل قساوت کما لا یخفی **ششم آنکه** بروایت بیهقی
از ابن عباس بر تقدیر صحت و ثبوت احتجاج مخالف حکم جناب امیر است درباره امیر شام و متابعان
وقتیکه لشکریان حضرت امیر المؤمنین در ایام جنگ صفین ایشان را بد می‌گفتند علمای امامیه
خود در نهج البلاغة و مانند آن و علمای ما در شروح کتب احادیث آورده‌اند که حضرت
مرتضوی از سب و بدگفتن منع نمود و فرمود که از خدا درخواست کنید که خون هر دو لشکر
را حفظ فرماید و اهل خلاف را بسوی امر حق هدایت نماید مگر بحث متاخرین امامیه
که هم عصر فقیر اند بتقلید اهل اعتزال و تشیع کما لا یخفی علی مطالع شرح المدائنی
علی نهج البلاغة و هفوات الکنتوری است که جناب امیر رضی الله عنه از سب و دشنام
منع کرده بودند چنانچه روایت کتاب مذکور بدان گواه است و گفتگو در لعن و از منع لعن شده
لعن چیز دیگر است و سب و دشنام مادر و خواهر و طعن در نسب شخص کردن امری آخر
پس تقریب یعنی سوق دلیل بر مدعا تمام نیست کمترین انام گفت اول باید که بسوی عبارت
فاضل مجلسی در تذکرة الائمه که در فضایل آنجناب آورده نظر کنید که هم از سب منع نموده

و هم از لعن معاویه به همین عبارت ذلک الکتاب اهل کوفه شامیان را لعنت کردند و معاویه
را دشنام میدادند منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را انتهت و کتب دیگر
نیز دلالت برین تعمیم دارد و هیچ یکی از دانشوران خیال نمیتواند کرد که ممنوع شدند
لشکریان حضرت امیر از لعن شامیان و سب معاویه و اگر معاویه را لعن میکردند و شامیان را
دشنام میدادند باکی نبود و همچنین تخصیص معاویه هم قابل التفات نیست و الا لازم آید که
دشنام مادر و خواهر دادن مروان و دیگر بنی امیه جایز بود ثانیا باید که بافاده فخر الدین
نجفی رجوع آرند جائیکه در مجمع البحرین تحقیق لفظ سب و شتم میگوید السب الشتم و الشتم
السب ابن قصعت الشی یا هو از زار و نقص انتهی بلفظه و موید همین است آنکه جناب الهی
فرموده وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ
عِلْمٍ و مراد ازان همین است که بد نگوئید اصنام را که اهل کفر از حد تجاوز نموده خدا را
بد خواهند گفت و بد گفتن هم در ضمن لعن متحقق میشود و هم بطور دشنام و هیچ عاقلی باور
نتواند کرد که در صورت دشنام مادر و خواهر کفار مقابله اهل اسلام خواهند کرد و روسیاهی
دنیا و آخرت بسبب دشنام خدا و رسول برای خویش مهیا خواهند نمود و بر تقدیر لعن اصنام
مرتکب بی ادبی و بی اندامی نخواهند شد و ایضا تائید این مدعا میکند آنچه شیخ صدوق
در رساله اعتقادیه خویش آورده و شارحین بتفصیل تمام ذکر میکنند که ملخص آن این است
که شخصی دشمنان اهلبیت را نام بنام لعن میکرد حالش بجناب امام صادق رسانیدند
فرمود که خدا او را لعنت کند که متعرض ما باشد و حالانکه حق تعالی خود فرموده و لا تسبوا
الذین الآیه و مراد این است که شما بد مگوئید و الا شما را بد خواهند گفت در رفته رفته نوبت
بخدا خواهد رسید چنانچه در حدیث آمده که هر که شما را بد گوید مرا بد گفته است و هر که مرا
بد گفت بدرستی خدا را بد گفته و وجه تائید ظاهر است [illegible] بر تقدیر تخصیص
[illegible] معاویه [illegible] تعرض [illegible]
[illegible]
موجود است [illegible] امام [illegible] است [illegible]

معلوم شد که جناب امیر هم از لعن منع فرموده و هم از دشنام و هو لمد عا کو نزد مخالف
این منع بجهت اسناد طریق لعن اولیا و انبیا و جناب اقدس او تعالی باشد فانه لیس بمحل
النزاع و **بعضی** از معاصرین که بدرس کتب تحصیله توغل تمام دارند و وقتهای فلسفیه با تمامی
ایشانرا باستیلای تمام فرا گرفته چنان افاده نموده اند که حضرت امیر فرموده اند که مرا زشت می نماید که
شما سباب باشید و سباب مبالغه است در سب پس معلوم شد که از عادت گرفتن و خو گر شدن بایشان
امر منع کرده اند پس کراهت و زشتی بدین قید تعلق دارد نه بنفس سب گوی **گفتم** حقیقت امثال این
که فطانت و ذکای سامی از حد در گذشت ولیکن اگر کسی بگوید که در آیت کریمه وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
للعبید نفی قید است و اصل کلام مثبت تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا جواب
او چه خواهد بود همچنین در حدیثیکه امامیه در مناقب امیر المومنین نقل میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خیبر فرمودند لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و
رسوله کرارا غیر فرار نفی مبالغه فرار است و اصل فرار بر قرار است زینهار بخیال نمی آید که
امامیه در جوابش چه تقریر خواهند کرد پس صحبت منقضی شد و مطارحه بپایان رسید و الحمد لله
مخفی نماند که قاضی نور الله شوشتری در حواشی منهیه که جابجا بر حاشیه کتاب خود
که بر تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی نوشته تقریر فاضل لاری را در بعضی از آیات کریمه
نقل نموده و از آن تقریر چنان مستفاد میشود که در آیت کریمه مذکوره رجوع مبالغه بنفی
است باین عنوان که اولا نفی ظلم را اعتبار کردند باز ملاحظه مبالغه در آن نمودند پس
مآل معنی آیت مذکوره باین عبارت میرسد که حق تعالی زینهار ظلم کننده بر بندگان نیست
پس متوهم نشود که ذکر آیت مسطوره در مناظره معاصر که از بنده وقوع یافت بجای خود
نبوده زیرا که این توجیه در کلام حضرت امیر نیز بلا کلفت جاری است که زشتی
و کراهت سب را اولا اعتبار نمودند باز ملاحظه مبالغه در آن فرمودند پس معنی
حدیث علوی اینست که مرا بسیار زشت می نماید سب شما در باره معاویه
و لشکریان او و این معنی [illegible] که تقریرش قبل آمد و تنها سب [illegible] بر آن دلالت دارد
بسیار سب [illegible] قتال حتی یاتیک الیقین [illegible] آنکه [illegible] امامیه [illegible]

صاحب تحفة الاخبار روا باشد او برای اثبات خلافت بلافصل مرتضوی دعوی قطعی دارند که باتفاق
فریقین بجای خویش ثابت شده که جناب مرتضوی و دیگر اجلهٔ اصحاب مثل خلفای ثلثه بامر
نبوی برای زیارت اصحاب کهف و رقیم رفته اند و برؤیت شان مشرف گشته فرقهٔ سنت ا
کر اصحاب کهف سلام اصحاب را جوابی ندادند و چون حضرت امیر از طرف آنها شکایت
فرمود گفتند که از عادات ماست که جز نبی و وصی نبی را جواب نمیدهیم و در روایت کاشانی
هم در خلاصة المنهج دلیل بر آنست که اصحاب کهف کو جز بجناب مرتضوی التفاتی نکرده اند
مگر اصحاب رسالت مآب بزیارت اصحاب کهف رسیده اند پس اگر معاویه بن ابی سفیان و
مانند او مشتاق لقای شان شوند و از مزید شوق بر گفته ابن عباس عمل کنند کدام کفر لازم
می آید **و محتمل است** که خود ابن عباس درین امر که حق تعالی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم را از رؤیت شان منع فرموده راه خطا پیموده باشد چنانکه از تفسیر کاشانی بر می
جایش گفته که هرچند خطاب لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ
رعبا بجناب سرور کائنات باشد مگر مراد غیر آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم پس معلوم
شد که این الفاظ خاص برای منع حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم قرار دادن بر مقام
خود نیست **و نیز بر تقدیر** تسلیم محتمل است که معاویه دانسته باشد که چون خطاب خاص
است بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چه عجب که خصوصیتی داشته باشد زیرا که جمعی از
اصحاب در غار رفته اند و برؤیت و استماع کلام شان حظ وافر برداشته و هرگز از راه
نفرت پشت نگردانیده اند پس عجبی نیست که مرا هم این نعمت فراز آید و از
تفسیر کاشانی چنان سمت وضوح دارد که خود رسول مقبول را خواهش دیدار شان بغایت
قصوی بود ولیکن وحی آمد که تو ایشان را در دنیا نخواهی دید و ازینجا معلوم توان کرد که
قیاس اولویت ابن عباس نیز بر جای خود نبود زیرا که دیگران دیده و هرگز کسی از
امامیه فرار ایشان نقل نمی کند اگرچه قصه های فرار برای شان در دیگر جاها بجهت نفاق و
زشتی روایت می نمایند **خطای دیگر** که از ابن عباس درین امر صادر یافت آنکه
حضرت سرور کائنات مفخر تمامی موجودات را از معاویه بن ابی سفیان که برای اثبات کفر او

کافر

مخاطب مجتهد نطاق همت بر میان جان بسته تفصیل داد و گفت ای معاویه تو نتوانی دید زیرا که
رسول خدا را که بهتر از تست منع کرده اند و هرگاه از افادات ائمه عظام بلکه امام اعظم
امامیه بجای خود کما اومانا الیه فی المنتهی ثابت باشد که وجه کلام جناب امیر که هر که مرا از شیخین
افضل خواهد گفت هشتاد تازیانه بر او خواهم زد آن بود که شان مرتضوی از علو تفضیل نگراید
لیکن سیکه جناب خاتم النبیین را از همچو ملحدی کافری بزعم امامیه افضل دانسته باشد حالش نزد
امیر المومنین چه خواهد بود و این روایت یعنی قصه معاویه در تفاسیر امامیه مثل خلاصة المنهج هم مروی
است بروایت این قسم خیالات شیوه دیرینه ابن عباس با اصول امامیه است چه بعد ازین خواهد
آمد که حضرت امیر را بر شیخین ترجیح خواهند داد و لیکن درینجا قیامت کردند که بر معاویه جناب سید
المرسلین را ترجیح داده اند شاید که قایل به فضیلت مرتضوی بر جناب نبوی هم باشند که آخر
شیخین بهر از مرتبه بهتر از معاویه بودند چنانچه از جواب ایضاح قبل ازین دانستی و بعد ازین
از کلام مخاطب نیز این امر ثابت میشود جائیکه خواهد گفت که لفظ قلیل العیب در باره عمر رح
اضافی است نسبت بعثمان رض غیر او ایست حال عمر فاروق که او را بکمال غیظ و غضب
یاد میکنند تا بصدیق اکبر که بلا ریب نسبت فراخی و نرمی هم داشت چه رسد این همه بعد
ازان است که معاویه ابو سفیان را انظر بظاهر قول او فنظر الیهم مشتاق رویت اصحاب
کهف قرار دهیم و الا معتقدین خلافتش را امیر رسد که بگویند که آن مردم که آنها را بسوی
روانه کردند و برین کار برگماشتند با وصف استماع کلام ابن عباس شقی و دلیل زاید
الوصف داشتند برای آنها معاویه بن ابی سفیان آرزو کرده و صیغه متکلم مع الغیر که
معبر از حال شان تواند شد گفته و ازینجاست که بیلای احتراق گرفتار شدند و هیچکونه
تجویز توانکرد که مزید گناه از معاویه باشد و دیگران در پاداش آن در عقوبت مبتلا
میشوند و این احتمال بر اصول شیعه چندان مستبعد نیست زیرا که اکابر امامیه چنین تقریر
میکنند که هر چند حضرت موسی خود میدانست که طلب رویت خدا تعالی که مبرا از مقابله
و محاذات و کثافت جسم و مانند آنست کفر محض است مگر بنابر الحاح همراهان که بعد
از افتادن صاعقه هم حیات یافتند و هم به نبوت بعد از صعود و این قسم کفریات میتواند

گردید چنانچه در تفسیر ابلیت و مانند آن مرقوم است و قد عرفته فی المباحث السابقه
بنا چار نیز طلب رویت کرده و کالهٔ مصدر کفر گردید و گفت رب ارنی بخلاف معاویه که طلب دیدار
اصحاب کهف برای این دم نمود و زیارت اصحاب کهف هم ممکن و هم واقع که امر اگر در واقع
مشتاق دیدار اصحاب کهف می بود بایستیکه بلای صرصر معاویه هم میرسید و سرش نمیگذشت چنانچه
حضرت موسی از طور بر زمین افتاد و واقع شد آنچه واقع شد حتی که بعضی از علما بموت حضرت
موسی قایل شده اند چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج الساد اشارتی بان کرده کما ستعرفها
ان شاء الله تعالی و حال صاعقه خود معلوم است که تاثیرش در مواد مختلفه مثل تاثیر آفتاب که گازر را
سیاه و پارچه را در همان وقت سفید میکند مختلف است چنانچه از شرح هدایه که صدری را
نوشته هم بوضوح می انجامد و تجربه هم بدان شاهد است که بسا باشد که جسمی را بعد احراق تکه تکه سر
کند و گاهی بر کسی می افتد که آنشخص جز تسلیم جان بجان آفرین در هیچ بلای ظاهری ابتلا نمی یابد
و شاید که این امور تابع قوت و ضعف شخص باشد قوت انبیا خصوصا حضرت موسی از کتب
و نقل بلکه نص قرآنی فوکزه موسی فقضی علیه خود ظاهر است پس اگر همراهان موسی بعلت
افتادن صاعقه مرده باشند و حضرت موسی بر زمین افتاده تا چند روز بیهوش گردیده قرین افاقت
شده باشد درینهم چه استبعاد خواهد بود که گفته اند علیت تا شود جسم قوی لاغر ولاغری
مرده باشد از بیخی **تنبیه** من بعد باید دانست که قول مجتهد الزمانی و قریب باین در تفسیر کشاف
و بیضاوی واقع شده دلالت بران میکند که حضرت مجتهد نه خود تفسیر بیضاوی را ازین مقام دیده نه
معنی عبارت سنگی. اکه قبل ازین گذشته و ماخذ افادات مخاطب است فهمیده زیراکه قول او و
قریب باین دال بر انست که آنچه در بیضاویست عین عبارت و الفاظ بغویست و حالانکه
از لفظ عن معاویه تا آخر قصهم که از آغاز و انجام است در هیچ لفظی اختلاف رونداده و هر دو
عبارت عین یکدیگر افتاده سنگی در وقت بیان این مطلب جز برای دو سه لفظ ذکر کرده و قدر
عبارت کشاف را که تعیزی داشت خود بیان کرده حیث قال و قاضی بیضاوی
بتفسیر آیت لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا الآیه که حکایت از
اصحاب کهف در قیم است و بغوی نیز در تفسیر این آیت روی عن معاویه اه و در

لهذا

کشف غمه آمده فقال معاویة انتهی حتی اسلم او هشتم آنکه بر تقدیر تسلیم دلالت حدیث
قنوت بر لعن معاویه و اتباع او گفته میشود که اگر این قنوت متأخر باشد از منع لعن بر معاویه
و اهل شام لازم آید آنچه در قرآن مجید ارشاد نموده‌اند که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و اگر قنوت متقدم باشد فقد
ثبت الرجوع و این بعد از ثبوت و اعتبار صحت این روایت است، والا می توان گفت که خود
جامعین این کتب اقرار بآن دارند که روایات ضعاف هم درین کتب آورده‌ایم فعلی ای تقدیر
لا یقوم حجة و لا ینتهض دلیلا نهم آنکه نزاعیکه میانه اهل حق و معتزله واقع است خود
امیه مثل شرح مقاصد و شرح عقاید و تصانیف دیگر علما موجود از مطالعه آن جناب
بثبوت میرسد که این نزاع زیاده‌تر بر نزاعی است که در اهل حق و دیگر فرق وقوع یافته فکیف
که ابن ابی الحدید اعتزال را به تشیع جمع ساخته خصوصا وقتی که حال احمد بن ابی طاهر هم معلوم
نباشد که آیا فقط معتزلیست یا در زمره شیعه محسوب است پس ازین روایت کفر معویه
ثابت کردن و الزام اهلسنت از آن درخواستن از عجایب افادات خواهد بود
و بعد از تسلیم معارض بروایات و اقوال علماست که تصریح بحسن اسلام معاویه نموده
اند چنانچه قبل ازین گذشت و تازه اینکه صاحب اسد الغابه می نویسد و شهد مع
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حنینا و اعطاه من غنائم هوازن مائة بعیر و اربعین
اوقیة و کان هو و ابوه من المؤلفة قلوبهم و حسن اسلامهما و کتب لرسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم پس چگونه احتجاج بآن می توان کرد و حاشا که معتقدین خلافت معویه
بن ابی سفیان با وجود قبول و اقرار این روایات این اعتقاد بمعویه هم رسانیده باشند
مگر اندک انصاف باید نمود و خدا را حاضر و ناظر دانسته حکم باید شد که بعضی از
اصحاب در حق بعضی از ائمه امجاد چه گفتند و از کنایه ابلغ من الصراحة آنچه تقریر
کردند هیچ مسلمانی را نمیرسد که تفصیلش نماید الا باشد ضرورت فقیر درین امر چندین
شاهد و نظیر بخاطر خود نگاه میدارد در ینمقام یکی را از آن و آنهم باجمال ایراد میکند بگوش
انصاف باید شنید که روزی حضرت امام صادق ع بعبد الملک بن اعین شیبانی که او را

علمای طائفه باستقامت وکمال تشیع موصوف وممدوح میکنند چنانچه از کتاب مختصر ومحاسن
وغیرها هویداست ارشاد نمود که ای عبدالملک چگونه پسر خود را ضریس نام گذاشتی آن شقی گفت
چگونه پدر تو ترا جعفر نام گذاشت امام صادق جواب داد که جعفر نام نهریست در بهشت وضریس
نام شیطان ودر قول او آنچه بی ادبیست خود علمای متبحرین امامیه که اعرفند باستعمال لفظ
جعفر در محاورات عرب اند چنانچه در امثال سائره آمده رایت جعفرا علی جعفر فی جعفر یاکل
جعفرا اعتراف بآن دارند باز برای سرپرستی او تاویلات دور از کار کرده خود برکات آن
اقرار میکنند در کتب رجال می آرند وراه تعصب وعداوت اهلبیت می سپارند ودست از
روایات وحسن عقیدت باین شخص بر نمی دارند **و مخفی نماند** که در تفاسیر که
علمای امامیه از ائمه نقل میکنند موجود است که مراد از قِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا
وَبَصَلِهَا جناب امیر وسیده وحسنین اند پس تمثیل بخربزه در تسمیه جعفری موجب
بی ادبی عبدالملک نباشد که علمای امامیه دعوی بداهت در آن باب میکنند ومیگویند
فی قوله من سوء الادب ما لا یخفی فتعین المعنی الفاسد **طرفه آنکه** علمای طائفه
کردلی داده این مجتهدین اند این همه سوء ادب وبی اندامی را بدین دو حرف رایج میسازند
که شاید میانه امام صادق وعبدالملک بن اعین مزاح ومطایبات معمول ومرسوم
بوده ودرینجا مثل مشهور صادق آمد که با ریش بابا هم بازی واگر کسی این قصه را منکر شود
بلکه بکتاب خداوردی بن قاسم افشار که در رجال امامیه نوشته وکتاب خود را به
اسامی مقبولین قصر کرده رجوع کند وکتب قدما مثل رجال کشی وغیره تتبع نماید
وبرین قدر هیچ موقوف زراره بن اعین شقی که او را در تهاجی اصحاب
برگزیده اند وسگ زرد برادر شغال است از جناب صادق صدوق نقل بد روایات
اکابر علمای قوم که صاحب منهج المقال از جمله شان بود تبرا کرده وصریح آن لفظ
گفته که هیچ کسی از خوارج ونواصب در حق آنجناب نتواند گفت اگر اجل
مهلت دهد در خصوص این امور کتابی می نویسم که یادگار باشد سرمه دیده اولی
الابصار گردد انشاء الله تعالی **بالجمله** معلوم شد که امامیه دیده ودانسته این مجتهدین

را بجهت عداوت ائمه اهلبیت ولی اندابیهای شان بجناب شان بندره قبول رسانیده اند و
هیچ دقیقه را از سرپرستی این زنادقه باقی نگذاشته باز بپوستین اهل حق افتاده اند و بعضی
از اعذار ضعیفه ایشان در رجال اینست که امام صادق ع برای عبد الملک بکمال تضرع و زاری دعا
فرموده و رحمت فرستاده و وقتی که خبر وفاتش بگوش آن امام برحق رسید فرمود که خدایا
ابو الضریس را بهترین خلق اعتقاد میکرد پس او را روز قیامت همراه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم محشور کن بعد از آن گفت که هنوز مثل ابو الضریس در جهان نیامده انتهی و نیز از
جمله اعذار قوم است که امام صادق علیه السلام قبر او را همراه اصحاب زیارت فرموده و حالانکه این
عذرها همه رکیک و مهمل است زیرا که این امور را برای پدر شیطان برادر او زراره مصداق مثل مشهور
مستعین و اینت میکند و حال پلیدی و نفاق آن پیدین در همین ورق معلوم همگنان گشته که در
منافقین نظیر خود نداشته سبحان الله علمای طایفه را شرم نمی آید که در مناقب صدیق جائیکه روایتی
از جناب صدیقه باشد میگویند که دختر برای پدر هرچه گوید کی لایق اعتبار است و ندانند که قرآن مجید
بر ایمان و عدالت و تطهیر او ناطق است و آنچه در مقدمه فدک علمای فرقه درباره جناب سیده گفته
اند صادق و ایمان عبد الملک خود محل نزاع است و چگونه باور توان کرد که صادق علیه السلام
با وصف شنیدن لفظ معلوم از زبان عبد الملک و ارشاد اجمعتی که زراره و برادرانش دشمن
اهلبیت و بدتر از یهود و مجوس و سایر کفار اند چنانچه در رجال کشی و مانند آن مسرود است و انتقام
کشی ایشان آن ندارد چنین دعا فرماید و بنقیض آن لب کشاید که خدایا پدر [illegible] ابو الضریس چنین
اعتقاد داشته که ما بهترین خلق هستیم پس درباره معاویه و عبد الملک بن اعین و بعضی
از اهل حق و جمهور اهل سنت فرق واضح شد و الحمد لله علی ذلک و تناقضی که در این حدیث و مرتبه زراره
که مثل او کسی نیز در قصه موجود گذشته واقع است ابین من الامس دهم آنکه
آنچه درباره نسبت سم امام حسن ع بمعاویه بن ابی سفیان دراز نفسی بکار برده اند
و از روایات معتزله با عتزال و بعضی از تواریخ بتقلید بعضی ثابت کرده معارضه
آن روایات نتواند کرد که علمای عمده انکار این نسبت آورده اند و رسایل مفرده درین
باب تصنیف کرده باقی ماند روایت صاحب استیعاب پس دلالت بر مطلوب

ندارد چنانچه بعضے از اکابر متکلمین فرموده اند که محتمل است که مراد ازین طائفه همین
طائفه باشد که درعرف عام امام اعظم شان را شیخ الطائفه گویند فلا یدل علی المدعا
ولا یؤیده بنجو من الانحاء، و روایتیکه از زمخشری در باره ادای سجدات شکر بعد از وصول
خبر شهادت امام حسن نقل کرده بعضی از امامیه بطور خویش نیز نقل میکنند و بران در
باره تشیع ابن عباس می نازند و حیرانم که کسیکه با جناب امیر المومنین رضی الله عنه بر
اصول شیعه آنکسند که قبل ازین دانستی و وقت خروج امام حسین از متخلفین باشد
چنانکه بعد ازین خواهی دانست انشا الله تعالی نازو افتخار برو چه معنی داشته باشد

غلط گفتم بر اصول رفضه صدور این کید و حرف از ابن عباس لایق آن بود
که علم و نقاره برای آن نهند و پنج نوبت داد نوبت نوازی دهند که بر مذهب ایشان
کمال سرپرستی اهلبیت بود که از عبد الله بن عباس صدور یافت و شاید که علمای متدینین
این روایت را با بیع روایات تعلق و مانند آن بصور خیالیه خود قرار داده باشند

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

اینست بعضی از ابحاث از طرف بعضی از علما که درین اوراق بی کلفت ضبط کرده
و هنوز اگر امانی و غوری بکار برده ابحاث دیگر هم درین روایات پیدا است لهذا
نتیجه که جناب مجتهد الزمانی بعد از ختم این روایات بزبان خامه تفویض کرده گفته
اند پس فرق آسمان و زمین درمیان معاویه و یزید قرار دادن زمین را از آسمان
نشناختن است در حقیقت سخن از آسمان و جواب از ریسمان است

المقالة الثالثة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی

سبیل الرشاد قال اجیب العز الحسیب بانما تجهد و استیلا و هو ایضا ممنوع فلانسلم ولا نعنی
تجمیع بلکه بر ابطال الشر اقامت بیه ان فی تو آثر دا ما نقلا فلما مر انفا و اما عقلا پس از انکه بیان
تعدیه بالسیف ... که ... قائل بولایت جمیع امه بودند زیراکه
وقت ... تمامی ... غیر از اهل کوفه دیگران اختیار کرده ندوازده بابی شیعه شمرده
شده ... می نمودند ... از بیعت یزید ... بعد از خوف از لشکر یزید بیعت نهاده

امده بودند برسید بن زیاد و عبید الله بن زیاد و تدبیرات و قهر و غلبت بلی پیاده ایشان بظهور رسید
نه آنکه وقت مظنه لحوق ضرر و خوف هلاک تقیه و استتار واجب میشود چه جای مرتبه
یقین کما ستعرف ان شاء الله تعالی این همه جوش محبت که بنا بر تشیع اینها متواتر بر روی
کار آمده قبیح تر ازان بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم ایشان کمتر از زاغ و زغن نبود
و نیز از شجاعتیکه برای این فرقه عنایت شده و هم مذهب ایشان که وجوب تقیه است
سخت بعید می نماید که با وجود قهر و غلبه آن بلید منحرف گردیده در طلب امام حسین علیه السلام
دوازده هزار نامه ارسال دارند که سبزها روییده و ثمرها فرا رسیده و اسباب جنگ
همه مهیا گردیده زود تر بقدوم خود این بلاد را نورانی کن نظم ز نورایت فتح افراختن
زمانه بکیران ساختن * سپاهی چو آشفته پیلان مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
چو با تیغ آهنگ خون آورند * ز سنگ آب و آتش برون آورند * چو تیر از کمان در کمین آورند
سر آسمان بر زمین آورند * و انکار و صف عنوانی آنها بجهت اختیار ربو فائی و تقاعد
از شرف اعانت آنحضرت که ظاهرا بر طور شیخیه چه تواند بود کما سیاتی بعد ذلک
ان شاء الله تعالی با وصف مقتدا داشتن بدترین از ینها حیرت بر حیرت می افزاید
فانه من قبیل الفرار من المطر و الوقوف تحت المیزاب و دعوی نفاق بشان
با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن شخص دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه
کوفی باشد عین مدعای ماست فانهم یُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِیْنَ آمَنُوا
وَمَا یَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ ۱۰ انتهی اقول
مراد از قهر و استیلا تسلط بر جمیع اقطار بلاد و ممالک اقالیم سبعه نیست لان النادر
و النادر کالمعدوم فکیف یناط به الاهانة بلکه مراد تسلطی است که برای حضرات خلفا
و اکثر ملوک حاصل بوده و سر تابی اهل کوفه از بیعت یزید چون ما نا لیسر تابی قوم بنی
حنیفه و قبیله مالک بن نویره از حضرت صدیق است قادح در امامت یزید نمی
تواند شد کما لا یقدح ذلک فی الخلافة البکریة و هم برین قیاس است حال سر تابی اهل مصر
از مطاوعت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و گرد آمدن آن زمره شیعه اولی بمنع آب و طعام

و چون آن خلیفه و امام انام دست بردار نشدند آن زمره اشرار از آن بزرگوار با وصف علو
نسب بستن و محبت خلفای اخیار عجب از اهل مدینه که صحابه کبار و مهاجرین و انصار و اکثر اینها از اهل
بیعت رضوان و عباد و قراء قرآن بودند و جمیع اینها شیعه اولی و اهل سنت و جماعت و بعضی از اینها
مبشر بدخول جنت که با وصف فرط شجاعت و کمال جلادت و بسالت اعانت امام بحق و خلیفه مطلق
ننمودند و آن بیچاره را بی یار و یاور نموده مقتول ساختند هیهات هیهات شیعه اولی چرا دست از اعانت
خلیفه خود برداشتند و صحابه کبار مثل عبدالله بن عمر و طلحه و زبیر چگونه خونریزی او را سهل انگاشتند
ظاهرا این همه جوش محبت نسبت بخلیفه مظلوم که بنا بر ستن آنها در اکثر مقدمات بر روی کار آمده
مبنی بر آن بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم آنها کمتر از زاغ و زغن میبود و نه از شجاعتی که باین
فرقه عنایت شده و در جنگ احد و حنین و خیبر بتجربه رسیده و هم از ثبات ایشان [illegible] که عدم جواز تقیه ثابت
[illegible] نماید که خلیفه را بکشتن دهند و امام مظلوم خود نفرمایند و آسیب و طعام و آب بآن خلیفه و امام
نرسانند بلکه تیغ زبان اهم بحرکت نه آرند همین عدم اعانت شیعه اولی و برکت نفرین ام المؤمنین
صدیقه کبری زوجه محبوبه [illegible] و لخته تا نوبت باینجا رسید که یکی ریش مبارک نعثلی را کشید و یکی بزخم
گرز جان ستان خونش بدین جاری گردانیده و معه در این قال نظم رکاب غلامان چو پرداختند

بسوی خدا و رسولش تاختند
محمد بی رفت پیش از همه
که بودش بدل کینه بیش از همه
یکی بسته تیر در چنگ داشت
کز آماس پیکان او ننگ داشت
چو چشمش بروی خلیفه فتاد
قدم تند برداشت مانند باد
رسانید خود را ولی در درنگ
بریش مبارک بیازید چنگ
بدو گفت کای نعثل نابکار
چه بسیار ماندی تو در روزگار
ز بدعت جهان را نمودی خراب
فکندی به دین حق انقلاب
همه کار تو زشت و افعال [illegible]
کسی از خیانت [illegible]
نیابی رهائی کنون از اجل
نیابی همی [illegible] سزای عمل
بگفت این و با ریش پیشش کشید
خلیفه شد آن دم زخود ناامید
برآری [illegible] و گفت کای خودپرست
ندانی که هستم امام زمان
مبادا که آن قدر [illegible] کم دلیر
که قتلم بود [illegible] کبیر
کنم عهد دیگر که هرگز عدول
نمودم [illegible] خدا و رسول
محمد چو بشنید از وی خطاب
ز دینداری خویشتن در جواب
بجان آتش [illegible] رسا
محمد جبریل [illegible] قرآن خواند
پس آن دسته تیر پیکان جواب

بزد از غضب بر رخ آنجناب — که آنی فرو رفت پیکان آب — برآمد یکی آه از جان او — وز آن پس نه باقی رمق ماند
سر بود شمعودی بکعب از حدید — زد آن گرز را بر سر شوا — که از صدمه او در آمد زپا — مقارن بآن تیغ الماس فام
برآورد یکی مرد حمران بنام — پس آن لاشه را جمله کینه ورا — گرفتند از جا رسودر میان — بضرب سم ضجر و تیغ تیز
نمودند اندام او ریزه ریز — خلیفه بغلطید بر روی خاک — رخ پاره پاره تن چاک چاک — بخواری کشتند و اندوختند
وز آن پس بعقبی بپرداختند — که گردید حاصل ز قتلش مراد — درخت ستم سایه از پا فتاد — ز شادی همه حاضران دیگر تیغ
بخون تیغ عثمان بشودند زنگ — برقصید با ذوق دل خنده ریز — شد آن بیخ از بیم ظلم و ستیز — دگر با مداران چو کین آورا
که حاضر نبودند در آن زمان — چو گشتند آگاه ز انجام کار — که آمد درخت ستم با بار — برافتاد ظالم ز روی زمین
جهان گشت خرم ز خلد برین — دویدند خوش شوقت از چار سو — زیانها شده بارک ایدکو — بدا حال اهل تیره روان
که مرگش بود شادی دیگران

ومعلوم است که از زمره فرقه شیعیان خالص مقتدا ده دو تن در رکاب سعادت انتساب جناب سید الشهداء و خامس آل عبا بدرجه شهادت فائز گردیدند و مصداق آیت وافی هدایت أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ شدند یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و همراه خلیفه مظلوم هیچکس از اصحابه کبار مقتول نگردید نمیدانم که حضرات اهلسنت وشیعه اولی در روز باز پرس و یوم جزا رو برو ئی آن خلیفه با حیا و مقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب پیش حضرت رب الارباب باشد بیان خواهند نمود وانکار وصف عنوانی آنها بجهت اختیار بیوفائی از جامع قرآن وتقاعد از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا بر طور ابن عمر موجه توانند بود کما عرفت سابقا با وصف مقتدا دانستن او حیرت بر حیرت می افزاید فانه من قبیل الفرار من المطر والوقوف تحت المیزاب ودعوی نفاق ایشان و عدد اهل بدر و رضوان عین مدعای ماست فانهم يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

وقول بتشیع ابوحنیفه بنا بر قواعد تابعین ملت حنفیه صورتی ندارد اما بنا بر قول یزیدی بودن ایشان کما صرح به الشهرستانی واشار الیه العزیز الدهلوی صورتی دارد ولا ینبئک مثل خبیر اقول وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ

بالعیان . بدان وفقک الله تعالی الی معارج الکمال که عبارت کمترین انام نزد سا
مباحث کلامیه خصوصا آنچه از زمان نشتها تحفه اثنا عشریه الی یومنا هذا در مذهب اهلسنت
و امامیه بقالب تالیف درآمده بدیده بصیرت دیده اند مخفی ندارد دیگر جناب مجتهد
الزمانی علامه دورانی بنا بر غایت عداوت بمضمونش نرسیده بقلب آن سوی احقر
الانام متوجه گردیده اند چنانچه درانجاست خواهی دانست انشاء الله تعالی بنا بر علی ذلک
بشرح عبارت اولا می پردازم ثانیا بردّ خیالاتش خود را متوجه میسازم باید دانست که
درین مقام اقامت اولاً از باب تبرع است والا منع مجرد هم ما تعیین را کافی است کما لا
یخفی علی المناظرین و مراد از برهان نقلی که آنرا به تفصیل حواله کرده گفته ام اما نقلا فلما
انها قول علامه دهلویست که پیشتر ازین بحیز نقل درآمده اعنی قوله قدس سره العزیز
هنوز اهل مکه و مدینه الخ و درین باب بعضی از علما را حیرتے بود که برهان نقلی کدام برهان
است که در سابق ایراد نموده و اضافه لفظ جمیع بعد از لفظ قائل بولایت که مشعر
بآنست که آنمردم که جناب امام حسین را بسوی وطن خود طلبیدند و جانب یزید گردیدند
و به دشمنان اهلبیت آمیختند و دست باذیال بنی امیه آویختند مومن پاک یعنی شیعه
اثنا عشریه بودند نه از فرق دیگر بدان جهت است که مبادا مانند فاضل اخباری درباب دعوی
قاضی نور الله شوشتری در تشیع خلفای عباسیه چون و چرا و کلمات بیجا ترتیب دهند
و گویند که نفس تشیع جنسی است که تحتش بسیاری از انواع مندرج است مثل کیسانیه
و فطحیه الی غیر ذلک **آمدم** بر اثبات این دعوی از اصول امامیه مفصلا بیانش
آنکه قاضی در مجالس المومنین از امالی امام اعظم اول باسنادش از عبد الله بن ولید
نقل مینماید که گفت در زمان بنی مروان بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم آنحضرت
از من و رفیقان من پرسیدند که شما چه کسانید گفتیم از اهل کوفه ایم آنحضرت فرمودند
هیچ یکی از بلاد این قدر دوست نداریم که کوفه بعد ازان فرمودند که انتها لعضا.
ان الله هداکم لامر جهله الناس فاحببتمونا و ابغضنا الناس و بایعتمونا و خالفنا الناس
و اتبعتمونا و کذبنا الناس و صدقتمونا فاحیاکم الله محیانا و اماتکم مماتنا فاشهد علی ابی

.. ما بين احدكم وبين ان يرى ما يقر به عينه او يغتبط الا ان يبلغ نفسه هٰذا و
اهوى بيده الى حلقه و قد قال الله تعالى فی کتابه وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ
وَجَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَّذُرِّيَّةً فنحن ذرية الرسول صلی الله علیه وآله وسلم بالجمله تشیع
اهل کوفه حاجت باقامت دلیل ندارد الخ بلفظ ایحدیث دلیل برآنست که اهل کوفه
محبت اهلبیت و اهلبیت محب ایشان بودند و فرق دیگر از شیعه خود کافر و فاجر و منکر اکثری
از ائمه هستند پس محبت اهلبیت در واقع نداشته باشند و نه اهلبیت محب و مداح ایشان
خواهند بود فتعین المقصود **وایضا** ازین حدیث بعوض ثبوت رسید که حضرت
حق تعالی اهل کوفه را براه ولایت و محبت و متابعت ائمه هدی علیهم السلام مهتدی
فرموده بعنوانیکه زندگانی انها مثل زندگانی اهلبیت سید انبیا و ممات شان مثل ممات
این بزرگان خواهد بود و هم بتصدیق افادات عجیبه و غریبه آنحضرات که حامل و معتقد
آن اسرار خود انبیا علیهم السلام نتوانند بود حق تعالی باین گروه شیعه عنایت
نموده چنانچه در کتب معتبره امامیه بر مقام خویش ثابت گشته و بطریق نمونه چند روایتش
درینجا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و این اوصاف مثل اوصاف سابق بزعم
اثنا عشریه از فرق دیگر بالیقین مسلوب فقد تم الدست وحصل المطلوب
اکنون دو سه روایت بر دعوی مذکور بشنو از ورق چهارم از نسخه سلیم بن
قیس هلالی که از اکابر محدثین این فرقه و از جمله اولیا در اصحاب مرتضوی محسوب
و بر اصول امامیه بهتر از ان کتابی نیست چنانچه از کلام مجلسی در مجلد فتن از بحار الانوار
بر می آید حدیث مرتضوی یعنی ان امرنا صعب مستصعب لا یعرفه ولا یقر به الا
ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان بخطاب ابو الطفیل
موجود است و علمای امامیه درباره تفسیر نبی مرسل لفظ اولو العزم آورده اند و
شیخ ابن بابویه صدوق امامیه در کتاب معانی الاخبار باسناد خودش از سدیر از
حضرت امام صادق در معنی حدیث مذکور روایت کرده که بعضی از ملائکه باشند که
تقرب زاید الوصف دارند و بعضی باین مرتبه نرسیده اند همچنین بعضی از انبیای

مرسل اند و بعضی دیگران و جمعی از مؤمنین با امتحان رسیده اند و برخی غیر ممتحن پس امر امامت
را اول بر ملائکه عرض کردند کسی از ایشان اقرار نکرد مگر مقربین و هرگاه بر انبیا معروض شد
غیر از مرسلین کاملین کسی مقر نشد و وقت عرض بر مؤمنین اهل امتحان فقط قبول کرده
و صفار در کتاب بصائر الدرجات باسناد خودش از همین امام انام روایت میکند
که فرمود امر ناصعب مستصعب لا یحتمله الا من کتب الله فی قلبه الایمان یعنی امر ائمه
چندان مشکل است که تحمل آن کسی نتواند کرد مگر شخصی که خدا تعالی دلش را بنور ایمان منور
کرده و نیز درین کتاب این روایت از حضرت ابو جعفر مرویست که اقرار این امر بر
کافر مشکل است جز نبی مرسل و فرشته مقرب و مؤمن ممتحن کسی اقرار نتواند کرد الی
غیر ذلک من الاحادیث باقی ماند آنکه وقت عرض ولایت غیر از اهل کوفه
دیگران ولایت ائمه را قبول نکردند پس بدانکه کتب قدمای امامیه باین مضمون مملو و
مشحونست و ما اکثر احادیث امامیه را از پیش خواهی یافت مکرر هم اختصار
بطور نمونه یک دو حرف می نگارم و میگویم که مضمونیکه درین باب ثبت کرده ام خود بعینه در کتاب
تحفة الزائر مجلسی با حادیث معتبره مرویست میگوید که در حدیث معتبر دیگر از حضرت
امام صادق منقولست که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل هر شهر پس قبول نکردند
مگر اهل کوفه انتهی ملخصه و بدیهی است که این حدیث در مقام ستایش اهل کوفه صدور
یافته و ستایش کفار و اهل نار و آنهم بدین عنوان محالست از ائمه اطهار پس معلوم شد که
اهل کوفه اثنا عشری بودند بلکه اگر ازین احادیث که درین فصل یاد کردم استدلال بافضلیت
کوفیه بر حضرات انبیا رود بعید از عقل دزین و خرد خورده بین نخواهد بود زیرا که از احادیث
معانی الاخبار و بصائر الدرجات بوضوح انجامید که از گروه انبیا احدی اعتقاد باسرار
امامت و نحو صفات و ولایت نداشته غیر از کسانیکه برسالت رسیده اند و بدیهی است
که مدار ایمان و فوز بدرجات عالیه همان اعتقاد باین اسرار است پس معلوم شد که اهل
کوفه از هزاران هزار انبیا که رسول نبوده اند بهتر و افضل اند بلکه عدم ایمان انبیا
بر اصول امامیه نیز واضح شد و صحیحا تاما زیرا که حدیث بصائر نص درینست که تحمل

این اسرار و امور کسی تواند کرد که حق تعالی در دلش ایمان را نوشته باشد پس معلوم شد که
ان انبیا که تحمل نکرده اند در دلهای ایشان ایمان را کتابت نکرده بودند و این بحث -
بعنوانیکه مزیدی بران بخاطر کسی خطور نکند بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی نعوذ بالله از
مذهبی که حال انبیا در کتب معتمده شان چنین باشد باز مجتهدین این مذهب با اهل سنت در
مباحث نبوت و غیرها مقابله میکنند چنانچه قبل ازین معلوم کردی ازینجا ثابت میشود
که امامیه قطع نظر از نور ایمان از حیا هم حظ وافر دارند چون حال کوفیه ازین نکرده حدیث
بدریافت رسید علمای فرقه مثل مجلسی در تحفة الزائر از حسن مجتبی و در کتب دیگر از
امام زین العابدین روایت میکنند که بقدر جای پا در کوفه نزد من بهتر است از خانه که در
مدینه داشته باشم و لقد احسن العارف الشیرازی بیت ای در زنجیر پیش دوستان
به که با بیگانگان در بوستان و بخاطر کسی خطور تواند کرد که این همه فضایل کوفه بزیارت
امیر المومنین باشد آیا زیارت جناب سید انبیا و جد امجد امام زین العابدین و حضرت
امام حسن رضی عنهما در مدینه نبود یا به خدا یا مگر زیارت شیخین هم در انجاست و لعنهم
تا قبل بیت واجب است از هزار دوست برید ٭ تا خ دشمنان نباید دید
ازین قسم اخبار که افضلیت کوفیه را از انبیا علیهم السلام مستلزم باشد و عدم ایمان آن
بزرگان معاذ الله لازم آید بلکه بر عدم طیب ولادت شان نعوذ بالله دلالت نماید
خارج از احصاست مداد و قرطاس بر اصول امامیه است این بحث را تا بر اشد
ضرورت در کتاب منتهی الکلام بطور نموذج وارد کرده ام فان ما یجوز للضرورة
یتقدر بقدرها لهذا این ابحاث را درین مقام وارد نکرده با اصل مدعا که شرح
بعضی از فقرات عبارت خود مطمح نظر است رجوع می نمایم و میگویم که مخفی نماند
که قول فقیر و انکار وصف عنوانی الخ دفع دخل مقدر است تقریر اعتراض از جانب
امامیه بعنوانیکه از نزهه فاضل کشمیری استنباط می توان کرد و تعلق باینمقام دارد
انکه تشیع اهل کوفه واقعی است و انهم مسلم الثبوت که آنها بر طلب امام حسین اتفاق
کرده اند و مکاتیب بیش از حد و شمار نوشتند و قاصدان متواتر و اتصال فرستادند

ولیکن چون مرده دنا مرد و مخل باختند و از امداد و اعانت شهید کربلا دست بردا شتند
وازبهر دریافت مذهب تقیه پهلوتهی ساختند بالضرورت بدائره ارتداد داخل شدند و از
تشیع خارج گشتند اطلاق لفظ شیعه برآنها نمی توانکرد بسیاری از اهل اسلام راه
ارتداد اختیار کرده اند وازین جهت اهل اسلام مورد تشنیع نمی توانند شد پس تشنیعات
برامامیه نظر بآنچه از کوفیه صدور یافته متوجه باشد **تقریر جواب** فقیر آنکه از اهل
کوفه آنچه صدور یافته همین قدر است که بیوفائی و بدعهدی از آنهم بعد از آمدن عبید الله
ابن زیاد در قتل و قتال او کردند و بخوف استیصال جان و ناموس که بطور شیعه
در تقیه محسوب تواند شد رفاقت مسلم بن عقیل را ترک نمودند بخلاف محمد بن حنفیه و امثال
او که هرگز تن به بیعت امام حسین نداده اند و هم تخلف صریح از انجناب اختیار فرمودند
و بر مکتوب شریف او که از اثنای راه فرستاد گوش ننهادند و حال آنکه در کتب
معتبره مثل تحفة الزائر و غیره در ضمن زیارات ادعیه ماثوره ایشان مروی است لعن الله من
خذلک ولعن الله من سمع واعیتک فلم یجبک ولم ینصرک انتهی بلفظه چنانچه از کتب معتبره
بعد ازین خواهی دانست ان شاء الله تعالی بادله قاطعه و براهین ساطعه معلوم خواهد شد
که غایة السعی امام اعظم حلی در جواب عمده متقیان امامیه یعنی سید مهنا که از تخلف محمد بن
حنفیه و غیر او سوال کرده بود وفا میکند و هر چند مانند غریق بیجا دست و پا میزند
ولیکن دست او بدامن مدعا نمیرسد و محمد بن حنفیه ازینهم پا فراتر نهادند و حق اخوت
امام حسین را کما ینبغی بجا آوردند که بعد از سانحه کربلا بزیارت یزید رفتند و حلقه بیعتش
درآمدند و او را بلفظ امیر المؤمنین که خاص برای جناب مرتضوی موضوع است و برائمه هدی
هم اطلاق نشده اند کما فی البحار و غیره یاد میکردند و شب و روز اطعمه گوناگون و غذاهای
پرتکلف میخوردند و سرخ و سپید برآمدند بستر خزانه بی شمار دراهم و تفصیل از وی گرفته
منفعل شدند و قسمهای کثیر یاد کردند که جز شرب خمر عیبی ندارد کما اشیر سابقا
و سوف تعرفه مفصلا ان شاء الله تعالی باز با حضرت زین العابدین آنچه کردند به
ادعای مدعی منصب خود که پیش رسول زبان ناطق است که هم در خلوت و هم در جلوت

او را امامت خویش و عدم استحقاق امامت حضرت امام زین العابدین ترتیب میدادند
وانفطاطت و ظلمت قلبی ایشان که اشد قسوه معاذ الله عبارت از انست نوبت
باستشهاد حجر اسود رسید العیاذ بالله اظهار مقلدین شان انست که گواهی حجر اسود
برطبق دعوی محمد بن حنفیه افتاد و امام زین العابدین لی نیل مطلب باز گردید و ملاقات
مردم ترک نمود چنانچه از کتب امامیه مثل اثبات الحق هم هویدا میشود که آنجناب کسی را
بسوی خود راه نمیداد و در بروی مردم بست مع هذا کوفیه یگانه بودند و ایشان را در علم
و یگانه و اکثر کوفیه جاهلان بودند و ایشان بقول خود چنانچه خواهی دانست ان شاء الله تعالی
از سرآمد علما و حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا
تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
بِالْبَاطِلِ الی قوله عز وجل أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٭ علاوه آنچه از کوفیه صدور یافت
بعد از تخلف این بزرگان است پس مزید وبال این تخلف و شقاق موافق اصول امامیه
بر محمد بن حنفیه و مانند اوست چنانچه مزید عذاب و نکال مخالفت نبی آخر الزمان صلی الله علیه
وآله وسلم بر اهل کتابست که بطلب دنیا و تلبیس عوام مشغول شدند عهود و مواثیق توریت و
انجیل را پس پشت انداختند و کتب رجال مذهب شیعه مثل خلاصه و تلخیص و منهج و هم افادات
نور الله شوشتری کما اشرنا سابقا بران گواه است که محمد بن حنفیه را از معتقدان امامیه و پیشوایان
اثنا عشریه میدانند پس کوفیه را که گناه شان بیدا ایچ از کبائر این بزرگان کمتر است از
دائره تشیع بدر کردن و از وصف عنوانی شان که انسلاک در زمره اثنا عشریه است بجهة
عدم نصرت و تقاعد از اعانت امام حسین که وجه آن از داستی انکار نمودن و برملا گفتن
که اکنون اینها را شیعه نمی توان گفت حیرت بر حیرت می افزاید و از ان قبیل مینماید
که کسی از قطرات باران فرار کند و زیر ناودانی قرار گیرد و این تقریر محصور
درین مردم مثل محمد بن حنفیه و غیر او که از تابعین بودند نیست این قسم بزرگان که
بوجود اینها امامیه را افتخار تمام است و بلا ریب بدتر از اینها که نه خواهند بود بسیار اند

فاضل کشمیری که از جهت بیوفائی انکار تشیع اهل کوفه می نماید مگر کلام مجلسی اول
در لوامع و عبارات مجلسی دیگر در تذکرة الائمه و افادات قاضی نورالله شوشتری
در مجالس المومنین ندیده که مامون را با وصف مسموم کردن امام رضا بکمال طیب خاطر شیعه
می نامند و عبارت کتاب اخیر خود نص قطعی در نجات اوست چنانچه گذشت غلط گفتم
ان عبارت را احادیث بعضی از کتب امامیه که مولفش سیفی مرتضی بن مسلم حسینی با تقید
صحت [illegible] ان در حقیت بودن شیعه و اگر احدی از ایشان در دوزخ نخواهد رفت
ذکر کرده [illegible] و قطعا جنتی است اینست شرح اعتراض فاضل کشمیری و جواب
این تقریر باقی ماند شرح خاتمه یعنی دعوی نفاق شان با وجودیکه الخ پس بدانکه
[illegible] مقصود است تقریر اعتراض بر طبق عبارات و افادات ملا [illegible] مجلسی
[illegible] کرده [illegible] آنست که تمامی اهل کوفه منافق بوده اند و [illegible] بنی امیه
[illegible] دوست بوده و دعوی تشیع میکردند و مقصود ایشان [illegible] ان بود که بنی امیه
[illegible] هم [illegible] که [illegible] ایشان است [illegible]
[illegible] میان [illegible] با ائمه [illegible] بگردند و چون نوبت بمقابله
[illegible] آمد رو بفرار نهادند با حضرت زید شهید که چندی از
احادیث در آخر این رساله نیز از کتب معتمده امامیه در مدح او منقول خواهد شد
[illegible] با وصف ایمان غلاظ و عهود و مواثیق [illegible] دادند
تا آنکه [illegible] ایشان [illegible] بیعت [illegible] دادند
باز با یحیی پسرش همان کردند که با زید کرده بودند [illegible] ابراهیم همین معامله
نمودند مصرع یک سال [illegible] الخ پس شیعیان اهل بیت را امامیه نظر
از کرده اهل نفاق [illegible] خواهد بود تفصیل جواب [illegible] آنکه بیشتر از کتب معتمده امامیه
[illegible] که اهل کوفه حاملین اسرار ائمه اند و وقت عرض ولایت جز کوفه تنها اهل
اعتقاد محبت و اتباع ائمه کردند [illegible] از غیر ایشان ایمان باین امور [illegible]
غیر از کوفه اقرار هم کرده باشند [illegible] کوفه [illegible] و ایشان [illegible] خود ثابت گشته که کوفی

بودن دلیل التشیع است کما سیجیئ انشاء الله تعالی پس جملهٔ اهل کوفه امنافق گفتن عین
مدعا ماست یعنی از تحریر این رسایل و مناظرات و مطارحات با علمای امامیه مقصود همین بود
که ثابت کنیم که این مذهب مستحدث چندی از اهل نفاق و کید ست و اهل این مذهب خلوص
بجناب ائمه ندا شتند بلکه در حقیقت اعدای اهلبیت طاهرین اند و با ایشان این معاملات
کرده اند که شیطان هم با بنی آدم غالبا نتواند کردن گو دعوی تشیع لاف و گزاف
نمایند و این مقصود که سر همه مطالب صمیمی و آرب قدیمی تواند بود زبانی خاتمة المحدثین
والمتکلمین باقر مجلسی بیچون و چرا بدون تجشم استدلال و احتجاج نزد همه کس از اهل دانش
ثابت شد و عیانا بمرتبه ظهور رسید که آنچه حق تعالی در شان منافقین فرموده که یخادعون
الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون یعنی مکر و فریب میکنند با خدا
و مومنین و در حقیقت وبال مکر بنفوس شان بر میگردد و آنها پی بدان نمی برند در حق اکابر
شیعه نازل گشته والحمد لله علی ذلک اینها که شنیدی شرح عبارت کمترین ایام بود
حالیا بگوش دل حال افادات جناب مجتهد بشنو **قوله** مراد از قهر و استیلا الخ
اقول بنده اقل الخلیقه کی گفته ام که در خلافت شخص تسلط بر جمیع اقطار و استیلا
بر ممالک اقالیم سبعه ضرور ست تا مخاطب این امور را که مایه النزاع نیست دخل داده
ولقد صدق ما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من حسن عقل المرء ترکه ما لا یعنیه
بلکه استیلای یزید را بر اهل کوفه و مکه و مدینه منع کرده ام پس اعدای باید که از
روی تواریخ معتبره تسلط یزید پر سکنه این دیار دران وقت که امام حسین رضی الله
عنه خروج فرمودند ثابت نماید بعد ازین بگوید که یزید بجهت قهر و استیلا امام شده
بود خروج امام حسین رضی الله عنه بروی درست نبود ازین زیاده گو هاگره اعتراض
و اشکال نمی گشاید اورا اثبات مقدمه ممنوعه باید کما لا یخفی علی المناظرین و چگونه
مقدمه ممنوعه را اثبات تواند کرد که بعد ازین در خاتمه این کتاب خود اقرار کرده و آنچه
بنده درینجا گفته ام حقیقةً همان گفته که اوایل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش
استحکام نیافته بود و زیاده از دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم

بر تفصیل نموده بود تا انجناب را محل تقیه ثابت نشده انتهی بلفظه چنانچه خواهی
دانست ان شاء الله تعالی **بعد ازین** اهل دانش متحیراند که درین فصل بحث امر [illegible]
یعنی قهر و استیلاست چنانکه قبل ازین بحث استخلاف و بیعت اهل حل و عقد بود و چون
خلافت صدیق رضی الله عنه بقهر و استیلا نبود چنانکه قبل ازین در مقاله اولی از منهج ثانی
مفصلا دانستی معلوم نیست که مجتهد ذکر سرتابی قبیله مالک بن نویره و مانند او از قبایل [illegible]
ذکر نکرده بلکه بعد از غور و امعان می توان گفت که اگر بر فرض محال ثبوت خلافت صدیقی بقهر
و استیلا می بود باز هم ذکر سرتابی قبایل مذکور گنجایشی نداشت زیرا که آنها از دادن زکوة
سر باز زدند و قیل و قالی در استحقاق صدیق نداشتند چنانچه تفسیر امام رازی و هم تفاسیر
دیگر و شروح احادیث موجود است کسی از آنها نگفته که صدیق لیاقت خلافت ندارد اورا
زکوة نخواهیم داد و اگر حضرت مرتضی یا حضرت عباس خلیفه میشدند از اداء زکوة
انحراف نمی ورزیدیم آنها در چه حساب کسی از اهل حل و عقد در استحقاق افضل الصدیقین
گفتگو نکرده [illegible] بعد ازین از سرتابی کسی چه نفیر و ضرر در بیعت آخر [illegible]
به تفصیل تمام گذشته و بعد ازین در مقاله سادسه و عشر نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی
اتفاق عظما و علما می باید و سخنان عامه اعتبار را نشاید چنانچه در کتب فریقین از جناب
مرتضوی مروی و ثابت بخلاف یزید که نزد همه کس از شروط خلافت عاری و اهل مکه و مدینه
و کوفه از بیعت او کاره و مستنکف بودند و اهل حل و عقد صاحب او نیز می شمردند و هنوز
ایشان بر تسلط و قهر یزید در نیامدند و سلطنت او قرار نگرفته و امارت او باعتراف کسی
استحکام نیافته کما عرفت الفا خروج امام حسین زینهار مورد اعتراض مجتهد رئیس [illegible]
نمی تواند شد **و اگر** ادعای مشابهت سرتابی اهل کوفه و مانند آن با سرتابی مانعین زکوة
بر اصول امامیه پیش نهاد خاطر مجتهد است پس قطع نظر ازانکه خلاف تصریح و تنصیص است
[illegible] گفته که مقصود الزام اهل سنت بر اصول شانست هم معقول نمیشود زیرا که از [illegible]
منهج الصادقین و مانند آن و تالیفات ابن طاوس و تصانیف شیخ ابو جعفر طوسی [illegible]
قبایل مسطور توان یافت اگر حکم مذکور و اطلاق ردت بر ایشان نظر بمنع زکوة است

چنانکه دانی فذالک عین المطلوب و اگر نظر بسر تابی از خلافت صدیق است پس اساس تشیع و آنچه بر آن متفرع کرده بودند همه منهدم شد و ازین مقام بعنایت ایزدی ثابت گشت که آنچه اهل حق درباره این قبایل تحقیق کرده اند شایبه تشکیک ندارد که بعضی از اهل خرافت و افترا هوسها پخته بیهوده ها گفته باشند **والعجب** من هذا المجتهد الجلیل کیف یتفوه بهذه الاباطیل و اکابرهم الملقب بالاول والثانی اعنی استاد الفاضل الداماد الدین والتهانیتی بنیادون و یصرحون بکمال زهد الصدیق والفاروق و اعراضهما عن الدنیا و زبرجها حتی انهما قد سبقا امیر المومنین فی ذلک الزمان عند صحابة سید الانس والجان والتابعین لهم باحسان کما لا یخفی علی من رای امواج فتن البحار و غیره من الاسفار **قوله** و همین قیاس است الخ **اقول** بر کافه خاصه و عامه هویدا است که این بلوی بعد از دوازده سال تقریبا و توسع یافته و تسلط ذی النورین و اعوان و انصارش تا این مدت دراز کسی را محل حرف نیست مع ذلک نایره این فتنه بسبب مکیدت و نفاق یهودیان عداوت پیشه که سرغنه ایشان عبد الله بن سبا بود دلبند شد کما ستعرف ان شاء الله تعالی و از اغوای او اهل کوفه و مصر جوق جوق فراهم آمدند و از اکناف و آفاق ریختند پس این بلوی قابل ذکر نباشد بخلاف خروج امام حسین و انکار عبد الله بن زبیر و امثال شان از اهل حل و عقد و آنهم در قرب زمان حکومت آن سرگروه شورشیان بلکه قبل از ان نیز همین انکار و انحراف حاصل بود و بانواع تقاریر روبروی معاویه بن ابی سفیان انکار و اعراض از خلافت و بیعت یزید پلید به قصوی رسید **علاوه** گفتگو درین بود که خلافت یزید بقهر و استیلا وقت خروج امام حسین صحیح بود یا نه بخلاف حصول امامت و فعلیت خلافت ذی النورین که نظر بشوری ثابت گردید و اجماع اهل حل و عقد یعنی روسای مسلمین و عظمای مومنین و مجتهدین بران منعقد شد بالجمله چون کلام بر اصول اصلیه اهل سنت که مسلم الثبوت است این قسم اعتراضات تارهای عنکبوت فکیف که آنچه میگوییم باتفاق فریقین برجای خود باشد که اهل نفاق بنیاد مذهب خود بر دوروی و بیهوده گویی نهند و داد انصاف دشمنی دهند **قوله** شیعه اولی الخ **اقول** درینجا هم حکایت ماضی در حق مجتهد حال صادق است که قطع نظر از کشف و عرفان

حضرت را در تاریخ هم دخلی تمام است هنوز جناب مجتهد الزمان ما از مفهوم شیعه اولی خبری نیست
سست عقیدین و متعلمین این بسیار اکه طوق تقلید استاد خویش بگردن انداخته‌اند و همت بر قتل
ذی النورین بر گماشته چنانچه از رجال کشی و مجمع البحرین نجفی بر می آید از زمره قادسیه شیعه اولی
پنداشتن از عجایب خرافات است و غرایب ترهات خواسته بودم که عبارت علامه دهلوی را
از تحفه اثنا عشریه و عبارات دیگر علما از کتب دیگر در حل این تلمیح نقل کنم و اصل این وهم را
بر کنم لیکن بیاد آمد که میرزا محمد کشمیری و اتباع و اشیاع او مثل فاضل اخباری از قصور فهم
مدعی وقوع تناقض در ان کلام اند و دیگر هفوات را هم بصور خیالیه خود ترتیب داده‌اند
که عوام بدام فریب ایشان گرفتار شوند پس استیصال این مزخرفات بوضوح و طول تقریر را
میخواهد لهذا مناسب نمود که این بحث را هم در خاتمه این اوراق ایراد کنم و ساخته و
پرداخته این اکابر امامیه را مثل اقدادت ماموم از آغاز تا انجام بر هم زنم و اسعد ولی
التوفیق و بیده ازمة التحقیق مگر مقدار یکبار انتظار را از دوش سامعین سبک گردانم
درین مقام بعید ساختن سلیم که علمای رفضه از معاصرین کمترین در ینمعنی که لقب شیعه برای
قدما و مقتدایان اهلسنت بود خیلی استعجاب میکنند و از قبیل محالات میدانند و اگر کسی از
اهل حق آنرا بر زبان می آرد او را از اهل لاف و گزاف می پندارند و بنده درین مقام
دلیلی می آرم **بیانش بایجاز و اجمال** آنکه قبل ازین در عبارت وثیقه حسن مجتبی که
اکابر فریقین بران متفق اند گذشته که از جمله امور یکه مصالحه بران قرار گرفته و بشهادت عظیمین
رسوخ یافته این بود که شیعه امیر المومنین و اموال و نسا و اولاد ایشان مامون باشند و معاویه بر
ایشان ظلمی روا ندارد الکنون از رفضه باید پرسید که مراد از شیعه مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار و مانند ایشان که در حقیقت داد رفاقت مرتضوی دادند و معتقد حسن سیرت متقدمین و مصداق
مناقب و مدایح قرانی و رسول ربانی بودند هستند یا کسانیکه عداوت با ایشان نمودند و در فرقه سبئیه
منسلک شدند چون ثانی باطل است متعین شد اول و هو المطلوب و وجه بطلانش آنکه جناب امیر در
خلافت خود قدرت نداشته که عداوت خود با صحاب کرام اظهار کنند و بر روش اهلسنت باعتراف امامیه سیر
میکردند و حسن سیرت شان بار بار بیان مینمودند چنانکه از نهج البلاغه و غیره دانستی و حسن مجتبی در کتاب مختوم و سر مکتوم بدارا

وتقیه مامور گشتند پس چگونه تجویز توانکرد که حسن مجتبی برای اہل تبرا ہمچنین سرپرستی علی زدیں
(لا شهادت بعمل آرند ومعاویه را امر کنند که بر فرقه سنیه ظلمی نکند مع ذلک معاویه یکی آنرا قبول
میکرد ومهاجرین وانصار و تابعین اخیار معتقدین خلفا بودند چگونه بران وثیقه مهر خود
می زدند وگواه میشدند پس معین شد که مراد از شیعه مقتدایان اہلسنت اندوایشهم یکی ازنه
فواید عبارت مذکور است که بعد نقل عبارت وثیقه گفتم واین الفاظ افزودم که ابن بابویه
قمی وشیخ مفید وقطب راوندی وابن شهرآشوب مازندرانی با اہل حق برین مقدار
اتفاق دارند انتهی وبعد الحجة البالغة **قوله** که باوصف غلو در مذہب سنن الخ
اقول کتب معتبره حاضر است استمداد این بلوا تا آنکه محاصره مکانات ذی النورین
نمودند وآخر بعد از خدا ید نوبت بشهادت او انجامید بکوشش وکشش عبد الله بن سبا و
تلمیذان او وقوع یافته اینها راسنی دانستن کار مجتهد الزمانی است اینک تحفه اثنا عشریه
که در مشارق ومغارب مشهوراست برین مدعا اول دلیل است آیا کسیکه در مباحث
فریقین گفتگو کند هنوز دیباچه کتاب مذکوره از نظرش نگذشته باشد بالجمله علامه طوسی
قدس سره العزیز میفرماید وبسم الله کتاب او همین است که چون در زمان خلفا ثلثه
رضی الله عنهم فتح بلاد کفار از یہود ونصاری مجوس وبت پرستان بعنایت ایزدی
بدست صحابه کرام وتابعان عظام واقع شد وقتل واسر ونهب در کفار بتکرار بسیار
اتفاق افتاد وکمال ذلت وعار بانها لاحق حال گردید بحدیکه زنان ودختران آنها
فراش ادانی اہل اسلام شدند واطفال آنها کنیزک وغلام اجلاف عرب گردیدند
واخذ جزیه بکمال هوان ومذلت از بقیه آنها مرسوم ومعمول گشت در عهد خلیفتین
اولین بجهت غلبه حمیت وشدت عصبیت دست وپا زدند وبقتال وجدال برخاستند
چون نصرت الهی پی در پی مددگار طائفه اسلام بود بغیر از خیبت وخسران و
نکبت وخذلان بدست نیاوردند تا چار در عهد خلیفه ثالث حیله دیگر انگیختند وحیل
متین مکرا نگیختند پس جماعت کثیر از آنها بکلمه اسلام گویا شده خود را در شمار مسلمین داخل کردند
ودرپی اطفای نور اسلام وایقاع فتنه وفساد وبغض وعناد در فرقه مسلمین شدند وتدبیر وحیله

برای این کار جستند ناگاه بتقدیر ربانی چون انقضای ایام خلافت نزدیک شد جماعتی از
مردم مصر بر خلیفه ثالث بغی ورزیدند و خلعت خروج پوشیدند آن جماعت از همه بیشتر و پیشتر
در افروختن این آتش ساعی گشتند و این فرصت را غنیمت شمردند و از اطراف و جوانب
خصوصا کوفه و نواحی عراق خود را بمدینه منوره علی افضل ساکنها التحیة والسلام رسانیدند و
تقریر فتنه انگیز که از سالها مهیا کرده بودند بجهت ترس از صولت اهل اسلام بر زبان
نمی آوردند برملا آغاز نهادند و هرگاه شهادت آن خلیفه برحق و خلافت خاتم الخلفا
امیر المؤمنین رضی الله عنهم صورت گرفت خود را در عداد محبین و مخلصین آنجناب داخل نموده
و خویشتن را بشیعه علی ملقب ساختند و باین در آمد کمال فرحت و شادی نصیب ایشان شده
خواستند که مکنونات ضمایر خبیثه و نیات خود را بید فرصت در پایه اظهار در آرند و این فتنه را
که قریب الانطفا بود الی الابد دراز و پهناور نمایند کلانترین این گروه عبد الله بن سبا
یهودی صنعانی بود که سالها در یهودیت علم تلبیس و اضلال افراخته و بخود نام و دخل
باخته سرد و گرم فتنه انگیزی چشیده و نشیب و فراز این صحرا نوردیده خیلی بکار آمده
بود هر کسی را از اهل فتنه بطوری فریب دادن آغاز نهاد و فراخور استعداد هر یک
تخم ضلالت کاشتن بنیاد کرد الی آخر الشایع المحدثات منهم و مشتهر هم تاریخ
احمد کوفی شیعی که تاریخ طبری را بطور خود ساخته کما نقل عنه تصریحات اکابر الامامیه
مثل النجاشی فی تقیید الرجال و غیره میگوید پیدا آمدن مذهب شیعت و مهاجات فتنه
بر عثمان عبد الله سبا مذهب شیعت آورد و او مردی بود یهود و تورات از بر داشتی و در صدر الکتاب
و از این کتابها قصص پیشین بسیار خوانده بود و بیامد و گفت من بر دست تو ایمان مسلمانان
پیدا میخواست که چون مسلمان شود عثمان او را نیکو دارد پس چون مسلمان شد
بنزد او اندیشید او هر گاهی که نشستی عیب عثمان گفتی و خبر بعثمان رسید گفت باری
این جهود کیست بفرمود تا او را از شهر بیرون کردند او بمصر شد و خلقی بسیار
برو گرد آمدند و او را بزرگ داشتند از بهر علم چون دانست که سخن وی قبول شد
بنیاد این مذهب نهاد و گفت ترسایان همی گویند که عیسی باز بجهان آید مسلمانان

احق تر آنکه گویند محمد صلی الله علیه وآله وسلم باز آید چنانکه خدای عز وجل گفت إِنَّ الَّذِي فَرَضَ
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ از مردمان گروهی بپذیرفتند و چون این کار محکم شد آنگاه
خدا را بر زمین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود و هر پیغمبر را وزیری بود و زیر و نایب محمد علیه
الصلوة والسلام علی رضی الله عنه چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفته است انت منی بمنزلة هارون
من موسی بن عمران و حق خلافت او راست و عثمان این کار بجور گرفته است که چون امیر المؤمنین عمر
خطاب بشوری افکند همه خلق اتفاق کردند و عبد الرحمن بن عوف است بگرفت که با وی بیعت کنند
بن او را بیعت ناداست او را گرفت و بیعت بعثمان گردانید و عثمان این کار بناحق گرفته است
و بر خلقی او را متابع شدند چون این کار بر دل مسلمانان شیرین شد آنگاه گفت امر معروف کردن واجب
است چون نماز و روزه و خدای عز وجل بالقرآن یاد کرده است و گفته كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و ما چیزی اکنون بعثمان نتوانیم کردن مگر
که فرمان وی بریم و عمال و کارداران وی بکشیم و جور ایشان از خویشتن باز داریم و این عبد الله بن سبا
خواست که مردمان را بر اعمال عثمان آگاه کند و دل بگرداند و مردمان را اندیشه پیش آمد
صلی الله علیه وآله وسلم مقر آمدند و عثمان را کافر خواندند و این مقالات پنهان داشتند و بظاهر
معروف همی کردند **انتهی** ترجمه این مترجم نیز که شیعه است کما اشرنا سابقا دعای فقیر که اهل سنت
که علت خروج و بغاوت در برکرده از حضرت ذی النورین انحراف ورزیدند اهل سنت و جماعت
نبوده اند بجای خویش ست اینجا بعد کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین از تالیفات فخر الدین نجفی
و رجال ابو عمرو کشی و فهرست شیخ ابو جعفر طوسی موجود است از مجموع این کتب بعد از استقرای
بسیار چند مقدمه صاف بدست می آید یکی آنکه عبد الله بن سبا محدث تشیع خاص است دوم آنکه این
سبای مذکور و اتباع او شیعه بودند و او غلو در مذهب میداشت سوم آنکه بانی مبانی این بلوی
که بر ذی النورین اتفاق افتاد این شقی خانه خراب و تلمیذ ان آن خبیث ناپاک اندیش دعوی
تسنن برای ابطال روایات فریقین موجب مزید حیرانی است چه جای دعوی غلو در مذهب
تسنن کما لا یخفی **قوله** عجب از اهل مدینه الخ **اقول** درین عبارت جناب
مجتهد الزمانی بجهت جودتی که دارند بقلب عبارت فقیر و معارضه بالمثل متوجه گشته اند

وآن هرچند وجه بر اصول مناظره انطباق نمی یابد و خلاف تصریحات علمای اهل سنت است
غلط گفتیم در غالب مقدمات اکابر شیعه هم با اهل حق شریک اند **بیت**
خاقانی آنکسان که براه تو میروند ٭ زاغ اند و زاغ را روش کبک آرزوست
نخستین آنکه این افادات دلالت بران دارد که جمیع شیعه اولی و اهل سنت از اهل مدینه حضرت
ذی النورین را بشداید تمام و مصایب مالاکلام کشتند و تکذیب این مقدمه از کتب فریقین
آنفا گذشت که اهل فتنه و مردم بلوی سکنه مصر و دیگر بلاد و تلامذه ابن سبا سرآمد
اشقیا بودند که بحرب زبانی و مکیدت شیطانی فریب خوردند و اتباع او رافضه
العین ساختند و اگر متوهمی را اختلاج قلب رو دهد و خلجانی بهم رسد که با وجود هزاران
کس از اصحاب [illegible] از زمره مهاجرین و انصار مقتول شدن حضرت عثمان ذی النورین
چگونه می تواند بود **گوییم** این استبعاد خود مستبعد است از جناب امیر در تحفه
اثنا عشریه وغیره موجود است که در بلوی جمیراست مردم بیشتر میروند و کسیکه اندک
تجربه نموده و حال تبدل و تحول زمانه و تغیر سلاطین و برهم شدن دول دیده یا از زبانهای
ثقات شنیده در دلش استبعادی متطرق نمیشود مردم بلوی را دفع کردن و تدارک
شر و فساد شان را کما ینبغی نمودن سخت دشوار است تا آنکه درین زمان که ملک
هند و هندوستان با وصف وسعت و فسحت در تسلط خویش آورده اند و سلطنتی و
ریاستی پیدا کرده اند که بسیاری از سلاطین را بخواب هم میسر نباشد هنوز با وصف
رتق و فتق جزئیات و کلیات باز این گروه ترسا اگر می ترسند از بلوی می ترسند
و منشای این خوف را خود بیان میکنند که چون ناگاه مردم از هر طرف گرد
می آیند و اتفاق بر زوال نعمتی و سلطنتی بخاطر شان مجموعا قرار می یابد مهلت تدبیر
کمتر دست میدهد و بیشتر اختلال بهم میرسد و می نماید پس دفع اهل مصر و کوفه و
غیرها که از دور و نزدیک پیش بوده اند و استاد کاملی همچو ابن سبای مخجل ابلیس و مغیر
دجال بی حیا که باره او [illegible] از زبان خامه علامه دهلوی چکیده همراه داشتند
خارج از نطاق امکان خود بر بینندگان تواریخ معتبره مخفی نیست که هر گاه مجلس سعی اصحاب

مقدمات متنازع فیها رو بصلاح می آوردند باز فتنه و فساد از سر بنیاد می نهادند و
داد تکیدت و نفاق و عقاید خبیثه که از سالهای دراز بجهت خبث باطنی آن شقی در خواطر
ایشان راسخ بود میدادند و هر چند اصحاب کبار در رسانیدن آب و طعام چه کوششها که
نه نمودند مگر در آخر که آتش فتنه بجهت افساد مفسدین بحیز طبیعی سرکشید هیچ تدبیر سود
نه بخشید و شورش آنها منتفی نگردید حال خلافت حضرت امیر المومنین در زمانی که
حرب صفین در پیش آمد و حالانکه مثل این بلوی نبود از ذهن متوهم شاید برفته که
هر چند خود حضرت امیر و رفقای ایشان مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند تا آنکه در لیلة
الهریر گردان لشکر اهل شام تن بعجز دادند و دل بر فرار نهادند و فتح و ظفر جناب
مرتضوی حالت منتظره باقی نماند چنانچه مجتهد ثانی در مواعظ حسنه هم اشارتی بدان
کرده اند یک حیله عمرو بن عاص یعنی بستن مجلدات قرآن شریف بر نیزها حیلات
و شجاعت و علم ما کان و ما یکون و اختیار زمین و گردون چنانچه در کتب شیعه مجموعا
مصرح است پیش نرفت و تدبیری سودمند نگردید و در آخر قصه تحکیم که عقول اذکیا
بیدار از ادراک حقیقتش متحیر میشود رو نمود پس استبعاد اگر هست درین است که در عهد
بلوی تا مدت دراز جان و ناموس حضرت عثمان چگونه باقی ماند و حاشا که اهل
خرد را در شهادت حضرت ذی النورین استبعاد باشد **دوم** آنکه جمیع اهل
مدینه را از صحابه کرام شیعه اولی قرار دادن نه بر اصطلاح امامیه راست می آید و نه
بر نقل علامه دهلوی که اصطلاح سابق را در تحفه اثنا عشریه بیان فرموده و
قیود یکه درین لقب مصطلح قدماست در خاتمه این اوراق بعنایت ایزدی مبین
خواهد شد و از ان واضح خواهد گردید که ضرور نیست که هر کس از اهل مدینه باین
لقب موسوم باشد و این جواب امامیه را در بعضی از القاب مفید نمی تواند شد
و المقام صعب و ضوحه دقیق و بالتامل حقیق **سوم** آنکه قول او و جمیع آنها
شیعه اولی و اهل سنت بودند دلیل بر آنست که در هر دو مفهوم بتقلید فاضل اخباری
دانسته او مساوات دانسته و انشاء الله تعالی بر طبق وعده حتمی در خاتمه این رساله

باشند چگونه شاید که اهل آنشهر کافر یا فاسق یا رافضی باشند پس باید که شیعه بر حق باشند
الحمد لله الذی هدانا بلطفه الغفور واخرجنا من ظلمة الضلالة الی النور ومن لم یجعل الله له نورا فما له
من نور انتهی بلفظه در ناظرین کتب مخفی نیست که با همتیاز زمانه قاضی مقتری و قاضیا مجلاء که حضرت
شیخین را از بلاد اهل سنت و الجماعه قریب بهم گرد بوده اند باید که از این قاعده عظیمه تغافل نشوی
که در رد بعضی از اقوال آیة مخالفت بکار خواهد آمد انشاء الله تعالی **بحث** آنکه فرط شجاعت
وکمال جلادت اصحاب نزد اهل انصاف مسلم است ولیکن آنچه در ثبت قتل ذی النورین
مبتلا گردیدن در تجارگی و مصایب شدید بسوی ایشان دست و قلم را رنجه گرده اند ممنوع است حاشا
که اصحاب کبار انجناب آنکه باشند یاد اسباب قتل او سعی نموده بلکه ایشان چندبار نوبت بنوبت
خواستند که چند شمشیر بدست گیرند و با ارباب فتنه قتال نمایند مگر حضرت ذی النورین برای غلامان
خود ایشان هم این کشاکش را تجویز نفرمود فضلا عن الاصحاب چنانچه خواهی دانست ان شاء الله تعالی
طرفه آنکه مجتهد الزمانی در ترجمه تعلیقه خودش از تجار الانوار [illegible] که [illegible] متولیان قتل او
و مباشران کشتن او چند نفر از اهل مصر [illegible] بودند و با ایشان قومی [illegible] چند که اراده فتنه و فساد
و کراهیت از جماعت داشتند منضم و ملحق شده بودند و اکابر [illegible] اعیان صحابه و مهاجرین
که اکثر اهل مدینه بودند و مدار امور ایشان بود و ... اهل حل و عقد و رتق و فتق مهمات خلافت
بدست شان بود از قتل او کناره و بر جماعه که اراده قتل او داشتند منکر بودند انتهی بلفظه و بحمد
الله ابیات منقوله هم دلالت بران دارد که قاتلان ذی النورین دیگران اند مانند کنانه و
سودان و غیره اصحاب کرام و از اینجا حکم می توان کرد که جناب مجتهد الزمانی بمضمون اشعار هم رسیده بنقل
آن بجهت پرداخته که عوام بگویند که جناب مجتهد نثر را به نثر و نظم را بنظم جواب داده اند و اگرچه
شعر در رسالة البصارة العین بود خدام مجتهد پنجاه شعر در جواب ثبت کرده اند و این معامله مانند
حکایت شخصی از سادات بارهه است که چند تخم بر روی خود داشت و بملازمت بادشاهی
حاضر شد بادشاه پرسید ای سید این زخمها کجا خورده بودی سید گفت که از اعتقادی که اهل
سنت بود و معه و لنتی را کوفته که [illegible] خوردن آنجا روز برداشت و گفت که در فلان قلعه
جنگ کرده بودند [illegible] خورده بود [illegible] گفتند که ای سید چون محاوره فارسی

نمیدانی چرا کلام در محاوره خویش نمیکنی سید بغایت گرم شد و گفت بادشاه ما کیا ر بودی
گفت من او را دو بار توبه گفتم و انتقام واجبی گرفتم **عجیب تر آنکه** حضرت مجتهد دعوی
[illegible] مینمایند که عبید الله بن عمر و طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین خونریزی عثمان را سهل انگاشته
و بقتل او پرداختند این همه تهمتهای عبد الله بن سبا است چنانچه از کتب قرطبی و امثال آن [illegible]
یافت تا خود را ازین فتنه مبرا نماید و دامن دیگر بزرگان باین الواث آلوده کند آری
معمول و مرسوم همین است که اهل مکابره از دزدان و قطاع الطریق وقت دار و گیر پیشه خود را
بدیگران نسبت میکنند امامیه درین نسبت تقلید ان ابالسیح نظر دارند که بظاهر او شان را بدم
و طعن [illegible] میکنند و این تهمت در باب قدیما و حدیثا از خصایص و شمایل این طایفه است نعوذ بالله من
شرور النفس و هذا اتهامیست که در کتب معتبره کلامیه موجود است که عبید الله بن عمر رضی الله عنهما با رفقای
خود حاضر شده و اصرار بر اراده قتال کرد عثمان ذی النورین هرگز تجویز نفرمود که میانه اهل اسلام
سفک دما وقوع یابد باری عبید الله بن عمر ازین اراده درگذشت و همراه حسنین و دیگر اصحاب
دار بیت اهل فتنه را تا امکان دفع میکرد و درین مدافعت امام حسن و محمد بن طلحه و قنبر زخمها
و [illegible] برداشتند و اهل بغی تاب نیاوردند که از دروازه [illegible] در آیند [illegible] در آمده آنکه در
[illegible] و حضرت عثمان را شهید کردند قال شارح المقاصد [illegible]
هذا ان الصحابة [illegible] و ترکهم دفعه من غیر عذر فلو کان [illegible] لا یلیق [illegible]
والانصار [illegible] و علی بن ابیطالب رضی الله عنهم خصوصا ان یرضوا بقتل مظلوم فی داره [illegible]
[illegible] من هو قانت آناء اللیل ساجدا قائما و عاکف طول النهار ذاکرا و صائما
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] و بشره بالجنة واثنی علیه [illegible] و قد کان منهم
[illegible] و طول العمر فی نصرتهم و علموا [illegible] فی الاسلام و [illegible] الی دار السلام لکنه لم یاذن لهم
فی المحاربة و لم یرض [illegible] من المدافعة تحاشیا عن اراقة الدماء [illegible] القضاء
و مع ذلک لم یدع الحسن و الحسین رضی الله عنهما فی الدفع عنه مقدورا و کان امر الله قدرا مقدورا
و حال طلحه و زبیر خود معلوم است که برای قصاص قتله عثمان چه قدر کوشش فرمودند و در روایات
اهل [illegible] است که کسی بالزام شان گفته باشد که شما فلان کار در خون عثمان [illegible]

دانستید واکنون مرتکب این [illegible] میشوید ومتوهم میسازید که اگر این امور از کتب اهل سنت است
فنهایت ما فی هذا المقام زیرا که مخاطب بالزام متوجه است پس ذکر روایات اهل حق خلاف مناظره است
فتدبر ولا تکن من الغافلین علاوه از کتب معتمده امامیه که نزد محدثین معتبر از ان کتابی نباشد
نشان میدهیم که هزاران هزار از اصحاب و موالی حضرت عثمان حاضر بودند وقصد کارزار داشته
وایشان را از این اراده باز داشته و از مقاتله منع نموده **قوله** ظاهر الخ **اقول** درین مقام
جناب مجتهد قمقام بمقابل [illegible] کثرت این ایام معروف شده اند و آن هیچ وجه صورتی از صحت
ندارد چه مراد از لفظ جوش محبت و مانند آن اگر حقیقت است یعنی استعمال در معنی موضوع له است
خود بدیهی البطلان است زیرا که مقتضای جوش محبت آن بود که [illegible] شده برای امداد
او [illegible] دل [illegible] دیدند آب طعام تشنگی [illegible] مخاطب [illegible]
این امر تصحیح کرده چنانچه دانستی واگر طریق مجاز و ستم طریقی سلوک است [illegible]
[illegible] خلوت [illegible] ایشان از دست اهل فتنه [illegible] عداوت [illegible] تا جناب مجتهد فرمایند
[illegible] جوش محبت خلیفه مظلوم که نا پرستان آنها در اکثر [illegible] کارزار [illegible]
[illegible] مغلوب [illegible] هجوم [illegible] بلکه [illegible] اصحاب [illegible] طائفه [illegible]
محدثات حضرت عثمان [illegible] چنانچه در کتب ایشان با روایات دیگر کما اشرنا الیها سابقا مصرح است
[illegible] دیگر یعنی [illegible] تشنیع [illegible] فرقه [illegible] شده الخ هم فاسد [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] که [illegible] حسن و حسین [illegible] اهل بیت [illegible] که از [illegible] شرط یعنی
[illegible] شده با [illegible] عدم جواز تقیه [illegible] است که خلیفه خود [illegible]
[illegible] تقدیر [illegible]
[illegible] بوده [illegible] عداوت [illegible] اصحاب کبار [illegible] کنند که
[illegible] انها [illegible] بوده اند بلکه [illegible] مجتهد عادل یعنی قول او و همچنین [illegible] اهل مصر
[illegible] شاعر [illegible] خلاف [illegible] امر خلاف [illegible] درباره اثبات عدم [illegible]
[illegible] نوشته بود [illegible] تحقیق نیست چه همه قیود آن جز لفظ [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] است زیرا که [illegible] کوفه [illegible] اثنا عشریه و بر تقدیر [illegible] معتقد بوجوب

بودند پس جوش محبت و ارسال دوازده هزار نامه و طلب امام حسین و صف چین و نامردی

خویش پشیمان بود که مغلوب از دست یزیدیان شودند بگریز تمام اتصالات را گذاشتند دانسته

چنانچه ... این عبارت دال برین است که مخاطب ما با وصف تجدید عداوت کلامی در ین امور نکرده

... شش برنیامده و قلب عبارت را نابرابر فریبی از غایت قلب و دغل شروع نموده

و درین قلب باشد قلب دیگر عبارت چنانچه جوابش خواهد آمد ان شاء الله تعالی بجهت اقتدار

نقل ... خویش را هم فراموش کرده و معلوم نیست که اولیا شاعر مذکور نظم خاتمه ابیات درباره

جمعه جا اعتقاد از بعد از شهادت آنجناب شادمانیهای فراوان بجا آورند

و در لیالی آن بوده‌اند که قبر مبارکش را هم بر کنند و نعش طاهر لی انداهها بجا آرند لاجرم قبر آنجناب را

... و ... تحقیق ... چنانچه از کتاب روضة الواعظین هم همت و تصحیح دارد

و در تحقیق این قصه را تفصیل تمام می‌نویسند پس معلوم شاعر مسطور نزد اهل انصاف سخیف و

مهمل ... الا ... گزاف است نعوذ بالله و جعل جهنم مثواه با قیامند تعریض جنگ احد و حنین

و خیبر و جواب البشر علی العموم بعنوانی در رساله جدیده قلمی شده که اکنون بجای نام قدسش یعنی کاشف

... کاسر الاسنان باید نهاد فلا حاجة الی المؤنة الجدیدة **قوله** و به برکت نفرین ام المؤمنین

صدیقه کبری زوجه محبوبه آه **اقول** این دعوی هم بروایات کتب اهل حق با ثبات باید

رسانید حقا که اگر کتب اهل سنت را از شرق تا غرب غربال کنند هرگز این لغت نفرین اکمل

... باشد نخواهند یافت و از ینجاست که علما درباره انکار آن جا تصریحات که نکرده‌اند

... امامیه از زبان صدق ترجمان حضرت معصومه جناب سیدة النساء روایت ... ید

... ایمان خویش می‌آرند و اسفار معتمده کلامیه خود روایت می‌نمایند دلالت

... دارد که آنجناب درباره حضرت امیر المؤمنین آنچه فرموده هیچ مسلمانی بر زبانش بلا ضرورت

داعیه متوجه نخواهد شد فافترقا **قوله** و معلوم است الخ **اقول** اگر مراد

از شیعیان خالص آنست که این بزرگان از شیعه تبرائیه بودند فلا بد علیه من دلیل

... علیه هذا العبد الذلیل و چگونه برین دعوای کاذب کسی از اهل خرد برهانی و دلیلی تواند

آورد و حالانکه جناب امام حسین رفقا دالیه بر مذهب تصوف که عبارت از تفضیل ... کنند

وقدری المودت داشته مناقب و محامد این بزرگان و مراعات و پاسداری ظاهر و باطن ایشان بوده اند
نه برخلاف آن فاثبت که خود حضرت شهید کربلا بواسطه از جناب مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم ایح
و مناقب خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین شنیده بلکه تحقیق هم فرموده باشد که این همه حضرات
عزیزترین اصحاب نزد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند چنانچه تفصیلش از کتب شیعه
بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و این را خود علمای فریقین در کتب خویش بیان میکنند بلکه از مطاعن
امامیه درباره این اصحاب هم این امر هویدا است که ایشان مرتبه علیا و کمال تقرب نزد جناب
سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند کما بینا فی المنتهی فصلنا فی المنتخب **دهم**
دلیل بر عدم تشیع جناب امام حسین است که تقیه از بنی امیه نکرد و تن به بیعت یزید
نداد و هرگز بر مذهب امامیه کار نبست چنانچه بتفصیل بر جه تمام بعد ازین خواهی دانست
ان شاء الله تعالی **وایضا** بزرگان صدق و صلاح و آراستگی بزیور علم و عمل و جهاد
فی سبیل الله و شهادت نیک مانند شهادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بر (؟) برای زید
بن علی بن الحسین در کتب امامیه هم ثابت باشد چنانچه کتاب روضة الواعظین و بصیرة
المتعظین و عیون الاخبار و ارشاد مفید تلمیذ رشید شیخ صدوق و مجالس المؤمنین بران
گواه است و اینهم از کتب معتبره فریقین مثل قاموس اللغت و مجمع البحرین که از فضل مخفی
است متحقق میگردد که اجتناب لشکریان خود را از تبرای شیخین منع فرماید و برین قدر اکتفا
نفرموده گروه شیعه را از قدمای معاصرین ملقب بلقب نماید که نزد اینها هم برابر هزار دشنام
بلکه زیاده از ان (؟) شد عقل سلیم چطور معتقد این معنی خواهد شد که جد امجد زید بن علی
یعنی امام حسین رضی الله عنهم اجمعین العیاذ بالله ما دعه فی الکتاب المبین من الروح الرجا
و جناب ایشان هم دشمن خلفای راشدین (؟) بود ذلک ظن الخاسرین **معهذا**
نواطب فیهم قبل ازین جمیع اهل سنت (؟) معتقد ایشان هم این
مضمون برخلافت خواهت (؟) متعین شد که جناب امام
(؟) رفقای او که در جان نثاری حق گذاری دقیقه نامرعی نگذاشته از جوان اصحاب کبار
و فدای ایشان (؟) حق (؟) آفتاب نماینده بر فروغ خویش است

تمنای اقتحام احدی از جمیع تعین بدانند لیس یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در باره تلاوت
این آیت که از جناب مجتهد یعنی اتفاق افتاده از اختیار لطیفه سید سند جرجانی رحمه الله
بیاد آید که از یقول الکافر باید خواند و مطابقت این هر دو تمنا نظر باینکه در قرآن مجید
تمنای اول از گروه منافقین منقول است و قد تقرر انهم من اخوان الکافرین از عجایب
اتفاقات والحمد لله علی ذلک و معلوم نیست که جناب مجتهد در آیت اولی مثل قدح تمنای
خویش در آیت ثانیه چه تصرف خواهند کرد از افادات محدثین امامیه چنان ظاهر
ظهور داده که در اصل یا لیتنی کنت ابا تراب بود وقت نسبت لفظ ابی تراب فوت شده و چون
چنانچه شیعی برای نسبت میگویند بدون لیتنی هم گاه بنا پس معنی این است که یا لیتنی کنت
علویا یعنی کاش من شیعی می بودم سبحان الله این مهملات را نتایج افادات
ائمه اطهار قرار داده اند چنانچه بر نا قد کتب شروح و حواشی ملل شیخ صدوق مخفی
نیست و ازین قسم درکت دین و ایمان ایشان که اینها بی نسبت مینمایند خود ده ها
موجود است برخی از آن برای عبرت امروز نظر الکفا اتیاد فلا تغفل قوله
و همراه خلیفه مظلوم هیچکس از صحابه کبار مقتول نگردید **اقول** این همه استبعادات
از نتایج ثمرات همان مرض مزمن است که بار ها اشارتی بدان رفته والا اگر کسی
عقل سلیمی داشته و حواس او اختلال نپذیرفته باشد بیقین میداند که میان این
دو امر فرق زمین و آسمان است هرگز قتال رفقای شهید کربلا با لشکر یزید پلید و
عدم قتال صحابه با اهل بلوی مقام استعجاب و استبعاد نیست باینکه بر سبیل اجمال
است که جناب امام حسین بمقتضای روایات امامیه کما ستعرفها مفصلة ان شاء
الله تعالی مردم را دعوت نموده بود و با واز بلند بر سر منبر ارشاد فرموده که هر که
طالب شهادت و فوز و فلاح باشد برفاقت من بجانب عراق راهی شود بلکه اینهم
از اثنای راه نوشته بود که بر تقدیر عدم رفاقت من هرگز بفلاح و رستگاری
نخواهد رسید کما سیجیء مفصلا ان شاء الله تعالی و آنچه نزد اهل حق بروایات معتبره
ثابت میشود و قدر مشترک در روایات سیاق و عثمان افتاده بود این است که هر گاه طلب خاطر

[illegible] بیشتر او را تجویز نمیکرد و حجیت قدح و الا دیده بهت علیا او
پس قتال امام حسین با لشکر یزید لعین که امام حسین و رفقایش را محاصره کردند بر
موقع خود لیکن است بخلاف ذی النورین که او بر کسی خروج نکرده بود بلکه اوباشان باهم
اتفاق کرده در مدینه منوره داخل شدند و اصحاب کبار هرچند که بمجادلستی انواع
مساعی بتقدیم رسانیدند و نزدیک بود که بصلح و صفا انجامد مگر تقدیر مساعدت بر انعقاد
و اصحاب کرام بارها درین بلوی که امتداد و تمام کشید قصد قتال نمودند لیکن [illegible]
قبول نفرمود که ابتدا بقتال اهل قبله پرداخته شود و نقود جانهای شیرین در راه
غلامان خود را ابتدا هم تجویز نکرد اگرچه در قول فقیر را گوش نکنند اینک روایات محدثین
اهل سنت باید شنید روی البیهقی عن ابی سهلة مولی عثمان قال جعل النبی صلی الله علیه و
آله وسلم یعهد الی عثمان و لون عثمان یتغیر فلما کان یوم الدار قلنا الا تقاتل قال لا ان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عهد الی امرا و انی صابر نفسی علیه و همچنین در روایات
صحیحه دیگر مثل این خبر منقول است چنانچه بر ناظرین کتب اهل حق مخفی نیست و اگر تصریحات
شیعه درین باب بخواهی آنهم بشنود که خود روایت ایشان از ثقات و عمائد
ایشان تقریر آن درین باب نظیر خود داشته در نسخه سلیم موجود است و دلالت بران
دارد که حضرت امیر رضی الله عنه تاکید که سعی بران مقصود باشد بمخاطبه اشعث بن
قیس که عثمان را مظلوم میدانست و شکایت که مردم یاری او نکردند فرموده که کان مع
عثمان من اهل بیته و موالیه و اصحابه اکثر من اربعة آلاف و لو شاء ان یمتنع بهم لفعل فلم
نهاهم عن ذلک شد و لو کنت وجدت یوم بویع ابو بکر اربعین مطیعین لجاهدتهم یعنی اهل بیت
و موالی و اصحاب عثمان بیشتر از چهار هزار کس بودند و می خواستند که قتال با اهل بلوی
کنند و لیکن عثمان نمی خواست و امتناع را ابتدا او را حاصل بود پس چرا نهی کرد اصحاب
و موالی را از نصرت خود و قتال با اهل قبله و من اگر چهل کس می یافتم که اطاعت من میکردند
با ابو بکر و اعوان و انصارش قتال میکردم و غصب خلافت من صورت نمی بست و
ازینجا بطریق اشاره سابقه ظاهر شد که حضرت ذی النورین کسانی را که در پی قتال

... محبتی منع نمود تا بدعوت مهاجرین و انصار بمقابله اهل بلوی ...

اکنون ملاحظه رود که اعتراض این معترض بی‌بهره و بی‌معنی است باینکه آنحضرت ...

چون بمحافظت جان هم ضروریست حضرت ذی النورین چرا بحفظ و حراست آن نکوشید

و اهل مدینه را بقتال باغیان تحریض نفرمود **وجوابش آنکه** این همه ناشی

از تتبع با عدم فهم است زیرا که محافظت جان و ناموس چنانکه باید بعمل آمد و از ابتدا

اراده جمیع مردم برای دفع بلوی نمودند چون فتنه او باش از حد زیاده شد در خانه

خویش را بسته نشانیدند چنانکه نظم مذکور کتاب ... ما

نقل فرموده هم دال بران است و خونریزی اصحاب کبار از اهل مدینه و تابعین اخیار ...

... نظره که هم محافظت جان علی قدر الامکان بظهور آمد و هم ثواب

حقن دماء با وجود شهادت در نامه اعمال او مندرج شد **قوله** نمیدانم الخ **اقول**

بلی قبل ازین نمیدانستی لیکن اکنون بعد ازین تنبیهات هم ندانی که هرگز باز بکس این

امر از صحابه شدنی نیست و زینهار گیرودار باوباشان نخواهد رفت زیرا که این امر در صورتی

می‌بود که ذی النورین استعمال سیوف و نصال از سکنه مدینه رسول متعال می‌طلبید و

آنها پهلوتهی می‌ساختند و اعراض می‌نمودند چنانکه مقبولین امامیه نسبت بجناب امیر بعمل

آوردند بلکه فریب هم دادند و خذلان آنجناب نموده مورد لعنت گشتند چنانچه بار ها

اینقسم امور بر زبانم گذشته و خواهد گذشت و چگونه بیاد راقم نیاید که در کتب قوم

نگاه کنی خواهی دانست که هر چه از دست خلفا نصیبه و تنامد و علت آن مغلوبی

و هلین نزد مخالفین است همه از جهت خذلان و نمک حرامی مقبولین لسانی طائفه

شیعه بود که حضرت سید المرسلین و جناب سید الوصیین بانواع احسانات

این مردم را پرورده‌اند و هزاران عاطفت و راقت ... بودند ایشان در مقابله آن داد

بیوفائی دادند و خود پرستی و خودرائی را مطمح نظر داشتند و در تحصیل زخارف دنیا

کوشیدند و جامه زنان پوشیدند درینجا بر متن و شرح روضه کلینی اکتفا کنم باید شنید

که حضرت امیر صلوات الله علیه در مبادی خلافت خلیفه اول بیرون بر آمد و در ...

دل تنگی بیکرانی گذشت که قریب بود که سخت دران بود پس قسم ایزدی یاد فرمود که اینجا
که اگر اینقدر مردم رفیق میشدند و خیرخواهی خدا و رسولش بجا می آوردند بر تنهائی خود
دل نمی بستند البته خلیفه وقت را از اریکه خلافت زایل میکردم و این تغییر و تبدیل دینی را
بچشم نمی دیدم چون این خبر بگوش اصحاب رسید وقت شام سیصد و شصت نفر حاضر
آمدند و بیعت موت بدست حق پرست مرتضوی کردند عبارت از دست بیعت کرده
یعنی در مقابله خلیفه اول راه فرار نپیمایند و در مقابله او و یارانش داد مردی و مردانگی
دهند و خود را در ورطه کشتن اندازند و جانهای خویش را بحضرت مرتضوی فدا سازند
امیرالمومنین فرمود بامداد ان باحجار الزیت که موضعی است در مدینه فراهم آیند و
سلاح بر تن راست کرده یا سر تراشیده حاضر شوند پس کسی حاضر نشد و وعده را
بوفا مقرون نکرد مگر یکدو کس و ازینجا حال این مردم قیاس کن که سلمان فارسی که
او را بمزید اختصاص و رفعت منازل بی نظیر می شمارند و در عداد اهلبیت می کنند
در آخر قوم آمد و شارحین نقش نکیننده که ظاهر همین است که او را با مرتضوی کمال یگانگی
دست از ان بر داشته چون حال صحابه همچنین دید که خلیفه اول نیز کلی دارند و
بسر پرستی او را غنیمت دانستند آهی سرد از دل پر درد برکشیدند دعای بد درباره این مردم
کرد یعنی شکایت را بچند لفظ که جوامع الکلم تعبیر از انست ادا فرمود که جا فیرض
... رسانیدند که دست مبارک بسوی آسمان برداشت و مجبوری خود
... بدین مضمون شرح کرد که خدایا این قوم مرا ضعیف و ناتوان
کردانیدند ... اسرائیل ... را قتل شان این مردم داد اعراض و بیتابی
دادند و ... از خیرخواهی ... کشیدند ایشان نصیحت مرا ... نشنیدند
و ... فرزندان یعقوب قریب بود که او را
... و شارحین این کتاب با آنکه انکار بدیهیات
و خرافات سید مذاهب ... شیوه شان است درینجا اعتراف میکنند
که باعث این شکایت ازین مردم است که تقاعد از نصرت آنجناب نمودند و مقصر

بر حلق گشتند پس کسی از ایشان همچنین مددگاری پیدا نشد تا حضرت مرتضوی بجهاد
متقدمین می پرداخت و خاطر خود را فارغ از آن می ساخت و ازینجاست که عنقریب خواهی
دید در جواب مقاله خامسه که چون روز تظلم رعایا فدک یکدو کس از اهل اعانت بهم رسیدند
حضرت مرتضوی دمار از سر غنه شجاعان دهر که نایب خلیفه اول بود بر آورده بلکه
سر او را مشله می نمودند ملاحظه کرده شود که دار و گیر قیامت بر خاذلین مرتضوی بوقوع خواهد
آمد که حضرت امیر را فریفتند و آماده پیکار ساخته بجاهای خود خزیدند و تحریف قرآنی
بر آن مترتب گردید و آخر حضرت امیر با وصف خلق عظیم در دعا
بر ایشان و اظهار شکایت این بد اندیشان دقیقه فرو نگذاشت یا بر اهل مدینه
و عنقریب در مجلد ثانی از کتب معتمده دیگر لعنت این قوم بر ملا از جناب امیر نقل نمایم
ان شاء الله تعالی با جمله حضرت ذی النورین از التکان کارزار نخواسته بلکه اصحاب و موالی را
که آرزوی شان مقاتله اهل بلوی بود باز داشت و خواست که عمل بر امتثال این احادیث
نماید که در حق فتنه وارد است یعنی فکسروا فیها قسیکم واقطعوا اوتارکم واضربوا
سیوفکم بالحجارة فان دخل احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم و مراد از لفظ خیر ابنی آدم
هابیل است که خود را از قتل نفس قابیل باز داشت و تلخی صبر حایل شد ابو هریره
در وقتی که اهل فتنه شدت کردند و هجوم آوردند خواست که تیری جگردوز بسوخی الفیز
کینه کیش رها کند ذی النورین او را منع نمود تا ملاقات اعوان ملک الموت بر جاده
تسلیم ثابت قدم بود پس هر روز باز پرس معلوم نیست قدالهی که مقبولین
است که حال خذلان شان با وصف دعوت مرتضوی بجهاد درین ورق
دانستی چه معذرت خواهند آورد و هم اینها اثنا عشریه دوازده هزار نامه بطلب امام
حسین فرستادند و در آخر زد و دغا و دغل باختند و ... اسپی با آنجناب داالبته
اظهارش نداد چنانکه منظوم است بیت از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا * چه جواب خواهند داد در روی جناب سید
الشهداء المقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب شود حضرت

...ب الارباب باشد بیان خواهند نمود **غلط گفتم** تقریر جواب ایشان با اصول
اهل نفاق نهایت محکم و متقن است که آن اختیار تقیه از مفتوح یزید پلید بنهاد و تهدید
این بنیاد است و بر جای خود قرار یافته که لا دین لمن لا تقیة له پس برای حفظ جان و ناموس
تقاعد از شرف نصرت و اعانت رو داد و شد آنچه شد جناب امیر هم از جهت تقیه با وصف
مقدرت جهاد به تنهائی چنانچه تفصیلش عنقریب می آید قتل دو معصوم را یعنی جناب سیدة
النساء و حضرت محسن رضوان الله علیهم اجمعین بچشم خود دید و زنهار از جای خود نجنبید
پس کوفیین بلا ریب در احتجاج و استدلال خویش معذور خواهند بود بلکه ماجور نعوذ بالله
من هذه الاصول **قوله** و انکار وصف عنوانی الخ **اقول** این قلب هم
اول دلیل بر ممنوعی است که اول عبارت فقیر تقلب بجهت تغییر تا این مدت در نیاورده
تا بجهلهای منعقد رود و دقت آن کما هو حقه ... بر اهل فهم و ذکا مخفی نیست که این قلب هم
مقدمه قلب ... است **نخستین آنکه** اهل سنت گویند که چون اصحاب کبار
تابعین انبیاء بیوفائی اتباع قرآن اختیار کردند و از شرف اعانت او تقاعد
برگزیدند ... جای نیست و لیکن ... آنها را بوصف عنوانی یاد نباید کرد
دوم آنکه نزد اهل تسنن قتل عثمان و اختیار عهد و بیوفائی از وی درست
... **سوم آنکه** ... ایشان و اصحاب ... و بیعت الرضوان منافق و غادر بودند
و بطلان ... مقدمه از بدیهیات اولیه و بالیقین هر یکی از مقدمات ثلثه موضوع
و مفتری خلاف ... مقصود ... هر مقدمه آن محتاج ... برهان و ... بدلیل چنانچه در
... مرة اخرى ولقد احسن من قال **بیت**
... خویشتن را فراموش کرد **من بعد**
مخفی نماند ... باید نمود ... جسارت و جرات مجتهد
... اهل ... بیعت الرضوان ... واخلاص ضرب المثل اند و بکمال
ایمان و مدایح و مناقب ایشان ... پروردگار عالم مملو و مشحون است و انواع عطوفت در حق ایشان
از قرآن مجید ... ثابت ... منافق نامیدن نفاق ایشان را عین ... خود گردانیدن

چگونه از کسی صدور تواند یافت که بهره از اسلام داشته باشد چه جای مجتهد ظلی تیره درونی
و سیاه باطنی باید که این بزرگان را منافق گوید و آیات قرآنی و احادیث رسول ربانی را پس پشت
اندازد هیهات هیهات مرض تعصب عیون او را سفید ساخته و اتباع عبد الله سبا لعین و پیروی
شیطان یعنی ابو نصر سین بدین قلوب را سیاه کرده وَمَنْ يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ فَقَدْ خَسِرَ
خُسْرَانًا مُبِينًا مدایح و مناقب مهاجرین و انصار و اهل بدر و بیعت الرضوان آنچه بر
زبان معجز بیان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم نزد اکابر فریقین گذشته نه آنقدر
است که احصای آن توان کرد و در کتب دیگر با بذل تفصیل وارد کرده ام درین اوراق
بعنوانیکه فی الجمله تجدد و تازگی دارد دو سه امر وارد میکنیم بگوش دل باید شنید در کتب
معتمده فریقین خصوصا امامیه مثل کتاب مجمع البیان و خلاصة المنهج و مانند آن مرویست
و اللفظ للاخیر در شان نزول يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ
أَوْلِيَاءَ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق خفا عزیمت مکه داشت ساره
کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و نایحه بود از مکه بمدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم استفسار کرد که بجهت اسلام آوردن باینجانب آمده گفت نه فرمود که بجهت مهاجرت
گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم رسول فرمود چرا از
اهل مکه طعام و لباس نه طلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنا و نوحه من میل نکرد و عطیه
بمن نداد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را گفت که وی را چیزی
دهید ایشان وی را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزدیک حاطب بن ابی بلتعه
آمد و از وی چیزی طلبید نامه نوشت باهل مکه باین مضمون که این نامه ایست از حاطب بن ابی
بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد شما دارد سلاح خود
راست کنید و آماده قتال باشید نامه را بوی داده گفت بیار و برو ایشان ده درم
باو عطا کرد و جامه در وی پوشانید و گفت این نامه باهل مکه برسان ساره نامه را
بست و در میان موی خود پنهان کرد و رو بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام حضرت رسول را
ازین قصه خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با طلحه و زبیر و عمار امر کرد که براه

مکه متوجه شوید که در روضه خاخ زنی را یابید که نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند و آن
نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بآنجناب بستانید و بیارید ایشان حسب
الامر عمل نموده سوار شدند و بآن موضع رفتند و آن زن را آنجا یافتند و از و نامه
طلب کردند او انکار کرد پس او را و متاعش را بجستند نیافتند پس قصد رجوع کردند
امیر المؤمنین فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل
امین بود پس شمشیر از غلاف برکشید و نزد وی رفت و گفت مرا ای [illegible] اگر
نامه ندهی گردنت بزنم زن بترسید و گفت زنهار یا ابن ابیطالب
تا من نامه را بتو سپارم پس موی سر خود بگشود و نامه را از آنجا بیرون آورد و بآنحضرت
داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا آورد مرویست که در روز فتح مکه همگنان را
امان داد الا چهار نفر و ساره از ایشان بود القصه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بر منبر رفت و خطبه بخواند و گفت کی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصد ما
آگاه کند اگر برخیزد و بآن معترف شود فهو المراد و الا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده
فرمود کسی جواب نداد نوبت سوم حاطب بن ابی بلتعه برخاست و گفت یا رسول
الله من صاحب نامه و خدا دانا است که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین
اسلام برگشته ام و مرا درانجا قبیله و عشرتی نیست تا حمایت من کنند بلکه آنجا غریب
افتاده ام خواستم تا ملاحظه آن کرده رعایت من کنند و خاطرجوی اهل من نمایند
و آنجا رویم وگرنه من از سر یقین میدانم که غضب خدا بر سر ایشان نازل خواهد شد
و این فائده با ایشان نخواهد [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق او نموده عذر
قبول فرمود عمر بن الخطاب [illegible] گفت یا رسول الله اجازت فرما تا گردن این
منافق را بزنم رسول فرمود [illegible] است و خدا تعالی مر بدریان را وعده مغفرت داده و ایشان را
بخطاب مستطاب [illegible] قد غفرت لکم نوازش فرموده امید هست که آب مغفرت
نامه سیاه او را بشوید و [illegible] است که پیغمبر فرمود او را از مسجد بیرون کنید مردمان دست بر
پشت وی نهاده [illegible] او باز پس نظر میکرد و در رسول خدا نگاه میکرد شاید که بر وی رحم کند چون

برسید رسول فرمود که او را بازگردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی
این آیت فرستاد انتهی بلفظه و الطف از همه آنکه در کتاب سلیم هلالی که بهتر از ان
کتابی نیست چنانچه خواهی دانست مرویست که خلیفه ثانی رضی الله عنه بعد از آنکه حاطب
از افشای راز دریافت عرض کرد که یا رسول الله اگر فرمائی گردنش بزنم حضرت خاتم المرسلین
ارشاد نمودند که ای عمر حق تعالی در بارهٔ اهل بدر نوازش خاص و کمال عنایت مبذول
فرموده که بعد از اشهاد ملائکه بتاکید و تحقیق افاده نمود که من ایشانرا بخشیدم و گناهان
ایشان آمرزیدم سوای هرچه خواهند بکنند امید مغفرت برای حاطب بسیار قویست که از اهل بدر
است و حال نسخه سلیم هلالی باید که بعد از پیش جناب مرتضوی پیرایه تالیف در بر پوشید
و سلیم آن کتاب را باعیان اربعه فرا گرفته یعنی هرگاه جناب مرتضوی و سلمان و ابوذر و
مقداد بر درستی و تمام آمده از آن اد بر نسخه وارد کرده دائمه هدی واحد بعد واحد آن
تمام یابید مصنف مدایح و انواع ستایشها ستوده اند چنانچه از بحار و کتب رجال ظاهر
است و در کتب دیگر این مضمون از علمای شیعه جابجا بطوری وارد است که وهم متوهم ذهن
طاهر ادراک مرغلی نتواند بود انیست حرفی از مناقب اهل بدر اما پارهٔ از حال بیعت الرضوان
و مقبولیتش بدرگاه آفریدگار جهان پس یکی از هزار داند که از تفسیر باید شنید فتح الله
کاشانی در تفسیر خلاصة المنهج میگوید که از جابر رضی الله عنه مرویست که آنحضرت فرمود که
به دوزخ نرود یکی کس از آن مومنان که در زیر شجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان
نام نهادند بجهت آنکه در حق ایشان فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا
قَرِيْبًا علمای امامیه در ینجا هم بجهت انصاف دشمنی بکار داده اند اکثری از مقالات ایشان
مانند هفوات هجا نیز می نماید مگر بنابر تکمیل تقریر و اتمام [illegible] اظهار لاف و گزاف ایشان در
جواب ذوالفقار یعنی صولهٔ حیدریه علی المجوس القدریه ایراد کرده ام اگر کسی را اشتیاق
باشد از انجا تفحص نماید و الحمد لله که درینمقام ضرورتی هم با یراد و استیصال آن ابحاث
نیست زیرا که در اکثری از مقامات این کتاب کمال ایمان و خلوص و اخلاص اصحاب نبوت

رسانید دام کما لا یخفی سبحان الله جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چنان فرمایند که
بدوزخ نخواهد رفت احدی از مردم که مشرف به بیعت الرضوان شده اند و اهل بدر همه قطعاً
جنتی هستند و خاتمه ایشان بخیر است و کمال عنایت ایزدی بحال ایشان متوجه است و از
احادیث رضوی مستفاد میشود که مبایعان حدیبیه را که در بیعت الرضوان مشرف گشتند مقصود
شان ذات ایزدی و رضای خداوندی بود چنانچه صاحب ترجمه عیون اخبار الرضا اقرار بآن
کرده و مجتهد میگوید که دعوی نفاق و غدر اهل بدر و رضوان عین مدعای شیعه است و اهل
بدر و بیعة الرضوان منافق و عدو خدا و مومنان میکردند تا بیجا هم کفر و نه
بثبوت میرسد نعوذ بالله من هفوات و اباطیله حق تعالی خود نص فرموده ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله و این ارشاد بدون خلوص و اخلاص ایشان [illegible] نیست و وجه
بیعت الرضوان اینست که حضرت عثمان ذی النورین [illegible] افضل صلی الله
علیه و آله و سلم برای ادای پیام نزد کفار قریش بمکه فرستاده بود کفار او را محبوس کردند
و خبر قتل او شایع شد حضرت خاتم النبیین بغیظ و غضب در آمد برای انتقام او از تمامی اصحاب
بیعت گرفت اگر قول فقیر را معتبر ندانند اینک عبارت مفسرین قزلباش باید شنید در مقام
نیز آنچه در خلاصة المنهج است اکتفا میرود تا فارسی خوانان هم از آن بهره وافر بردارند از ابن
عباس منقولست که چون حضرت بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد و هرچند او را میراندند
نمیرفت تا آنکه هم اصحاب گفتند که این ناقه نافرمان است پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که عادت این ناقه نیست که این چنین شود لیکن خدا نگه با
فیل بود [illegible] مکه معظمه او را باز داشت و از رفتن منع کرد پس اینجا فرود آمده و
که نام او خراس بن امیه بود [illegible] اعلام ایشان نماید که غرض آمدن حضرت باین طرف
نه حرب است بلکه مدعای او [illegible] و ایشان نمودن با فعال عمره چون خراس این پیغام را
با ایشان رسانید قریش ابائی کردند و قصد کشتن او نمودند لیکن وی از ایشان بگریخت و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از این قصه خبر داد حضرت آنحضرت عمر را گفت تو نیز بمکه رو و صورت
حال اینجا با ایشان برسان عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی در آنجا کسی نمانده

بجهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود هراسانم اما چون عثمان خویشان در انجا دارد اولی
آنست که او این پیغام را باو شان رساند تا خطای و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را
نزد ابو سفیان و اشراف قریش فرستاد چون نزدیک مکه رسید ابان بن سعد که از قبیله او بود
با او ملاقات کرد و از اسپ خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشست تا بمکه رسیدند
و عثمان پیغام مذکور را بایشان مجدد ساخت ایشان گفتند که ما محمد را صلی الله علیه و آله و سلم
نگذاریم که در مکه در آید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد او گفت من بیش از رسول طواف
نمی کنم و باز گردم مانع او شدند و وی را محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه
شایع شد حضرت اصحاب را در زیر درخت ثمره جمع ساخت و با ایشان تجدید بیعت نمود که با قریش
قتال کنند و از حرب رو گردان نشوند تا آنکه شهید شوند یا فتح نمایند پس بار دیگر همه باین وجه
بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست و پنج کس بودند
الی اخر القصه و در بیعت قصه اینهم بکتب معتبره فریقین مرویست که وقت بیعت الرضوان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر دست دیگر نهاد و فرمود که این
از جانب عثمان است هر چند او بظاهر درین بیعت بجهت ادای رسالت شریک نیست مگر انا
از طرف او بیعت میکنم و بمقتضای خلوص او را شریک میگردانم انتهی محصل الحدیث بنا زعم
بر دانشمندی حضرات امامیه چنانچه از بحار و تراجم آن سمت وضوح دارد که درین مقام هم از کید
و تسویل نفس اماره باز نیامدند و صراحةً گفتند که مقصود نبوی آن بود که وبال نکث این بیعت
زیاده تر باشد و لیکن هرکس که ادنی بهره از انصاف داشته باشد خواهد دانست که اگر
ذی النورین عداوت حضرت امیر و ذریت طاهره او میداشت و تخم نفاق در مزرعه
سینه خود میکاشت چنانچه روایات بحار و کلینی و امثال آن دلالت بران دارد مقام
آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از استماع قتلش خوشحال میگردید و اگر از خوف
شیخین بر ملا نمی گفت باری با ادکان ارمیه امامیه میفرمود که بشارت باد شما را که اگر عمر خود را
ازین تهلکه باز داشت و جان بسلامت برد باری برادر او را که برسم رسالت فرستادم
دیگری را از زوایای این مثلث متساوی الاضلاع برهم زدم و سر مار را بدست دشمن کوفتم

که هرگاه فریک گشته شود سود اسلام این همه یک طرف بود اصحاب را جمع کردن و مجدداً از
اصحاب بیعت گرفتن و از استماع قتل عثمان اراده قتال با قریش مصمم ساختن بدون اسلام
دا[illegible] ذی النورین نزد اهل انصاف نمی تواند شد کیفیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بوحی الهی [illegible] کلی دانسته باشد که دختر نیک اختر خویش را بیگناه و بی سبب کشته و تهمتها بر دامن
طاهرش [illegible] چنانکه از بحار و دیگر تالیفات مجلسی مثل حیات القلوب پیدا و هویداست و در آخر
این بحث [illegible] مجلسی مذکور و غیره خواهی دانست انشاء الله تعالی و افسوس که کسی از مقبولین
لسانی امامیه نگفت که این قدر بعد از استماع این خبر بر خلاف اراده اول نقض افعال عمره
بجا آرند و طواف و سعی نمایند و با احدی از قریش تعرضی نرسانند اصحاب را زیر شجره جمع
کردن و از هر یک بیعت بر موت گرفتن چه معنی داشته باشد [illegible] عثمان خون بضعه
حضرت رقیه را بکمال [illegible] گشته مقام الست که این [illegible] برارد هنده
ازین هم سر برتر [illegible] در باره این نوع سبب واقع می شود شیخین را اتهامهای قطعی برای
[illegible] شان اهل بیت بهم میرسد معلوم نیست که انجام این کار تا بکجا کشد اول حضرت را کی
روا بود که باینچنین کسی کافر نکاح دختر خود تجویز فرمایند و قد قال الله تعالی وَلَا تُنْكِحُوا
الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ
إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ و آن هم بدین عنوان که یکی را
بعد دیگری تا آنکه مردم او را ازین سبب ذی النورین تعبیر میکنند الی غیر ذلک من التقاریر [illegible]
[illegible] خود کتاب بحار الانوار و حیات القلوب و دیگر کتب اینها دلالت بر آن دارد
[illegible] تا این مقبولین لسانی هم در بعضی از اوقات شریک شوری میشدند [illegible]
[illegible] در مهمات امور شان طریق [illegible] ماندند آن در نمی گذشتند چنانچه در غزوه [illegible]
بدلالت کتب مذکوره [illegible] واقع شد که خندق گرد لشکر کنده بودند بلکه
خود هم در بر آوردن خاک و بالا [illegible] از خاک شریک گردیدند بهمین عنوان این امور را
هم گوشش [illegible] نمودند فسوس از مقبولین لسانی شیعه هم دریغ ورزیدند تا آنکه اصحاب
[illegible] بخیر بزاید الوصف و شاد شدند و خوشوقت بدان گشتند که بر مهمات

ہا ایرد و سائر شده حقوق اهلبیت را غصب کردند و جناب مرتضوی را از قرنها
روا نمی داشتند نعوذ بالله من ذلک عجب از عقاید امامیه که بزاران هزار حدیث
از ائمه اطهار روایت میکنند که هر که مذهب شیعه را اختیار کند و بران قرار گیرد تحقیق از نوع
القلم میشود و بالیقین بجنت فردوس داخل خواهد شد و هرگز بجهنم نخواهد رفت و خطاب
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم برای هر فرد ایشان از بارگاه صمدیت ارشاد
می نمایند و بعد از وقوع متعه و در ساختن متمتع یا ممتوعه چه قدر ذخیره های ثواب آماده میگردد
که در چند مرة نوبت از کجا بکجا میرسد کما اشتهر اظهاره هرگاه لفظ اعملوا ما شئتم در شان
چند صد از صحابه کرام که از جان و مال در راه خدا دریغ نکردند و بخطاب اتبعوه فی ساعة
العسرة بنص قرآنی شده اند و در مرتبه حاضر گشتند در کتب معتبره می بینند و از السنة اهل
حق میشنوند از صحبت نبی بدر میروند و در کجاهای گردن را قوچی آرد بجنگ و جدال می پردازند
و آسمان و زمین میباشد الغرض آن رساله چنانکه قبل ازین اشارتی رفته موجود است که پانصد
حدیث مطابق دعاوی مذکوره دران وارد کرده و لوازم دعاوی آن ایراد نموده و در کتاب
قدیم یعنی جواب ذوالفقار اینهم باثبات رسانیده ام که نجات شخص موقوف بران نیست
که تا آخر عمر اعمال نیک بجا آرد اگر یک عمل او مقبول افتاد ناجی میشود فکیف که اصحاب کرام
عمر خود در صحبت و رفاقت مصطفوی بسر کرده باشند و بطاعت و اطاعت خدا و رسول
مستعد بودند بالجمله هر که قرآن مجید را می بیند و مناقب ایشان بالخصوص مهاجرین و انصار
و اصحاب بدر و بیعت الرضوان شب و روز مشاهده میکند چگونه بخرافات امامیه مایل تواند شد
و مذهب شیعه اختیار تواند کرد و اصحاب رسالتمآب را بد تواند گفت منشای کجروی انصاف
دشمن [illegible] است که کتاب الله را محرف اعتقاد میکنند گو بظاهر از زبان تعظیم و توقیر بجا آرند و
منشای دیگر میل اینها با اشقیای یهود از اهل نفاق است که بر آثار و اقدام ایشان میروند و زمام
اختیار خویش بدست اینها در علوم دینیه می سپارند و اینها را وسایط میانه خویش و حضرات
ائمه هدی قرار میدهند و حال آنکه اینها در حقیقت آن قدر عداوت این بزرگان میداشتند
که نواصب هم از اعمال نفاق شان خجل بوده اند نعوذ بالله من شرورهم و مکایدهم و سوء عقایدهم

و در کتاب مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه که در بحار مجلسی نیز بعنوان ترجمه
آن مسطور است ذکر یافته قال السید علی بن طاوس فی کتاب کشف المحجه فیما اوصی الی ابنه انظر الی
کتاب مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه المنسوب الی مولانا الصادق علیه السلام انتهی بلفظه
مخفی نماند ازین عبارت نور الله شوشتری و قدمای او چنان بوضوح می انجامد که اکابر عرفا
و اکمل اصحاب … تشیع راسخ دم و ثابت قدم بودند این کتاب از جناب امام موصوف
نقل می نمایند و در … در فضایل اصحاب و اجتناب از طعن و ملام در حق ایشان
موجود است تلخیص آن در فارسی باین عبارت میرسد که آدمی را باید که تقصیر را از دست
ندهد و … عوض آن دست نیارد و ظاهر را بخفی مبدل نگرداند و از انجا که حرمت صحبت
عظیم است و … تر است و در باره احاد الصحابه این امر از گناهان
کبیره است پس اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در … خواهد بود
از تو … پیغمبر باید که قولوا للناس حسنا در باره صحابه …
و حواریان آن عالی جناب … باید و نصرت مشغول بودند و شرف و منزلت نزد آنجناب
داشتند و حق تعالی زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بفضایل و مدایح ایشان گویا
گردانید چه گمان توانی کرد پس اعتقاد نیک در باره ایشان از ضروریات است و بذکر
فضایل ایشان رطب اللسان باید بود و از مجالست … اهل بدعت که اعدای
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم احتراز باید نمود که باعث نفاق خفی در قلب میشود
و … بر ایشان … باید و اگر فضل و بزرگی بعضی از صحابه مشتبه گردد و اندک
دران وقوع یابد باید که آنرا بخدا تفویض نماید که عالم غیب و شهادت …
گفت که خدایا من دوست … دوست داری و رسول تو دوست …
… تو او را … داری … ازین چیزی مگو که ترا تکلیف آن نداده اند
انتهی ملخصا و صاحب جامع الاسرار که از مشاهیر علمای امامیه است در باره
اصحاب این حدیث آورده که … کسی است که در حق ایشان زبان
… نماید و … سازی و رعایت حقوق ایشان نمید و عبارت سراسر هدایت کتاب

جامع الاخبار که از کتب معتمده شیعه است و مولفش احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جمع کرده اینست قال النبی صلعم من سبنی فاقتلوه و من سب اصحابی فاجلدوه یعنی رسول صلعم
فرمود کسیکه مرا ایم گوید پس بکشید او را و کسیکه بد گوید اصحاب مرا پس دره بزنید او را
و شیخ المشایخ که صدوق امامیه و فرد کامل این مذهب علی الاطلاق است
در کتاب عیون اخبار الرضا و باقر مجلسی در کتاب الفتن از مجلدات بحار الانوار آورده
که از امام رضا علیه السلام سوال کردند که آیا رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مناقب اصحاب خود
فرموده است که ایشان در هدایت و رهنمائی مانند ستارگان آسمانند بهر کدام که از ایشان
اقتدا کنید راه راست خواهید یافت و نیز پرسیدند که حضرت رسالت در باب رعایت
حقوق اصحاب فرموده است انه که برای محبت و پاسداری من با اصحاب تعرض نکنید و در حق ایشان بدگمان
مشوید امام رضا هر دو ... از جمله صحاح احادیث شمرد و گفت مراد از اصحاب آن بزرگان اند
که تغیر و تبدیل از ایشان صدور نیافته و در حیات و ممات شریف یک طور بوده اند یعنی
جمیع اصحاب اینمرتبه ندارند که اقتدای شان باعث اهتدا باشد و رعایت حقوق شان و حسن ظن او
ضرور افتد و صاحب کتاب جامع الاسرار این حدیث را بدین الفاظ می آرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود انا کالشمس و علی کالقمر و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم والحمد لله که
اگر بنیک شکافی و غور و تامل نمائی بوضوح انجامد که مذهب اهل حق همین است آنچه امام
ارشاد نمود زیرا که ایشان کلیة اقتدای هر صحابی را باعث نجات نمیدانند آیا نمی بینی
حق مالک بن نویره و امثال او را با وجودیکه اسلام آورده و چندبار صحبت شریف را
متغیرین و مبدلین میدانند و بعد از تحقیق و تنقید صراحةً میگویند که او و اتباع و اشیاع
او برگزیده نماندند اما احتمال اینمعنی که لازم صحبت شریف و جوار بین آنحضرت منیف اند
متغیرین و مبدلین بوده اند پس رکیک و سخیف است که صبیان و مجانین بران می خندند و اهل خرد
بران میگریند زیرا که برین تقدیر نقصان فیض صحبت لازم می آید که اخص الخواص حضرت پیغمبر
که دست بدامن رفاقت زدند و جان و مال خود را برای صحبت آنجناب ترک نمودند منافق
و مرتد و بیدین باشند نعوذ بالله من ذلک چون منجا الفقیر هم بزبان اقرار داده اند که [illegible]

اعرابی گاه گاه بزیارت شریف مشرف میشدند مثل مالک بن نویره وغیرا
اعتقاد بوده اند لازم آمد که معاذ الله ملازمت صحبت باعث این نفاق وارتداد بود که در چار صد هزار
... طبعی رسته کره اقرار بآن ار دیگر از یکدو کس بوتیره سابق باقی نماند و در حقیقت کار از ندرت
... ... در گذشت حاشا جنابه عن ذلک ثم حاشا جنابه عن ذلک و **ایضا** بر تقدیر مذکور
می پرسیم که ... تغیر و تبدیل در دین ارتداد شرعی مراد است یا اعم ازان در صورت اول باید که
تو به ایشان ... ... صحیح فی الکامل بخلافه و همه کس واجب القتل باشند و نکاح شان باطل شود
و خلاف این معنی از متواترات اخبار بمعرض ثبوت رسیده وقد ثبت فی محله ان بطلان اللازم
موجب بطلان الملزوم و هم برین تقدیر مناقب این بزرگان که پاره ازان در مقام
خلاف واقع میشود و بعد کرتناقض جدیدی می آید نعوذ بالله من ذلک **اما ..** ...
باور تواند بود که ... اصحاب کرام معاذ الله مرتد باشند و اهل ارتداد ... ...
... کار شان بر آرند **مصرع** خفته را خفته کی کند بیدار ... ...
... عدم جهاد با خلفای ثلثه بر اصول طائفه ارشاد نموده اند نیز می توان فهمید که ...
بر دین ... صلی الله علیه و آله وسلم باقی بودند و کافر و مرتد نگردیده بودند الا لازم آمد که رای جناب
... ... در باب جهاد با خلفا ... ... اول امامیه بر خطا باشد و نقیض هم روایات و
احادیث قبیل ازین گذشته شد کرد لا تغفل و بتقدیر ثانی مستلزم آنست که در حیات
... ... از اصحاب کرام عداوت و قتال سر نزده پس روایات مجلسی باطلست که ...
... غزوه تبوک و همچنین دیگر دشمنی بجناب واقع باشد والحمد لله علی ذلک **مع ذلک**
مضمون لسانی امامیه از دست میروند زیرا که مصداق تبدل و تحول ... ...
که در زمان نبوی رعایت حقوق آنجناب و ذریت طاهره او میکردند و بعد ازان ...
... ... با سنت ... تفضیل ... دند کما اشرنا الیه سابقا و لا اعتقاد معلوم نیست که اگر
... ... تغیر و تبدل ... سوی جناب مرتضوی گردانند جواب شان چه خواهد بود ...
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در متواترات اخبار فرموده که یا علی تقیه ... ...
و فاطمه را ... ... کرد و ... ... را باید که خود را ذلیل نکند و جناب امیر بر اصول ...

شیعه مخالفت اینهمه امور نمود کی فصل سابقا الیس قبدا و ابتدا که باقی ماند بخلاف اصحاب ثلثه
و اتباع و انصار شان که در حقیقت بریک و تیره ماندند و این امر در تصلب ایشان افتاده و لیکن
غیر هم لیس تا هیل امام مضرتی باهل حق نمیرساند چنانچه علمای امامیه آن تشبث میکنند لا عند
التحقیق برای شیعه بمنزله سم قاتل است **و قصه** شهادت رقیه بنت حضرت خیر البریه طویل
و عریض است ولیکن بدر مجلسی خانه خراب که بالاجمال بعبارت فارسی در شرح من لا یحضر
آورده بالاختصار باید شنید از کذب و دروغ مفتریان عترت تمام باید گفت صدوق
کواذب در کتاب مذکور میگوید و سئل الصادق ع عن الجنازة یخرج معها بالنار فقال ان
ابنة رسول الله صلی الله علیه وآله اخرج بها لیلا و معها مصابیح از امام صادق سوال کردند که آتش
با جنازه میتوان برد [illegible] فرمود که دختر حضرت سید المرسلین یعنی رقیه که عثمان او را
شهید کرده شب او را بیرون بردند و چراغها داشتند و کلینی در حدیث صحیح از امام
صادق روایت کرده است بروایتی طولانی که مجمل آن اینست که حضرت سید المرسلین
هدر کرد خون مغیره بن ابی العاص و عثمان او را در خانه خود جا داد و جبرئیل ع خبر آورد که مغیره
در خانه عثمان است تا آنکه حضرت رسول امیر المومنین را با جمعی فرستاد او را در بیرون
مدینه بجهنم فرستادند عثمان رقیه را بسیار زد و رقیه بخدمت حضرت خبر فرستاد که مرا کشت
بفریادم رس حضرت امیر المومنین را فرستاد که شمشیر بردار و برو و دختر پسر عمت را از آنجا
در آور حضرت شمشیر کشیده رفت رقیه را بخانه حضرت آورد چون حضرت را نظر برو
افتاد او میگریست حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلوی خود را بحضرت نمود حضرت
فرمود [illegible] ترا کشته خدا او را بکشد و بعد از سه روز برحمت الهی واصل شد پس حضرت
رسول حضرت فاطمه را با زنان مومنان فرستاد برو نماز گذاردند و او را دفن کردند و حضرت
چند مرتبه در آن واقعه لعنت کرد عثمان را و عمر بگفته ابوبکر فاطمه سیدة النساء را شهید کرد و هر ظلمی
که بر اهلبیت واقع شده در گردن این سه بود که اساس ظلم را بر اهلبیت ایشان گذاشتند
چنانکه احادیث متواتره برین مضمون وارد است انتهی مختصرا و مخفی نماند که تا مدتی خار
این شبهه [illegible] خلیه که هیچکسی از حمقا در عالم تواند بود که بخیالش نگذرد که رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم با وصف آیات ناطقه قرآنی که نکاح مؤمنه با غیر مؤمن صحیح نیست الی عمر

ذلک دختر خود را بنکاح عثمان دهد و چون عثمان او را بکشد دختری دیگر بعقد او در آورد

لیکن بعد از احاطه اصول رفضه هیچ استبعادی باقی نمی ماند اگر فقط روایتی از قصه مذکور

در کتاب حیات القلوب مجلسی استبعاد مذکور از هم باشد خلاصه آن در چند سطر اینست

که عثمان [illegible] نبوت نمود چون دانست که خیره را کشتند با زوجه خود سر گران کرد و گفت

که جز تو کسی [illegible] خبر نداده رقیه گفت حاشا و کلا عثمان آنقدر چوبها بروزد که مجروح شد

و چند بار [illegible] عائشه بحضرت آورده حال خود را شرح داد حضرت همین حکم بسویش پیغو ستاد

که شکایت شوهر مکن و فرمان او ببر چون کارش تمام شد علی مرتضی بحکم شریعت بر سر

رسید و رقیه را همراه آورد انتهی و این بدان ماند که چون [illegible] را شهید کرد و حضرت

امیر دم نزد و [illegible] اراده بیعتش [illegible] بحکم [illegible] رفت تا آنکه

بیقین پیوست که خونریزی بوقوع نیاید چنانچه صدوق هم در علل [illegible] آورده الغرض

[illegible] حیات القلوب [illegible] را اند [illegible] او در عقد دختر دیگر

نقشی می تواند کرد [illegible] دیگری [illegible] اصول [illegible] لیکن می نمود که یکی را بعد

دیگری کشته باشد [illegible] اصول [illegible] وطالب تصریح از انکار خود شیر

باشند [illegible] آن میگویند که رقیه در خانه عثمان بود و زینب

در خانه ابو العاص عثمان رقیه را شهید کرد و ابو العاص فوت شد تا زینب را خواستگاری

نمود و سفیان از این جهت که عثمان را ذی النورین میگویند باز مطلبی [illegible]

را بعضوا [illegible] دانستی ذکر کرده [illegible] که سطور دین [illegible] حیا از چهره [illegible]

برداشته اند [illegible] فصله خود [illegible] بن سبا و دیگر شیاطین [illegible]

خود ساخته بشود [illegible] تکذیب [illegible] بعضی برانند که از دست عثمان کلثوم شهید شده نه رقیه و بر

بعکس رفته اند [illegible] راه تطبیق [illegible] رانند و کلام [illegible]

در [illegible] نظرات دارد و [illegible] رقیه از دست عثمان شهید اعتقاد می کنند

[illegible] اینجا [illegible] انتساب میگویند و میگویند که از صلب نبوی نبوده

ما زسنها از بطن حضرت خدیجه کبری هم اعتقاد میکنند ولیکن با این همه شقاوت و تهاد در اسلام
دعی ایشان کسی از این سوفسطائیه لب انکار نکشاده پس ای عزیز با این همه قساوت که حرفی
داشتی نبوت و رسالت و اولوا العزمی بر اصول دشمنان دین و اعدای اهلبیت طاهرین [illegible]
باقی ماند نعوذ بالله از مذهبی که لوازم آن چنین باشد و الحمد لله که مجلسی در حیات القلوب [illegible] قول
اخیر را مخالف احادیث اعتقادی نماید پس اعتراض بسبب فصل عنبری که محکوم موصل [illegible] است
دو بالا شد و رقعه را از جانب رسول ربانی و شیر یزدانی و مقبولین [illegible] معذرتی [illegible] این نماند
[illegible]یم دشمن و ما میکشیم دوست ولیکن این قیاس که از مقالۀ اول من قاس [illegible] هم در که شده
[illegible]ائی که لا یسئل عما یفعل عبارت از آن است پیوسته مجوز آنست که [illegible]
[illegible] گشتند که بر اصول [illegible] ایشان صد و ریافته استغفر الله ربی من کل ذنب
واتوب الیه و از اهل فراست عجب نیست که ذکر واقعه مذکوره در [illegible] ذی النورین [illegible] طرف
مقصود [illegible] رقعه منتشلی بود و لیس [illegible] اول قارورة کسرت فی الاسلام فتدبر فی هذا المقام
[illegible] عنقریب در مقاله خامسه تفصیل خرافات اولین و آخرین قوم که متعلق بنکاح بنات مکرمات
[illegible] عقد ام کلثوم با فاروق وارد نموده همه را کالعهن المنفوش بگردانم و قدما و متاخرین این قوم
را مبهوت و مجروح سکنم و الله ولی التوفیق **قوله** و قول به تشیع ابوحنیفه بنا بر قواعد ثابتۀ
[illegible] حقیقیه صورتی ندارد الخ **اقول** اگر مراد اینست که مجیب مصیب مدعی تشیع ابوحنیفه
فذلک بدیهی البطلان زیرا که در عبارت رساله بصارة العین چنانکه دیدی [illegible] علما
خود است جائیکه گفته ام و دعوی نفاق شان با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که
کوفی بودن [illegible] دلیل تشیع است اگرچه ابوحنیفه کوفی باشد الخ فارجع البصر کرتین و اگر
مراد اینست که آنچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین نوشته که کوفی الاصل بودن
دلیل تشیع است اگرچه ابوحنیفه کوفی باشد قول بتشیع ابوحنیفه است فذلک ایضا باطل زیرا که
مدعای قاضی نه اینست که ابوحنیفه شیعی بود و الا تناقض در کلمات او که جابجا در مجالس
المومنین به تسنن ابوحنیفه [illegible] لازم آید کما ستعرف عباراته ان شاء الله تعالی بلکه مقصود
کما لا یخفی علی المحصلین اینست که هر که اصلش از کوفه باشد او شیعه خواهد بود آری ابوحنیفه

از این حکم [illegible] است که هم سنی است و هم کوفی و این مطلب نکات قصیر بر طلبه
متحقق نیست چه جای فضلا فضلا عن المجتهدین **دیگر آنکه** معلوم نیست که زیدی بو
[illegible] حنیفه از کدام عبارت ملل و نحل فاضل شهرستانی فهمیده در بطلان کتاب
[illegible] است بعضی از عبارات نقد این عبارت بر آمد و کان ابو حنیفه علی بیعته و من جملة
[illegible] محمد بن عبد الله بن الحسن حتی رفع الامر الی المنصور فحبسه الابد حتی مات
فی الحبس [illegible] انما بایع محمد بن عبد الله الامام فی ایام المنصور و لما قتل محمد بالمدینة بقی
الامام ابو حنیفة علی تلک البیعة یعتقد موالاة اهل البیت فرفع حاله الی المنصور فتم علیه ما تم
انتهی بلفظه یعنی بودن امام موصوف بمعنی [illegible] قول با خلافت
حضرات [illegible] با وصف استرضاء [illegible] و اشتراط
فاطمیت [illegible] امامت و خلافت بعد از جناب [illegible] الی غیر ذلک
از این عبارت [illegible] دلالات [illegible] مفاد عبارت مذکور است که ابو حنیفه
[illegible] اعتقاد خلافت متغلبین بود و منصور را نیز [illegible] و محمد بن عبد الله بن
حسن مجتبی را لایق این امر عظیم می فهمید این مستلزم آن نیست که آنچه زیدیه میگویند هم
ابو حنیفه همان بود بالجمله از عبارت مسطوره در اثبات [illegible] **یکی آنکه** ابو حنیفه از
خلافت اصوص و متغلبین [illegible] این منصب را مدعی شدند و مستولی گشتند منحرف
بود و منصور را ظالم و متغلب اعتقاد میکرد و می خواست که خلافت از وی مسلوب گردد
دوم آنکه محمد [illegible] را امام و مستحق این منصب عالی مقام میدانست [illegible]
عبارت لوامع صاحبقرانی که از تصانیف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی [illegible]
و بعضا قائل است که ابو حنیفه منصور را بجور متغلب می فهمید که اگر او [illegible]
تعلق [illegible] منصور [illegible] ابو حنیفه [illegible] قبول نمی [illegible] گفت که برین
[illegible] عبارت میرزا مخدوم [illegible] که از [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible] سرا بوجوب نصرة
[illegible] والفرقة [illegible] انتهی [illegible] اعتقاد ابو حنیفه بتغلب متغلبین